تفسیر احمد

Ketabton.com

جزء - (19 - 20 - 21)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(2024 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مضامین و مطالب

سورۀ های جزء نوزدهم(19)، بیستم(20) و بیست ویکم(21)

تفسیر احمد

شامل سورۀ های

الشعرأ، النمل، القصص، العنکبوت، الروم، لقمان، السجده، الأحزاب.

شماره	نام سوره	معانی ومحتوی سوره ها	
	الشعرأ	وجه تسمیه	
1		مفهوم کلی سوره شعراء	
2		تعداد آیات،کلمات وتعداد حروف این سوره	
3		ارتباط ومناسبات سوره الشعرا با سورۀ قبلی	
4		محتوا ی و موضوعات	
5		در آیات (1 الي 9) در مورد؛ موضع گيري مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.	
6		معنی و مفهوم ایمان	
7		خصلت های سه گانه کفّار	
8		استهزای أنبیاء، شیوۀ دائمی کفّار در طول تأریخ بوده است.	
9		درآیات (10 الي 68) به داستان هفت پیامبر هر یک (موسي و هارون و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله فرعون با موسي ع در بارهي وجود آفریدگار، معجزهي موسي (ع)، ایمان آوردن ساحران، نجات موسي ع و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، اشاره بعمل آمده است.	
10		فلسفه داستان أنبیاء در قرآن	
11		فواید داستان‌های قرآنی	
12		اشاره به وحدت ادیان	
13		بیان هدف از دعوت پیغمبران	
14		دیدگاه امت در قبال أنبیای کرام	
15		ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان	
16		پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین	
17		بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق‌العاده	
18		عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد	
19		علت تکرار داستان های قرآنی	
20		تقویت تقوا	

(c) ketabton.com: The Digital Library

21	در آيات(23 الي 31) بخش دوم، مناظره ميان موسي ع و فرعون پيرامون «إله»: بحث شده.		
22	معجزات أنبياء روشن وروشنگراست، نه وهم وخيال		
23	برخورد چندگانه فرعون با موسی		
24	إفتراءات و نسبتهاي ناروا به پيامبران		
25	عمده ترين تهمت ها و إفتراءات كه با پيامبران می‌بستند عبارت بودند		
26	اِتهام نسبت سحر و جادو		
27	اِتهام مسحور شدن		
28	اتهام نسبت كهانت		
29	اتهام شاعری و خيال پردازی		
30	اتهام جنون وديوانگی		
31	فعاليت های حضرت موسی درمصر		
32	يكی ازمراحل نهی ازمنكر،هجرت ازديارفاسد است		
33	در آيات (69 الي 89) بخش سوم قصه يعني دعاي ابراهيم، دعاي مخلصان به بيان گرفته ميشود:		
34	سعادت انسان در دعای حضرت ابراهيم		
35	مؤجزی در مورد حضرت ابراهيم		
36	دعوت ابراهيم از آزر		
37	در آيات (90 الي 104) مبحثي در باره اوصاف روز قيامت، مكافات ومجازات ، پشيماني مشركان در آن روز، به بحث گرفته مي شود.		
38	در آيات (105 الي 122) قصه نوح و قومش به بيان گرفته شده است.		
39	در آيات (123 الي 140) داستان و قصه هود ع و قومش به بيان گرفته شده است.		
40	درايات (141 الي 159) به بيان داستان صالح عليه السلام، و قومش ثمود مي پردازد.		
41	در آيات (160 الي 175) داستان لوط عليه السلام و قومش به بيان گرفته ميشود.		
42	در آيات (176 الي 191) داستان شعيب عليه السلام وقومش به بحث گرفته ميشود.		
43	سلسلۀ نسب حضرت شعيب عليه السلام		
44	دعوت شعيب عليه السلام از قومش		
45	هلاكت قوم مدين		
46	حضرت شعيب عليه السلام و تهديد رجم		

(c) ketabton.com: The Digital Library

47		درآيات (192 الي 212) مبحثي در باره قرآن و نزول آن برقلب وروح محمد ص كه بر رسالتش دلالت ميكند و موضع گيري مشركان در برابر آن به بحث گرفته ميشود.	
48		در آيات (213 الي 220) پندهاي رباني توضيح ميبابد.	
49		در آيات (221 الي 227) در مورد رد دروغگويي هاي مشركان كه: محمد كاهن يا شاعر است. بحث مي نمايد.	
50		شعر و شاعر در قرآن كريم.	
51		شعر مردود، و شعر مقبول.	
52		اوصاف شعرو شاعران مردود.	
	النمل	وجه تسميه	
1		مفهوم کلی سورۀ نمل	
2		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف	
3		نامگذاری سوره	
4		پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی	
5		محتوای سوره	
6		محتوا و موضوعات	
7		درآيات(1الي6) موضوعاتي قرآن واثر و رسالت آن، مورد بحث قرار ميگيرد.	
8		سیمای وچهره زیانکاران	
9		در آيات (7 الي 14) مبحث قصه و داستان موسي ع در وادي مقدس به بحث گرفته ميشود.	
10		داستان ازادواج حضرت موسی در مداین	
11		بازگشت موسی به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور	
12		اما آتش در قرآن	
13		فوران دوازده چشمه از سنگ	
14		در آيات (15 الي 19) دربارۀ داستان وقصه‌ي داود وسليمان و نعمتهاي بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.	
15		علوم اِعطا شده الهی به پیامبران	
16		چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟	
17		با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

18	در آيات (20 الي 28) مبحث داستان هُدهُد به بيان گرفته شده است.		
19	تخصص هُدهُد درچه بود؟		
20	در آيات (29 الي 37) موضوع مشاورهي بلقيس با سران و مسؤلين مملكت و تصميم در باره جواب نامه سليمان، مورد بحث قرار گرفته است.		
21	چرا ملكه بلقيس نامه سليمان را «كِتابٌ كَرِيمٌ» خواند؟		
22	عطاء و بخشش الهی مافوق همه ارزش های مادی است.		
23	مسترد كردن هديۀ بلقيس ازجانب سليمان		
24	در آيات (38 الي 44) موضوع ديدار ملكه بلقيس با سليمان و مسلمان شدن او و سران مملكت سبا مورد بحث قرار گرفته است.		
25	تخت ملكه بلقيس		
26	تخت پادشاهی بلقيس در نزد سليمان		
27	تخت ملكه بلقيس را كی آورد؟		
28	در آيات (45 الي 53) قصه صالح و قومش مورد بحث قرار ميگيرد.		
29	متهم ساختن أنبياء عليهم السلام به فال بد		
30	برخورد با أنبياء، يك آزمايش الهی است		
31	مجازات الهی، با جُرم انسان متناسب است		
32	قوم ثمود چگونه به هلاكت رسيدند؟		
33	پيروی از مفسدان، عقوبت وبازپرس دارد		
34	سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست		
35	در آيات (54 الي 55) قصه ي لوط ع و قومش مورد روشني قرار گرفته است.		
36	در آيات متبركه (56 الي 58) ادامۀ قصه ي لوط به بيان گرفته ميشود.		
37	در آيات (59 الي 64) بحثي در مورد: شواهدي بر يكتايي و قدرت آفريدگار بعمل آمده است.		
38	دعاء در لغت و اصطلاح		
39	فضيلت دعا		
40	در اجابت دعا عجله بكار نيست		
41	دعای مظلوم		
42	دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر		
43	دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار		
44	دعای حاكم عادل		

(c) ketabton.com: The Digital Library

45		در آيات (65 الي 66) در مورد اينكه: علم غيب را فقط الله متعال ميداند، بحث بعمل آمده است.	
46		در آيات (67 الي 75) در مورد اعتقاد وباور مشركان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگيختن آنان بحث بعمل آمده است.	
47		انكار از قيامت، كفر است	
48		چرا زمان وقوع قيامت نامشخص است؟	
49		در آيات (76 الي 81) مطالبي در مورد قرآن و پيامبر ص مورد بحث قرار ميگيرد.	
50		آمدن «دابة الأرض» از علايم آخر زمان است.	
51		خروج دابه	
52		دلایل از احادیثی نبوی درمورد خروج دابه	
53		مشخصات حيوان دابة الارض	
54		محل خارج شدن دابة الارض	
55		اقوال علماء در مورد چگونکی صحبت دابة الارض با مردم	
56		در آيات (83 الي90) مناظري از روز قيامت و مقدمات آن، دميدن در صور (شيپور) و به حركت در آوردن كوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.	
57		تنها اهل ايمان از آيات الهي عبرت مي‌گيرند.	
58		در آيات (91 الي 93) مطالبي در مورد بندگي و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن بحث نموده.	
	القصص	وجه تسميه	
1		ارتباط اين سوره به سورۀ قبلی	
2		ارتباط و پيوند اين سوره با دو سوره‌ی قبل از خود	
3		تعداد آيات كلمات و تعداد حروف سورۀ قصص	
4		اهداف و تعليمات اساسی اين سوره	
5		فحوای سورۀ قصص	
6		درآيات (1الي6)داستان و قصه‌ي موسي عليه‌السلام به بيان‌گرفته ميشود.	
7		عظمت قرآن	
8		پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها	
9		چرا فرعون به قتل فرزندان ذكوراقدام كرد؟	
10		در آيات (7 الي 14) درباره ولادت موسي ع و به دريا افكندنش و بشارت به پيامبري او، بحث بعمل آورده است.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

11		در آيات (15 الي 21) به موضوع كشتن مرد قبطي توسط حضرت موسي عليه السلام از روي خطا، بحث بعمل آمده است.	
12		قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی علیه السلام به مدین.	
13		در آيات(22 الي 28)درموردرفتن موسی ع به مدين و ازدواجش با دختر شيخ كبير، بحث بعمل آمده است.	
14		در آيات (29 الي 37) در باره بازگشت موسي ع به مصر پس از ده سال در مدين، رسيدن به پيامبري، پيامبري هارون، تكذيب فرعون، بحث می نمايد.	
15		در آيات (38الي43) در باره مجادلهي فرعون در مورد ربوبيت خداي متعال، فرجام دشمني او و قومش، بحث بعمل مي آيد.	
16		در آيات (44 الي 51) در باره موضوعاتی از قبيلی: ضرورت ارسال پيامبران، برخي از دلايل، نشان درستي رسالت پيامبرخاتم الانبيا، هكذا درباره مشركان مكه،كه قرآن و پيامبر را باور نداشتند، بحث بعمل مي آورد.	
17		در آيات (52 الي 55)، در تأييدش می گويد: تعدادی از اهل كتاب كه پيش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن يقين كردند، به پيامبر ايمان آوردند.	
18		در آيات (56 الي 61) در باره رد شبهات مشركان، كه از ايمان آوردن امتناع می ورزيدند - خبر می دهد و آن را مردود می شمرد.	
19		دنيا از فهم قرآن عظيم الشأن	
20		درآيات (62 الي70) درباره درهم كوبيدن با نكوهش وتحقير ، مشركان در روز قيامت با سه سؤال،كه از آنها می پرسد و اعلام می دارد كه صاحب مطلق و اختياردار همه الله سبحان وتعالی است و همگی برای رسيدن به مجازات ومكافات به سوی او باز می گردند بحث بعمل آمده است.	
21		در ايات (71 الي 75) يكبار ديگر به برخی از دلايل و براهين كه بر عظمت و قدرت آفريدگار دلالت كند، اشاره بعمل آورده.	
22		در آيات (76 الي 84) در باره موضوعاتي: ثروت وعلم وتأثير آنها بر نفس انساني، غرور قارون وپند گرفتن از فرجام و نهايت بد او، مورد بحث قرار ميگيرد.	
23		ثروت ودارايي قارون	
24		«فرعون»	
25		روابط فاميلی قارون با موسی عليه السلام	
26		«توبه‌ی فرعون»	
27		هامان	

(c) ketabton.com: The Digital Library

28		در آيات (85 الي 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مكه، بحث مي آيد.	
	العنكبوت	وجه تسميه	
1		عنكبوت	
2		تعداد آيات، كلمات و تعداد حروف آن	
3		ارتباط وپيوند سوره عنكبوت با سوره قبلي	
4		خصوصيات خاصي سوره عنكبوت	
5		محتواى كلي سوره عنكبوت	
6		از آيات (1 الي 7) در مورد موضوعاتي آزمون و شناخت مردم و مكافات آنها، بحث بعمل آمده.	
7		درآيات (8 الي 13) موضوعاتي را در باره: صلابت و پايداري و آزمون مؤمنان مكلف، تهديد كافران و منافقان بحث امده.	
8		نيكى به والدين	
9		در معصيت خدا اطاعت از مخلوق درست نيست.	
10		ايمان از عمل جدا نيست	
11		در آيات (14 الي 15) در مورد قصه و داستان نوح عليه السلام و قومش: معلومات ارايه ميگردد.	
12		در آيات (16 الي 23) داستان و قصه‌ي ابراهيم ع و قومش دلايلي بر اصول سه گانه‌ي: توحيد، نبوت و معاد، مورد بحث قرار ميگيرد.	
13		درآيات متبركه (24 الي 35) موضوعاتي: جواب قوم ابراهيم ع به او، ايمان آوردن لوط ع ، نعمت هاي الهي، قصه لوط ع و قومش را، به بحث گرفته.	
14		اسحاق عليه السلام	
15		رسالت اسحاق عليه السلام	
16		يعقوب عليه السلام	
17		وفات يعقوب عليه السلام	
18		لوط عليه السلام	
19		سلسله نسب لوط عليه السلام	
20		همسر لوط در هلاک شدگان است	
21		درآيات (36 الي40)مطالبي را درمورد داستان وقصه‌ي شعيب ع ، هودع ،صالح عليه السلام وموسي ع واقوام شان، مطالعه ميفرمايد.	
22		حضرت شعيب عليه السلام	
23		درس عبرت از داستان شعيب عليه السلام	
24		هلاكت قوم مدين	

(c) ketabton.com: The Digital Library

25		قوم عاد	
26		عبادت قوم عاد	
27		هلاکت قوم عاد	
28		محل سکونت قوم ثمود	
29		اصل قبیله ثمود	
30		عبادت قوم ثمود	
31		در آيات (41 الي 43) به مبحث؛ تشبيه و همانندي حال بت پرستان دنيا پرست به حال عنكبوت، مورد بحث قرار گرفته است.	
32		در آيات متبركه (44 الي 45) در باره: فايده ي آفريدن آسمانها و زمين، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامي) بحث بعمل آمده است.	
33		در آيات (46 الى 49) نيز از شيوه ي وسبک راهنمايي و دعوت اهل كتاب به دين اسلام بحث بعمل می أورد.	
34		وجوه جِدال در قرآن	
35		تأكيد قرآن بر طريقهٔ احسن	
36		ايمان داشتن به كتاب هاي آسماني	
37		قرآن همه‌ي كتاب هاي گذشته را نسخ كرده است	
38		مقتضيات ايمان به كتب	
39		يكی از دلايل حقّانيّت قرآن، امّی بودن پيامبر اسلام است	
40		در آيات (50 الي 55) به برخي از شبهات مشركان و رد آنها، توضيحات ارايه ميگردد.	
41		در ايات 56 الى 63) فرمان مهاجرت در صورتی كه انجام وبر پايی شعاير دينی برايشان دشوار وسخت ميباشد واجب گردانيد ، وگفته شد كه:در اين صورت ماندن در مكه حرام است.	
42		در آيات (64 الي 69) به موضوع: دنيا و بيان حال كفر پيشگان در وقت سختي و آسايش اشاره بعمل آمده.	
	الروم	وجه تسميه	
1		ارتباط سورهٔ روم با سورهٔ قبلی	
2		تعداد آيات، كلمات و حروف سورهٔ روم	
3		محتوای و موضوعات سورهٔ روم	
4		درآيات(1الي7) موضوع خبردادن ازغيب مورد بحث قرارگرفته است.	
5		دليل نصرت الهی، عزّت و رحمت اوست	

(c) ketabton.com: The Digital Library

6		در آيات (8 الي 16) در مورد واداشتن به تفكرو انديشيدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوي الله، بحث بعمل آمده است.	
7		در آيات (17 الي 27) در باره تسبيح و ستايش الله در تمام اوقات، و اين كه: مرگ و زندگی و دوباره زنده شدن برای جهان آخرت در دست اوست وخلقت انسان از عدم و اختلاف و گوناگونی رنگ و زبان و چگونگی زندگی كردن بشريت همه نشان يكتايی او و مايه ی عبرت خردمندان است.	
8		در آيات (28 الي 32) در باره اثبات يكتايي آفريدگار بر گرفته از احوال انساني، دستوربه پيروي از اسلام، اسلام دين فطرت و يكتاپرستي است، بحث بعمل آمده است.	
9		وجدان خود را بايد قاضی بسازيم	
10		در آيات (33 الي40) در بيان طبيعت برخي از مردم... تشويق به انفاق و عطايا به نزديكان، بحث بعمل آمده است.	
11		در آيات (41 الي 45) در باره مجازات تباهكاران و كافران ومكافات مؤمنان، بحث بعمل آمده.	
12		در آيات (46 الي 51) در باره اينكه باد و باران از نشانه هاي قدرت و يكتايي الله است.	
13		در آيات (52 الي 60) در باره: دلداري پيامبر، دوران حيات انسان، احوال قيامت، وظيفه ي قرآن و آيه هاي پايان سوره، بحث بعمل آمده است.	
	لقمان	وجه تسميه	
1		فحوای سورۀ لقمان	
2		لقمان	
3		تعداد آيات، تعداد كلمات، و تعداد حروف	
4		ارتباط سوره لقمان با سورۀ روم	
5		محتوای و موضوعات سورۀ لقمان	
6		خصوصيات خاص سوره لقمان	
7		در آيات (1 الي 9) در باره قرآن و اثرش، رويگرداني كافران از آن و روي آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.	
8		عظمت قرآن عظيم الشأن	
9		نقش قرآن در يافتن راه سعادت	
10		تحريم موسيقی و آواز از ديدگاه قرآن	

(c) ketabton.com: The Digital Library

11		تحریم موسیقی در احادیثی نبوی	
12		دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی	
13		امام ابو حنیفه (رح)	
14		امام مالک (رح)	
15		امام شافعی (رح)	
16		دیوث کیست	
17		امام احمد ابن حنبل (رح)	
18		اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی	
19		سرور و شادمانی در مراسم نکاح	
20		حکم آواز بدون موسیقی چیست؟	
21		آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است	
22		حکم سرود و ترانه‌های اسلامی	
23		علاج شنیدن موسیقی	
24		در آيات (10 الي 11) در باره مخلوقات الهي و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.	
25		در آيات (12 الي 19) مبحث قصه‌ي لقمان حکيم وصايا لقمان حکيم به پسرش، آغاز ميابد.	
26		لقمان حکیم	
27		شمایل حضرت لقمان	
28		لقمان حکیم و جمهور سلف	
29		بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان	
30		قاضی در میان بنی‌اسرائیل	
31		اولین وصیت لقمان به فرزندش	
32		وصای اي رسول الله ص وسلم بر نيکي با والدين	
33		دساتیر اسلام در شفقت با والدین	
34		سرپرستی ومحافظت از والدین	
35		نیکی با والدین	
36		احترام با احساسات والدین	
37		پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید	
38		خانم واولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید	
39		دعاء کردن بر والدین در زمان حیات وبعد از مرگ	
40		انواع اطاعت در اسلام	
41		عدم اطاعت از والدین درشرع	
42		آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام	
43		چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

44		در آيات (20 الي 24) موضوعاتي از قبيل: با وجود اين همه نعمت و دلايل توحيد، ناسپاسي آفريدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طريق بد، روش كافران است، مورد بحث قرار ميگيرد.	
45		در آيات (25 الي 32) در مورد اينكه تنها خداي جهان آفرين حق است و ديگر خدايان باطل اند، بحث بعمل آمده است.	
46		در آيات (33 الي 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل مي آيد.	
	السَّجْدَه	وجه تسميه	
1		ارتباط سورۀ سَّجْدَه باسورۀ قبلی	
2		تفسير فی ظلال القرآن وسورۀ سَّجْدَه	
3		سَّجْدَه تلاوت و حكم آن	
4		سَّجْدَه	
5		سجدۀ تلاوت	
6		طريق اداء و خواندن سجدۀ تلاوت عبارت است از	
7		سوره های كه در آن ها سجدۀ تلاوت وجود دارند	
8		تعداد آيات، كلمات و حروف سورۀ سجده	
9		فحوای سورۀ سُجده	
10		در ايات (1 الي 9) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پيامبري، مورد بحث قرار ميگيرد.	
11		عظمت قرآن عظيم الشأن	
12		ماهيّت قرآن كريم	
13		تعريف اصطلاحی قرآن	
14		أسماء قرآن عظيم الشأن	
15		قرآن عظيم الشأن از تحريف مصؤن است	
16		طول روز قيامت	
17		در آيات (10 الی 14) در باره موضوعاتي انكار كنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت،و شيوه ی اثبات آن در ردّ مشركان و منكران ما را راهنمايی می كنند.	
18		قبض روح حيوانات	
19		درآيات (15 الي 22) در باره صفت مؤمنان در دنيا، مقارنه ي مؤمن و كافر و پاداش هركدام، به بحث گرفته شده است.	
20		مقام وحقيقت سَّجْدَه	
21		فضيلت سجده در حديث نبوی	

(c) ketabton.com: The Digital Library

22		تهجد یا قیام اللیل	
23		نام های تهجد	
24		تهجد در اصطلاح فقهی	
25		فضیلت تهجد در قرآن	
26		اِیمان چیست؟	
27		ایمان زبان	
28		فاسق	
29		درآیات (23 الي 30) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.	
	الأحزاب	وجه تسمیه	
1		نامگذاری سوره	
2		احزاب	
3		ارتباط و پیوند این سوره با سوره‌ی قبلي	
4		مفهوم کلی سوره	
5		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	
6		اساسی ترین هدف سوره	
7		محتوای اساسی سورۀ احزاب	
8		در آیات (1 الي 5) در باره پرهیزگاري، پیروي از وحي، توکل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبني (فرزند خواندگي) بحث بعمل آمده است.	
9		ظِهار چیست	
10		در آیات: (6 الي 8) در باره پیامبر و منزلت او، بحث بعمل مي آید.	
11		در آیات (9 الي 27) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.	
12		غزوۀ احزاب	
13		انگیزه‌های غزوۀ احزاب	
14		غزوۀ احزاب و نتایج آن در قرآن	
15		جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ	
16		اساب جنگ خندق	
17		تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم	
18		انکار سنت مایه قهر وغضب الهی است	
19		درآیات (28 الي 30) در باره راه و رسم بیت نبوي؛ یعني مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا وآخرت و میزان مکافات و مجازات شان، بحث بعمل مي اید.	
20		در آیات (31 الي 34) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر ص ، بحث بعمل آمده.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

21	ویژگی های همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم		
22	عصری جاهلیت		
23	زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند		
24	درآیه (35)به مزد ومکافات مردان و زنان شایسته در جهان آخرت اشاره شده.		
25	در آيات (36 الي 40) در باره قصه ي زينب دختر جحش و زيد پسر حارثه، بحث بعمل مي آيد.		
26	ازدواج رسول الله(ص) با زينب بنت جحش		
27	زيد پسر حارثه كيست؟		
28	اسارت و بردگی		
29	شهادت زيد بن حارثه		
30	در آيات (41 الي 44) در باره بزرگداشت و شكوه پروردگار به وسيلهي او را و اذكار، بحث بعمل مي آيد.		
31	در آيات (45 الي 49) در باره برخي ازآداب اسلامي، بحث بعمل آمده است.		
32	در ایات (50 الی 52) در مورد ویژگیهای ازدواج و چگونگی رفتار پیامبرص با ازواج اش اشاره بعمل می آورد و اگر زنی داوطلبانه و بدون گرفتن مهریه از پیامبر درخواست ازدواج کند؛ می دانیم که این حکم فقط به او اختصاص دارد و بس.		
33	در آيات (53 الي 55) آداب رفتن مؤمنان به بيت نبوي و آيه ي حجاب، بحث بعمل مي آيد.		
34	درآيات (56 الي 58) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پيامبر و سزاي آزار دهندگان او، و مكافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.		
35	درآيه مباركه(59)درباره پوشش‌كامل براي‌زنان مؤمن، بحث بعمل‌آمده است.		
36	تعريف حجاب		
37	علت منع مردان وزنان از نگاه ناروا چيست؟		
38	نظريات وآرا مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن		
39	اضرار و آفات بی حجابی		
40	در ايات (60 الي 62) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل مي آيد.		
41	در آيات: (63 الي 68) در باره مجازات وسزاي كافران، درروز قيامت بحث بعمل می آورد.		

(c) ketabton.com: The Digital Library

42		در ايات (69 الي 73) در باره راهنمايي ها و اندرزهاي مشفقانه، بار امانت و مسؤوليت انساني بحث بعمل آمده است.	
		مكثی بر بعضی از منابع و مأخذها	

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانګړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توګه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي ګڼل کيږي، په ځانګړې توګه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشريح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.
- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.
- د آيتونو په تفسير کې په ځانګړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراييليزمو او نور بې سندو او جعلي تشريحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.
- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.
- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.
- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښېګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رون او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره لَشُّعَراء

جزء – (19)

سورۀ شعراء درمكه نازل شده وداراي دوصدوبيست هفت آيه ويازده ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

علت تسميۀ اين سوره به «شعراء» اين است كه حق تعالي در آيات (224 - 226) اين سوره، ميان شعراي گمراه شعراي بي هدف و شعراي مؤمن مقارنه و مقايسه نموده‌است تا ادعاي مشركاني را كه مي پنداشتند رسول الله صلي الله عليه وسلم شاعرأند و آنچه كه باخود آورده‌اند از باب شعر است، رد نمايد.

طوريكه ميفرمايد: «وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ﴿224﴾ أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ﴿225﴾ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ﴿226﴾

(پيامبر اسلام شاعر نيست، زيرا) شاعران را گمراهان پيروی می‌كنند. آيا نديدی كه آنان در هر وادی سرگشته ميروند؟ و مطالبی می‌گويند كه به آن عمل نمی‌كنند؟)

قابل تذكر است كه نام ديگر اين سورۀ «طسم» است.

يادداشت:

در اين سورۀ مباركه؛ داستان ذي عبرتي پيامبرانی؛ اول داستان موسی وهارون عليهم السلام، دوم داستان و قصۀ ابراهيم عليه سلام، سوم قصه وداستان نوح عليه السلام، چهارم قصه‌ی هود عليه السلام، پنجم داستان صالح عليه السلام، ششم قصه‌ی لوط عليه السلام، و هفتم قصه‌ی شعيب عليه السلام. و برخورد های لجوجانه‌ی قوم با ايشان به بيان گرفته شده است ودرپايان هر داستان پروردگار با عظمت ما ميفرمايد:«إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿121﴾وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿122﴾» لذا اين آيه هشت بار در اين سوره تكرار شده تا مايه‌ی دلداری و آرامش خاطر پيامبر صلي الله عليه وسلم باشد و به او بگويد از لجاجت مشركين مكّه متاثر وجگر خون مشو، زيرا همه‌ی أنبياء گرفتار چنين مردمی بوده‌اند.

درضمن قابل ياد دهاني است كه: تاريخ، بهترين وسيله برای تقويت روحيّه مؤمنين، بالا رفتن بصيرت وسعه‌ی صدر و آينده نگری در برابر تهديد دشمنان است. لذا رهبران وزعمای جامعه بايد از تأريخ جامعه آگاه باشند، و از حوادث تأريخي آن پند لازم بگيرند.

شعراء: شعراء جمع شاعر، به معناي گوينده شعر.

مفهوم كلي سوره شعراء:

يادآوری توحيد؛

فرازهايی از زندگی پيامبران الهی؛

ستايش و سرزنش برخی شاعران؛

عظمت قرآن

تعداد آيات،كلمات و تعداد حروف اين سوره:

طوريكه گفته آمديم سوره شعراء در مكه پس از سوره ی واقعه،شرف نزول يافته است اين سوره داراي دوصدوبيست‌وهفت آيه بوده، و تعداد كلمات آن به؛ هزارودوصدو نودوهفت كلمه مي رسد.همچنان تعداد حروف اين سوره به؛ پنج‌هزاروپانصدوچهل‌ودو حرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميرسد.(تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورهٔ «طور» تفسير احمد مطالعه فرمود.)

ارتباط و مناسبات سوره الشعراء با سورهٔ فرقان:

در سوره فرقان، خلاصه اي از قصه ي پيامبران را بيان كرد، اين سوره نيز به صورت تفصيل و به همان ترتيبي كه در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال ميكند.

سر آغاز هر دو سوره، تمجيد و ستايش قرآن و پايان آنها هم هشدار به دروغ پردازان و وصف مؤمنان است.

محتوا ی و موضوعات:

همانطوريكه كه گفته شد سورهٔ شعراء در مكهٔ معظمه نازل شده و مانند ساير سوره هاي مكی موضوع اصول دين يعنی توحيد و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند ديگر سوره‌های مكی جنبه‌ی عقيده و اصول ايمان را مورد توجه قرار می دهد.

بخش اول سوره طليعه سوره است كه با حروف مقطعه شروع ميشود سپس بحث در باره موضوع قرآن عظيم آغاز شده است كه خدای سبحان آن را به منظور هدايت و راهنمايی خلق و داروی شفا بخش امراض انسانی نازل كرده، سپس موضع‌گيری مشركين را در مقابل آن يادآور شده است كه با وجود روشنی آيات و با وجود درخشش و فروغ براهين قرآن، مشركين آن را تكذيب كردند. و از طريق دشمنی و لجبازی و تكبر، معجزه‌ای ديگر غير از قرآن را درخواست كردند.

بخش دوم فرازهايی از سرگذشت هفت پيامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قوم شان، ولجاجت‌ها و خيره سري های آنان را در برابر اين پيامبران بازگو ميكند، كه بعضی مانند داستان موسی عليه السلام و فرعون مشروحتر، و بعضی ديگر مانند سرگذشت ابراهيم و نوح و هود و صالح و لوط و شعيب عليهم السلام كوتاه تر است.

مخصوصاً در اين بخش، اشاره به منطق ضعيف و تعصب آميز مشركان در هر عصر و زمان در برابر پيامبران الهی شده است كه شباهت زيادی با منطق مشركان عصر پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم داشته و اين مايه تسلی خاطر برای پيامبر و مؤمنان اندك نخستين بود كه بدانند تاريخ از اين گونه افراد و منطقها بسيار به خاطر دارد وضعف وفتوری به خود راه ندهند. و نيز مخصوصاً روی عذاب دردناك اين اقوام و بلاهای وحشتناكی كه بر آنها فرود آمد تكيه شده است كه خود تهديد مؤثری برای مخالفان پيامبر اسلام در آن شرائط است.

در داستان موسی عليه السلام نكات جديد ذكر شده و با بيان پند و اندرز نيز بيان تفاوت فاحشی كه بين ايمان و طغيان وجود دارد، داستان خاتمه می يابد.

- پس از آن قصّه‌ی ابراهيم خليل الله را مورد بحث قرار داده و موضع گيری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت ها بازگو كرده، و به قدرت دليل و رسايی بيانش، نشان داده است كه پرستش چيزی كه نه ميشنود و نه سودی ميرساند، باطل و نارواست. و در اثبات يگانگی پروردگار عالميان كه نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختيار دارد برای آنان دليل قاطع اقامه كرده است.
- سپس سوره در مورد پرهيزگاران و گمراهان و نيكبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسير و عاقبت هر يک از دو گروه را در روز قيامت مورد بررسی قرار داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- و بعد از اینکه سوره قصه های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب علیهم السّلام را بیان کرد و سنت خدا را در مورد تکذیب کنندگان بیان نمود، در شأن رفیع و مقام شامخ قرآن کریم بحث نموده و برای بیان عظمت و شکوه آن میفرماید: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ * عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ * بِلِسٰانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.»

بخش سوم واخیري که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام صلي‌الله‌علیه وسلم و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، وچگونگی برخورد با مؤمنان سخن میگوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ «اَلشُّعَراء»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

طسم﴿١﴾

خوانده مي شود: «طا، سين، ميم» البته با اِدغام سين در ميم. الله عزوجل به‌مراد خويش از آوردن اين حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است.(١)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴿٢﴾

(اين است آيات قرآن مبين) آشكار كننده حق از باطل.(٢)

تفسير:

اين كتابي است مبين، يعني مطالبش شفاف و روشن است، و پيچيده و مبهم نيست، و استنادش به مبدأ و ارتباطش با معاد نيز شفاف و روشن است، پس كتابي است كه صدر و وسط و پايان او مبين است و منزلت والايي دارد.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (1 الي 9) در مورد؛ موضع گيري مشركان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل مى آيد.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴿٣﴾

شايد تومي خواهي براي اينكه آنان ايمان نمي آورند، خود را از شدت اندوه هلاك كني! (٣)

تفسير:

الله متعال در اين آيۀ مباركه به پيامبر صلي الله عليه وسلم تسلي داده ميفرمايد: اي پيامبر! شايد تو از دلسوزي بسيار بر هدايت قومت و از شدّت حرص و اشتياق بر ايمان امّتت كه چرابه پيامت ايمان نياورده و به دعوتت لبيک نگفته‌اند، جانت را هلاک گرداني. پس خود را هلاک نكن و كار را به پروردگارت بسپار. و به سبب عدم ايمان آنها غمگين و متأثر نشود.

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾

اگر ما اراده كنيم از آسمان بر آنها آيه اي نازل مي‌كنيم كه گردنهايشان در برابر آن خاضع گردد!(٤)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت:هدف از «ءَايةً»: معجزه‌اي كه مردم را وادار به ايمان گرداند است. مفسر مشهور جهان اسلام شيخ صاوى در تفسير اين آيه مباركه مي نويسد: يعنى به خاطر ايمان نياوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر مى خواستيم معجزه‌اى بر آنان نازل مى كرديم كه قلب شان را بگيرد و آنان را به ايمان آوردن ناچار كند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلاً ثبت شده است. پس ارام باش و خود را خسته مساز. (حاشيه‌ى صاوى بر جلالين ١۶٧/٣).

در آيۀ شريف به يک اصل مهم اشاره مي كند، كه اگر پروردگار با عظمت بخواهد، اين قدرت را دارد كه بركافران معجزه نازل كند، وياهم عذاب شديد و وحشتناكي بر آنها فرو بفرستد كه همگي بي اختيار سر تعظيم در برابر آن فرو آورند و تسليم شوند، ولي اين ايمان اجباري ارزشي ندارد، مهم آن است كه آنها از روي اراده و تصميم و درک و انديشه در

(c) ketabton.com: The Digital Library

برابر حق خاضع و مطيع گردند. تا تصديق به علم غيب، امري اختياري باشد نه اجباري. و از جانب ديگر سنّت و قانون الهي، اختيار و مهلت دادن به مردم است. همان طوريكه ياد آور شديم: ايمان بايد اختياری و انتخابی باشد نه اجباری.

معني و مفهوم ايمان:

معني و مفهم ايمان اين نيست كه فقط به زبان بگوييم: مؤمن هستيم. چه تعداد كثيري ازمنافقاني اندكه به زبان گفتند: ايمان آورده‌ايم. «وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ﴿8﴾»[البقرة:8]. «و از مردمند كساني كه ميگويند به خدا و روز آخرت ايمان آورده‌ايم، در حاليكه به هيچ وجه ايمان نياورده‌اند).

معني و مفهوم ايمان، تنها اين نيست كه اعمال و مراسمي را كه مسلمانان از روي عادت انجام مي دهند، ما نيز انجام بدهيم. چه بسيارند شياداني كه به نيكوكاري و كارهاي خير و شعارهاي بندگي و دينداري تظاهر مي‌كنند، حال آنكه در قلب هايشان اثري از آبادي خير وصلاح واخلاص براي خدا نيست: «إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا﴿142﴾»[النساء: 142].«منافقان الله را (به زعم خود) فريب ميدهند، و درحاليكه خدا فريب دهنده‌ي آنان است. و هرگاه براي نماز برخيزند بيمارگونه برخيزند، براي مردم نمايش مي دهند و ياد خدا نمي‌كنند، مگر اندكي».

معنا و مفهوم ايمان فقط اين نيست كه ما شناخت ذهني از حقايق ايمان پيدا كنيم. چه بسا مردماني كه حقايق ايمان را شناختند، اما هرگز ايمان نياوردند. «وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ»[النمل: 14]. «با آن كه به جان، آن‌ها را دريافته و شناخت پيدا كرده بودند، از روي ستم و برتري جويي! با سماجت انكار كردند».

حقيقت ايمان تنها يک كار زباني يا يک كار بدني يا يک كار ذهني نيست.

ايمان در حقيقت، يک عملكرد رواني است كه در اعماق روان انسان نفوذ ميكند، و تمام زواياي وجود انسان يعني ادراكات و اراده و وجدان او را در بر مي گيرد و تحت فرمانروايي خود قرار ميدهد. بنابر اين، ايمان حقيقي قطعاً احتياج به آنچنان ادراک ذهني و فكري دارد كه نقاب از چهره حقايق هستي برگيرد و آن حقايق را به همان صورت و وضعيتي كه در واقع هستند به نمايش درآورد. و اين كشف و شهود نيز جز از طريق معصوم و انحراف ناپذير وحي الهي انجام نخواهد پذيرفت.

و بايد اين ادراک عقلي و ذهني به سرحد جزم و يقين برسد، و انسان را به آنچنان يقين قاطعي برسناند كه هيچ شک و شبهه‌اي آن را متزلزل نگرداند.

«إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ»[الحجرات: 15].

«مؤمنان همانا آن كساني هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورده‌اند و سپس شک نياوردند». اين شناخت جزمي و قطعي نيز بايد همراه با پذيرش قلبي و دلبستگي ارادي و اختياري باشد، به طوري كه در پيكر فرمانبري و اطاعت و سرسپردگي از روي رضايت و تسليم همه جانبه نسبت به فرمان كسي كه به او ايمان آورده است، تجسم پيدا مي‌كند.

قرآن كريم همواره ايمان را در لباس اخلاقيات زنده و عملكرد هاي درخشنده‌اي به نمايش مي‌گذارد كه آن ويژگي ها باعث متمايز گرديدن مؤمنان از كافران منافق است.

خداوند متعال در مقام توصيف مؤمنان راستين ميفرمايد «إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴿15﴾»[الحجرات: 51].

«مؤمنان همانا كساني هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائي‌ها و جان هايشان در راه خدا جهاد كردند. آنانند كه راستگويانند»

شهيد اسلام استاد سيد قطب عليه الرحمه، در تفسير اين آيه در كتاب «في ظلال القرآن» ميگويد: پس ايمان عبارت است از باور و تصديق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصديق و باوري كه هيچ گونه شک و ترديدي بر آن وارد نشود تصديق مطمئن و ثابت و يقيني كه دچار لرزش و پريشاني نشود، و خيالات و وسوسه‌ها در آن تأثير نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصديقي كه جهاد و فداكاري مالي و جاني در راه خدا از آن سرچشمه مي‌گيرد. دل و قلب انسان، وقتي شيريني چنين ايماني را چشيد و از چشمۀ گواراي آن نوشيد و در كنار آن آرامش يافت و بر آن استوار ماند بي‌شک و ترديد، تلاش مي‌كند تا حقيقت آن ايمان را در دنياي خارج از قلب خود، در واقعيت هاي زندگي، و در زندگي روزمره با مردم تحقق بخشد. مي خواهد كه بين حقيقت ايمان كه در درونش احساس مي‌كند، از يک سو، و واقعيات زندگي و ظواهر آن و جريانات موجود در جامعه يک پارچگي و هماهنگي برقرار سازد، و در برابر جدايي تصور ايماني كه در حسش است با آنچه در واقعيت هاي اطرافش مشاهده مي‌كند تاب و تحمل نمي‌آورد؛ زيرا اين دوگانگي لحظه به لحظه او را مي آزارد و بر او ضربات پي در پي وارد مي‌سازد! و از اينجاست كه به سوي ميدان جهاد در راه خدا با مال و جان مي‌شتابد و بسيج ميشود و اين يک بسيج طوفندۀ دروني و خودجوش است كه از جان و روان انسان با ايمان نشأت مي‌گيرد، و انسان مؤمن اراده مي‌كند كه آن چهرۀ نوراني و زيباي نقش بسته در دلش را در بيرون تحقق بخشد، و بنگرد كه آن نور ايماني در واقعيت زندگي و محيط زيست مردم تابيدن گرفته است. خصومت و ناسازگاري انسان مؤمن با زندگي جاهلي اطرافيانش نيز يک خصومت ذاتي و دروني است و از آنجا نشأت ميگيرد كه انسان با ايمان نميتواند يک زندگي دوگانه را در گير و دار فيمابين تصور ايماني و واقعيت زندگاني‌اش تحمل كند و نيز نميتواند به خاطر واقعيت هاي عملي و ناقص و زشت و منحرف جامعه‌اش از آن ايده‌هاي تكاملي و زيبا و مستقيم ايماني‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان بايد بين او و جامعه‌اش ادامه يابد تا وقتي كه اين جاهليت حاكم بر جامعۀ بشري به آن ايده‌ها و زندگي ايماني منتهي شود. اين عناصر و شرايطي كه برشمرديم «ايمان راستين» يا اگر خواستيد بگوئيد «عقيده راستين» را پايه ريزي مي‌كنند.

و هرگاه يكي از اين عناصر در كار نباشد هرگز نمي توان مابقي آن را «ايمان» يا «عقيده» نام نهاد! آري، ممكن است «فكر» يا «نظريه» يا «راي» يا هر عنوان ديگري از اين قبيل را به آن اختصاص داد. اما، ايمان حقيقي آن است كه خورشيدش بر سراسر منظومۀ جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناكش با روشنايي و گرما و زندگي كه حامل آن است در تمام رگ و پي‌هاي او نفوذ كند! آري، چنين عقيده‌اي به عقل انسان نفوذ ميكند و آن را قانع و مطمئن ميگرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ ميكند و آنرا به جنب و جوش و حركت درمي‌آورد. ارادۀ انسان را تحت تأثير قرار ميدهد و آن را به فعاليت وا مي‌دارد و جهت مي بخشد. و آنگاه كه عقل قانع شد، و قلب به حركت در آمد، و اراده جهت گرفت، همۀ اعضاء و جوارح انسان به نداي عقل و قلب و اراده پاسخ ميدهند، و براي اجراي

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستورات مقام فرماندهي وجود انسان مي‌شتابند، آنچنانكه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند! (براي تفصيل مراجعه شود به كتاب نقش ايمان در زندگي دكتر يوسف قرضاوي)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴿٥﴾

و به آن‌ها هيچ موعظه و اندرز تازه از سوي پروردگار بخشنده نمي‌آيد، مگر اين كه از آن روي‌گردان هستند.(٥)

تفسير:

يعني هيچ چيز نو از قرآن از سوي الله متعال بر كافران فرود نيامد تا به تدريج پند و تذكر شان داده و حقايق و اخبار را براي شان روشن و مبرهن گرداند، جز اينكه همواره از آن روي گشتانده و فقط از سر عناد و استبكار، آن را نپذيرفتند. ديده ميشود كه: هيچ تذكّرى در اشخاص سنگدل، كارساز نيست.

تعداد از انسانها به جاى پذيرش حقّ، از قبل راه لجاجت را در پيش گرفته اند.

و يقيناً اعراضى كه برخاسته از استكبار و تكذيب باشد، خطرناك است. ولي مطمين بايد بود: آنعده از انسانهاي كه؛ حقّ و پيروان آن را مسخره مى‌كنند، اين عمل شان لاجواب نخواهد ماند.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٦﴾

آنها تكذيب كردند، پس به زودي اخبار آنچه مسخره اش مي كردند بديشان خواهد رسيد.(٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَنبَآءُ»: اخبار. هدف از آن جزا هاي سنگين است كه در اين جهان و آن جهان دامنگير آنان مي شود (ملاحظه شود سوره: انعام آيات 5 و 6).

تفسير:

در آيهٔ مباركه ملاحظه ميشود كه: عِناد، اِعراض و دشمني كفار، به در جه اخر رسيده است، آنان قرآن عظيم الشأن را تكذيب نمودند وآنرا به باد مسخره گرفتند. در آيهٔ مباركه تأكيد بعمل آمده است كه: در آيندهٔ قريب عاقبت و فرجام تكذيب واستهزاى خودرا خواهنديافت. يعني: به زودي اخبار مجازات عاجل يا آجلي كه به عنوان جزاي استهزاء و ريشخند شان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسيد، اخباري كه تاكنون از آنان پنهان بوده است.

خصلت هاي سه گانه كفّار:

در آيات پنجم و ششم سوره شعراء سه خصلت معروف ومشهوري براي كفّار به بيان گرفته شده كه عبارتند از: اعراض، تكذيب، استهزاء. و ديده ميشود كه؛ چطور انسان به تدريج و گام به گام به سقوط كشانيده مى شود، در ابتدا به حقّ بى اعتنايى و اعراض مى كند، سپس آن را تكذيب و آن گاه حقّ را به مسخره مى گيرد. ولى بدترين حالت و صفت انسان، در اين خصلت همانا مسخره كردن حقّ است، لذا درآيه مباركه ميفرمايد: در آينده، خبرهاى مسخره كردن آنان به آنها خواهد رسيد. و نميفرمايد: كيفر اعراض و تكذيب به آنان خواهد رسيد. يعني آنان كه حقّ و پيروان آن را به مسخره مي گيرند، اين عمل شان لاجواب نخواهد ماند حتماً جزاي اين عمل خويش را:

«ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ» (يا در دنيا، يا در هنگام مرگ، يا در برزخ، و يا در قيامت خواهد چشيد.) الله تعالي ما را از چنين خصلت نگاه دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

استهزای أنبياء، شيوۀ دائمی كفّار در طول تأريخ بوده است:

كافران براي تحقير و زير سؤال بردن شخصيت پيامبران، آنان را به باد تمسخر ميگرفتند. قرآن عظيم الشأن در (سورۀ هود آيۀ 38) در مورد قوم نوح عليه اسلام كه مؤمنين را به مسخره ميگرفتند، ميفرمايد: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (و نوح عليه السلام كشتي را ميساخت» (يعني: شروع به ساختن آن كرد) «و هربار كه اشرافي از قوم او برآن كشتي ميگذشتند، او را مسخره ميكردند» (و ميگفتند: اي نوح! بعد از نبوت، اكنون نجار شدهاي! يا ميگفتند: شگفتا! در خشكي كشتي ميسازي، آخر كشتي در خشكي چگونه شناور ميشود؟) «مي گفت: اگر ما را مسخره ميكنيد» (امروز به سبب ساختن كشتي) «ما نيز شما را همانگونه كه مسخره ميكنيد، مسخره خواهيم كرد» (در فرداي عذاب، به هنگام غرق شدنتان در توفان).

همچنان قرآن عظيم الشأن درچندين آيات متبركه اشاره بعمل آورده طوريكه در (آيۀ 30 سوره يس) ميفرمايد: «ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ» (كه هيچ پيامبری بر آنان نيامد مگر آنكه او را به استهزا گرفتند).

وباز ميفرمايد: «وَ إِذا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَ هذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كافِرُونَ» (آيۀ 36 سورۀ أنبياء) (و هرگاه كفّار تو را ببينند، كاری غير از به استهزاء گرفتن تو ندارند، (با همديگر ميگويند:) آيا اين است آنكه خدايان شمارا (به بدی) ياد ميكند؟ درحاليكه (اين كافران) خودشان، ياد خدای رحمان را منكرند (و به او كفر میورزند).

بايد گفت كه: استهزا، نشانهی ناتوانی از استدلال است. وكفّار جز مسخره و تحقير كردن حربه ووسيله علمی و منطقی ندارند. بناءً كفّار عواطف مردم را عليه پيامبر صلي الله عليه وسلم تحريك میكردند.

و در واقع كفار ازتمام پيامبران مسخره ميكرده اند: قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يسْتَهْزِؤُونَ» (الأنبياء: 41) (ومسلّما پيامبران پيش از تو نيز مورد استهزا قرار گرفتند پس كسانيكه آنانرا مسخره كردند، اماسرانجام آنچه را استهزا ميكردند دامان مسخره كنندگان را گرفت (مجازات الهي آنان ها در هم كوبيد).

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴿٧﴾

آيا آنها به زمين نگاه نكردند، چه اندازه در آن از انواع گياهان آفريديم.(٧)

تفسير:

چگونه به پروردگار با عظمت خويش كفر مي ورزند، و به سوي زمين كه آفريده وي است توجه نه مي كنند،آيا توجه ندارند كه چه عجايب درزمين از هر صنف يک جفت نيكو و پسنديده در آن رويانده و قرار دادهايم؟ يعني: از اجناس سودمندي كه انسانها و حيوانات از آنها بهره ميگيرند و كسي جز پروردگار عالميان بر روياندن آنها قادر وتوانا نمي باشد.

استفهام برای توبيخ است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش میكند.

قرآن عظيم الشأن كسانی را كه با ديد عميق به جهان نگاه نمیكنند، توبيخ ميكند. مطالعه در بارهی موجودات هستی و زيبايی های آن، بهترين راه خدا شناسی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«زَوْجٍ كَرِيمٍ»:
معني لَفظي زوج جفت است، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته مي شود، در بسياري درخت ها هم نر و ماده وجود دارد، وبه آنها از اين جهت ميتوان زوج گفت وگاهي لفظ زوج به معناي يک نوع وصنف خاصمي آيد، وبا توجه به اين معني، به هرنوع درختي، ميتوان زوج گفت، ومعناي كريم چيز پسنديده وعمده است.
يادداشت: جمع ميان كلمه «كم» و «كل» در آيهٔ مباركه: گل بر انواع و اقسام گياهان به طور تفصيل دلالت مي كند و كم بر كثرت و فراواني اين محيط گل و گياه. پس، اين دو كلمه فراواني و احاطه را كنار هم قرار داده است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿٨﴾
يقيناً در اين كار نشانه‌اي است، ولي بيشترشان ايمان‌آرنده نيستند.(٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«عَايَةً»: نشانه و دليل. عبرت و پند.

تفسير:
بادرنظرداشت دليلي واضح و آشكار وقاطع بريگانگي و قدرت با عظمت الهي باآنهم بيشتر آنان به الله ايمان نداشتند؛ و اكثر شان به كفر خود ادامه ميدهند.
انتظار نميرود كه ايمان بياورند، واكثر آنهاهم هرگز ايمان نخواهند آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿٩﴾
و يقيناً پروردگارت همان تواناي شكست ناپذير مهربان است.(٩)

تفسير:
بايد متذكر شد كه: رحم پروردگار با عظمت بر اساس عجز نيست، او در حاليكه شكست ناپذير است مهربان است و به مخالفان مهلت می دهد تا شايد از راه خطا خويش برگردند و توبه نمايند.
در حقيقت الله متعال مسلط و غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد ولي با آنهم نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می دهد و با وجود قدرت فراوانی كه دارد در كيفر و عقوبت آنها ازشتاب و عجله كار نمي گيرد.
ابو العاليه ميفرمايد: «عزيز» يعنی مقتدر است و از مخالفين امر و فرمانش، آنهايی كه به جز «الله» خدايان ديگری را می پرستند انتقام می‌گيرد. و نسبت به آنكه در پيشگاهش توبه كرده و به درگاهش روآورده مهربان است. (تفسير صفواة التفاسير شيخ علي صابوني).
و امام فخر رازی ميفرمايد: به اين علت در آيه متبركه «العزيز» را قبل از «الرحيم» آورده است كه ممكن بود گفته شود، به سبب ناتوانيش به آنها رحم كرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزيز» اين توهم را برطرف كرده و نشان داده است كه مسلط و مقتدر است. اما با اين وجود نسبت به بندگانش مهربان است؛ چون رحم و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام گيری، بيشتر جلب توجه می‌كند. (تفسير كبير ١٣/٢٤).

خوانندگان گرامي!
از اين آيه به بعد يعني ازآيات متبركه (10 الي 68) به داستان هفت پيامبر هر يک (موسي و هارون عليهم السلام و فرعون، داستان ابراهيم، نوح، هود، صالح، لوط و شعيب عليهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

السلام)، مجادله فرعون با موسي عليه السلام در باره‌ي وجود آفريدگار، معجزه‌ي موسي عليه السلام، ايمان آوردن ساحران، نجات موسي عليه السلام و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونيان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿١٠﴾

وياد بياورهنگامي كه پروردگارت موسي را ندا داد (امر كرد)كه به نزد آن قوم ظالم برو.(١٠)

تفسير:

در آيۀ مباركه فوق بيان يافت كه: اي پيامبر! روزي را براي مردم ياد كن كه الله متعال حضرت موسي عليه السلام را ندا داد و برايش (امر كرد) كه: به سوي جماعت كه به سبب كفر و ارتكاب معاصي به خود ستم كرده و ضعيفان و بينوايان بنی اسرائيل را به صورت بنده‌ی خود درآورده‌اند، برود.

يادداشت:

قصه وداستان موسي عليه السلام در يازده سورۀ ازقرآن عظيم الشأن بصورت كل وجز به بيان گرفته شده است كه از آنجمله اين قصه ها را در سوره هاي: (بقره، اعراف، يونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) مطالعه نمود.

بايد متذكر شد كه:ذكر و بيان داستان هاي پيامبران تسلي خاطري است به پيامبر صلي الله عليه وسلم باشد، تا اطلاع حاصل فرمايد كه: تكذيب قوم موضوع نو ظهور و تازه نيست، بلكه همه‌ي اقوام گذشته در مقابل انبياي خويش از همين شيوه استفاده بعمل آورده اند.

فلسفه داستان أنبياء در قرآن:

تاريخ أنبياء، تأريخ با شكوه و عظمت و جلال، و زندگي آن‌ها زندگي جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوي و توانمند باشند، باز هم از پي بردن به شأن و منزلت رفيع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمي‌توانند به رفعت شأن و كمال اخلاق و بي توجهي و پارسايي در دنيا و فداكاري در راه خدا و در جهت اعتلاي كلمه الله و تبليغ دعوت و نشر رسالت حق و... ايشان برسند.

سراسر تاريخ ايشان، سلسله‌اي از زندگي سخت، مبارزه خستگي ناپذير عليه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانيت در هر زمان است!

به راستي تاريخ ايشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازي و قهرماني ها است سراسر زندگي آنان نشان از صبر و شجاعت بي نظير است و بندرت ميتوان نمونه آن را در زندگي رهبر يا فرمانده يا مصلحي جستجو كرد، چون ايشان پرورش يافته خدا بودند زير نظر و حمايت او پرورش يافتند، سراسر زندگيشان پر از جهاد عليه باطل و مقاومت در وراي حق، صبر در هنگام شدايد و تحمل اذيت در راه خدا بود.

خداوند عظيم الشان عزم و اراده آن چنان پولادين به ايشان ارزاني داشته بود كه قوي ترين مردان حتي كوه هاي سر به فلک كشيده در مقابل آن ناتوان جلوه ميكردند. به راستي در هر زماني مايه افتخار وشايسته رهبري ملتها بودند.

خوانندگان گرامي!

هدف اساسي از بازگويي و بررسي داستان انبياء جز اين نيست كه، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سيره مطهره ايشان به مثابه‌ي چراغي روشن استفاده كرده و در روشنايي آن و جاده هدايت خدايي به حركت درآيند و راهي را كه ايشان پيموده‌اند بپيمايند و آن ها را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمامي اعمال و كردار خويش رهنمايي خود قرار دهند و سرمشق زندگي شان اين پيغمبران بزرگوار باشند.

طوريكه خداوند متعال در آيه (101 سورۀ يوسف) ميفرمايد: «لَقَد كَانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَة لِّأُوْلِي ٱلأَلبَٰبِۗ» (به حقيقت در سرگذشت آنان، عبرت براي همهي انديشمندان است.

فوايد داستان هاي قرآني:

فوايد داستان هاي قرآني را ميتوان بطور مؤجز در نقاط ذيل جمعبندي نمود:

اثبات رسالت و وحي:

يعني ديني كه پيغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحي الهي مايه گرفته است و آن ها فرستاده الله متعال هستند. به ويژه نسبت به امر حضرت محمد(ص) قرآن كريم بيان كرده كه اين داستان ها به وحي الله متعال بوده و حضرت محمد هيچ نقشي در ايجاد و خلق آنها ندارد زير او اومي(ناخوان) بود خداوند ميفرمايد: «وَمَا كُنتَ تَتلُواْ مِن قَبلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرتَابَ ٱلمُبطِلُونَ﴿48﴾»[العنكبوت: 48]. (توپيش از قرآن، كتاب نميخواندي و با دست راست خود چيزي نمي نوشتي كه اگر چنين ميشد باطلگويان به شک و ترديد مي افتادند) و به هيچ وجه از رسول الله نقل نشده كه در كنار راهبان مسيحي يا احبار يهود نشسته و اين داستان ها را از ايشان اقتباس كرده باشد.

اشاره به وحدت اديان:

يكي ديگر از اهداف داستان هاي قرآني بيان اتحاد و يگانگي همهي اديان آسماني است، دين تمامي انبياء از نوح تا محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) يكي بوده و مؤمنان همگي امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است.

بيان هدف از دعوت پيغمبران:

يكي ديگر از اهداف داستان انبياء بيان اين مطلب است كه تمامي اديان آسماني داراي يک هدف بوده و به تبع اين امر همگي پيغمبران بر يک مطلب و هدف تأكيد كرده‌اند و همگي مردم را به سوي توحيد و يگانگي خدا فراخوانده‌اند از اينجا است كه در داستان آنها بر يگانگي خدا تأكيد فراوان ميشود و اين مطلب بعنوان هدف اساسي دعوت ايشان تلقي مي‌گردد.

ديدگاه امت در قبال أنبياي كرام:

يكي ديگر از اهداف داستان‌هاي قرآني اشاره به موضع اقوام و اُمت‌ها در قبال دعوت آن‌ها مي باشد. تأريخ نشان مي دهد كه موضوع همه آنها تقريباً مشابه بوده است. زيرا هر پيغمبري كه به فراخواني قومش بسوي توحيد پرداخته گروه گناهكاران و مستكبران در مقابل آنها موضع عناد و استكبار اتخاذ كرده و به تكذيب آنها پرداخته اند. «وَكَذَٰلِكَ جَعَلنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلمُجرِمِينَۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيا وَنَصِيرا﴿31﴾»[الفرقان: 31]. (اينگونه براي هر پيغمبري گروهي از مجرمان را دشمن ساخته‌ايم، و همين بس كه خداي تو راهنما و ياور تو باشد.) باري، در داستان پيامبران صيغهي «نبوت» يک بود چنانكه صيغه تكذيب از طرف همه اقوام تقريباً يكي بوده است.

ارتباط وثيق ما بين تمامي شرايع و اديان:

يكي ديگر از اهداف داستان قرآني بيان ارتباط محكم بين اديان و شرايع آسماني است بين آن‌ها هيچ تصادم و اختلافي وجود ندارد و همگي از يک منبع سرچشمه گرفته اند، هر پيغمبري مكمل شريعت و قانون پيغمبر قبل از خود بوده و به ايمان به رسالت او دعوت

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده‌است و اين دليل بر يگانگي مصدر تشريع (كه همانا خداوند سبحان است) ميباشد، لذا جايي براي اختلاف و نزاع بين پيروان اديان وجود ندارد. خداوند فرموده: «شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحا وَٱلَّذِيٓ أَوحَينَآ إِلَيكَ وَمَا وَصَّينَا بِهِۦٓ إِبرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ أَن أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلمُشرِكِينَ مَا تَدعُوهُم إِلَيهِۚ ٱللَّهُ يَجتَبِيٓ إِلَيهِ مَن يَشَآءُ وَيَهدِيٓ إِلَيهِ مَن يُنِيبُ﴿13﴾»[الشوري: 13]. (خداوند آئيني را براي شما بيان داشتند و روشن نموده است كه آن بوسيله نوح توصيه كرده است و ما آن را به تو وحي و به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش نموده‌ايم دين را پا برجا داريد و در آن تفرقه نكنيد و اختلاف نورزيد. اين چيزي كه شما مشركان را بدان مي‌خوانيد بر مشركان سخت گران مي‌آيد، خداوند هر كه را بخواهد براي اين دين بر مي‌گزيند و هر كه بسوي آن برگردد، بدان رهنمودش مي‌گرداند.)

پيروزي پيغمبران و هلاک مكذبين:

يكي ديگر از اهداف داستان انبياء بيان پيروزي نهايي براي پيغمبران و هلاک مخالفان است و اين دليل تأييد دعوت ايشان از جانب خدا ميباشد. بوسيله هلاكت مخالفين به آنها تسلي خاطر ميدهد و آنها را بر مخالفان برتري ميدهد.

بيان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده:

يكي ديگر از اهداف داستان هاي قرآني، بيان قدرت خداوند بر خوارق ميباشد خداوند از چگونگي آفرينش حضرت آدم و حضرت عيسي سخن به ميان آورده كه بر قدرت خارق‌العاده او دلالت ميكند. چون آدم بدون پدر و مادر و عيسي بدون پدر آفريده شده و حوا از پهلوي آدم آفريده شده و تمامي اين‌ها بر قدرت خارق‌العاده و قدرت بي‌نظير او دلالت مي‌نمايد.

عاقبت خير و نيكي و شر و فساد:

يكي ديگر از اهداف مورد نظر در داستان‌هاي قرآني بيان سرانجام خوبي و بدي است همانند داستان فرزندان آدم (قابيل و هابيل) كه در سوره مائده آمده «وَٱتلُ عَلَيهِم نَبَأَ ٱبنَيءَادَمَ بِٱلحَقِّ إِذ قَرَّبَا قُربَانا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَم يُتَقَبَّل مِنَ ٱلأَخَرِ قَالَ لَأَقتُلَنَّكَۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلمُتَّقِينَ﴿27﴾»[المائدة: 27].(داستان دو پسر آدم را چنانكه هست براي يهوديان و ديگر مردمان بخوان زماني كه هر كدام عملي را براي تقرب انجام دادند. اما از يكي پذيرفته نشد.

بيگمان تو را خواهم كشت! گفت: خدا تنها از پرهيزكاران مي‌پذيرد!)

در اين داستان آمده كه قابيل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به كشتن او نمود تا آخر داستان كه عدل الهي را بيان مي‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنتين و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن قريه كه در امنيت و آسايش مي زيستند اما سر از نافرماني درآوردند؛ تمامي اين داستان‌ها براي بيان سرانجام و عاقبت خير و شر نيكي و بدي آمده است.

علت تكرار داستان هاي قرآني:

بصورت كل بايد گفت: خداوند متعال از داستان انبياء و پيغمبران بزرگوار به كرات سخن گفته و موعظه‌هاي فراوان و درس عبرت هاي زياد را (كه در سيره مطهر و زندگي شرافتمندانه آنها نهفته بوده) يادآور شده است. تا ما انسانها به ايشان تأسي بجوييم و سيره معطر و اخلاق حسنه‌ي ايشان را سرمشق قرار دهيم و آنها همانند شمعي فروزان خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسوزند و به ديگران تا ابد روشنايي ببخشند. (بنقل از كتاب پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم نوشته مرحوم شيخ علي صابوني).

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ﴿١١﴾

قوم فرعون، آيآنها (از شِرک و آمدن عذاب) نمي‌پرهيزند؟(١١)

تفسير:

بايد يادآور شد كه در سوره الشعراء، بصورت كل جملهٔ؛ «أَلا تَتَّقُونَ»، هفت بار تكرار شده است. واقعيت بزرگي كه در اين جمله معجزه اساء نهفته است همين است: در صورتيكه تقوا نباشد، سخن پيامبران مؤثّر نيست.

در ضمن قابل تذكر است كه اين آيه دلالت بر يک اصل بي نهايت عالي دارد وآن اينكه اولين مأموريت يک پيامبر، پروراندن روح تقوي و خدا ترسي در قلوب انسانها است.

تقويت تقوا:

جامعه شناسان بدين امر معتقدند كه: انسانها به طور طبيعي يا اضطراري، نيازماند و محتاج تعاون اجتماعي است، يعني بدون ياري جستن از همنوعان خود نميتواند به زندگي اجتماعي خويش ادامه بدهد. از سوي ديگر سعادت شخصي به سعادت و خوشبختي جامعه او بستگي دارد. از جمله عواملي كه مي تواند سعادت جامعه را تضمين كند تقواي الهي است.

تقواي الهي يعني اينكه انسان خود را از آنچه از نظر دين خطاء، گناه و پليدي شناخته شده، حفظ و صيانت كند و مرتكب آنها نشود. تقوا اين نيست كه انسان خود را از محيط وعوامل گناه دور نگاه دارد، بلكه انسان بايد در روح خود حالت و قوّتي را ايجاد كند كه به او مصؤنيت اخلاقي بدهد و در هر شرايطي او را از انجام گناه باز دارد.

تقوا در بينش اسلامي، بايد همراه با بصريت و آگاهي باشد و الاّ ضرر آن كمتر از فايده آن نمي باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴿١٢﴾

(موسي) عرض كرد: اي پروردگارم! من مي ترسم از اينكه مرا تكذيب كنند.(١٢)

تفسير:

(موسي) گفت: پروردگارا! مي ترسم در اينكه مرا در امر رسالت فرعون و قومش تكذيبكنند و دعوتم را نپذيرند. (و از روي تكبّر و تفرعن رسالتم را قبول نكنند به رد دعوتم قبل از اينكه سخن مرا كامل بشنوند به تكذيب آغاز نمايند و هيچكس در آن مجلس مؤيدمن نباشد ممكن است در آن وقت اندوهگين و دلتنگ گردم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ﴿١٣﴾

و سينه ام تنگ مي شود و زبانم روان نيست. پس به سوي هارون فرست (١٣)

تفسير:

«يضيقُ صَدْري»: اگر تكذيبم كنند، از غم و غصه، سينه‌ام تنگ مي‌شود، و (بدين هنگام چنان كه بايد در مجادلهٔ با آنان) زبانم نمي‌گردد،يعني بطور روان و گويا صحبت كرده نمي توانم. پس (جبرئيل را) به پيش (برادرم) هارون بفرست (و پيغمبرش گردان، تا ياري و كمكم كند). موسي عليه السلام از پروردگار با عظمت ميخواهد كه: هارون را پيغمبر فرمايد (براي تفصيل مراجعه بفرمايد به سوره هاي: قصص آيه 34، مريم آيهٔ 53، أنبياء آيهٔ 48).

موسي عليه السلام ميگويد: پروردگار! جبرئيل عليه السلام را با وحي بسوي او (هارون)

(c) ketabton.com: The Digital Library

که بيشتر زبان فصيح دارد بفرست و او را نيز با من پيامبري گردان که ياور و پشتيبان من باشد. و مرا در اين وظيفه سنگين ودر اداي رسالت و تبليغ دعوت، ياور و پشتيبان من باشد. در اين هنگام هارون عليه السلام در مصر زندگي بسر مي برد.
همچنان موسي عليه السلام از پروردگار خويش ميخواهد که پروردگارا! به شرح صدر نصيب فرما، من با تمام وجود ماموريتت خويش را مي پذيرم، اما وقتي که من آنجا بروم زبانم بند مي آيد، چون فرعون «ذي الاوتاد» است، يعني مخالفانش را ميخکوب ميکرد، پس به فرشته وحي امر کنيد که به سراغ برادرم برود، و او را وزير من قرار دهد، براي اين که بهترين ابزار يک پيامبر براي نشر دين، تبليغ است وبرادرم از من شيرين‌تر حرف ميزند، او را وزير من قرار بده، و من در اثر اين که قبل از نبوتم از يک مظلوم و مستضعفي حمايت کردم، وظالمي را ازپاي درآوردم، آنها کينه مرا دارند و ممکن است مرا بکشند، وپيام شماناکام بماند،اگر مراکشتند، برادرم پيام شمارا به مردم برساند.
مفسران در اين مورد مي نويسند: موسی عليه السلام در مورد درخواست ياور به سه عذر متوسل شده است که عبارتند از: ترس، تکذيب و ضيقي قلب و نارسايی زبان. تکذيب سبب دل تنگی است و دل تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن ميشود، مخصوصاً برای آن که لکنت زبان دارد که گفته است:

«وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يفْقَهُوا قَوْلِي».

بر انسانها است که در هنگام پذيرش و قبوليت يک مسئوليّت وظيفوي نقاط ضعف خود را نيز به بيان گيرد. و واضح است که: صراحت و صداقت، از جمله صفات بارز انبيا بشمار ميرود.
رهبري که: مسؤليت هدايت، تبليغ و ارشاد، را به دوش ميگرد، بايد داراي وسعت صدر باشد. دراين هچ جاي شکي نيست که نقاط ضعف را بايد جبران کنيم، ولی از زير بار مسئوليّت، نبايد شانه خالي کنيم. پذيرش يا اعطای مسئوليّت‌های بزرگ با وجود ضعف‌ها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد.
در بيان و رساندن حقّ، نبايد از کمی طرفداران حقّ بترسيم و نه از زيادی مخالفان حقّ. و نبايد فراموش کنيم که: پيشنهاد مفيد و مناسب را الله متعال هم می پذيرد. دلداری و کمك به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است.
خداوند پشتيبان انبيا است. و از الله متعال ميخواهم که مارا هم در رساندن حق کمک و مساعدت فرمايد.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴿١٤﴾

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند (و اين رسالت به پايان نرسد).(١۴).

تفسير:

«ذَنبٌ»: هدف از آن قصاص شخصي ظالم است که با يک مرد مظلوم بني‌اسرائيلي جنگ داشت، و به هنگام ميانجيگري موسي، اشتباهاً توسّط موسي عليه السلام به قتل رسيد (مراجعه شود به سوره: قصص آيهٔ: 15).
«و» از طرفي «براي آنان بر ذمه من گناهي است لذا مي ترسم که مرا بکشند» زيرا من قبلاً شخصي از آنان را کشته‌ام و از من طالب خون وي اند. بناءً من نزد آنها گنهکارم و مي ترسم که مرا در برابرش، به قتل رسانند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید یادآور شد که: ترس ـ بجز فضلا و علما ـ گاهي بر انبيا عليه السلام نيز دست ميدهد و اين ترسي است طبعي. به اين ترتيب، موسي عليه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش هاي مهمي را كه انتظار مي رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح كرد. الله تعالي برايش فرمورد:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴿١٥﴾

گفت: نه چنين نيست، شما دو نفرآيات ما را ببريد، البته ما با شما (هستيم و) شنونده ايم.(١٥)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه الله سبحان وتعالى پشتيبان أنبياء است. وآگاهى دقيق و لحظه به لحظه در مأموريّت هاى مهم، يك ضرورت حتمي و واجبي مي باشد.

«قَالَ كَلَّا» الله ميفرمايد: نه، هرگز تو را به قتل نمی رسانند. امام قرطبی گفته است: اين عبارت موسی را از اين منع ميكند كه شک و ترديد را به دل راه ندهد، و او را تشويق می‌كند كه به الله سبحان وتعالى اعتماد و اطمينان داشته باشد؛ يعنی به الله اعتماد كن و ظن و گمان را كنار بگذار و مطمئن باش كه قدرت كشتن تو را ندارند (تفسير قرطبی ٩٢/١٣).

«فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا»: تو و هارون با دلايل و معجزات درخشان برويد.

«إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»: من با شما هستم و شما را ياری می دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می شنوم. به خاطر احترام و شرمی كه در پيشگاه الله متعال دارند صيغه‌ی جمع «مَعَكُمْ» را آورده و از آن قصد تثنيه را كرده است و در خطاب به صورت جمع با آنها برخورد كرده است. (البحر المحيط ٨/٧)

طوريكه در فوق هم يادآور شديم، ماجراي داستان قتل قبطي درمصر توسط حضرت موسي عليه السلام در(آيه 15 سورۀ قصص) با تمام تفصيل بيان يافته كه اگرخواستار معلومات مزيد در زمينه باشيد، ميتوانيد بدان مراجعه بفرمايد.

اين داستان درمنطقه موجی ايجاد كرد كه به اثر آن حضرت موسی مجبور به فرار از سرزمين شد و اين عمل موسی طوريكه در فوق هم ياد آور شديم؛ گرچه به قصد كشتن آن شخص نبود، بلكه برای حمايت از مظلومی بود، ولی باعث شد كه موسی عليه السلام در نزد فرعونيان چهره‌ای قاتل پيدا نمايد، و هنگامی كه موسی به مقام نبوّت رسيد به خداوند گفت: می‌ترسم ماجرای كشته شدن آن مرد قِبطی مانع كارم شود. (از كلمه‌ی «كَلَّا» استفاده ميشود كه عمل موسی قتل عمد نبوده است.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٦﴾

پس به سوی فرعون برويد و بگوييد: همانا ما فرستادۀ: پروردگار جهانيان هستيم.(١٦)

تفسير:

الله تعالي به حضرت موسي عليه السلام دستور داد: تا همراه با معجزات به سوي فرعون ستمكار و قومش بروند و به او بگويند: ما از جانب پروردگار عالميان آمده‌ايم تا تو را به راه راست هدايت كنيم.و متيقّن باشند كه او خود ـ به علم و نصرت و تاييد و نگهداشتش ـ با ايشان است؛ سخنان شان را ميشنود و احوالشان را مي داند.

«رَسُولُ» (رَسُول: رُسْل و رُسُل و أَرْسُل و رُسَلَاء: فرستاده شده) علّت اين كلمه به صورت مفرد آمده است نه به صورت مثنّي؛ يعني (رَسُولا)، اين است (رَسُول) مصدر و به معني (رِسالَة) است.كلمه رسول بر مفرد و تثنيه و جمع ـ هر سه ـ اطلاق مي شود پس يكتن هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نيز بنابر اين، خطاب در آيه متبركه شامل موسي و هارون مي شود، گويي اتحاد و اتفاق آنها بر يک شريعت، آن دو را چون يک رسول واحد قرار داده است. به قولي معناي آن اين است: بگوييد؛ هر يک از ما رسول رب العالمين هستيم.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿١٧﴾

با اين وصف، بني اسرائيل را [آزاد كن و] با ما بفرست.(١٧)

تفسير:

حضرت موسي عليه السلام وهارون به فرعون گفت: مضمون رسالت ما «اين» است «كه بني اسرائيل را با ما بفرست» يعني اي فرعون! آنان را از يوغ بردگي و بندگي رها كن تا با ما از مصر بيرون روند.

وبدينترتيب موسي عليه السلام وهارون عليهم السلام ميخواستند تا بني اسرائيل را از چنگال بردگي و استبدادش فرعونيان آزاد و رها گرداند وآنان را از مصر بيرون ببرند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴿١٨﴾

(فرعون) گفت: آيا ما تو را در طفوليت در ميان خود پرورش نداديم؟ و سالهائي از عمرت را در ميان ما به سر نبردي؟(١٨)

تفسير:

بعد از اينكه موسي و هارون عليهم السلام نزد فرعون آمدند و هدف و مضمون رسالت خويش را به فرعون بيان نمودند.

اولين حرفي كه موسي عليه السلام به نزد فرعون بيان داشت، اين بود كه ما فرستاده رب العالمين هستيم، يعني توحيد حق است وحي و نبوت نيز حق است، حضرت موسي عليه السلام قبل از طرح همه اي موضعات به ذكر اين دو اصل از اصول اساسي اسلام پرداخت.

بعد از ذكر اين دو اصل گرانبها: فرعون با كبر و نخوت و منّت گذاري به موسى عليه السلام گفت :

زمانيكه تو طفلي خرد سال بودى؛ آيا اين ما نبوديم كه تو را در كودكي در خانه خود پرورش داديم در حاليكه ساير اطفالي ذكوري كه از بني اسرائيل در همان سال به دنيا مي آمد آنرا مي كشتيم، ولي تو را استثناء قرار داديم و به قتل نرسانديم؟ و آيا تو نبودي كه: سال هايي از عمرت را در ناز و نعمت ما به سر بردي؟

«وَ لَبِثْتَ فِينا مِنْ عُمُرِکَ سِنِينَ»: و سال هاى مديد در ميان ما نبودى و با تو نيكى نكرديم و حفظ و سرپرستى تو را به عهده نگرفتيم؟ مقاتل گفته است: آنها طى سى سال از موسى مراقبت كردند.

مفسران مي نويسند: حتي موسي عليه السلام از لباسهاي فرعون مي پوشيد، از مركب هاي سواري وي استفاده مي‌كرد و به نام فرزند وي ناميده مي‌شد سپس بعد از گريختن از مصر ده سال در مدين ماند آنگاه مجدداً به ميان فرعونيان بازگشت و به مدت سي سال ديگر آنان را به سوي الله دعوت مي‌كرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نيز پنجاه سال ديگر زندگي كرد. «تفسير انوار القرآن»

خواننده گان گرامي!

توجه بايد كرد كه: منّت گذاشتن و به رخ كشيدن، از خصوصيات خاصي مستكبران است. فرعون در اين سخنان مي خواهد بر موسى منت نهد و او را خوار و تحقير كند. و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نهايت ميگويد: كه تو را پرورش داديم و با تو نيكى كرديم؟ پس تو كجا و اين مسأله كه ادعا مىكنى كجا؟
ولي نبايد فراموش كنيم اگر كسى را بزرگ كرديم، يا هم در امور تربيتي اش كمك كرديم، يا هم درامر ازدواج ومسكن وامثال آن به او كمكى كرديم، نبايد با اين دليل و بهانه، سخن حقّ او را نپذيريم.
موسى عليه السلام كه سال هاي طويلي بر دسترخوان فرعون نان خورده بود، قرار نه بود كه تسليم او شود و در ابلا غ رسالت آسماني خويش كوتاهي كند و به اصطلاح در مقابل گفتار فرعون سكوت اختيار نمايد. حقّ نان و نمك آن نيست كه صاحب حقّ را به حال خود رها كنيم و اشتباهات او را هم بپذيريم.
(حضرت موسى عليه السلام نان و نمك فرعون را خورده بود، ولى او را به حال خود رها نكرد.).

وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴿١٩﴾

و (سرانجام) آن كاري را (كه با قبطي نه بايد انجام ميدادي) انجام دادي (و يك نفر از ما را كشتي) از ناسپاسان هستي.(١٩)

تفسير:

فرعون در ادامه صحبت هاي خويش به موسي عليه السلام گفت: «وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ اَلَّتِي فَعَلْتَ» و پاداش مراقبت و تربيت ما را اين چنين دادى كه نعمت ما را ناسپاس شدى، در ضمن نبايد فراموش كني كه: تو جرم بزرگي را نيز مرتكب شدهاي؛ آن روز كه مرد قبطي را كشته و پا به فرار نهادي. استفاده از عبارت (فعلة) براى نشان دادن خوف وهيئبت و هراس و بزرگى موضوع است و منظور قتل قبطى است.
«وَ أَنْتَ مِنَ اَلْكٰافِرِينَ»: پس تو از ناسپاسان نعمتم و منكران ربوبيتم هستي و احسانم را قدر و ارج نگذاشتهاي.
ابن عباس رضي الله عنه گفته است: يعنى تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسى؛ زيرا فرعون از معنى كفر سر در نمى آورد. (حسن گفته است: يعنى تو به خدايى من كافرى. ولى طبرى نظر ابن عباس رضي الله عنه را ترجيح داده است كه روشنتر است).
فرعون با دو جمله، نبوّت موسى عليه السلام را زير سؤال برد:
الف: تو نزد ما قاتل هستى و قاتل كه پيامبر نمى شود.
ب: ما تو را بزرگ كرديم، چگونه الطاف ما را كفران و ناسپاسى ميكنى، ناسپاس كه پيامبر نمى شود.
آيات بعدي جواب منطقي حضرت موسي عليه السلام با اين زيباي چنين بيان مي دارد:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴿٢٠﴾

(موسي عليه السلام) گفت: من آن كار را انجام دادم كه (به علم و دانايي نبوت) از بيخبران بودم.(٢٠)

تفسير:

موسي عليه السلام گفت: بلي! من آن شخص را قبل از نبوتم و پيش از آنكه پروردگارم بر من وحي بفرستد و مرا با رسالت گرامي بدارد، كشتم؛ در ضمن من قصد كشتن او را نداشتم بلكه مىخواستم او را ادب كنم و در كشتن او تعمدى نداشتم. منظور موسى عليه السّلام گمراهى از راه هدايت نيست؛ زيرا از همان طفوليت معصوم بود. ابن عباس (رض)

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفته است: وَ أَنَا مِنَ اَلضّٰالِّينَ يعنى من الجاهلين. (تفسير صفوات التفاسير).

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿٢١﴾

و چون از شما ترسيدم از شما گريختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشيد و مرا از پيغمبران گردانيد.(٢١)

تفسير:

بايد گفت كه دربرخي از اوقات اقرار، يك ارزش است. طوريكه در سوره قصص داستان حضرت موسي را به تفصيل بيان داشتيم و در آن امده است: آنگاه از سرزمين شما به سرزمين مدين گريختم؛ زيرا از آسيب شما بر جان خود بيمناک بودم. فرار از طاغوت، مقدّمه‌ی دريافت الطاف الهی است، پس الله متعال مرا با نبوت و دانش گرامي داشت و به رسالت مشرّفم گردانيد.

«وَ جَعَلَنِي مِنَ اَلْمُرْسَلِينَ»: و مرا به پيامبری برگزيده و نزد توفرستاده است، اگر ايمان بياوری درامان می‌مانی و اگر انكاركنی نابود می شوی.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿٢٢﴾

و آيا اين نعمتي است كه (آن را) بر من منت مي نهي؟ در حاليكه بني اسرائيل را به بردگي گرفته‌اي.(٢٢)

تفسير:

اما تو اي فرعون! چگونه بر من منت می نهی كه با من نيكی كرده‌ای در حاليكه قوم مرا به بردگی كشيده‌ای؟ (معنی گفته‌ی مقاتل همين است)

موسی عليه السلام به جواب فرعون مي گويد: من بايد در خانه‌ی پدرم بزرگ مي شدم، چرا پدرم را به بردگی كشاندی كه من به اجبار در خانه‌ی تو بزرگ شوم، آيا اين، نعمت است كه آن را سپاس گزارم و يا اسارت است؟! آيا اين هم نعمتي است كه بر من منت مي‌نهي كه مرا در كودكي پرورش داده‌اي، در همان حاليكه قوم و قبيله من بني‌اسرائيل را برده ساخته وآنان را كشتي؟ اگر تو پسران نوزاد بني‌اسرائيل را نمي‌كشتي، قطعاً مادرم مجبور نمي شد كه مرا در دريا بيندازد پس آنچه را كه سببش شكنجه و عذابت بود، به‌عنوان منت و احسان به رخ من نكش.

ابن كثير ميفرمايد: در مقابل بدی‌هايی كه نسبت به بنی اسرائيل كرده‌ای و آنها را به صورت برده و خدمتكار درآورده‌ای، نيكی و احسانی كه با من كرده‌ای به چشم نمی خورد. آيا نيكی تو با يک نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران ميكند.! (ابن كثير ٦۴۵/٢)

وامام طبری ميفرمايد: يعنی آيا بر من منت می نهی كه بنی اسرائيل را به بردگی كشيده‌ای؟!

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (23 الي 31) بخش دوم، مناظره ميان موسي عليه السلام و فرعون پيرامون **«إله»:** بحث ادامه مي يابد طوريكه ميفرمايد:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿٢٣﴾

فرعون گفت: و پروردگار عالميان چيست؟(٢٣)

تفسير:

«مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»: گمان مي رود فرعون اين سخن را براي تجاهل و تحقير مطرح كرده باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرعون از موسي عليه السلام درباره پروردگار جهانيان پرسيد؛ از همان كسي كه او به سوي توحيدش در عبادت ميخواند. پرسيد كه: صفت پروردگار جهانيان چيست؟
فرعون با كمال نخوت و خود خواهی گفت: اين كه گمان می‌كنی پروردگار عالميان است كيست؟ يعني: او ديگر چه كسي است كه مي پندارد بجز من پروردگار جهانيان است؟
آيا غير از من خدايی هست؟ زيرا من جز خود، ديگر پروردگاري را براي جهانيان نمي شناسم؟چون منكر وجود صانع بود و همواره به قومش می‌گفت: «وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرِي» (وفرعون گفت: ای بزرگان قوم! (اگر چه) من جز خودم معبودی برای شما نمی شناسم)..(آيه 38 سوره قصص)

خوانندگان گرامي !

در آيهٔ مباركه متبركه (102 سورهٔ اسراء) آمده است: «قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً»(موسی عليه السلام گفت: قطعاً می‌دانی كه اين (معجزات) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمين برای بصيرت شما نفرستاده است و من تو را ای فرعون! هلاك شده می‌پندارم.)
از فحواي آيه مباركه معلوم است كه: فرعون در درون خود، الله تعالي را ميشناخت. ولی به ظاهر خود را ربّ اعلای مردم می دانست.
در اين هيچ جاي شكي نيست كه: در بسياري از اوقات مستكبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی و به اصطلاح به غفلت مي زنند.

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴿٢٤﴾

(موسي عليه السلام) جواب داد: خداي آسمانها و زمين است و آنچه ما بين آنهاست، اگر اهل يقين هستيد.(٢٤)

تفسير:

پروردگار همان ذاتي است كه مالک و متصرف خلق، كار پرداز و مدبّر امور هستي و فرمانرواي آسمانها و زمين و هر چيزي است كه در مابين آنهاست.
دريا ها و بيابان ها و كوه و درختان و گياه و ميوه و ديگر مخلوقات عجيب را خلق كرده است.
«إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»: اگر دارای قلبی مطمئن و بصيرتی نافذ هستيد، و اگر به اين حقيقت يقين داريد، به وي ايمان آوريد.
علما ميگويند؛ ذات پروردگار قابل شناسايی نيست، بلكه ذات پروردگار باعظمت را از راه آفريده‌هايش بايد شناخت و معرّفی كرد. «رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (طوريكه فرعون از چيستی وچگونگی الله تعالي سؤال‌كرد، ولی موسی عليه السلام ازآفريده‌های او جواب داد چون ذات قابل شناخت نيست).
قرآن ميگويد: دعوای أنبياء با مخالفانشان بر سر ربوبيّت خداوند يعنی مديريّت و قانون گذاری خداوند و لزوم اطاعت از دستورات اوست وگرنه مخالفان آنان، الله را به عنوان خالق جهان قبول داشتند. سخن كسانی كه امروز ميگويند: دين از سياست جداست، همانند سخن كسانی است كه ميگويند: حساب آفريدن جهان به اراده خداوند از حساب اداره كردن آن جداست.
(خداوند خلق كند، ولی ماحكومت كنيم) قرآن وعقل، حقّ ربوبيّت و تكليف كردن و اطاعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدن را تنها از کسی میداند که خالق است، نه دیگران. کسی که آفرید می داند چه قانونی وضع کند. «أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»(آیه 14 سوره ملک) (آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالیکه او باریك بین و آگاه است).
برخي از مفسران جمله: «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» را در آیهٔ مبارکه این گونه معنا کرده‌اند که موسی علیه السلام گفت: من می دانم که سؤال شما برای فهمیدن نیست، بلکه برای طفره رفتن است، ولی اگر شما در جستجوی حقیقت باشید، در نظم ونظام هستی فکر کنید، ربوبیّت ویکتایی او را خواهید فهمید.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ﴿٢٥﴾

[فرعون از روي مسخره] به اطرافیانش گفت: آیا نمي شنوید؟ (که موسي چه میگوید؟) (٢٥)

تفسیر:

«أَلا تَسْتَمِعُونَ»: آیا گوش فرا میدهید؟! آیا میشنوید؟! این سخن جنبه تعجّب و در ضمن معني و مفهوم ریشخند زدن را میرساند.
فرعون ملعون به اطرافیانش مي افزاید که از کار موسي تعجب نمی کنید؟ من از حقیقت الله از او مي پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب میدهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت:

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴿٢٦﴾

(موسي) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست.(٢٦)

«رَبُّكُمْ وَ رَبُّ...»: اشاره به دو نکته است:

1 - متوجّه ساختن فرعون و فرعونیان به نشانه‌هاي موجود در انفس، یا تذکّر خودشناسي
2 - قلم بطلان کشیدن بر ادّعاي ربوبیت فرعون زمان و فرعونهاي دوران. (تفسیر «ترجمهٔ معاني قرآن» مصطفي خرمدل).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروي در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این ایه مبارکه مینویسد: پس موسي علیه السلام براي شان روشن کرد که فرعون ـ چنانکه ادعا میکند ـ پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعني: چگونه کسي را پرستش میکنید که اویکي از خود شماست، او نیز چنانکه شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادي بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴿٢٧﴾

[فرعون] گفت به یقین پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است.(٢٧)

تفسیر:

«أُرْسِلَ إِلَيكُمْ»: فرعون خواست با تعبیر «به سوي شما فرستاده شده است» خشم مردم را برانگیزد، و ایشان را به تکذیب موسي وادارد.

خوانندگان گرامي!

فرعون در این مباحثه بالاي موسي عصباني میشود خطاب به حاضرین و اطرافیان خود نموده میگوید: حقیقتاً موسي که مدّعي رسالت است دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است؛ زیرا او سخن دیوانگان را میگوید.
توجه باید کرد: خصوصیات؛ طاغوت ها همین است، زمانیکه مواجه با منطق حقّ و حقیقت

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشوند، از اصل بحث به طفره می روند. خصوصیت مستکبر همین است که هرگز حقّ را نمی پذیرند و شخصیت خود را از مردم جدا میداند. و از تواریخ انبیا بر مي آید که از قوی ترین حربه های مخالفان انبیا، همانا تهمت زدن ناروای اصطلاح جنون است. «لَمَجْنُونٌ» واقعاً کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می‌زند.
بر دعوت گران و مبلغین است که در راه روشنگرین باید از استدلال ها و دلایل غیر منطقي وغیر مواجه جانب مقابل خسته و درمانده شوند، بلکه باید با استدلال اهداف خود را تکرار کند، و در ضمن درکار و فعالیت روشنگري خویش سعه‌ی صدر داشته باشد.
موسي علیه السلام به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و به توضیح منطق خویش و ارایه کردن دلیلی محکمتر از دلیل دوم ارائه داد و گفت:

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴿٢٨﴾

(موسي) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است میباشد اگر عقلمند هستید.(٢٨)

تفسیر:

موسي علیه السلام به استدلال وبیان دلایل وبراهین را به فرعون ادامه داد وگفت: بي‌گمان پروردگارم که مرا فرستاده است، آفریدگار مشرق و مغرب و مابین آنها، آفریدگار نور و ظلمت در آنها و مدبّر و کارگردان آنهاست.
این منظری است که هر عاقل و جاهلی همه روزه آن را مشاهده میکند؛ از این رو گفت: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»:پس اگر از عقلي پویا بر خوردار باشید، به یقین میدانید که این حقّ اوست تا به یگانگي مورد پرستش قرار گرفته و چیزي با وي شریک آورده نشود. یعني: اي فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.
از فحواي آیهٔ مبارکه هذا معلوم میشود که: أنبیاء مؤدّب سخن می‌گویند.
(فرعون به موسی علیه السلام گفت: «لَمَجْنُونٌ»، امّا موسی علیه السلام در جواب گفت: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر بیاندیشید سخن مرا میفهمید). واقعاً همرسیدن به توحید، به تعقّل ضرورت است (کفر و شرك، محصول بی عقلی است).
محمد علي صابوني در تفسیر خویش صفوة التفاسیر مینویسد: این بلیغ ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم میکند. همان طور که ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: «قالَ إِبْراهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(آیه258 سوره بقره) (ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آفتابرا از مشرق می‌آورد، پس تو (که میگویی حاکم بر جهان هستی،) خورشید را از مغرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.)
همچنان در این آیهٔ مبارکه: زمانیکه فرعون درمانده شد و دیگر استدلالی نیافت موسي علیه السلام را تهدید به تهدید کرد و گفت:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودي اختیار کني، حتماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد.(٢٩)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

«الْمَسْجُونِينَ»: زندانيان يكي از خصوصيت طاغوت ها و مستكبرين همانا تهديد است، زمانيكه از ارايه منطق باز مي مانند آغاز به تهديد وتخويف ميكنند. در اين آيه مباركه ملاحظه ميشود كه فرعون ازشيوه تهديد استفاده ميكند وبه موسي عليه السلام ميگويد: «لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» اگر خدايي جز من را بپرستي يقيناً تو را به سزاي مخالفت با فرمان خود زنداني خواهم كرد. ديده شدكه فرعون براي مجبور كردن موسي به ترک رسالتش و فريب قوم خود، شيوه تهديد و اعمال زور و زنجير را در پيش گرفت.

مفسران گفته اند: زندان فرعون زندان عادي مثل ساير زندان ها نبود، زندان فرعون زندان وحشتناكي بود، زنداني در زندان فرعون را كوته قلفي زير زميني مي بردند، كه زندانيان، نه جايي را ميديد و نه صدايي را مي شنيدند، و تا زمان مرگ در آنجا زنداني مي بودند. زيرا فرعون به موسي عليه السلام نه گفت كه: «لأسجننک» بلكه گفته أست: «لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ اَلْمَسْجُونِينَ»؛ زيرا زندانش از قتل سختتر بود.

در التسهيل در تفسير (آيهٔ 29) «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» مينويسد: بعد از اينكه فرعون خدا را انكار كرد، گفت:«قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَارَبُّ اَلْعَالَمِينَ» موسى در جواب گفت: «رَبُّ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ» پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسي گفت: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ»، آنگاه موسي دليل محكم تري ارائه داد وگفت: «قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ اَلْأَوَّلِينَ»؛ زيرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدرانش روشن ترين دلايل و براهين بر وجود خالق دانا مي باشد؛ چون نزديكترين چيز به انسان همانا خود اوست، و به وسيله ي آن بر وجود خالق استدلال ميكنند. پس وقتي اين حجت نمايان شد فرعون ازجواب دادن خود را تير كرد وبه اصطلاح آنرا ناديده گرفت وبه طريق مغالطه موسي را متهم به ديوانگی كرد، و نظر خود را با تحقير و استهزاء تقويت كرد و گفت: «إِنَّ رَسُولَكُمُ اَلَّذِي أُرْسِلَ إِلَيكُمْ لَمَجْنُونٌ.» آنگاه موسى در استدلال افزود: «رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ»؛ چون طلوع و غروب آفتاب دليلی است آشكار و هيچ كس نمی‌تواند آن را انكار كند و آن را به غير خدا نسبت بدهد.

وقتی فرعون در استدلال درمانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسى عليه السلام را به زندان تهديد كرد. آنگاه موسى عليه السلام با ارائه‌ی معجزه به استدلال پرداخت و چون هنوز اميدوار بود ايمان بياورد، به آرامی گفت:. (تفسير صفواة التفاسير).

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ﴿٣٠﴾

[موسى عليه السلام] گفت ولو معجزه‌ای آشكار برايت بياورم؟(٣٠)

تفسير:

«شَيءٍ»: چيز. مراد معجزه دالّ بر وجود خدا و درستي پيغمبري موسي عليه السلام است. (تفسير نور مصطفي خرمدل) ديده ميشود درآن جا كه منطق تأثير نكند، نشان دادن معجزه لازم مي افتد، موسي عليه السلام به جواب فرعون گفت: چگونه؛ آيا درحاليكه من بر صحت رسالت و درستي دعوتم دلايلي قاطع و برهان‌هايي درخشان بياورم بازهم مرا زنداني مي كني؟!

آمادگی قبلی، در مبارزه شرط موفقيّت و پيروزی بر دشمن است. موسى عليه السلام می دانست كه عصا را اژدهار ميكند و كف دستش نورانی ميشود، لذا باقدرت تمام گفت:«جِئْتُكَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِشَيْءٍ مُبِينٍ» (ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم)

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿٣١﴾

(فرعون) گفت: اي موسي! اگر (در ادعايت) از راستگويان هستي، پس آن (چيز آشكار) را بياور.(٣١)

تفسير:

«فَأْتِ بِهِ»: يعني آنرنشان بده وآنرا بياور كه اين چگونه معجزه كه تو در اختيار داري.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴿٣٢﴾

در اين هنگام موسي عليه السلام عصاي خود را انداخت و ناگهان اژدهاي نمايان شد.(٣٢)

تفسير:

واقعاً عصا به اذن الله متعال به اژدهاري بزرگي مبدل شد كه: حقيقتاً و نه از روي تخيل آنگونه كه ساحران مي‌كنند ـ بر روي زمين به راه رفتن آغاز كرد.

معجزات أنبياء روشن و روشنگر است، نه وهم و خيال:

ديده مي شودكه: معجزات انبيا چون وابسته به قدرت الهی است، نياز به تمرين ندارد و لازم نيست كه تدريجی باشد. بلكه «فَإِذَا هِيَ» (يعنی عصا به يک باركي وناگهاني به مار بزرگ مبدل شد).

اژدهار موسي عليه السلام در كمال روشنی نمايان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شكل و جسمی هول‌انگيز و مخوف بود. واقعيت هم اينست كه: در مقابل اشخاصي ياغي وسركش و متمرد بايد كاری چشمگير وكوبنده انجام داد.

امام رازي صاحب تفسير كبير ميفرمايد: «چون عصا به اژدها تبديل شد، به‌اندازه يک مايل به آسمان جهيد، سپس رو به‌سوي فرعون فرود آمد درحاليكه به موسي عليه السلام ميگفت: اي موسي! هرچه ميخواهي به من فرمان بده! و فرعون التماس كنان ميگفت: اي موسي! به نام كسي كه تو را به رسالت فرستاده است از تو ميخواهم كه او را بازداري و اجازه ندهي كه به من حمله كند. سپس موسي عليه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبديل شد». (تفسير انوار القرآن).

قابل ياد آوري است كه معجزه تبديل شدن عصاي موسي عليه السلام به اژدهاركه به اِذن واجازه پروردگار صورت گرفت ده بار ومعجزه نورانی شدن دست موسی عليه السلام، پنج مرتبه درقرآن عظيم الشأن تذكر رفته است.

مفسران مي نويسند كه: در اوّلين مرحله‌ای كه موسی عليه السلام عصا را رها كرد به صورت مار كوچكی در آمد، چنانكه در سوره نمل آيه‌ی 10 آمده: «جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً»، ولی در برابر طاغوتِ گردنكش، به صورت اژدها در آمد و اين شايد به خاطر آن باشد كه برای هر مخاطبی بايد حرفی زد و عملی مقابل آن را انجام داد.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ﴿٣٣﴾

و دست خود را از گريبانش بيرون آورد، كه ناگاه سپيد و درخشان به چشم بينندگان آشكار گرديد.(٣٣)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«نَزَعَ»: بيرون آورد. يعني دست خود را از گريبان بيرون آورد (سوره: نمل آيه 12).**«بَيضَآءُ»:** سفيد. كه مي درخشيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴿٣٤﴾

(فرعون) رو به در باريانش كرد وگفت: اين مرد جادوگر بسيار ماهر و داناست.(٣٤)

تفسير:

بدين ترتيب فرعون ميخواست قوم خود را از پذيرش معجزهی موسى عليه السلام منصرف كند، خوف و هراس داشت كه مبادا قوم از موسى عليه السلام پيروى كنند، بناءً وي را متهم به جادو وسحركرد وگفت: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»، در حاليكه همين فرعونيان بودند كه به حضرت موسي عليه السلام لقب جنون «لَمَجْنُونٌ» داده بودند، و حالا از اتهام جنون گذشتند و اتهام بستند كه او ساحر مي باشد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴿٣٥﴾

ميخواهد باجادوي خود شما را از سر زمين تان بيرون كند، اكنون شما چه رأي مي دهيد؟ (٣٥)

تفسير:

مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور: در باره جلمه: «مَاذَا تَأْمُرُونَ؟» مينويسد: فرمان شما چيست؟ اين سخن بيانگر سقوط فرعون از ادّعاي خدائي و دل جوئي او از سران به هنگام ضعف خود و غلبه موسي عليه السلام است.

معجزه عصا حضرت موسي عليه السلام و بخصوص معجزه يد بيضا فرعون را چنان تحت تأثير خويش قرار داد كه ادعاي پروردگاري خويش را فراموش كرد، بناءً دست به كمک و مساعدت قوم خويش پيش كرد تا نظر آنان راجلب و دوستي و پشتيباني آنان را به سوي خود بكشاند زيرا با درخشش معجزه موسي عليه السلام، ربوبيت ادعايي وي در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود.

فرعون كوشش ميكند تا ازطريق تحريک قوم به هدف خود نايل شود، او محتاج كمک و مساعدت قوم بود، ازآنها راه وچاره ميخواهد و ميگويد: «فَما ذاتَأْمُرُونَ» فرعونى كه به موسى عليه السلام ميگويد: اگر معبودى غيرازمن بگيرى تورا زنداني ميكنم، امروز محتاج اطرافيان و در باريان خوداست.

فرعون به اطرافيان خود ميگويد: هدف موسي اين است كه با اين سحر خود، شما را از سرزمين تان بيرون كرده و خودش بر آن مسلّط شود. پس اينک به من در مورد وي چه مشوره مي دهيد تا به رأي و نظر شما عمل كنم.

ديده ميشود كه: دروغ، تزوير وعوام فريبى، شيوهی هميشگي طاغوتها است. اطرافيان بى اراده و متملّق، كه در چهار واطراف فرعون نشته بودند حتّى در اداي كلمات از فرعون تقليد به عمل مي آوردند و همان جملات فرعون را: «لَساحِرٌ عَلِيمٌ» و «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» را تكرار ميكردند. قابل تذكر است كه اين جمله، در اين دو آيه مباركه از زبان فرعون است، ولى در سورهی اعراف آيات 109 و 110، همين كلمات از زبان اطرافيان اوست و حتّى حرفى كم و زياد نكردهاند.

برخورد چندگانه فرعون با موسي عليه السلام:

از آيات متذكره معلوم ميشود كه: در اولين برخورد فرعون به اهانت حضرت موسي عليه السلام مي پردازد و ميگويد: «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينا وَلِيداً» آيا ما تو را بزرگ نكرديم.

ودر برخورد دوم؛ همين فرعون است كه: حضرت موسي عليه السلام رامورد تمسخر قرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميدهد و او را: «لَمَجْنُونٌ» تو ديوانه هستى. خطاب مي نمايد.
در قدم سوم؛ او را تهديد ميكند و برايش ميگويد: «مِنَ الْمَسْجُونِينَ» تورا زندانى خواهيم كرد.
و در قدم چهارم: او را به تهمت جادوگر و ماهر متهم نموده ميگويد: «لَساحِرٌ عَلِيمٌ» تو ساحر ماهر هستي.
و در نهايت: موسي عليه السلام را متهم كرد كه وي ميخواهد «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ» كه با اين سحر خود شما را از سر زمين تان بيرون كرده و خودش بر آن مسلّط شود.

خوانندگان محترم !

در آيات متذكره كه موضوع گفتگوى موسى عليه السلام با فرعون، جريان داشت، هيچ نامي از هارون عليه السلام در ميان نيامد، علت آن اينست كه در موضع رسمى بايد جوابات از طرف رهبر تعيين ميشود. و همانا صرفاً به نام موسي عليه السلام اكتفا شده است.

إفترأت و نسبتهاي ناروا به پيامبران :

در طول تأريخ دشمنان دين درقدم اول با پيامبران مواجهه و مقابله فرهنگي پرداخته اند، وبه اصطلاح در برابر استدلال پيامبران در حد وسعشان استدلال بعمل آورده اند، اما واضح است كه در اين بخش حريف مناسبي نبوده‌اند، و پيامبران با منطقي قويتر ومعقولترسستي مدعيات دين ستيزان رابرملا ساخته اند.
دشمنانان دين پس از شكست در مباحثات علمي و منطقي و ارايه دليل مقنع به شيوه هاي ضد فرهنگي تكذيب، استهزاء و ترور شخصيت پيامبران پرداختند، و به آنان نسبتهاي ناروا زده وآنان را به مجنون، شاعر، كاهن و ساحر متهم ساخته وآنان را دروغگو خطاب كرده‌اند.
ودر برابر پيام صريح و روشن و دل نشين پيامبران مانع تراشيده‌اند تا آن پيام به گوش مردم نرسد، مردم را تشويق كرده‌اند كه دست در گوش شان فرونهند تا پيام پيامبران را نشنوند، چراكه نيك دريافته اند، هركس كه آن پيام ها را بشنود و به مريضي قلبي يعني عناد و دشمني مبتلا نباشد، اين منطق را ميپذيرند ودر نهايت ايمان مي آورند، پس كاري مي كردند كه مردم پيام برحق انبيا را نه شنوند، و طوريكه در فوق ياد آور شديم؛ با ترور شخصيت و بدنام كردن پيامبران مردم را از قضاوت صحيح منحرف مي ساختند.
دين ستيزان با افترا ودادن نسبتهاي ناروا مي كوشند افكار عمومي را نسبت به پيامبران بدبين سازند.

عمده ترين تهمت ها و إفترأت كه با پيامبران مي بستند عبارت بودند:

اِتهام نسبت سحر و جادو:

اتهام اولي و هميشگي مخالفين و دشمنان پيامبران همين است كه آنان را جادوگر و ساحر براي مردم معرفي داشته اند. طوريكه در (سورهٔ 52: ذاريات) آمده است: «كَذٰلِكَ ما أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴿52﴾((اى پيامبر!) بدين گونه (كه تو را تكذيب كردند) پيشينيان اينان نيز هيچ پيامبرى برايشان نيامد مگر آنكه گفتند: جادوگر يا ديوانه است.)
دشمنان دين در همة ادوار در مواجهه با پيامبران نفوذ كلام آنها را به سحر يا جنون نسبت داده‌اند.
طوريكه در (109 سوره اعراف) «قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلِيمٌ﴿109﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

(اشراف و اطرافيان قوم فرعون گفتند: همانا موسى ساحرى بسيار ماهر و داناست.) وباز در (110 سوره اعراف) ميفرمايد:«يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَما ذا تَأْمُرُونَ﴿110﴾ (آنان گفتند: موسى) ميخواهد شما را از سرزمينتان آواره و بيرون كند (و سرزمين شما را اشغال نمايد)، پس (در اين مورد) چه دستور مى دهيد).

اتهام بستن سحر به حضرت عيسي عليه السلام: طوريكه در (110 سوره مائده)» ميفرمايد: «فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿110﴾ «كافران از ايشان (بني اسرائيل با ديدن معجزات عيسي) گفتند: اينها جز جادويي آشكار نيست.».

وياهم طوريكه در (آيه 2 سوره يونس) ميفرمايد: «أَكانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قالَ الْكافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ﴿2﴾ آيا براى مردم شگفت‌آور است كه به مردى از خود آنان وحى كرديم كه مردم را بيم و هشدار بده و به مؤمنان بشارت بده كه براى آنان نزد پروردگارشان جايگاه نيكويى است؟ كافران گفتند: همانا اين مرد جادوگرى آشكار است!).

سه آية اخير نمونه‌اي از نسبت جادوگري به آخرين پيامبران الهي يعني حضرت موسي عليه السلام، حضرت عيسي عليه السلام، و حضرت محمد صلي الله عليه وسلم است.

اِتهام مسحور شدن:

مسحور شدن يعني نسبت جادو شدن به پيامبران ويا اينكه پيامبر از حالت طبعي خارج شده و گويا اين شخص را كسي سحر و جادو نموده است كه از اشخاص جادو شده و متأثر از جادو نمي توان تبعيت كرد.

طوريكه قرآن عظيم الشأن اين اتهام را در (آيه 8 سوره فرقان) چنين بيان نموده است: «وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً﴿8﴾ (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌اى را پيروى نمى‌كنيد.)

«وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً﴿8﴾ (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌اى را پيروى نمى‌كنيد.).

همچنان در (آيۀ 101 سورۀ اسراء) آمده است: «وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ فَسْئَلْ بَنِي إِسْرائِيلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يا مُوسى مَسْحُوراً ﴿101﴾ (همانا به‌موسى نُه معجزه‌ى روشن داديم. پس، ازبنى‌اسرائيل آنگاه كه (موسى) به سراغشان آمد سؤال كن. پس فرعون (با ديدن آن همه معجزه) به او گفت: اى موسى! من تو را قطعاً افسون شده مى‌پندارم.).

اتهام نسبت كهانت:

دشمنان دين پيامبران را به كهانت متهم ساخته اند طوريكه در (آيات29 الي 30 سوره طور)ميفرمايد:«فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَلامَجْنُونٍ﴿29﴾ «أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴿30﴾.

پس (به مردم) تذكّر بده كه به لطف پروردگارت تو نه كاهن و پيشگويى و نه ديوانه و جنّ زده. بلكه ميگويند: او شاعرى است كه ما انتظار فرا رسيدن مرگ ناخوش او را داريم.

قرآن از سه نسبت ناروای كهانت، جنون و خيال پردازي به پيامبرش پرده بر مي‌دارد و از او دفاع مي‌كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتهام شاعري و خيال پردازي :

دشمنان دين بجاي اينكه فصاحت و بلاغت كلام الهي به خداوند متعال نسبت دهند،آن را ناشي از ذهن خيال پرداز و شاعرانة پيامبر دانسته، پيامبر الهي را شاعر خيال‌پرداز معرفي كردند.

طوريكه قرآن عظيم الشأن در (آيهٔ 5: سورهٔ أنبياء) ميفرمايد: «بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴿5﴾ (كفّار) گفتند: (آنچه محمّد آورده، وحی نيست) بلكه خواب‌های آشفته است، بلكه آنها را به دروغ به خدا نسبت داده، بلكه او يك شاعر است، پس (اگر راست می‌گويد) بايد همان گونه كه (پيامبران) پيشين (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بياورد.)

ويا طوريكه در (آيهٔ:40 الي 43) ميفرمايد:«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴿40﴾«وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ»﴿41﴾، «وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ﴿42﴾، «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ﴿43﴾» (پس امروز در اين جا دوستی صميمی ندارد. ونه غذايی جز خونابه. كه جز خطا كاران آنرا نخورند.

پس سوگند به آنچه می‌بينيد. و آنچه نمی بينيد. همانا آن (قرآن) كلام رسول گرامی است. و سخن يك شاعر نيست چه كم ايمان می‌آوريد.

و (همچنين) سخن كاهن وپيشگو نيست، چه كم متذكّر ميشويد. (همانا قرآن) فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانيان است.

اتهام جنون و ديوانگي :

يكي ديگر از اتهامات كه دشمنان دين به پيامبران نسبت ميدهند همانا متهم ساختن پيامبران به جنون و ديوانگي است. چراكه پيامبران در مقابل سعادت اخروي، منافع دنيوي را به چيزي نمي‌گرفتند و مردم را به دل نبستن به اينگونه امور حقير دعوت ميكردند، دشمنان دين هركه دنيا را چنين بي ارزش ميداند ديوانه و مجنون است. پيامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم مطابق روايات قرآني، بيش از ديگر پيامبران از سوي دشمنان دين با چنين اتهام ناروايي مورد افترا واقع شده است. طوريكه در (آيات 35 الي 37 سوره صافات) آمده است: «إِنَّهُمْ كانُوا إِذا قِيلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴿35﴾ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ﴿36﴾ بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿37﴾ (آنان كه هرگاه برايشان «لا اله الا الله» گفته می شد، تكبر می ورزيدند.، و ميگفتند: آيا ما به خاطر شاعری ديوانه خدايانمان را رها كنيم؟ (هرگز چنين نيست) بلكه او حقّ آورده و انبيا (پيشين) را تصديق نموده است.)

ويا هم طوريكه در (آيه 14 سوره دخان) آمده است: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴿14﴾» (سپس از او روی گرداندند و گفتند: او جن زده‌ای است كه تعليمش داده‌اند.)

ويا هم طوريكه در (آيه 6 سوره حجر) «وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴿6﴾» «(كافران) گفتند، اي كسي كه (مدعي هستي) قرآن بر تو (از جانب خداوند) نازل شده است، تو ديوانه‌اي.»

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴿٣٦﴾

(اشراف قوم) گفتند: او و برادرش را متوقف ساز و افراد را به تمام شهرها بفرست تا جادوگران را جمع كنند.(٣٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
طوريكه ياد آور شديم سران قوم به فرعون گفتند: تصميم نهايي در مورد موسي و هارون را به تأخير انداز و سپاهياني را در تمام شهرها بفرست تا هر ساحر ماهری را نزد تو بياورند.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ﴿٣٧﴾
تا هر جادوگر ماهر و دانا را نزد تو بياورند.(٣٧)

تفسير:
سران قوم به فرعون گفتند «او و برادرش را باز دار» يعني: كارشان را به تأخير انداز وآنانرا بي درنگ به قتل نرسان، در مقابل هر چه عاجل تر و بدون معطلي مامورين ومسولين امور را به اطراف واكناف بفرست تا ساحران و جادوگران ماهر و مشهور را از اطرف قلم رو حاكميت تو، به حضور شما غرض مقابله باسحر موسي حاضر نمايند.
بايد گفت دوران فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. ديده مي شود كه:فرعون تمام توان خود را بكار انداخت تا ساحران مجرب را از سرزمين حاكميت خود براي مقابله با موسي عليه السلام جمع كند.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴿٣٨﴾
سرانجام همه جادوگران را در وعده گاه روزي معين گرد آوردند.(38)

تفسير:
حضرت موسى عليه السلام و فرعون درمورد زمان و مكان مراسمِ مقابلهی ساحران با موسى، با يكديگر به توافق رسيدند. «لِمِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ» از مردم خواسته شد تا در مكان و زمان موعود حاضر شوند، زيرا اين حضور و اجتماع باعث ميشد تا موسى و هارون عليهم السلام احساس تنهايی كنند و ساحران فرعوني نيرو معنوي گيرند و غوغا سالاری تبليغاتی به راه اندازند. آن روز، روز «زينت»، يعني روز عيدشان بود. ميقات: بر ميعاد زماني و موعد مكاني هر دو اطلاق مي شود.
پس فرعون ساحران را گرد آورد و براي‌شان روز معلومي را كه چاشتگاه روز جشن شان بود تعيين نمود. آن روز كه مردم به خاطر آن جشن از همه جا گرد آمده، به شادي خوشحالي، جشن و سرور مي پرداختند و خود را در آن روز زينت مي دادند. لباس هاي جشني خود را به تن داشتند، ديده ميشود كه: براي طاغوت ها جلب افكار عمومی وحضور مردم درصحنه بي نهايت مهم بود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ﴿٣٩﴾
و مردم شهر را گفتند: چه بهتر كه همه در آن روز جمع باشيد (تا واقعه را مشاهده كنيد).(٣٩)

تفسير:
«هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ؟»: آيا اجتماع ميكنيد؟ آيا جمع ميشويد؟ مراد از سؤال، تحريک و تشويق مردم به گرد همائي با شتاب هر چه بيشتراست.
دعوت مردم براي اين مقابله، نشان از اطمينان فرعون بر غلبه عليه موسي‌عليه السلام داشت زيرا او مي خواست موسي عليه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدي از آنان درخفا به او ايمان نياورد. از سويي اين رويداد، سخت مورد علاقه موسي

(c) ketabton.com: The Digital Library

عليه السلام نيز بود زيرا او مي دانست كه حجت الله متعال قطعاً غالب و حجت كافران محكوم و مغلوب است. پس اين خود از عنايات الله تعالي بود بود كه خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسي عليه السلام را در ميان توده‌هاي مردم نمايان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانيده و مردم مصر و بني‌اسرائيل را همگي به آن آشنا سازد و حقانيت آن را در ميدان برهان به رأيالعين برآنان هويدا گرداند. (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ﴿۴۰﴾

بدين اميد كه اگر جادوگران غالب شدند از آنان پيروى كنيم.(۴۰)

تفسير:

«نَتَّبِعُ»: پيروي كنيم. دنباله روي كنيم. مراد پيروي و دنباله روي از آئين جادوگران و طرفداري از مكتب خدايان دروغين ايشان است.

فرعونيان ومسؤلين امر دربار فرعوني به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتابيد، تا در صورتى كه ساحران بر موسى پيروز شدند از دين آنها پيروى كنيم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ﴿۴۱﴾

پس هنگامي كه جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: آيا اگر ما پيروز شويم، حتماً براي ما پاداشي شايسته خواهد بود؟(۴۱)

تفسير:

فرعون به ساحران خود وعده سپرد كه اگر، شما بر موسي به پيروزي دست يافتيد ووي را سركوب نموديد، در اين صورت علاوه بر پادش و بخشش مال و دارايي حتماً شما را از مقرّبان خود در بار مقرر خواهيم نمود.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴿۴۲﴾

(فرعون) گفت: بلي! البته علاوه بر اجر خدمت از مقربان (دربار) نيز خواهيد شد.(۴۲)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿۴۳﴾

موسي به جادوگران گفت: بيفكنيد آنچه را قصد داريد، بيفكنيد.(۴۳)

تفسير:

روز موعودكه قبلاً تعيين شده بود فرا رسيد: موسى وهارون عليهم السلام چون ايمان داشتند در يك طرف ايستادند و آرامش خاطر داشتند، امّا فرعون و همه‌ى اشراف و ساحران در طرف ديگر قرار گرفتند و در ترس و هراس بودند، و اين جاست كه نقش وقوت ايمان وعقيده روشن ميشود. ساحران قبل از آغاز مقابله سحري به فرعون گفتند كه: «أَ إِنَّ لَنا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغالِبِينَ»آيا اگر ما پيروز شويم، حتماً براي ما پاداشي شايسته خواهد بود؟ از ترديد ساحران كه در صورت پيرورزي خواستار انعام بزرگي بودند، و همچنان از تشويق وتعيين جايزه بزرگ فرعون؛ «قالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» و در ضمن فرعون با ديدن معجزه‌ى موسى، چنين فهميده واستفاده ميشود كه: فرعون به پيروزى ساحران خويش اطمينان كامل نداشت. طوريكه در جمله: «إِنْ كانُوا هُمُ الْغالِبِينَ» ازجمله حرف «انْ» ازجمله حرف شرط و نشانه‌ى شك را مي رساند.

توجه بايد كرد كه: شخصيت هاي مادي پرست حتّى در مسايل عقيدتى هم در مورد مال و مقام صحبت مي نمايند. طوريكه ساحران فرعوني به فرعون گفتند: آيا اگر ما پيروز شويم،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حتماً براي ما پاداشي شايسته خواهد بود.
«قٰالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ»:مفسر تفسير صفوة التفاسير شيخ محمد علي صابوني در تفسير اين آيه مباركه مي نويسد: «كلام متضمن ايجاز است و سياق جمله برآن دلالت دارد و تقدير آن چنين است: «در آن موقع به موسى گفتند: يا تو اول بينداز يا ما اول مى‌اندازيم»، همچنان كه در سوره‌ى اعراف چنين آمده است. آنگاه موسى در جواب آنان گفت: «أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» شروع كنيد. هر چه را كه ميخواهيد بيندازيد. من از شما بيم و هراسى ندارم، از بس كه به يارى و نصرت خدا و پيروزى حق مطمئن بود»
در اين هيچ جاي شكي نيست كه: مردان الهي به غلبه‌ى حقّ و پوچى سحر ايمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن ميگويند، نه از روى ضعف و ترس. گفتند: «أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ» شروع كنيد. هر چه را كه ميخواهيد بيندازيد فرعون كه ادّعاى خدايى داشت، امّا با معجزه‌ى حضرت موسى كار او به جايى رسيد كه همه تابع ساحران شدند و حرف اوّل و آخر را حرف ساحران غالب دانستند.

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ﴿۴۴﴾

پس آنان ريسمان ها و عصاهاي شان را افكندند، و گفتند: به عزت فرعون قسم! كه به راستي ما به طور مسلّم پيروزيم.(۴۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حِبَال»: جمع حَبْل، طنابها. ريسمانها.«عِصِي»: جمع عَصاء، چوبه دستي.

تفسير:

ساحران فرعوني زمانيكه ريسمان ها وعصا دست خويش را به زمين انداختند در همين اثنا گفتند: «به عزت فرعون كه ما حتما پيروزيم» يعني ما به‌سبب عزت فرعون پيروز مي شويم. يا سوگند به عزت فرعون كه ما پيروز ميشويم.
مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴿۴۵﴾

پس موسي عصايش را افكند، ناگاه آنچه را جادوگران با نيرنگ [و به صورت غير واقعي] ساخته بودند، بلعيد.(۴۵)

تفسير:

معروف است كه: معجزه امرى سريع و برق آساست، نه تدريجى و تمرينى بعد از اينكه موسي عليه السلام عصايش را انداخت، الله متعال آن را فوراً به اژدهار بزرگ تبديل نمود، و ناگهان تمام ريسمان و عصاهايى را كه در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعيد. ديده شد كه: باطل، در برابر حقّ تاب مقاومت نكرد.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ﴿۴۶﴾

پس جادوگران [از هيبت و عظمت اين معجزه كه يافتند كاري خدايي است نه جادويي] فوراً به سجده افتادند.(۴۶)

تفسير:

يكي از امتيازات انسان، قدرت تغيير موضع فكرى در يك لحظه است.
واقعيت اينست كه: قدرِ زر را زرگر مي شناسد، و قدرِ گوهر را گوهرى. بعد از اينكه ساحران عصاي موسي عليه السلام و آنچه راعصا با سحرشان كرد ديدند، دانستند كه موسي عليه السلام راستگوست و آنان خود دروغگويند. (ساحرانى ماهر زمانيكه معجزه را

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازسحر باز شناختند، چنان تحت تأثير قرار گرفتند كه بى اراده به سجده افتادند، و دعوت موسي عليه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذيرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود كه گويي بناگاه فروافگنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۷﴾

گفتند: به پروردگار جهانيان ايمان آورديم.(۴۷)

تفسير:

ساحران، به اصول دين اقرار كردند: «آمَنَّا بِرَبِّ الْعالَمِينَ» و به زبان بيان داشتند: به پروردگار جهانيان كه ما را آفريده است ايمان آورديم؛ زيرا فقط او سزاوار پرستش مي باشد و معبودي جز او نيست. از آنجا كه فرعون نيز مدعي اين پروردگاري بود، براي دفع هرگونه شبهه‌اي افزودند: «پروردگار موسي و هارون» اعلام اين امر كه فرعون پروردگار نيست بلكه پروردگار حقيقي همانا پروردگار موسي و هارون عليه السلام است كه پروردگار همه عالميان و از جمله پروردگارخود فرعون نيز هست. و بدين ترتيب ضربه محكمي از جانب جادوگران به فرعون وارد شد.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴿۴۸﴾

پروردگار موسي و هارون.(۴۸)

تفسير:

امام طبری فرموده است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی علیه السلام سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورنده‌ی آسمان ها و زمین است هیچ کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه الله متعال به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم که موسی علیه السلام ما را به عبادتش فرامی‌خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم. (تفسیر طبری ۴۶/۱۹).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ﴿۴۹﴾

(فرعون) گفت:آيا پيش از اينكه به شما اجازه دهم به او ايمان آورديد؟ البته او بزرگترتان است كه به شما جادو آموخته است. پس به زودي خواهيد دانست، حتما دست ها و پاهاي شما را يكي از راست و يكي از چپ قطع خواهم كرد، و يقيناً همه شما را به دار خواهم كشيد.(۴۹)

تفسير:

فرعون از آنچه روي داده بود متعجب شد و از اين ماجرا بر آشفته به ساحران گفت: چگونه نبوت موسي را تصديق كرديد درحاليكه من به شما چنين اجازه‌اي نداده بودم؟ سپس ستيزه جويانه و مغرورانه گفت: بي گمان موسي همان بزرگ و پيشواي شما در آموزش سحر است و اوست كه به شما سحررا تعليم داده است.

فرعون ميخواست با اين گفته قومش را در اشتباه بيندازد و وانمود كند كه ساحران از روی بصيرت و آگاهی ايمان نياورده‌اند.

ابن كثير ميفرمايد: انكار حقی است كه همه باطل بودن آن را می دانند؛ زيرا هرگز موسی را نديده بودند، پس چگونه بزرگ آنان ميشود و فن سحر را به آنها می آموزد؟ هيچ عاقلی چنين سخنی نمی گويد. (ابن كثير ۶۴۷/۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس آنها را تهدید کرد و گفت: «فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آوردنتان را می یابید.
«لَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» به ساحران قسم یاد کرد که: یقیناً دست‌ها و پاهاي شان را از چپ و راست خواهد برید- یعني دست راست و پاي چپ یا عکس آن را «وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» و همه‌ی شما را بر شاخه‌ی درخت آویزان میکنم تا بمیرید. و به سزاي پیروي و تصدیق موسي، کیفري عبرتبار براي شان باشد!
دیده میشود که: بدترین شکنجه‌ای وجزا که قدرت، کارایی و توازن انسان را میگیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. که فرعونیان ساحران خویش را بدان محکوم کرد.
در ضمن فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه هاي درختان خرما به دار بکشد تا این عمل، شکنجه شدیدتري براي شان باشد و در انظار مردم بیشتر خوار و ذلیل نشان داده شوند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴿٥٠﴾

[جادوگران] گفتند: باکی نیست، (هر کار از دستت ساخته است بکن) ما به پروردگارمان روی آورده‌ایم.(٥٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَيرَ»: زیان و ضرر.«لا ضَيرَ»: مانعي ندارد.

تفسیر:

دیده میشود که یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت‌هاست.
ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است، شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی شود.
«لا ضَيْرَ إِنَّا» (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند).
و از جانب دیگر این مصیبت در جنب آن همه نعمت هاي ابدي و جاودانه‌اي که نزد الله متعال انتظار ما را مي کشد، سهل و ساده است. و در ضمن ما به آن اهمیت نمی دهیم؛ چون نزد الله برمی‌گردیم و امید عفو و بخشودگی او را داریم. (در برخي از تفاسیر آمده است که: فرعون در نهایت دست و پای ساحران را قطع کرد وآنان را به درختان خرمای بلند آویختند، که: حضرت موسی بر آنان گریه مي کرد.).

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ﴿٥١﴾

ما امید داریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد چرا که نخستین ایمان آورندگان بوده‌ایم.(٥١)

تفسیر :

هم سِحر گناه است و هم در استخدام فرعوني ها درآمدن گناه. آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. حسن عاقبت، بزرگ‌ترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان درانحراف بودند، با جرقّه‌ای در يك لحظه دگرگون شده «إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ» و از اوّلین مؤمنان شدند. درداستان متذکره دیده مي شود که: فرعون ساحران وجادوگران را دعوت کردتا توسط سحر وجادو شان موسی علیه السلام را رسوا کنند، ولی با ایمان آوردن ساحران، فرعون خود به رسواي شدید وابدي مواجه شد.
مفسران مینویسند: در نهایت امر فرعون ساحران و جادوگران که به موسي علیه السلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

ايمان آورده بودند به قتل ميرساند وآنان را از قهر و غضب تكه تكه مي كند.
حضرت ابن عباس(رض) ميفرمايد: «آنها در آغاز روز ساحراني فريبگر و در آخر آن، شهدايي پاكيزه روح پاك‌پيكر بودند».

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ﴿٥٢﴾

و به موسى وحى كرديم كه بندگان مرا شبانه از مصر كوچ ده، و آنها شما را تعقيب خواهند كرد.(٥٢)

تفسير:

أَسْرِ از اسراء به معنى شب روى آمده است، زيرا براي كسانيكه در روز ميرود كلمه «أسرى» به كار نمى رود.
حضرت موسي عليه اسلام سالها در مصر باقي ماند و دعوت وي جز بر عناد و استكبار فرعونيان نيفزود، خداوند متعال به طريق وحى به حضرت موسى عليه السلام دستور فرمود كه بني اسرائيل را از طرف شب به سوي دريا ببرد.
امام قرطبى ميفرمايد: الله متعال به موسى عليه السلام امر كرد كه بنى اسرائيل را شبانه ببرد، و چون به موسى عليه السلام ايمان آورده بودند آنهارا بندگان خودنامید. (تفسير قرطبى ١٠٠/١٣)
«إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ»: چرا كه فرعون و لشكريانش قبل از آنكه به دريا برسيد، شما را تعقيب خواهند كرد. و شما را به سرزمين مصر بازگردانند و به قتل برسانند.

فعاليت هاي حضرت موسى عليه السلام در مصر:

كار و فعاليت حضرت موسي عليه السلام را ميتوان در مصر به سه بخش ذيل تقسيم نمود:
اوّل: دعوت فرعون و اظهار معجزه بود.
دوّم: گرويدن ساحران به او و فراز و نشيب هاى گوناگون بود.
سوّم: حركت دادن طرفداران و مؤمنين و تعقيب آنها از سوى فرعون و كفّار بود كه به عبور مؤمنين از دريا و غرق شدن كفّار انجاميد.

يكى از مراحل نهى از منكر، هجرت ازديار فاسد است:

ياجامعه فاسد رابايداصلاح كنيم ويا هم بايد ازآن فاصله گرفته وهجرت كنيم.
قبل از هم بايد گفت كه: اقامت بنى‌اسرائيل براى فرعونيان در مصر منافعى بسيار بزرگي داشتند، و فرعونيان نمي خواستند كه به كوچيدن بني اسرائيل از مصردل خوش كنند، بناءً آنان به تمام توان سعي مي ورزيدند تا از مهاجرت آنان جلوگيرى كنند ولي در مقابل حضرت موسى عليه السلام توسط وحي مأموريت يافت شد تا شبانه آنها را از مصر كوچ دهد.
ملاحظه ميشود كه: بعد از نپذيرفتن استدلال، نوبت قهر الهى فرا ميرسد وآن اينكه بافرمان كوچ دادن به موسى عليه السلام شروع وپس از تعقيب فرعونيان، با غرق و هلاكت آنان خاتمه مى‌يابد.
براساس قول جمعي از مفسران، موسي عليه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حركت كرد. نقل است كه موسي عليه السلام تابوت حضرت يوسف عليه السلام را نيز از قبر وي بيرون آورد و با خود برد زيرا يوسف عليه السلام خود وصيت كرده بود كه چون بني‌اسرائيل از مصر مي رفتند، نعش او را نيز با خود به فلسطين ببرند. نقل است كه مدت اقامت بني‌اسرائيل در مصر، (430) سال بود و شب بيرون شدنشان از مصر، براي هميشه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزد آنان شب عيد است كه آن را «عيدفصح» مي نامند.(مراجعه شود به: تفسير انوار القرآن)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴿٥٣﴾

پس فرعون (از اين ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نيرو جمع كند.(٥٣)

تفسير:

بعد از اينكه فرعون از خروج موسي عليه السلام و قومش بني اسرائيل اطلاع حاصل كرد، دست به شايعه پراگنی و تبليغات منفی در شهرها و قريجات عليه بني اسرائيل وحضرت موسي عليه السلام می زنند و بدين ترتيب، امر ودستور بسيج عمومي را صادر نمود و سربازان خويش به شهر ها و قريجات كه در تحت سطيره فرمانروي فرعون بود، اعزام داشتند، تا لشكر را از تمام شهرهاي مصر گرد آورند و در نتيجه او بر موسي عليه السلام و قومش دست يابد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ﴿٥٤﴾

[آنان درباره ياران موسی عليه السلام ميگفتند] البته اينها گروه اندک و ناچيز هستند.(٥٤)

تفسير:

كلمۀ «شرذمة» به معنای گروهی محدود است وجمع آن «شراذم» كه از اصل جدا شده باشد، آمده است. جوهری گفته است: اصطلاح «شرذمة» برگروهی از انسان و دستهای از هر چيز ديگري اطلاق ميشود، «شرذم» يعنی پاره. (تفسير قرطبی ١٠١/١٣)

فرعون در تبليغات پروپاگندي خويش مخالفان خويش را (بني اسرائيل ياران موسي عليه السلام) را گروه كوچكی وصغيري معرّفی می‌كرد.

امّا در تفاسيراز ابن عباس روايت به عمل آمده است كه: تعدادي بني اسرائيل در آن زمان كه با موسی عليه السلام در آن شب حركت كردند تعداد آن تقريباً در حدود 600000 نفر ميرسيدند.

ولي فرعون در تبليغات خويش آنرا گروه محدود بحساب مي آوردند و آنرا گروه «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» بحساب مي كردند. خصوصيات طاغوتي در طول تأريخ همين است كه: غرض منحرف كردن و مغشوش كردن افكار مردم، حركت های مردمی را ناچيز و قليل مي شمارند.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ﴿٥٥﴾

و به يقين كه آنها ما را به خشم آورده‌اند.(٥٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«غَآئِظُونَ»: خشمگين‌كنندگان. بر سر خشم آورندگان.

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تبرّی از آنان، لازمه‌ی ايمان به الله متعال است و طاغوت ها بايد بدانند كه مورد تنفّرند.

درآيه مباركه آمده است كه: فرعو نيان مي گفتند كه: موسي و قومش ما را تا منتهاي درجه بر سر خشم آورده و دل هايمان را از كينه و غيظ بر ضد خود انباشته اند؛ زيرا آنها از فرمان ما سر پيچيده و غير ما را به پرستش گرفته‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴿٥٦﴾

و در حاليكه ما گروهي هوشيار و آماده باش و مهياي دفاعيم.(٥٦)

تفسير:

فرعون به تمام پيروان خويش هدايت داد تا با حركت بني اسرائيل به حال آماده باش قرار گيرند و براي ناكام كردن اين حركت، همه بسيج شوند.

زمخشری گفته است: اينها بهانه و معذرت هايی بودند كه در مقابل قومش ارائه می داد تا گمان نرود كه از قدرت و تسلطش كاسته شده است.

فرعونيان در تبليغات، خود را گروهی متّحد ميدانستند، «إِنَّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ» ولی بنی‌اسرائيل را «قَلِيلُونَ» بشمار مي آوردند، نه «قليله»، يعنی آنان گروه گروه بوده و با هم متّحد و منسجم نيستند و ما خيلی زود آنها را قلع و قمع ميكنيم. غافل از آنكه انسجام آنان به قدری قوي ومنسجم بود كه با يک اشاره و يک هدايت حضرت موسی عليه السلام همه آنان براي مهاجرت شبانه با مال و خانواده خويش به هجرت شبانه آماده شدند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴿٥٧﴾

پس ما آنان را از ميان باغها و چشمه ها بيرون كرديم.(٥٧)

تفسير:

بايد گفت دراين آيه مباركه درس و عبرت عظيم و قوي نهفته است، در اين ايه براي ما مي آموزاند كه: كاخ ها و قصر هاي سر به فلک و مجلل ابدي نيست، به ياد بايد داشته باشند كه قدرت ظالمين روزي به زوال مواجه ميشود.

همچنان در اين آيه نشان ميدهد كه در خروج فرعونيان به خاطر تعقيب بنی‌اسرائيل، يك تدبير الهی نهفته است و آن اينكه در نتيجه به غرق شدن فرعون و فرعونيان مي انجامد.

وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ﴿٥٨﴾

و (ايشان را) از گنج ها و منزلگاه هاي پرناز و نعمت بيرون كرديم.(٥٨)

تفسير:

و فرعون و قومش پشت سر خود گنجينه هاي طلا و نقره، اموال و كالاهاي انباشته ذخيره شده و خانه هاي مجلل و زيبا را جا گذاشتند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿٥٩﴾

اين چنين (آنها را به عذاب خود گرفتار كرديم) و آنها را به بني اسرائيل به ميراث داديم.(٥٩)

تفسير:

يكی از سنّت های الهی، جايگزين كردن مستضعفان به جای مستبكران است. ثروت ها، كاخ ها و باغ های فرعونيان، به بنی‌اسرائيل رسيد.

فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ﴿٦٠﴾

پس (فرعونيان) به تعقيب بني اسرائيل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسيدند.(٦٠)

تفسير:

فرعون و سپاهش، موسي عليه السلام و مؤمنان همراهش را در وقت بر آمدن آفتاب تعقيب نمودند. واين همان صبحگاه مباركي بود كه حق تعالي موسي عليه السلام را در آن نجات

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده و فرعون را هلاک گردانيد. و آن روز، روز عاشورا بود.

فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ﴿٦١﴾

چون آن دو گروه يكديگر را ديدند، اصحاب موسي گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهيم افتاد.(٦١)

تفسير:

بعد از اينكه هر دوگروه قوم موسي عليه السلام و قوم فرعون ـ همديگر را ديدندياران موسي عليه السلام گفتند، بيگمان ما گير افتاديم يعني: به زودي سپاه فرعون به ما مي رسند و ما تاب و توان رويا رويي با آنها را نداريم، آنها پشت سر ما هستند و دريا هم پيش روي ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

(موسي) گفت: اين چنين نيست، بي ترديد پروردگارم با من است، و به زودي مرا راهنمايي خواهد كرد.(٦٢)

تفسير:

ديده مي شود كه: رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مايه‌ی آرامش ديگران نيز هستند. موسی عليه السلام گفت: نه، هرگز دستشان به شما نميرسد و اين بدگمانی‌ها را از سر خود بيرون كنيد واداي اين جمله: «إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ» خدا با من است، مرا ياری ميدهد و مصؤن ميدارد و به راه رستگاری راهنمايی ميكند.

امام فخر رازی ميفرمايد: با دو چيز روحيه‌ی آنها را قوی كرد: اول، اينكه گفت: خدا با او می باشد، كه اين به معنی نصرت و تضمين ياوری است. دوم، اين كه گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمايی می كند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرين نقطه‌ی پيروزی می رسند. (كشاف ٢٤٨/٣.)

طوريكه مطالعه نموديم پروردگار با عظمت در(آيه 15 اين سوره) به حضرت موسي عليه السلام فرمود: «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»، (البته ما با شما (هستيم و) در اين آيه موسی عليه السلام به مردم ميگويد: «كَلَّا إِنَّ مَعِي رَبِّي» (اين چنين نيست، بي ترديد پروردگارم با من است). انسان بايدهميشه درزندگي خويش به الله متعال توكل داشته باشد، پيامبران واسطه‌ی فيض و رحمت الله متعال اند. وانبيا تحت حمايت خاصي پروردگار قرار دارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴿٦٣﴾

پس به موسي وحي كرديم كه عصايت را به اين بحر بزن. [موسي عصايش را به بحر زد] پس [بحر] ازهم شكافت وهرپاره اش چون كوهي بزرگ بود.(٦٣)

تفسير:

«فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اِضْرِبْ بِعَصَاكَ اَلْبَحْرَ»: الله متعال به حضرت موسي عليه السلام هدايت فرمود كه با عصايش به بحر ضربه‌ای بزند. «فَانْفَلَقَ» حضرت موسي هم در بحر ضربه زد و بر اثراين ضربه بحر، به شمار قبايل بني اسرائيل به دوازده راه منقسم شد.

«فَانْفَلَقَ»كلمهٔ «انفلاق»: به معنای شكافته شدن، «فرق» به معنای قطعه و «طود» به معنای كوه می باشد. گويا در اثر شكافته شدن رود بزرگ نيل كه همچون درياست، آب در

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو طرف خشكي ايجاد شده چنان روی هم انباشته شد كه همانند دو كوه بلند گرديد.
«فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ اَلْعَظِيمِ»: هر قسمت از آن به صورت كوهی بلند و استوار درآمد.
ابن عباس (رض) ميفرمايد: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طايفه يک گذرگاه پيدا شد.(تفسير كبير ۱۳۸/۲۴).
(شايد در عدد دوازده، راز و رمزی نهفته است. زيرا عدد ماه های سال، عدد نقبای بنی‌اسرائيل و تعداد حواريون حضرت عيسی عليه السلام) اما آن بنابر قول راجح، بحر سرخ (بحراحمر) بود. و طوريكه ياد آور شديم بحر - به تعداد قبايل (اسباط) قوم موسي عليه السلام دوازده پاره شد.كه از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوي بالا قرار گرفته بود.

خوانندگان گرامي!

ملاحظه نمايد پروردگار جهانيان راكه هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با يك عصا و از دست يك نفر، يك بار آب را می خشكاند و يك بار آب را جاری می سازد. با اراده خالق جهنيان، عصا يک روز به اژدهار تبديل ميشود، و به آثر آن در روح و روان دشمن ترس وخوف ايجاد مي نمايد، و يک روز همين عصا كليد رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.
به آذن پروردگار همين عصا، گاهی سبب جوشيدن آب از سنگ ميشود «اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ» (بقره، 60) و گاهی هم سبب خشك شدن بحر. «اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ»

وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ﴿۶۴﴾

و ديگران را (نيز) در آنجا نزديک كرديم.(۶۴)

تفسير:

خداوند متعال در آنجا فرعون و لشكريانش را بدانجا نزديک گردانيد، تا به قصد عبور از بحر، به تعقيب بنی اسرائيل وارد بحر شدند. و در نتيجه همه‌گي غرق شوند.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۶۵﴾

و موسي و هر كه با او بود، همه را نجات داديم.(۶۵)

تفسير:

يعني اينكه الله متعال حضرت موسي عليه السلام و قومش را از غرق شدن نجات داد و هيچ كدام از افراد قبيله نابود نشد و همه از بحر به سلامت عبور كردند. و بايد گفت كه در اين هيچ جاي شكي نيست كه الله متعال ياران خود را در سخت‌ترين شرايط از بن بست نجات ميدهد. شكافته شدن دريا و غرق شدن فرعونيان، نشانه‌ی قدرت و قهر الهی و مايه‌ی پند و عبرت براي عالم بشريت است.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴿۶۶﴾

آن گاه آن گروه ديگر را غرق كرديم.(۶۶)

تفسير:

سنّت الهی در طول تاريخ، ياری حقّ و سركوب باطل است. الله متعال فرعون و قومش را ـ بعد از آنكه دخول شان در بحر كامل شد، همه اي آنان را غرق گردانيد.
مفسران مي نويسند: وقتی بحر شكافته شد خدا آن را برای موسی عليه السلام و قومش به صورت خشكی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان كوهی عظيم متوقف شد. و هنگامی كه ياران موسی عليه السلام از آن گذشتند، و بعد از اينكه

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمام ياران فرعون وارد بحر شدند، الله تعالي به بحرهدايت فرمودكه به هم آيد، و در نتيجه همهاي آنان در بحر غرق شدند. ولي با آنهم برخي از همراهان موسي عليه السلام از روی خوف وترس ويا هم از ضعف ايمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازهاش به ساحل افتاد تا او را ديدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿٦٧﴾

بي ترديد دراين سرگذشت عبرتي بزرگ وجود دارد، و [قوم قبطي] بيشترشان مؤمن نبودند.(٦٧)

تفسير:

خداوند متعال با بيان تاريخ گذشتگان، به پيامبر اسلام دلداری و درس صبر ميدهد.
در غرق كردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن اين كه الله متعال دوستانش را نجات می دهد و دشمنانش را غرق و از بين می برد.
و در ضمن نبايد فراموش كنيم: مهلتی كه الله متعال به كفّار ميدهد از ضعف و ناتوانی ذات پروردگار نيست، بلكه ناشي ازمهر ورحمت است تا شايد توبه كنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿٦٨﴾

و يقيناً پروردگارت همان تواناي شكست ناپذير و مهربان است.(٦٨)

تفسير:

يعني اينكه از دشمنان خويش انتقامگيرنده وبه دوستان خويش مهربان است.
همان ذات غالب وشكست ناپذير است كه به عزّت خود فرعون و همراهانش را هلاک گردانيد و به رحمت خويش موسي عليه السلام و همراهانش را نجات بخشيد.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (69 الي 89) بخش سوم قصه يعني دعاي ابراهيم، دعاي مخلصان به بيان گرفته ميشود:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ﴿٦٩﴾

و سرگذشت مهم ابراهيم را بر آنان بخوان.(٦٩)

تفسير:

و اي پيامبر! داستان مهم و با شكوه حضرت ابراهيم را بر آنان بخوان.(امام فخر رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد(ص) را به سبب كفر قومش يادآور شد، پس قصهی موسی عليه السلام را بازگفت تا پيامبر دريابد كه چنان سختی برای موسی عليه السلام هم پيش آمده بود. پس از آن قصهی ابراهيم را بازگفته است، تا محمد صلّی الله عليه و آله و سلّم دريابد كه در اين راستا اندوه ابراهيم عليه السلام از اندوه او شديدتر است؛ زيرا بسی سخت و دردناک است كه ابراهيم عليه السلام پدران و قوم خود را در آتش بيابد و او جز دعا و يادآوری كاری از دستش برنيايد.).

خوانندگان گرامي!

همانطوريكه نام حضرت موسي عليه السلام بيش از 130 بار در قرآن عظيم الشأن ذكر يافته است كه درآيات متذكره ببرخي از اين داستان ذي عبرت اشارات به عمل آمد.
همچنان داستان حضرت ابراهيم عليه السلام داستان عبرتناكي است كه در آيات ذيل بدان اشاره شده است.
نام حضرت ابراهيم عليه السلام، به تناسب همه اي پيامبران زياد ذكر يافته است، و قصه

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت ابراهيم عليه السلام و مبارزه وكوشش هاي او در تاريخ اسلامي بي نهايت مهم واز اهميت خاصي برخورد دار است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴿٧٠﴾

هنگامي كه به پدرش وقومش گفت: چه چيز را مي پرستيد؟(٧٠)

تفسير:

روزي كه ابراهيم عليه السلام اعتراض‌كنان از كفر قومش به الله متعال به پدر و قوم خويش گفت: چه چيزی را پرستش ميكنيد؟ با اين كه مي دانست كه آنها بتان را مي پرستند ولي خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند. بناءً همچو سوال را بعمل آورد.

فهم آيه مباركه در اينست كه در مبارزه نهي از منكر؛ اول بايد از خود شروع نمايم، هكذا قابل تذكر است كه در نهي از منكر درنظر گرفتن سن وسال شرط و مهم نمي باشد ودر اين راه نبايد بخود حراس را راه دهيم.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ﴿٧١﴾

گفتند: بت هايي را مي پرستيم و همواره ملازم پرستش آنها هستيم.(٧١)

«فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ» «نظل» يعنى هميشه بت مى پرستيم و «عاكِفِينَ» يعنى بر پرستش آن ملازم هستيم.

تفسير:

عشيرت (قوم ابرهيم) به وي گفتند: ما اين بتان را مي پرستيم و بر پرستش آنها پايدار خواهيم ماند و آن را ترک نه خواهيم نمود، يعني همواره نه فقط در وقت و ميعادي معين معتكف پرستش آنها هستيم؛ بلكه ما با اين عمل خويش به آن مباهات وافتخار هم ميكنيم در ضمن آنان بدين عقيده بودند كه پرستش بت ها برايي شان سود و زيان هم ببار مي آورد.

الله متعال با بيان قصه قوم حضرت ابراهيم عليه السلام واينكه نزديك‌ترين افراد خانواده آنحضرت بت پرست بودند و از او اطاعت نكردند، به پيامبر اكرم صلى الله عليه وسلم دلدارى مى‌دهد.

قرآن عظيم الشأن در نقل حوادثي تاريخي و داستان هاي پيامبران، به نقاط حساس و سازنده اشاره دارد وآنرا مطرح مي كند.

درضمن قابل ياد آوري مي دانيم كه: پرستش، يك خواست لحظه‌اى نيست، بلكه در عمق جان انسان ريشه دارد.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴿٧٢﴾

ابراهيم گفت: آيا هنگامي كه آنها را پرستش ميخوانيد، سخن شما را ميشنوند؟(٧٢)

تفسير:

حضرت ابراهيم عليه السلام غرض توبيخ وسرزنش به بت پرستان خطابه نموده ميفرمايد: **«هَلْ يسْمَعُونَكُمْ؟»:** آيا وقتى به آنها التماس ميكنيد اصلاً آنها دعاى شما را ميشنوند؟ حال آنكه اينها جمادات پيش نيستند، آنان نه فهمي دارند، و نه هم امكانات شنوايي و نه هم داراي شعوري هستند.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴿٧٣﴾

يا به حال شما فائده يا ضرري مي رسانند؟(٧٣)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
بايد گفت كه: عامل وانگيزه‌ی پرستش، دو چيزي است، يا خير رسانی است، يا دفع شرّكه؛ بت‌ها هيچ كدام از اين دو را دارا نيستند، نه سودي دارد ونه هم ضرري را از انسان دفع ميكند. پس اگر چنين نيست وآنها نه ميشنوند و نه سود و زياني مي رسانند، ديگر براي عبادت آنها چه دليل و توجيهي وجود دارد.
درضمن بايد گفت كه: انسانها، مخلوقي است پرستش‌گر، اگر حقّ را پرستش نكند به باطل رو مي آورد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾
گفتند: نه، بلكه پدرانمان را ديديم كه به اين صورت عبادت مي كردند!(٧٤)

تفسير:
ابو سعود ميفرمايد: اقرار كردند كه به طور كلی نفع و ضرری از آنها بر نميخيزد، و ناچار شدند حقيقت را بروز بدهند، و برای توجيه عمل خود، جز تقليد ازنياكان مدركی نداشتند.(ابو سعود ١٠٩/٤).و اين هم نشانه‌ی درماندگی در استدلال است.
قبل از همه بايد گفت كه: در عقايد، تقليد ممنوع است.
به تأسف بايد گفت كه در برخي از اوقات همين آداب ورسوم غير منطقي نياكان، مانعی بر راه عقل و منطق است. و بايد فراموش نه كنيم كه سابقه و استدلال به تاريخي بودن دليل حقّانيّت شده نمي تواند، ديده ميشود كه بت پرستان مي دانستند كه اين پرستش براي شان اصلاً فايده نمي رساند ولي بخاطر حفظ عقايد نياكان خويش بدان ادامه مي دادند.
و در مقابل استدلال مي آوردند كه: در پرستش آنها از پدرانمان تقليد كرده و عمل آنها را انجام مي‌دهيم.
قوم حضرت ابرهيم عليه السلام در مقابل سوال كه به كدام دليل اين جمادت را پرستش مي كنيد، هيچ جوابي منطقي و قناعت بخش ديگري نيافتند، جز اينكه تقليد محض را انگيزه كار خود معرفي كرده وبدان اقرار كنند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴿٧٥﴾
ابراهيم گفت: آيا آنچه را كه شما مي پرستيد، ديده‌ايد (تأمل كرده‌ايد).(٧٥)

تفسير:
در طول تاريخ ديده مي شود كه: جهل و ساده‌انديشی، بستر و زمينه‌ی سازي بسياري از انحرافات انسانها گرديده است، ابراهيم عليه السلام به قومش گفت: آيا درامر پرستش اين بتان ناشنوا و بي‌سود و زيان هيچ تأمل و تدبّر كرده ايد؟

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ﴿٧٦﴾
و (آنچه را) پدران پيشين‌تان مي پرستيدند؟(٧٦)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴿٧٧﴾
[بدانيد كه] كه همهٔ آنها دشمن من‌اند، غير از پروردگار جهانيان.(٧٧)

تفسير:
آنچه را جز الله تعالي مي پرستيد دشمنان من اند و من با آنها مبارزه خواهم كرد. تا پرستش آنها را از روي زمين ريشه‌كن كنم، ليكن پروردگار عالميان دشمن من نيست بلكه او در دنيا وآخرت دوست وسرورمن است.
واقعيت امر هم همين است كه: معبودهای خيالی و دروغين، دشمنان انديشه، سعادت وتكامل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشريّت هستند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴿٧٨﴾

آن ذاتي كه مرا آفريد و هم او مرا هدايت مي كند.(٧٨)

تفسير:

قبل از همه بايد ياد آوري شد كه:آفرينش انسان از بزرگترين الطاف الهی است. همان ذاتيكه تنها مارا در نيكوترين چهره آفريده همان ذاتي است كه: در دنيا و آخرت مارا به راه خير راهنمايي وهدايت مي‌كند.

بايد ياد آور شد كه: آفريدن يك بار است، ولی هدايت در هر لحظه و هميشه است. بنابر همين اصل است كه: («خَلَقَنِي» به صورت ماضی و «يَهْدِينِ» به صورت مضارع و استمرار آمده است).

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴿٧٩﴾

آن ذاتي كه مرا (غذا) مي خوراند و (آشاميدني) مي نوشاند.(٧٩)

تفسير:

سير شدن و سيراب شدن انسان، كار الله تعالي است. آب و نان صرف وسيله است. خدای متعال خوراک و نوشيدنی و روزی مرا ميدهد، پس ذات پروردگار است كه ابر را سوق داده و باران را نازل كرده و به وسيله‌ی آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان مهيا مي سازد.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴿٨٠﴾

و چون مريض مي شوم، پس وي مرا شفا مي‌دهد.(٨٠)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: مرض و شفا هر دو از جانب خدای عز وجل ميباشد ولي در كلام الهي حسن ادب به كار برده شده ميفرمايد: «يشْفِينِ»: مراد اين است كه شافي تنها الله است وكسي ديگري مارا شفا داده نمي تواند.

و دكتر و دوا وسيله است. انسان مؤمن به طبيب مراجعه ميكند وداروميخورد، ولي هيچ كدام را شفا دهنده نمي داند و بلكه معتقد است كه اگر الله خواست دوا و درمان مؤثّر واقع مي‌شوند.

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴿٨١﴾

و آن ذاتيكه مرا می ميراند و سپس [از نو] زنده‌ام می سازد.(٨١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يحْيِينِ»: مرا زنده مي‌كند.

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: مرگ و زندگی فقط و فقط در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد و آن ذاتي كه اجل مخلوقات اش فرا رسد، جان اش را ميگيرد. سپس مارا از قبرم زنده بر مي انگيزد. هيچ كس جز او زنده كننده و ميراننده نيست.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴿٨٢﴾

و آن ذاتي كه اميدوارم در روز جزا خطايم را ببخشد.(٨٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
الله تعالي تنها ذاتي استكه از او اميدوارم تا بدي هايم را ببخشايد و از گناهان مان در روز حساب و جزا درگذرد. روزی که در آن روز بندگان نيكي و جزای اعمال خود را می‌يابند.
مجاهد مي گويد: «هدف حضرت ابراهيم عليه السلام از خطايش، سه مورد ذيل بود:
اول اينكه: او درجواب اين سؤال بت پرستان كه بتان را چه كسي تخريب كرده است؟ گفته بود: «قَالَ بَل فَعَلَهُ كَبِيرُهُم هَٰذَا» [الأنبياء: 63]. «بلكه اين كار بت بزرگ است» در حاليكه بت شكن خود او بود.
دوم اينكه: او به قومش در توجيه عدم بيرون رفتن با آنان به مراسم عيدشان و دنبال كشيدن خود براي شكستن بتان گفته بود: «إِنِّي سَقِيم»[الصافات: 89].
«من مريضم» در حاليكه مريض نبود.
سوم اينكه: او به حاكم ستمگر كه قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).
حسن افزوده است: و اين سخن وي در باره ستاره كه گفته بود: «هَٰذَا رَبِّي» [الأنعام: 76].
«اين پروردگار من است» نيز از آن جمله است.
زجاج ميگويد: «پيامبران عليه السلام بشرند و جايز است كه از آنان گناه سر زند، مگر از آنان گناه كبيره سر نمي زند زيرا آنان از ارتكاب گناه كبيره معصوم اند». هرچند كه سخنان ابراهيم عليه السلام از «معاريض» بود، يا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وي دروغ گويي نبود.
در آيه مباركه به؛ امت ياد می دهد كه از گناهان خود طلب بخشودگی كنند و به گناهان خود معترف شوند. (تفسير انوار القرآن).

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴿٨٣﴾

اي پروردگارم! به من حكم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان.(٨٣)

تفسير:
سپس حضرت ابراهيم خليل الله به در گاه پروردگار با عظمت دعا نموده و و گفت: پروردگارا!
فهم و دانش به من عطا فرما به‌قولي: نبوت و رسالت است. به‌قولي ديگر: شناخت حدود الله تعالي، احكام و غير اين از معارف است.
و مرا از جمله‌ی بندگان صالح با تقوا پيشه گان در بهشت هاي پرناز و نعمت يكجا گردان.
و چنين بود كه ابراهيم عليه السلام خير دنيا و آخرت را درخواست كرد. فحواي آيه مباركه به ما مي آموزاند كه: انسان برای رسيدن به كمالات بايد از الله متعال خود استمداد كند.
در حديث شريف آمده است: «اللهم أحينا مسلمين وأمتنا مسلمين وألحقنا بالصالحين، غير خزايا ولا مبدلين». «بارالها! ما را مسلمان زنده بدارو مسلمان بميران و ما را به شايستگان ملحق گردان، بي آن كه خوارمان كرده باشي يا از كساني كه دين خود را دگرگون كرده‌اند».

سعادت انسان در دعاي حضرت ابراهيم عليه السلام:
سعادت انسان را مي توان در چند جمله كه از دعاي حضرت ابراهيم استنباط شده به شرح ذيل خلاصه نمود:
- شناخت الله متعال و معرفت درونی نسبت به او. «هَبْ لِي حُكْماً»

(c) ketabton.com: The Digital Library

- حضور در جامعه‌ی صالح. «أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
- نام نيك در تاريخ. «لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»
- رسيدن به بهشت ابدی. «وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ»

علما ميفرمايد كه: استمداد از نام «ربّ»، در استجابت دعا مؤثّر است. قبل از درخواست جديد از خداوند، از نعمت های قبلی او بايد نام ببريم و ابراز تشكّر بعمل آريم.

- بهترين دعا را بايد از بهترين انسانها بياموزيم. (بهترين افراد، همانا انبيا اند و يكی از بزرگترين انبيا حضرت ابراهيم عليه السلام است كه در دعا از خداوند مغفرت، حكمت، نام نيك و حسن عاقبت ميخواهد و در آيات ديگر از خداوند، فرزندان خوب و پيروان مسلمان درخواست می‌كند).

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴿٨٤﴾

و براي من در آيندگان نامي نيک و ستايشي والا مرتبه قرار ده (٨٤)

تفسير:

پروردگارا! برايم در ميان آيندگان آوازه‌ی نيكو قرار بده، به گونه‌ای هر عصر و نسلي كه بعد از من تا روز قيامت مي‌آيد، نام و ياد نيكو و ستايش زيبا باقي گذار. و با آن ياد شوم و به من اقتدا نمايند.

تعدادي از علما گفته اند: آيه نشان می دهد كه كسب نام نيک مستحب است؛ زيرا زندگی دوباره به شمار می آيد همچنان كه سروده‌اند: «قد مات قوم و هم فی الناس أحياء»: «افرادی مرده‌اند در حاليكه در دل مردم زنده هستند» (تفسير صفوة التفاسير)

ابن عباس(رض) گفته است: اقتدا و ذكر خيری كه ابراهيم عليه السّلام آن را طلبيده است تحقق يافته است؛ چرا كه همه‌ی ملت ها و قشرها او را با ديده‌ی احترام می نگرند و به گرد يادگار او، «كعبه» جمع ميشوند به طوری كه هر ملت آن را دست آويز قرار داده و از آن تعظيم به عمل می‌آورد.

وحقاً كه اوتعالي درخواست حضرت ابراهيم استجابت و برآورده ساخت؛ از اين رو درود و سلام هميشه در هر عصر و نسل بر او جاري است. و تمام امتها و همه اهل اديان در همه نسلها و عصرها به او افتخار مي‌كنند و او را گرامي و بزرگ مي دارند.

ـ درس آموزنده از اين آيه مباركه همين است كه: انسان های بزرگ، هم محبوبيّت دنيوی ميخواهند و هم سعادت اخروی.

و مهمترين عامل سعادت دنيوي و اخروي انسان را همانا سازندگي اخلاق است و اخلاق حسنه مي تواند سعادت دنيا و آخرت انسان را تضمين كند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴿٨٥﴾

و مرا از جملهٔ وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان.(٨٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَرَثَةِ جَنَّةِ»: وارثان بهشت. مراد كساني است كه در پرتو ايمان به الله و پرستش خدا بهشت را به دست مي‌آورند (سوره: اعراف / 43).**«جَنَّةِ النَّعِيمِ»** (سوره هاي مائده آيه 65، يونس آيه 9، حجّ آيه 56). (تفسير نور دكتور مصطفي خرمدل)

تفسير:

پروردگارا! و مرا جزو نيكبختان واز جمله بندگان با تقوايي قرار دهي كه؛ استحقاق نايل

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمدن به جنت ابدی را دارند. یعني: از جمله کساني که جاودانه به آن وارد مي شوند.

وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ﴿٨٦﴾

و پدرم را بیامرز، زیرا او از گمراهان بود.(۸۶)

تفسیر:

پروردگارا! پدرم را بیامرز زیرا او از گمراهان بود. در مورد این دعاي حضرت ابراهیم مفسران نظریات مختلفي دارد؛ برخي از مفسران مي نویسند که: این دعاي ابراهیم قبل از آن بود که دشمني پدرش با الله متعال بر وي آشکار شود و چون این واقعیت برایش روشن شد، از پدرش بیزاري جست.

مفسر تفسیر نور: «ترجمهٔ معاني قرآن» دکتر مصطفي خرمدل مینویسد:

«إِغْفِرْ...»: طلب آمرزش ابراهیم براي پدرش آزر، پیش از فوت آزر است، وحضرت ابراهیم علیه السلام وقت جدا شدن از او به وي وعده کرده بود که؛ براي وي طلب آمرزش کند. امّا چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزاري جست و طلب آمرزش را قطع کرد (سوره توبه: آیه 114).

مفسرصاوی میفرماید: الله متعال تمام درخواست هاي حضرت ابراهیم رااجابت و قبول کرد، بجز دعای بخشودگی پدرش را. (صاوی ۱۷۵/۳)

وامام قرطبی فرموده است: پدرش وعده داده بود به او ایمان بیآورد. از این رو طلب بخشودگیش را ازالله کرد. و وقتی مشخص شد که به وعدهی خود وفا نمیکند ابراهیم هم از او تبرا نمود. (تفسیر قرطبی ۱۱۴/۱۳)

آزر پدر حقیقی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نبوده است و کلمه ی «اب: پدر»، که در قرآن کریم درباره آزر اطلاق شده «و اذ قال ابراهیم لابیه آزر» دلالت ندارد که آزر پدر حقیقی و نَسَبی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است! زیرا در زبان عرب با آنکه کلمه «اب» به معنای پدر و جدّ است، گاه با قرینه به معنای «کاکا» است.از همین رو، در قرآن کریم آمده است: هنگامی که یعقوب در حال احتضار بود از فرزندانش پرسید: شما بعد از من چه میپرستید؟ گفتند: «نعبد إلهک و إله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق؛ خدای تو را می پرستیم که همان خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق است».

در این آیه، کلمه «آباء» که جمع «اب» است، هم بر «جدّ» ایشان(حضرت ابراهیم) و هم بر کاکاش ان که حضرت اسماعیل بوده اطلاق شده است، زیرا یعقوب فرزند اسحق و برادر زاده اسماعیل است. بنابر این در ترجمه قرآنها به این مسأله توجه شده و آزر و آب را در مورد حضرت ابراهیم به کاکا ترجمه کرده اند.

برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید تفسیر آیات: (سوره بقره، آیه ۱۳۳؛ سوره توبه، آیه ۱۱۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۱؛ سوره انعام، آیه ۷۴؛ سوره ممتحنه، آیه ۴؛ از تفسیر المیزان و نمونه.)

مؤجزي در مورد حضرت إبراهیم :

سیرت نویسان مي نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه در غوطهي دمشق (ساحهاي سرسبز و حاصلخیز جنوبي دمشق) قریه بنام برزه، واقع در کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است،اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که دربابل(سرزمین کلدانیان)درعراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعدازنقل قول اول میگوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام ازاین جهت برده

(c) ketabton.com: The Digital Library

که وقتي به منظور کمک به برادرزاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ي نماز برخاسته است.
ابراهيم در زماني به دنيا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنيا آمدند، هاران پدر لوط عليه السلام است با اين حساب، لوط برادرزاده‌ي ابراهيم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقيده دارند ابراهيم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حيات پدرش در سرزمين مادريش که همان سرزمين کلدانين (سرزمين بابل) است، از دنيا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.
حضرت ابراهيم در جواني با زني به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقيم بود ابراهيم با همسر و پدرش از سرزمين عراق به سرزمين فلسطين هجرت کرد و در منطقه حران (شهري در شام) اقامت گزيد. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال مي‌ايستادند و به پرستش هفت ستاره همت مي‌گماشتند و بر هر دري از درهاي هفتگانه‌ي دمشق هيئتي از يکي از اين ستاره‌ها را نصب کرده بودند و براي ستارگان جشن و قرباني برپا مي‌کردند.
در آن زمان جز ابراهيم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامي مردم جهان بت پرست بودند. ابراهيم خليل با اين شرارت به مبارزه برخاست و اين گمراهي را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گي حجت بالغه و قاطع به او ارزاني داشته بود، داراي اراده قوي و ديد بصير و روشن بود با قومش به مناظره برمي‌خاست و با آن‌ها به مجادله و مناظره مي‌کرد و با برهان قاطع به رد نظريات ايشان مي‌پرداخت کسي را ياراي مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

دعوت ابراهيم از آزر:

قرآن کريم نحوه‌ي دعوت ابراهيم عليه السلام از پدرش را براي ما بازگو مي‌کند چرا اينطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت‌پرست بود و از هرکس شايسته‌تر به نصيحت مخلصانه و دعوت به حق بود به همين خاطر ابراهيم در اين راه کمترين تأخير و سستي به دل راه نداد، ابراهيم در دعوت پدرش نمونه يک فرزند نيکو بود جز خير و نيکي پدرش چيزي نمي‌خواست با او به تندي سخن بر زبان نياورد بلکه در انتهاي ادب و احترام با عبارات زيبا و پسنديده او را دعوت نمود در يک گفتگو براي او توضيح داد که پرستش بت‌ها هيچ سود و زياني به او نميبخشد، زيرا بت ها قدرت ديدن و شنيدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمي توانند حتي زياني از خود رفع کنند تا چه رسد به ديگران زيان برسانند يا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهيم عليه السلام در دعوت خويش براي پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پيش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهي اصرار بيشتري مي‌ورزيد و نصيحت او را نمي پذيرفت و ابراهيم را به قتل و ضرب تهديد کرد«وَٱذكُر فِي ٱلكِتَٰبِ إِبرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقا نَّبِيًّا﴿41﴾ إِذ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعبُدُ مَا لَا يَسمَعُ وَلَا يُبصِرُ وَلَا يُغنِي عَنكَ شَيا﴿42﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَد جَآءَنِي مِنَ ٱلعِلمِ مَا لَم يَأتِكَ فَٱتَّبِعنِيٓ أَهدِكَ صِرَٰطا سَوِيّا﴿43﴾ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعبُدِ ٱلشَّيطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيطَٰنَ كَانَ لِلرَّحمَٰنِ عَصِيّا﴿44﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَاب مِّنَ ٱلرَّحمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيطَٰنِ وَلِيّا﴿45﴾ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَن ءَالِهَتِي يَٰٓإِبرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّم تَنتَهِ لَأَرجُمَنَّكَۖ وَٱهجُرنِي مَلِيّا﴿46﴾ قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيكَۖ سَأَستَغفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّا﴿47﴾»[مريم: 41- 47]. (در کتاب (گوشه‌اي از سرگذشت ابراهيم) ابراهيم را بيان کن، او بسيار راست کردار و راست گفتار و پيغمبر بود، هنگامي که به

(c) ketabton.com: The Digital Library

پدرش گفت: اي پدر چرا چيزي را پرستش مي كني كه نمي شنوند و نمي بينند و اصلاً شر و بلايي از تو به دور نمي دارد، اي پدر دانشي نصيب من شده است كه بهره تو نگشته است بنابراين از من پيروي كن تا تو را به راه راست رهنمون كنم، اي پدر من از اين مي‌ترسم كه عذاب سختي از سوي خداوند مهربان گريبانگير تو شود و آنگاه همدم شيطان شوي، (پدر ابراهيم برآشفت) گفت: آيا تو اي ابراهيم از خدايان من رويگرداني اگر دست نكشي حتماً تو را سنگسار ميكنم برو، براي مدت مديدي از من دور شو (ابراهيم) گفت: خدا حافظ من ازپروردگارم براي تو آمرزش خواهم خواست چرا كه او نسبت به من بسيار عنايت و محبت دارد.) (پيغمبري و پيغمبران درقرآن كريم شيخ علي صابوني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري)

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴿٨٧﴾

و مرا در روزی كه [مردم] برانگيخته شوند رسوا مساز.(٨٧)

تفسير:

خواری ورسوايی، از سخت‌ترين حالات در قيامت بحساب مي رود، حضرت ابراهيم عليه السلام از ميان همه‌ی مشكلات روز قيامت، رسوا نشدن را مطرح ميكند. و ميفرمايد: مرا در ملا عام و در برابر محضر عمومي مردم در روز محشر، روزي كه مردم از قبرهاي شان براي رستاخيز بيرون مي آيند. روزی كه خلايق برای محاسبه حشر می شوند، مرا خوار و رسوا نگردان. واقعاً در روز قيامت، تحقير و خواری و خزيان، بدتر از عذاب دوزخ مي باشد.

در حديث شريف به روايت بخاري و غيرآن از ابي هريره(رض) آمده‌است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «روايت شده است كه در روز قيامت ابراهيم عليه السلام پدر خود، «آزر» را می‌بيند كه اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهيم عليه السلام ميگويد: مگر نگفتم از من نافرمانی مكن.

پدرش ميگويد: امروز ديگر نافرمانی نميكنم. ابراهيم عليه السلام ميگويد: خدايا! تو به من وعده دادی كه روز حشر مرا سرافكنده و خوار نكنی. پس چه خفتی بالاتر از اين كه پدرم از من دور است؟ خدا ميفرمايد: من بهشت را بر كافران حرام كرده‌ام. آنگاه ميگويد: ابراهيم عليه السلام جلو پايت را نگاه كن. ابراهيم عليه السلام در پيش پای خود كفتاری خونين را ميبيند. پای آن را ميگيرد و آن را به آتش می‌اندازد». (روايت از بخاری).

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴿٨٨﴾

آن روزي كه مال واولاد (هيچ به حال انسان) سودي نبخشند.(٨٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يوْمَ»: ظرف و مراد قيامت است.

تفسير:

يعني مال و فرزندان شخص نمي‌توانند وي را در روز قيامت از عذاب الله متعال نجات دهد.

ديده ميشود آنچه كه در دنيا صاحب ارزش است، در آخرت بی ارزش ميشود. طوريكه قرآن عظيم الشأن در آيه متبركه بدان اشاره فرموده: «لا يَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ»

در واقعيت «مال» جلوه‌ی مسائل مادّی و «بَنُون» (فرزندان) جلوه‌ی مسائل عاطفی است، و آيه متبركه ميفرمايدكه در قيامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرك نجاتبخش نيست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴿٨٩﴾

و تنها آن كسي (نجات مي يابد و سود مي بيند) با دل با اخلاص پاک (از شرک و ريب و ريا) به درگاه الله آيد.(٨٩)

تفسير:

مال و نزديكان شخص نزد الله تعالي به انسان سودي نمي رسانند بلكه آنچه كه به وي سود ميرساند، سلامت قلب وي دلي پاک از كفر و نفاق و پاک از هر آنچه كه منفور حق تعالي است، به بارگاه وي بيآورد.

قلب سليم: يعني قلب صحيح و سالم، همانا قلب مؤمن است زيرا قلب كافر و منافق مريض است.

وبا ذكراين دعاي بي نهايت قيمتي، دعاهاي حضرت ابراهيم عليه السلام هم به پايان ميرسد.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (90 الي 104) مبحثي در باره اوصاف روز قيامت، مكافات ومجازات ، پشيماني مشركان در آن روز، به بحث گرفته مي شود.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴿٩٠﴾

و آن روزجنت را براي پرهيزكاران نزديک آورند.(٩٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أُزْلِفَتْ»: نزديک گردانده شد.

تفسير:

و آن روز خداوند متعال بهشت براي پرهيزگاران نزديک آورده مي‌شود، اشخاصيكه از الله تعالي اطاعت كرده و از معصيتش پرهيز نموده باشند.

امام طبری گفته است: يعنی آنها اشخاصي هستند كه در دنيا به اطاعت خدا روی آورده و از كيفر خدا پرهيز كرده‌اند. (تفسير طبری ٥٥/١٩).

از فحواي آيه مباركه برميآيد كه: مقام مؤمنِ پرهيزكار، از جنت هم بالاتر است. زيرا در آيه مباركه ميفرمايد كه جنت را براي او حاضر می‌كنند.

«أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلي واقعاً هم؛ شخصيكه در دنيا از گناه فاصله گرفت، در قيامت بهشت با آن عظمت را به استقبالش می‌آورند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴿٩١﴾

و دوزخ براي گمراهان آشكار گردانيده شود.(٩١)

تفسير:

همچنان براي گمراهان،كسانيكه راه هدايت را گم كرده و راه ضلالت را در پيش گرفته اند، آتش دوزخ در مقابل چشم آنها نمايان شده و آن را عيناً می‌بينند. و مؤمنان جنت را می بينند و قبل از آنكه به آن‌داخل شوند، براي شان شادی و سرور دست ميدهد و بالعكس گمراهان كه آتش دوزخ را مي‌بينند، بدبختی و اندوه به آنها دست ميدهد. واقعاً هم ديدن دوزخ و وسيله های عذاب، به ذات خود نوعی از شكنجه برای دوزخيان بحساب مي آيد.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴿٩٢﴾

وبه آنها گفته ميشود كجا هستند معبودانی كه آنها را عبادت مي‌كرديد؟(٩٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سركوب گفته ميشود: آنچه جز خدا را مي‌پرستيديد كجايند؟ آيا مي توانند براي شما ياري رساند، و يا هم خودشان براي خود ياري رسانده مي توانند، جواب منفي است قطعاً.
ناگفته نبايد گذاشت كه: سرزنش هم در ذات خود، يكى از عذاب هاى روحى قيامت است. ديده مي شود كه در روز قيامت از اعتقادات انسانها سؤال به عمل ميآيد و در سرنوشت او نقش مهمّى دارند. در اين شكي نيست كه: روحيّه‌ى پرستش، در همه‌ى انسان‌ها وجود دارد، ولي با تاسف بايد گفت كه اين روحيه در برخي از انسانها به انحراف كشيده مى شود.

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ﴿٩٣﴾
آن بتهايي كه به جاي الله پرستش مي كرديد آيا مي‌توانند به شما اينک ياري كرده يا از جانب خود دفاع كنند؟(٩٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«ينتَصِرُونَ»: باز مي دارند. خويشتن را به دور مي دارند. انتصار به معني ياري دادن خود يا كمک خواستن و يا دفع بلا ازخود است (مراجعه شود به سوره: كهف آيه 43، قصص آيه 81، قمر آيه 10، رحمن آيه 35).

تفسير:
به ياد بايد داشته باشيم هم معبودان خيالى به دوزخ مى روند يكجا با عابدان گمراه. طوريكه درآيه ملاحظه فرموديد كه ميفرمايد: آن بتان و معبوداني كه در دنيا مي پرستيديد كجايند؟! وشما بدين باور بوديد كه: به شما سود رسانده و دفع زيان ميكنند آيا عذاب را از شما دور مي‌كنند؟ يا حد اقل آنها خودشان را ياري داده و عذاب را ازخود دور ساخته مي توانند؟ نه! قطعاً آنان نه ياري دهنده‌اند و نه ياري شونده.

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴿٩٤﴾
دراين هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ انداخته ميشوند.(٩٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«فَكُبْكِبُوا»:كب: انداختن بر رو را ميگويند، «كبه فانكب: القاه على وجهة» «كبكبه: القاه على وجهه».

تفسير:
الله متعال پرستش‌گران بتان را با بتان شان يكجا ساخته و همه را بر روي يک ديگر با سر در دوزخ افگنده مي‌شوند.
مجاهد ميفرمايد كه به: جهنم پرت مى شوند.
امام طبرى ميفرمايد: روى هم انداخته مى شوند و بر روي شان كشيده شده و بر يكديگر پرت مى شوند. (طبرى ٥٥/١٩.).

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ﴿٩٥﴾
و (نيز) لشكريان ابليس همه (در دوزخ انداخته مي شوند). (٩٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«جُنُودُ إِبْلِيسَ»: لشكريان و ياوران ابليس. هدف از پيروان ابليس، يعني جنايتكاران و معصيت پيشگان سراسر تاريخ است (ملاحظه شود سوره هاي: اعراف آيه 18، حجر آيه:

(c) ketabton.com: The Digital Library

43) بامراجعه به تفسيرنور: «ترجمهٔ معاني قرآن» دكتر مصطفي خرمدل.

تفسير:

ياران و پيروان شيطان همراه با پرستش‌گران بتان اعم از انس و جن (هر كسي كه به سوي پرستش بتان دعوت مي كنند يعني (معبودان و عابدان گمراه)، همگي آنان نيز به آتش دوزخ انداخته مي شوند و هيچ‌كس از آنها، نجاتي يافته نمي توانند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴿٩٦﴾

آنان در آنجا (با معبودان خود) به مخاصمه مي‌پردازند و مي‌گويند.(٩٦)

تفسير:

بر خلاف فضای ارام جنت كه تمام جنتيان در فضاي سِلم وسلامت خوش و خوشحالي زندگي بسر مي برند، فضای دوزخ هميشه پراز ملامت، خصومت ولعنت است: در قيامت، عشق های نامقدّس وغير الهی، به كينه عداوت و دشمني تبديل ميشود. طوريكه در (آيه 67 سوره زخرف) ميخوانيم: «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (دوستانِ (امروز)، در آن روز با يكديگر دشمن اند، جز اهل تقوا.)

مطابق روايات قرآني؛ حال واحوال كسانی‌كه بر اساس غير تقوا، دوستانی براي خود در زندگي دنيوي انتخاب كرده‌اند، در قيامت چنين است:

- پشيمانی و حسرت كه چرا با او دوست شدم. «يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا»(فرقان آيه 28)(وای برمن!ای كاش فلانی رادوست خود بر نميگزيدم.) و همچنان (آيه: 27 سوره فرقان) ميفرمايد: «وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴿27﴾ (و روزی كه ستمكار (مشرك) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان ميگزد و ميگويد: ای كاش با پيامبر همراه می شدم.)
- در آن روز دوستان هيچ نقشی برای كمك به يكديگر ندارند. «وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً» (معارج، 10.) (و هيچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد.)
- دوستان صميمي، بحيث دشمنان يكديگر مبدل ميشوند. «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (آيه:96 شعرا)
- به يكديگر لعنت ميفرستند. «كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها» «اعراف، 38.»
- ودر نهايت از يكديگر فرار ميكنند.«يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» طوريكه در (آيات: 34 الي 37 سوره عبس) ميخوانيم: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴿34﴾ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ﴿35﴾ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ﴿36﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴿37﴾ (روزی كه انسان از برادرش بگريزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر يك از آنان كار و گرفتاری است كه او را (از پرداختن به كار ديگران) بازدارد.)

همچنان در روز قيامت كفّار فجّار در مورد حال و وضع خويش با يكديگر به نزاع بر می خيزند. و مي گويند:

تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٩٧﴾

قسم به الله ما در گمراهي آشكاري بوديم.(٩٧)

تفسير:

در قيامت، وجدان ها بيدار ميشوند، سوگند به الله كه ما در دنيا در گمراهي آشكاري به سر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميبرديم؛ از آنجا كه غير خدا را پرستيده و به او تعالي كفر ورزيديم. آشكارا راه را گم كرده و از حق به دور بوديم. در قيامت درحاليكه مشركان از رهبران خويش شكايت دارند، ملامتي خويش را به گردن يک ديگر مي اندازند.

إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾

آن وقت كه شما را با پروردگار جهانيان برابر و مساوي قرار مي داديم.(٩٨)

تفسير:

يعني آخر چگونه ما بتان را با الله متعال كه تنها او سزاوار پرستش است و تنها اوست كه آفريننده و روزي بخش است برابر ساخته و آنها را در طاعت و عبادت باوي شريک مي‌گردانيديم؟

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ﴿٩٩﴾

و ما را گمراه نساخت مگر مجرمان.(٩٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُجْرِمُونَ»: مراد شيطان و ياوران او، يا رؤساء و كبراء ايشان است (سوره: احزاب آيه: 67).

تفسير:

و جز سران و بزرگان كه كفر از شيطانهاي انسي و جني‌اي نافرماني را براى ما مى‌آراستند، هيچ كس ما را از راه به در نبرد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴿١٠٠﴾

(افسوس كه امروز) شفاعت كننده گاني براي ما وجود ندارد.(١٠٠)

تفسير:

كه براي ما شفاعت كند و ما را از عذاب نجات دهد؛ زيرا شفاعت به حال مشرک سودي دربر ندارد.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴿١٠١﴾

و هيچ دوست صميمي و دلسوزي (نداريم).(١٠١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَمِيمٍ»: گرم، و هدف از آن صميمي و دلسوز. يعني «حميم» عبارت؛ از دوست نزديكي وصميمي است كه تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشيد.

تفسير:

در آيه مباركه ميفرمايد: يعني اينكه در اين روز هيچ دوست صميمي و دلسوزي (نداريم). (كه ما را از عذاب خدا نجات دهد و يا اينكه ما را در اين مصيبت وارده دلجويي نمايد.

طوريكه از فحواي آيه مباركه فهميده ميشود: انسان حتّى در قيامت هم به دوست خوب نيازمند ميباشد، و از نتيجه دوستي با گنهكاران چنين نتيجه بدست مي آيد كه دوستي با همچو اشخاص در دنيا، در قيامت حاصلى را ببار نمي آورد. پس قبل از اينكه ناوخت شده از تحكيم همچو دوستي با اشخاص گنهكار و منحرف بايد جلوگيري نمايم.

درحديث شريف به روايت جابربن عبدالله(رض) از رسول الله صلي الله عليه وسلم آمده است كه فرمودند: «همانا شخص جنتي در جنت ميپرسد: فلان كس و دوست وي در دوزخ چه كار كردند؟ سپس پيوسته [دنبال قضيه را مي گيرد و] براي او شفاعت ميكند

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا سر انجام خداوند متعال شفاعتش را در باره وي مي‌پذيرد پس چون از دوزخ نجات مي يابد، مشركان ميگويند: ما لنا من شافعين ولا صديق حميم: اينک نه ما هيچ شفيعي داريم و نه هيچ دوست نزديكي».
بطور خلاصه باید بعرض برسانیم که: شرط دریافت شفاعت، در قیامت همانا ایمان است وبس.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٠٢﴾

پس اي كاش براي ما يكبار برگشت (به دنيا) بود تا از جملۀ مؤمنان ميشديم.(١٠٢)

تفسير:

اي كاش باری ديگري به دنيا بر می گشتيم، تا از جمله مؤمنان مي شديم و آنچه را كتاب هاي آسماني آورده و پيامبران بدان بر آنگيخته شده بودند تصديق مي كرديم.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٠٣﴾

بي‌گمان در اين (داستان ابراهيم)، عبرتي بزرگ وجود دارد، و [قوم ابراهيم] بيشترشان مؤمن نبودند.(١٠٣).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿١٠٤﴾

و يقيناً پروردگارت همان تواناي شكست ناپذير و مهربان است.(١٠٤)

تفسير:

مفسر تفسير نور داكتر مصطفي خرمدل در باره جمله **«وَ إِنَّ رَبَّکَ...»** آيه مباركه مينويسد: تكرار اين نوع جمله‌ها دلداري مؤثّري است براي پيغمبر و مؤمنان اندک صدر اسلام، و براي اقليت مؤمنان در برابر اكثريت گمراهان در هر عصر و زمان.

خوانندگان گرامی!

در آيات متبركه (105 الي 122) قصه نوح و قومش به بيان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴿١٠٥﴾

قوم نوح پيغمبران را تكذيب كردند.(١٠٥)

تفسير:

«كَذَّبَتْ...»: قوم نوح با تكذيب نوح، همه پيغمبران را نيز تكذيب كرده‌اند، چرا كه تكذيب پيغمبري، بمثابه تكذيب همه پيغمبران بشمار مي رود؛ شايد هم قوم نوح، منكر همه پيغمبران و به طور كلّي همه اديان آسماني بوده‌اند (سوره: فرقان / 37). تأنيث فعل (كَذَّبَتْ) به خاطر اين است كه كلمه (قوم) به صورت مذكّر و مؤنّث به كار مي‌رود، و به طور كلّي هراسم جمعي فعل آن ميتواند به صورت مذكّر ومؤنّث ذكر شود. (تفسير نور).
نام حضرت نوح عليه السلام 43 بار در قرآن عظيم الشأن ذكر شده است. و سوره‌ای هم به نام نوح در قرآن آمده است. قابل ياد آوري است كه:همه‌ی انبيا دارای هدفی واحد هستند، طوريكه در فوق ياد آور شديم؛ تكذيب يك پيامبر به منزله تكذيب همه‌ی پيامبران است.
رسالت و پيامبري، به نفع بشريّت و برای نجات انسان‌هاست، قوم نوح دعوت پيامبرشان حضرت نوح عليه السلام را تكذيب نمودند و با آن ايمان نياوردند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٠٦﴾

چنين بود كه برادر شان نوح به ايشان گفت آيا [از شرك] نمي ترسيد؟(١٠٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَخُوهُمْ»: برادرشان. مرادهم نژادشان است،همانگونه‌كه ميگويند: **أَخُوالْعَرَب.** **أَخُوتَميم. «أَلا تَتَّقُونَ»:** آيا پرهيزگاري نمي كنيد؟ هان! پرهيزگاري كنيد.

تفسير:

نوح برادرشان در قبيله و نسب بود نه برادرشان در دين زيرا آنان و نوح عليه السلام از نظر ديني در دو جهت مخالف با هم قرارداشتند.

وقتی برادر نسبی‌شان به آنان گفت: شما را چه شده است كه از الله متعال نميترسيد تا فقط وي را به يگانگي خوانده و پرستش غير وي را رها كنيد.

در آيه مباركه ملاحظه مي‌كنيم كه در داستانهاي نوح، هود، صالح، لوط و شعيب عليهم السلام نداي پيامبران به اقوام و امتهايشان همه اين بود: (ألاتتقون: آيا تقوي پيشه نمي‌كنيد وترس نداريد). البته اين امر دليل بر آن است كه هدف اساسي دعوت تمام پيامبران عليهم السلام همانا رسانيدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿١٠٧﴾

يقينا من برايتان پيغمبر امين هستم. (١٠٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَمِينٌ»: يعني امين در اداي رسالت آسماني، و شخصي كه به امانت داري در ميان مردم شهرت داشته باشد.

تفسير:

نوح عليه السلام ميفرمايد: آنچه را كه به شما از جانب حق تعالي ابلاغ مي‌كنم «امين» و مورد اعتماد هستم، در آن خيانت نمي كنم ودروغ هم نمي گويم. شرط اصلی در فرستاده و حامل پيام، همانا امين بودن است. قابل تذكر است كه قوم نوح عليه السلام به امانتداري و راستگويي وي واقف بودند. واقعيت هم اينست كه امين بودن و حسن سابقه و دلسوزی، شرط نفوذ كلام است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١٠٨﴾

تقواي الهي پيشه كنيد، و مرا اطاعت نمائيد.(١٠٨)

تفسير:

پس با پيروي از اوامر و اجتناب از نواهي پروردگار متعال از وي بترسيد و از من اطاعت وپيروي كنيد. دينداری، از اطاعت از رهبری الهی جدا نيست.

طاعت الله متعال را سپري در برابر عذاب وي قرار دهيد و از من در اوامري كه از سوي الله متعال شما را بدان امر ميكنم فرمان بريد؛ مانند ايمان آوردن به وي، ترک شرک، انجام دادن فرايض و برنامه هاي ديني. «أَطِيعُونِ» دعوت به خود، برای احیای فرمان الهي مانعي ندارد. چه زيبا است كه:در آيه متبركه با زيباي خاصي كلمه «أَطِيعُونِ» در كنار «فَاتَّقُوا اللَّهَ» تذكر يافته است.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٠٩﴾

و من از شما بر ابلاغ رسالتم هيچ مزدي نمي خواهم، مزد من فقط بر عهده پروردگار جهانيان است.(١٠٩)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
مبلّغ دينى بايد هم از مردم توقّع مادّى نداشته باشد ونبايد هم در رساندان فرمان الهي از مردم چيزي را مطالبه نمايد. (اخلاص، شرط نفوذ كلام است).
كسى كه بر الله توكّل كند، مي تواند از مردم بى نياز باشد.
در آيه مباركه ميفرمايد: من از شما در مقابل تكاليف دعوت و رنج ها و زحمات رسالتم طالب اجرتي نيستم؛ و در اين مزد طمع نمي بندم زيرا اجر و پاداشم بر پروردگار متعال، صاحب اختيار كار من است. پس من پاداش واجر دعوت خويش را از الله متعال مي خواهم، زيرا ذات پروردگار مرا به ابلاغ رسالت، توظيف و مكلف گردانيده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١١٠﴾
پس از الله بترسيد و راه طاعت من پيش گيريد.(١١٠).

تشريح لغات و اصطلاحات:
«أَطِيعُونِ»: پس از من اطاعت كنيد.

تفسير:
بايد گفت كه: ايمان به الله متعال و در پيش گرفتن تقواى الهى، زمينهى ايمان به رسول و اطاعت از اوست. پس با انجام دستورات و پرهيز از نواهي ازالله بترسيد و مرا با پيروي و تصديقم در آنچه بدان فرستاده شدهام ـ اطاعت كنيد.
«فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ» به منظور تأكيد بر اهميت امرى كه آنها را بدان ميخواند آن را تكرار كرده است.
مفسر تفسير انوار القرآن: در تفسير خويش مي نويسد: «ملاحظه مي كنيم كه نوح عليه السلام براي هر يک از دو درخواست خود به سوي تقوا، علتي ذكر كرد؛ چنانكه در اول گفت: چون بر امانت داريام آگاهيد پس تقوا پيشه كنيد و در دومين درخواست خود گفت: چون دانستيد كه از شما مزدي نميطلبم پس تقوا پيشه كنيد.».

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴿١١١﴾
گفتند: آيا ما به تو ايمان بياوريم در حاليكه فرومايگان از تو پيروي كرده اند؟(١١١)

تفسير:
قوم نوح عليه السلام خطاب به نوح نموده؛ گفتند: چگونه از تو پيروي كنيم و به تو ايمان بياوريم، در حاليكه اشخاص پست و بينوا و ضعيف از تو پيروى ميكنند؟
امام بيضاوى ميفرمايد: و اين هم از آثار سبک مغزى و خيره سرى و كوته نظرى آنان است كه موضوع را در حطام دنيا منحصر مى دانند، تا جايى كه پيروى بينوايان از نوح را مانع ايمان آوردن و پيروى كردن از دعوت نوح قرار دادند. (بيضاوى ٧۶/٢).
قوم نوح عليه السلام از آن روي پيروانش را پست و فرومايه شمردند كه ايشان سرمايه ومقام وشرف ظاهري كمتري داشتند. يابدان جهت كه ايشان نسب عالي نداشتند. به قولي: پيروان نوح عليه السلام متشكل از صاحبان حرفهها و مشاغل پايين و فرومايه بودند.
اشرافىگرى مى تواند مانع ايمان آوردن باشد. زيرا مؤمنين در نظر مستكبران، اراذل و فرومايگان هستند. پس حاصل معني اين ايه مباركه اينست كه: نه به تو ايمان مي آوريم، نه از تو پيروي ميكنيم و نه در كار ايمان به فرومايگان اقتدا مي نماييم. قابل ياد آوري است كه بيشتر ياران انبيا، فقرا و گمنامان بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حرف حقّ و مكتب حقّ را نبايد به خاطر طرفداران گمنام آن تحقير و توهين نمايم.

قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١١٢﴾

(نوح) گفت، من چه مي دانم آنها چه كاري داشته اند.(١١٢)

تفسير:

نوح عليه السلام در جواب شان گفت: من مسئول نسبت مردم و مسئول مشاغلي كه دارند نيستم، لازم نيست كه من درباره‌ی مكنونات ضمير آنها تحقيق كنم و در مورد اعمال آنها كنجكاوی نمايم كه آيا مخلصانه از من پيروی كرده‌اند يا طمع دارند؟

بلكه فقط مكلفم كه آنان را به سوي ايمان فراخوانم و به ايمانشان بها دهم و آن رامعتبر بشناسم، پس اعتبار به عمل است نه به حسب ونسبت وشغل وحرفه.

امام قرطبی گفته است: گويا اينكه آنها گفته بودند: اين بينوايان به اميد رسيدن به عزت و نان و نوايی از تو پيروی ميكنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم. (قرطبی ١٢٠/١٣)

خوانندگان گرامي!

طوريكه در (آيه 94 سوره نساء) «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً» (و به كسی كه نزد شما (با كلامی يا عملی يا سلامی يا پيشنهادی) اظهار اسلام و صلح می‌كند، نگوييد: تو مؤمن نيستی) بنده‌شناس الله متعال است و حسابگر اوست، ما را چه كه كار كسي را قبول و يا هم رد نمايم.از جانب ديگر؛ برای قضاوت درباره‌ی ديگران، ايمان صادقانه و عمل صالح امروزي آنان را ديد وبر اساس آن بايد قضاوت كنيم، و نبايد سابقه مردم را به رُخ شان بكشيم. قابل دقت و توجه است كه: سوابق بد، مانع تغيير و تحوّل و توبهٔ در انسانها نميگردد، وظيفهٔ انبيا، اصلاح مردم ودعوت به توحيد است.

آنان متولّی و مسول حساب و كتاب اشخاص نمي باشند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴿١١٣﴾

حسابشان اگر واقعاً درک مي كنيد، جز بر عهده پروردگارم نيست.(١١٣).

تفسير:

جزاي هر عمل كننده‌اي بر الله متعال است؛ اگر عمل، خير باشد جزاي خير و اگر شر باشد، جزاي شر ميدهد، ذات پروردگار به آشكار و نهان انسانها آگاه ودانا است و اگر شما به درستي اين امر پي مي‌بريد اصلاً سخن باطلي بر زبان نمي‌آورديد.

قابل ياد آوري است كه: وظيفه‌ی أنبياء، اصلاح مردم ودعوت مردم به توحيد و يكتا پرستي است. أنبياء متولّی حساب و كتاب و سوابق تأريخي انسانها نيستند. در ضمن در دين مقدس اسلام تجسّس و عيب جويی از زندگی خصوصی انسانها، ممنوع مي باشد.

امام نسفي می فرمايد: «آن متكبران، پيروان نوح عليه السلام را متهم كردند كه درعين فرومايگي، به ايمان هم تظاهر مي‌كنند و در واقع به نوح ايمان ندارند». كه نوح پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ﴿١١٤﴾

و من هرگز مؤ منان را طرد نخواهم كرد.(١١٤).

تفسير:

و من به خاطر درخواست شما آن مؤمنان بينوا را ازخود دور نمی‌كنم كه رسالتم را تصديق نموده اند، و آنها را از علت فقر شان يا به علت شغلي كه بدان شاغل اند، از مجلس خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

بيرون نمی‌كشم. ملاك ارزش، ايمان است، نه مقام اجتماعی و اقتصادی.
باپيشنهادات وتوقّعات نابجای متكبّران، بايد قاطعانه برخورد كنيد. (طرد فقرای با ايمان جايز نيست، حتّی اگر به قيمت ايمان‌آوردن گروهی ديگر باشد.).
ابو حيان گفته است: اين بيان نشان مي دهد كه سران قريش از حضرت محمد صلّی الله عليه وسلّم خواسته بودند كه مؤمنان بينوا را از خود براند. (البحر ٣٢/٧).
طوريكه ديده مي شود در طول تاريخ مستكبران حتّی از أنبياء نيز توقّع طرد فقرای گمنامِ با ايمان را داشتند ولي ديده شده كه: همه أنبياء همچو پيشنهادات را به شدت رد نموده اند.
طوريكه الله تعالي در (آيهٔ 28/ سورهٔ كهف) به پيامبر اكرم صلی الله عليه وسلم هدايت ميفرمايد: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» (و با آناني كه پروردگار خود را صبح و شام ياد ميكنند صبر پيشه كن، در حاليكه خشنودي او را ميخواهند. و نبايد در طلب زينت زندگاني دنيا چشمانت از آنان دور شود. و از كسي اطاعت مكن كه دل او را از ياد خود غافل ساخته‌ايم و او از هواي نفس خود پيروي كرده و كارش از حد گذشتن و كوتاهي است.).

إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿١١٥﴾

من جز بيم‌دهندهٔ آشكار نيستم.(١١٥)

تفسير:

من فقط هشدار دهنده‌اي هستم كه آنچه را خداي سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوي شما فرمان داده است، شما را از كين و قهرش برحذر می دارم و به طور واضح و آشكار براي شما ميرسانم. يعني: اين مستضعفان نيز از جمله كساني هستند كه من به هشدار دادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد كنم.
و هركسيكه از من اطاعت كند فرق نمي كند شريف باشد يا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد يا بينوا، نجات می يابد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴿١١٦﴾

گفتند: اي نوح! اگر [از ابلاغ دين] دست برنداري، يقيناً از جمله سنگسار شدگان خواهي بود!(١١٦)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«الْمَرْجُومِينَ»: افراد سنگباران شده. سنگساران.

تفسير:

سنگساركردن، يكی از قديمی ترين انواع شكنجه هاست. و يكی از مهم ترين حربه‌های مخالفان است كه انبيا بدان تهديد شده اند.
همچنان قوم در خطاب به نوح گفتند: اي نوح! اگر از ادعای رسالت و تقبيح معتقدات ما دست برنداری، تو را سنگسار ميكنيم به قولي معناي **«مِنَ ٱلمَرجُومِينَ»** [الشعراء: 116] اين است: اگر از سرزنش دين و دشنام دادن خدايان مان و دعوت خويش دست برنداري، از جمله سنگسار شدگان خواهي بود. بدين ترتيب قوم نوح عليه السلام را از كشتن به روش سنگباران كردن ترساندند. البته اين عادت و شيوه دشمنان الله متعال است كه در نهايت امر، به تهديد پناه مي برند تا دعوتگران را از راه الله متعال منصرف سازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این موقع نوح علیه السلام از رستگاری آنها نا امید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت:

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ﴿١١٧﴾

گفت: پروردگارا! همانا قوم من مرا تکذیب کردند.(۱۱۷)

تفسیر:

بعد از اینکه نوح علیه السلام تهدید قوم خویش راشنید علیه قومش دعا کرد و گفت: پروردگارا! قوم من دعوتم را تکذیب و رسالتم را رد کردند. یعني بر تکذیب من پافشاري کرده، سخنم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند. نالهی حضرت نوح به خاطر تکذیب مکتب بود، نه تهدید وسنگسار. طوریکه فرمود: **«رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ»** و نفرمود: «پرجمون»

فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿١١٨﴾

پس میان من و آنان چنانکه سزاوار است فیصله کن و من و کساني که از مؤمنان با من هستند از چنگ آنان نجات ده.(۱۱۸)

تفسیر:

فتح: حکم قاضي در میان دو طرف دعوا است.یعني: میان من و قوم من به حکمي که محق را از مبطل نمایان ومتمایز گرداند، حکم کن. «و من و هرکس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آنگاه که بخواهي مجازاتشان کني. آري! چون نوح علیه السلام بعد از نهصدو پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را بهیاري فراخواند و خداوند دعایش را اجابت کرد(تفسیر انوار القرآن).

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴿١١٩﴾

پس او و کساني را که با او در آن کشتي مملو [از سرنشینان، انسان و انواع حیوانات] بود نجات دادیم.(۱۱۹)

تفسیر:

در این هیچ جاي شکي نیست که: دعای انبیا و مظلومین مستجاب است. و مؤمنین در پرتو انبیا علیه السلام بیمه هستند.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ﴿١٢٠﴾

آن گاه بعد از آن، همه باقي ماندگان را غرق کردیم.(۱۲۰)

تفسیر:

دیده میشود که: عامل جدایی از انبیا چطورانسانها را به چه مصایب مبتلا و سبب هلاکت میشود. آنعده از کسانیکه به نوح علیه السلام کفر ورزیده بودند وبا وي در کشتي سوار نشده بودند غرق و به هلاکت رسیدند، ودر مقابل مؤمنان وهمراهانش از غرق شدن نجات یافتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٢١﴾

بي تردید در این داستان، عبرتي بزرگ وجود دارد، و [قوم نوح] بیشترشان مؤمن نبودند.(۱۲۱)

تفسیر:

داستان نجات کشتي نوح علیه السلام و یارانش و غرق کفّار و مخالفان، نمودی از سنّت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند در یاری حقّ و سرکوبی باطل است.
بصورت قطع در داستان نوح علیه السلام و نجات وي و و مؤمنان همراهانش و هلاک کردن کافران، دروغ انگاران قومش نشانه‌اي واضح و عبرتي بزرگ براي مردم است اما با این وجود کساني که این داستان را شنیدند به الله متعال ایمان نیاورده و از پیامبرانش پیروي نکردند بلکه اکثریت قوم نوح با وجود برپایي دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿١٢٢﴾

و یقیناً پروردگارت همان تواناي شکست ناپذیر و مهربان است.(١٢٢).

تفسیر:

ای محمد! بدان که پروردگارت مقتدر و غالب است و مغلوب نمی شود، نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی دهد. یعني پرودگارات همان مالک متصرف و مدبّري است که در انتقامش از کافران شکست ناپذیر و به مؤمنان و شکر گزارانش مهربان است.

خوانندگان گرامي!

در آیات متبرکه (123 الي 140) داستان و قصه هود علیه السلام و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ﴿١٢٣﴾

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند.(١٢٣).

تفسیر:

«عاد»: نام جدّ بزرگ قوم حضرت هود است و آن قوم به نام جدّشان مشهور شده‌اند. قوم عاد طایفه‌ای ازعرب بودند که در سرزمین خوش آب و هوای «یمن» در منطقه‌ای به نام «احقاف» در نزدیکی بحرزندگی بسر میبردند.
کشورشان آباد بود، مردم شهر نشین بودند و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. نامشان در قرآن عظیم الشأن 24 بار تکرار شده است. همچنین در قرآن عظیم الشأن، سوره‌ای به نام احقاف وسوره‌ای به نام هود وجود دارد.
از اینکه هدف و محتوای دعوت تمام أنبیاء یکی است، تکذیب یك پیامبر، به منزله‌ی تکذیب همه‌ی پیامبران بشمار مي رود، قوم عاد مانند قوم نوح علیه السلام از جمله اقوامي است که أنبیاء را تکذیب کردند.
قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و عادجدید به دلیل آیه «عاد الاولی»، که بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می‌کردند و دارای هیکل‌هایی بزرگ و قدرتی عظیم و شهرهایی آباد بودند.
«إِرَمَ»یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه‌ای از قوم عاد و یا نام منطقه‌ای که قوم عاد در آن زندگی می‌کردند که ساختمان‌هایشان دارای ستون‌هایی بزرگ و بلند بوده است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٢٤﴾

هنگامي که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمي‌ترسید.؟(١٢٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلا تَتَّقُونَ»: هان! پرهیزگار باشید. آیا تقوا پیشه نمي‌کنید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
دعوت پيامبران، برادرانه بود.
«أَخُوهُمْ» (حتّی کلمه‌ی «ابوهم» نياورده تا عمق صفا و تواضع و صداقت را بيان کند)در ضمن بايد گفت که: تقوا، سرلوحه‌ی دعوت همه أنبياء را تشکيل مي داد.بناءً دعوت به تقوا، لازمه‌ی اخوّت و برادری مي باشد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿١٢٥﴾
البته من براي شما پيغمبري بسيار (خير خواه و) امينم.(١٢٥)

تفسير:
ملاحظه ميداريم که پيامبران، از خود حرفی نداشتند، هر چه می‌گفتند پيام الهی بود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١٢٦﴾
تقوي الهي راپيشه کنيد و مرا اطاعت نمائيد.(١٢٦)

تفسير:
ازعذاب الله بترسيد وازمن پيروي نماييد تا شما را به راه هدايت رهنماي نمايم.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٢٧﴾
ومن از شما اجري براي رسالت نمي خواهم و مزد من جز بر عهدهٔ پروردگار جهانيان نيست. (١٢٧)

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ﴿١٢٨﴾
آيا شما بر روي هر مکان بلندي به بيهوده کاري و بدون نياز، برجي عظيم و برافراشته بنا مي کنيد؟(١٢٨)

تفسير:
اگر به تاريخ پيامبران توجه نمايم درخواهيم يافت که: شروع وآغاز کار أنبياء با انتقاد از وضع نابسامان موجود و بيدار کردن وجدان‌ها از طريق سؤال بعمل آمده است.
مفسرتفسير «الميسّر» دکتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير اين آيه مبارکه مي نويسد: «شما را چه شده است که در هرجايگاه بلند و مرتفعي منزلي بنا ميکنيد تا از بلنداي آن بر مردم تکبّر و نخوت و اسراف و تجمل را به نمايش گذاريد حال آنکه نه در اين کار سودي در دنيا متصور است و نه در آخرت».
«ريع»: به معنای دامنه‌ی کوه و تپه آمده است. ابن کثير گفته است: قوم عاد درسر راه‌های مشهور ودرجاهای مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمايانی را فقط برای لهو و لعب و برای قدرت نمايی می‌ساختند. پيامبرشان از اين رو آن را منکر می شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چيزی بی فايده برای دنيا و دين آنان بود. (مختصر ابن کثير ٦٥٣/٢).

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴿١٢٩﴾
وقلعه‌ها و قصرهاي محکم و مجلل ميسازيد، به اميد آنکه هميشه بمانيد؟(١٢٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«مَصَانِعَ»: سنگر ها و قصر ها، کارخانه ها و کارگاه ها.

تفسير:
«لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»: به اميد آنکه جاودانه ميمانيد. معني آيه مي تواند چنين هم باشد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

كارخانه ها و كارگاه ها را براي كندن كوه ها و ساختن كاخ ها و برجها به كار مي‌بريد، تصور مي كنيد كه: جاودانه مي‌مانيد؟
«مصانع»: همانطوريكه بيان شد:عبارت از قصرها و منازلي است كه مردم براي سكونت اعمار می نمايند.
در ضمن بايد گفت كه: قصرها، كاخ‌ها، بلند منزل و مجلل زندگی را نميتواند جاودانه، سعادتمند و برای زندگی ابدي ودايمی نمايد. طوريكه در آيه مباركه آمده است كه: قصر و سنگرهاي محكم واستوار كه مصروف ساختن آن هستيد، فكر مي كنيد كه؛ گويي هرگز نميميريد و ابداً ازاين دنيا انتقال نميكنيد؛ حال آنكه كاخ‌هاي بلند و برج‌هاي آسمان خراش هرگز نمي توانند راه نابودي و فنا را بر شما ببندند.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ﴿١٣٠﴾

وهنگامي كه كسي را مجازات مي‌كنيد همچون جباران مؤاخذه ميكنيد.(١٣٠)

تفسير:

بطش: حمله ور شدن به شدت وخشونت، همراه باخشم وسركوب را ميگويند.
و چون كسي را مجازات نموده و با كشتن يا زدن بر وي حمله‌ور شويد، اين كار را با سنگدلي و ظلم و شدّت تمام، مانند ظالمان گردنكش و بدون هيچ رحم و مروت و مهربانی انجام مي دهيد.
امام فخر رازی فرموده است: آنها را به سه چيز وصف كرده است: درست كردن و ساختن بناهای بلند كه نشانه‌ی اسراف و جاه‌پرستی است، ساختن برج و بارو و سنگروقصر های بلند و باشكوه كه نشانه‌ی حب بقا و زندگی جاودانه است، و جباريت و تكبر كه نشانه‌ی انحصار طلبی است. تمام اينها نشان می‌دهد كه دنيا پرستی بر آنان چيره گشته و در آن فرورفته بودند تا جايی كه پرده‌ی بندگی خدا را پاره كرده و از آن روی گردانيدند، و محبت و عشق به دنيا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است. (تفسير كبير با اختصار ١٥٧/٢٤).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١٣١﴾

بنابراين ازالله بترسيد و از من اطاعت كنيد.(١٣١)

تفسير:

و با عبادتش و عمل به موجبات رضايش ـ و از من ـ با تصديق دعوت و پيروي از رسالتم ـ پيروي نماييد. واقعيت امر اينست كه: ديندارى، هم پروای قلبی است و هم اطاعت عملی. و بی تقوايی عامل همه‌ی مفاسد است.

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ﴿١٣٢﴾

و از آن ذاتي بترسيد كه شما را به آنچه خود مي‌دانيد، مدد كرده است.(١٣٢)

تفسير:

بايد گفت كه: تقوا بهترين راه تشكّر از الله متعال است. و هر كس خودش ميداند كه چقدر مورد لطف الله متعال قرار گرفته است.
تا زمانيكه روحيه آمادگی و قابليّت در يک جامعه ايجاد نشود، مطمين باشيد كه موعظه‌ی أنبياء هم اثری نخواهد داشت.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ﴿١٣٣﴾

به وسيله چهارپايان و فرزنداني، به شما ياري داده است.(١٣٣)

تفسير:

(c) ketabton.com: The Digital Library

يعني براي شما چهار پاياني مانند؛ شتر، گاو، گوسفند ـ بخشيده است كه از آنها استفاده مي نمايد، نه تنها در امور ترانسپورتي از آنها كار مي گيريد، بلكه ساير منافع و فوايد ديگري را از آنها بدست مي آوريد. همچنان براي شما فرزندان پسر بخشيده است كه هم براي تان آرايشي اند، هم نيرويي و هم روشني چشماني.

وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿١٣٤﴾

و (نيز به دادن) باغ ها و چشمه ها (شما را مدد كرد).(١٣٤)

تفسير:

وبه شما باغ ها، بوستان‌هاي بزرگ وپرثمر بخشيده و به شما چشمه‌هاي شيرين و روان برجوشانيده كه ازآنها در نوشيدن و شستشو وآبياري استفاده ميبريد.

پس آن ذات با عظمت كه عبادتش واجب است، عبادت كنيد، و بايد از او سپاسگزار باشد.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿١٣٥﴾

بي ترديد من بر شما از عذاب روزي بزرگ مي ترسم.(١٣٥)

تفسير:

حضرت هود مردم را هم به الله متعال متوجّه ساخت وگفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و هم مردم را به نبوّت: هم متوجه ساخت وگفت «وَ أَطِيعُونِ» همچنان هود عليه السلام مردم را به روز آخرت متوجه ساخت و گفت: «إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» كه هدف از روز بزرگ در اينجا همانا روز قيامت است.

حضرت هود عليه السلام به قوم خود گفت كه: اگر كفر ورزيده و بر شيوه پرستش غير الله كه هم اكنون بر آن قرار داريد، اصرار و پافشاري نماييد و شكر اين نعمت‌ها را بەجا نياوريد. ميترسم به عذاب روزی گرفتار شويد كه از خوف و ترس اش موي طفل خورد سال سفيد مي شود وپير گردد.

ولي جواب قوم عاد در مقابل اين گفتار و پند هاي حكيمانه هود عليه السلام چين بود:

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴿١٣٦﴾

آنها (قوم عاد) گفتند براى ما يكسان است چه پند دهى، چه از پنددهندگان نباشى. (بيهوده خود را خسته مكن)!(١٣٦)

تفسير:

قوم در جواب هود عليه السلام گفتند: همه اي اين نصايح را كه بيان فرمودي، اين نصايح شما براي ما اهميتي ندارد، ما حاضر نيستيم كه اين پند هاي تورا گوش دهيم به قولت باور نداريم و هرگز به رسالتت ايمان نمي‌آوريم، بيان و خاموشي‌ات هردو نزد ما يكسان است، ما از عمل خود باز نمی گرديم. و از آن راهي كه انتخاب نموديم و بر آن راهي كه همين حالا هستيم، هرگز دست بردار نيستيم.

بايد گفت كه مقابله وتمرد در مورد پند هاي حكيمانه هود، منتهاي عناد و استكبارقوم رانشان ميدهد كه: درمقابل هودعليه‌السلام بيان داشته ونشان دادند.

ابوحيان مفسر مشهور جهان اسلام مينويسد: براى تمسخر و تحقير و بى‌مبالاتى به تهديدش، گفته‌اش را وعظ و اندرز خواندند؛ زيرا به درستى كلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعايش دروغگو مى‌دانستند.(البحر ٣٣/٧).

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ﴿١٣٧﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين (تكذيب و طغيانگري) همان روش و اخلاق پيشينيان است.(۱۳۷)

تفسير:

مي بينيم تازمانيكه آمادگی وقابليّت در يک جامعه ايجاد نشود، پند و موعظهی أنبياء هم اثری بجا نميگزارد. در ضمن قابل ياد آوري مي دانم كه سابقه و رفتار نياكان، دليل حقّانيّت راه يک قوم هم شده نمي تواند.

قوم هود در مقابل همه دساتير حياتي آسماني گفتند: عقيدهٔ ما همان عقيدهٔ نياكان و اجداد ما است؛ بناءً ما مقلّد و دنباله رو آنها هستيم و هرگز دين شان را فرو نميگذاريم. ديده مي شود كه همين عامل تقليد ها نابجا و تعصّب، مانع پندپذيری در يک مجتمع مي گردد. قوم هود گفتند: آنچه كه ما بر آن از شرک و كفر قرار داريم، جز عادت و عمل پيشينيان نيست، آخر پدران و نياكان پيشين ما نيز براين دين بودهاند كه هماكنون ما بر آن هستيم، با اين وجود كار آنها به سامان و امور آنها به طور دلخواه بود و ما هم پيرو آنان هستيم بنابر اين، براين شيوه استمرارخواهيم بود و نمي خواهيم تا آن رابا راه و روش ديگري جايگزين و تبديل نمايم. ديده ميشود كه: انحراف نياكان، چگونه زمينهي انحراف نسل های بعدي را تسهيل مي سازد، همچنان ديده ميشود كه چطور بت پرستان، انحراف خود را با شيوهی نياكان توجيه و از خود در مقابل پند هود عليه السلام سلب مسئوليّت می كند و مي گويند:

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴿۱۳۸﴾

و ما گرفتار عذابي [كه تو ما را از آن بيم مي دهي] نخواهيم شد.(۱۳۸)

تفسير:

يعني مادر برابر آنچه كه انجام مي دهيم؛ عذاب شونده نيستيم. و حشر و نشر و حساب و كتاب و عذابی در كار نيست. الله متعال هيچ وخت وابداً ما را بر عمل ما عذاب نخواهد كرد و آن سزاي كه ما را از آن مي ترساني، هرگز واقع هم نخواهد شد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۳۹﴾

پس (قوم عاد)، هود را تكذيب كردند، در نتيجه آنها را هلاک كرديم. بدون شک در اين نشانه است، و بيشترشان مؤمن نبودند.(۱۳۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَةً»: درس عبرت. نشانه قدرت. **«مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ»:** بيشتر قوم عاد ايمان نداشتند، بيشتر مردم به اين روايت ايمان ندارند. (تفسير نور): «ترجمهٔ معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

تفسير:

بايد ياد آور شد كه: سرنوشت انسان هميشه به دست خودش ورق مي خورد، بناءً انسان بايد از سرگذشت تاريخ و بخصوص از تكذيب و هلاكت ديگران، اقوام ونسل هاي گذشته بايد عبرت گرفت. در ضمن نبايد حق را همه وقته در اكثريت جستجو كنيم، قاعده اصولي همين است كه: ملاك شناخت حقّ و باطل، كميّت نمي باشد.

طوريكه در فوق متذكر شديم؛ قوم عاد در تكذيب هود عليه السلام اصرار ورزيدند؛ كه در نهايت پروردگار با عظمت آنانرا به سزاي اعمال شان رسانيد، آنان را نابود ساخت. وبالاي شان باد وطوفان تند، سركش و ويرانگررا فرستاد.

طوريكه قرآن عظيم الشأن درآيات (6- 8 سورهٔ حاقه) ميفرمايد: «وَأَمَّا عَاد فَأُهلِكُواْ بِرِيح

(c) ketabton.com: The Digital Library

صَرصَرٍ عَاتِيَةٍ﴿6﴾ سَخَّرَهَا عَلَيهِم سَبعَ لَيَال وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماۖ فَتَرَى ٱلقَومَ فِيهَا صَرعَىٰ كَأَنَّهُم أَعجَازُ نَخلٍ خَاوِيَةٍ﴿7﴾ فَهَل تَرَىٰ لَهُم مِّنۢ بَاقِيَةٍ﴿8﴾»[الحاقة: 6-8]. (و اما عاد به (وسيلۀ) تندبادي سرد و سوزنده هلاک شدند.(7) که الله آن را هفت شب و هشت روز پي در پي بر آنان مسلط کرد آنگاه مردمان را مي‌ديدي که روي زمين افتاده‌اند و گويي تنه‌هاي پوک درختان خرمااند.(8) پس آيا مي‌بيني که اثري از آنها باقي مانده باشد؟).

ابن کثيرگفته است: نابودی آنها به وسيله‌ی بادی تند وبسيار سرد، يعنی باد صرصر صورت گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛ زيرا آنان سرسخت ترين و ستمکارترين موجودات بودند، لذا خدا عذابی سخت‌تر و شديدتر از خودشان را بر آنان مسلط کرد. باد همه چيز را از جا کنده و پرتاب می‌کرد، افراد آنان را از جا کنده و به هوا می‌برد و آنگاه آنها را بر زمين می‌کوبيد و کله و مغز آنان متلاشی مي شد.(مختصر ۶۵۴/۲).

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً» «بي گمان در اين» نابود ساختن شان« نشانه‌اي است» بر راستگويي پيامبران عليهم السلام و درس عبرتي است براي تکذيب پيشه گان. با در نظرداشت بسياري معجزات ودلايل روشن بودن بينات «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و بيشترشان ايمان نياوردند. ديده ميشود که: دست الله متعال در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاك می‌کند.

واقعاً آثار پديده‌های هستی به دست الله متعال است. باد، يك بار سبب حرکت کشتی‌ها وابرها ونزول باران ميشود ويك بار همين باد«بِرِيحٍ صَرْصَرٍ» بحيث وسيله هلاکت. همچنان در طول تأريخ ديده ميشود که: تنومندی و نيرومندی مانع هلاکت شده نمي تواند، اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمين می‌افتد. سزاي الهي هميشه يکسان نيست، گاهی چنان به کلی محو کامل ميانجامد که نمونه آن در «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» آمده است. در ضمن بايد گفت که: عذاب های الهی گاهی دفعی است و گاهی تدريجی. الله متعال ما را از آن نگاه دارد. امين يا رب العالمين

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿١٤٠﴾

و يقيناً پروردگارت همان تواناي شکست ناپذير و مهربان است.(۱۴۰)

خوانندۀ محترم!

پس از اينکه قصه و داستان هود عليه السلام و قوم عاد بيان يافت، اکنوان در ايات متبرکه (141 الي 159) به بيان داستان صالح عليه السلام، و قومش ثمود مي پردازد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴿١٤١﴾

قوم ثمود رسولان (صالح عليه السّلام) را تکذيب کردند.(۱۴۱)

تفسير:

قوم ثمود از جمله اعراب بودند و از قوم صالح عليه السلام بشمار مي رفتند، و در وادي اي ميان مدينه و شام به نام «حجر» سکونت وزندگي بسر مي بردند،و پيامبرشان حضرت صالح عليه السلام بود. و مردم قريش در کوچ تابستاني که به شام مي رفتند، از آن جا مي گذشتند. پيامبر صلي الله عليه وسلم وقتي به غزوه ي تبوک رفت از همان جا عبور کرد.

قوم ثمود صالح عليه السلام را که دعوت گرشان به سوي خالص سازي عبادت براي خداي متعال بود، همچنان تکذيب کردند. پس گويي آنان تمام پيامبران را تکذيب نمودند؛ چرا که دعوت همه پيامبران يک دعوت است که همان دعوت به سوي توحيد مي باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوم ثمود داراي چه عبادت بودند؟

كلمهٔ «ثمود» بصورت كل بيست و شش بار در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است، آنها از عرب ما قبل تأريخ هستند كه ذكرشان حتى در تورات فعلى نيز نيامده است.
قوم ثمود اصلاً بُت پرست بودند و به خداي يكتا و واحدي ايمان نداشتند. الله متعال حضرت صالح را در ميان ايشان مبعوث كرد تا نعمت‌هاي خدا را به ياد آن‌ها آورد راه سعادت و هدايت را به آنها نشان داد. به ايشان گوشزد كرد كه خلفاء و جانشينان قوم عاد در روي زمين هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آن‌ها به دعوت او كمترين اعتنايي نكردند و در گمراهي و بت پرستي بيشتر غرق شدند. سرزمين آنها حاصل خيز و منبع خيرات و بركات بود باغ ها و بستان‌هاي زيبا، رود بارها و چشمه سارهاي جاري و... خداوند اين نعمتها را به ياد ايشان آورد: «أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ﴿146﴾ فِي جَنَّٰت وَعُيُون﴿147﴾ وَزُرُوع وَنَخل طَلْعُهَا هَضِيم﴿148﴾ وَتَنحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتا فَرِهِينَ﴿149﴾» [الشعراء: 146- 149]. (آيا شما در نهايت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها مي شويد، در ميان باغ ها و چشمه سارها، و در ميان كشتزار ها، و نخلستان‌هايي كه ميوه‌هاي نرم و شاداب و رسيده دارند، و ماهرانه در دل كوه ها خانه هايي را بتراشيد.)
تعداد قليلي از قوم بر حضرت صالح ايمان آوردند و سايرين راه عصيان و سركشي در پيش گرفتند و به رسالت او كافر شدند. از او خواستند معجزه‌اي بياورد كه مؤيد رسالتش باشد. او معجزه‌ي شتر براي آنها آورد كه نشانه‌ي بزرگي بود و بر نبوت او دلالت ميكرد، زيرا شتر از تخته سنگ سختي بيرون آمد و با چشم سر خود شاهد شكافته شدن سنگ و بيرون آمدن شتري در آستانه‌ي وضع حمل از آن بودند، مع هذا باز هم از ايمان سر باز زدند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٤٢﴾

هنگامي كه برادرشان صالح به آنان گفت: آيا [از سرانجام شرک و طغيان كه خشم و عذاب الله است] نمي ترسيد؟(١٤٢)

تفسير:

اگر روش دعوت تمام أنبياء را در طول تأريخ بشري از جمله (نوح، هود، صالح، لوط و شعيب عليهم السلام) را مطالعه نمايم با تمام وضاحت در خواهيم يافت كه همه اي آنان داراي شعار واحدي بودند: بطور مثال در داستان نوح عليه السلام آيهٔ 105؛ داستان عاد عليه السلام، آيه‌ی 123؛ داستان صالح عليه السلام، آيه‌ی 141؛ داستان لوط عليه السلام، آيه‌ی 160 و داستان شعيب عليه السلام، آيه‌ی 176. همه آنان ميگفتند: «أَلَا تَتَّقُونَ»، همه ميگفتند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ»، همه مي‌گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»، همه ميگفتند: «ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، خلاصه‌ی پيام همه‌ی آنان چند چيز بود: برادری، تقوا، پيروی از رهبر، بی توقّعی، توكّل بر خدا و اطمينان دادن به مردم كه ما به نفع شما و امين شما هستيم. (پيام های اين چند آيه نيز مانند پيام های آيات قبل است كه در باره‌ی پيامبران ديگر در همين سوره بيان يافت.)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿١٤٣﴾

من براي شما پيغمبري بسيار امين (و خير خواه) هستم.(١٤٣)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
يعني صالح عليه السلام به آنان خبر داد كه الله متعال وي را با پيام توحيد فرستاده است و او در برداشت اين رسالت و تبليغ آن امانتدار و معتمد است؛ پس نه در آن مي افزايد، نه از آن مي‌كاهد و نه آن را پنهان مي‌دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١٤٤﴾
تقوي الهي پيشه كنيد و مرا اطاعت نمائيد.(١٤٤)

تفسير:
از الله تعالي بترسيد؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن كراهت دارد. بناءً از من در دعوتم پيروي نموده و به ديني كه بر آن مبعوث شده‌ام، راه يابيد.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٤٥﴾
و بر تبليغ اين رسالت از شما مزد و پاداشي نمي‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهدهٔ پروردگار جهانيان نيست.(١٤٥)

تفسير:
و من در قبال دعوتم نه از شما طالب اجرتي شده‌ام و نه بر رسالتم پاداشي از شما خواسته‌ام؛ زيرا اجر و جزايم همه بر عهده آن ذاتي است كه فرمان هر چيز در اختيار اوست؛ خجسته و مبارک است نامش.

أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ﴿١٤٦﴾
آيا (تصور مي‌كنيد كه تا ابد) ايمن از مرگ واسوده در اين ناز و نعمت دنيا خواهيد ماند؟(١٤٦)

تفسير:
آيا گمان ميكنيد كه الله تعالي از شما غافل خواهد شد و شما را دربرابر كارهاي شما بي انتقام رها خواهد كرد و بر اين بدكاري هاي شما هيچ جزايي مترتب نخواهد شد و شما هميشه در ناز و نعمت جاودانه خواهيد بودو در اين دنيا بدون مرگ باقی مي مانيد؟
ابن عباس(رض) گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان هايشان تا آخر عمر آنان دوام نمی‌آورد.
امام قرطبی ميفرمايد: آيه‌ی «وَ اِسْتَعْمَرَكُمْ فِيهٰا» بر اين موضوع دلالت ميكند، لذا صالح عليه السلام زنگ خطر را برايشان به صدا درآورد و آنان را توبيخ كرده و گفت: آيا گمان می برید شما در اين دنيا باقی خواهيد ماند و هرگز نخواهيد مرد؟ (تفسير قرطبی ١٢٧/١٣.)
قابل ياد آوري است كه انسان نبايد؛ به زندگی مرفّه چند روزه خويش مغرور شود، رفاه امروز نشانه‌ی رضای الله متعال از انسان نمي باشد. درضمن نعمتهای مادّی هميشه و پايدار نمي باشد. و چه زيبا است كه فرموده اند كه: توجّه به ناپايداری دنيا، وسيله‌ی تقو در انسان مي گردد.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿١٤٧﴾
(گمان داريد) در اين باغ هاي باصفا و (در كنار) چشمه‌هاي آب گوارا.(١٤٧)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ﴿١٤٨﴾
و كشتزارها و درختان خرمايي كه شكوفه هايشان انبوه و باطراوت و لطيف است؟(١٤٨)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«طَلْع»:چوبهاي شكوفه خرما كه خوشه خرما در درون آن قراردارد. هدف در اين جا اولين ميوه خرما است (ملاحظه شود: سوره: (انعام / 99، / 10).

تفسير:

مفسران در تفاسير خويش مي نويسند: سرزمين قوم ثمود داراى باغ و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح عليه السلام نعمت‌هاى با ارج و والاى الله متعال را از قبيل باغ هاي ميوه دار ابشاران وچشمه ساران و بارآمدن و پرورش كشت و زرع و ثمرات را به آنها يادآور شد.

«هَضِيمٌ»: بنا به قول عكرمه يعنى لطيف و نازك، همچنين محتمل است كه معناي هضيم اين باشد: خوشه هاي خرما از بس كه پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. و ابن عباس(رض) گفته است: به معنى رسيده و تروتازه مى باشد.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴿١٤٩﴾

و ماهرانه و هنرمندانه از كوه‌ها خانه هايي مي تراشيد؟ [به اميد آنكه از هر آسيبي حتي مرگ در امان بمانيد!](١٤٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَتَنْحِتُونَ»: نحت: تراشيدن «تنحتون»: مى تراشيد.**«فَارِهِينَ»:** فراهة: ماهر بودن، على هذا فارهين به معنى ماهران است و نيز فره (بفتح اول و كسر دوم) به معنى متكبر آيد «فارهين» يعنى متكبّران.

تفسير:

مفسران مي نويسند كه: قوم ثمود با مهارت و هنرمندي از صخره سنگ‌ها در دل كوه‌ها بدون نياز و احتياج و فقط از روى اسراف و تبذير و اضافه مصرفي خانه‌هايى بدون قصد سكونت مى‌ساختند.

امام فخررازى فرموده است: ظاهر اين آيات چنان نشان ميدهد كه آنچه برقوم «هود عليه السلام» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خيالى؛ يعنى طلب جاه و مقام وحب بقا و تكبرو جبروت. و آنچه برقوم «صالح عليه السلام» حكم فرما بود، همانا لذات حسى از قبيل خوردن و نوشيدن و مسكن زيبا و باشكوه بود. (تفسير كبير ٥٩/٢٤.)

مفسرصاوى فرموده است: عمرشان طولانى بود به گونه‌اى كه خانه و مسكن و سقف و ديوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو مى ريخت؛ چون افراد آنها از سى صد سال تا هزار سال عمر ميكردند. (صاوى بر جلالين ١٧٩/٣.).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١٥٠﴾

پس از الله بترسيد و راه اطاعت من پيش گيريد.(١٥٠)

تفسير:

انسان نبايد به زندگى مرفّه دنيا چند روزه وگزرا مغرور شد، در ضمن قابل ياد آوري است كه: توجّه به ناپايدارى دنيا، وسيله‌ى تقوا است.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴿١٥١﴾

و از فرمان اسراف كاران اطاعت مكنيد.(١٥١)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
يعني: از فرمان مشركاني كه شمارا به سوي پرستش غيرالله متعال دعوت مينمايند، وعليه من وعليه دعوت الله متعال توطئه مي چينند وشما را به تكذيب رسالت من فرمان ميدهند، اطاعت نكنيد. به قولي برخي از مفسران: هدف از (اسراف‌كاران) كساني هستند كه شتر را بقتل رسانيدند. (تفسير انوار القرآن: مخلص هروي).

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴿١٥٢﴾
همانان كه در زمين فساد مي كنند و به اصلاح گري نمي پردازند.(١٥٢)

تفسير:
كساني كه در زمين فساد ميكنند و در صلاح نمي‌كوشند، و به اصلاح و بازسازی روی نمی آورند.
امام طبری گفته است: آنها همان نه طایفه‌ای بودند كه وصف آنها در قرآن آمده است:«وَ كانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُونَ﴿48﴾» (و در آن شهر نُه دسته (و گروه) بودند كه در آن سر زمين فساد می‌كردند و اهل اصلاح نبودند.) (تفسير طبری ١٩/٦٣.)
و نبايد فراموش كرد فهم (آيات 150 و 151 شعرا) «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٥٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴿١٥١﴾» ميرساند كه: لازمه‌ی تقوا، پيروی از انبيا و دوری از اطاعت مسرفان مي باشد.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ﴿١٥٣﴾
قوم صالح گفتند: جز اين نيست كه تو از جملهٔ جادوشده‌گاني.(١٥٣)

تفسير:
قوم ثمود به جای ايمان آوردن به صالح عليه السلام گفتند: قطعاً تو افسون شده‌اي و عقلت از بين رفته است، همانا تو از سحر شدگانی. مفسران گفته‌اند: «مسحّر» مبالغه‌ی مسحور است.
يعني: توازجمله آناني هستي كه جادو شده اي، تو به صرف وهم و خيال، اموري از باطل را حق پنداشته و شيوه استوار زندگاني مان را به نقد كشيده و آن را ناهنجار و نابكار مي پنداري، شيوه‌اي كه پدران و نياكان ما بر آن قرار داشته‌اند.
به قولي: مسحر كسي است كه به غذا و آب خوردن مشغول ميشود. گويي چنين گفتند: اي صالح! تو نيز بشري مانند ما هستي كه ميخوري و مي‌آشامي. (تفسير انوار القرآن)
در طول تاريخ اگر ملاحظه شود: به أنبياء دو تهمت هميشگي زده شده: سحر كننده، «ساحِرٍ»* و سحر شده.
«الْمُسَحَّرِينَ» بدتر از عصيان، توجيه كردن آن است. در برابر فرمان «أَطِيعُونِ» عصيان خود را توجيه كرده و مي گفتند: تو سحر شده‌ای و قابل پيروی نيستی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿١٥٤﴾
تو فقط بشري همچون ما هستي اگر راست ميگويي معجزه‌اي بياور.(١٥٤)

تفسير:

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای صالح! جز توبشری مانند ما بیش نیستی؛ در ضمن تو فرشته‌اي از آسمان نیستي که بر ما امتیازي داشته باشي پس چگونه گمان مي بری که پیامبر خدا هستی؟
«فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ» از این روي ما و تو همه در بشریت یکسانیم. بنابر این بیا و دلیلي آشکار و برهاني تابان بیاور که صدق و راستگوییات در آوردن رسالت از بارگاه الله متعال را براي ما ثابت کند.

قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴿١٥٥﴾

صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن براي اوست و روزي معین نوبت آب شماست.(۱۵۵)

تفسیر:

«قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ» باید گفت: معجزه باید به قدری روشن ومحسوس باشد که همه‌ی مردم در هر سطحی که قرار داشته باشند، اعجاز وخارق العادگي معجزه را درك کنند. بناءً صالح علیه السلام (در جواب معجزه خواهی مردم) گفت: این ماده شتری است (که با اراده‌ی خداوند، از درون کوه خارج شد)
مفسران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از قعر سنگی معین شتری حامله بیرون بیاید و در پیشروي چشم آنها طفل بزاید، صالح علیه السلام نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسألت کن.
صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و طفل زایید.
در این وخت صالح علیه السلام به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر.(به حاشیه‌ی شیخ زاده نگاه کنید.۴۷۷/۳)
«لَهٰا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»: براي آن سهمیه آب در روزي معین و براي شما نوبتي دیگر از آب در روز معین دیگري است؛ پس نه این ماده شتر در روز نوبت شما از آب مي نوشد و نه شما در نوبت آن از آب بهره میبرید.
در ضمن گفت: و به آن آسیبی نرسانید که عذاب روز سهمگین، شما را فرا میگیرد.
قتاده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می نوشید و آنها در روزی آب می نوشیدند که شتر نمی نوشید.

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿١٥٦﴾

و هرگز سوء قصدي بر ناقه مکنید که به عذاب روزي بزرگ و سخت گرفتار خواهید شد.(۱۵۶)

تفسیر:

«يَوْمٍ عَظِيمٍ»: روز بزرگ. مراد عذاب بزرگ است که در روز معین و مقدّر رخ میدهد.نسبت دادن عظیم به روز، به جاي نسبت آن به عذاب براي مبالغه است.چراکه عظمت روز، به‌علّت عظمت بلا ومصیبت وارده‌است. (تفسیرنور).
«وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ»: به آن هیچ صدمه و آسیبی نرسانید و او را ذبح نکنید.
«فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: که در آن صورت الله متعال شما را به مجازات رسانده و با عذابي که از منتهاي سختي غیر قابل تحمل و بس هولناک است نابود خواهد ساخت.
توجه باید نمود که: توهین به مقدّسات الهی به حدّی مهم است که گروهی به خاطر کشتن یك حیوان، نابود می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن كثير گفته است: صالح عليه السلام آنها را برحذر داشت كه درصورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام الهي قرار خواهند گرفت. لذا شتر مدت ها در بين آنان ماند، به آبخور می‌آمد و برگ درختان و گياه را می خورد و آنها از شيرش استفاده ميكردند و كفاف مصرف خود را از آن می دوشيدند. اما وقتی زمان به درازا كشيد و افراد شقی پيدا شدند در كشتن شتر توافق و همياری كردند. (مختصر ابن كثير ۶۵۶/۲).

فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ﴿۱۵۷﴾

سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پاي درآوردند، سپس از كرده خود پشيمان شدند.(۱۵۷)

تفسير:

«فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ»: نگون بخت و هرزه‌اي از ميان شان برخاست و ماده شتربا تير حمله نمود وان را كشتند. تيره بخت‌ترين آنها، «قدار بن سالف» با توافق و رضايت آنها به شتر تيراندازی كرد و آن را كشت اما از بيم گرفتار شدن در دام عذاب، از كشتن آن پشيمان شدند. هشدارهای انبيا را بايد جدّی بگيريم. زيرا پشيمان شدند، و ندامت پس از لغزش به حال شان هيچ سودي ببار نياورد. در ضمن بايد گفت كه:هر ندامت و توبه‌ای مقبول نيست. (مطمين باشيد كه توبه و ندامت هنگام ديدن عذاب كارساز هم نميباشد.

در تاريخ ديده ميشود كه: انسان طاغی، حتّی به حيوان بی‌آزار شيرده هم رحم نمی‌كند.

امام فخر رازی فرموده است: آنان بدان سبب از عمل خود پشيمان نشدند كه واقعاً توبه كنند، بلكه پشيمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود. (تفسير رازی ۶۰/۲۴.)

ماجرا چنين بود كه صالح عليه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌اي ازآن عذاب برآنان پديدار مي شد و وقتي پشيمان شدند كه ديگر پشيماني به حالشان سودي نداشت زيرا پشيماني و ندامت در هنگام ديدن عذاب و ظهور آثار و علايم آن هيچ فايده‌اي ندارد.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿۱۵۸﴾

در نتيجه عذاب آنان را فرا گرفت.البته در اين نشانه است، ولي[قوم صالح] بيشترشان ايمان‌آرنده نبودند.(۱۵۸)

تفسير:

هم الطاف او نشانه‌های عبرت هستند و هم قهر وعذابش. الله متعال با عذاب سخت هلاكـشان ساخت. همان عذابي كه به آن وعده داده شده بودندعذاب عبارت بود از فرياد و صدای هولناک كه بدنشان از آن سرد شد و قلوبشان شكافت وزمين زير پايشان به شدّت به لرزه افتاد، وسنگ ازآسمان بر آنان فرو ريخت وتا آخرين نفر جان دادند. (تفسير صفوات التفاسير شيخ علي صابوني).

مفسر تفسير انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروي در تفسير خويش مينويسد كه: شايان ذكر است كه عذاب قوم صالح عليه السلام زلزله شديد و سپس بانگ مرگبار مهيبي بود كه دل‌هايشان را ازجا بر كند (و در خانه و كاشانه‌شان از پا درآمدند)

با تاسف بايد گفت كه هستند انسانهاي كه با ديدن بزرگترين نشانه‌های الهی، در برابر حقّ باز هم عِناد ولجاجت مي ورزند و ايمان نمي آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۵۹﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و يقيناً پروردگارت همان تواناي شكست ناپذير و مهربان است.(۱۵۹)

خوانندهٔ محترم!

اينک در آيات متبركه (160 الي 175) داستان لوط عليه السلام و قومش به بيان گرفته ميشود:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۶۰﴾

قوم لوط نيز پيغمبران خدا را تكذيب كردند.(۱۶۰)

تفسير:

قوم «لوط» پيامبر خود، لوط عليه السلام را نيزتكذيب كردند. و به دعوتش كفر ورزيدند. در طول تأريخ بشري ديده مي شود كه أنبياء عليه السلام توسط انسانهاي لجوج مورد تكذيب قرار گرفته اند، طوريكه در فوق هم يادآور شديم كه: تكذيب يك پيامبر بمثابه تكذيب همه‌ی پيامبران مي باشد. زيرا أنبياء داراي اهداف و برنامه هاي واحدي مي باشند.

خوانندگان گرامي!

حضرت لوط عليه السلام با حضرت ابراهيم عليه السلام همزمان بودند، ولی در اين سوره فاصله‌ی ذكري قصه حضرت ابراهيم عليه السلام وحضرت لوط عليه السلام در حدود يكصد آيات است و اين، به خاطر آن است كه در نقل های قرآن عبرت ها مهم است، نه تنظيم و سير تأريخی.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿۱۶۱﴾

هنگامي كه برادر شان لوط به آنان گفت: آيا [از سر انجام شرک و طغيان كه خشم و عذاب خداست] نمي‌ترسيد؟(۱۶۱)

تفسير:

رابطه‌ی رهبر آسمانی با مردم، رابطه‌ی برادری است، آنگاه كه برادر نسبتي شان لوط عليه السلام به آنان گفت: آيا از عذاب و انتقام خدا نمی‌ترسيد كه غير او را می پرستيد؟!

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿۱۶۲﴾

من براي شما پيغمبري بسيار امين (و خير خواه) هستم.(۱۶۲)

تفسير:

مرا الله متعال به سوي شما فرستاده است و من بر برداشت و تبليغ رسالت امانت دارم؛ نه در آن چيزي مي افزايم، نه از آن چيزي مي‌كاهم و نه هم چيزي از آن را پنهان مي دارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿۱۶۳﴾

تقوي الهي پيشه كنيد و مرا اطاعت نمائيد.(۱۶۳)

تفسير:

بايد گفت كه تقوا، بستر و زمينه‌ی حقّ پذيری و اطاعت از انبيا است. و با تمام قوت بايد گفت كه:ديندارى، بدون اطاعت از رهبرى الهي كامل نمي شود.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۱۶۴﴾

و بر اين [رسالت] اجرى از شما طلب نمى كنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانيان نيست.(۱۶۴)

تفسير:

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخنان رهبران در بين مردم اثر به سزاي بجاي مي گذارد، كه رهبران چشم طمع وامید به مال مردم نه دوخته باشند، وکسی می تواند از مردم بی نیاز باشد که توکّلش را بر الله متعال زیاد سازد.
لوط عليه السلام خطاب به قوم خويش نموده گفت: و من در قبال دعوتم نه از شما اجرتي مي‌طلبم و نه بر تبليغ رسالت از شما اميدوار جزايي هستم؛ زيرا جزا و پاداشم بر عهده خداوند متعال است، و گنجينه‌هاي آسمان‌ها و زمين به دست اوست.
این کلمات، عین همان کلمات و عباراتی است که قبل از لوط علیه السلام، آنرا صالح و هود و نوح بر زبان آورده بودند، تکرار این جملات توسط لوط علیه السلام که دعوت و هدف دعوت پیامبران یکي بوده و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است.

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ﴿١٦٥﴾

آيا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت مي‌كنيد و زنان را گذاشته) به سراغ مردان مي رويد. (اين زشت و ننگين نيست؟).(١٦٥)

تفسير:

همجنس‌گرایی، عمل فجیع است که تنها و تنها در میان انسان‌ها دیده می‌شود. در عالم هستی، در هیچ یک از مخلوقات عمل همجنس‌گرا مروج نمي باشد. همچنان باید یاد آور شود که در مبارزه در نهی از منکر، باید منکرات رایج درهرگروه و زمان را شناخت و در بازداشتن مردم از آن اصرار و مبارزه نمود.
مفسرتفسيرصفوة التفاسير: محمدعلي صابوني درتفسير اين‌آيه مبارکه مينويسد:
آغاز آیهٔ مبارکه با استفهام انکاری شروع شده واین برای سرزنش و توبیخ آمده است.
یعنی آیا با مذکر از راه عقب نزدیکی می‌کنید و در بین مخلوقات الهی تنها با مردها درمی آمیزید؟
يعني اينكه: آيا شما از ميان مردم با مردها مرتكب فحشا مي شويد و لذا با فطرت و عقل و نقل، مخالفت مي‌ورزيد؟!

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴿١٦٦﴾

و همسرانی که پروردگارتان برای شما آفریده است، مي‌گزاريد؟ بلكه شما مردم تجاوزكاريد.(١٦٦)

تفسير:

يعني ازدواج با زنان را كه الله تعال آنان را براي بهره‌گيري حلال، آفرينش نسلي پاكيزه و كسب آرامش خلق كرده است فرو مي‌گذاريد؟
واقعاً ترك كردن همسر و ناديده گرفتن نيازهای او ممنوع و اصلاً عمل غير انساني است.
بنابر همين منطق است كه اديان آسمانی، انسان را به ازدواج ترغيب مي كنند. طوريكه در آيه مباركه خوانديم: «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» الله متعال برای اشباع غرائز بشر، مسير فطری وطبيعی قرارداده‌است.
«كه همانا در فهم جمله «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ»آيه مباركه بيان گرديد. بايد گفت كه: ازدواج، جلوه‌ای از ربوبيّت الهی و به نفع انسان است.
درآيهٔ مباركه قوم لوط را قوم تجاوزگر معرفي داشته است، طوريكه ميفرمايد: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» بلكه شما قومی هستيد كه درگناه وفساد ازحد گذشته ايد و در نافرماني حق

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعالي از حد گذشته و حلال را به سوي حرام ترک کرده‌اید. يعني: شما در ارتکاب گناهان و از جمله اين معصيت بزرگ، از حد تجاوز مي‌کنيد. بناءً مستوجب قهر الله تعالي شده‌اید. مجاهد فرموده است: يعنی فرج زنان را رها کرده و به دبر و عقب مردان روآورده اید. (زاد المسير ۱۴۰/۶)

قوم لوط را از نزديکی با مذکر توبيخ کرده، و سپس به چيزی روآورده است که در توبيخ شديدتر و بليغتر است. گو اين که ميگويد: شما از حد انسانيت گذشته‌اید و با ارتکاب اين گناه زشت به درجه‌ی حيوانيت رسيده‌اید. و بدانيد حيوان از نزديکی با نر متنفر است و از اين عمل گريزان است، اما شما عملی را مرتکب ميشويد که حيوان از آن امتناع می ورزد.

خوانندگان گرامي!

در اين آيات متبرکه، قوم لوط به عنوان قوم تجاوزگر به معرّفی گرفته شده؛ طوريکه خوانديم: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عادُونَ» (بلکه شما مردم تجاوز کاريد) همچنان در آيات ديگر، تعبيرات ديگری نيز در باره‌ی اين قوم به کار گرفته شده است، بطور مثال در (آيهٔ:81 / سورهٔ اعراف) دربارهٔ آنها آمده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴿81﴾» (همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می رويد، بلکه شما قومی اسراف‌کاريد.) واقعاًکسی که راه طبيعی و فطری را کنار بگذارد، مسرف است. «مسرفون» ارضای شهوت از غير راه طبيعی، اسراف است.

همچنان در(آيهٔ 74 / سوره انبياء) آمده است: «وَ لُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِينَ﴿74﴾» (و به لوط، حکمت و دانش عطا کرديم و او را از قريه‌ای که کارهای زشت انجام می دادند رهانيديم، براستی آنان مردمی بد و منحرف بودند.).

ودر(آيهٔ 55 / سورهٔ نمل) آمده است: «أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴿55﴾» (آيا شما با بودن زنان، برای غريزه‌ی شهوت به سراغ مردان می رويد؟ بلکه شما مردمی (نادان و) جهالت پيشه‌اید.).

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴿۱۶۷﴾

قوم در جواب گفتند: اي لوط، اگر از اين پس دست از اين نهي و منع بر نداري از شهر رانده خواهي شد.(۱۶۷).

تفسير:

بايدگفت که: برای ازبين بردن منکر، تکرار نهی ازمنکر واستقامت لازم است. و درضمن درنهی از منکر، خود را بايد برای تهديدهای ديگران آماده ساخت.

در آيهٔ مبارکه با وضاحت در يافتيم که: قوم دعوت لوط عليه السلام را رد نموده وگفتند: اي لوط! اگر از هشدار واعتراض سرزنش وعيب جويي وتقبيح عليه ما در عمل لواط با مردان دست بر نداري، به زودي تو را از ديار خويش طرد نموده و از ميان خود تبعيد تان خواهيم نمود.

قوم لوط را به تبعيد از سرزمين خويش تهديد نمودند وگفتند: تو را از بين خود بيرون ميکنيم، همانطور که اين عمل را با اشخاص قبل از تو انجام داديم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴿۱۶۸﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

[لوط] گفت: بي ترديد من از دشمنان (اين) كارتان هستم.(۱۶۸)

تفسير:

ولي لوط عليه السلام در جواب قوم ميفرمايد: عمل مقاربت با مردان و همچنين ساير عمل زشتي راكه انجام ميدهيد، از آن سخت نفرت وبغض دارم، واز اين عمل سخت متنفرومنزجر واز جمله دشمنان اين عمل شما هستم.

كلمه‌ی «قالين» در آيهٔ مباركه به معنای اظهار نگرانی و مخالفت شديدی است كه از عمقِ جان بيرون مي آيد. بايد گفت: أنبياء، عليه السلام از تهديد ها حراسي نداشتن و از آن نمي ترسيدند و هميشه حرف حق خود را می‌گفتند.

لوط عليه السلام در برابر تهديد اخراج وتبعيد، كه جانب قوم مطرح شد فرمود: من دشمن كار شما هستم. ديده مي شود كه مخالفت با كار بد صورت گرفت نه به شخص خلاف كار.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ﴿۱۶۹﴾

پروردگارا! مرا و خانواده ام را [از آثار، وزر ووبال] آنچه انجام مي دهند، نجات بده.(۱۶۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَهْلِي»: مراد از اهل، افراد مؤمن خانواده و همه پيروان است.

«مِمَّا يعْمَلُونَ»: از آنچه كه انجام مي دهند.

تفسير:

بعد از اينكه لوط عليه السلام قوم خويش را بر اصرار ورزيدن عمل شان يافت و ديد كه از اين عمل قبيح دست بردار نيستند، دست به دعا برده وگفت: «پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام مي دهند، رهايي بخش» ديده مي شود كه: محيط آلوده برای مردان خدا پرست قابل تحمّل نيست؛ اگر از اصلاح محيط مأيوس شديد، كوشش بعمل آريد حداقل خود را از آنجا نجات دهيد.

تنفّر از كار بد، هم بايد هم زبانی باشد و هم بايد عملي باشد. در ضمن فكر رهايي و نجات از لانه فساد صرف در حد نكراني باقي نماند، بلكه بايد به فكر رهايی و نجات از مركز فساد نه تنها براي خود باشد بايد در فكر رهايي خانواده و ياران خود هم بايد باشد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۷۰﴾

پس ما او و خانواده اش همگي را نجات داديم.(۱۷۰)

تفسير:

بدينترتيب پروردگار با عظمت لوط عليه السلام وآنعده از كسانيكه به وي ايمان آورده و از وي پيروي نموده بودند نجات داد و از عذاب به سلامت داشت. آنگاه كه ايشان را در آن شبي كه عذاب در صبحگاه آن بر قومش پيوستني بود، به بيرون آمدن از ميانشان فرمان داديم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴿۱۷۱﴾

به جز پيرزني كه در جملهٔ باقي‌ماندگان (در عذاب) بود.(۱۷۱)

تفسير:

او و تمام افراد خانواده‌اش را عموماً نجات داديم، جز زنش كه جزو نابود شدگان و ماندگاران در عذاب بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن كثير ميفرمايد: منظور از پيرزن، زن لوط عليه السلام بود. واقعاً او پير زني بدى بود، وقتى الله به او فرمان داد كه شبانه با خانواده‌اش، جز زنش برود، همسرش ميان قوم باقى ماند و با آنها نابود شد.(ابن كثير ۶۵۷/۲.).
ديده ميشود كه در اديان آسمانى، همه‌ى قوانين و ارزش‌ها بر اساس ضوابط است نه روابط. زن پيامبر نيز اگر منحرف شد، هلاك مى شود، زيرا ملاك و ميزان، كفر و ايمان است نه رابطه ها و نسبت ها.
كيفر گناه براى همه يكسان است، زن لوط در ميان نابودشدگان است و امتياز بخصوصي ندارد. الله متعال به لوط عليه السلام و كسانش فرمان داده بود كه در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سوي شان ننگرند پس هيچكس از ايشان به ستمگران التفاتي نكرد، جز زن لوط و در نتيجه او را همان عذابي فراگرفت كه ساير ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمين با ستمگران ميخكوب شد و باقي ماند.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ﴿۱۷۲﴾

باز ديگران را هلاک كرديم.(۱۷۲)

تفسير:

«الآخَرِينَ»: ديگران. مراد ساكنان شهر است كه لوط و مؤمنان از ميانشان گريخته و به بيرون شهر رفته بودند.
پروردگار با عظمت سايرافراد از قوم لوط عليه السلام را هلاک ساخت و آنها را با فرو بردن در زمين وسنگباران كردن ازآسمان به شديدترين و سخت‌ترين وجه نابود ساخت.
ديده شده است: هر زمانيكه جوامع از افراد صالح خالى شود، زمينه‌ى قهر الهى هم فراهم مي شود.
ديده مي شود سزاي آنعده از كسانيكه مسير ازدواج را به لواط كشانيد، باران رحمت، به باران عذاب مبدل شد و در نهايت نابود شان ساخت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴿۱۷۳﴾

و باراني از سنگ گِل بر سر آنان باراندیم؛ پس بد بود باران بيم داده شدگان.(۱۷۳)

تفسير:

واقعيت امر اينست كه:طبيعت، در اختيار قدرت الهى قرار دارد. همان قدرتى كه از آسمان باران رحمت نازل مى‌كند، مى تواند سنگ هم نازل كند.
«فَسَاءَ مَطَرُ ٱلْمُنْذَرِينَ» واقعاً بارانى بس زشت بود! باران نازل شده برقومى كه پيامبرشان آنان را برحذر داشت اما آنها او را تكذيب كردند. ديده مي شود كه الله سبحان وتعالى قبل ازنزول عذاب، هشدار مى دهد و اِتمام حُجّت به عمل مي آورد. (خداوند قبل از عذاب، حجت را بر بندگانش تمام مي‌كند، منظور از اتمام حجت، پايان مرحله تبليغ و احتجاج در روند هدايت و بيان تكليف الهي است. در قرآن كريم كلمه هايي مانند: «بينه»، «بلاغ مبين»، «قرآن مبين»، «حجة»، «سلطان مبين»، «تبين»، «مبصرة»، «نذير مبين»، «فصلنا»، «حقت»، «صرفنا» به نحوي بيانگر اتمام حجت هستند.)
سزاي كسانيكه مسير ازدواج را به لواط ميكشانند، آن است كه باران رحمت، باران عذاب شود و آنان را از پای در آورد.
مفسران مي نويسند كه: بر اين قوم چنان سنگ هايي از آسمان نازل شد كه: در بسياري و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پياپي آمدنش مانند باران بود. وه! چه بد است باراني كه حامل عذاب و فرود آورنده ويراني است بر سر قومي كفر ورز كه يگانه قهّار را نافرماني كرده‌اند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٧٤﴾

بي ترديد در اين سرگذشت عبرتي بزرگ وجود دارد و قوم لوط بيشترشان مؤمن نبودند.(١٧٤)

تفسير:

بي‌گمان در اين عذاب قوم لوط پندي براي آيندگان و عبرتي است براي همه كساني كه اخبار شان به آنان رسيده است. ولي بيشتر كساني كه اين داستان به آنان رسيده است نه تصديق كننده‌اند و نه راه يافته.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿١٧٥﴾

و يقيناً پروردگارت همان تواناي شكست ناپذير و مهربان است.(١٧٥)

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (176 الي 191) داستان شعيب عليه السلام وقومش به بحث گرفته ميشود:

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ﴿١٧٦﴾

اصحاب ايكه (يعني امت شعيب عليه السلام) هم پيغمبران خدا را تكذيب كردند.(١٧٦)

تفسير:

امام طبری در مورد «أيكه» ميفرمايد كه: «أيكه» درختان به هم چسبيده را ميگويند. و ياران «أيكه» عبارت بودند از مردم مدين. (تفسير طبری ٦٥/١٩).

نام «اصحاب ايكه» بصورت كل چهار بار در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است،كه عبارت از همان اصحاب مَديَن ميباشند. ولي برخي از مفسران بدين عقيده اندكه«اصحاب ايكه» عبارت از قومي بود كه در منطقه‌ای نزديك مَديَن زندگی ميكردند وهر دوقوم، مخاطب حضرت شعيب عليه السلام بوده‌اند.

ابن عباس(رض) در مورد ياران ««أيكه» ميفرمايد كه: «آنان در بيشه زاري از ساحل دريا تا مدين مسكن داشتند». يك تعداد علما ميفرمايد: «أيكه، بيشه و جنگلي است كه درخت سدر (كنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن مي رويد».

داستان «اصحاب ايكه» هفتمين داستان پيامبری است كه در اين سوره بيان مييابد وچه زيبا كه در هفت داستان جمله: «قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ»، آمده است و تنها در قصه حضرت شعيب عليه السلام كلمه «أَخُوهُمْ»، بكار نه رفته است.

مفسران مي نويسند كه شايد دليلش اين باشد كه شعيب عليه السلام با مردم «اصحاب ايكه» بيگانه بود.

خوانندگان گرامي!

در آيهٔ مباركه آمده است كه: مردم مدين هم پيامبرخويش حضرت شعيب را تكذيب كردند و دعوتش را رد و نه پيذيرفتند.

سلسلهٔ نسب حضرت شعيب عليه السلام:

شعيب پسر ميكيل پسر يشجر پسر مدين يكي از فرزندان حضرت ابراهيم خليل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط عليه السلام مبعوث گرديد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در قرآن عظيم الشأن ده بار ذكري ازحضرت شعيب عليه السلام بعمل آمده است. (البته در سوره هاي مختلفي از جمله در سوره هاي اعراف، هود، شعراء وعنكبوت...) خداوند متعال حضرت شعيب عليه السلام را به سوي مردم مدين مبعوث فرمود. همين مردم مدين اند كه به «اصحاب الأيكة» شهرت داشتند.

ولي برخي از مفسران بدين عقيده اند كه:«اصحاب الأيكة» قوم ديگري غير از مردم مدين بوده‌اند، كه خداوند متعال بعد از هلاک شدن مردم مدين شعيب عليه السلام را به سوي آن‌ها فرستاد آن ها نيز او را تكذيب كردند در نتيجه خداوند متعال آنها را به عذاب موسوم به «يوم الظلة» گرفتار كرد.

اما قول صحيح همين است كه؛ اهل مدين همان قوم موسوم به «اصحاب الأيكة» هستند. چون خداوند در تبيين صفات آنها در سوره‌ي شعراء ميفرمايد آن‌ها در پيمانه و سنجش خيانت مي‌ورزيدند و اين صفت اهل مدين بود از اين رو آنها را «اصحاب الأيكة» مي نامند چون «أيكه» يعني كشتزار و مزرعه‌اي كه مملو از درخت و ميوه‌هاي گوناگون است، آن‌ها داراي باغ‌ها و بستآن هاي فراوان بودند از اين رو «اصحاب الأيكة» ناميده ميشوند. (تفصيل در رسالهٔ: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم تأليف شيخ علي صابوني).

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٧٧﴾

هنگامي كه شعيب به آنان گفت: آيا [از سرانجام شرک و طغيان كه خشم و عذاب خداست] نمي‌ترسيد؟(١٧٧)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿١٧٨﴾

من براي شما رسولي بسيار امين (و خير خواه) هستم.(١٧٨)

تفسير:

مفسرتفسير الميسّردكتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير اين آيهٔ مباركه مينويسد: خداوند متعال مرا با پيام توحيد به سوي شما فرستاده است، بناءً من امانتدار اين پيام هستم و آن را همانگونه كه شنيده‌ام ابلاغ نموده و همانسان كه دستور يافته‌ام، به انجامش ميرسانم؛ نه بر آن مي‌افزايم و نه از آن ميكاهم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿١٧٩﴾

تقوي الهي پيشه كنيد و مرا اطاعت نمائيد.(١٧٩)

تفسير:

از الله تعالي به ترسيد؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن كراهت دارد. بناءً از من در دعوتم پيروي نموده و به ديني كه بر آن مبعوث شده‌ام، راه يابيد.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٨٠﴾

و بر اين [رسالت] اجرى از شما طلب نمى كنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانيان نيست.(١٨٠)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ﴿١٨١﴾

(شعيب عليه السلام گفت:) حق پيمانه را اداء كنيد (و كم فروشي نكنيد) و مردم را به خسارت نيفگنيد.(١٨١)

تفسير:

اي قوم! وقتي با مردم درمعامله داد و ستد مي باشيد، در پيمانه و وزن حقوق مردم را ادا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمائيد «وَ لَا تَكُونُوا مِنَ ٱلْمُخْسِرِينَ» در پيمانه و ميزان، حقوق مردم را ادا كنيد و آن را كم نكنيد و از جمله‌ی كم فروشان نباشيد.

وَزِنُوا بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ﴿١٨٢﴾

و [متاع و كالا را] با ترازوي درست وزن كنيد.(١٨٢)

تفسير:

يعني زمانيكه با مردم در حال معامله داد وستد هستيد با وزن عادلانه بسنجيد و از حقوق آنان در ترازو و وزن نكاهيد يعني با ميزان و ترازوی درست و عادلانه وزن كنيد.

دعوت شعيب عليه السلام از قومش:

مردم مدين اهل تجارت و كشاورزي بودند، در رفاهيت و نعمت بسر مي‌بردند و پيرو ديني بودند كه از ابراهيم عليه السلام به ارث گرفته بودند. اما ديري نپاييد كه عهد شكني كردند، دين را تغيير دادند و به كفر روي آوردند و از صراط مستقيم منحرف شدند و منكرات عديده از جمله «تطفيف» در توزين و پيمانه ميان آنها رواج پيداكرد. كالاي خودرا گران به مردم ميفروختند وكلاي آنها به قيمت ناچيز از آنان مي گرفتند و فساد در روي زمين براه مي انداختند.

خداوند متعال حضرت شعيب را در ميان آنها مبعوث كرد. آن‌ها را به توحيد فراخواند و از عذاب خدا بيم داد و از تطفيف در پيمانه و توزين باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت كمي از مردم به او ايمان آوردند و بقيه او را تكذيب كردند. تكذيب كنندگان در نهايت گمراهي و انكار بسر مي‌بردند. سر راه مردم را مي گرفتند و آنها را از رفتن به نزد شعيب و ايمان آوردن باز مي داشتند و كساني را كه ايمان مي آوردند به شدت تهديد مي كردند. چنانكه قرآن كريم در اين باره ميفرمايد: «وَلَا تَقۡعُدُواْ بِكُلِّ صِرَٰطٖ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبۡغُونَهَا عِوَجٗاۚ» [الأعراف: 86]. (شما بر سر راه ها منشينيد تا مؤمنان به خدا را بترسانيد و از راه الله باز داريد و آن را كج بنماييد.)

وچون شعيب عليه السلام بر دعوت و موعظه‌ي آن‌ها اصرار مي‌ورزند دشمني خود را با وي آشكار كردند و ادعا كردند كه كلام وي را نمي‌فهمند و هدف وي رانمي‌دانند و او را تهديد كردند، اگر از اين دعوت دست نكشد او را مي‌كشند. «قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفٗاۖ وَلَوۡلَا رَهۡطُكَ لَرَجَمۡنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡنَا بِعَزِيزٖ﴿91﴾[هود: 91]. (گفتند: اي شعيب بسياري از چيزهايي را كه مي‌گويي نمي‌فهميم و ما شما را در ميان خود ضعيف مي‌بينيم اگر قبيله‌ي اندک تو نبود ما تو را سنگباران مي‌كرديم و تو در پيش ما قدر و ارزش نداري.) بعد او را به اخراج از قريه وشهر خويش تهديد كردند و گفتند: اگر او و پيروانش از دين جديد دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراج شان نمايند. «قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لَنُخۡرِجَنَّكَ يَٰشُعَيۡبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَكَ مِن قَرۡيَتِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۚ قَالَ أَوَلَوۡ كُنَّا كَٰرِهِينَ﴿88﴾ [الأعراف: 88]. (اشراف و سران متكبر قوم شعيب گفتند: اي شعيب حتماً تو و كساني را كه با تو ايمان آورده‌اند از شهر و آبادي خود بيرون مي‌كنيم مگر اينكه به دين ما داخل شوي. شعيب گفت: آيا ما به دين شمادر مي آييم درحاليكه دوست نمي داريم و نمي پسنديم.) (رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم، شيخ علي صابوني).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿١٨٣﴾

و ازقیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید کم ندهید، و در زمین تباهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.(۱۸۳)

تفسیر:

و حق مردم رادر پیمانه، یا وزن، یا شمار، یا پول نقد و غیره حیف و میل نکنید وآنها را فریب ندهید وبه هیچ وجه به آنها زیان نرسانید و حق آنان را نخورید.

«وَلاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» با راه زنی، چپاول و تاراج، ستم، فحشا، منکر، نافرماني والدین، بریدن پیوند رَحم و دیگر گناهان در زمین فساد نیفروزید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ﴿١٨٤﴾

از کسي که شما و اقوام پیشین را آفرید بترسید.(۱۸۴)

تفسیر:

کسی که انسان را آفرید، شایستهی احترام است و باید از اوبترسیم.

در آیۀ مبارکه میفرماید: یعني ازعذاب آلله متعال بترسید که شما و ملت های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «الجبلة» یعنی مخلوق که مقصود از آن ملت های پیشین است. (تفسیر طبری ۶۶/۱۹).

کلمۀ «جبل» به معنای امّت و جماعت است، طوریکه در (آیۀ 62/سورۀ یس) آمده است: «وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً» شیطان گروه زیادی از شما را گمراه کرد. چون کلمهی «جبل» به معنای کوه و «جبلی» به معنای فطری و داراي فطرت کوهي است، به اقوام و نسل هایی که قدیمی هستند یا خلق و خوی فطری دارند و مثل کوه استوارند، «جبلی» گفته مي شود. معادل پشتوي آن روهي است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ﴿١٨٥﴾

قوم شعیب در جواب او گفتند: جز این نیست که تو از جادوشدگاني.(۱۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مسحرین»: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.

تفسیر:

قوم شعیب علیه السلام این اتهام را به وي بستند ودرجواب دعوت وي گفتند: یعني تو زیاد جادو شدهای و عقلت را از دست دادهای. در نتیجه سخناني نا استوار وبي ربط میگویي که ازعقلانیت ورشد به دور است. و این امر بر گمان ما غلبه میکند که تو در ادعاي رسالتت از سوي الله متعال، دروغگو هستي.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴿١٨٦﴾

وتوجز بشري مانند مانیستي، و بي تردید ماتورا ازدروغگویان میپنداریم.(۱۸۶)

تفسیر:

قومش به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: تو فرشتهاي از فرشتگان آسمان نمي‌باشي پس امتیاز تو بر ما چیست؟ و ما تو را از کساني مي پنداریم که بر الله متعال دروغ مي بندند لذا الله تو را به رسالت به سوي ما نفرستاده است بلکه تو از پیش خود چنین ادعایي را مطرح به پیش ما مطرح مي کني.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

پس اگر راست مي گويي پس قطعهاي از آسمان را بر ما فرو ريز.(١٨٧)

تفسير:

در طول تاريخ ديده ميشود كه طرحها و تقاضاهاي سنگدلان هميشه خشن ميباشد.

همچنان از روايات قرآني بر مي آيد كه دربرخي از موارد با مقاومت رهبران حقّ، مخالفان از شعارهای تند وتيز خود عقب نشينی هم نموده اند. بطور مثال قوم شعيب اوّل او را سحر شده و دروغگو مسمي نمودند، و بعد از آن گفتند: اگر از جمله راستگويانی. «إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» بعد جمله گفتارشان به «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»، تبديل می‌شود.

يعني اي شعيب! «إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ» اگر در ادعاي رسالت خويش از جانب پروردگار راست گويی ميباشي پس قطعه از آسمان را بر ما بيفگن.

اين بيانگر مبالغه در تكذيب است. و اين سخن را ازروي دشمني، سر عناد و استبعاد گفتند.

كسف: پارههايي از آتش يا غير آن به عنوان عذاب است.

مفسرفخر رازی ميفرمايد: از اين جهت چنان امری را درخواست كردند كه تحقيق آن را آنان بعيد می دانستند و گمان می بردند اگر صورت نپذيرد، دروغش آشكار مي گردد. (تفسير كبير ١٦۴/٢۴)

در اين موقع حضرت شعيب در جواب آنان چنين گفت:

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿١٨٨﴾

[شعيب] گفت: پروردگارم به آنچه انجام مي دهيد، داناتر است.(١٨٨)

تفسير:

«رَبِّي أَعْلَمُ...»: اين سخن بر نهايت تفويض و توكّل شعيب، و غايت تهديد ايشان دلالت دارد.

شعيب عليه السلام در جواب شان گفت: الله متعال به اعمال شما عالمتر است.

و كفر و تكذيبتان را مي داند. اگر مستحق چنان سزاي باشيد، حتماً شما را به آن مجازات می‌كند،

همچنان او ميداند كه چه وقت عذاب را برشما نازل كند. و اگر مستحق سزاي ديگر باشيد حكم ومشيت بااوست. ومن بيش ازپيام رساني براي پيامش نيستم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿١٨٩﴾

پس او را تكذيب كردند و عذاب روز ابر (آتش بار) آنان را فرو گرفت، البته آن عذاب روزي سخت و بزرگ بود.(١٨٩)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه الله متعال، أنبياء را حمايت و مخالفان شان را نابود می‌كند.

قوم شعيب عليه السلام را تكذيب كردند. ديده شد كه همين قوم با عذاب هولناک آن روز يعنی روز «الظُّلَّةِ»: (سايه)گرفتار شدند.

واقعهٔ «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» عبارت از ابری بود كه بر سر آنها سايه انداخت.

مفسران در مورد توضيح اين حادثهٔ عبرت انگيزمي نويسند: الله متعال گرمي سختي را بر آنان نازل كرد كه نفس شان گرفته مي شود. لذا از خانههاي خويش برآمدند و به صحرا وبيابان دويدند. در اين وقت الله متعال بر سر آنان ابرسايه را قرار داد و آنها را از آفتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصؤن داشتند. ديدند هواي خنكي است از سايرن هم دعوت بعمل آوردند، تا همه‌ی آنان در زير اين سايه جمع شدند.
در همين اثنا است كه الله متعال آتشي را بر آنها نازل كرد و عموماً سوختند. و بدين ترتيب «اصحاب الأيكة» بزرگترين و سخت ترين عذاب را چشيدند. (تفسير صفوات التفاسير صابوني).

هلاكت قوم مدين :

قبل از همه بايد گفت كه: داستان به هلاكت رسدين قوم شعيب عليه السلام درسه سوره مختلفي از قرآن عظيم الشأن هر يک (سوره هاي اعراف، هود والشعرا)به تعابير مختلف كه مناسب باسياق هر سوره است، بيان گرديده است.
همان طوريكه در فوق بيان داشتيم: قوم شعيب از فرط حماقت از شعيب عليه السلام خواستند قطعه‌اي از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، كه در نتيجه عذاب روز ابري (الظلة) بر آن‌ها فرود آمد، الله متعال به هفت شبانه روزگرمي شديدي را بر آنها مسلط كرد طوري كه آب هايشان به غليان درآمد بعد ابري به سوي منطقه‌ي آنها آمد جهت فرار از گرما زير سايه‌ي آن جمع شدند چون همگي زير سايه جمع شدند؛ زمين زير پاهايشان به لرزه درآمد صداي شديدي آن‌ها را فرا گرفت و آتشي از آسمان فرود آمد و آنها را در كام خود فرو برد. (تفصيل را ميتوان در رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم نوشته: شيخ علي صابوني) مطالعه فرمايد.
همچنان ابن عباس(رض) در روايتي ميفرمايد: «خداي سبحان بر آنان باد سمومي از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغي آن بدن هايشان را پخته و بريان كرد، خانه هايشان داغ شد و آب هايشان در چاه‌ها و چشمه سارها به جوش وغليان آمد پس ازخانه‌ها و محلات خويش گريزان بيرون رفتند درحاليكه باد سموم همراهشان بود آنگاه الله متعال آفتاب را از بالاي سرشان بر آنان مسلط گردانيد كه كاملاً آنان را زير شعاع ذوب كننده خويش گرفت وريگ‌ها وگرد هاي سوزان را نيز از زير پاهايشان برگمارد تا بدانجا كه گوشت پاهايشان بريان شد و از پاهاي شان افتاد سپس بر فراز سرهايشان سايه‌اي مانند ابري سياه را پديد آورد پس چون اين ابر را ديدند، شتابان بسوي آن دويدند، تا به گمان خود در سايه آن اندكي از عذاب خويش بكاهند ولي هنگامي كه همگي در زير آن قرار گرفتند، الله متعال از آن ابر بر آنان آتشي بارانيد كه همه سوختند وهلاک شدند. بدين‌ترتيب، الله متعال شعيب‌عليه السلام و مؤمنان همراه وي را نجات داد.(تفسير انوار القرآن).

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴿١٩٠﴾

بي‌ترديد در اين سرگذشت، عبرتي بزرگ وجود دارد؛ و قوم شعيب بيشترشان مؤمن نبودند.(١٩٠)

تفسير:

هدف قرآن عظيم الشان از نقل حوادثي تاريخي، براي عبرت آموزی است، نه داستان سرايی. واقعيت امر اينست كه: در عذابي كه بر قوم شعيب فرود آمد براي اهل بصيرت پند وعبرتي است، ولي بيشتر كساني كه اين واقعه را شنيدند نه ايمان آور بودند و نه باور دارنده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت شعيب عليه السلام و تهديد رجم :

در (آيهٔ: 91 / سورهٔ هود) آمده است: «قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ)(كفّار) گفتند: اى شعيب! ما بسيارى از سخنان تو را درك نمى‌كنيم وما تو را در ميان خود شخص ضعيفى مى‌بينيم و اگر بستگان تو نبودند، هر آينه تو را سنگسار مى‌كرديم و تو بر ما (هيچ) برترى، قدرت و عزّتى ندارى.) در طول تاريخ ديده شده كه: أنبياء و مبلّغان الهى، در راه دعوت مردم به صراط مستقيم، بيشترين اهانت‌ها، توهين ها وتكاليف ومشقت هاي را متحمّل شده‌اند. كه از جمله حضرت شعيب عليه السلام است. ديده ميشود كه مخالفان أنبياء،كه دليل و منطق واضح ندارند. منطق هميشگي آنان توهين، شكنجه و كشتار است. و همانا كه مي گفتند: «لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ»

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿١٩١﴾

و يقيناً پروردگارت همان تواناي شكست ناپذير و مهربان است.(١٩١)

تفسير:

در اين آيهٔ مباركه پروردگار با عظمت ما به پيامبر صلي الله عليه وسلم دلدادي وتسلي داده ميفرمايد: همان الله متعال كه: شعيب عليه السلام را حمايت و مخالفان او را هلاك كرد، پروردگار تو نيز هست. «إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (بيان تاريخ امثال حضرت شعيب، هم مايه‌ى دلدارى و تسلّى پيامبر است و هم تهديدى براى كفّار و دشمنان).

ودرحقيقت پروردگار مالک، توانگر ونيرومند توهمان ذاتي است كه در انتقام ازدشمنان وشدّت گرفتار ساختن ستيزه جويانش، غالب وشكست ناپذير است. درحاليكه به مطيعانش مهرورز وبه تقرب جويان كويش صاحب لطف ميباشد.

خوانندگان گرامي !

بايد متذكر شد كه داستان هاي پند آموز و ارزنده‌ي تعدادي از پيامبران - سلام الله عليهم - به منظور دلداري خاتم پيامبران محمد صلي الله عليه وسلم، پايان يافت.

اينكه درآيات متبركه (192 الي 212) مبحثي در باره قرآن و نزول آن برقلب وروح محمد صلي الله عليه وسلم كه بر رسالتش دلالت ميكند و موضع گيري مشركان در برابر آن به بحث گرفته ميشود وبدين ترتيب پايان سوره با سرآغاز آن مرتبط ميگردد. طوريكه در آيات (5 و6) همين سوره بدان اشاره بعمل آمده بود.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٩٢﴾

و بي ترديد اين (قرآن)، از سوي پروردگار جهانيان نازل شده است.(١٩٢)

تفسير:

و به راستي كه قرآن عظيم - اين كتابي كه حق تعالي آن را بر نبي كريم خود نازل كرده - وحي است كه پروردگار رحمان و رحيم - آفريدگار هستي و ايجادگر آسمان ها و زمين، بدان سخن گفته است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴿١٩٣﴾

(جبرئيل) روح الامين (فرشته بزرگ الله) آن را نازل گردانيده.(١٩٣)

تفسير:

روح القدس - جبرئيل امين - قرآن عظيم الشأن از نزد الله متعال در قالب وحي فرود آورده

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم رسانده است.
«الرُّوحُ الأمِينُ»: لقب جبرئيل عليه السّلام است.
روح‌الامين به اتفاق همه اي علماء جبرئيل عليه السلام است چنانكه در سورۀ بقره آمده است:«قُل مَن كَانَ عَدُوّا لِّجِبرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلبِكَ»[البقرة: 97].
«تا از هشدار دهندگان باشي» يعني: جبرئيل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلاميه ها و مجازات هايي كه قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار كني.
قرآن كتاب رحمت و معجزه آسا است:
- سرچشمه‌ی آن، «رَبِّ الْعالَمِينَ» است.
- واسطه‌ی آن، «الرُّوحُ الْأَمِينُ» است. جبرئيل عليه السّلام است.
- ظرف آن، قلب پاك پيامبر صلى الله عليه وسلم «قَلْبِكَ» است.
- هدف آن، بيداری مردم «الْمُنْذِرِينَ» است.
- زبان آن، فصيح و بليغ «عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» است.
- بشارت آن، در كتاب های پيشينيان، «زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» است.

عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴿١٩٤﴾

و آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بيم دهندگان باشي.(١٩٤)

تفسير:

جبرئيل قرآن عظيم الشأن را بر قلب پيامبر صلي الله عليه وسلم وحي كرده تا آن را حفظ كرده و به وسيله‌ی آياتش تكذيب كنندگان را برحذر بداريد.
طوريكه آن حضرت نيز آن را حفظ نموده، فهميده، به محكمي و استواري دريافته و به امّت رسانده است تا به وسيله آن از عذاب الهي هشدار داده و انس و جن را بدان بيم داده باشد.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴿١٩٥﴾

(آن قرآن) به زبان عربي واضح و روشن.(١٩٥)

تفسير:

«به زبان عربي مبين» يعني فصيح و روشن و صحيح. يعنى قرآن به زبان قريش نازل شده است. الله متعال قرآن عظيم الشأن را به زبان عربي روشن نازل كرد تا مشركان عرب نگويند: آنچه را تو به غير زبان ما ميگويي، درک و فهم نميكنيم. بدين ترتيب است كه حق تعالي حجت شان را قطع و معذرت شان را دفع كرد.
جبرئيل عليه السلام قرآن را به زبان عربي فصيح و روشن وصحيح كه الفاظي زيبا، معاني رسا، واضح وكلماتي نوراني و روشنگر دارد به پيامبر صلي الله عليه وسلم آورده است.
طوريكه ابن كثير ميفرمايد: يعنى به زبان كامل و شامل و فصيح آن را نازل كرده است. تاروشن و معلوم باشد وهر عذر و بهانه‌ای را برطرف كند و دلايل قطعى را اقامه نمايد و بر صدق مدعا دليل باشد. (مختصر ابن كثير ٦٥٩/٢).

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴿١٩٦﴾

و بي ترديد [خبر] اين [قرآن] در كتاب هاي پيشينيان مسطور است.(١٩٦)

تفسير:

«زُبُرِ»: كتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به (سوره آل عمران/ 148)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بيگمان كه ذكر و وصف اين قرآن عظيم در كتاب پيامبران پيشين عليهم السلام آمده است.يعني: وصف اين قرآن در تورات و انجيل ذكر شده و بشارت آن در آنها آمده است. يا معاني آن در كتب پيشينيان موجود است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿١٩٧﴾

آيا اين خود نشانه و برهان روشني (بر كافران) نيست كه علماء بني اسرائيل (از كتب انبياء سلف) بر اين قرآن آگاهند؟(١٩٧)

تفسير:

علماى بنى اسرائيل از حقّانيّت قرآن آگاه بودند.در اين آيه مباركه ميفرمايد: آيا اين امر براي شان برهان روشن و حجّتي قاطع نيست كه علماي يهود از راستي و ثبوت قرآن آگاهي و بدان عمل دارند يعني: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام مي دانند و گواهي مي دهند كه بشارت به نزول قرآن و نيز معاني قرآن در تورات و زبور و انجيل موجود است پس گواهي اهل كتاب حجتي عليه مشركان. يقيناً همين برهان بر اينكه قرآن حقّي از جانب الله متعال است و پيامبر صلي الله عليه وسلم فرستادهاي از نزد وي مي باشد، كافي و بسنده است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ﴿١٩٨﴾

و اگر آن را بر برخي از عجم غير عرب ها نازل كرده بوديم.(١٩٨)

تفسير:

اگر الله متعال قرآن را بر اين وصف وكيفيت بر شخصي از عجمياني كه قادر به تكلم به زبان عربي نيستند، نازل مي كرد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴿١٩٩﴾

و او آن را بر عرب ها مي خواند، باز هم به آن ايمان نمي آوردند!!(١٩٩)

تفسير:

«مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»: مراد اين است كه قرآن چه رسد به اين كه توسّط پيغمبري از خودشان آمده است، اگر توسّط شخصي غير عرب هم به دستشان ميرسيد و اعجاز آن را بيش از پيش هم ميديدند و به فرض مي‌دانستند كه چنين كلامي ساخته چنين فردي نمي‌تواند باشد، باز هم ايمان نمي‌آوردند. وباز هم و حجّتي ديگر را براي تكذيب آن جستجو مي‌كردند. لذا اين واقعيت دلالت بر آن دارد كه ايمان نياوردنشان به دليل نبودن حجت و برهاني روشن نيست بلكه به دليل مريضي است كه در عقل و قلب و روح آنان وجود دارد. از فرط دشمنى و تكبرشان، به قرآن ايمان نمى‌آوردند.

در التسهيل آمده است: معنى آيه چنين است: اگر قرآن بر يک لال و بى‌زبان نازل ميشد وبه زبان مى‌آمد وآن را برآنان ميخواند حتى در آن حالت از فرط لجبازى باز ايمان نمى‌آوردند. و بدين ترتيب خاطر پيامبر را تسلى داده است كه با وجود روشنى دلايل آنها بر كفر خود اصرار مى‌ورزند. التسهيل ٩٠/٣).

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴿٢٠٠﴾

اين گونه [كه آن را به زبان عربي روشن و گويا نازل كرديم] در دل هاي مجرمان درآورديم [كه آن را بفهمند و به آن ايمان آورند،](٢٠٠)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
در آیهٔ مبارکه میخوانیم که الله متعال حتّی با کفّار اتمام حجّت میکند و قرآن را بر آنان عرضه میکند و بر دلشان عبور میدهد. زمانیکه قابلیّت وجود نداشته باشد، قرآن هم کارساز نیست. جرم و گناه، زمینهی هدایت را در انسان محو میکند. در آیه مبارکه آمده است که بدینترتیب آن را در قلوب تبهکاران جا دادیم، آن را شنیدند وفهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجاز آن یقین حاصل کردند، باز هم به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند.
آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام ـ تبهکاري) دامنگیر کسي شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد میکند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهي القلب». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتي است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شدهاست، آگاه باشیدکه آن گوشتپاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴿٢٠١﴾
آنها به آن ایمان نمي آورند تا عذاب دردناك را با چشم خود به بینند.(۲۰۱)

تفسير:
«الْعَذَاب »: مراد عقاب و عذابي است که از آن بیم داده شدهاند.
همان گونه که اگر قرآن به زبان اعجمی نازل میگردید، عرب های مشرك مکّه ایمان نمی آوردند، اکنون هم که به زبان عربی روشن نازل ومطالب آن بر دل آنان وارد میشود، باز هم ایمان نمیآورند. یعني آنان هرگز به قرآن ایمان نمي‌دارند تاعذاب پردردي راکه پیامبر صلي الله علیه وسلم به آنان وعده داده است به چشم سرخود نبینند. مطمین باشید کسانیکه در دیدن عذاب الهی عجله دارند، روزی برای در امان بودن از عذاب، مهلت خواهند خواست.

فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿٢٠٢﴾
پس عذاب به طور ناگهاني بر سر آنان مي‌آید، در حالیکه بي‌خبرند.(۲۰۲)

تفسير:
به مهلت دادن الله متعال نباید مغرور شویم، زیرا مرگ و عذاب الهی به صورت ناگهانی و غافلگیرانه به انسان مي آید. و مطمین هستیم که: روزی آمدني است که وجدان های خفته حتماً بیدار خواهد شد.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ﴿٢٠٣﴾
پس [در آن موقعیت بسیار سخت] گویند: آیا به ما مهلت داده میشود؟(۲۰۳)
«مُنظَرُونَ»: مهلت داده شدگان.

تفسير:
«هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ»: این جمله میتواند بیانگر قطع امید و اظهار تأسّف ایشان باشد، و یا این که بیانگر درخواست بي پاسخ آنان بشمار آید.
زمانیکه کافران عذاب را ببینند و به طور ناگهانی با عذاب رو به رو میشوند با ابراز افسوس و حسرت بر ایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت میگویند: آیا میشود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ مطمین

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستيم كه مهلت دادن هم سودي براى سيه دلان ندارد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴿٢٠٤﴾

پس آيا عذاب ما را به شتاب مي‌طلبند؟ (٢٠٤)

تفسير:

«يَسْتَعْجِلُونَ»: درخواست جلو انداختن دارند. درخواست مي نمايند عذاب پيش از زمان خود فرا رسد. اشاره به اين است كه كافران بارها تمسخركنان به پيغمبران مي‌گفتند: هر چه زودتر عذابي خدا را كه ما را از آن مي ترسانيد به ما برسانيد. (مراجعه شود به سورهاي: اعراف آيات 70 و 77، سورهٔ انفال آيهٔ 32، سورهٔ هود، آيهٔ 32، سورهٔ عنكبوت، آيهٔ 29، سورهٔ احقاف، آيهٔ 22).

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ﴿٢٠٥﴾

مگر نمي داني كه اگر سال ها آنها را (مهلت دهيم و از نعمت ها) برخوردار سازيم.(٢٠٥)

شأن نزول آيات 205 – 207:

801- ابن ابو حاتم از ابو جهضم روايت كرده است: گويي سرور كائنات متحير به نظر ميرسيد. پرسيدند چرا متحير هستي؟ فرمود: چرا متحير نباشم؟ ديدم بعد از من دشمنم از امتم ميشود. پس «ثُمَّ جَاءهُم مَّا كَانُوا يوعَدُونَ ﴿206﴾ مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يمَتَّعُونَ﴿207﴾»، نازل گرديد. و پيامبر خوشحال شد.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ﴿٢٠٦﴾

سپس آن عذابي كه به آن تهديد مي شدند، به سراغشان آيد.(٢٠٦)

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴿٢٠٧﴾

آنچه از آن برخوردار می شدند به كارشان نمی آيد [و عذاب را از آنان دفع نمی كند] (٢٠٧)

تفسير:

در چنين وضعيتي طول عمر سرزمين‌هاي آباد و عيش و عشرت و رفاه هيچ به درد شان نمي خورد در تخفيف اندوه آنان تأثيری دارد يا عذاب را از آنان دفع می كند؟! والله متعال بصورت قطع آنان را در كوتاه مدّت يا دراز مدّت عذاب خواهد كرد؟

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ﴿٢٠٨﴾

و [مردم] هيچ شهري را نابود نكرديم مگر آنكه بيم دهندگاني براي آنان بود.(٢٠٨)

تفسير:

قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبيه بايد بعد از تذكّر باشد. الله متعال هرشخص ويا هر قومي گمراهی را زمانی به هلاكت مي رساند، كه از قبل به آنان هشدار داده باشد؛ با فرستادن پيامبران عليه السلام وفرود آوردن كتب، به سوي‌شان كه آنانرا درصورت كفرورزي ازعذابش هشداردهد. وگرنه عقوبت بدون هشدار ظلم است و ظلم در شأن پروردگار با عظمت اصلاً نيست.

طوريكه قرآن عظيم الشأن بار ها، اين حقيقت را در آيات مختلفي با زيباي خاصي بيان فرموده است. ازجمله: (درآيهٔ 118 / سورهٔ نحل) ميفرمايد: «وَ ما ظَلَمْناهُمْ» (ما به آنان ظلم نكرديم.) ويا در (آيهٔ 31 / سورهٔ غافر) ميفرمايد: «مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً» (خداوند اراده‌ی ظلم نمی‌كند.) ويا در (آيهٔ 40 / سورهٔ عنكبوت) ميفرمايد: «فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ» (شأن

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند ظلم كردن نيست.) و باز در(آيۀ 124 / سورۀ نساء) ميفرمايد: «لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً» و باز ميفرمايد: «لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً» كمترين ستمى و ظلمي به آنها نخواهد شد. (سورۀ مريم/آيۀ 60) و همچنان در (آيۀ 49/سورۀ نساء) ميفرمايد: «لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (خداوند به اندازه نخ درون هسته خرما وكمتر از آن ظلم نمىكند.) و يا هم در (آيۀ: 40 / سورۀ نساء) ميفرمايد: «لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ» (خداوند به اندازهى سنگينى ذرّهاى ستم نمىكند.).

ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ﴿٢٠٩﴾

براي اندرز دادن و اتمام حجت؛ و ما هرگز ستمكار نبوده ايم [كه مردمي را بدون فرستادن پيامبر نابود كنيم.] (٢٠٩).

تفسير:

طوريكه در آيۀ فوق الله متعال فرمود كه: قهر الهى، بعد از اِتمام حجّت است.

تنبيه بايد بعد از تذكّر باشد. و در اين آيه ميفرمايد: يعني در تعذيب و آزار آنها ما ستمكار نبوديم؛ زيرا ما بر آنان دليل اقامه كرديم و بهانهى آنها را از بين برديم و به اصطلاح جاي پاي براي بهانه شان باقي نماند.

بعد از اينكه الله متعال اعجاز قرآن و صدق محمد صلّى الله عليه و سلّم را يادآور شد، گمان و وهم كفار را رد كرد كه می پنداشتند قرآن مانند ساير گفتههای كاهنان از جانب شياطين اِلقا شده است و فرمود:

وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾

و اين قرآن را شياطين فرود نياوردند (بلكه جبرئيل امين، نازل ساخته).(٢١٠)

تفسير:

«مَا تَنَزَّلَتْ...»: مشركان ادعا داشتند و ميگفتند: اين قرآن را جنّيان و شياطين به محمّد ميرسانند، و او همچون كاهنان الهامات و اطّلاعات خود را از ايشان دريافت مي دارد.

بايد گفت كه: قرآن از استحكام و مقامى والا و از قداست و حفاظتى خاصّ برخوردار است، زيرا آورنده آن روح‌الامين است، و از هرگونه دستبردى محفوظ است.

در آيه مباركه با تمام قاطعيت به رد تهمت هاي مشر كين كه تصور مي كردند كه: مشركان القاى آيات را كار شياطين می پنداشتند. پرداخته است. و فرموده است كه: شياطين اين قرآن را نازل و القا نكردهاند، بلكه روح الامين آن را آورده است.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ﴿٢١١﴾

و [نزول قرآن] سزاوار آنان نيست، و قدرت [وحي كردن چنين كتابي را] ندارند.(٢١١)

تفسير:

وحى، از خباثت شياطين دور است. قدرت جن و شياطين محدود است. و آنان را نسزد و نميتوانند كه چنين قرآنى را بياورند، و اصلاً قدرت آن را هم ندارند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ﴿٢١٢﴾

بي ترديد آنان ازشنيدن [وحي الهي واخبار ملكوتي] محروم و بركنارند.(٢١٢)

تفسير:

ورود بيگانگان به مراكز قدسى ممنوع است. زيرا از وقتى كه محمد صلي الله عليه وسلم مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شدهاند. و به وسيلهى ملائک و شهاب های

(c) ketabton.com: The Digital Library

آسمانی از سمع و گوش فرا دادن آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس چگونه می‌توانند آن را بیاورند؟

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در این مورد درتفسیر خویش مینویسد:الله متعال یادآور شده است که این امر از سه جهت بر آنان منع است:

اول، اینکه چنین کاری از آنان نمی خیزد؛ زیرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتی که این قرآن نور و هدایت را دربر دارد.

دوم، حتی در صورتی که چنان کاری از آنها بخیزد، باز هم نمی توانند؛ زیرا الله متعال حفظ کتاب و تأیید شریعت خود را به عهده دارد،

سوم، حتی اگر آن کار از آنان بیاید و بتوانند آن را انجام دهند، باز هم به آن نمی‌رسند؛ زیرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ های شهاب پر است و هیچ یک از شیاطین راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود. (ابن کثیر ۶۶۰/۲).

خلاصهٔ تفسیر آیات (208 الي 212):

پروردگار با عظمت از انسان، پیمان ازلي- فطري گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپویند و دري دیگر را جستجو نکنند، حال اگر ملتي از این فرمان بسیار روشن سرپیچي کنند، و دو گانه پرست و بیگانه دوست و گناه کار شد، از راه پیام آوران راستین خود، به آنان هشدار میدهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد کرد و در آخرت مجازات شان خواهد کرد، واي ظلمي است که خودشان برخود روا داشته اند و از ساحت پاک آفریدگار دانا دور است. (سوره اسراء آیه 5)، (سوره قصص آیه 59)

مشرکان، پیامبر را ساحر وکاهن مي پنداشتند و مي گفتند: قرآن به وسیله ي شیاطین براي او آمده است، همان گونه که کاهنان را از خبرهاي غیبي آگاه میکنند. خداوند در رد این سخن گزاف و یاوه گویي میفرماید: هرگز شیاطین شایسته ي آن نیستند و نمي توانند قرآن را براي محمد بیاورند، شیاطین از گوش فرادادن به وحي الهي محروم و معزولند و این هم، به سه دلیل غیر ممکن است: (تفسیر ابن کثیر).

الف: قطعاً شیاطین، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهکاري و گمراهي بندگان خدا نیست، حال آنکه آیات قرآن، امر به معروف و نهي از منکر و نور و رحمت و هدایت است. پس میان شیاطین و این حکم ارزنده منافات و ناهمگوني بس بزرگي مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختیار آنها قرار داده شود تا براي پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند (سوره حشر آیه 21) و متلاشي مي شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمي تواند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آیات قرآن، آنها در گوشه اي قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگهبانان توانا و تیرهاي کوبنده ي شهاب علیه آنها پر است.(سوره جن آیات متبرکه 8 و9).

در این صورت شیاطین به هیچ وجه گوش فرادادن حرفي از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان و نگهدار قرآن است.(سوره حجر آیه:9).

خوانندگان گرامي!

در آیات متبرکه (213 الي 220) پندهاي رباني توضیح میيابد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴿٢١٣﴾

پس با الله يكتا احدي را معبود مخوان و گرنه از اهل عذاب خواهي شد.(٢١٣)

تفسير:

«مَا تَنَزَّلَتْ...» مشركان ميگفتند: جنّيان و شياطين قرآن را به محمّد ميرسانند، و او همچون كاهنان الهامات و اطّلاعات خود را از ايشان دريافت مي‌دارد.

ابن عباس(رض) گفته است: به وسيله‌ی او ديگری را برحذر ميدارد و ميگويد: تو كه نزد من عزيزترين مخلوقی، اگر مرتكب گناه بشوی عذابت ميدهم. (زاد المسير ١٤٧/٦)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴿٢١٤﴾

و خويشاوندان نزديكت را (از عذاب) بترسان.(٢١٤)

تفسير:

يكي از اصولي كه در مكتب وحی، بطور واضح واشكارا ملاحظه مي شود اينست كه: همه‌ی مردم در برابر قانون الله متعال يكسان وبرابراند ونزديكان پيامبر نيز مورد هشدار قرار ميگيرند. در ضمن پيوند خويشاوندی سبب مسئوليّت بيشتری ميشود. طوري كه امر شده است كه: در تبليغ و نهی از منكر، اوّل از خود بايد آغاز كنيد، ارشاد و تبليغ بايد با صراحت باشد. روابط فاميلی نبايد مانع نهی از منكر باشد. هشدار به نزديكان، زمينه‌ی پذيرش حقّ را در ديگران تقويت می‌كند. (مردم هميشه مي پرسند كه آيا: اين نصحيت ها را به اقارب خويش بعمل مي آوريد). و بعضي در بين اقارب از هم اولويّت مطرح است. در بين بستگان به خاطر شناخت عميق و اعتماد، زمينه‌ی پذيرش حقّ بيشتر است.

در آيه مباركه آمده است: اي پيامبر قوم و خويشان نزديک و نزديک‌تر را از عذاب الله متعال برحذر بدار و از نزديک‌ترين ها آغاز كن؛ زيرا ايشان نسبت به ديگران به خير خواهي و دلسوزي ات سزاوارتر اند. و اگر ايمان نياورند به عذاب خدا گرفتار می شوند.

در حديث شريف آمده است: وقتی آيه‌ی «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ اَلْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پيامبر صلّی الله عليه و سلّم برخاست و گفت: «ای جماعت قريش! خود را از خدا خريداری كنيد. من چيزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع كنم. ای بنی عبد مناف! من چيزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع كنم.

ای عباس بن عبد المطلب! من چيزی را از شما دفع نمی‌كنم. ای عمه‌ی پيامبر! چيزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی‌كنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه مي خواهی ازمن بپرس. من نمي توانم عذاب خدارا ازتودفع كنم». (اخراج از شيخان)

مفسران گفته‌اند: از اين‌رو اول برحذر داشتن نزديكانش به او امر شده است تا تصور نشود كه نسبت به آنها مهر و محبت به كار می برد، پس وقتی كه بر خويشتن و خانواده اش سخت بگيرد، سخنش مفيدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود.

وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿٢١٥﴾

و در برابر مؤمنانی كه از تو پيروی می‌كنند مهربان و فروتن باش.(٢١٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِخْفِضْ جَنَاحَکَ»:بگستران بال خود را. مراد نرمخوئي و فروتني و مهرباني است (ملاحظه شود سوره: حجر / 88).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
يعني براي مؤمناني كه از تو پيروي مي‌كنندا‌عم از قوم و قبيله‌ات و غير آنان بال عنايتت را بر ايشان فروگستر و به ايشان سخن خوش بگو؛ با آنان اظهار محبت كن گرامي‌شان بداربا مهر و ملايمت به دست خواهي آورد. در صورت كل بايد گفت:كه ملاك برخوردها، ايمان و كفر است، نه فاميل بودن. (بستگانت را انذار ده ولی نسبت به مؤمنين تواضع كن). تواضع، تنها با زبان نيست، بلكه فروتنی در عمل نيز لازم است.

شأن نزول آية 215:
802- ابن جرير از ابن جريج روايت كرده است: وقتي كه خدا (اين كلام آسماني: وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴿214﴾ «و خاندان خويشاوندت را هشدار ده» (شعراء: 214) را نازل گردانيد. پيامبر از خانواده و قوم و خويش خود آغاز كرد. اين كار بر ديگر مسلمانان سخت و دشوار آمد. پس خدا آية «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿215﴾» را نازل كرد.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴿٢١٦﴾
پس اگر تو را نافرماني كردند بگو: من از آنچه انجام مي دهيد، بيزارم؛(٢١٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«عَصَوْكَ»: ازتو سرپيچي و سركشي كردند و نافرماني نمودند. مرجع ضمير (و)خويشان نزديک است.يا مرجع آن مؤمنين است كه اگر در احكام و فروع اسلام از محمّد(ص) (پيروي نكنند، از ايشان و معاصي ايشان بيزاري ميجويد. مصطفي خرمدل (تفسير نور).

تفسير:
ابو حيان گفته است: از آنجايی كه اطاعت و نافرمانی برانذار مترتب است تقسيم بر آن دو براساس انذار مبتنی است. پس معنی آيه چنين می شود: هر كس كه ايمان آورد و از تو پيروی كرد، نسبت به او فروتن باش و هر كدام از آنها از تو نافرمانی كرد از او و عملش تبری كن. (البحر ٤٦/٧)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾
و بر تواناي شكست ناپذير مهربان توكل كن.(217)

تفسير:
و در همه امور خويش به حق‌تعالي تكيه كن و كار خويش را همه به او بسپار؛ كه بر دشمنان چيره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پيروز می‌كند. بايد به كسی تكيه كنيم كه قدرتمند ودوستدار ما باشد. دوستانش را خوار نمي‌سازد و بلند و پر فروغ شان مي‌دارد.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ﴿٢١٨﴾
همان كسي كه تو را به هنگامي كه (براي عبادت) بر مي خيزي مي‌بيند.(٢١٨)

تفسير:
«تَقُومُ»: بر مي خيزي. هدف از آن قيام براي تهجّد، يعني نماز شب يا ساير نماز هاي ديگر است.
ابن عباس(رض) گفته است: يعنی وقتی به نماز ايستاده مي شوي تو را می بيند. و قابل ياد آوري است كه انسان در حال نماز مورد توجّه خاصّ پروردگار با عظمت قرار مي گيرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴿٢١٩﴾

و (همچنين مي بيند) حركت (قيام و ركوع و نشست و برخاست) تو را در ميان سجده كنندگان. (٢١٩)

تفسير:

«تَقَلُّبَ»: انتقال ازحالي به حالي. مراد اوضاع و احوال قيام و ركوع و سجده، و بالاخره حركات و سكنات نمازگزار است. «السَّاجِدِينَ»: سجده برندگان.

مراد مؤمناني است كه به نماز جماعت مشغولند، و در ضمن بنده ساجد، در نزديكترين حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. (تفسير نور: «ترجمۀ معاني قرآن» دكتر مصطفي خرمدل)

و حركات ركوع و سجود و قيام تو را در بين نمازگزاران می‌بيند. (اين قول را ابن جرير طبری اختيار كرده است. و عده‌ای نيز ميگويند: مراد تقلّب در اصلاب پيامبران است.) يعنی در تنهايی و در بين جمع تو را می بيند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿٢٢٠﴾

يقيناً او شنواي داناست.(٢٢٠)

تفسير:

بايد بر الله با عظمت خود هميشه توكّل داشته باشيم زيرا بر علاوه بر داشتن عزّت و رحمت، شنوا و آگاه است و حركت‌ها و عبادت های مارا می‌بيند.

يقيناً خداي متعال سخنت را می‌شنود و از نهان تو با خبر است، هيچ امر پنهاني بر وي نهان نيست بناءً رازها نزد وي آشكار است.

امام نسفي ميفرمايد: «الله متعال دشواري هاي طاعات را بر پيامبرش صلي الله عليه وسلم آسان گردانيد زيرا به او خبر داد كه در معرض رؤيت وي قرار دارد پس كسي كه در زير نگاه و رعايت مولايش قرارداشته باشد، اصلاً سختي را احساس نمي‌كند».

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (221 الي 227) در مورد رد دروغگويي هاي مشركان كه: محمد كاهن يا شاعر است. بحث مي نمايد.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ﴿٢٢١﴾

آيا شما را خبر دهم كه شيطان ها بر چه كساني نازل مي شوند؟(٢٢١)

تفسير:

ای محمد! به كفار مكه بگو: آيا می‌خواهيد به شما بگويم كه شياطين بر چه كسی «فرود مي‌آيند؟» بدين ترتيب گفته‌ی آنها را رد می‌كند كه می‌گفتند: شياطين قرآن را به محمّد صلي الله عليه وسلم القاء مي‌كنند.

تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴿٢٢٢﴾

بر هر دروغگوي گناهكار نازل مي‌شوند.(٢٢٢)

تفسير:

«أَفَّاكٍ»: بسيار دروغگو. افك: ساخته و بر گرداندن چيزی از حقيقت خود.

«أَثِيمٍ»: صيغه مبالغه است بسيار گناهكار و با صفت مشبهه است يعنی هميشه گناهكار.

زيرا شياطين: «بر هر دروغگوي گنهكاري فرود مي‌آيند» مراد از آنان در اينجا كاهنانند زيرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

قبل از بعثت رسول الله صلي الله عليه وسلم شياطين از آسمان استراق سمع كرده سپس به سوي كاهنان مي‌آمدند و آنچه را استراق كرده بودند، بر آنان اِلقاء مي‌كردند.
ابن‌كثيردر شأن نزول اين آيات متبركه مي نويسد: اين آيات ناظر بر پندار مشركاني است كه گمان مي‌كردند آنچه كه رسول الله صلي الله عليه وسلم به همراه آورده‌اند، حق نيست و او آنها را از نزد خود بربافته است، يا شياطين آن را بر وي اِلقاء كرده‌اند لذا خداي سبحان پيامبر خويش را از اين افتراي‌شان تنزيه و تبرئه كرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ﴿٢٢٣﴾

گوش ميدهند (به سخن فرشتگان) و بيشترشان دروغگواند.(٢٢٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يلْقُونَ السَّمْعَ»: گوش فرا ميدهند. شنيده هاي خود را به ديگران القاء ميكنند و ميرسانند.«وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ»: بيشترشان دروغگويند. مراد اين است كه كاهنان و غيبگويان مطلقاً دروغ گويند، ولي سخنان دروغ خود را در لابلاي سخنان و واژه هاي صحيح پنهان و بيان مي دارند. (تفسير نور: «ترجمهٔ معاني قرآن» مصطفي خرمدل).

تفسير:

علامه و نشانه انسان گناهكار آنست كه گوش هاي خود را در اختيار هر سخنی قرار ميدهد:
طوري كه ياد آور شديم خصوصيت شيطان همين است كه بطور دزدانه به صحبت ها گوش فرا ميدهد و همين كه يک كلمه را از مَلأ أعلي مي شنوند همان يک كلمه را به كاهنان و فال بينان و عرافان كه غالب شان كذّاب اند خبر ميرسانند. آنها هم بر آن يک كلمه صد دروغ افزوده و تحويل فريب خوردگان مي دهند!
در حديث آمده است: «آن كلمه‌ی حق كه جن آن را می رباید سپس مانند قدقد مرغ آن را در گوش دوستش ميخواند، صد كلمه‌ی دروغ با آن مخلوط ميگردد». (روايت از بخاری).
مفسرزمخشری در رابطه با معنی «**يلْقُونَ اَلسَّمْعَ** »گفته است: شياطين قبل از اين كه به وسيله‌ی رجم و نفرين از ديد نهان شوند به عالم بالا گوش فرا می‌دادند و از بعضی از كلمات غيب اطلاع پيدا ميكردند. سپس آن را به دوستان كاهن ومدعيان نبوت تلقين ميكردند. و اكثر آنها در تلقين خود دروغگو بودند؛ زيرا چيزی را در گوش آنها می خواندند كه نشنيده بودند. (تفسير كشاف ٢٦٩/٢).
در حديث شريف به روايت بخاري از عروه بن زبير از عائشه(رض) آمده است كه فرمود: گروهي از رسول الله صلي الله عليه وسلم راجع به كاهنان سؤال كردند، آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرمودند: «آنها چيزي نيستند». يعني كارشان هيچ قدر و بها و اهميتي ندارد. گفتند: يا رسول الله! آخر آنان از كاري كه در آينده روي مي دهد، خبرمي‌دهند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «اين چيزي كه از آن خبر مي‌دهند، كلمه حقي است كه جني آن را از ملا اعلي مي‌رباید و آن را چون كتكت ماكيان در گوش دوست انسي خويش مي‌افگند، سپس آنها با آن راست، بيشتر از صد دروغ را مي‌افزايند».

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴿٢٢٤﴾

(پيامبرشاعرنيست)شعرا كساني هستندكه گمراهان ازآنان پيروي ميكنند!(٢٢٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

مفسر تفسير نور دكتر مصطفي خرمدل مينويسد: **«الشُّعَرَآءُ...»:** كافران ميگفتند قرآن شعر است و محمّد صلي الله وعليه وسلم از جمله شاعران ميباشد. خدا ميفرمايد أغلب شعراء سخنان شان مبتني بر باطل و دروغ است و به دنبال خيال روان مي‌گردند. ولي محمّد از الله متعال سخنان خود را دريافت مي دارد و كلامش احكام و حكمت و دستور زندگي است.

مفسر تفسير صفوة التفاسير: محمد علي صابوني در تفسير اين آيه مباركه مينويسد: يعني و [پيامبر، شاعر و خيال پرداز نيست، چون] شاعران [خيال پرداز] را [كه حقايق را هجو ميكنند، و با مطالب بي اساس به واقعيات ميتازند] گمراهان، پيروي مي كنند.

«وَ اَلشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ اَلْغَاوُونَ» شعراء را اشخاص گمراه پيروی می‌كنند نه اهل خِرَد و بصيرت و هدايت. (صفوة التفاسير: محمد علي صابوني).

شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به كلام موزون و قافيه دار اطلاق ميشود كه در آن دقت و ذوق به كار رفته، شاعر گويندۀ اين كلام است. و چون شعر در اكثر توأم با خيال بافی است و تخيلاتی است كه اغلب مصداق خارجی ندارد لذا شعر را خيال بافی و شاعر را خيال باف گفته‌اند، اهل مكه كه رسول الله صلي الله عليه وسلم را شاعر ميگفتند، هدف شان همان خيالباف بود.

«الْغَاوُونَ»:گمراهان اِنس و جِن اند. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفتن.

مفسر تفسير الميسّر دكتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير آيۀ مباركه

«وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» مي نويسد:و شاعران نيز غالباً اشعار خود را بر بنياد باطل و دروغ، مبالغه، گزافه و تخيلات دور از حقيقت و واقعيت تنظيم مي كنند و هر گمراه كج روي از همانندان شان از ايشان پيروي مي نمايد.

در حديث شريف به روايت ابو سعيد (رض) آمده است كه فرمود: در اثنايي كه ما با رسول الله صلي الله عليه وسلم در وادي (عرج) راه مي پيموديم، بناگاه شاعري جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «جلوي اين شيطان را بگيريد، به راستي اگر درون يكي از شما از چرک و زرداب پر شود، برايش بهتر از آن است كه از شعر پر شود». امام شافعي(رح) اين حديث را بر شعر فحش آميز (هجو و هزل) حمل كرده است.

شأن نزول آيات 224 – 226:

803- ابن جرير و ابن ابوحاتم از طريق عوفي از ابن عباس(رض) روايت كرده اند: در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم دو نفر يكي از انصار و ديگري از دسته مقابل يكديگر را هجو مي‌كردند و هركدام از قوم خود پيرواني از احمق ها و گمراهان نيز داشتند. در اين خصوص الله متعال «وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الي﴿226﴾ را نازل كرد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴿٢٢٥﴾

آيا نديدي كه آنان در هر واديي حيران و سرگردانند؟(٢٢٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يَهِيمُونَ»:هيم و هيام آنست كه انسان در اثر عشق بيخودانه راه برود، «هام يهيم: خرج على وجهه لا يدرى اين يتوجه» پس «يهيمون» يعنی بيخودانه راه می روند. و هر چيز به

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر آمد می‌گویند.

تفسیر:

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علي صابوني در تفسیر این آیۀ مبارکه مینویسد: مگر نمی بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شعرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می روند و به هر دری می زنند، از چیزی تمجید می‌کنند که قبلاً از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از این که شخص را تحقیر کرده‌اند، او را تمجید و تعظیم می‌کنند.

مفسرعبدالرؤف مخلص هروي درتفسیرانوار القرآن مي نویسد: «آیا ندیده‌اي که آنان» یعني شعرا «در هر وادیي سرگردانند» یعني: در هر فني از فنون لغو و دروغ فرو مي روند و در هر شاخه و وادیي از وادي‌هاي تهمت و گزافه سخن مي‌گویند، گاهي با هجو پرده آبروها را میدرند وگاهي رهرو راه بوالهوسي و لودگي و دلقک مآبي هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب وزنا ولواط ومانند این از مفاسد و رذایل را بسیار مي شنویم در حالیکه محمد ص نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس اي مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلي الله علیه وسلم را شاعر مي‌نامید؟

مفسر مشهور جهان اسلام امام طبری میفرماید: این مثلی است که الله متعال در مورد طریق فتنه جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می کنند و جمعی دیگر را مورد هجو و ذم قرار مي دهند. (تفسیر طبری ۷۸/۱۹).

در تفسیر امام بیضاوی آمده است: چون اشعار جاهلیّت بیشتر پیرامون خیالات، توصیف زنان زیبا، معاشقه و افتخارات بیهوده یا بدگویی و تعرّض به ناموس دیگران بوده این آیات نازل شده است.«وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ»تفاوت میان حکیم وشاعر آن است که حکیم ابتدا معانی را در نظر می‌گیرد وبعد الفاظ را به کار می برد، ولی شاعر ابتدا قالب والفاظ را در نظر می‌گیرد، سپس معانی را بیان می‌کند. «لغت نامه دهخدا» جذب مردم مهم نیست، مهم این است که چه اشخاصي و به چه هدفی جذب شوند. «یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ» باید یاد آور شد که دین مقدس اسلام با هنر مخالف نیست، ولي با شعر بی‌هدف مخالف است. «فِي کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ» همچنان باید گفت که: اگر شعر همراه با ایمان و تقوا نباشد، خیالات و احساسات شخصی شاعر و تمایلات مردم، هر روز شاعر را به یك وادی میکشاند. «فِي کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ»، آنچه مورد انتقاد است، گمراه کردن مردم و سرگرم نمودن آنان به امور مختلف است.

«یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ- فِي کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ» خواه در زمینه‌ی شعر باشد یا قصه، یا فیلم یا عکس یا تئاتر یا طنز و یا سخنرانی، لکن شعر به خاطر زیبایی و ویژگی‌های خاصّش نافذتر است.

آفت‌های شعر چند چیز است: پیروی نااهلان، «یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ»، بی‌هدفی «فِي کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ» و بی عملی. «یَقُولُونَ ما لا یَفْعَلُونَ» مفسر تفسیر في ظلال القران سید قطب مي نویسد: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي کُلِّ وَادٍ یهِیمُونَ» مگر نمي بیني که آنان به هر راهي بي هدف پا مي گذارند (و غرق تخیلات و تشبیهات شاعرانۀ خویش بوده و در بند منطق و استدلال نمي باشند؟) و این که ایشان چیزهائي میگویند که خودشان انجام نمیدهند و بدانها عمل نمیکنند.

شعراء از مزاج و از خواست دل پیروي مي‌کنند، بدین خاطر گمراهان و سرگشتگان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شيفتگان خواستهاي دل از ايشان پيروي مي‌نمايند، آن كساني نه برنامه‌اي دارند و نه هدفي. شعراء به هر راهي از راه هاي احساس و تصوّر و گفتار پاي مي‌گذارند، برابر انفعالي كه در لحظه‌اي از لحظات بر اثر فشار مؤثّري از مؤثّرها بر آنان چيره مي شود و غلبه پيدا مي كند.

شعراء چيزهائي ميگويند كه خودشان بدانها عمل نمي كنند. زيرا آنان در جهانهائي زندگي مي‌كنند كه آفريده و پروردهٔ خيال بافي ها و احساس هاي خودشان است، و آن جهان ها را بر واقعيت زندگي ترجيح مي دهند، واقعيتي كه از آن خوششان نمي آيد! بدين جهت چيزهاي زيادي را مي‌گويند و بدانها عمل نمي‌كنند، چون با آنها در آن جهانهاي انگاره‌اي زيسته‌اند، و آن جهانها نه واقعيّتي و نه حقيقتي در دنياي ديدني مردمان دارد!

سرشت اسلام - اسلامي كه برنامهٔ كامل زندگي است و آماده اجراء در واقعيت حيات است، و حركت سترگي در دلها و درونهاي نهان و پنهان، و در اوضاع و احوال آشكار و پيدا است - با سرشت شعراء بدان گونه كه انسانها آن را شناخته‌اند، اغلب سر سازگاري ندارد. زيرا شاعر خوابهاي شيريني را در ذهن خود ترتيب ميدهد وبدانها بسنده ميكند. ولي اسلام ميخواهد خواب‌هاي شيرين را پياده كند و تحقّق بخشد و در راه پياده كردن و تحقّق بخشيدن آنها به كار و تلاش مي‌ايستد، و احساسات و عواطف را جملگي تغيير مي‌دهد، تا در جهان واقع، آن نمونهٔ والا را تحقّق بخشند و پياده كنند.

اسلام از مردمان مي خواهد با حقائق واقعيت رويارويِ شوند، و از آن حقائق نگريزند و به جهان خيالبافيهاي سرگردان كننده پناه نبرند. اگر حقائق واقعيت مورد پسند ايشان نبود و با مذاق ايشان نساخت، و با برنامه‌اي كه اسلام آنانرابدان و ادارميكند سرسازگاري نداشت، اسلام ايشان رابه تغيير آن حقائق، وپياده‌كردن برنامه‌اي تشويق وترغيب مي‌كند كه مي‌خواهد و اراده مي نمايد.

بدين خاطر ديگر اثري از خوابها و رياهاي شيرين خيال انگيزي نيست كه بال وپرگيرند و نيروي انسانها را هرز مي برند و هدر ميدهند. چه اسلام نيروي انسانها را در راه پياده كردن خوابها و رياهاي والا، برابر برنامهٔ بزرگ و سترگي كه دارد، به كار مي‌گيرد.

باوجود همهٔ اين چيزها، اسلام با شعر و هنر به خاطر شعر و هنر بودن نمي رزمد و سر ستيز ندارد، همان گونه كه از ظاهر واژه‌ها درک و فهم ميشود. بلكه با برنامه‌اي مي رزمد و بر ستيز دارد كه شعر و هنر برآن بوده است و بر آن رفته است. يعني برنامهٔ هواها و انفعالهائي كه هيچ گونه قانون و ضابطه‌اي براي خود ندارد، و برنامهٔ خوابها و رياهاي خيال بافانهٔ سرگردان كننده‌اي كه صاحبان خود را از پياده نمودن و تحقّق بخشيدن آنها باز مي دارد. ولي زماني كه روح بر برنامه اسلامي مستقرّ شود، و با تأثيرها و انگيزه‌هاي اسلامي در قالب شعر و هنر پخته و رسيده شود، و در همان وقت براي پياده كردن و تحقّق بخشيدن اين احساسها و عاطفه‌هاي والا و گرانبها در دنياي واقعيت بـه كار و تلاش پردازد، و روح تنها به آفرينش جهانهاي خيالي بسنده نكند و در آن نزيد، و به ترک واقعيت زندگي نگويد تا زندگي به صورت زشت وپليد و آلوده و عقب ماندهٔ خود بماند و مردمان را در گنداب خود مستغرق گردند...

زماني كه روح برنامهٔ ثابتي داشته باشد و به سوي هدف اسلامي رهسپار شود... زماني كه روح به دنيا بنگرد و آن را از ديدگاه اسلام ببيند، و در پرتو اسلام به زندگي بنگرد، و آنگاه از اينها به صورت شعر و هنر تعبير كند... زماني كه روح اين چنين باشد وبشود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسلام شعر را دشمن نمي دارد، وبا هنر نمي‌جنگد و سر مبارزه ندارد، چنان كه از ظاهر واژگان برمي‌آيد. قرآن دلها و خردها را متوجّه زيبائيهاي اين جهان كرده است، و دلها و خردها را به پژوهش و نگرش زوايا و خفاياي درون نفس بشري ترغيب و تشويق نموده است. هم اين و هم آن، مادهٔ شعر و خمير مايهٔ هنر است. در توقّفهائي كه هرگز شعر در شفافيت و توجّه خود گذرش بدان زيبائيها و بدان دلربائيها نيفتاده است و لحظه‌هائي دركنار آنها نيارميده است.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴿٢٢٦﴾

و آنها كساني‌اند كه چيزهايي مي‌گويند كه خود انجام نمي‌دهند.(٢٢٦)

تفسير:

همچنان اين گروه از شعراكساني‌اند كه چيزهايي ميگويند كه خود انجام نمي‌دهند.از اين‌روي به اعمالي خودستايند كه عمل نكرده‌اند و به اوصافي فخر ورزند كه در آنان وجود ندارد. آنان گزيدگان را به باد ناسزا گرفته و بدكاران را مدح و ثنا مي‌خوانند.

درحاليكه رسول الله صلي الله عليه وسلم به گواهي همگان فقط چيزي را ميگويد كه آن را انجام ميدهد و هيچ گزافه‌اي در كار وي نيست.

ابو حيان گفته است: خدا درباره‌ی شعرا چيزی را بيان كرده است كه با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زيرا همان طور كه گفته شد پيروی گمراهان از آنان، و به كار گرفتن فنون كلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چيز غير واقعی به خود، همه‌ی اينها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زيرا نبوت طريقی است كه فقط اهل رشد و انديشه از آن پيروی می‌كنند.(البحر ٤٩/٧).

ابن عباس(رض) ميگويد: «شعرا در اكثر سخنان شان دروغ گويند، يعني ميگويند: چنين و چنان كرديم درحاليكه نكرده‌اند. گاهي اشعارشان مملو از مرواريدهاي كرم و خير و جود و سخا و احسان است با آنكه خود دورترين مردم از اين ارزش ها و معاني ميباشند و گاهي به خود ادعاهاي كاملاً دروغين نسبت ميدهند، ادعاهايي كه متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاكدامن است واينكه آنها با آن زنان ودختران چه وچه كرده‌اند درحاليكه اين اشعارشان دروغ وافتراي محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادي هاي خيال و كذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبيب و چرند، دورترين مردم از حقايق اند». (بنقل از تفسير انوار القرآن).

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴿٢٢٧﴾

مگر آنان كه ايمان آورده‌اند و كارهاي نيك انجام داده‌اند و الله را بسيار ياد كرده‌اند و پس از آنكه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند. و زود است كه ظالمان بدانند كه به كدام بازگشتگاه باز مي‌گردند.(٢٢٧).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِنتَصَرُوا»: كمک كردند و ياري دادند. مراد دفاع از اسلام و مؤمنان وجواب به هجاء باطل كافران با هجاء حق است.**«مُنقَلَبٍ»:** مرجع، بازگشت (سوره كهف / 36) **«ينقَلِبُونَ»:** بر ميگردند.بازگشت ميكنند (شعراء / 50).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

پس خدای متعال استثناء آورده و میفرماید: «إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ» یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص میباشند. «وَ ذَكَرُوا اَللّٰهَ كَثِيراً» و شعر آنان را از یاد خدا بازنداشته و شعر عادت و روش آنها نشده است. «وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا» و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به ذم مشرکین می پردازند. «وَ سَيَعْلَمُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا» تهدیدی است کلی برای هر ستمگر که قلب از خوف وترس آن شکافته میگردد.یعنی ستمکاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی که گمراهان از آنان پیروی میکنند خواهند دانست، «أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان کیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است.

البته باید یاد آور شد که: الله متعال از آن شاعران مورد نکوهش و زیر رگبار سرزنش، شعراي دعوت و رسالت ـ از اهل ایمان و عمل صالح و جهاد در راه الله متعال و دفاع از حریم دین الله تعالي را استثنا مي‌کند؛ همانان که سخن به حکمت گفته، اندرز نیکو بر زبان دارند، بر فضیلت‌ها انگیخته، از رذیلت‌ها منع مي‌کنند.طوریکه در روایت ابي بن کعب آمده است که: «ان من الشعر حکمة»یعني بعضي از شعر ها حکمت مي باشند.(کما في الفتح الباري).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطال فرموده است: شعري که در آن وحدانیت الله ذکر والفت با اسلام بیان گردد آن شعر که آرایه هاي اخلاق را با کلمات زیبا مزین ساخته و بیان میدارد، به ارزش‌هاي نیک و والا و معاني بلند و روح افزا فرا میخوانند، همانانند که خدا را بسیار یاد مي‌کنند، کتابش را مي‌خوانند و دانش سودمند مي‌اندوزند. و کساني که با کفر و گناه، ستیز علیه دین، ستم بر مردم، تجاوز به آبروها و نوامیس و اتهام زدن به بهتان و ناروا بر خویشتن ستم کرده‌اند به زودي خواهند دانست که به چه بازگشتگاه پر از ذلت، هلاکت و زیانباري بر خواهند گشت؛ آنگاه که آنچه در قبرهاست زیر و زبر شود، آنچه در سینه‌هاست بیرون ریخته شود و پرده ها نزد آن ذاتي که به راز سینه ها داناست کنار زده شود. پس از الله متعال مي طلبیم که ما را به رحمتش در پوشانده و بر ما از جام عافیت خویش بریزاند و پرده عفاف و عنایت خویش را بر سر ما بپوشاند. آمین یا ربّ العالمین.

شیخ سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید:(إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا).

مگر شاعراني که مؤمن هستند و کارهاي شایسته و بایسته مي‌کنند و بسیار الله را یاد مینمایند (و اشعارشان مردم را به یاد الله مي‌اندازد) و هنگامي که مورد ستم قرار میگیرند (با این ذوق خویش خودرا و سائر مؤمنان را) یاري میدهند.

اینان در دائرۀ آن وصف عام قرار نمي‌گیرند. همچون کساني، ایمان آورده‌اند و دلهاي شان از عقیده لبریز و مالامال شده است، و زندگانیشان بر برنامۀ اسلامي ثابت و استوار گردیده است. و کارهاي شایسته و بایسته کرده‌اند و نیروها و توانهایشان به خطّ سیر کارهاي خوب و زیبا افتاده است و جهت پیدا کرده است، و به تصوّرها و رویاها بسنده ننموده‌اند، و هنگامي که مورد ستم قرار گرفته‌اند خود را و مؤمنان را یاري داده‌اند و به مبارزۀ سراپا شوري پرداخته‌اند و تمام تاب و توان خویش را به کار برده‌اند تا حقّ را یاري دهند، حقي

(c) ketabton.com: The Digital Library

که بدان گردن نهاده‌اند.
از جملۀ این شعراء کساني بوده‌اند که از عقیده و از صاحب عقیده در گیرو دار پیکار با شرک و مشرکین در خود روزگار پیغمبر خدا صلّي الله علیه و آله و سلّم دفاع کرده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند. از قبیل: حسّان پسر ثابت، کعب پسر مالک، عبدالله پسر رواحه - رضي الله عنهم -که از شعراء انصار بودند. کسان دیگري هم بودند، مثل عبدالله پسر زبعري، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبدالمطلب که در زمان جاهلیت خود پیغمبر خدا صلّي الله علیه و آله و سلّم را هجو مي‌کردند. ولي زماني که اسلام را پذیرفتند، اسلام را به گونۀ زیبائي به راه بردند، و پیغمبر خدا را مدح کردند و از اسلام دفاع نمودند.
در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلّي الله علیه و آله و سلّم به حسّان فرمود:(اهجهم - أو قال هاجهم – وجبریل معک).
هجوشان کن- یا فرمود: به هجوشان جواب بده جبرئیل با تو است.
عبدالرّحمن پسر کعب از پدرش روایت کرده است که او به پیغمبر صلّي الله علیه و سلّم عرض کرد: خداوند بزرگوار دربارۀ شعراء نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است. پیغمبر خدا صلّي الله علیه و آله و سلّم فرمود: «إن المؤمن یجاهد بسیفه ولسانه والذي نفسي بیده لکأن ما ترمونهم به نضح النبل».مؤمن با شمشیرش و با زبانش جهاد مي‌کند. سوگند به خدائي که جان من در دست قدرت او است، انکار واژه‌هائي که با آنها مشرکان را هجو مي‌کنید، تیرهائي است که به سوي دشمنان پرتاب مي‌کنید. (امام احمد آن را روایت کرده است).
گونه هائي که شعر اسلامي و فنّ اسلامي در قالب آنها تحقّق مي‌پذیرد و پیاده مي‌گردد فراوان است، گذشته از این شکلي که طبق مقتضیات خود به وجود آمده است. شعر یا هنر را این بس که از جهان بیني اسلامي دربارۀ زندگي در زاویه‌اي از زوایاي آن باشد، تا شعر یا هنري باشد که اسلام آن را مي پسندد.
لازم نیست که شعر یا هنر براي دفاع یا تشویق و ترغیب باشد، یا براي دعوت مستقیم به اسلام، یا تمجید و تعریف اسلام، یا مدح و ثناي روزهاي پیروزي و روزهاي خوب اسلام، و یا تعریف و تمجید مردان و زنان مسلمان باشد، تا در راستاي این موضوعات شعر یا هنر اسلامي شود. نگاهي به گذشت شب و دمیدن بامدادان وقتي که آمیزۀ احساس مسلماني میگردد که این صحنه ها را در آئینه ذهن خود به خدا مرتبط مي سازد، شعر اسلامي صرف مي شود.
لحظه‌اي که دل پرتو انداز مي شود و نور الهي بدان مي تابد، و لحظه‌اي که دل با خدا ارتباط پیدا مي کند، یا دل با این جهاني که یزدان آن را از نیستي به هستي آورده است و آن را آراسته و پیراسته کرده است تماس میگیرد، کافي است که شعر یا هنري را بیافریند که مورد پسند اسلام باشد. دو راهه جدائي شعر و هنر اسلامي از شعر و هنر غیر اسلامي این است که اسلام جهان بیني ویژه‌اي براي زندگي، و براي ارتباطها وپیوندهاي زندگي دارد. هرشعر یاهر هنري که ازاین جهان بیني خیزد، شعر یا هنري است، که اسلام آن را میپسندد.

شأن نزول آیۀ 227:

محمدبن اسحاق در بیان سبب نزول میفرماید: چون آیۀ «وَٱلشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ ﴿224﴾» [الشعراء: 224] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک

(c) ketabton.com: The Digital Library

رضي الله عنهما گريه‌كنان نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم آمدند و گفتند: وقتي الله متعال اين آيه را نازل كرد، مي‌دانست كه ما نيز شاعر هستيم پس واي به حال ما! در اين جا بود كه رسول الله صلي الله عليه وسلم تلاوت كردند: «إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ» [الشعراء: 227] آن‌گاه فرمودند: «اين مؤمنان شايسته‌كار [مورد نظر آيه] شما هستيد». سپس تلاوت كردند: «وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرا» [الشعراء: 227].«و خدا را بسيار ياد كرده‌اند». فرمودند: «اينان نيز شما هستيد». سپس تلاوت كردند: «وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعدِ مَا ظُلِمُواْ» آنگاه فرمودند: «اينان نيزشما هستيد». يعني شما و امثال شما هستيد كه در اين آيه مورد استثناء قرار گرفته‌ايد.

خوانندگان گرامي!

در حديث شريف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسنه كحسن الكلام، وقبيحه كقبيح الكلام». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب‌است و شعر قبيح مانند سخن زشت وقبيح».

همچنين در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم به حسان(رض) گفتند: «دشمنان اسلام را هجو كن و جبرئيل با توست».

در حديث شريف ديگري آمده است: «مؤمن با شمشير و زبان خود ـ هر دو ـ جهاد مي‌كند و سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست گويي آنچه شما از شعر به‌سوي مشركان مي‌زنيد، مانند باران تير است».

از عمر بن الشريد از پدرش روايت مي كند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم صد شعر از اشعار آميه بن ابي الصلت را كه من ميخواندم، گوش داد.

- امام طبري در خصوص كبار صحابه وتابعين فرموده است: كه شعر ميگفتند، ومي شنيدند وبه گوش ديگران مي خواندند.
- امام بخاري فرموده است كه: حضرت عايشه شعر مي گفت.
- ابو يعلي از عبد الله بن عمر مرفوعاً روايت كرده است كه شعر كلامي است كه مضمون آن مفيد وخوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد يا گناه باشد آن بد است. (فتح الباري)
- ابوعمر پسر عبدالبر (رحمه الله) می فرماید: هيچ كس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پيشوايان، شعر پاک را ناپسند ندانسته اند، حتي برخي شعر سروده و يا به آن مثال آورده و يا از آن گوش فراداده اند، مگر اين كه در هجو و بدگويي مؤمنان و آزار اين و آن سروده شود، كه در اين صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است.
- پيامبر صلي الله عليه وسلم شعر حسان بن ثابت را مي شنيد و تحسين ميكرد.

امام شافعي(رح) در عصر عباسي، بسياري پيامهاي انقلابي و نكات بزرگي اخلاقي و عقيدتي و عرفاني را در قالب شعر به مخاطبان خود مي رسانيد. و پيروانش اشعار ايشان را تحت عنوان «ديوان امام شافعي» جمع آوري و تدوين كرده اند.

- در تفسير قرطبي آمده است كه يكي از فقهاي عشرۀ مدينه منوره كه در علم وفضل مشهور بودند به عبيد الله بن عتبه بن مسعود شاعري مشور وقادر الكلام بود، واشعار قاضي زبيربن به كار در كتاب مستقلي جمع شده است، نيز قرطبي نوشته است كه ابو عمروفرموده است: هيچ يكي از اهل علم وعقل نمي تواند اشعار مشتمل بر مضامين

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوب را بد بداند؛ زيرا هيچ يک از صحابه که مقتداي ديني اند، چنين نبوده که شعر نگفته باشد يا اشعار ديگران را نخوانده ونشينده وپسند نکرده باشد.

در مجموع بايد گفت آنعده از رواياتي که در آنها مذمت شعر وشاعري آمده است، اين است آن قدر در شعر مصروف وفرو رفته باشد که از ذکر الله وعبادت وقرآن غافل گردد، امام بخاري آن را در بابي مستقل ذکر نموده از حضرت ابي هريره اين روايت را نقل کرده است: «لَاَنْ يمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ قَيحًا يرِيهِ خير مِنْ اَنْ يمتلي شِعْراً». (متفق عليه مأخذ مشکواة ص۴۰۹.)

يعني: کسي شکم خود را از ريم پر کند بهتر است از اين که شکمش از اشعار پر باشد.

امام بخاري گفته است: معني آن نزد من اين است که شعر بر ذکر الله وعلم وقرآن غالب آيد. و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نيست. هم چنين آن اشعاري که بر مضامين فاحشه يا طعنه وتشنيع مردم يا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام وناجايز اند، واين مختص به شعر بلکه هر کلام نثر چنين باشد آن هم مشمول اين حکم است. (تفسير قرطبي)

حضرت عمر بن خطاب والي خود عدي بن نضله را از اين جهت معزول نمود که اشعار فاحشه مي گفت، و حضرت عمر بن عبد العزيز به علت اين جرم به تبعيد کردن عمروبن ربيعه وابوالاحوص دستور داد،که عمروبن ربيعه توبه کرد و توبه اش پذيرفته شد. (تفسر قرطبي)

ابن ابي جمره فرموده است: که بسيار قيافه بازي و هر علم وفن که سبب اعراض و انحرف از ياد الله شده دلها را سخت کند و در عقايد شکوک و شبهات پديد آورده امراض روحاني ايجاد نمايد، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

بصورت کل بايد گفت که: حکم شرعي در مورد شعر و شاعري همين است که: اگر شعر مشتمل بر دروغ يا شرک يا لهو يا فساد و يا تشويق به شرارت باشد، ممنوع و ناجايز است، و اگر مشتمل بر دعوت به خير و حکمت هاي شرعي و ياري کردن حق و امثال آن باشد جايز است. خلاصه اين که حکم شعر، حکم مفهوم و مضمون آن است، اما استفاده از دف در مراسم عروسي براي زنان جايز است.

شعر و شاعر در قرآن کريم:

مبحث شعر و شاعري در قرآن عظيم الشأن بصورت عموم در شش آيات مورد بحث قرار گرفته است، که در برخي از اين آيات که از زبان کفّار نقل شده است، پيامبرصلي الله عليه وسلم را متّهم به شاعري نموده است. بطور مثال در (آيه 5 / سورهٔ أنبياء) آمده است: «بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» ((کفّار) گفتند: (آنچه محمّد آورده، وحی نيست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به الله نسبت داده، بلکه او يك شاعر است، پس (اگر راست ميگويد) بايد همان گونه که (پيامبران) پيشين (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بيآورد.

ويا اينکه در(آيهٔ 36 / صافات) ميفرمايد: «وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ «36» بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ»(و می‌گفتند: آيا ما به خاطر شاعری ديوانه خدايانمان را رها کنيم؟ (هرگز چنين نيست) بلکه او حقّ آورده و انبيا (پيشين) را تصديق نموده است.)

ودر آيهٔ (30 سورهٔ طور) ميفرمايد: «أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ﴿30﴾»

(c) ketabton.com: The Digital Library

(بلكه ميگويند: او شاعری است كه ما انتظار فرا رسيدن مرگ ناخوش او را داريم.).
و در ديگر به طور صريح، و صريحاً موضع قرآن را در بارهٔ شعر و شاعري بيان ميدارد.
درآيهٔ 69 سورهٔيس ميفرمايد: «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ﴿69﴾» (و ما به او (پيامبر) شعر نياموختيم و سزاوار او نيز نيست، آن (چه به او آموختيم) جز مايهی ذكر و قرآن روشن نيست.).
و در آيهٔ 70 سوره يس ميفرمايد:«لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ﴿70﴾» (اين قرآن برای آن است كه) تا هر كس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجّت را بر كافران تمام كند) و گفتار الله در باره آنان محقّق گردد.).
در آيهٔ فوق ابتدا، شاعر بودن حضرت محمد صلي الله عليه وسلم را و تهمت مشركان را به آن حضرت كه شاعر است مردود مي داند، جهت اصلي اين تهمت آن بود كه جلوي جاذبه و نفوذ قرآن را بگيرند. در جمله ي بعدي ميگويد: شعر شايسته آن حضرت صلي الله عليه وسلم نيست چرا؟ به خاطر اينكه خط «وحي» از خط «شعر» كاملاً جدا است.
زيرا
اوّلاً: سر چشمهٔ شعر به طور معمول تخيّل و پندار است، در حالي كه وحي از مبدأ هستي سرچشمه ميگيرد و بر محور واقعيتها ميگردد
ثانياً: شعر از عواطف متغيّر انساني مي جوشد وقرآن كريم بيانگر حقايق ثابت آسماني مي باشد.
ثالثاً: لطف شعر در بسياري از موارد در اغراق گوئي ها و مبالغه هاي آن است در حاليكه در وحي جز صداقت چيزي نيست.
رابعاً: شعر مجموعهاي از شوق هايي است كه از زمين به آسمان پرواز ميكند، امّا «وحي» مجموعه ي حقايقي است كه از آسمان به زمين نازل ميگردد، و اين در حظّ متفاوت است.
از آيهي فوق، استفاده ميشود كه شعر و شاعري لايق شأن يك شخصيّت والايي چون پيامبر اعظم محمد صلي الله عليه وسلم نيست.

شعر مردود، و شعر مقبول:

مبحث شعر هاي مردود و شعر مقبول در آيات (از 224 الي 227 سوره شعراء) با زيباي خاصي در فوق تذكر يافت.
در آيات متذكره، به خوبي اوصاف شعر وشاعر مقبول وشعر وشاعر غير مقبول و مردود، به بيان گرفته شد. كه در ذيل توجه شما را به نتيجه گيري آن جلب مي دارم:

اوصاف شعرو شاعران مردود:

اولاً: شعر و شاعران مردود؛ بيشتر، طالب عيش و نوشند، و خود و شعرشان در صدد بيان زلف وخال يارهاي مجازي ميباشند (چنان كه اشعار دوران جاهليت از اين مفاهيم زياد برخوردار بودند) لذا گمراهان از آن ها پيروي ميكنند.
ثانياً: اشعار شان غرق پندارها و تشبيهات شاعرانهي خويش هستند، حتّي هنگامي كه قافيهها آنها را به اين سمت وآن سمت بكشاند، در هر وادي سرگردان ميشوند، بطور مثال اگر از كسي راضي باشند و يا از آن خوش شان بيايد آنان را به اوج آسمان ها مي برند، با در نظر داشت اينكه آنان مستحقّ قعر زمين باشند، و از كسي كه دل خوش نداشته باشد، آنان برنجنبد به هجو او مي‌پردازند خلاصه آن هايي كه خود و شعرشان بي‌هدف، و خط فكري آن ها تحت تأثير هيجان ها، و حبّ و بعض ها تغيير مي پذيرند، و دگرگون ميشوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثالثاً: اينكه آن ها سخناني كه مي‌گويند به آن عمل نمي‌كنند، حتّي در آنجا كه واقعيّتي را بيان مي دارند، خود مرد عمل نيستند، اهل سخنند، نه عمل.

اوصاف شعر و شاعران مقبول:

بصورت كل سه صفت را ميتوان به اوصاف شعر و شاعران مقبول بيان داشت:

اول: شعر آن ها با هدف و خود آن ها داراي «ايمان صالح» مي باشند.

دوم: شاعراني كه غرق در اشعار نمي شوند، و غافل از خدا، بلكه «خدا را بسيار ياد مي‌كنند.

سوم: آناني كه در برابر ستم‌ها بپا خواسته، با شعر و ذوق شعري خود از خود و مؤمنان دفاع نمودند در نتيجه از ديد قرآن كريم شعر و شاعران به دو گروه مؤمن، وگمراه تقسيم ميشوند، اوّلي مقبول، و دوّمي مردود و مطرود ميباشند.

بصورت اشعار حكيمانه مورد تأييد است دين مقدس اسلام مي باشد.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النمل

جزء – (19 – 20)

سورۀ نمل درمكۀ مكرمه نازل شده وداراي نود سه آيه وهفت ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

وجه تسميۀ اين سوره به سورهي «نمل» اين است كه در «وادي نمل» مورچه اي به ساير مورچه ها گفت: به لانه هايتان برويد، تا در زيرسُم أسبان لشكر سليمان عليه السلام لگدمال نشويد. سليمان عليه السلام كه اين را شنيد، خنديد و از پروردگارش اِلتماس كرد تا در برابر اين نعمت كه زبان جانداران را مي فهمد، توفيق سپاسگزاري اش را نيز به او عطا فرمايد.

محور اصلي اين سوره، بيان علم مطلق الله متعال به ظاهر و باطن و غيب و شهود است.

همچنان علماء ميفرمايند كه نام گذاري اين سوره به «سورۀ نمل»؛ (مورچه) بدان سبب است كه در آيۀ هجده اين سوره ازبرخورد و گفت وگوی سليمان پيامبر با مورچگان سخن گفته شده است.

نام ديگر اين سوره «سليمان» (الدر المنثور) و «هدهد» است. (احكام القرآن ابن عربي)

نمل: بمعني مورچه

مفهوم كلي سورۀ نمل: يادآوری مبدأ ومعاد؛ داستانهای پيامبران؛ داستان ملكه‌ی سبأ؛ سخن گفتن پرندگان و مورچگان.

تعداد آيات، تعداد كلمات و تعداد حروف:

سوره نمل در مكه پس از سوره ی شعراء شرف نزول يافته است ،طوريكه قبلاً ياد آور شديم سورۀ نمل داراي نودوسه آيه بوده و تعداد كلمات آن به هزارو(صد)وچهل‌ونه كلمه ميرسد. تعداد حروف سورۀ نمل چهارهزاروهفتصدونود و نه حرف ميباشد.(تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ «طور» تفسير احمد مطالعه فرمود.

نامگذاری سوره:

اين سوره به نام «سوره‌ی نمل» موسوم است؛ چون الله متعال در آن داستان مورچه را آورده است كه همنوعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذكر ميدهد، و سپس از سليمان عليه السلام و سربازانش معذرت خواهی نمود. پيامبر الله گفته‌ی مورچه را فهميد و لبخند زد و در مقابل نعمت های گران‌قدر و فضل و كرم خدا او را سپاسگزار شد. اين قصه بزرگترين دليل بر شناخت و آگاهی حيوانات است كه از جانب خدای يگانه به آنها الهام می‌گردد.

موضوع اصلي اين سوره - همانند سائر سوره‌هاي مكّي - عقيده است: ايمان به الله، و الله را به يگانگي پرستيدن، و ايمان به آخرت، و ايمان به پاداش مجازات و مكافات در روز آخرت است، و ايمان به وحي و به اين كه علم به غيب مربوط به خداوند متعال است و بس و كسي جز خداوند متعال علم غيب نمي داند، و ايمان به اين كه الله آفريدگار و روزي رسان و بخشنده نعمتها است، و قلب را متوجّه شكر نعمت هائي كه پروردگار با عظمت به مردمان عطاء فرموده است، و ايمان به اين كه جنبش و حركت و قدرت و قوّت همه در

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست الله، و هيچ گونه جنبش و حركتي و هيچ گونه قدرت و قوّتي دست نمي دهد و صورت نمي پذيرد مگر با اجازهٔ الله و استمداد از او.
داستانهائي براي اثبات اين معاني و مفاهيم، و براي به تصوير كشيدن فرجام تكذيب كنندگان آنها، و فرجام مؤمنان بدانها، ذكر مي‌شود.
همچنان در سوره اشاره به داستان موسي عليه السّلام، ديدن آتش و رفتن موسي به سوي آن، موظّف شدن موسي به رسالت و اِرسال او به سوي فرعون و درباريانش. آيات الهي را فرعون و فرعونيان تكذيب كردند، هر چند به صدق آنها يقين داشتند، و فرجام تكذيب را كاملاً مي‌دانستند.

يادداشت:

آيات (25 و 26) «سورهٔ النمل» داراي سجدهٔ تلاوت ميباشد. و شما ميتواند معلومات تفصيلي در مورد حكم سجدهٔ تلاوت را در سورهٔ «النجم» تفسير احمد مطالعه فرمايد.

پيوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلي:

1 - نظر به اينكه سورهٔ شعراء را به ذكر قرآن خاتمه داد، سوره نمل را نيز به ذكر قرآن آغاز كرده است.
2 - اين سوره به دليل ادامه‌ي قصه‌ي داؤود و سليمان عليهم السلام بمثابهٔ تتمه و متممه و مُكَمِل سوره ي شعراء است.
3 - سوره ي پيشين، مجملي از قصه‌ي موسي، صالح و لوط عليهم السلام را بيان كرد، اين سوره تفصيلي از آن مجمل است كه - به ترتيب - در آيه هاي [٧ تا ١٤]، [٤٥ تا ٥٣] و [٥٤ تا ٥٨] به آن اشاره شده است.
4 - سه سوره ي شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده اند.
5 - همانندي موضوعي ميان اين دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز سوره شعراء ميفرمايد: «تلك آيات الكتاب المبين»، در اين سوره ميفرمايد: «تلك آيات القرآن و كتاب مبين».
6 - هر دو سوره در مورد دلداري پيامبر و اندرزهاي ارزنده به مسلمانان، هدف مشتركي دارند.

محتواي سوره:

اين سوره هم چون ساير سوره هاي مكي، از توحيد، نبوت و معاد سخن ميگويد. در پايان نيز مردم را به دو دسته ي سعادتمند و نيكوكار و سياه بخت و بدكار تقسيم ميكند و درباره ي پاداش و كيفر هر كدام سخن مي گويد و به مشر كان اعلام مي دارد كه به سوي بندگي خداي يگانه باز گردند، از بت پرستي دست بكشند و راه و روش قرآن را در پيش گيرند، تا نور و هدايت يابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند
سوره‌ی نمل یکی از سه سوره‌ای است که آیات آن پشت سرهم نازل شده و درمصحف به صورت متوالی قرارگرفته‌اند. این سه سوره عبارتند از:سوره‌های «شعرا، نمل و قصص».
و برنامه و روش هر سه تقریبا یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت های فراوانی را عرضه می‌دارند.
سورهٔ نمل، از قرآن، آن معجزه‌ی کبرای حضرت محمد(ص) و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامبران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثلاً قصه‌ی حضرت «موسی» و«صالح» و«لوط» علیهم السّلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن روبرو می‌شوند، به ایجاز بازگو کرده است.
و داستان حضرت «داؤود علیه السّلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان علیه السّلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت هایی گران قدر یاد کرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصه‌ی «سلیمان و بلقیس»، ملکه‌ی سبا را بازگفته است.
همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام رسایی را دربر دارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در این راستا هرحاکم ستم پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی داشت تا این که پرستش بت ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آوردند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.
سورۀ نمل دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده ها و پدیده های شگفت انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از خوف وترس و مناظر رعب انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می‌کنند، به طوری که آشفته و بی تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می شوند.
خوشبختان نیکوکار و بدبختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده میشوند. (بنقل از تفسیر صفواة التفاسیر).

محتوای و موضوعات :

محتوای سورۀ نمل از نظر کلی همان محتوای سوره های مکی است، و از نظر اعتقادی بیشتر روی مبداء و معاد (روز بازگشت - قیامت) تکیه میکند، و از قرآن، وحی و نشانه های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن میگوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث میکند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشداری باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.
یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان علیه السلام و ملکه سبأ و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگانی همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان علیه السلام است.
این سوره در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، این نامگذاریها که از تعلیمات پیامبر صلي الله علیه وسلم سرچشمه می گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند.
ضمناً این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق‌العاده ای در انسان دارد سخن میگوید. این سوره با بشارت شروع میشود، و با تهدید پایان می یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست.[12]

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة النمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ﴿١﴾

طس (طا. سين) خوانده ميشود. (معناي اين حروف به الله تعالي معلوم است.) اين آيه هاي قرآن و كتاب روشنگر است. (١)

تفسير:

«طس» حروف مقطعه ي اوايل سوره ها يادآور اعجاز اند. اين آيات قرآن، آياتي است كه معاني واضح و مباني روشن دارند. اين كتاب، در دلالت خود روشنگر و در صحّت خود قاطع است؛ آياتش دربر گيرنده اصول همه علوم، احكام، شرايع، اخلاق، و آداب مي باشد.
از امتيازات قرآن، مكتوب بودن: «كِتابٍ» روشن و روشنگر بودن: «مُبِينٍ» هدايت كردن: «هُدىً» و بشارت دادن است. قرآن، كتابى بس بزرگ است.
(«كِتابٍ»، بدون «الف و لام» و همراه با تنوين نشانه‌ى عظمت است).

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه (1الي6) موضوعاتي قرآن واثر و رسالت آن، مورد بحث قرار ميگيرد.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٢﴾

وسيله هدايت و بشارت براي مؤ منان است.(٢)

تفسير:

واقعيت امر اينست كه: رسالت اصلى قرآن عظيم الشأن، هدايت و بشارت دادن است و توجّه قرآن به علوم و مسائل ديگر جنبى است. در اين آيه مباركه مؤمنان نيكوكار كساني كه به قرآن ايمان آورده و به آن عمل مي‌كنند را به راه راست هدايت كرده و به آنها بشارت رسيدن به سعادت دنيا و نعمت‌هاي پايدار در بهشت هاي برين بشارت مي دهد.
سيد قطب مفسر بزرگي اسلامي در تفسير خويش «في ظلال قران» مي نويسد:
قرآن يک كتاب دانش نظري و تئوري، يا يک كتاب تطبيقي و تحقيقي نيست كه هر كس آن را بخواند و مطالب آن را حفظ كند ازآن سود ببرد و بهره‌مند شود. بلكه قرآن كتابي است كه قلب را پيش از هر چيز ديگري مخاطب قرار ميدهد، و نور خود را بر قلب باز مي‌تاباند، و عطر خود را بر قلب باز مي‌پاشد، دلي كه قرآن را با ايمان و با يقين دريافت مي دارد. و هر اندازه كه قلب با ايمان، تر و شاداب گردد، مزة شيريني قران برايش بيشتر مي‌شود، و معاني و مفاهيم و راهنمائي ها و رهنمود هائي از قرآن را درک و فهم مي‌كند كه قلب سخت وخشكيده آنها را درک وفهم نمي‌كند، وبا نور قرآن به چيزهائي راهياب ميگردد كه قلب منكر و كجرو بدانها راهياب نمي‌گردد، و از همدمي باقرآن بهره وسودي ميبرد كه خواننده كوردل قرآن ازآن بهره وسودرا نميبرد.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴿٣﴾

كسانيكه نماز را برپا ميدارند و زكات را ميپردازند و به آخرت يقين دارند.(٣)

تفسير:

ايمان، كليد هدايت و نجات است. حتّى مؤمنان اهل نماز و زكات براى تداوم كار خود به

(c) ketabton.com: The Digital Library

هدايت الهی نياز دارند. حتي در قيامت نيز انسان به مرحله‌ای از هدايت محتاج است. چه زيبا است كه قرآن عظيم الشأن در (آيۀ 9 / سورۀ يونس) ميفرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (به يقين آنان كه ايمان آورده و كارهای شايسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به خاطر ايمانشان هدايت ميكند. ودرباغ‌های پرنعمت كه نهرها اززير پايشان جاری است اقامت دارند.).

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: (كسانی كه نماز را برپا می دارند) بايد گفت: برپاي نمازی ارزش دارد كه با شرايط صحّت و كمال ادا و انجام گيرد.

معناي **«يُقِيمُونَ»:** (اقامه‌ی نماز، و انجام دادن آن با شرايط واقعي است) در آن بايد شروط و اركان رعايت و به شيوه‌ای كامل و با خشوع و رعايت آداب و اركان آن اقامه گردد.

در وقت اقامۀ نماز دلهايشان بيداراست و ميدانند كه در پيشگاه خالق لايزال ايستاده‌اند. ارواحشان آگاه است در پيشگاه الله بزرگوار جهان قرار دارد. عقل وشعورشان بدان افق والاي تابناک اوج ميگيرد. دلها ودرون‌هايشان به مناجات خدا و تمنّا و دعا وتوجّه بدو در محضر بزرگوارش سرگرم و مستغرق است.

بايد ياد آور شدكه: نماز و زكاتی ارزش دارد كه با ايمان به روزقيامت همراه باشد.مؤمنين برنده هستند؛ كه با نماز خود سازی ميكنند و با زكات مشكلات جامعه را حل و با يقين به قيامت، آينده‌ی خود را تأمين می‌كنند.

علم، به فراموشی تبديل ميشود ولی يقين، با توجّه دائمی همراه است. گمان و دانستن كافی نيست، باور قلبی و يقين لازم است. اهل يقين، تنها گروه خاصّی هستند.«هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» تكرار كلمه‌ی «هُمْ» نشانه‌ی اين است كه اين گروه، گروه خاصّی هستند.

در فهم عالي آيه متبركه در ميبابيم كه؛ رابطه با الله تعالي بر رابطه با مردم مقدّم است. طوريكه ميفرمايد: «يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ» يكی از امتيازات اسلام اين است كه مسايل الهی و مردمی، معنوی و مادّی، اين جهانی و آن جهانی را در كنار هم قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴿۴﴾

كساني كه ايمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را براي آنان زينت ميدهيم، پس آنان (در گمراهي خود) متردد و حيران‌اند.(۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ﴿۵﴾

اينان كساني هستند كه عذاب سختي براي آنان است و بي ترديد آنان در آخرت زيانكار ترين [مردم] اند.(۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سُوءُ الْعَذَابِ»: عذاب بد. هدف از آن سرگرداني و پريشاني و يأس و نااميدي و چه بسا زنداني و گرفتاري اين جهان است. «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

يعني براي آن گروه ناباور به آخرت در دنيا شديدترين وسخت ترين عذاب از قبيل قتل و اسارت و دربه‌دری خفت، عار ونفرت و مبتلا شدن به امراض رواني، انقباض روح وقلب، يأس و سرخوردگي و بدبيني و نگراني؛ دارند.

«وَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ هُمُ اَلْأَخْسَرُونَ» زيان آخرتشان از خسران و زيان دنيا بدتر و شديدتر است؛ زيرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجير الله جبّار در انتظارشان مي باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سیمای و چهره زیانکاران:

خاسرین و یا زیانکاران به چند نوع هستند:

الف: خاسر،

ب: لفی‌خسر،

ج: خسران مبین

د: اخسرون.

الف: کسی که عمرش تباه شده است. طوریکه در (آیۀ 15 سورۀ زمر) بازیباي خاصي ميفرمايد: «فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ» (پس شما جز او هر چه را می خواهید بپرستید». بگو: «همانا زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که سرمایه‌ی وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند، آگاه باش، این همان زیان آشکار است).

کلمه‌ی «خسارت»، سه بار در این آیۀ مبارکه تکرار شده، این بدین فهم است، تا انسان را نسبت به خسارتِ نفس در قیامت اگاه و بیدار سازد.

به سراغ غیر الله رفتن، هرچه باشد وهرکه باشد خودفروشی وخسارت است. انسان باید در معامله یا فایده کند یا ضرر نکند و یا لااقل ضرر کمی را متقبل شود، ولي مشرکان، آخرت را می‌بازند و لذا خسران آنان مبین وآشکار است، به علاوه خسارتِ نفس، در آخرت قابل جبران نیست.

انسان زمانیکه با خالق خود ببرد، دیگر فرقي ندارد که، به هر چه وصل شود، فايده اي به حالش ميسر نمي شود. در یک کلمه باید گفت که: خود باختگی، از جمله بزرگ‌ترین خسارتي در دنيا واخرت بشمار مي رود.

ب: شخصیکه اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» (سورۀ عصرآیه2) (. همانا انسان درخسارت است. مگر آنان که ایمان آورده)

ج: شخصیکه با تزلزل بندگی الله تعالي را میکند. «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ» (سوره حج، 11) (و از ميان مردم كسي هست كه الله را با دو دلي ميپرستد، پس اگر خير به او برسد به آن مطمئن ميشود، و اگر رنج و پريشاني به او برسد، بر روي خود بر ميگردد (مرتد مي‌شود)، (چنين شخص) در دنيا و آخرت زيانكار شده، و اين همان زيان آشكار است.)

د: اشخاصیکه منحرف اند، وبا خود طوري فكر مي كند كه به راه درست راه ميروند: طوريكه قرآن عظيم الشأن در(104 سوره كهف)درباره آنان ميفرمايد: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» (آناني اند كه كوشش آنها در زندگي دنيا گم شده است وگمان مي كنندكه كار نيک مي‌كنند.).

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴿۶﴾

و بطور مسلم قرآن را از سوي پروردگار حكيم و دانا دريافت مي كني.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تلقّي»: به تو القاء و عطاء مي‌گردد. به تو رسانده و آموخته مي شود.

«حَكِيمٍ»: خدائي كه كارهايش از روي حكمت است و حساب و هدفي در آفرينش جهان و نازل كردن قرآن دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«عَلِيمٍ»: خدائي كه داراي آگاهي بي پايان و فرزانه مطلق جهان است. «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

الله متعال در اين آيه مباركه ميفرمايد: اي پيامبر! حقّا كه تو قرآن را از سوي حكيم دانا دريافت مي داري، و در نزول و دريافت قرآن عظيم الشأن، هيچ واسطه‌ی غير مطميني وجود ندارد.

مفسر زمخشری در تفسير اين آيه مباركه مينويسد: اين آيه مقدمه‌ای است برای بيان قصه ها و حكمت های لطيف و ريزه‌كاری های جالبی كه قرآن قصد مطرح كردن آنها را دارد. (تفسير كشاف ۲۷۵/۳).

خوانندگان گرامي !

در آيات متبركه (7 الي 17) مبحث قصه و داستان موسي عليه السلام در وادي مقدس به بحث گرفته ميشود.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴿۷﴾

[ياد كن] هنگامي را كه موسي به خانواده اش گفت: به راستي من آتشي را از دور ديدم، به زودي خبري از آن براي شما مي آورم، يا از آن شعله‌اي برگرفته به شما مي رسانم تا خود را گرم كنيد.(۷).

داستان ازدواج حضرت موسي عليه السلام در مداين:

قبل از همه بايد گفت كه: در قرآن عظيم الشأن بصورت كل (136) بار نام حضرت موسی عليه السلام و در(34 سوره) داستان او ذكر شده و حدود 900 آيه درباره‌ی داستان بنی اسرائيل بصورت كل به اين مبحث پرداخته است.

ابن كثير در البداية والنهاية مي نويسد: بعد از اينكه حضرت موسي عليه السلام سنگ بزرگي كه بر دهانه‌ي چاه نهاده شده شد به تنهاي برداشت، وگوسفندان آن دو دختر را سير آب كرد، سنگ چاه را به تنهاي دوباره بر دهن چاه دوباره بست، درحاليكه بطور نورمال ده نفر براي برداشتن و سر جاي خود گذاشتن سنگ تشريک مساعي ميكردند.

بعد از اينكه اين دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسي و قدرت بدني او تعريف كردند و از او خواستند در مقابل اين نيكي اِنعاميه او بدهد يكي از دختران را نزد او فرستاد او در كمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را ميخواند و ميخواهد انعام بيرون كشيدن آب از چاه را به تو بدهد و بدين سبب مسئله را به صراحت در ميان نهاد تا باعث مشكوک گشتن او نشود. و اين نشانه‌ي كمال حيا و ادب او مي باشد، بعد از اينكه حضرت موسي عليه السلام به منزل تشريف آورد، داستان خويش را به حضرت شعيب عليه السلام به تفصيل بيان داشت: شعيب عليه السلام بعد از استماع داستان در خطاب به موسي عليه السلام گفت: نترس ازدست ظالمان نجات پيدا كرده‌اي.

سپس يكي از دختران خود را (در مقابل چوپاني به مدت هشت سال و در روايتي ده سال) به عقد او درآورد.

ابن كثير ميفرمايد: در مورد اين پير مرد اختلاف راي وجود دارد و قول مشهور اين است كه او شعيب بوده است. حسن بصري(رض) بر اين قول تصريح كرده، مالک بن انس نيز اين عقيده را دارد. شعيب بعد از نابودي قومش زمان زيادي زندگي بسربرد تا حضرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

موسي او را ديد و با دخترش ازدواج كرد. اما برخي عقيده دارند كه اين پير مرد برادر زادهي شعيب عليه السلام بوده است. اما رأي اول ارجح و اكثر مفسرين بر آن راي هستند.
حضرت موسي بعد از ازدواج با دختر شعيب در مدين اقامت گزيد و به مدت 10 سال هم مطابق قرار داد مصروف چوپاني شد. روايت شده از رسول الله صلي الله عليه وسلم سؤال شد حضرت موسي عليه السلام كدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «كاملترين و بهترين آن دو» از اين حديث فهم مي شود كه حضرت موسي ده سال چوپاني كرده، و اين چوپاني در مقابل مهريهي همسرش (دختر شعيب) بوده است و اين امر هم كه موسي چوپاني كرد عجيب به نظر نميرسد، چون سيد مخلوقات حضرت محمد صلي الله عليه وسلم نيز چوپاني كرده است.
در حديث صحيح آمده: «هيچ پيغمبري نبوده كه چوپاني نكند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلي من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قريش را مي چرانديم» فلسفه چوپاني پيغمبران عادت كردن بر تواضع و آرامش است و اين كار مقدمهي سياست و ادارهي امور مردم نيز مي باشد چنانچه چوپان به چرانيدن و رعايت گله همت ميگمارد وآنها نيز به امور مردم همت گمارند و اين چنين از توجه و رعايت گوسفندان به رعايت انسانها و تعهد ايشان همت گماشتهاند.

بازگشت موسي عليه السلام به مصر و تكلم خداوند متعال با او در كوه طور:

طوريكه گفته شد: حضرت موسي عليه السلام بعد از سپري كردن ده سال عمر در مدين، هواي وطن اش بر سر اش آمد و تصميم گرفت با خانوادهي خويش دوباره به مصر بازگردد. حضرت موسى عليه السلام با همسر حامله اش از مَدْيَن به سوى مصر در حركت بود. شب و سرما و طوفان بيابان از يك سو و وضع حمل همسرش از سوى ديگر موسى عليه السلام را به جستجو واداشت؛ آيات مورد بحث به اين ماجرا نظر دارد.
به هنگام بازگشت در يک شب تاريک و سرد راه را گم كرد هر چند سنگ آتش افروز را بر چوب مي زد اثري نميكرد. تاريكي و سرما هر لحظه فشار ميآورد، و طوري كه گفتيم همسرش حامله و ايام وضع حملش نزديک بود، لذا موسي عليه السلام متحير و سرگردان مي ايستاد و مينشست و به آسمان نگاه ميكرد شايد چيزي ببيند كه او را از سرگرداني نجات دهد، ميايستاد و گوش فرا ميداد بلكه صدايي يا حركتي بشنود. در اين شرايط بحراني نوري از سوي كوه طور مشاهده كرد. به ظن و گمان خود پنداشت كه آتش است «إِذ رَءَا نَارا فَقَالَ لِأَهلِهِ ٱمكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَستُ نَارا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنهَا بِقَبَسٍ أَو أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدى﴿10﴾»[طه: 10]. (وقتي آتش را ديد به خانوادهي خود گفت: اندكي توقف كنيد كه آتشي ديدهام اميدوارم از آن آتش شعلهاي برايتان بياورم يا اينكه در دور و بر آتش راهنمايي را بيابم.)
چون به نزديكي كوه طور رسيد نور عظيمي (كه از آسمان تا درخت بزرگي كه آنجا بود امتداد پيدا كرده بود) مشاهده كرد. موسي عليه السلام در تَحَير و دهشت فرو رفت خطاب الله متعال را شنيد مبني بر اينكه بوت هاي خود را درآورد و به اين درهي مقدس وارد شود تا به كوه طور نزديک ميگردد و خداوند در آينده با او سخن خواهد گفت و او را به پيغمبري بر ميگزيند و به سوي فرعون روانه ميكند تا رسالت خدا را به گوش او برساند.«وَهَل أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ﴿9﴾ إِذ رَءَا نَارا فَقَالَ لِأَهلِهِ ٱمكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَستُ نَارا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنهَا بِقَبَسٍ أَو أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدى﴿10﴾ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ﴿11﴾ إِنِّيٓ أَنَا رَبُّكَ فَٱخلَع

(c) ketabton.com: The Digital Library

نَعلَيكَ إِنَّكَ بِٱلوَادِ ٱلمُقَدَّسِ طُوى﴿12﴾ وَأَنَا ٱختَرتُكَ فَٱستَمِع لِمَا يُوحَىٰٓ﴿13﴾ إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعبُدنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكرِيٓ﴿14﴾» [طه: 9- 14]. (و آيا خبر موسي به تو رسيده است.

(10) هنگامي كه آتشي ديد، پس به خانواده‌اش گفت: توقف كنيد، زيرا من آتشي ديدم، اميدوارم از آن آتش شعله‌اي براي شما بياورم يا بر آن آتش راهنمايي بيابم.(11) پس چون به آن آتش نزديک شد، صدا كرده شد كه اي موسي!.(12) يقيناً من پروردگار توام، پس نعل‌هايت را از پا بيرون آر، زيرا تو در وادي مقدس طوي هستي.(13) و من تو را (به رسالتم) برگزيده‌ام، پس به آنچه كه وحي مي‌شود، گوش كن.(14 البته من «الله» هستم، و معبودي بر حق جز من نيست، پس مرا عبادت كن و نماز را براپياد كردن من برپا كن.) بلي اين چنين خداوند به موسي عليه السلام رسالت بخشيد و با او سخن راند و آيتي دال بر صدق نبوت به او ارزاني داشت معجزه‌ي او عصا و يد بيضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود.

بعضي از مفسرين گفته‌اند: چون موسي قصد اين آتش كرد آن را شعله‌ور در يک درخت عوسج يافت. از تعجب بايستاد، خداوند بر او صدا برآورد كه در خاک مقدس جلويي قرار دارد، لذا بايد (بوته‌ي تمشک) كفش‌ها را بخاطر احترام اين مكان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصاي دست راست خود را بياندازد فوراً تبديل به اژدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل كند و آن را بيرون آورد كه همانند آفتاب مي درخشيد. (براي مطالعه بيشتر اين داستان آموزنده مراجعه فرمايد به كتاب: «پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم» تأليف شيخ علي صابوني(عقرب) 1394شمسي، 1436 هجري).

اما آتش در قرآن :

آتش در بسياري از آيات قرآن عظيم الشأن به عنوان سمبول مجازات بدكاران بيان شده است. ولي علاوه بر اين، به آتش در موضوعات ديگري مورد اشاره قرار گرفته است كه از آن جمله ميتوان؛ نقش آتش را در چهار موضوع متفاوت را ملاحظه نمايم: ابليس به آن افتخار ميكرد. «قالَ ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (آيه 12 سورۀ اعراف). (خداوند به ابليس) فرمود: وقتی كه من (به سجده) فرمانت دادم، چه چيز تورا از سجده كردن منع داشت؟ (شيطان) گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گِل آفريدی.).

مجازات بدكاران طوريكه ميفرمايد: **«تَصْلى ناراً حامِيَةً»** (سوره غاشيه آيه 2) ((امّا) به آتشی سوزان درآيند)

سرد شدن آتش بر ابراهيم عليه السلام وسالم ماندن از آن حضرت در آتش: طوريكه ميفرمايد: **«قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ»** (سوره أنبياء آيۀ 69) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهيم را به درون آن انداختند، امّا ما) گفتيم: ای آتش! بر ابراهيم سرد و سلامت باش.).

موسي و آتش در سرزمين مقدس طوي، موسی عليه السلام به سراغ آن رفت، ولی پيامبر شد. «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» [ياد كن] هنگامي را كه موسي به خانواده اش گفت: به راستي من آتشي را از دور ديدم، به زودي خبري از آن براي شما مي آورم، يا از آن شعله اي برگرفته به شما مي رسانم تا خود را گرم كنيد.) (آيۀ 7 / سورۀ نمل).

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان ذوالقرنين كه به وسيله آن فلزات را ذوب وسدسازی كرد. «آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذا ساوى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً» (آيه 96 سوره كهف) (وقتي به كار آغاز كرد) گفت: قطعه‌هاي آهن را براي من بياوريد، تا آنكه بينذ وكوه را برابر كرد، گفت: در آن بدميد، تا آنكه (آهن) را آتش گردانيد، گفت: مس گداخته شده برايم مياوريد تا بر آن بريزيم.).

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٨﴾

و چون به نزديك آن آمد، صدا كرده شد: با بركت و خجسته گرديد آن كه در آتش است، و (نيز) آن كه اطراف آن است، و الله پاك و منزه است، پروردگار جهانيان.(٨)

تفسير:

ابن كثير ميفرمايد: «چون حضرت موسي عليه السلام به نزديک آتش آمد، منظره تكان دهنده عظيمي را ديد چرا كه آن آتش را در درخت سبزي شعله ور يافت كه با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در اين أثناء موسي عليه السلام سرش را بهسوي آسمان بالا كرد، ديد كه نور آن آتش به اوج آسمان رسيده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولي موسي عليه السلام طوري فكر كرد كه: آن نور، آتش است».

از حسن و سعيد بن جبير نقل شده است كه مراد از: «مَن فِي ٱلنَّارِ»(الزمر :19). «كسي كه در آتش است»، نور الله سبحان مي‌باشد.

ابن جرير طبري و ابن ابي حاتم از ابن عباس(رض) روايت كرده‌اند كه فرمود: «منظور الله متعال از «بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ»(النمل :8) . «مبارك است كسي كه در آتش است» خود وي است، يعني ذات متعال من با بركت است. زيرا در آن درخت نور رب العالمين متجلي بود، نه آتش». «و كسي كه پيرامون آن» آتش «است»كه مراد: موسي عليه اسلام است «*نيز بركت يافته است*» و اين بركت به سبب رخداد عظيم ديني‌اي است كه موسي عليه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، كه همانا تفويض رسالت و دادن معجزه به وي مي باشد. به قولي معني اين است: مبارک اند فرشتگاني كه پيرامون آن آتش‌اند «و منزه است خدا پروردگار عالميان» اين عبارت متضمن به شگفت آوردن موسي عليه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است.

در حديث شريف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، يا نار است كه اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رويش همه چيز را كه در منظر ديد وي است مي سوزاند». (تفسير انوار القرآن).

ابن عباس(رض) ميفرمايد: آتش نبود بلكه نوری فروزان و پرفروغ بود. (تفسير ابن كثير ٦٦٦/٢). موسى عليه السلام از شگفتی منظره درمانده بود كه صداي او را ندا داد. «نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي ٱلنَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا» از جانب طور ندايی آمد و گفت: ای موسى! بركت و خير از آن افرادی است كه در كنار اين آتش و آن كه پيرامون آن قرار دارند، كه عبارت بودند از فرشتگان.

ابن عباس (رض) مي نويسد: «بُورِكَ» يعنى مقدس است. «وَ مَنْ حَوْلَهَا» عبارتند از ملائک.

ابو حيان ميفرمايد: برای موسى مژده است و سبب مأنوس كردن او به شمار می‌آيد و پيش درآمدی است برای مناجاتش، و شايسته است به آنان كه در كنار آتش و نيز آنانكه در اطرافش قرار دارند تبريک گفته شود؛ زيرا امری بس عظيم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت كردن خدا با موسى و بيدار كردن او. (البحر المحيط ٥۶/٧).

(c) ketabton.com: The Digital Library

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٩﴾

اي موسي! يقيناً منم خداي تواناي شكست ناپذير و حكيم.(٩)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴿١٠﴾

و عصايت را بينداز و چون آن را ديد كه گويي ماري است كه حركت مي‌كند، به عقب بازگشت و پشت خود را نظر نكرد. (فرموديم) اي موسي مترس كه پيغمبران در حضور من هرگز نمي‌ترسند.(١٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَهْتَزُّ»: حركت مي‌كند. مي جنبد. **«جَآنٌّ»:** مار تندرو و سريع السير سفيد يا زرد رنگ. **«لَمْ يُعَقِّبْ»:** به پشت سر نگاه نكرد، يعني برنگشت. («ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

واقعيت امر اينست كسى كه الله را حاضر و شاهد بداند و خود را در محضر او ببيند، از غير الله از كسي نمي ترسد. بعد از اينكه حضرت موسي عليه السلام به دستور پروردگار با عظمت عصا اي خويش را انداخت و عصاي اش به إذن پروردگار به مار تبديل شد.

جان: مار سفيد است و عصا در چالاكي و سبكي حركت خود به مار سفيد تشبيه شده است.

و حضرت موسي ديد كه عصا تبديل به ماري شده است كه پيش رويش مي جنبد، خوفناک شد و پا به فرار نهاد و عصا را گذاشته به سوي آن باز نگشت.

مجاهد فرموده است: **«لَمْ يُعَقِّبْ»** يعنى برنگشت. و قتاده گفته است: يعنى پشت سر را نگاه نكرد؛ چون كارى بس هولناک را ديد. يعنى ديد عصا به مارى جنبان تبديل شده است، پس آنچه كه مقتضاى طبيعت انسان است به او دست داد و شديداً ترسيد.

در اين وقت است كه الله متعال به وي ندا در داد و فرمود: **«يٰا مُوسىٰ لاٰ تَخَفْ»** *«اي موسي! نترس»* از مار و آسيب آن؛ زيرا بر پيامبران ترسي نيست تو پيامبر ما هستي و پيامبران من كه آن ها را براى نبوت برگزيده‌ام از غير من نمي ترسند.

ابن جوزى گفته است: او را آگاه كرده است كه خدا هر كس را به سبب نبوت از عذاب ايمن بدارد نبايد از مار بترسد.(زاد المسير ١٥٦/٦).

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

مگر كسي كه ستم كند [كه او بايد بترسد]؛ ولي زماني كه پس از بدي نيكي را [كه ايمان و كار شايسته است] جايگزين آن نمايد [از عذاب من در امان است و نبايد بترسد]؛ پس (بداند كه) يقيناً من غفور و رحيمم.(١١)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: الخائن خائف. كسى كه ظلم كند بايد بترسد، مگر آن كه گناهش را جبران كند سپس به سوي پروردگار باعظمت خويش بازگشته و به بارگاه وي توبه كار شده است، بي گمان حق تعالي گناهان و خطاهاي گذشته اش را مي بخشد، زيرا الله متعال ذات بخشنده است.

ابن كثير ميفرمايد: اين آيه متضمن مژده‌ى بس عظيم براى بشر است؛ زيرا انسانى كه مرتكب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و كاملاً از بدى دورى جويد وتوبه كند وپشيمان شود، حتماً الله متعال او را ميبخشد و توبه‌اش را مى پذيرد، كه فرموده است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ» (مختصر ابن كثير ۶۶۷/۲).
مفسر شيخ نسفي ميفرمايد: «گويي اين سخن اشارهايكنايي بهكار موسي عليه السلام دركشتن آن قبطي است چنانكه موسي عليه السلام خود گفت: (پروردگارا! من برخود ستم كردم پس بر من بيامرز و خدا هم بر ويآمرزيد) «قصص/16».

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿١٢﴾

و دستت را در گريبانت كن تا بدون هيچ عيبي، سفيد و درخشان بيرون آيد، [با اين دو معجزه كه در ضمن] نه معجزه است به سوي فرعون و قومش [برو] زيرا آنان قوم فاسق اند.(١٢)

تفسير:

يكي از معجزات ديگري كه به قدرت الله تعالي به موسي عليه السلام اعطا گرديد، همانا معجزه يد بيضا مي باشد: طوريكه به حضرت موسي عليه السلام گفته شد: اي موسي دستت را در گريبان خود كن، هنگامي كه خارج ميشود درخشان است بي آنكه زيانبار باشد، يعني اينكه بدون اينكه مبتلا به مرض يا برص و پيسي باشد مانند برق، روشن و سفيد و درخشان و پرفروغ ميگردد.
بايد ياد آور شد كه: موسي عليهم السلام يكي از پر معجزه ترين پيامبران الله تعالي در بين پيامبران الهي مي باشد، قوم بني اسرائيل نيز از نظر تفكر و رفتار مغلق و پيچيده ترين اقوام و به عبارتي از نظر انجماد فكري و لجاجت بر تفكرات خود، يكي از اقوام استثنايي در تاريخ بشري مي باشد. اين قوم با كج انديشي هاي خود عملاً حاضر به پذيرش حق نبودند و كراراً از پيامبران درخواست معجزات گوناگون برابر سليقه شخصي و اراده هوس آلود و بي هدف خويش مي كردند. حتي برخي خواستار عملياتي مي شدند كه عقلاً تحقق آن ناممكن بود. در حاليكه صدور معجزات هم به اراده خداوند و بر حسب ضرورت و مقتضيات وضع موجود تحقق مي يابد و نه وسيله سرگرمي و هوسراني افراد بي منطق.
عصا و يد بيضا، دو معجزه از نه معجزهاي است كه به حضرت موسي عليه السلام اعطا شده بود. در ضمن قابل ياد دهاني است كه اولين معجزه حضرت موسي عليه السلام است كه، به ارادهی خداوند متعال عصاي بي جان را، جان بخشيد. دوم، به فرمان الله متعال دستش به يک پارچه نور تابناک تبديل گرديد. موسي عليه السلام با اين دو نشانه و نشانه هاي متعدد و فراوان ديگر نزد فرعون و فرعونيان رفت. [اسراء/١٠١]
بقيه معجزات حضرت موسي عبارتند از: شكافته شدن دريا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، بقه، خون، قحطي و كاستي در كشتزارهاي فرعونيان.
هدف از معجزات نه گانه، معجزاتی است كه موسی عليه السلام در برابر فرعون آورده وگرنه حضرت موسی معجزات بيشتری داشته است؛ ضمناً هر معجزهای را می توان دو معجزه به حساب آورد، بطور مثال اژدها شدن عصا يك معجزه است و برگشتن اژدهار به عصا، معجزهای ديگر، لكن قرآن پاک آنرا يک معجزه بشمار آورده؛ بصورت كلمه معجزات نهگانه موسی عليه السلام عبارت اند از:

1 - يد بيضاء» (درخشيدن دست).
2 - اژدهار شدن عصا.
3 - طوفان كوبنده برای دشمنان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

4 - «جَرادٌ» (تسلّط ملخ بر زراعت‌ها و درختان).
5 - «قمل» (نوعی آفت نباتی که غلات را نابود می‌کرد).
6 - «ضفادع» (هجوم بقه ها ا از رود نیل به زندگی مردم).
7 - «دم» (ابتلای عمومی به خون دماغ؛ یابه رنگ خون درآمدن آب رود نیل).
«فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ» (آیه 133 سوره اعراف) (پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربقه‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (وعلامات) جدا جدا، فرستادیم. امابازتکبر ورزیدند وقوم مجرم بودند.)
8 - قحطی و خشکسالی. «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴿130﴾»
(و ما فرعونيان را با قحط سالي و كمبود ميوه‌ها گرفتار كرديم تا پند گيرند. (و شايد به‌سوي الله برگردند). (سوره اعراف: 130)
9 - شکافته شدن دریا. «وَ إِذْ فَرَقْنا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْناكُمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (سوره بقره، 50) (و يادآور شويد وقتي كه دريا را برايتان شگافتيم و آل فرعون را غرق كرديم و شما نظر مي‌كرديد.)

همچنان سایر معجزات موسی علیه السلام عبارتند از:

فوران دوازده چشمه از سنگ:

«وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿60﴾» «بقره، 60» (وچون موسي براي قومش آب خواست، پس ما گفتيم: با عصايت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد كه هر قبيله جاي آب خود را مي دانست. بخوريد و بنوشيد از روزي الله، و همچون تباهكاران در زمين فساد و تباهي نكنيد.)

نزول مَنّ وسَلوی:

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿57﴾»«سورۀ بقره، 57.» (و ابر را بر شما سايه بان كرديم و برايتان «من» و «سلوا» نازل كرديم، از نعمت‌هاي پاكيزه كه به شما روزي داده‌ايم، بخوريد، و بر ما ظلم نكردند بلكه آنها بر خود ظلم مي‌كردند.).
قابل تذكر است كه: فرعون و پيروانش، مردمي تباه كار، بدبخت و گمراه بودند، وقتي اين آيات روشن را ديدند، نه تنها نگرويدند و تسليم نشدند؛ بلكه آن را سحر و افسون مسمي نموده وآنرا تكذيب كردند؛ اما در واقع به حق بودن آن يقين داشتند و بر خود ظلم كردند و از پيروي حق تكبر ورزيدند. [مؤمنون آيه 46]، همان گونه كه شيوه‌ي سران كفر پيشه‌ي قريش و ديگر مستكبران است.
پند كه در اين آيه مباركه كه: اي پيامبر خاتم و اي مردم! بينيد كه فرجام فرعون و اطرافيانش چه شد؟

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿١٣﴾

هنگامي كه معجزات روشن ما به سويشان آمد، گفتند: اين سِحري است آشكار! (١٣)

تفسير:

زمانيكه حضرت موسي عليه السلام ، معجزاتي كه دلالتي روشن و حجتي آشكار به همراه

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتند به طوري كه هركس آنها را ميديد، حق را آفتابي مشاهده ميكرد فرعون و قومش آنها را انكار نموده و گفتند: اين معجزات جادواست آشكار كه هيچكس در ماهيت آنها شك و ترديدي به خود راه نمي دهد. و البته اين سخن‌شان دروغ و بهتاني بيش نبود.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴿١٤﴾

و آنها را درحاليكه باطنشان به الهي بودن آن معجزات يقين داشت، از روي ظلم و تكبر انكار كردند. پس بنگر كه عاقبت فسادكاران چطور شد؟ (١٤)

تفسير:

وچه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است. فرعون وقوم ظالم اش به طور قطع ميدانستند كه آن معجزات كه توسط موسي عليه السلام ارايه وپيشكش شد از جانب الله تعالي است ولي با آن هم آنرا سحر ناميده و بدآن انكار ورزيدند.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»: «پس بنگر»ای شنونده! يعني: در اين فرجام شوم شان بينديش زيرا اين فرجام، عبرتگاهي براي پندآموزان و عبرت گيرندگان است.

ابن كثير گفته است: مفهوم خطاب چنين است: ای تكذيب كنندگان محمد و ای منكران دين او! برحذر باشيد، همان بلا كه به سر آنها آمد، قطعاً به سرشما نيزمی‌آيد؛ چون محمدصلّی الله عليه وسلّم شريف‌تر و بزرگتر ازموسی ميباشد.

و دليلش قويتر از دليل موسی عليه السّلام ميباشد. (مختصر ابن كثير ٦٦٧/٢).

خوانندگان گرامي!

در آيات (15 الي 19) دربارۀ داستان وقصه‌ي داود وسليمان و نعمتهاي بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٥﴾

و به راستی به داوود و سليمان علم ودانش عطا كرديم و آن دو گفتند ستايش خدايی را كه ما را بر بسياری از بندگان با ايمانش برتری داده است.(١٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عِلْماً»: دانش عظيم و فراوان. تنكير براي تعظيم است.**«فَضَّلَنَا...»:** در اين آيه، يكي از نعمت هاي مهمّ الهي كه دانش است، معيار برتري دانسته شده است. چرا كه هر قدرتي و هر ارزشي از علم سرچشمه ميگيرد. در آيات بالا مي بينيم كه نعمت مايه غرور فرعون و فرعونيان و قوم عاد گشته است، ولي اين آيه ميرساند كه مؤمنانِ چون سليمان و داود، نعمت بر شكر و طاعت‌شان افزوده است. «ترجمه معاني قرآن»

تفسير:

در بدايت بايد گفت كه: اين آيه برهاني است آشكار بر فضل و شرف علم و علو مقام و منزلت حاملان و سرسپرده گان آن.

علم، زمانی داراي ارزش مي باشد كه: در تصرف و اختيار اشخاص صالح قرار گيرد. و ما نبايد در هيچ مقامی خود را برتر از همگان بحساب اريم.

امام طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حيوانات و پرندگان و غيره كه دانستن آن مخصوص خدا می باشد. (طبری ٨٧/١٩).

(c) ketabton.com: The Digital Library

علوم اِعطا شده الهي به پيامبران :

الله تعالي علوم خاصّی را به اشخاص خاصّی عنايت فرموده است: كه ببرخي آن قرآن عظيم الشأن چنين اشاره بعمل آورده است:

1 - آدم عليه السلام: علوم همه‌ی أشياء. «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» (و الله به آدم همه نامها را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه كرد و گفت: نام هاي اين اشيا را به من خبر دهيد اگر صادق ايد. (سورۀ بقره، آيۀ 31).

ملاحظه ميداريم كه: فرشتگان عبادت بيشتری داشتند و آدم، علم بيشتری داشت. و چه زيبا است كه؛ رابطه مقام خلافت با علم، بيشتر از عبادت است.

2 - خضر عليه السلام، علوم باطنی وتأويل. (تا موسی شاگردش شود) قرآن عظيم الشأن در (كهف، 66) ميفرمايد: «قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» (موسي به او (خضر) گفت: آيا از تو پيروي كنم به اين شرط كه از رشد و هدايتي كه به تو آموخته شده به من بياموزي؟).

3 - يوسف عليه السلام، علم تعبير خواب. «عَلَّمَنِي رَبِّي» «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴿37﴾» (يوسف، 37) (يوسف گفت: پيش از آنكه غذاي تان به شما برسد، شما را از تعبير خوابتان آگاه خواهم ساخت، اين (تعبير خواب) كه به شما مي‌گويم از چيزهايي است كه پروردگارم به من آموخته است. همانا من آيين قومي را كه به الله ايمان نمي‌آورند و منكر آخرت نيز هستند، ترک كرده‌ام.).

4 - داؤود عليه السلام، علم زره سازی.طوريكه در(سورۀأنبياءآيۀ 80) ميفرمايد: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (و به داود ساختن زره را آموختيم تا شما را از (آسيب) جنگ‌تان حفظ كند. پس آيا شكر گزار هستيد؟)

5 - سليمان عليه السلام، علم زبان پرندگان. طوريكه ميفرمايد: «عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (سوره نمل 16) (به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همۀ چيزها به ما داده شده است. يقيناً اين فضيلت آشكار است)

6 - معاون سليمان، علمی كه با آن تخت سلطنتی را از كشوری به كشور ديگر می‌آورد. «قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ» (نمل، 40.)

7 - طالوت، علوم نظامی. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴿247﴾» (بقره، 247.) (و پيغمبرشان به آنها گفت كه البته الله طالوت را پادشاه شما فرستاده است، گفتند: چگونه او پادشاه ما باشد در حاليكه ما نسبت به او سزاوار فرمانروايي هستيم و به او مال فراوان داده نشده است؟ (پيغمبرشان) گفت: همانا الله او را بر شما برگزيده و در جسم و دانش بر شما برتري بخشيده است و الله ملک سلطنت خود را به هر كسي بخواهد ميدهد، و الله گشايشگر داناست.).

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴿١٦﴾

و سليمان (در علم و نبوت) وارث داود گرديد، و گفت: اي مردم! به ما زبان پرندگان

(c) ketabton.com: The Digital Library

آموخته شده است، و از همهٔ چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنطِق»: سخن. گفتار. مصدر ميمي و به معني نطق است. اين آيهٔ مباركه اشاره به نُطق پرندگان دارد وآيات ديگرنيز مؤيد اين مطلب است كه حيوانات و از جمله پرندگان با يكديگر سخن ميگويند (ملاحظه شود سوره هاي: أنعام / 38، نمل /18 و 22). «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

تفسیر:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»: و سليمان (در علم و نبوت) وارث داود گرديد، نه مال و سرمايه را زيرا چنانكه در حديث شريف آمده است: «انبياء مالي را به ارث نمي‌گذارند و مالي‌كه بعد از ايشان به جا ماند، صدقه است».

امام قرطبی میفرماید که: داؤود علیه السلام نوزده پسر داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت وپادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می بود، تمام فرزندان در آن برابر می‌شدند. (تفسیر قرطبی ۱۶۴/۱۳).

در مورد اینکه چرا نعمت منطق الطیر: (سخن‌گفتن پرندگان است) در نعمت هاي اعطا شده به سليمان عليه السلام نسبت به ساير نعمت ها در اول تذكر داد.

باید گفت که: این نعمت مخصوص حضرت سلیمان علیه السلام که الله تعالي موهبت نموده که: غیر آنرا در آن مشاركتي نيست. البته این مطلب را به طریق سپاسگزاری وستایش به زبان آورد؛ نه به طریق خود بزرگ بینی و نخوت و مباهات.

قابل ياد آوري است كه: سخن‌گفتن پرندگان را سليمان عليه السلام طوري ميفهميد، مثل اينكه نطق يک ديگر را مي دانستند.

مفسران میفرمایند که: داؤود علیه السلام نسبت به سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر وسیع تر شد، زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داؤود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخير وي درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نيز به وي ارزاني شد. (تفسير انوار القرآن).

مطالعه کنندگان گرامي !

نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترين، ارزنده ترين و بلند مرتبه ترين نعمت هاست واقعيت ايسنت: هر كسيكه از علم و دانش بيشتري برخوردار گشت، فضيلت فراواني كسب كرده است. [مجادله/۱۱].

طوريكه به سليمان عليه السلام پس از مرگ پدرش نبوت و فرمانروايي مردم رسيد، نه اموال و دارايي؛ چون اگر اموال و دارايي ميبود، ميان پسرانش به طور مساوي تقسيم ميشد و همه‌ي اموالش به يک پسر نمي رسيد.

نعمت علم بابركت و امثال آن، موجب سپاسگزاري از مقام منعم است؛ آن گونه كه داود و سليمان خداي بزرگوار را سپاس و ثنا مي گفتند.

برخي از نعمت هايي كه الله متعال به سليمان عليه السلام عطا كرده بود:

همانا آموختن زبان پرندگان، برخورداري از خير و بركت فراوان، مسخر كردن جن و انس و پرندگان، فهميدن زبان آن مورچه در وادي نمل و هم چنين پرندگان و حيوانات

(c) ketabton.com: The Digital Library

ديگر.
وقتي پروردگار با عظمت، اين نعمتها را به سليمان داد، او به خطاب «يا أيها الناس!»اين نعمتهاي بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پيامبري او را بدون شک و دودلي تصديق کنند.
سليمان عليه السلام از بارگاه الله خواست تا در شکرگزاري و ثناگويي او يار و مددکارش باشد و بتواند راه نيکوکاري و پرهيزگاري را در پيش گيرد و پيروز شود.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴿١٧﴾

لشکريان سليمان ازجن وانس و پرندگان نزد او جمع شدند، پس (در صف هاي منظم) توقف داده شدند.(١٧)

تفسير:

بعد از اينکه رژه بسيار بزرگ، لشکريان و سربازان سليمان عليه السلام اعم از جن و انس و پرندگان در حاليکه هر صنف و دسته‌اي جاي و ماموريت خود را مي شناخت، در روز جشني که داشتند جمع آوري شدند. اين تعبير دلالت ميکند بر اينکه سپاه سليمان عليه السلام بسيار عظيم و منظم بود و درپيشاپيش اين لشکر بزرگ، شخصاً خود حضرت سليمان عليه السلام با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می کرد.
ابن عباس(رض) فرموده است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسير جلو بزنند. (طبری ٨٨/١٩).
بايد گفت: درجمله‌ي «فَهُمْ يُوزَعُونَ» دليل بر اين است که بايد در ميان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد با تجربه و کاردان و مخلص وجود داشته باشند، تا هيچ گونه ستم وبيدادي- نه درميان خود لشکر ونه درخارج از آن - رخ ندهد.

حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

[پس حرکت کردند] تا به وادي مورچگان رسيدند. مورچه اي گفت: اي مورچگان! به لانه‌هاي خود در آييد تا سليمان و لشکريانش ناديده و نادانسته شما را پايمال نکنند.(١٨)

تفسير:

از فحواي آيه مبارکه به يک واقعيت پي مي بريم که: درميان مورچگان، سيستم رهبري منظمي ازجمله قوماندانی، گروه اطلاع رسانی يا کشف وجود داشته و همه‌اي اوامر رهبري بادقت ونظم خاصي صادر و مجري اجراء ميباشد.
قابل تذکر که دراين آيۀ مبارکه درمييابيم که: حيوانات هم داراي شعور بوده، مصالح و مفاسد و ضررهاي زندگي خويش را می شناسند، و در وخت خطر سيستم اطلاع رساني وهشدار وأنظار به يک ديگر صادر مي نمايند، و بصورت کل گفته ميتوانيم که: غريزۀ دفع ضرر احتمالی، در حيوانات نيز وجود دارد.
زمانيکه سليمان عليه السلام با لشکر وسپاهيانش خويش به وادي مورچگان رسيدند، مورچه ها به رفقاي خويش مانند عقلا مورد خطاب قرار داد؛ گفتند به خانه‌های خود برگرديد و داخل خانه‌هايتان شويد. تا «لاٰ يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰانُ وَجُنُودُهُ» تاسليمان ولشکريانش شمارا زير پاپايمال نکنند. «وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ» درحاليکه وجود شما راحس نميکنند. البته آنها قصد نابودي شمارا ندارند ولي ممکن است ناديده و ندانسته از اينکه شما در اينجا وجود داريد، چنان کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولي اگر لشكر سليمان از وجود شما باخبر باشند، شمارا درهم نمي كوبند چرا كه سليمان پيامبرى است مهربان و به معيار هاي حق و عدل پايبندند. سليمان گفته‌ى آن را شنيد و به مقصدش پي‌برد.

همچنان مفسران مي نويسند كه: جمله ي «وهم لايشعرون» از زبان مورچه، نشان لحن اعتذار (پوزش خواهي به شيوه‌ي نيكو)، بيان عدالت و رأفت، ديندارى و فضل سليمان و فضل سپاه اوست كه هيچ گاه از روي قصد وعمد به مورچه اي يا امثال آن آزار نرسانيده اند.

قابل ياد آوري است كه: بعضى از علماء گفته‌اند: آيه‌ى «قٰالَتْ نَمْلَةٌ يٰا أَيهَا اَلنَّمْلُ اُدْخُلُوا مَسٰاكِنَكُمْ...» از جمله عجايب قرآن است؛ چون به لفظ «يا» نداء داد و با «ايها» آگاه نمود. و با «النمل» معين كرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساكنكم» تعيين كرد. و با «لا يحطمنكم» برحذر داشت. و با «سليمان» تخصيص كرد. و با «جنوده» عام آورد. و با «و هم لا يشعرون» معذرت آورد. پس چه مورچه‌ى باهوشى بود! (تفصيل موضوع را ميتوان در (تفسير صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني) مطالعه فرمايد.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴿١٩﴾

(سليمان) از گفته مورچه تبسمي كرد و خنديد و گفت: اي پروردگارا! شكر نعمتهائي را كه بر من و پدر و مادرم ارزاني داشته اي به من الهام فرما و توفيق مرحمت كن تا عمل صالحي كه موجب رضاي تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما. (١٩)

تفسير:

«فَتَبَسَّمَ»:تبسم: لبخند. خنده خفيف را ميگويند. «ضَاحِكًا»: ضاحكا: در اقرب الموارد آمده: ضحك اِنبساط وجه است به طورى كه دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بى صدا باشد تبسم است و اگر صدايش از دور شنيده شود قه قهه است و گر نه ضحك گويند. البته هدف از آن در آيه مباركه ظاهرا تعجب است.

سليمان عليه السلام سخنان مورچه را شنيد و فهميد و به لشكريان خويش هدايت به توجه به حال مورچگان صادر فرمود وسليمان عليه السلام از اينكه مورچه از او و سربازانش تمجيد كرد، خنده‌ى سرور و شادى را سرداد؛ زيرا گفته‌ى مورچه: «وَهُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ» بيانگر آن است كه سليمان و لشكريانش اهل تقوا و پرهيزگارى و صدمه نرساندن به حيوانات هستند. خنده‌ى أنبياء، تبسّم است نه قهقهه. سليمان در حاليكه خنده‌اش گرفته بود، تبسّم كرد.

زمانى بايد شاد وخندان باشيم كه حتّى مورچه‌ها به عدالت مااميدوار باشند.

مطالعه كنندگان گرامي!

خداوند، بدين سان به مورچه اي زبان داد، تا براي سليمان معجزه‌اي به شمار آيد.

همچنان الله متعال در نهاد هر جان داري غريزه‌ي مخصوصي به وديعه گذاشته تا او را به سوي چيزهاي سودمند هدايت كند و از چيزهاي زيانبار باز دارد. به راستي در نهاد و غرايز حيوانات، شگفتيها و الهامات غريبي مستور است كه اگر انسان آنها را با ديده‌ي دل بنگرد، او را به سوي ايمان به آفريدگار - كه همه ي نيكيها از اوست - هدايت مي كند.

وقتي فرعون به موسي و هارون برادرش گفت: پروردگار شما كيست؟ در جواب گفتند: پروردگار ما كسي است كه هر چيزي را آفرينشي شايسته و در خور او عطا كرد و سپس

(c) ketabton.com: The Digital Library

هدايتش فرمود. [طه/۴۹ و ۵۰].
همچنان بايد يادآور شود كه ازفحواي آيات متذكره چنان استفاده بعمل ميآيد كه مورچه ها زندگي دست جمعي وگروهي داشتند، و از جمله خصوصيت خاص اين مخلوق الهي اينست كه اين مخلوق بينهايت بيدار و برحذر ومحتاط در برابر حوادث و رويداد هاهستند. از نظم دقيق، زيركي و هوشياري، حافظه ي قوي و توانا، عشق و علاقه به كار، دوري از كاستي و كاهلي، پايداري، تلاش و كوشش خستگي ناپذير و اميدواري و نستوهي برخوردارند.
همچنان قابل دقت وتوجه است كه مورچه ها در ميان ساير مخلوقات بعد از انسان، مخلوقات هستند كه مرده هاي خويش را مدفون وبه خاک مي سپارند.

چرا زمين دانه هاي را كه مورچه‌ها جمع مي‌كنند، سبز نمي‌كند؟

دانشمندان، طي تحقيقاتي به اين نتيجه رسيده اند: زمانيكه مورچه ها دانه ها و يا تخم هاي گندم و جو برنج و برخي ديگر را كه براي تغذيه‌ي خود به آن نياز دارند و آن را گرد آورده، در زير زمين نگهداري ميكنند؛ اما قبل از اينكه آن‌ها را گدام كنند، ابتدا هر كدام آن دانه‌ها را دو توته مي‌كنند. زيرا اگر دانه‌هاي حبوبات از ميان دو نيم شوند، در هر قدر زمين خوب و حاصل خيزهم كه بذر گردند، سبز نمي شوند.
اما تعجب آور اين است، كه چرا مورچه ها تخم گشنيز را با آنكه خيلي كوچک هم است، چهار تقسيم ميكنند، و بعد ذخيره مينمايند؛ اين رمز را بعد از تحقيقات دريافتند، كه تخم گشنيز، اگر دوتوته هم شود، بازهم سبز ميشود، اما اگر چهار توته گردند؛ ديگر هرگز امكان روييدن و سبز شدنش نيست.
خداوند به مورچه ها كه فهماند كه دانه ها را بايد اين گونه جمع و پروسس و نگهداري كنند؟ آيا همين براي شناخت پروردگار كافي نيست؟

با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهي ممكن نيست:

«وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (19 نمل) در آيۀ مباركه خورانديم كه حضرت سليمان عليه السلام از حق تعالي خواست تا وي را به انجام اعمال شايسته‌اي كه موجب رضايش گردد توفيقش بخشد و به رحمتي ازجانب خود اورا همراه ابرار درسراي قراربه جوار خودكه عزيز وغفّار است داخل گرداند.
با وجود عمل صالح ومقبول، دخول جنت با فضل وكرم الله متعال مي باشد، آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمود هيچ كس با اتكاي عمل خويش وارد بهشت نمي شود، صحابه عرض كردند: يا رسول الله شما هم؟! بلي من هم، ولي رحمت وفضل الله تعالي مرا احاطه كرده است. (تفسير روح المعاني).
حضرت سليمان عليه السلام، در اين كلمات براي دخول جنت به فضل رب، دعا مي كنند يعني كه خدايا به من هم آن فضيلت را اعطا كن تا مستحق جنت بشوم.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركۀ (20 الي 28) مبحث داستان هُدهُد به بيان گرفته شده است.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴿٢٠﴾

و [سليمان] جوياي پرندگان شد [و هدهد را در ميان پرندگان بارگاهش نيافت] پس گفت: چرا هدهد را نمي بينم، يا اينكه اواز غايبان است؟(٢٠)

تفسير:

در آيه‌ی 16 ذكر شد كه حضرت سليمان عليه السلام گفت: زبان پرندگان را ميدانيم، از اين

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیه معلوم میشود که دانستن زبان پرندگان از باب نمونه بوده است. زیرا آن حضرت کلام و گفتگوی مورچه را هم می‌دانست.
مفسران درتفاسیر خویش مینویسند:زمانیکه سلیمان علیه السلام بالشکر خویش عازم سفر میشد، پرندگان دربالای سرش با بال های خود سایه فراهم میکردند.

تخصص هُدهُد درچه بود؟

هم بودن و تخصص هدهد درچه بود که حضرت سلیمان متوجه مي شود که او غایب است و در این لحظه از سفر خویش از موجودیت هدهد سوال به عمل مي آورد.
از حضرت عبد الله بن عباس(رض) سؤال شد که چرا حضرت سلیمان علیه السلام در جمله همه برندگان تنها تفتیش از هدهد را به عمل آورد، علت آن چه بود.
حضرت ابن عباس فرمود: بعد از اینکه لشکر سلیمان علیه السلام در سفر خویش از درّه‌ی مورچگان گذشتند و لشکر شان به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنگی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند.
خداوند متعال به هدهد این تخصص را عنایت نموه است، که امور درون زمین و چشمه هاي جاري داخل زمین را مي بیند، وهدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از هدهد سؤال کند که در این میدان، آب در چه عمقي وجود دارد، واز کندن کدام قسمت زمین آب بیرون مي آید، وپس از نشان دادن هدهد به جن ها دستور مي داد زمین را بکنند وآب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را مي کندند وآب بیرون مي آوردند، هدهد با وجودي که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیاد مي افتد وشکار مي شود حضرت ابن عباس در خصوص میفرماید: «قف یا وقاف کیف یري الهدهدباطن الارض وهو لایري الفتح حین یقع فیه» (تفسیر قرطبي) یعني اي هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را مي بیند ولي دام پهن وهموار شده روي زمین، به نظرش نمي رسد ودر آن گرفتار مي شود.
با مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتي براي کسي مقدر نموده تقدیر الهي نافذ شده آن خواهدرسید، وهیچ کسي به فهم وبصیرت یازور وزر خویش نمیتواند ازآن رهایي یابد. (تفسیر معارف القرآن مفتي شفیع عثماني)
وقتی میگفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمه مي جوشید. در آن روز حضرت سلیمان علیه السلام هدهد را خواست ولي هدهد حضور نداشت. لذا گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ «**أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ**» (ام) منقطعه به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه‌ی من رفته است. (تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علي صابوني).

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿٢١﴾

حتماً او را به عذاب سخت سزا خواهم داد، یا [براي عبرت دیگر پرندگان] او را سر مي برم، یا (باید) دلیل روشني (براي غیبتش) براي من بیاورد.(که چرا غایب بود).(٢١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجّت.«مُبِينٍ»: روشن. بیان‌گر حقّانیت و عذر تقصیر.

تفسیر:

بعد از اینکه حضرت سلیمان از غیاب هدهد متیقن شد، او را به عذاب سخت و یا هم زنداني شدن ویا اینکه پرش را می‌کنم و یا سرش را می برم و یا این که باید برایم دلیل واضح وروشن بیاورد وعذرش رابیان کند. و به قولي دیگر: هدف وي این بود که او را از خدمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خويش باز مي دارد. اقوال ديگري نيز در اين باره نقل شده است كه به نظر ميرسد، ريشه همه آنها روايات اهل كتاب است. به هر حال، قرآن كريم نوع اين عذاب را مشخص نكرده است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴿٢٢﴾

چندان طول نكشيد (كه هدهد برگشت) و گفت: [اي سليمان!] من به چيزي آگاهي يافته ام كه تو به آن آگاهي نيافته اي، و [من] از [سرزمين] سبا خبري مهم و يقيني برايت آورده ام.(٢٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سبأ»: نام شهري در يمن است كه بلقيس ملكه آن بود.

«نبأ»: خبري مهم و درخور اهميت است.

تفسير:

در آيۀ مباركه ملاحظه ميشود كه: در حكومت أنبياء، تملّق چاپلوسي وترس وخوف وجود ندارد، در ضمن ملاحظه شد كه با موجوديت منطق واستدلال، حتّى سليمان عليه السلام در برابر هدهد تسليم مى شود.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴿٢٣﴾

به راستي من زني را يافتم كه برآنان حكومت ميكند، و از هر چيزي [كه از وسايل ولوازم حكومت وقدرت است] به او داده اند و تختي بزرگ دارد.(٢٣)

بعد از اينكه هدهد به حضور سليمان عليه السلام حاضر شد؛ گفت: «إِنِّي وَجَدْتُ اِمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ»*«من زني را يافتم كه بر مردم «سبأ» حكومت مي كند،* او بلقيس دختر شرحبيل بود كه پدرش جز وي فرزندي نداشت و بعد از پدر پادشاهي به وي رسيد.

قابل تذكر است كه پادشاهي زنان در ميان قدما عرف معمولي بوده است و همچنين است در نزد برخي از مسلمين معاصر.

خوانندگان محترم! در حديث حضرت ابن عباس روايت است، بعد از اينكه خبري مردم فارس به حضرت محمد صلي الله عليه وسلم بيان كرند وگفتند: كه مردم فارس زني را از دختر كسرا را بحيث پادشاه خويش تعيين نموده اند فرمود: ***«لن يفلح قوم ولوا امرهم امرأة»***. «هرگز قومي كه توليت امر (فرمانروايي) خويش را به زني سپرده‌اند، رستگار نمي شوند».

دراين هچ جاي شكي نيست كه: زن ميتواند حكومت كند؛ «تَمْلِكُهُمْ» ولى مي بينيم كه درحكومت زن برجامعه، حتّى براى يك پرنده هم عجيب بنظر ميرسد طوريكه ميگويد: كويد فراست. «وَجَدْتُ امْرَأَةً- وَجَدْتُها وَ قَوْمَها» به راستي من زني را يافتم كه بر آنان حكومت ميكند. قابل تذكر است كه آغاز حكومت حضرت سليمان، يک حكومت جهان شمول نبود.

هدهد به حضور سليمان عليه السلام به صحبت خويش ادامه داد گفت: «وَلَهٰا عَرْشٌ عَظِيمٌ» تختى پادشاهي بسيار بزرگ دارد كه برخي مفسران ميگويند تخت اش از مروارید و ياقوت تزئين شده است.

ولي قتاده ميفرمايد كه: تخت بلقيس از طلا بود. پايه هاى آن از گوهر، و با مروارید تزئين شده بود.

از ابن عباس(رض) در يک روايت آمده است كه عرش بلقيس به طول چهل در هشتاد

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست بود، وارتفاعش هم سي دست (دست: معيار متري و اندازه درآن زمان بود) و در ساختن وتزئين آن آن مرواريد ويا قوت احمر وزبر جد سبز به كار برده بودند، وپايه هايش از مرواريد وجواهرات بودند، ودر پرده هاي ابريشم وحرير در هفت اتاق قفل شدهي داخل در داخل محفوظ بود. (تفسير معارف القران مفتي محمد شفيع عثماني).

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: منظور از عظیم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر این مبنا ابن عباس(رض) گفته است: «عَرْشٌ عَظِيمٌ» یعنی تختی زیبا که از طلا ساخته شده و پایه‌هایش از مروارید و گوهر بود. (طبری ۹۲/۱۹).

ابن كثير از علماي تأريخ نقل مي كند: «آن تخت بزرگ در قصري عظيم، استوار و بلند قرار داده شده بود كه سيصدوشصت طاق در طرف شرقي وسيصدوشصت طاق در طرف غربي خود داشت و ساختمان آن طوري بناء شده بودكه آفتاب هر روز از يک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب ميكرد وآنها صبح و شام براي آفتاب سجده مي كردند». (تفسير انوار القرآن).

هدهد در ادامه گزارش خویش مي افزايد:

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴿٢٤﴾

او و قومش را چنین یافتم که به جاي الله به آفتاب سجده مي‌كنند، و شيطان اعمالشان را در نظرشان زينت داده، و آنان را از راه (حق) بازداشته است. لذا آنها هدايت نخواهند شد.(۲۴)

تفسير:

هدهد حضور سليمان عليه السلام در ادامه صحبت خويش، بعرض ميرساند: من ملكه «سبأ» و رعيتش را چنان يافتم كه افتاب پرست هستند، آفتاب را پرستش كرده وعبادت الله يگانه و يكتا را رها كرده‌اند.

در ضمن هدهد بحضور سليمان ميرساند كه: شيطان اعمال شان را؛ يعني: پرستش آفتاب و ساير اعمال كفري را «براي شان آراسته است و آنان را از راه بازداشته است» يعني: شيطان آنان را به سبب اين آراستن ها، از راه روشن حق كه همانا ايمان به يگانگي الله متعال است، باز داشته است.

لذا توفيق آن نيافته اند تا به وي ايمان آورده، طاعت را برايش خالص ساخته و وي را به عبوديت يگانه قرار دهند و پس گويي هدهد از دو چيز بر مردم سبأ معترض بود: يكي شرک به خداي متعال، و ديگري حكومت زني براي شان.

سپس هدهد با تعجب گفت:

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴿٢٥﴾

[و شيطان آنان را اين گونه فريب داده] تا براي خدا سجده نكنند، براي پروردگاري كه نهان را در آسمان‌ها و زمين آشكار مي‌كند و آنچه را پنهان مي‌داريد و آنچه را آشكار مي كنيد، مي داند.(۲۵)

تفسير:

ميبينم كه پروگرام ونقشه اساسي و كاري شيطان بطور دايمي از تزيين بدی‌های مردم اين است كه آنان برای خدا سجده نكنند. و به ياد داشته باشيد كسيكه در برابر خدا سجده نكند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حيوان هم از او انتقاد ميكند. زيرا سجده، مظهر خداپرستى است.

نوت:

بايد دانست كه اين آيه، محل سجدۀ تلاوت است و سجدۀ تلاوت در آن واجب مي باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴿٢٦﴾

الله آن ذاتي است كه هيچ معبود بر حق به جز او نيست و او پروردگار عرش بزرگ است.(٢٦)

تفسير:

از آيۀ مباركه معلوم ميشود كه: هدهد، دعوتگر خير و عبادت به وحدانيت الله يگانه و اينكه هيچ الهي كه شايسته عبوديت باشد غير از او موجود نيست.

بدين جهت رسول الله صلي الله عليه وسلم در حديث كه آنرا ابن عباس (رض) روايت فرموده است: ازكشتن هدهد نهي فرموده است:«***نهي النبي(ص) عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدهد والصرد***».رواه احمد، ابو داود وابن حبان «رسول الله صلي الله عليه وسلم ازكشتن چهارچيز از جانداران نهي كردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شير گنجشك« (كله خورك).

با ذكر همين آيۀ مباركه: سخنان هدهد به حضور حضرت سليمان هم به پايان ميرسد.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴿٢٧﴾

(سليمان به هدهد) گفت: به زودي [درباره ادعايت] خواهيم ديد كه آيا راست گفتهاي يا از دروغگويان بودهاي.(٢٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَنَنْظُرُ»: خواهيم ديد. مراد از ديدن دراينجا بررسي و تحقيق است.

تفسير:

حضرت سليمان بعد از اينكه گزارش تفصيلي هدهد را استماع نمود، هدهد ادّعا كرد خبر را كه حضور شما بعرض رسانيم يقيني است ولي سليمان عليه السلام براي هدهد گفت: در بارهی سخنانت تحقيق ميكنيم تابه زودی خواهيم ديد كه آيا (در گزارشات) خويش راست گفتی يا از دروغگويانی؟سليمان از روي تفاول، راستگويي را مقدّم ساخت.

چه زيبا است كه گفته اند: با يك راستگويی در جمله صادقين قرار نميگيريم، ولی با يك دروغ جزو دروغگويان بحساب خواهيم آمد.در ايه هيچ جاي شكي نيست كه: در قضاياي اساسي وعمده زود باوری ممنوع است؛ ولي ردّ كردن حرف ديگران نيز بدون دليل نيز ممنوع مي باشد.

فحواي اين آيۀ مباركه به ما مي آموزاند كه: درمورد مسايل مهم، نبايد به يك گزارش اعتماد واكتفاء كنيم، تحقيق كردن، در امور حياتي بخصوص هنگام شك ضرورت به تحقيق و بررسی لازم ديده ميشود. همچنين در اين آيه دليل بر آن است كه بر زمامدار و مسؤول و رهبر يک جامعه واجب است تا عذر رعيت خويش را هم درنظر داشته باشند. در حديث شريف آمده است: «**ليس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل**».

«عذر نزد هيچ كس مانند الله متعال دوست داشته تر نيست به همين جهت بود كه او كتاب ها را نازل كرد و پيامبران را فرستاد».

ابن جوزی ميفرمايد: حضرت سليمان از خبر كه از هدهد پرسيد مشكوک بود كه گمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نميكرد غير از خودش سلطانى وجود داشته باشد، بناءً نامه‌اى نوشت و آن را مهر و امضاء كرد و به هدهد داد و گفت:

اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴿٢٨﴾

اين نامه مرا ببر و به سوي آنان بينداز، سپس به دور از ديدگان آنان خود را كناري بگير و بنگر چه عكس العملي نشان مي دهند؟(٢٨)

تشريح لغات و اصطلاحات :

قبل از همه بايد گفت كه؛ براى رسيدن به اهداف الهى، نامه نوشتن مرد به زن مانعى شرعي ندارد. شرط توفيق در ارشاد و امر به معروف، شناسايى حالت‌ها و روحيّه‌ى ديگران است.

در ضمن قابل ياد آوري است كه: در زمينه مسايل عقيدتى، بعد از شنيدن گزارش هاى تلخ، بايد عكس العمل فورى جدي و غيرت دينى از خود نشان داد.

حضرت سليمان عليه السلام بعد از استماع گزارش هدهد، نامه‌اى نوشت نامه خويش را مهر و مزين به امضا نمود و تسليم هدهد نموده گفت: «اِذْهَبْ بِكِتٰابِي هٰذٰا فَأَلْقِهْ إِلَيهِمْ» اين نامه را بگير و آن را به ملكه‌ى سبا و لشكريانش برسان. و منتظر باش كه چه عكس العمل نشان مي دهد.

مفسران مي نويسند: هدهد نامه را برداشت و نزد بلقيس و قومش رفت. بالاى سر بلقيس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. (تفسير صفوات التفاسير علي صابوني)

خوانندگان گرامي !

در آيات (29 الي 37) موضوع مشاوره‌ي بلقيس با سران و مسؤلين مملكت و تصميم در باره جواب نامه سليمان، مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴿٢٩﴾

[ملكه سبا پس از آگاهي از مضمون نامه] گفت: اي سران و اشراف! همانا نامه اي نيكو و با ارزشي به سوي من انداخته شده است.(٢٩)

در اين هيچ جاي شكي نيست كه داشتن سواد براي يک زن يک ارزش است.

ملكه بلقيس زن، تيزهوش و داراى قدرت شناخت عالي وزن با سوادي بود.

بعد از اينكه از محتواي نامه مطلع شد، آنرا «كِتابٌ كَرِيمٌ» مسمي نموده وسران دولت و اشراف قومش را گرد آورد و درحاليكه آن‌ها به وي گوش فرا داده بودند چنين گفت: اي سران كشور! نامه‌اي ارجمند كه مضموني گرانبها دارد از سوي پادشاهي بزرگ و مقتدر براي من موصلت نموده است.

چرا ملكه بلقيس نامه سليمان را «كِتابٌ كَرِيمٌ» خواند؟

در مورد اينكه ملكه سبأ نامه حضرت سليمان را «كِتابٌ كَرِيمٌ» خواند ميتوان دلايل ذيل را در مورد ارايه داشت:

1 - به خاطر كه آغاز نامه به جمله‌ى مباركه‌ى«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ». بود

2 - نامه مزين به مهرحضرت سليمان بود. طوريكه درحديث شريف آمده است: «كرامة الكتاب ختمه». «كرامت وبزرگي نامه، درمهر كردن آن است». از اين جهت رسول الله صلي الله عليه وسلم براي خود مهر (ختم) ساخته وبر نگين آن چنين نقش كرده بودند: «لااله‌الاالله محمد رسول الله».

3 - نامه حضرت سليمان عليه السلام دربرگيرنده پيام و كلامي نيكو بود.

4 - به دليل مقام حضرت سليمان عليه السلام؛ و يا هم شايد هم به خاطر همه‌ى اين موارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

فوق الذكر باشد.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴿٣٠﴾

يقيناً اين نامه از سوي سليمان است و سرآغازش به نام خداي رحمان و رحيم است.(٣٠)

تفسير:

طوريكه ياد آور شديم: ملكه بلقيس نامه را باز كرد وگفت كه: اين نامه از جانب سليمان آمده است. و (محتواي آن) اين است: سر آغاز نامه به «بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ» شروع شده سرآغازى شريف و درخشان و جالب است و در آن پروردگارى با عظمت و سپس دعوت به توحيد و يگانگى خدا و تسليم به امر و فرمانش آمده است.

أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴿٣١﴾

(مضمون نامه اين است كه اي اهل سبا!) توصيه من اين است برتري جوئي نسبت به من نكنيد و به سوي من آئيد در حالي كه تسليم حق هستيد.(٣١)

تفسير:

متن و محتواي نامه همين بود كه: بر من تكبر و برتري نورزيد وفروتن به عبادت براي الله متعال و در حاليكه به يگانگي وي مقرهستيد، نزد من آييد.

ابن عباس(رض) گفته است: يعنى موحد و يكتا پرست باشيد. سفيان ثوري فرموده است: يعنى مطيعانه بياييد. (تفسير صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني)

مفسران در تفاسير خويش مينويسند: هيچ كس قبل از حضرت سليمان عليه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. يادآور ميشويم كه (بسم الله الرحمن الرحيم) كه در ابتداي همه سوره ها بجز سوره «برائة» آمده است، همين يک بار در ميان سورهاي از قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامه سليمان عليه السلام، ادبي از آداب حكومت را در مييابيم و آن رعايت اختصار در مراسلات خارجي نامه همراه با توضيح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ﴿٣٢﴾

(بلقيس) گفت: اي سران واشراف قوم! در كارم به من نظر دهيد، من هيچ كاري مهمي را بدون حضور شما انجام نداده ام.(٣٢)

قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴿٣٣﴾

گفتند: ماداراي قوت و شوكت هستيم و ما صاحبان كار زار سختيم. ولي تصميم نهائي با تو است ببين چه فرمان مي دهي؟(٣٣)

تفسير:

سران، وبزرگان و نمايندگان قوم در جواب ملكه بلقيس گفتند: تو ميداني كه ما در قوت جنگي وتجهيزات نظامي، داراي نيرومندي و در نبردها و پايداري در معركهها، دلاور و استوار هستيم ولي با اين حال اختيار كار با تو و تصميم نهايي از آن تو است. «**وَالْأَمْرُ إِلَيكِ فَانْظُرِي مٰا ذٰا تَأْمُر**» (رهبران وسران قوم) گفتند: با در نظر داشت اينكه ما نيرومند هستيم، بناءً نبايد در برابر يك نامه از موضع ضعيف برخورد كنيم. ولي با آنهم تصميم نهايي موكول به رأي و نظر خود شما است. از دادن اين جواب توسط سران ومسولين حكومت و قوم به بلقيس اطاعت كامل آنان را نسبت به ملكه بلقيس نشان مي دهد.

همچنان از ظاهر امر اين مباحثات ميتوان چنين نتجه گيري را بدست آورد كه: بلقيس به امرو فهم مشوره باور و اهتمام خاص داشت واز استبداد و تصميم انفرادي بيزار بوده، بنابر

(c) ketabton.com: The Digital Library

همين اصل بود كه با سران ومسولين ملكي ونظامي خويش به مشوره مي پردازد ودر ضمن به لشكريان كشور مشاوره ميكند كه جواب نامه را چگونه تهيه وتحرير كند. همان است كه سران و مستشاران و بزرگان قوم نيز گفتند: ما ملتي توانا و نيرومند و دليريم و در رزم آوري و جنگجويي مهارت تمام وخاصي داريم؛ اما اختيار به دست توست و همگي پيرو دستور وهدايت شما هستيم.

امام قرطبي درتفسير خويش دراين مورد مينويسد: در مورد مشاوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاكت را اتخاذكرده است. پس اشراف قوم طوري با او برخورد كرده اند كه اوراخوشنود گردانند و نيرو و قدرت خود را اعلام و در اختيار او قرار دهند، سپس تصميمگيری را به خود او واگذار كرده‌اند. و اين گفت و شنودی نيكو از جانب همه‌ی آنها بود. (تفسير قرطبی ۱۹۴/۱۳).

حسن بصری در اين مورد مينويسد: امور خود را به زنی كافر واگذار كرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد كه او در نظر ورأی از همه هوشيار تر و آگاهتر است. (تفسير ابن كثير ۶۷۱/۲.)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴿۳۴﴾

بلقيس گفت: چون پادشاهان (فاتحانه) در شهري داخل شوند (پس) آن را ويران و برباد ميكنند، و عزيزترين مردمانش را خوارترين ميگردانند، و اينگونه عمل مي‌كنند.(۳۴)

تفسير:

ملكه بلقيس از يک طرف كه از شكست اقتدارش توسط سپاه سليمان در تشويش بود در جانب ديگر؛ علاقه جدي داشت كه دست به عمل نزند كه كشور خويش را به ويراني به كشاند، با در نظر داشت همين عوامل بود كه در خطاب به سرآن و زعماي اقوام گفت: «قَالَتْ إِنَّ اَلْمُلُوکَ إِذٰا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهٰا» عادت پادشاهان براين است، زمانيكه با زور و غلبه *«به شهري داخل، آن را ويران وخراب ميسازند»* اموال آن رابه تباهي ميكشند و جمع اهالي آن را پراگنده مي سازند *«و عزيز ترين هاي مردمانش را خوارترين ها ميگردانند»* يعني: اشراف آن را به حقارت و دوني ميكشانند و اين كار را بدان جهت ميكنند تا فرمانروايي براي آنها پايدار و مسلم شود، جاي پاي آنها در آن سرزمين محكم و هيبت آنها در دلهاي مردم پابرجا گردد.

ملكه، زني با تجربه و اهل انديشه بود، بعد از اينكه تمايل سران قوم وروحيه سران را به صلح و آشتی احساس نمود گفت:

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴿۳۵﴾

و من فرستنده هديه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه اينكه فرستادگان با چه جواب باز ميگردند.(۳۵)

تفسير:

ملكه بلقيس در خطاب به سران قوم اضافه كرد: من به سليمان و قومش هديه‌اي گرانبها وبسيار با ارزش ميفرستم تا اين هديه دوستي ايشان را جلب و آزارشان را از ما دفع نمايد. مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْري ميفرمايد: هم در اسلام وهم در كفر وشرک بسيار عاقل بود وميدانست هديه دل مردم را راضي ميسازد. (تفسير صفوة التفاسير).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ابن عباس(رض) گفته است: بلقيس به اطرافيانش گفت: اگر هديه را قبول كرد معلوم ميشود پادشاه است و دنيا را ميجويد پس با او بجنگيد، و اگر هديه را قبول نكرد، پيامبر است و راستگو و از او پيروى كنيد. (مختصر ۶۷۱/۲).

عطاء و بخشش الهي ما فوق همه ارزش هاي مادي است:

ملاحظه ميكنيم كه: فرستادن اين هديه (گرانبها) برسليمان عليه السلام چه تأثيري گذاشت؟ اگر سليمان عليه السلام همانند يكي از پادشاهان و حاكمان دنيا پادشاهي طمعكار و مال اندوز و دوست دار قدرت بود، بدون شک از ديدن اين هدايا گرانبها بي نهايت شادمان وخوشحال ميگشت. اما او از شخصيت هاي ديگري بود. نزد او ماديات هيچ ارزشي نداشت بنابر همين منطق بودكه: به طلا و جواهرات ملكه سبأ بيتوجه بود.

او حامل ارسال پيام عدل و حق ونيكي و ايمان بود. به محض اينكه فرستادگان ملكهي سبأ با هداي ايشان به بيت المقدس رسيدند، با خوشحالي و غرور به نزد سليمان عليه السلام آمدند تا آن را به او تقديم نمايند.

ابن كثير در اين مورد مينويسد: «صحيح آن است كه بلقيس ظرفي از طلا را به سليمان عليه السلام هديه فرستاد». شكي نيست كه فكر ارسال هديه، فكر سياسي ممتازي است زيرا از خلال آن ميتوان موقعيت جانب مقابل را به درستي ارزيابي و اندازه نمود، همان گونه كه در زياتر از موارد؛ هديه در تعديل تصميم هاي جانب مقابل مفيد ومؤثر واقع ميگردد، بخصوص اگر جانب مقابل خصوصيات دنيا پرستي ومادي پرستي راداشته باشد. اما شخصيت حضرت سليمان از اين علاقمندي مادي بي نهايت بالا بود. (براي تفصيل موضوع ميتوان به رساله: قصه هاي قرآني، استاد محمد علي قطب، مراجعه فرمايد.)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ﴿۳۶﴾

هنگامي كه [فرستاده ملكه سبا] نزد سليمان آمد، (سليمان به او) گفت: آيا مرا با مالي [اندک و ناچيز] مدد ميكنيد؟ پس بدانيد آنچه الله به من عطا كرده است، بهتر است از آنچه به شما داده است، [هديه شما براي من شادي آور نيست]، بلكه شما هستيد كه به هدايايتان خوشحال و خورسند مي شويد.(۳۶)

تفسير:

قابل يادآوري است كه: هديهي بلقيس در واقع- رشوه اي بيش نبود، معاملهي باطل با حق بود كه شايد سليمان سكوت كند واز حق و دعوت به سوي اسلام صرف نظركند و از موضعگيري كه درنامه عنوان كرده بود، تجديد نظر نمايد.

يا اين كه ميتوانيم بگوييم: هديه ي ملكه ي سبا دو منظور در بر داشته است:

ألف: اگر سليمان پادشاه باشد، آنرا به عنوان رشوه از او مي پذيرد و از موضع گيري خود كنار مي رود.

ب: خير! چون سليمان پيامبر خداست و مي داند منظور ملكه در ارسال هديه رشوه بوده است، بنابر اين بر سر دعوت خود پايدار مي ماند وسرانجام اين آزمون به سود دعوت سليمان تمام شد و ملكه و پيروانش اسلام را پذيرفتند.

مسترد كردن هديهٔ بلقيس از جانب حضرت سليمان:

زمانيكه (رئيس و گويندهي هئيت ملكه بلقيس) به پيش سليمان عليه السلام رسيد (و هديه را حضور سليمان تقديم داشت، سليمان شاكرانه گفت: ميخواهيد مرا از لحاظ دارايي و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اموال كمک كنيد (و با آن فريبم دهيد؟!) چيزهايي را كه خدا به من عطا فرموده است، بسي ارزشمند و بهتر از چيزهايي است كه شما برايم آورده‌ايد. (و من ضرورتي به اين اموال ندارم) بلكه اين شماييد كه (نيازمند دارايي و اموال هستيد و) به هديه‌ي خود شادمان و خوشحال هستيد (زيرا شما تنها به بودن اين دنيا معتقد هستيد و سخت به وسايل زندگي و رفاه آن دل بسته‌ايد ولي ما بدين جهان و آن جهان باور داريم و اين جا را پس براي رسيدن به سعادت آنجا مي دانيم)» (مراجعه شود به: رساله قصه هاي قرآني، استاد محمد علي قطب، (عقرب) 1394شمسي، 1436 هجري).

دليل اين كه حضرت سليمان عليه السلام هديه را نپذيرفت اين بود كه آن هديه، در واقع رشوه بود. در سيرت رسول الله صلي الله عليه وسلم آمده است كه ايشان هديه را مي پذيرفتند اما صدقه را نمي پذيرفتند. (تفسير انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروي)

واقعيت امر اينست: كسي كه از مادّيات بگذرد، ميتواند با قدرت سخن بگويد و از حقّ دفاع كند. حضرت سليمان عليه السلام هداياي ملكه سبأ را نپذيرفت و به رئيس هئت ارسالي ملكه سبأ گفت:

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴿٣٧﴾

(سليمان به فرستاده گفت:) به سوي آنان باز گرد، ما حتماً با لشكري به سوي‌شان خواهيم آمد كه آنان قدرت رويارويي با آن را ندارند، و ايشان را از آنجا با حالت خوار و زبون بيرون خواهيم كرد.(٣٧)

تفسير:

از آيه مباركه به زيباي خاصي معلوم ميگردد كه: شخصيت الهي هيچ وقت اهداف مقدس خويش را با پول و مادي معوضه و معامله نمی‌كنند، آنان، تيزبين وهوشيار و قاطع اند. حضرت سليمان طوريكه ياد آور شديم انگيزه‌های فاسد را در پشت هدايا می‌بينند.

بناءً سليمان به هيئات اعزامي ملكه سبأ ميفرمايد: نزد ملكه و قومش بازگرد. قسم به الله متعال كه با چنان لشكري بر آنان حمله ور خواهم شد كه توان مقاومت و رويارويي با آن را ندارند. «وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ» اگر مسلمان نشوند خداي سبحان را به يگانگي نپرستند و شرک به وي را فرو نگذارند. آنها را خوار و خفيف از آن (شهر و ديار سبأ) بيرون خواهيم كرد. ابن عباس(رض) ميفرمايد: بعد از اينكه هئيت اعزامي بلقيس بعد از ملاقات با حضرت سليمان دوباره به كشور خويش مراجعت نمودند، و جريان سفر و بخصوص ملاقات خويش را به ملكه بلقيس به گزارش گرفتند، ملكه بلقيس گفت: درست فهميدم كه اين مرد پادشاه نيست، و ما قدرت مقابله با او را نداريم. باز هئيت ديگريرا نزد سليمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می‌آييم تا ببينيم قدرت و نظر تو چيست و دينی كه مردم را به سويش ميخوانی چيست؟ و در نتيجه با دوازده هزار لشكر خويش به نزد سليمان حركت كرد. (حاشيه‌ی شيخ زاده ٤٩٣/٣).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (38 الي 44) موضوع ديدار ملكه بلقيس با سليمان و مسلمان شدن او و سران مملكت سبا مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(سليمان) گفت: اي بزرگان! كدام يک از شما تخت او را پيش از آنكه همگي به حالت تسليم

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزد من آيند، برايم مي آورد؟(٣٨)

تخت ملكه بلقيس:

سليمان عليه السلام خواست كه بزرگان مملكت سبأ و بلقيس و مشاورانش را خوار گرداند و بادلايل حسي آنان را قانع كند كه نيرويي كه ازجانب خداوند متعال باشد، بسيار بزرگتر و بالاتر از قدرتي است كه آنان بيهوده به آن مغرور گشته‌اند. پس به عده‌اي از اطرافيانش گفت: اي بزرگان! كدام يک از شما ميتوانيد تخت او راه پيش من حاضر آورد، قبل از آنكه نزد من بيايند وتسليم شوند (تابدين وسيله باقدرت شگرفي رويارويي گردند ودعوت مارا بپذيرند)».

برخي از مفسران مي نويسند: سليمان عليه السلام مي خواست تا تخت بلقيس را بدون فرستادن لشكر و سپاهي بياورد تا به وي قدرت خويش را كه از نزد الله متعال است بنمايانند و آن را برهاني بر نبوت خويش قرار دهد.

امام بيضاوی دراين مورد مينويسد: سليمان عليه السلام ميخواست بعضی از عجايب را به او نشان بدهد كه خدا اختصاصاً به او عطا كرده وبرقدرت فراوان وصدق نبوتش دلالت داشت. و نيز با ناشناخته كردن تخت او ذهن وزكاوت اورا آزمايش كند وبداند آيا آنرا باز ميشناسد يا خير؟(تفسير بيضاوی ٨٣/٢.).

قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴿٣٩﴾

عفريتي (تنومندي) از جن گفت: من آن را پيش از آنكه از مجلس خود برخيزی برای تو می آورم و بر اين [كار] سخت توانا و مورد اعتمادم.(٣٩)

يادداشت:

«عِفْرِيتٌ»: از جمله نيرومندترين وقوي هيكل ترين جنّيان بشمار مي رود.
(ملاحظه شود سورۀاي سبأ / 12، وسورۀ ص / 35).

تفسير:

طوريكه در فوق ياد آور شديم؛ «عفريتي از جنيان بسيار نيرومند سركش و زور آور به حضرت سليمان عليه السلام گفت: من آن را براي تو حاضر مي‌آورم پيش از اينكه (مجلس به پايان برسد و) تو از جاي برخيزي و من بر آن توانا و امين هستم».

سدي مفسر و تأريخ نويس مشهور جهان اسلام مي نويسد: «سليمان عليه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشيد براي قضاوت و حكومت ميان مردم مينشست». *«و من بر اين كار توانا و امين هستم»* (تفسير انوار القرآن).

من ميتوانم باسرعتي زياد بدون اينكه آسيبي به آن(او) برسانم،آن(او) را نزد تو بياورم.

ولي سليمان عليه السلام ميخواست اين كار خيلي سريعتر انجام گيرد.

ابن عباس(رض) در تفسير خويش مي نويسد: «يعني من بر حمل كردن و برداشتن تخت بلقيس، توانا و بر آنچه كه در آن از جواهر و غيره وجود دارد، امين و مورد اعتماد هستم».

(در اين هنگام) يكي ديگر كه علم و قدرتش بيش‌تر بود برخاست و گفت:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

(اما) كسي كه دانشي از كتاب (آسماني) داشت گفت: من آن را پيش از چشم بر هم زدنت نزد تو مي‌آورم. و هنگامي كه (سليمان) آنرا نزد خود مستقر ديد گفت اين از فضل پروردگار من است تا مرا آزمايش كند،كه آيا شكر مي‌گزارم يا ناشكري مي‌كنم؟ و هر كس شكر گزارد تنها به سود خود شكر مي‌ورزد، و هر كس كفران (نعمت) كند، پس بدون شک پروردگارم بي‌نياز كريم است.(۴۰)

تفسير:

«قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»: مراد كسي است كه مرد خدا بوده و دانش فراوان و عميقي از كتاب الله را نصيب بود. برخي از مفسران نام اين شخص محترم را آصف ابن برخيا معرفي مي دارند.

آصف بن برخيا از بني اسرائيل بود، كه در حكومت سليمان عليه السلام بحيث وزير ايفاي وظيفه مي كرد. و اسم اعظم الهي را مي‌دانست، اسم اعظمي كه هرگاه حق تعالي به آن مورد درخواست قرار گيرد، اجابت مي‌كند.

ابن‌كثير از زهري نقل ميكند كه آصف بن برخياگفت: «يا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت ائتني بعرشها». «اي خداي ما و خداي همه چيز، خداي يگانه‌اي‌كه هيچ معبودي جز تو نيست، تخت او را نزد من بياور».

پس در دم تخت بلقيس رو به روي وي حاضر آورده شد.

به قولي: مراد از «كسي كه نزدش از كتاب الهي دانشي بود» خود سليمان عليه السلام است. به هر حال، اين عالم به كتاب الهي گفت: *«من آن را پيش از آنكه چشم خود را برهم زني نزدت مي‌آورم»* گويي سليمان عليه السلام سخن عفريت را در آوردن تخت بلقيس قبل از برخاستن از جايش، دير شمرد و خواستار آوردن آن در زماني سريعتر از آن شد لذا آصف، يا خود سليمان عليه السلام براي كوچک شمردن و تحقير توانايي عفريت گفت: من قبل از آنكه چشمت را برهم زني، آن را به‌نزدت مي‌آورم. معناي «طرف» گشودن پلک‌ها براي نگريستن ومراد از «يرتد»، به‌هم‌آوردن دوباره پلكهاست چنانكه به دوست خود ميگويي: اين كار را بايد در يک چشم به هم زدن انجام دهي.

سليمان عليه السلام به آصف اجازه داد كه تخت را حاضر گرداند آنگاه آصف دعا كرد وتخت حاضر آورده شد و چون سليمان عليه السلام تخت را نزد خويش حاضر ديد «گفت: اين از فضل پروردگار من است تا مرا بيازمايد كه آيا شكر ميگزارم يا اينكه كفران مي‌كنم» آيا حق تعالي را در برابر اين نعمت‌ها شكر ميگزارم و به فضل و نعمت وي اعتراف مي نمايم، يا اين كه او را ناسپاسي مي‌كنم و شكر نعمت وي را فرو مي‌گذارم «و هركس شكر ورزد، جز اين نيست كه به سود خويش شكر مي‌ورزد» زيرا شكر، سبب حفظ نعمت موجود وصيد نعمت مفقود است «وهركس كفران كند، بداند كه پروردگارم بي‌نياز» *است از شكرگزاري وي* «كريم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان. (تفسير انوار القرآن).

تخت پادشاهي بلقيس در نزد سليمان :

بعد از اينكه هداياي ملكه بلقيس به سويش بازگردانده شد، ملكه بلقيس به همراه كارواني تشريفاتي متشكل از بزرگان و سرداران مملكت سبأ را ترک كرده و به راه افتادند. به راستي (بلقيس) صلح و سلامت را براي سرزمين و ملتش مي‌خواست و به سوي مملكت

(c) ketabton.com: The Digital Library

سليمان عليه السلام در بيت‌المقدس رفت و دوستي خود را نسبت به حضرت سليمان اعلام كرد. (اين در حالي بود كه) نمي‌دانست برسرتخت پادشاهي‌اش چه آمده است.
هنگامي كه آنان هنوز در راه بودند و خبر آمدن آنها به حضرت سليمان عليه السلام رسيد، سليمان عليه السلام هدايت فرمود كه قبل از رسيدن كاروان تشريفاتي آنان و ورودشان به نزد حضرت سليمان عليه السلام تخت اش اورده شود، تخت ملكه بلقيس بنابر هدايت حضرت سليمان آورده شد.

تخت ملكه بلقيس را كي آورد؟

چون نص صريحي در اين باره وارد نشده است، لذا مفسرين در مورد آن شخص و مراد از «علم كتاب» اختلاف نظر دارند، حتي برخي از مفسرين به روايات بني اسرائيلي (روايات منقول از علماي اهل كتاب) استناد جسته اند.
سيد قطب مفسر تفسير «في ظلال القرآن» مينويسد: «نام اين شخص واسم كتابي كه علم ودانشي از آن فراگرفته است، گفته نميشود. تنها چنين ميفهميم كه همچون كسي مرد مؤمني است وبا خدادرتماس وپيوند است. برخي از مفسّران دنبالۀ اين فرموده به اين فرموده الله «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (آيۀ 40: نمل) استناد فرموده ميفرمايند: كسي كه علم و دانشي از كتاب داشت.
يكي ميگويد: اين كتاب تورات است. ديگري ميگويد: آن شخص از اسم اعظم خدا آگاه بوده است. وآن ديگر چيزي جداي از اين وازآن ميگويد، و آن را كه خبرشد خبري بازنيامد! امّا درآنچيزهائي كه گفته‌اند تفسيري و تعليلي نيست كه دل از آن بياساید و يقين بخشد و يقين نمايد. برخي از مفسّران گفته اند كه اين شخص خود سليمان عليه السّلام بوده است. ولي ما معتقديم كه شخص ديگري بوده است.
چون اگر آن شخص خود سليمان بود روند قرآني نام او رامي‌برد، و آنرا پنهان نمي‌كرد، در حالي كه داستان دربارۀ او است. اصلاً علّتي براي پنهان كردن نام او در اين موقعيت شگفت و زيبا در ميان نيست. برخي ديگر از مفسّران گفته‌اند، نام اين شخص آصف ابن برخيا بوده است.... اينان نيز بر اين گفته دليلي (صريح از كتاب و سنت) در دست ندارند».
به همه حال طوريكه گفته شد: آن شخص در يک چشم به هم زدن تخت بلقيس را نزد سراي سليمان عليه السلام آورد نه خود بلقيس بلكه او خود همراهانش بعدها نزد سليمان عليه السلام مي روند؛ اما بايد متوجه اين قضيه بود كه لفظ "آصف بن برخيا" در احاديث صحيح نبوي هم وارد نشده و معلومات بيشتر بر اساس روايات اسرائيليات است و لذا نمي توان زياد به اين گونه روايات استدلال نمود. بنابر اين حتي در كتب اسلامي نيز نمي توان بصورت قطع و يقين در مورد اين شخص و احوال او مطالب را بدست آورد.
علامه عبدالرحمن سعدي در مورد آن شخص ميگويد: «او مرد عالم و صالحي نزد سليمان بود، كه وي [اسم أعظم] خداوند را مي دانست؛ همان اسم كه هرگاه خداوند با آن خوانده شود، جواب ميدهد، وهرگاه با آن از او چيزي خواسته شود، مي دهد.»
بهرحال هدف از اين آيه مباركه دانستن نام آن شخص و اينكه بر چه كتابي علم داشته، نبوده، بلكه يكي از اهداف آيه نتيجه ماجرا است كه در انتهاي آيه ذكر شده است. بنابراين بر ما لازم نيست كه بدنبال اسم ها بگرديم، بلكه بايد از داستان عبرت بگيريم و اين همان تكليفي است كه بر دوش ما نهاده شده..
ولي اگر با زهم قصد داريد معلومات بيشتري در اين زمينه بدست آوريد لطفاً به كتابهاي

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير قرآن مراجعه كنيد.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

(سليمان) گفت: تختش را [با تغيير دادن در زينت و آرايش] برايش ناشناس و دگرگون سازيد، تا ببينيم كه آيا [به شناخت آن] پي مي برد يا از آناني ميشود كه راهياب نمي گردند؟ (٤١)

تفسير:

بدين ترتيب حضرت سليمان عليه السلام مي خواست با ايجاد تغييرات در تخت اش برايش ناشناس گردانيد تا با اين كار، بلقيس را از نظر فراست عقلي بيازمايد در ميزان هوش و ذكاوتش بنگرد كه آيا به شناخت آن پي ميبرد يا از كساني است كه پي نمي برند؟

ملكه بلقيس وارد بارگاه و دربار حضرت سليمان شد و بعد از اين كه در مجلس همچون پادشاهان نشست به او گفتند:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ﴿٤٢﴾

پس زماني كه[ملكه سبا]آمد، گفتند: آيا تخت تواين چنين است؟.گفت: گويا اين همان است. وما پيش ازاين هم آگاه بوديم واسلام آورده بوديم.(٤٢)

تفسير:

عكرمه مي‌گويد: «بلقيس زني حكيم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگويم؛ اين همان تخت من است، ميترسم كه دروغگو شوم و اگر بگويم نه! اين تخت من نيست، باز هم بيم آن است كه دروغگو شوم لذا راهي ميانه را كه براي هر دو معني محمل داشت، در پيش گرفت و گفت: **«قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ»** بسيار شبيه آن است و به آن نزديک است. نگفت: خود آن است. ابن كثير گفته است: اين نشان دهنده‌ی ضريب هوشی بالای او است. (ابن كثير ٦٧٣/٢).

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴿٤٣﴾

چيزي را كه [ملكه سبا] به غير از الله پرستش ميكرد، او را (از عبادت الله) باز داشته بود، چون او از جمله قوم كافر بود.(٤٣)

تفسير:

سليمان از جايگاهش برخاست و به تعقيب او بلقيس نيز جاي خويش برخاست، سپس حاضران در مجلس نيزبه دنبال آنان برخاسته و مهمانان به سوي سالن هاي داخلي قصر كه از شيشه صاف ساخته شده بود به راه افتادند.

آنجا مكاني بسيار وسيع بود كه سقف آن به وسيله‌ي ورق و با تكيه بر ستون‌هاي زيبا پوشيده شده بود.

سليمان عليه السلام كمي درنگ كرد، تا بلقيس را جلو بيندازد. دراين هنگام كه بلقيس خواست بر روي صفحه بلور قدم بگزارد، ساق پاهاي خود را برهنه كرد. چون او تصوير پاي كاروانيان و همراهان خود و همچنين تصوير ستون‌هاي قصر را بر سطح بلور قصر مشاهده كرد و فكر كرد كه آنجا روي زمين حوضي پر از آب صاف وگوارا است. سليمان عليه السلام در همين اثنا تبسمي كرد و گفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۴﴾

به او (بلقيس) گفته شد: به حياط قصر داخل شو، هنگامي كه آن را ديد گمان كرد كه حوض است، و دامن را از ساق هايش بركشيد. (سليمان) گفت: اين قصري صاف و ساده از آبگينه هاست. [ملكه سبا] گفت: پروردگارا! من به خود ظلم كردم و اكنون همراي سليمان تسليم پروردگار جهانيان شدم.(۴۴)

تفسير:

ديدن تخت دگرگون شده بلقيس فقط براي ايمان آوردن وي كافي نبود زيرا او به پرستش آفتاب سخت تعلق خاطر داشت بدين جهت سليمان عليه السلام او را در وضعيت رواني ديگري قرار داد: *«به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو»* صرح: كاخ پادشاهي است.

ابن قتيبه ميگويد: صرح تختههايي بود كه براي بلقيس از آبگينه سپيد ساختند و در زير آن آب و ماهي را روان كردند *«و چون آن را ديد، پنداشت كه بركه آبي است»* لجه: آب بسيار است *«و»* بدين جهت *«از ساق هايش لباس را بالا زد»* تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتي او چنين كرد: سليمان *«گفت»* *«اين قصري صاف و صيقلي از آبگينه هاست»* و آب نيست. ممرد: تراشيده، صيقل داده شده و بالا بلند. در اينجا بود كه بلقيس به حق اذعان كرد و تسليم شد: *«گفت: پروردگارا! من بر خود ستم كردم»* با پرستش غير تو *«و اينک با سليمان»* در گردن نهادن به دين حق *«در برابر خدا پروردگار عالميان، تسليم شدم»*.(تفسير انوار القرآن).

خوانندگان گرامي!

بلقيس از دم و دستگاه حضرت سليمان عليه السلام شگفتزده شد و سلطنت وقدرت مادي ومعنوي خودرا در برابر فرمانروايي و توانايي و دارايي سليمان، ناچيز ديد وگفت: (هم اينک پشيمانم) وبا سليمان خويشتن را تسليم پروردگار جهانيان ميدارم (و به پيغمبري او اقرار مينمايم و تو را به يگانگي ميستايم)».

ابن كثير گفته است: خلاصهی مطلب اينكه سليمان برای ملكه كاخی باشكوه و بزرگ از شيشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرت اش را نشان دهد، وقتی بلقيس عظمت وشكوهی كه خدا به سليمان داده بود، مشاهده كرد و در بارهی آن به دقت فكر كرد، تسليم فرمان خدا شد و دريافت كه سليمان پيامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، وخود را تسليم امر خدای عزوجل كرد. (مختصر ابن كثير ۶۷۴/۲).

اين صحنه از صحنههاي جدال ميان ايمان و كفر، عبرتي است براي كساني كه بر خود ستم كردهاند، تا بدانند كه در نهايت پيروزي از آن افراد با ايماني است كه تسليم فرمان هاي پروردگار جهانيان مي باشند. (تفصيل موضوع را ميتوان در رساله: قصه هاي قرآني، استاد محمد علي قطب، (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري) مطالعه فرمايد.

از داستان بلقيس چنين بر ميآيد كه او در ميان ملتي فرمانروايي ميكرد كه داراي مدنيتي ريشهدار و بزرگ بودند پس سليمان عليه السلام با نشان دادن مدنيتي ريشهدارتر و بزرگتربه وي، او را متحير و حيران كرد، هم از اين روي بود كه بلقيس گردن نهاد و تسليم شد. البته اين امر به ما ميآموزد كه مدنيت راستين اسلامي آنچنان مدنيت پرهيمنه و با ابهتي است كه تمدنهاي ديگر را از نظر رواني منفعل و فرومانده گرداند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن ابي شيبه و ابن ابي حاتم از ابن عباس(رض) در روايتي طولاني نقل كرده‌اند كه فرمود: «سليمان عليه السلام بعد از آن با بلقيس ازدواج كرد». اما ابن‌كثير اين روايت را جدا منكر دانسته و استناد آن را به ابن عباس(رض) رد كرده است. قول راجح نيز اين است كه ازدواج سليمان عليه السلام با بلقيس، از اخبار اهل كتاب مي باشد كه نه تصديق ميشود و نه تكذيب.

خوانندگان گرامي!

بعد از اينكه قصه ي موسي و داود و سليمان عليهم السلام از پيامبران بني اسرائيل بيان يافت، اكنون بحث از قوم ثمود عرب تبار است، تا مردم قريش دريابند كه پيشينيان مشرك وبت پرست بيراهه رفتند وزيانبار شدند وديگر اين كه ميان پيامبران عرب وغير عرب درپيام رساني آسماني و دعوت به توحيد و دوري از شرك فرقي نيست.

بناءً در آيات (45 الي 53) قصه ي صالح عليه السلام و قومش مورد بحث قرار ميگيرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴿۴۵﴾

و همانا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستاديم كه الله يكتا را پرستيد، پس قوم بر دو فرقه شدند (يک فرقه مؤمن و ديگر كافر) و با هم به مخاصمه و جدال مي پرداختند.(۴۵)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: هدف از داستان هاي قرآني عبارت است از:

1 - تفكر
2 - عبرت گرفتن
3 - جلوگيري از انحراف قصه ها
4 - بر طرف كردن اختلافات
5 - آگاه كردن مردم از سنت هاي الهي در مقابل كارهاي نيک و بد. بعد از اينكه در اين سوره مباركه الله داستان موسى عليه السلام را بيان داشت به تعقيب داستان و قصه داود و سليمان عليهم السلام را به بيان گرفت و اينک در اين آيات به داستان «صالح» و «لوط» عليهم السلام را بيان مي دارد.

ثمود: نام قوم صالح عليه السّلام است كه قصه آن در سوره شعراء و سوره‌هاى ديگر بيان يافت. قوم ثمود بت پرست بودند و به خداي يكتا ايمان نداشتند.

خداوند حضرت صالح را در ميان ايشان مبعوث كرد، نعمت‌هاي خدا را به ياد آنها آورد راه سعادت و هدايت را به آنها نشان داد. به ايشان گوشزد كرد كه خلفاء و جانشينان قوم عاد در روي زمين هستند. آن‌ها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او كمترين اعتنايي نكردند و در گمراهي و بت پرستي بيشتر غرق شدند.

از آنجائيكه سرلوحه دعوت أنبياء را توحيد تشكيل ميدهد. حضرت صالح عليه السلام پيام توحيد رابر ايشان آورد، قومش به دو دسته تقسيم شدند؛ دسته‌اي مؤمن و دسته ديگر كافر. و هر يک هم با دسته ديگر بر سر دين و آيين خويش به مخاصمه و مبارزه پرداختند. نزاع ميان حقّ وباطل دائمى است. انتظار نداشته باشيد همه‌ى مردم منطق شما را بپذيرند.

برخي از مفسران مي نويسند كه: دشمني، خصومت و ستيزه ميان دو گروه، در باره صالح عليه السلام بود كه آيا او پيامبر مرسل است يا خير؟

مجاهد ميفرمايد: دو گروه مؤمن و كافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دين. و با

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمل بر معنى، يخْتَصِمُونَ به صورت جمع آمده است. (تفسير صفوات التفاسير صابوني).

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿۴۶﴾

(صالح) گفت: اي قوم من! چرا بدي (عذاب) را پيش از نيكي (رحمت) به شتاب مي طلبيد؟ چرا از الله درخواست آمرزش نمي كنيد تا مورد رحمت قرار گيريد؟ (۴۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«السَّيِّئَةِ»: بدي. مراد عذاب خدا است. چرا كه قوم صالح ميگفتند: اي صالح! اگر راست ميگوئي كه تو پيغمبري وعذاب خدا دركمين گنهكاران است، آنچه را كه ما را از آن بيم مي دهي بر سر ما بياور (اعراف / 77). «ترجمه معاني قرآن»

تفسير:

مفسران مي نويسند: كافران از بس كه منكر بودند به صالح عليه السلام مىگفتند: عذاب خدا را بر ما بياور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشودگى نمىكنيد؟ چرا كه درخواست تعجيل خير از درخواست تعجيل شر بهتر است! (تفسير صفوة التفاسير).

حضرت صالح عليه السلام، مردم را از عذاب الهى ميترسانيد و به آنان هشدار ميداد، ولى آنان ميگفتند: «وَ قالُوا يا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿77﴾» (سوره اعراف) (وگفتند: اى صالح! اگر از فرستادگان خدايى، پس عذابى را كه وعده ميدهى براى ما بياور.) در اين آيه، صالح عليه السلام ميگويد: چرا شما به جاى خير، سراغ شر را مىگيريد؟ همان گونه كه كفّار از حضرت هود عليه السلام و پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله نيز تعجيل در عقوبت را مىخواستند.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿۴۷﴾

گفتند: ما به تو و به كساني كه با تو هستند، فال بد گرفتهايم. (صالح) گفت: فال بد (و نيك) نزد الله است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعيين ميگردد) شما گروهي هستيد كه مورد آزمايش قرار گرفته ايد.(۴۷)

متهم ساختن أنبياء عليهم السلام به فال بد:

كلمهى «تطير» از «طير» به معناى پرنده است. «تطير» يعني فال نيک و يا بدگرفتن از حركات پرندگان زيرا كه اين كار منافي با توحيد بوده و شرک است. يااصلاً پرندهاي دركار نباشد بلكه ازبعضي حوادث و حركات، استدلال بكند كه فلان كارم در آينده موفقيت آميز و يا خلاف آن خواهد بود.

تَطَير يكي از صفات مشركين و دشمنان رسول الله صلي الله عليه وسلم بوده. از اينرو عملي زشت وقبيح است. پيروان راستين پيامبران، هرخير وشر رااز جانب خدا وبرحسب قضا وقدر، وگاهي هم آنرانتيجه اعمال نيک و بدخود ميدانند.

مردم عرب هنگام سفر، پرندهاى را رها ميكردندكه اگر به سمت راست ميپريد (اين كار را به فال نيك ميگرفتند و) سفر ميكردند و اگرآن پرنده به سمت چپ مىپريد (فال آنرابد مي گذرفتند و) حتي در زياتر موارد سفر خويش را كنسل هم مىكردند. (تفسير كشّاف).

قابل ياد آوري است كه: مبحث فال بد بستن به انبيا، سابقه طولاني دارد، در قرآن عظيم الشأن اين مبحث مكرّر تذكر رفته است از جمله: فرعونيان بدبختىها كه بدان مواجه شدند آنرا به موسي عليه السلام نسبت مي دادند: طوريكه در (آيه 131 سورهٔ اعراف) آمده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است: «فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴿131﴾» (پس وقتي نيكيي به آنها دست مي داد ميگفتند: سزاوار ماست وچون بديي به آنها مي رسيد، به موسي و همراهانش بد فالي مي گرفتند. آگاه باشيد كه بدفالي (خوشبختي و بدبختي) آنها نزد الله است، ليكن بيشترين شان نمي دانند.)

ديده مي شود كه: ر فاه و كاميابى براى فرعونيان امرى شناخته شده و عادّى بود، ولي زمانيكه به تلخي وسختي مواجه مي شدند اين امر براى آنان ناشناخته و نا باوركننده بود. اكثر فرعونيان به جاى آنكه به اثر قحطى و هشدارهاى الهى بيدار شوند وبه خود ايند وتوبه نمايند، به تحليل غلط پرداختند و آن را به حضرت موسى عليه السلام نسبت ميدادند.

همچنان به حضرت عيسى عليه السلام مىگفتند: «قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ﴿18﴾» (آيه 18 سوره يس) (كفّار به أنبياء) گفتند: ما (حضور) شما را به فال بد گرفتهايم (وجود شما شوم است و مايهى بدبختى ما) و اگر از حرفتان دست بر نداريد قطعاً شما را طرد خواهيم كرد و از طرف ما عذاب دردناكى به شما خواهد رسي.

همچنان به حضرت صالح عليه السلام گفتند: «قالُوا اطَّيَّرْنا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قالَ طائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴿48﴾»(مردم به صالح) گفتند: ما تو وهمراهانت را به فال بد گرفته (وقحطى موجود به خاطر وجود شماست.

صالح) گفت: فال (وسرنوشت نيك وبد) شما نزد خداست، بلكه شما گروهى هستيد كه مورد آزمايش قرار گرفتهايد.).

خوانندگان گرامي !

بنابراين قاعدهٔ كلي نقض نشده است و آن اينست كه؛ هيچ چيز داراي خير و شر نيست جز به إذن الله تعالي، و هرگونه طيره يا بدشگوني، بدقدمي شرک است و حرام ميباشد و زن يا اسب يا منزل در ذات خود شوم نيستند بلكه همانطور كه گفته شد منظور از بدشگوني، در آنها به سبب زياني بود كه الله تعالي در بعضي از آنها نهاده بطوري كه منفعت زيادي به غير خود نميرسانند. والله اعلم

و بر همين اساس امام ابن قيم رحمه الله ميفرمايد: «هركسي كه معتقد باشد به اينكه رسول الله صلي الله عليه وسلم شوم و طيره را به شيئي از أشياء نسبت داده اند بگونه ايكه آن شيء در ذات خود (در ضرر رساندن يا نفع رساندن) مؤثر است، پس براستي كه بزرگترين إفتراء را بر الله و رسولش بسته است و در گمراهي بسيار دوري بسر مي برد» (مفتاح دار السعادة 258/2).

برخورد با أنبياء، يك آزمايش الهى است:

ازآيهٔ مباركه بر ميآيد كه: فال گرفتن خوب وبد، در طول تأريخ بشري وجود داشته وبه اصطلاح فال گرفتن سابقه طولاني دارد.

فال گرفتن و اعتقاد به آن از جمله مسائل خرافي و باطلي است كه دين مقدس اسلام آنرا تاييد نمي كند بلكه با آن مبارزه ميكند و اعتقاد به فال يا فال گرفتن منافي با توحيد است.

مسلم در صحيح خود از يكي از همسران پيامبر صلي الله عليه وسلم از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت ميكند كه فرمود: «مَنْ أَتَي عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيلَةً»: (هركس نزد فال گيري برود و از او دربارهي چيزي سوال كند، نماز چهل شب او

(c) ketabton.com: The Digital Library

قبول نمي شود). (مسلم ش/2230 ودرآن به جاي چهل روز، چهل شب آمده است.).
عمران بن حصين رضي الله عنه روايت مي‌كند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «لَيسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَرَ أَوْ تُطِيرَ لَهُ أَوْ تَكَهَّنَ، أَوْ تُكِهِّنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَي كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَي مُحَمَّدٍ»: (هر كس فال بگيرد و يا برايش فال گرفته شود، يا افسونگري‌كند و يا برايش افسون‌گري شود يا جادو كند يا برايش جادوگري شود. وهركس به نزد كاهني برود واورا در آنچه ميگويد: و به يقين به‌آن چه بر محمد صلي الله عليه وسلم نازل شده كافر شده است). بزار 9/52 به روايت عمران بن حصين.
پناه بردن به فال سحر وجادو توسط كساني به عمل مي آيد كه: به الله متعال و حكمت الهى ايمان نداشته باشد، دست به خرافات زده وبه خرافات پناه ميبرد.
واقعاً هم در يک نظامی که علم و ادب و منطق و وحی الهي، حاكم نباشد، چهره هايی که مايه‌ی برکت هستند مايه‌ی بدبختی معرّفی ميشوند. تلخی‌ها و ناگواری‌ها، هر يك دلايل حكيمانه‌ای دارد كه خداوند قرار داده است. وبايد بدانيم كه: حضور أنبياء، به معنای محو مشكلات طبيعی و روزمره نيست. و نبايد فراموش كنيم كه: برخورد با أنبياء، يك آزمايش الهی است.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴿۴۸﴾

ودرآن شهر نه گروه بودندكه درزمين فساد ميكردند و اصلاح گر نبودند.(۴۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رَهْطٍ» به دسته‌ای گفته می شودكه ميانشان رابطه‌ی گرمی باشد. (التحقيق فی كلمات القرآن.)

تفسير:

صالح عليه السلام در شهر بنام «حجر» كه در شمال غرب جزيره العرب موقعيت دارد زندگي بسر مي برد. در اين شهر نُه گروه هم زندگي مي كردند.
مفسير مشهور جهان اسلام ضحاک ميفرمايد كه: آن نه نفر بزرگان شهر بودند.
اين نُه نفر از جمله انسان هاي بي نهايت شرير به شمار ميرفتند، كه با ظلم وستم وارتكاب بدي ها و جرايم، و فساد در زمين مشغول بودند، اين نه نفر مطابق تعريف قرآن «يفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ وَ لا يصْلِحُونَ» كارشان فساد بود و به هر وسيله‌ای مردم را آزار می دادند.
ابن عباس(رض) گفته است: همين افرادي بودند كه شتر را بقتل رسانيدند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴿۴۹﴾

آنها گفتند: بيائيد قسم بخوريد(عهد ببنديد) كه بر صالح و خانواده‌اش شبخون ميزنيم و آنها را به قتل ميرسانيم، باز به ولي دم او ميگوييم: ما هرگز از هلاكت خانواده او خبر نداشتيم و در اين گفتار خود صادق هستيم.(۴۹)

تفسير:

طوريكه ياد آور شديم: اين نُه نفر در بين خود به مشوره پرداختند، ودر ضمن به همديگر قسم هم ياد كردند كه: حتماً به صالح عليه السلام و خانواده‌اش شبخون مي زنيم و همه را ميكشيم، «ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيهِ ما شَهِدْنا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» سپس به ولیّ او ميگوييم: ما در قتل آن هيچ نقشي نداشتيم و در آن دخيل نبوديم و قاتل صالح و خانواده‌اش را نمی‌شناسيم.
ابن عباس(رض) در اين مورد ميفرمايد كه آنان در نهايت به منزل صالح عليه السلام هجوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

آوردند، و شمشير ها را كشيدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران كرده و به قتل رساندند. (زاد المسير ۱۸۲/۶.).

دراين آيۀ مباركه درس مهمي براي ما مسلمانان نهفته است؛ وآن اينكه: چگونه اشخاص و يا هم گروه هاي باطل براي تحقق اهداف خويش متحد ميشوند، و براي انجام عمل جرمانه خويش قسم هم ياد مي كنند.

وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿۵۰﴾

آنها نقشه مهمي كشيدند و ما هم (براي هلاكت آنها و نجات صالح) تدبير نموديم، در حاليكه آنها خبر نداشتند.(۵۰)

تفسير:

مجازات الهی، با جُرم انسان متناسب است:

«مَكَرُوا»: نقشه كشيدند. توطئه كردند. به چاره‌جوئي پرداختند (ملاحظه شود سوره هاي: آل‌عمران / 54، انفال / 30).

به ياد داشته باشيد كه پروردگار با عظمت ما تدبير مردم را می داند، ولي با تأسف مردم از تدبير الله متعالي نا خبر هستند. يكی از نمونه‌های مكر الهی، همان مهلت و نعمت دادن به گناهكاران است، تا آنان سرگرم آن شوند و همين كه پيمانه‌ی آنان پر شد، ناگهان به قهر الهی گرفتار ميشوند.

براي كشتن صالح عليه السلام و خانواده‌اش در تاريكي هاي شب نيرنگي زدند، ولي حق تعالي پيامبرش صالح عليه السلام ويارانِ شان را حمايت كرد و آن گروه اشرار را با عذابي عليم وناگهاني غافلگير ساخت، در حاليكه آنان توقع نزول عذاب الهي را بر خود نداشتند.

ابو حيان گفته است: نيرنگ و حيله‌ی آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح عليه السلام بود و مكر خداوند متعال عبارت بود از اين كه آنها را به شيوه‌ای نابود كرد كه خود از آن سر درنياوردند. (البحر ۸۵/۷.).

محمد بن اسحاق در تفسير اين آيه مباركه مي نويسند: «آن نه نفر بعد از آنكه شتر را كشتند، به يک ديگر گفتند: بياييد صالح عليه السلام را نيز به قتل برسانيم زيرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاكتش رسانيده‌ايم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق كرده‌ايم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبخون زدند اما فرشتگان آنها را سنگباران كردند. آنگاه اولياي‌شان به صالح عليه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانيده‌اي! لذا قصد جان وي كردند ولي نزديكان و خويشان صالح عليه السلام در دفاع از او سلاح گرفتند و به آنان گفتند: به خدا قسم كه هرگز اجازه نمي دهيم او را در حالي به قتل برسانيد كه به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود مي‌آيد پس اگر در سخنش صادق باشد، شما ديگر بر قهر پروردگارتان عليه خود نيفزاييد واگر دروغگو باشد، بعد ازسه روز شما دانيد و او. همان بود كه مهاجمان در آن شب دست از صالح عليه السلام برداشتند و به خانه هاي خود بازگشتند».

قوم ثمود چگونه به هلاكت رسيدند؟

قرآن عظيم الشأن در مورد هلاكت قوم ثمود تعابير مختلفي را ببيان گرفته است، از آن جمله ميفرمايد:

هلاكت اين قوم توسط زلزله صورت گرفته است: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ﴿78﴾» (اعراف، 78). (ناگهان زمين لرزه شديد آنان را فراگرفت، پس شب را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

صبح آوردند، درحاليكه در خانه هايشان به رو افتادند (و مردند).
اين آيه، هلاكت قوم ثمود را توسط رجفه وزلزله بيان كرده؛ امّا سوره‌ى فصّلت آيه 17 و سوره‌ى ذاريات آيه‌ى 44، آن را توسط صاعقه دانسته است.
«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»: بنابر اين شايد دو جزا (صاعقه و زلزله) در يك لحظه وتوأم بوده است. وشايد مراد از رجفه، لرزش براندام باشد كه برخاسته از ترس و وحشت است، نه از تاثير زلزله.). هلاكت اين قوم توسط صاعقه طوريكه فوق ياد آور شديم.
«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» (ذاريات، 44.).
هلاكت اين قوم توسط صيحه: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ﴿67﴾» (هود، 67.) (و ستمگران را صيحه‌اى (آسمانى) فرا گرفت، پس در خانه‌هايشان به روى در افتادند (و مردند).
صياح (مصدر صَيَحَ) يعنى صدا، صداى شديد. صيحه در اصل به معناى صدايى است كه از شكستن چوب يا پاره شدن پارچه حاصل شود. اين كلمه به عذاب نيز معنا شده است. (لسان عرب، و مفردات راغب اصفهاني)
در ضمن قابل ياد آوري است كه: هيچ مانعى وجود ندارد كه هر سه عذاب، در يك زمان بالاي قوم ثمود واقع شده باشد.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ﴿٥١﴾

پس بنگر سرانجام توطئه آنها چه شد؟ كه ما آنان و قومشان را همگي درهم كوبيديم و هلاک كرديم.(٥١).

تفسير:

پيروى از مفسدان، عقوبت و باز پرس دارد:

در آيۀ مباركه ملاحظه نموديم كه: آماده باش دشمنان براى ارتكاب جنايت، سبب قهر الهى است، گرچه آنان به اهداف پليد خود نرسيدند. (دشمنان، هم قسم شدند تا پيامبر را بكشند و براي قتلش دركمين هم نشستند، ولى موافق به قتل آن نشدند، لكن نتيجه خودشان به هلاكت رسيدند). «در اين هيچ جاي شكي نيست كه: سنّت الهى بر پيروزى حقّ بر باطل بنا نهاده شده است.
در آيۀ مباركه ملاحظه نموديم كه: برسر اين گروه چه آمد و به چه سر نوشتي گرفتار شدند، و اين خود درس عبرت ناكي است، كه نتيجه وثمرۀ عمل بد انسان را به كجا مي كشاند، وچگونه الله متعال همگي آنان را نابود و ريشه كن ساخت و حتي يک تن از آنان را نيز باقي نگذاشت.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿٥٢﴾

پس اين خانه‌هاي آنان است كه به سبب ظلمشان به زمين افتيده است.
بي‌گمان در اين (ماجرا) براي مردمي كه مي دانند، دليل و نشانه‌اي است(٥٢).

تفسير:

سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست:

عبرت‌ها و نشانه‌ها، به تنهايى كافى نيست؛ بلكه انگيزه‌ى عبرت آموزى در انسان‌ها لازم است. زمانيكه قهرالهي نازل شود، ديگرتر وخشك را نميبيند، بلكه همه را با هم مي سوزاند، بناءً در اين حالت حتي اشخاص متّقى از عذاب مستثني شده نمي تواند واز آن نجات يافته نمي تواند. «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ» و قطعاً در اين (سزا، عبرت و)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانه روشنی است برای اهل علم، عبرتي بزرگ است براي كسانيكه از قدرت الهي اطلاعي دارند و از آن پند و عبرت هم نمي‌گيرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴿٥٣﴾

ماكسانيرا كه ايمان آوردند و همواره پرهيزكاري ميكردند، نجات داديم. (٥٣)

تفسير:

- آثار ايمان و تقوا، مخصوص آخرت نيست؛ اهل تقوا، در دنيا نيز نتيجه‌ی كار خودرا ميبينند. ديده شد كه الله متعال پيامبر اش صالح عليه السلام ومؤمنان پرهيزگار را كه با صالح عليه السلام بودند و به طاعت اش گرويده و نافرماني هايش را فرو ميگذاشتند از عذابي كه بر قوم ثمود نازل شد نجات پيدا كردند.

به گفته‌ي آلوسي: 120 نفر ازايمان آورندگان كه با صالح عليه السلام بودند از عذاب الهي نجات يافتند وباقي5هزارخانه وار،گرفتار عذاب هلاكت بارشدند.

مفسران مينويسند: حضرت صالح عليه السلام بعد از اين واقعه مدتي زندگي بسر برد، و در نهايت در منطقه الرمله در سرزمين فلسطين (بنا به مشهورترين اقوال) دار فاني را وداع گفت.

خوانندگان گرامي !

در آيات متبركه (54 الي 55) قصه ي لوط عليه السلام و قومش مورد روشني قرار گرفته است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴿٥٤﴾

و لوط را (به يادآور) هنگامي كه به قومش گفت: آيا عمل فاحشه را انجام ميدهيد در حاليكه (قباحت آنرا) مي‌دانيد؟(٥٤)

تفسير:

قصه و داستان قوم لوط عليه السلام و گناه شنيع وقبيح آنها بصورت كل در قرآن عظيم الشأن در سوره هاي اعراف، هود، حجر، أنبياء، نمل، عنكبوت، صافات، ذاريات و قمر بيان گرديده است.

در اين سوره‌ها در يافتيم كه: چگونه پيامبران و رهبران مصلح جامعه با گناهانِ شايع زمان خود به شدّت مبارزه مي‌كنند.

قباحت لواط براي همه روشن است، وحرامت لواط تنها در شرعيت اسلامي نه بلكه در همه اديان ممنوع اعلام گرديده بود.

در اين آيۀ مباركه خوانديم كه قوم لوط عليه السلام مرتكب چي عمل شنيع لوطات نبود كه نشدند،آنان در تجمعات علني ارتكاب عمل لواط را در برابر چشم يكديگر انجام مي دادند.

أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴿٥٥﴾

آيا شما براي شهوت راني، به جاي زنان به سراغ مردان مي‌آئيد؟ بلكه شما قومي هستيد كه (عقوبت اين جريمه را) نمي‌دانيد.(٥٥).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَأْتُونَ»: ازمصدر إتيان، به معني جماع و نزديكي است.**«شَهْوَةً»:**آرزومند گشتن. تمايل به جماع. مفعول له، يا حال است.«ترجمه معاني قرآن»

پايان جزء نوزدهم

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (56 الي 58) ادامهٔ قصه ي لوط به بيان گرفته ميشود:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴿٥٦﴾

آنها جواب جز اين نداشتند كه به يكديگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و ديار خود بيرون كنيد كه اينها مردم پاكدامن (و بيزار از ناپاكي‌ها) هستند.(٥٦)

تفسير:

خصوصيت هميشگي جنايتكاران وگنهكاران در طول تأريخ بشري همين است كه فاقد منطق اند، و هميشه در برابر أنبياء متوسل به زور شده اند.

در ضمن نبايد فراموش كرد كه: در شرع اسماني سكوت وچشم پوشي در برابر گناه، ممنوع ميباشد، لااقل اگر كدام كاري ديگري كه كرده نمي توانيم، اين قدر بايد كنيم كه فضا را بر گناه كارتنگ سازيم. در آيه هيچ جاي شكي نيست كه مبارزه در نهی از منكر، در بسياري اوقات تاوان تبعيد شدند را نيزهم دربر دارد.

قتاده رضي الله تعالي عنه ميفرمايد: به خدا قسم آنها عيبی نداشتند كه از آنها عيب و ايراد بگيرند جز اينكه ميگفتند: آنان از اعمال زشت و قبيح خود را پاک نگه می دارند.

ابن عباس(رض) گفته است: آنها را به مسخره واستهزاء ميگرفتند وميگفتند: خود را از لواط با مردان پاكيزه نگاه می دارند. (تفسير قرطبی ٢١٩/١٣).

يعني: آنها از مقاربت با مردان طلب پاكيزگي ميكنند. ودر زياتر از موارد اين سخن را از روي اِستهزاء و تمسخر بيان مي داشتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ﴿٥٧﴾

ما او و خانواده‌اش را نجات داديم، به جز همسرش كه او را از جملهٔ باقيماندگان (در عذاب) مقدر كرديم.(٥٧)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: رهبران الهی، تحت حمايت پروردگار با عظمت هستند، نجات الهی از طريق اسباب طبيعی است. لوط عليه السلام به امر الله متعال از منطقه خارج شد تا نجات پيدا كند جز زنش «قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ» به مقتضای قضا و تقدير خود او را جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب قرار داديم. از جمله زن كافرش با هلاک شدگان باقي ماند؛ زيرا او قومش را بر انجام فحشا ياري ميكرد.

ابن‌كثير مي نگارد: *«زيرا زن وي به افعال قومش راضي بود و آنان را از وجود ميهمانان لوط* عليه السلام *آگاه مي‌كرد».*

طوريكه ديده شود كه: وابستگی، عامل نجات انسان از غضب الهيشده نميتواند، بلكه نجات از غضب الهي همانا شايستگی لازم است.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴿٥٨﴾

و برسر آنها بارانی [از سجيل] باراندیم، پس چه بد است باران بيم داده شدگان.(٥٨).

تفسير:

واضح است كه: مقدرات الهی، به عملكرد خود انسان بستگی دارد. آنعده از اشخاصيكه با لواط توليد نسل را قطع ميكنند، با سنگباران شدن، نسل خودشان قطع و از دست ميدهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تغيير مسير ازدواج، به هم جنس بازى، و تغيير قانون خلقت، سبب تغيير باران رحمت به باران عذاب ميشود. واقعاً آن باران چه بد باراني بود؛ زيرا الله متعال قومي را كه پيامبرش از عذاب هشدارشان داده بود، بدان نابود گردانيد.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركهٔ (59 الي 64) بحثي در مورد: شواهدي بر يكتايي و قدرت آفريدگار بعمل آمده است:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴿٥٩﴾

بگو: حمد مخصوص ستايش براي الله است. و سلام بر آن بندگانش كه(آنان را) برگزيده است. آيا خداوند بهتر است يا بت هاي را كه شريك او قرار ميدهند؟(٥٩)

تفسير:

زمخشری ميفرمايد: الله متعال به پيامبرش محمد صلي الله عليه وسلم هدايت فرموده است، تا اين آيات را بخواند كه بر يگانگی او دلالت دارند و دلايل و براهين گويای قدرت و حكمت او می باشند، و دستور داده است كه كلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پيامبران آغاز كند. در اين دستور، آموزشی نيكو مكنون است و آن عبارت است ازسپاس خدا و درود بر پيامبران.

دانشمندان وسخن سرايان و اندرزگويان، اين ادب را نسل به نسل به ارث برده و در آغاز هر جلسه‌ی علمی و قبل از هر اندرز و تذكری، خدا را سپاس گفته و بر پيامبرش درود فرستاده اند. (تفسيركشاف ٢٩٥/٣).

همچنان در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم چون اين آيه را مي خواندند، ميفرمودند: «بل الله خير وأبقي وأجل وأكرم». «بلكه خداوند بهتر، پاينده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴿٦٠﴾

يا كيست كه آسمانها و زمين را آفريده است و از آسمان براى شما آبى فرو فرستاده است و بدان باغهاى خرم رويانده‌ايم در حالي كه شما نمي توانستيد درختانش را برويانيد، آيا درجنب خداوند خدايى هست؟ نه، بلكه در حقيقت آنها گروه كجرو هستند.(٦٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَدَآئِقَ»: جمع حديقة، باغ هائي كه داراي آب كافي بوده و اطراف آن را ديوار كشيده باشند. «ذَاتَ بَهْجَةٍ»: زيبا و شادي‌افزا. «بَهْجَةٍ»: زيبائي رنگ و حسن ظاهر. «ترجمه معاني قرآن»

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٦١﴾

يا كسي كه زمين را مستقر و آرام قرار داد، و در ميان آن نهرهائي روان ساخت، و براي زمين كوه هاي ثابت وپا برجا ايجاد كرد، و ميان دو دريا مانعي قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با اين حال) آيا معبودي با الله است؟، نه بلكه اكثر آنها نمي‌دانند (و جاهلند).(٦١).

تشريح لغات و اصطلاحات :

«رَوَاسِيَ»: جمع راسِية، كوه‌هاي محكم و پابرجا (رعد آيه: 3، حجر آيه: 19).**«الْبَحْرَيْنِ»:**

(c) ketabton.com: The Digital Library

درياي شور و درياي شيرين (فرقان آيه: 53، فاطر آيه: 12).«ترجمۀ معاني قرآن»

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴿٦٢﴾

يا كيست كه دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌كند، و سختي را دور مي‌كند، و شما راجانشين زمين ميسازد. آيا معبودي با الله هست؟! شما بسياركم پند ميگيريد.(٦٢).

تفسير:

«المُضْطَرَّ»: درمانده. ناچاركسي كه اضطراري وناچاری اورا گرفته است. اين شخصي درصورتيكه آمرزش بخواهد، يامظلوم است چون به بارگاه پروردگار باعظمت دعا كند، همان خداي منان و مهرباني كه دعاي درمانده راچون به اخلاص تمام صورت گيرد و دين خويش را برايش خالص‌گرداند اجابت ميكند.

شرط استجابت دعا، قطع اميد از ديگران واخلاص در دعاست. بايد گفت كه: آنعده اشخاصيكه باسكوت، از الله تعالي حاجتی ميخواهند، خداوند از حالشان با خبر است ولی دوست دارد بندگانش حاجت خود را به زبان هم آورند.

دعاء در لغت و اصطلاح:

دعاء در لغت: به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است، و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است.

در اصطلاح: دعا عبارت است از: خواستن حاجت از الله متعال. يا صدا زدن و مدد خواستن در حل مشكلات خود از الله متعال.

فضيلت دعا:

دعا كردن يكي از بهترين اعمالي است كه هم الله متعال در قرآن كريم و هم پيامبرصلي الله عليه وسلم در احاديث شريف تاكيد بسيار نموده‌اند. بنابرين دعا بهترين توشه‌ي روز آخرت و بزرگترين مراد و مقصود مؤمنان و نيكوكاران به شمار مي رود، و در عين وقت عبادت مهمي است.

در اجابت دعا عجله بكار نيست:

پيامبراكرم صلي الله عليه وسلم فرمودند: «يستجابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُستَجَبْ لِي» (دعاييكي از شما قبول مي شود تا وقتي كه عجله نكند و نگويد: دعا كردم ولي مستجاب نشد).**(متفق عليه.)**.

درحديث شريف آمده است: «سه دعا مستجاب است كه هيچ شكي در آن نيست: دعاي مظلوم، دعاي مسافر و دعاي پدر در حق فرزندش».

دعاي مظلوم:

رسول اكرم صلي الله عليه وسلم وقتي معاذ(رض) رابه يمن فرستاد به او فرمود:

«... وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللهِ حِجَابٌ» (از دعاي مظلوم بپرهيز؛ زيرا كه بين دعاي او و الله حجاب و پرده‌اي نيست). **(متفق عليه.)**.

دعاي پدر بر فرزند و دعاي مسافر:

به دليل فرمودۀ پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم: «ثلاَثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٌ لاَ شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ» (سه دعا بدون شک مورد قبول است: دعاي مظلوم دعاي مسافر و دعاي پدر بر فرزند خود). (سنن امام ابو داود حديث شماره (1538) و صحيح الجامع از علامه الباني حديث شماره(3029).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دعاي پدر به فرزند و دعاي روزه دار:

پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «ثَلاَثُ دَعَوَاتٍ لاَ تُرَدُّ: دَعْوَةُ الْوَالِدِ لولده، وَدَعْوَةُ الصَّائِمِ وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ» (دعاي سه نفر رد نمي‌شود: دعاي پدر به فرزندش، دعاي روزه دار، و دعاي مسافر) (الجامع الصغير از علامه الباني شماره(5343) و فرمود اين حديث حسن است. صحيح الجامع شماره(3032).

دعاي حاكم عادل:

از رسول اكرم صلي الله عليه وسلم روايت است كه فرمودند: «الإِمَامُ الْعَادِلُ لاَ تُرَدُّ دَعْوته» (دعاي حاكم عادل رد نميشود). (مسند امام احمد حديث شماره (9723) تعليق شعيب الأرنؤوط: حسن.).

همچنين در حديث شريف به روايت جابر بن سليم هجيمي(رض) آمده است كه فرمود: گفتم؛ يا رسول‌الله! شما به سوي چه چيز دعوت ميكنيد؟ فرمودند: «به‌سوي خداي يگانه دعوت ميكنم، ذاتي‌كه اگر بلايي به توبرسد واو را بخواني، آنرا از تو دور ميكند وذاتي كه اگر در بياباني چيزي را گم كني و او را بخواني، آنرا به تو برميگرداند و ذاتي كه اگر به تو قحطي و خشكسالي‌اي برسد و او را بخواني، براي تو مي رويانند...».

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿٦٣﴾

يا كسي كه شما را در تاريكي هاي صحراء و دريا هدايت ميكند، و كسي كه بادها را بشارت دهندگان پيش از نزول رحمتش ميفرستد، آيا معبودي ديگر با الله هست؟ الله برتر است از آنچه شريک وي مي‌سازند.(٦٣)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٦٤﴾

يا كسي كه آفرينش را آغاز كرد، و سپس آنرا تجديد مي‌كند، و چه كسي از آسمان و زمين به شما روزي ميدهد؟ آيا معبودي با الله هست؟ بگو: دليل و برهان خود را بياوريد، اگر راست مي‌گوييد.(٦٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يَبْدَأُ»: مي‌آغازد.«الْخَلْقَ»: آفرينش. «يَبْدَأُ الْخَلْقَ»: اشاره به سرآغاز جهان و آفرينش آن از عدم است. شايد هم هدف آفرينش مستمرّ أشياء و انسان‌ها در همه ازمنه و ادوار جهان باشد (سوره هاي: قصص / 68، رحمن / 29).

«يُعِيدُهُ»: آفرينش را بار ديگر برگشت ميدهد. هدف از آن روز قيامت است.

شايد هم هدف اعاده مستمرّ حيات و ممات برخي از موجودات وگردش چرخه زندگي در همين جهان با دست قدرت خداي سبحان باشد. از قبيل تبديل لاشه وگياه به خاک، وخاک به لاشه و گياه. (سورۀ: روم / 19). «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

مفسرز مخشری مي نويسد: چگونه چنين چيزی را به آنها گفته است در حالی كه آنها منكر قيامت اند؟ درجواب گفته مي شود: با فراهم كردن زمينه‌ی شناخت برای آنان و نيز اقراری كه از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمانده است. (تفسيركشاف ٢٩٧/٣).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَمَنْ يرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ»: «و چه كسي به شما از آسمان و زمين روزي ميدهد» با فرود آوردن باران، رويانيدن سبزيجات ثمر و بركت زمين را برايتان ميروياند؟

ابو حيان گفته است: از آنجايي كه آفرينش فرزندان آدم، احسان و نيكي است بر آنان و نعمت بدون روزي كامل نميشود، خداوند متعال فرموده است: وَ مَنْ يرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ- يعني چه كسي رزق شما را از آسمان به وسيلهي باران ميدهد؟ وَاَلْأَرْضِ -يعني چه كسي رزق شما را در زمين ميدهد و نباتات فراواني را براي شما مي رويانيد؟ (البحر ۹۰/۷).

«أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ»:آيا در كنار خدا معبودي ديگر قرار دارد كه چنان كند؟

«قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ»: در مورد اينكه گمان مبريد معبود و خدايي ديگر با «الله» هست، اگر راست مي گوييد دلايل و برهان خود را ارائه دهيد.

در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از اينكه خلق عالم علوي و سفلي و نزول نعمت باران را يادآور شد، آن را به «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يعْدِلُونَ» ختم كرد؛ يعني مخلوق را همتاي خدا قرار ميدهند. و بعد از اينكه زمين را به عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه ها ذكر كرد و در آن بر كفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسيلهي «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يعْلَمُونَ» آن را ختم كرد. و بعد از اينكه جواب دادن به درمانده را يادآور شد، آن را به (قليلا ما تذكرون) ختم كرد؛ زيرا وقتي درماندگي از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش ميكند كه درمانده بوده است. و بعد از آنكه هدايت را در تاريكي و ارسال باد مژدهآور را ذكر كرد و يادآور شد كه معبودهاي آنان نميتوانند راهنمايي كنند و سودي بدهند، آن را به تَعالَى اَللّٰهُ عَمّا يشْرِكُونَ - ختم كرده است. البحر ۹۱/۷.)

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (65 الي 66) در مورد اينكه: علم غيب را فقط الله متعال ميداند، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴿۶۵﴾

در آسمان ها و زمين هيچ كس جز خدا غيب نمي داند، و آنان آگاهي ندارند چه زماني برانگيخته مي شوند؟(۶۵)

تفسير:

تنها كسي كه از غيب خبر دارد و از آينده خبر ميدهد خداوند متعال است.

«وَ عِندَهُ مفاتحُ الغَيبِ لا يعلَمُها إلا هُوَ»: (انعام 59). «كليدهاي غيب تنها نزد او است جز او كسي آن را نمي داند».

شيخ عبدالرحمن بن سعدي در تفسير اين آيۀ مباركه مينويسد: «اين آيه يكي از بزرگترين آياتي است كه علم فراگير الهي را به طور مشروح بيان داشته، و تصريح مي كند كه علم او همه خفايا و نهانها و امور غيبي را دربرمي گيرد، وهركس از آفريدگانش را كه بخواهد از آن امور غيبي آگاه مي سازد. و بسياري از امور غيب را از فرشتگان مقرب و پيامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نكرده است، تا چه رسد به اينكه كس ديگري از جهانيان را از آن با خبر نمايد.واو به حيوانات و درختان و ريگها و سنگريزه ها و خاكهايي كه در بيابانها و صحراها مي باشد آگاه است. از آنچه كه در درياها وجود دارد از قبيل حيوانات، معادن، و ساير موجودات زنده اي كه آب آنرا فرا گرفته، آگاه است.» (وَلِلّهِ غَيبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) (نحل 77) يعني: ونهان وغيب آسمانها و زمين از آن خداست.

يک نكته مهم و آن اينكه اگر پيامبر صلي الله عليه وسلم در مورد مسئله اي خبر داده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

به سبب وحي بوده است و او خود نمي دانسته است و آنرا از نزد الله تعالي به واسطه برقراري وحي بدست آورده وآن هم مواردي كه الله تعالي اراده نموده و به ايشان خبر داده اند و با قطع وحي ديگر هيچكس نميتواند چنين ارتباطي را داشته باشد. و با تاكيد قرآن پيامبر صلي الله عليه وسلم غيب را نمي دانسته است:«قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيرِ وَمَا مَسَّنِي السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يؤْمِنُونَ» (اعراف 188) يعني: بگو جز آنچه خدا بخواهد براي خودم اختيار سود وزياني ندارم و اگر غيب مي دانستم قطعاً خير بيشتري مي اندوختم و هرگز به من آسيبي نمي رسيد من جز بيم دهنده و بشارتگر براي گروهي كه ايمان مي‌آورند نيستم.

علامه عبدالرحمن سعدي در تفسير اين آيه مي نويسد: «قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زياني براي خود نيستم، بلكه فقير و نيازمند و تحت تدبير خدا هستم، هيچ خوبي و خيري به من نمي رسد مگر از جانب خدا، و شرّ را جز او از من دور نمي كند و من هيچ علم و آگاهي ندارم جز آنچه خدا به من آموخته است. «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيرِ وَمَا مَسَّنِي السُّوءُ» واگر غيب مي دانستم اسبابي را فراهم مي آوردم كه براي من منافع و مصالحي فراوان به بار آورد، و از هر آنچه كه به بدي و ناگواري منجر ميشود پرهيز ميكردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه ميگشتم، ولي چون اطلاعي از غيب ندارم، بدي و بلا به من ميرسد، و بسياري از منافع دنيا را از دست مي دهم. پس اين بيانگر آن است كه من غيب نمي دانم.

«إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ»: منفقط بيم دهنده اي هستم كه مردم را از عقوبت هاي ديني و دنيوي و اُخروي مي ترسانم، و كارهايي را كه منجر به عقوبت هاي دنيوي واخروي مي شود بيان مي كنم و مردم را از آن برحذر مي دارم.

«وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنيا و قيامت هستم، و آن با بيان كارهايي است كه انسان را به پاداش دنيا و آخرت ميرساند، نيز با ترغيب و تشويق مردمان به انجام آن كارها. اما همه مردم اين هشدار و مژده رساني را نمي پذيرند، بلكه تنها مومنان از آن استفاده مي برند، و آن را مي پذيرند.

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴿۶۶﴾

بلكه علم ايشان درباره آخرت نارسا است (و در آخرت تكامل خواهد يافت)، بلكه آنان در (وقوع) آن در شک هستند، بلكه آنان در مورد آن كورند.(۶۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِدَّارَكَ»: به پايان آمده است. عاجز و ناتوان گشته است (تفسير ابن كثير، تفسير كبير). پياپي آمده است. اصل اين فعل (تَدَارَكَ) و ماضي باب تفاعُل است. **«إِدَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الآخِرَةِ»:** آگاهي ايشان در باره قيامت به پايان آمده و به آخر رسيده است. دلائل و براهين متعدد و فراواني بر وجود قيامت بديشان نموده شده و به دستشان رسيده است، ولي آنان از آنها رويگردان هستند. «بنقل از ترجمه معاني قرآن» تأليف: مصطفي خرمدل.

تفسير:

قابل تذكر است كه اگر برخي از انسانها حاضر نيستند كه حقيقتی را قبول نمايند، اين بدين معني شده نميتواند و يا هم اين عدم قبول شان دليل شده نميتواند كه آن امر اصلاً واقع نمی شود و يا هم اصلاً وجود ندارد.

مفسير تفسير كابلي در تفسير اين آيه مباركه مي نويسد: تفسير: توسن عقل شان درين ميدان

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازپا مانده وبه حقيقت آخرت نرسيدند - گاهي شک ميکنند و گاهي از آن منکر ميشوند (موضع) و بعضي مفسرين چنين تقرير کرده اند که علم آنها بدرك آخرت نرسيد و اين نه از آن سبب بود که بنابر عدم علم محض خالي الذهن ماندند بلکه راجع بان در شك و تذبذب افتادند و نه فقط شك و تردد کردند بلکه چشم خود را از آن دلائل و شواهدي پوشيدند که اگر در آن غور و تامل ميکردند تمام شبهه‌شان رفع مي شد.

خوانندگان گرامي!

در آيات (67 الي 75) در مورد اعتقاد وباور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگيختن آنان بحث بعمل آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ﴿٦٧﴾

و کافران گفتند: آيا زماني که ما و پدران ما خاک گرديم به راستي ما را از آن [زنده] بيرون مي آورند؟(٦٧).

انکار از قيامت، کفر است:

مشرکين مکه که منکرين بعث بعد الموت و بر پاي قيامت بودند مي گفتند: زمانيکه ما و پدران ما ميميرند واجساد ما پوسيده و متلاشی ميشود، آيا دوباره زنده از قبر بيرون خواهيم آمد و آيا واقعاً باری ديگر زنده مي شويم اين جز خرافات و اباطيل پيشينيان چيزی نيست. آنها زنده شدن بعد از مرگ را انکار ميکنند، در حاليکه فراموش می‌کنند که خود از عدم خلق شده‌اند. و دراين هيچ جاي شکي نيست که: هر آنکه بار اول آنان‌را خلق کرده است می تواند بار دوم آنهار زنده بدارند.

چرا زمان وقوع قيامت نامشخص است؟

در برخي از اوقات انسان به خود مي انديشد و ميپرسد، چه حکمت و فلسفه‌اي در پنهان نگاه داشتن تاريخ دقيق قيامت نهفته است؟

جواب واضح همين است که: پنهان ماندن تاريخ دقيق فرا رسيدن قيامت تعلق اساسي به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاريخ دقيق وقوع قيامت پنهان است، معامله‌ي بسيار مهمي‌که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمي‌داند که چه لحظه‌اي به سراغ او مي آيد و او را احاطه مي‌کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه مي‌دارد.

نويسندۀ تفسير «في ظلال القرآن» در اين باره ميفرمايد: مجهول در زندگي بشر در ساختار رواني او يک عنصر و عامل اساسي است، لذا لازم است که انسان‌ها در زندگي خود مجهولي که در انتظار آن بنشينند، داشته باشند واگر هرچيز براي بشر معلوم و هويدا ميبود وحال آنکه او داراي چنين فطرتي است.

نشاط، شادابي وسعي وتلاش اش متوقف ميشد و زندگي وي دچار رکود و انجماد ميگرديد. بلي انسان ها در پس پرده مجهولات حرکت ميکنند، در پرتو مجهولات برحذر بوده وازهوشياري لازم استفاده ميکنند، اميد را ميبينند، در بوته تجربه قرار مي‌گيرند، مي‌آموزند، پنهانيهاي توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف ميکنند. گره دادن دلها واحساسات به قيامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشي و طغيان محافظت ميکند. آنها نمي‌دانند که قيامت در چه روزي و در چه تاريخي به وقوع مي پيوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن مي نشينند، همواره براي آن آماده مي شوند، البته مجهول بودن قيامت اين گونه ثمرات مثبت را در حق کساني به ارمغان مي‌آورد که داراي فطرت سالم و مستقيم

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشند، اما كساني كه فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعيت مي‌كنند، موجب غفلت و ناداني مي‌شوند و در نهايت به اقيانوس نابودي سقوط مي‌كنند. (روز قيامت در تفسير في ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98).

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴿٦٨﴾

اين وعده اي است كه به ما و پدرانمان از پيش داده شده اينها همان افسانه هاي خرافي پيشينيان است.(٦٨)

تفسير:

افسانه شمردن سخنان أنبياء، از جمله حربه‌های خطرناک کافران است.کافران میگویند این وعده اي زنده شده بعد از مرگ؛ كه توسط محمد(ص) به ما و پدران ما داده شده، اگر حق مي بود تا به حال وخت واقع ميشد، اين وعده به جزاز افسانه‌هاي پيشينيان و خرافات گذشتگان چيزي ديگري نمي باشد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

بگو: در زمين سير كنيد تا بنگريد عاقبت كار بدكاران به كجا كشيد(و چگونه همه هلاک شدند).(٦٩)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴿٧٠﴾

از تكذيب و إنكار آنها غمگين مباش. و از آنچه مكر مي‌ورزند، دل تنگ مباش.(٧٠)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٧١﴾

و ميگويند: اگر راست گوييد اين وعده [عذاب] كي خواهد بود؟(٧١)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ﴿٧٢﴾

بگو:شايد بعضي ازآنچه راكه به شتاب ميطلبيد، به شمانزديک شده باشد.(٧٢)

تفسير:

مفسران مينويسند:آن عذاب عبارت بود از قتل واسارتی که روز بدر نصيب آنها شد.

بايد متذكر شد كه: كلمات: «عسي»، «لعل» و «سوف» در كلام پروردگار، دليل برتوقع احتمالي امرمورد نظرنبوده بلكه برحتميت وقوع آن دلالت ميكند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴿٧٣﴾

و يقيناً پروردگارت بر مردم داراي فضلي بزرگ است، ولي بيشترشان سپاس نمي گزارند.(٧٣).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴿٧٤﴾

و به راستي پروردگارت آنچه را سينه هايشان پنهان ميدارد و آنچه را آشكار ميكند، مي داند.(٧٤)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴿٧٥﴾

هيچ پوشيده و پنهاني درآسمان و زمين وجود ندارد مگر آنكه در كتابي روشن [چون لوح محفوظ] است.(٧٥).

تفسير:

ابن عباس(رض) در اين مورد ميفرمايد: يعنى به تمام اسرار نهفته و رازهای مكنون در آسمان‌ها و زمين و تمام موارد آشكار و نمايان آگاه است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان محترم!

بعد از اينكه در آيات قبلى مبحث در باره اثبات مبدأ و معاد از روى دلايل هستى حسى و عقلى،به بيان گرفته شد ، اينک در آيات متبركه (76 الي 81) مطالبي در مورد قرآن و پيامبر صلي الله عليه وسلم مورد بحث قرار ميگيرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿٧٦﴾

همانا اين قرآن براي بني اسرائيل بيشتر آنچه را كه در آن اختلاف مي‌كنند، بيان ميكند.(٧٦)

تفسير:

از فحوي آيه مباركه معلوم ميشود كه تورات و انجيل در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم قادر به حلّ اختلافات اهل كتاب نبوده وتنها قرآن، كه حاكم بر كتب آسمانى پيشين است، قدرت حلّ اختلافات را دارد.

بناءً آيهٔ مباركه بيان مي دارد كه: پس اگر بني اسرائيل به قرآن تمسک جويند، بي گمان راه حل اختلاف ها و پايان دادن به تفرقه هايشان را در قرآن ميیابند، قرآن كه بر پيامبر صلي الله عليه وسلم نازل شده است كتابى است حق كه مطالب و امور دينى مورد اختلاف بنى اسرائيل را بيان مى‌كند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسيح توضيح مى دهد، كه آنها در اين مورد به گروه‌هاى بى شمارى تقسيم شده بودند، تا جايى كه يكديگر را لعن كردند، و اين خود دليل بر آن است كه قرآن از نزد الله متعال است. همچنان بايد گفت كه: اختلاف از مردم است، وگرنه مكاتب الهى در اساس وبنياد خويش داراي اختلاف در بنياد نيستند. در نهايت با تمام قوم قوت گفت كه: يكي از بركات قرآن عظيم الشأن، حل اختلافات است.

وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٧٧﴾

و يقيناً قرآن براي مؤمنان، سراسر هدايت و رحمت است.(٧٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لِلْمُؤْمِنِين»: هر چند قرآن مايه هدايت و رحمت و سعادت همگان است، امّا ذكر مؤمنان بدان خاطر است كه به خصوص ايشان از قرآن منتفع و بهره‌مند ميگردند. «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

واقعاً قرآن رحمتي است از جانب الله متعال براي پيروان بيروانش كه آنها را به رضوان الهي رسانده و آنها را به راه فلاح و كاميابي رهنمود مينمايد.

امام قرطبى ميفرمايد: از اين جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است كه آنها از آن سود مى برند (قرطبى ٢٣١/١٣).

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴿٧٨﴾

بى‌گمان پروردگارت با حكم خويش در ميان آنان فيصله خواهد كرد.و او غالبِ دانا است.(٧٨)

تفسير:

يعني تنها ذات پروردگار است كه ميان اختلاف كنندگان در باره هر چه كه پيرامون آن اختلاف دارند به طور قطع قضاوت و فيصله مينمايد؛ يعني براي نيكوكار پاداش داده وگنهكار را به سزاي اعمال اش ميرساند. ذات پروردگار عزيز وعليم است؛ عزيز است زيرا مغلوب نميگردد و قضايش برگردانده نميشود و عليم وداناست برآنچه كه بدان حكم

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي‌كند. بر اعمال بندگان آگاه است و هيچ چيز آنها از او مخفى نيست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ﴿٧٩﴾

پس بر الله توكل كن، زيرا تو بر حق آشكار هستي.(٧٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُبِين»: روشن و آشكار. روشنگر درست از نادرست و جدا سازنده محقّ از مبطل.«ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكترمصطفي خرمدل).

تفسير:

پس اي پيامبر مهربان! كار خود و پيروانت را به الله متعال بسپار، براو اعتماد كن وتمام امور رابه او واگذار؛ توكّل برالله متعال يكي ازشرايط موفّقيّت انسان در حيات دنياوي است. توكّل بر الله تعالي تنها درمسير حقّ معنا و ثمر دارد، نه در مسير باطل. بناءً به الله بايد توكل كرد و در تمام امورت به او متكي باشيم.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴿٨٠﴾

البته تو نمي تواني به مردگان بشنواني، و نمي تواني به كران آواز بشنواني هنگاميكه پشتكرده روي بگردانند.(٨٠)

«لاتُسْمِعُ»: نمي شنواني. شنوا نمي گرداني. پذيرا نمي گرداني. (سوره هاي: انفال / 23، فاطر / 22).

تشريح لغات و اصطلاحات:

«المَوْتي»: مردگان. هدف از آن كافران و مشركاني است كه تعصّب و لجاجت و استمرار بر گناه، فكر و انديشه آنان را به خود مشغول داشته است و گوش ايشان را از شنيدن ادلّه و پذيرش حق انداخته است و آن را به مرده دلاني تبديل ساخته است (انعام / 122).**«الصُّمَّ»:** كران. مراد اشخاصي اند كه بنبه غفلت گوش ايشان را آگنده است، و اباطيل ايشان را از حقائق گريزان كرده است.**«وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»:** كساني كه بسيار رويگردان و گريزانند.«ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

بايد ياد آورشد كه: مرگ و حيات در فرهنگ قرآن، هم به مرگ و حيات طبيعى و مادّى گفته مى‌شود و هم به مرگ و حيات معنوى.

قرآن، كسانى را كه تحت تأثير كلام حقّ قرار نمى گيرند، مرده مي شمارند.

«إِنَّكَ لاتُسْمِعُ الْمَوْتى»: چنانكه مكرّر ميفرمايد: شهدا را مرده ندانيد، آنان زنده و شاد مانند و به يكديگر نويد مى دهند و از رزق الهى مستفيد اند.

بنابر اين، زنده‌هاى سنگدل و لجوج، مرده‌اند، و شهيدان كه از دنيا رفته‌اند، به نزد الله متعال زنده اند كه كيفيت زندگي شان را تنها الله ميداند.

مفسر تفسير الميسّر تأليف: دكتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير اين آيۀ مباركه مي نويسد: اي پيامبر! بي‌گمان تو نمي تواني به كسيكه الله قلبش را با كفر وگناه مي رانده است سر و صدايت را بشنواني و تو نمي تواني به كسيكه الله متعال گوش‌هايش را از شنيدن آواي هدايت ناشنوا ساخته، نداي حقّت را برساني؛ آنگاه كه او نفرت كنان از راه هدايت و روي گردان از صراط حق، بدان پشت مي كند.

در اين آيه الله تعالي كفار را به مردگاني بي احساس و فاقد عقل و شعور و شنوايي تشبيه كرده است زيرا آنان اندرزها را نمي شنوند و دعوت به سوي الله تعالي را اجابت نمي كنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جانب ديگر بايد گفت: بى اثر بودن تبليغ پيامبران، به خاطر ابهام در كار نيست، بلكه به خاطر كوردلى منكران است.ايمان به منزلهى روح دركالبد است. كسانى كه بادیدن معجزه و شنيدن منطق، ايمان نمى آورند، لاشهاى بى روح و مرده هستند. طوريكه: حقّ شنوى و حقّ پذيرى، نشانهى سلامت روح است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴿٨١﴾

و نيز نمي تواني نابينايان (حق) را از گمراهي شان (به سوي حق) هدايت كني، تو تنها كسي را مي تواني بشنواني كه به آيات ما ايمان مي‌آورد، پس آنها منقاد و فرمانبردارند.(٨١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْعُمْيِ»: جمع أَعْمي، كوران. مراد كوردلان و دل مردگان است (سوره: بقره آيات 18 و 171). **«مُسْلِمُونَ»:** مطيعان. مخلصان. تسليم شوندگان. «ترجمه معاني قرآن»

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴿٨٢﴾

و هنگامي كه [در اوقات پاياني دنيا] وعده عذاب ما بر آنان حتمي و لازم شود، جانوري را از زمين براي آنان بيرون مي آوريم كه با آنان سخن ميگويد [تا به آيات ما وآخرت واصول آن يقين كنند]؛ زيرا مردم پيش از اين به آيات ما يقين نداشتند.(٨٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«دَآبَّةً»: جنبنده. حيوان. هدف حيواني است كه داراي مشخّصات و صفات خاصّ خود بوده و ظهور آن يكي از علائم فرا رسيدن قيامت و بسته شدن درگاه توبه است. قرآن عظيم الشأن به اجمال از آن گذشته است و اين مقدار ذكر براي ما بس است. ولي احاديث متعددي را در باره نوع و شكل و محلّ خروج و كارهاي وي، اين حيوان به پيغمبر صلي الله عليه وسلم (نسبت دادهاند كه علماء وفقهاء، اغلب آنها را مردود و نامقبول دانستهاند (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به: تفسير روح‌المعاني، قاسمي، كبير، الواضح، المراغي).

حتي برخي (دَآبَّة) را مفرد و برخي جمع، و گروهي آن را حيوان يا حيوان‌ها، وبرخي ازمفسران آن را انسان يا انسان‌هاي مصلح دانستهاند.(ملاحظه شود تفسيرالواضح، تفسير عبدالكريم خطيب) «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل.

خوانندگان گرامي!

اين آيه ظاهراً به حوادثي قبل از قيامت بحث به عمل مي آورد، كه هرگاه قهر الله متعال بر مردم حتمی شد، خدای متعال، با قدرت خود موجود زندهای را از زمين بيرون می‌آورد، تا با مردم سخن گويد، و سخنش اين است كه: مردم ايمان نمی‌آورند.

آمدن «دابة الأرض» از علايم آخر زمان است:

قبل از همه بايد ياد آور شدكه؛ نشانه هاي بزرگ وكوچک نزديک بودن قيامت كدام اند؟ بايد گفت: اين امر را كسي بجز الله تعالي نمي داند طوريكه در قرآن عظيم الشأن آمده است: **«وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»** (سورۀ زخرف 85).يعني: «و علم قيامت نزد اوست» ولي الله تعالي توسط پيامبرش به انسانها نشانه هايي را از وقوع قيامت بيان نموده است كه به آنها نشانه هاي صغري و كبري گفته ميشوند. نشانه هايي كوچک قيامت تا حدودي يكي پس از ديگري به وقوع پيوستند و مي پيوندند. در صحيح مسلم از حذيفه بن اسيد الغفاري

(c) ketabton.com: The Digital Library

رضي الله عنه روايت شده، ميگويد:رسول‌الله صلي الله عليه وسلم به مجلسي كه ما در آن مشغول گفتگو بوديم، تشريف آوردند و فرمود: پيرامون چه مطلبي مشغول گفتگو هستيد؟ عرض كرديم: درباره قيامت. فرمودند:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّي تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَّالَ وَالدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَي ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ وَيأَجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَي مَحْشَرِهِمْ»(تا زماني كه ده علامت را مشاهده نكنيد قيامت برپا نمي شود. آنگاه علامات ده گانه را بدين شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابة الارض، طلوع كردن آفتاب از مغرب، نزول عيسي بن مريم، يأجوج و مأجوج و سه خسوف (فرو رفتن در زمين): يكي در مشرق، يكي در مغرب و ديگري در جزيرة العرب و آخرين علامت قيامت آتشي است كه از يمن ظاهر ميشود و مردم را بسوي ميدان حشر سوق ميدهد). مسلم در كتاب «الفتن» باب «في الايات التي تكون قبل الساعة» (2225/4) شماره (2901) نويسنده جامع الاصول حديث را به ابي داود و ترمذي نسبت داده است.

خروج دابه:

دابه عبارت از آن مخلوق بزرگي است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و داراي دست و پا و پشم دار ميباشد وگفته شده خلقت او شبيه تعدادي از حيوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپايي قيامت دلالت دارند.

از جمله طوريكه در(آيه: 82 سوره نمل) در فوق بيان شد.

مفسران در تفاسير خويش در باره جمله «وقع القول عليهم» در آيۀ 82 سورۀ نمل مي نويسند: به خاطر اغراق مردم در عصيان، فسق و طغيان، اِعراض از آيات خداوند متعال، عدم تدبر در آنها و عدم اجراي حكم آنها، كوتاه نيامدن ازمعصيت تاآنجاكه موعظه درآنها مؤثرواقع نميشود وتذكر آنها را از گمراهي باز نمي دارد به خاطر همه اينها تحقق وعيد خدا بر آنان واجب ميگردد.

پس آيه ميفرمايد: هر گاه اين حالت در مردم استقراروشيوع يافت جانداري را اززمين برايشان خارج ميكنيم كه با آنان سخن ميگويد.يعني در عين حال كه حيوانات عاقل و ناطق نيستند اين جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند اين حيوان نشانه اي خاص از طرف الله متعال است.

عبدالله بن مسعود(رضي الله عنه) ميفرمايد: «وقع القول» يعني مرگ علماء، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از ميان مردم.

سپس ميفرمايند: «قرآن را تلاوت كنيد قبل از اينكه برداشته شود». گفتند اگر اين مصاحف برداشته ميشوند پس قرآني كه درحافظه مردم است چه ميشود. گفت: «شبي بر آن ميگذرد و حافظه آنها از آن پاک مي شود و حتي «لا اله الا الله» را نيز فراموش ميكند و به فراموشي مي سپارند، در مقابل در ميان اشعار و اقوال جاهلي قرار ميگيرند در چنين روزي قول بر آنان واقع مي شود».

دلايل از احاديثي نبوي درمورد خروج دابه:

1 - در حديثي كه؛ ابو هريره(رض) از پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت نموده، آمده است: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالدَّجَّالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» (مسلم (158). «هنگام وقوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

سه حادثه، انساني كه قبلاً ايمان نداشته يا از ايمان خودخيري كسب نكرده است اگرايمان بيآورد براي او سودي نخواهد داشت:

أ. طلوع نمودن آفتاب از مغرب

ب. ظهور دجال

ج. خروج دابة الارض».

2 - امام مسلم از عبدالله بن عمرو(رضي الله عنهما) روايت مي كند. او ميگويد از پيامبر صلي الله عليه وسلم حديثي به ياد دارم كه هرگز آن را فراموش نميكنم من از ايشان شنيدم فرمودند: «إن أول الآيات خروجاً طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابه على الناس ضحى، وأيهما ما كانت قبل صاحبتها، فالأخرى على إثرها قريباً». «اولين نشانه هاي بزرگي قيامت كه ظاهر ميشوند طلوع آفتاب از مغرب و خروج دابة الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر كدام قبلاً ظاهر شد بعدي بزودي به دنبال آن مي آيد».

3 - امام احمد ازابو امامه رضي الله عنه روايت مي كند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند:«تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمُ النَّاسَ عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَعْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّيِيشْتَرِي الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيتَهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخَطَّمِينَ»(المسند: 5 / 268.) «دابة الارض خارج ميشود و بر بيني مردم نشانه ميگذارد تااينكه آنقدر تعدادشان زياد ميشود. كه يک نفر شتري را ميخرد به او ميگويند اين شتر را از چه كسي خريدهاي او در جواب ميگويد: از يكي از نشانهدارها (كساني كه دابة الارض روي بيني آنها نشانه گذاشته است)».

4 - امام احمد و ترمذي از ابو هريره (رضي الله عنه) روايت كرده اند كه پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «تخرج الدابه ومعها عصا موسى عليه السلام وخاتم سليمان عليه السلام فتخطم الكافر – قال عفان (أحد رواه الحديث): اتف الكافر – بالخاتم، وتجلو وجه المؤمن بالعصا، حتى إن أهل الخوان ليجتمعون على خوانهم فيقول هذا: يا مؤمن! و يقول هذا: يا كافر». «دابه الارض خارج ميشود در حاليكه عصاي موسي وخاتم سليمان را به همراه دارد و كافررا مهر ميزند، عفان (يكي از راويان حديث) مي گويد: روي بيني كافر، با مهر علامت ميگذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا مي بخشد طوريكه اگر جماعتي روي يک دسترخوان جمع يكي به ديگري خطاب خواهد كراي مؤمن وديگري به جانب ديگري خواهد گفت اي كافر).

مشخصات حيوان دابة الارض:

در مورد اينكه حيواني دابة الارض داراي چه مشخصاتي است، علما ومفسران در اين بابت نظريات مختلف ينگاشته اند كه: ببرخي از اين نظريات توجه شما جلب ميدارم:

1 - امام قرطبي ميفرمايد: اولين و صحيح ترين قول اين است كه اين حيوان همانا چوچه شتر حضرت صالح است و الله أعلم.

در اين رابطه به حديثي كه ابو داود طيالسي از حذيفه بن اسيد غفاري روايت كرده است استناد ميكنند. حذيفه ميگويد: پيامبرصلى الله عليه وسلم، بحث دابه الارض را ميكرد... (در ادامه حديث آمده است) «لم يرعهم إلا وهي ترغو بين الركن والمقام.» (درحاليكه مردم متوجه نيستند ناگهان در بين ركن كعبه و مقام (ابراهيم) (بيرون مي آيد) و از خود صدا در مي آورد.(ترغو يعني آن شتر صدا در مي آورد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

منظور از استشهاد به اين حديث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صداي شتر گفته مي شود و اينگونه نقل ميكنند كه بعد از اينكه شتر حضرت صالح را كشتند چوچه اش از شكمش بيرون آمد و فرار كرد تا به سنگي رسيد و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت وسپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتي كه به اجازه خدا خارج شود. حديثي كه قرطبي در ترجيح اين قول به آن استناد كرده است درسندش مردي متروک وجود دارد.

و همچنين در برخي روايات در كتب احاديث مانند «مستدرک» حاكم به جاي لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

2 - دابه الارض همان جساسه مذكور در حديث تميم داري(رضي الله عنه) بيان شده در قصه دجال است.

اين قول به عبدالله بن عمرو بن العاص(رضي الله عنهما) نسبت داده شده است.

و در حديث تميم چيزي دال بر اينكه «جساسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج ميشود وجود ندارد. وتنها درآن آمده است كه او(تميم) به حيواني پرمو رسيد واز اوسوال كرد توكي هستي؟ او گفت: من جساسه هستم.

او جساسه ناميده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس مي كند و دليل ديگر اينكه در بحث دابه الارض كه مردم را به سبب كفرشان به خدا، عذاب ميدهد وتوبيخ مينمايد. تصريح نشده است كه جساسه ناقل اخبار دجال نيست. والله أعلم.

3 - دابه الارض همان ماري است كه در زمان قديم وقتي كه قريش خواستند كعبه را از نو بسازند بر ديوار كعبه مشرف بود و عقابي آمد و آن را برد.

قرطبي اين قول را به نقل از كتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت مي دهد اما سندي براي آن نياورده است و همچنين شوكاني در تفسيرش آن را ذكر كرده است.

4 - برخي را عقيده براين است كه: دابه الارض انساني سخن ران است كه با مبتدعين و كافرين مناظره و مجادله ميكند تا به كارشان خاتمه بدهند و بوسيله بينه وحجت او برخي هلاک گردند و طالبان هدايت راه يابند. اين قول را قرطبي ذكر كرده و در ردّ آن ميگويد: اگر دابه انساني باشد كه با مبتدعين مناظره كند آن حيوان، نشانه اي خارق العاده از نشانه هاي ده گانه قيامت به شمار نخواهد آمد.بعلاوه عدول از تسميه چنين انسان مناظر، فاضل و عالم كه ساكنين زمين بايد او را به اسم انسان يا عالم يا امام بنامند، ناميدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظيم علماء است.

5 - دابه اسم جنس براي هر جنبنده روي زمين است، و خاص جاندار عجيب و غريبي نيست و يا شايد منظور از آن جانداران يک سلولي باشد كه جسم انسان را مريض مي كنند و يا او را مجروح و مقتول مي گردانند و در همين تجريح و آزار رساندن به او پند و اندرزي براي مردم است تا قلب هايشان را به تعقل وادارند و بسوي دين الله بر گردند. چه بسا زبان حال بليغتر از زبان قال است و البته واضح است يكي از معاني تكليم تجريح است.اين قول را ابوعبيه در تعليقش بر «النهايه / الفتن و الملاحم» ابن كثير بيان كرده است.

محل خارج شدن دابة الأرض :

در مورد اينكه مكان بيرون آمدن دابه الارض در كجا است، در اين مورد نظريات علماء هم اختلافي است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

1 - ميگويند: دابه الارض از مكه مكرمه و بزرگترين مسجد روي زمين بيرون مي آيد طبراني در «الاوسط» حديثي از حذيفه بن اسيد نقل ميكند (او اين حديث را مرفوع ميداند) كه پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: **«تخرج الدابه من أعظم المساجد فبيناهم إذ رنت الأرض، فبينا هم كذلک إذ تصدعت».**«دابه الارض از بزرگترين مسجدها خارج ميشود. وناگهان در حالت عادي در زمين به حركت در مي آيد و همچنين، در حالت معمولي مردم ناگهان از بين مي رود.».
ابن عينيه ميگويد: «دابه الارض زماني خارج مي شود كه امام نماز جمع تقديم را تمام كرده است او بدين دليل جمع تقديم خواند تا به مردم خبر دهد كه هنوز دابه الارض ظاهر نشده است.

2 - ميگويند دابه الارض سه بار خارج ميشود. بار اول در برخي از روستاها بيرون مي آيد و مخفي ميگردد بار دوم در برخي شهرها بيرون مي آيد و دوباره پنهان مي شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر مي گردد.

دراين مورد غير از اقوال ذكر شده آراء ديگري وجود دارند كه غالباً ميگويند خروج آن در حرم مكه است و الله أعلم.
وقتي دابه الارض خارج ميشود مؤمن و كافر را نشانه گذاري مي كند صورت مؤمن را روشن و براق ميسازد تا علامت ايمان او باشد و بر بيني كافر مهر ميزند تا علامت كفر او باشد.

اقوال علماء در مورد چگونكي صحبت دابة الارض با مردم :

طوريكه در (آيۀ 82 سورۀ نمل) خوانديم: «و هرگاه سخن (و وعدهی عذاب الهی) بر مردم حتمی شود، جنبندهای را برای آنان از زمين بيرون آوريم تا با مردم سخن گويد، كه همانا مردم آيات ما را باور نمیكردند.).
ابن كثير گفته است: در آخر زمان وقتی كه مردم فاسد می شوند و فرمان الله متعال را ناديده ميگيرند و دين حق را تغيير می دهند، جنبندهای ظاهر می شود و با مردم به روشنی صحبت میكند.
منظور اين است كه آنها را مخاطب قرار مي دهد وبا آنان سخن ميگويد و دليل اين رأي قراءت ابي بن كعب است كه به جاي تكلمهم، تنبئهم قرائت كرده است.
ابن عباس(رض) و عطا ميفرمايند كه: يعني مردم را مجروح مي كند بر اساس قرائت «تَكْلمهم»كه از ابن عباس روايت شده است. لغت الكَلْم يعني جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح ميكند و بر آنها نشانه اي خاص قرار ميدهد. (اخراج از امام احمد، و در صحيح مسلم آمده است).
حديث ابو امام شاهد بر اين قول است كه در آن آمده است پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: دابه الارض خارج ميشود و بر بيني آنها علامت ميگذارد.

موضوعات كه با مردم مطرح مي دارد:

اما سخني كه با مردم ميگويد اين است؟ «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يوقِنُونَ» «مردم به آيات ما ايمان ندارند.
اين تعبير بنا بر قرائتي است كه (أن) را با همزه مفتوح ميخواند يعني دابه به آنها خبر مي دهد كه مردم به آيات خداوند ايمان ندارند اين قرائت عامه اهل كوفه و برخي از اهل بصره است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام(إن) را با همزه مكسوره قرائت كرده اند وجمله را مستأنفه قرار داده اند يعني معني آيه چنين مي شود با مردم سخناني ميگويد كه برايشان خوشايند نيست يا بطلان ساير اديان (جز دين اسلام) را ابلاغ مينمايد.
ابن جرير ميگويد: راي صواب اين است كه معني هر دو قرائت به هم نزديک است و در شهرهاي ميان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده اند.

خوانندگان گرامي !

در آيات متبركه (83 الي90) مناظري از روز قيامت و مقدمات آن، دميدن در صور (شيپور) وبه حركت در آوردن كوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴿٨٣﴾

و [ياد كن] روزي را كه از هر امتي گروهي ازآنان را كه آيات ما را تكذيب مي‌كردند، محشور كنيم. پس آنان توقف داده مي‌شوند تا با همديگر يكجا شوند.(٨٣)

حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٨٤﴾

تا وقتي كه [به محل حساب] آيند، [الله] ميفرمايد: آيا آيات مرا تكذيب كرديد در حاليكه هيچ احاطه علمي به آنها نداشتيد؟ يا شما [غير از تكذيب آيات] چه كارها [ي ديگري] انجام ميداديد؟ (٨۴)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ﴿٨٥﴾

و به خاطر ظلمي كه كرده بودند، فرمان (عذاب الهي) بر آنان واقع شد، پس آنان (نمي‌توانند) سخن بگويند.(٨٥)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٨٦﴾

آيا آنها نديدند كه ما شب را آفريديم تا در آن آرام گيرند، و روز را روشن ساختيم؟ البته در اين كار براي قومي كه ايمان مي‌آوردند، علامات (قدرت الهي) است.(٨۶)

تفسير:

تنها اهل ايمان از آيات الهی عبرت می‌گيرند:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: نظام آفرينش با نيازهای بشر هماهنگ است و اين هماهنگی نشانه‌ی وجود مدبّری حكيم و يكتاست.كسانی كه از آمد و رفت شب و روز درس عبرت نگيرند، مورد انتقادند. بيشترين انتقادهای قرآن از كسانی است كه از فهم، حقيقت و تعريف زندگی غفلت دارند.
پس همان‌گونه كه شب و روز عبث و بيهوده آفريده نشده‌اند، بايد بدانيم كه: آفرينش شما نيز عبث و بيهوده نيست و لابد ثواب وعقابي در كار است و اگر اين ثواب و عقاب در دنيا كامل نيست، ناگزير سراي آخرت در راه است و در آن همه آنچه را كه سزاوار شماست، به تمام و كمال دريافت مي‌كنيد.
نقش ايمان و تفكّرِ دينی آن است كه هستی را معنادار و هدفدار و نشانه‌ی قدرت و حكمت مورد برسي قرار مي دهد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ﴿٨٧﴾

به خاطر بياوريد روزي را كه در صور دميده مي‌شود و تمام كساني كه در آسمانها و زمين

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند هراسان شوند، به جز كسي‌كه الله (امن‌شان را) بخواهد.
با خضوع در پيشگاه او حاضر ميشوند.(۸۷)

تفسير:

مفسران گفته‌اند: اين، دميدنى است كه خوف وترسي بزرگي وقوي ايجاد ميكند وپشت سر آن نفخه‌ى مرگ را ميدمد، و بعد از آن نفخه‌ى بيرون آمدن از قبر كه عبارت است از نفخه‌ى رستاخيز روز قيامت و ايستادن در محضر پروردگار جهانيان.
ابو هريره(رض) گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب يعنى آشفتگى دنيا كه فزع اكبر نيست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قيامت و بيرون آمدن از قبر است: «وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» تمام مردگانى كه زنده شده‌اند مطيع و سريزير به محضر الله متعال مى‌آيند واحدى تخلف نمى‌كند. (تفسير صفوات التفاسير صابوني).

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴿۸۸﴾

و كوهها را بينى و آنها را ساكن مي پنداري، و حال آنكه همانند حركت ابر، حركت دارد، [اين] آفرينش الهى است كه هر چه را در كمال استوارى پديد آورده است، او به آنچه مى‌كنيد باخبر است.(۸۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«جَامِدَةً»: ساكن و ثابت. آرام و بي‌حركت. **«وَهِيَ تَمُرُّ...»:** از آنجا كه حركت كوهها به ناچار بايد همراه حركت همه زمين هاي متّصل بدان‌ها باشد، لذا حركت كوه‌ها اشاره به حركت زمين است.زمين هر شبانه روز يک بار به دور خود ميگردد، آن را حركت وضعي مينامند، و هر سال يک بار به دور خورشيد ميگردد و آن را حركت انتقالي ميگويند. «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

امام فخر رازي مينويسد: علت اين كه آنها گمان ميبرند ثابت و ايستاده ميباشند اين است كه اجسام بزرگ اگر بريک نهج به سرعت حركت كنند انسان گمان ميبرد كه ايستاده‌اند، درصورتيكه حركت ميكنند.(تفسير كبير ۲۳۴/۲۴).

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴿۸۹﴾

كساني كه (در قيامت) كار نيكو آورند پاداش بهتر از آن خواهد داشت.و آنان از وحشت آن روزدر امان اند.(۸۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَزَعٍ»: خوف وترس. **«آمِنُونَ»:** جمع آمِن، در امن و امان. دور از بلا و مصيبت و خوف و ترس.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۹۰﴾

و آنها كه اعمال بدي انجام دهند، پس چهره‌هايشان در آتش نگونسار ميشود.
(وبه ايشان گفته ميشود) آياجزائي جزآنچه عمل ميكرديدخواهيد داشت.(۹۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كُبَّتْ»: به رو افكنده شد. به صورت بر زمين انداخته شد. از ماده (كبّ) به معني افكندن چيزي به صورت بر زمين است. ذكر (وُجُوه) براي تأكيد است، ومراد از (وُجُوه) هم همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندامها است. («ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

ابن عباس ميفرمايد: «سيئة» يعنى شريک قرار دادن براى الله متعال، يعنى آنكه روز قيامت گناهكار و بدون عمل نيک و به صورت مشرک در محضر الله حاضر شود، بر روى صورت در آتش جهنم انداخته ميشود. **«هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»** به عنوان توبيخ به آنها گفته ميشود: آيا جز به ميزان كيفر عمل زشت خود در دنيا كيفر مى بينيد؟

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (91 الي 93) مطالبي در مورد بندگي و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿٩١﴾

جز اين نيست كه به من فرمان داده شده است كه پروردگار اين شهر (مكه) را بپرستم، پروردگاري كه آن را حرام قرار داده است و همه چيز از اوست. و به من فرمان داده شده كه از جملهٔ تسليم شدگان باشم.(٩١)

تفسير:

از فحواي آيه مباركه است كه: در مكه خون حرامي ريخته نميشود، شكاري صيد نمي شود، يا در ختي بريده نمي شود... والله تعالي مالک هر چيزي است پس در ملكش آنگونه كه بخواهد تصرف مي‌كند. همچنان او به من دستور داده است تا او را به يگانگي پرستش كنم نه ديگران را و اينكه از خاضعان حكم و فرمانش، از منقادان شريعتش و از پيشاهنگان طاعتش باشم. (تفسير الميسّر: تأليف: دكتر عايض بن عبدالله القرني).

در حديث شريف به روايت ابن عباس(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم در روز فتح مكه فرمودند: **«إن هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والأرض، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، لا يعضد شوكة ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها ولا يختلي خلاها»**. «بي‌گمان اين شهري است كه خداوند متعال آن را در روزي كه آسمانها و زمين را آفريد، حرام گردانيد پس اين شهر به فرمان الله متعال تا روز قيامت حرام است، خار آن بريده نمي شود، شكار آن رمانده نمي شود و گم شده آن برداشته نمي شود مگر كسي گم شده آن را برداشته مي تواند كه آن را معرفي نمايد (بگويد كه من اين چيز را يافته‌ام، اين ازآن كيست؟) و گياهان تازه آن قطع نمي شود».

وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴿٩٢﴾

و (به من فرمان داده شده است) اينكه قرآن را بخوانم، پس هركس راه يابد، جز اين نيست كه به نفع خود راه مي يابد. و هر كس گمراه شود، (گناهش به گردن خود اوست) بگو من فقطاز بيم دهندگان مي باشم.(٩٢)

خوانندگان گرامي!

بدو و شروع سوره نمل درباره اهميت قرآن عظيم الشأن آغاز يافت، واينک خاتمه آن نيز از قرآن عظيم الشأن بحث بعمل مي آورد. مهمترين مأموريّت پيامبر اكرم صلى الله عليه و وسلم بعد از توحيد، تلاوت آيات الهى بر مردم است. تلاوت قرآن، مقدّمه‌ى هدايت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

محور تبليغ ما بايد قرآن باشد.
وظيفه‌ی مبلّغ، رساندن حقايق به مردم است، پذيرش يا عدم پذيرش، مربوط به خود آنهاست.
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴿٩٣﴾
و بگو: حمد و ستايش مخصوص براي الله است، به زودي آياتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهيد شناخت. و پروردگارت از آنچه ميكنيد غافل نيست.(٩٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ»: مراد از آيات، آثار قدرت الله متعال در دنيا و اسرار عالم هستي است كه در پرتو پيشرفت علم، مردمان با خداشناسي آشناتر مي شوند.
يا اين كه مراد از آيات، فرمودههاي قرآن است كه با گذشت زمان و ترقّي دانش و معرفت، اعجاز آن نمايانتر ميگردد (ملاحظه شود سورۀ: فصّلت/53). «ترجمۀ معاني قرآن» مصطفي خرمدل.

تفسير:

انسان در برابر اعمال خويش مسئول است. رسالت الهی، لطفی است كه بايد برای آن شكر كرد.
در حديث شريف آمده است: **«يا أيها الناس، لا يغترن أحدكم بالله فإن الله لو كان غافلا شيئا لاغفل البعوضة والخردلة والذرة»**. «هان اي مردم! كسي از شما در باره خدا أ فريفته نشود زيرا اگر الله متعال از چيزي غافل بود، بايد يك پشه، يك دانه ارزن و يك ذره غبار را به غفلت وامي‌گذاشت».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قصص

جزء – (20)

سورۀ قصص مكي است، و داراي هشتاد وهشت آيه ونه ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به نام سورۀی «قصص» مسمي بوده؛ چون الله تعالي قصۀی موسی را در آن به طور مفصل از تولد تا زمان بعثتش توضيح و بيان فرموده است. قابل تذكر است كه داستان موسي عليه السلام در سوره هاي «مائده»، «مريم»، «كهف»، «طه»، «قصص»، «نساء»، «بقره»، «اعراف»، «يونس»، «هود»، «اسراء»، «مؤمنون»، «شعراء»، «نمل»، «صافات»، «مؤمن»، «زخرف»، «ذاريات»، «دخان» و «نازعات» نيز توضيح نموده است.

همچنان علت نامگذاري اين سوره بنام «سورۀ قصص»؛ آن است كه كلمه ی «قَصّ» در آيۀ بيست‌وپنجم اين سوره آورده شده است، و مربوط به بازگو كردن داستان زندگی و مبارزات موسی عليه السلام برای شعيب پيامبراست.

در سورۀ قصص بيشتراز همه داستان حضرت موسي عليه السلام كه البته در ابتدا بصورت اجمال و سپس با تفصيل بيان گرديده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسي با فرعون ودر آخر با قارون ذكر شده است.

قابل تذكر است كه داستان حضرت موسي عليه السلام در قرآن چند بار در بعضي جا مجمل و در بعضي موارد به مفصل آمده است، در سورۀ كهف داستان مفصل او كه با حضرت خضر اتفاق افتاده آمده است و در سورۀ طه داستان او كاملاً ذكر شده و قدري از تفاصيل آن در سوره نمل و سپس در سورۀ قصص اعاده گرديده است.

قابل تذكر است كه: اين سوره بنام «سورۀ فرعون»؛ نيز شهرت دارد، زيرا الله تعالي در آيۀ سوم اين سوره ميفرمايد كه: خبر موسي و فرعون را در اين سوره نقل ميكنيم و جريان ظلم و ستم و ادعاي خدايي فرعون و مبارزه حضرت موسي عليه السلام با او را تا موقع هلاكتش نقل مي‌كند.

ارتباط اين سوره به سورۀ قبلي:

نظر به اينكه در خاتمه سورۀ نمل در باره تلاوت قرآن سخن گفت، در سورۀ قصص بيان می كند كه از داستان موسی و فرعون برای مردم ميخواند.

سورۀ قصص پس از سوره‌ي نمل، در شهر امن مكۀ مكرمه فرود آمده و طوريكه در فوق هم يادآور شديم، چون از داستان به دنيا آمدن موسي عليه السلام تا زمان رسالتش و نيز از رويدادهاي شگفت انگيز آن زمان سخن ميگويد، به سوره ي قصص مشهور گشته. درين سوره الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوايي دشمنانش در آن آشكار است. [التحرير و التنوير: ابن عاشورا]. و اين سوره، پس ازسوره‌ي نمل و پيش از سوره‌ي اسراء آمده است.

ارتباط و پيوند اين سوره با دو سوره‌ي قبل از خود:

ارتباط اين سوره با سوره هاي شعراء و نمل اين است كه: قصه ي موجز و كوتاه موسي عليه السلام را كه در آن دو سوره آمده به طور تفصيل بيان ميكند و نخست از استكبار و سربرافراشتن و ستم فرعون و كشتن پسران بني اسرائيل به دست او(سوره بقره آيه 49)،

(c) ketabton.com: The Digital Library

(اعراف آيات 127 و141) و به دريا انداختن موسي، شروع، سپس به پرورش موسي عليه السلام در قصر فرعون در دوران كودكي تا سن جواني و روي دادن قتل قبطي قوم فرعون اشاره ميكند كه به فرار موسي از مصر به سرزمين مدين مي انجامد و با دختر شيخ كبير مدين (شعيب عليه السلام) ازدواج مي كند. سرانجام پروردگارش به كوه طور فرايش مي خواند و با او هم سخن مي شود و او را به پيامبري برمي گزيند.

هم چنين اين سوره به تهديد و نابودي مشركان منكر قيامت، سؤال و جواب ميان مشركان دوزخي كه براي خدا شريک مي ساختند و بيزاري آنان كه معبودشان ساخته بودند، و نيز به قارون و سرنوشت وي و به نيكوكاري و بدكاري مي پردازد.

تعداد آيات كلمات و تعداد حروف سورۀ قصص:

اين سوره پس از سوره ی نمل، و پيش از سوره ی اسرا ، در مكه مكرمه شرف نزول يافته است.قابل ياددهانی ميدانيم كه: سورۀ قصص داراي هشتادوهشت آيه مي باشد.تعداد كلمات آن به: هزاروچهار صدو چهلويک كلمه ميرسد، تعداد حروف اين سوره به: پنج‌هزاروهشتصد حرف بالغ ميگردد. (تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ «طور» تفسير احمد مطالعه فرمود.)

اهداف وتعليمات اساسي اين سوره:

بصورت كل در سورۀ قصص اهداف ذيل به چشم مي خورد:

نفي شرک و مبارزه با مشركان،

اثبات قدرت پروردگار با عظمت در نگهبانی و پشتيبانی از مؤمنان.

فحواي سورۀ قصص:

قابل ياد آوري است كه سوره قصص از جمله سوره هاي مكي است، والبته آخرين سوره اي است كه به هنگام هجرت در ميان مكۀ مكرمه وجحفه (رابغ) نازل گرديده است. در بعضي روايات آمده است كه وقتي رسول الله صلي الله عليه وسلم در سفر هجرت به قرب جحفه يعني «رابغ» رسيد، جبرئيل آمين تشريف آورد وبه رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت: اي محمد! آيا شما به ياد وطن خود كه در آن متولد شده ايد، هستيد؟ آن جناب فرمود: بلي، به ياد آن سر زمين هستم، آنگاه جبرئيل آمين عليه السلام، اين سورۀ قرآن را خواند، كه در آخر به آنحضرت صلي الله عليه وسلم مژده داده شد كه سر انجام مكه ي مكرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد. وآن آيه اين است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٨٥﴾» (در حقيقت همان كسی كه اين قرآن را بر تو فرض كرد يقيناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند بگو پروردگارم بهتر ميداند چه كس هدايت آورده وچه كس در گمراهی آشكاری است.) سوره‌ی قصص از جمله سوره‌های مكی است كه مسائل عقيدتی از قبيل «توحيد» و «نبوت» و «معاد» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در خط مشی و اهداف با سوره‌ی «نمل» و «شعرا» همسو است و فضای حاكم بر آن سوره‌ها بر سوره‌ی قصص نيز حكم فرماست وآنچه را كه در آن دو سوره به صورت مجمل وخلاصه آمده است تفصيل ميدهد و آن را تكميل می‌كند.

محور سوره‌ی شريف پيرامون انديشه‌ی حق و باطل و منطق اذعان و طغيان دور می‌زند، و نزاع و كشمكش بين سربازان رحمان و سربازان شيطان را ترسيم می‌كند. در اين راستا دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه‌ی گردنكشی و طغيانی كه به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سبب برخورداری از حکومت و تسلط حاصل میشود و در قصه‌ی فرعون گردنکش و ستمگر نمود پیدا میکند، فرعونی که بدترین عذاب را به بنی اسرائیل چشاند، مردان را گردن می‌زد و زنان را زنده نگهمیداشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می‌داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: مٰا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي.

دوم، قصه‌ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه‌ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس میشود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت.

سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است.

سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی علیه السّلام و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خداوند متعال به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند.

سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ وکشتن یک نفر قبطی،ومهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می‌آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان میکند، و درباره‌ی کفار مکه و ایستادن آنها در مقابل رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم صحبت نموده و توضیح می دهد که مسلک اهل ضلال یکی است.

سپس بحث را به قصه‌ی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است.

و سوره با ارائه‌ی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبران علیه السّلام مردم را به سوی آن فرا خوانده اند، خاتمه می یابد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

طسم﴿۱﴾

«طا سين ميم» (شايد اشاره به أسماء الله تعالي باشد يا نام سوره است و قسم به آن ياد شده).

تفسير:

حروف مقطعه يادآور اِعجاز قرآن پاک است، و نشان می دهد که کتاب اعجاز أنگيز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بينظيری است از امثال اين حروف هجايی ترکيب نيز يافته است.(۱)

خوانندگان گرامي!

درآيات متبرکه (1الي6)داستان و قصهي موسي عليه‌السلام به بيان‌گرفته ميشود.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴿۲﴾

اين است آيات کتاب روشنگر که در اِعجاز، تشريع و احکامش روشن و نمايان است. و يا: اين است آيات کتاب الله که روشن کننده (راه حق از باطل و هدايت از گمراهي) است.(۲)

تفسير:

بايد با تمام صراحت بيان داشت که: قرآن عظيم الشأن، معجزه‌ی علمي وابدی اسلام، است. قرآن عظيم الشأن با محتواي روشنش، حق را از باطل و راست را از بيراهه روشن مي سازد و روشنگر راه سعادت انسان‌ها مي‌باشد.

قرآن عظيم الشأن از حروف الفبای عربی تشکيل شده است، و به صراحت اعلام ميداريم که: اگر آنرا کلام بشر مي دانيد، شما نيز مثل آن را بياوريد.

قرآن، کتابِ روشن، شفّاف و همه فهم مي باشد.

عظمت قرآن:

قرآن کريم چون مؤنس و همدمي است که انسان را در زندگي دنيا که ميدان رنج است و زحمت و سراسر سختي و مشقت است، همراهي ميکند. قرآن نوريست که راه درست و حقيقت را روشن مي نمايد، و معلمي است که به انسان اخلاق و آداب زندگي مي آموزد. قرآن راهنمائي است که دست انسان را گرفته او را از ميان تاريکي ها و ضلالت و گمراهي به راه راست وهدايت راهنمائي ميکند. لذت و زيبائي قرآن را تنها کساني درک ميکنند که با چشم بينا و قلب عجين و خمير شده با ايمان با قرآن زندگي کرده، آنرا درک نموده‌اند.

قرآن کريم وحي الله تبارک وتعالي وکلام مجيد او مي باشد. کتاب جاويداني است که در آن أسماء و صفات باري تعالي، عقيده و ايمان، معجزات قدرت و رحمت واسع خالق يکتا بيان مي‌گردد، وقتي انسان با قرآن زندگي مي‌کند، چه شرفي بالاتر ازين براي اوست که اللهِ خالق و توانا ازميان تمامي موجودات او را برگزيده با او سخن ميگويد!

نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۳﴾

بخشی از حکايت موسی و فرعون را برای قومي که ايمان دارند، به راستی و درستی بر تو مي‌خوانيم.(۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: راست و درست. عين واقعيت. يعني آنچه در اينجا آمده است، نه تنها خالي از

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرگونه خرافات است، بلكه بيان واقعي مطالب حقيقي است.
«لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»: تأكيدي است بر اين حقيقت كه مؤمنان هدف اصلي اين آيات بوده و ذكر داستان به خاطر آنان و جهت استفاده ايشان است.

تفسير:

اي پيامبر! در اين سورۀ مباركه قسمت از زندگي نامه حضرت موسي عليه السلام وفرعون را درحالي بر تو بيان ميدارم. كه اين داستان وقصه، مشحون از وصف راستي و درستي است، و شک و دروغی در آن موجود نمي باشد، واين داستان برای قومی كه به قرآن ايمان دارد وآنرا تصديق ميدارد، و از آن سود می برند، مي باشد.
بايد گفت كه: داستان‌های قرآني، خُرافه، خيالی وگزافه گويي نيست، و طوريكه گفتيم هدفِ قرآن از بيان داستان، هدايت مؤمنان است. مبارزه و مجاهدت پيامبران با طاغوت ها و ستمگران، سر مشق مثالي مؤمنان است.
هدفِ كلي قرآن عظيم الشأن از بيان داستان، هدايت مؤمنان و بشريت است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴿۴﴾

همانا فرعون [در سرزمين مصر] برتري جويي و سركشي كرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالي كه گروهي از آنان را ناتوان وضعيف مي كرد، پسرانشان را سر مي بريد، و زنان آنها را (براي كنيزي) زنده نگهميداشت، او مسلما از مفسدان بود.(۴)

تفسير:

پلان برتري طلبي و تسلط فرعون بر همه انسانها:

فرعون ازجملۀ كساني بود كه هدفش علوّ بود؛ (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) وپلان و نقشه عملي اش هم افسادبود؛ «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَه مِّنْهُمْ يذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.» فرعون هدف خودش را رسيدن به مقام برتر دنيوي قرار داد. ميگفت: «أنا ربّكم الأعلي».
اين شعار وي مبين اين امر است كه وي ميخواهد شخصيتي و موجود بشود كه در عالم بينظير باشد، همه در مقابل او نه تنها خاضع و برمانبردار باشند بلكه براي او به سجده افتند. اين انتخاب هدف است. براي رسيدن به اين هدف، يک راه كلي را ترسيم كرد و گفت: بايد آن چه را با رسيدن من به اين مقام منافات دارد بر هم بزنم.
مثال هاي از فعاليت هاي اش اين بود كه؛ «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا؛» بين مردم اختلاف ايجاد كرد و آنها را دسته بندي مختلفي تقسيم كرد. او از اين طريق ميخواست تا جامعه ومردم آنرا تجزيه و تقسيم نمايد، تا بتواند هر گروهي را با وسيله ساده تري شكل آن مخذول و منكوب كند. ولي اگر مردم متحد باشند، نميتوانست در مقابل آنها پلان هاي شوم خويش را تطبيق بدارد.
بناءً **«يسْتَضْعِفُ طَائِفَه مِّنْهُمْ؛»**:براي اينكار مي بايست كساني را كه از ناحيه آنها احتمال خطر ميرود هميشه در ضعف و ناتواني نگهدارد و مانع رشد آنها شود. حق و حقوق شان را نمي داد و در زندگي محروم شان ميگذاشت.
و نهايتاً براي اينكه در جامعه دوام نياورند، به نسل‌كشي آنها پرداخت. مردان آنهارا ميكشت وزنها را زنده نگهميداشت؛**«يذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَيسْتَحْيِي نِسَاءهُمْ.»**: آن روزها از زنها براي كنيزي، خدمه و يا هم استفاده‌هاي جنسي استفاده ميكردند و زنها قدرت مقابله با حكومت

(c) ketabton.com: The Digital Library

را نداشتند. هيچ سابقه‌اي نداشت كه زن‌ها در مقابل او قيامي كرده باشند. از اين روي در اين خطري را احساس نمي كرد. اين نقشه كلي فرعون بود. نام اين نقشه در فرهنگ اسلامي بنام افساد در جامعه مي باشد.

نكته هايي كه از اين آيه استفاده مي شود اين است كه مشكل اصلي فرعون كه او را به يكي از شقي‌ترين انسان ها تبديل كرد، همان چيزي بود كه او را وادار به برتري طلبي و تسلط بر همه انسان‌هاي ديگر كرد. فرعون فقط به رياست و سلطنت ملک مصر و تسلط بر يک قوم قانع نبود. او ميديد مردمي هستند كه مجسمه ها و بعضي حيوانات را مي پرستند، و به اين فكر افتاد كه چرا ما كاري نكنيم كه ما را بپرستند؛ و درصدد برآمد به مقامي برسد كه بگويد: **«انا ربكم الاعلي»**؛ من از همه شما برترم.

زجاج ميگويد: «حماقت فرعون درخور تعجب است زيرا كاهني كه اين خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق مي يافت و كشتن فرزندان ذكور بني اسرائيل، به حال وي سودي نداشت و اگر آن كاهن كاذب بود، باز هم كشتن آنها هيچ معنايي نداشت». البته تصديق اين روايت جاي تأمل دارد زيرا منجمان چيزي از علم غيب را نميدانند پس شايد او فرزندان بني اسرائيل را فقط بدين انگيزه ميكشت كه ايشان را بەبردگي و استضعاف بكشاند.يا انگيزه فرعون از اين عمل، اخباري بود كه بني‌اسرائيل آن را از پيامبران خويش در باره ظهور موسي‌عليه السلام نقل ميكردند. و الله اعلم.

چرا فرعون به قتل فرزندان ذكور اقدام كرد؟

نام فرعون مصر «وليد» پسر «مصعب» بودنام همسرش «آسيه» دختر «مزاحم» بود.

فرعون دريكی از شب ها در خواب ديد كه آتشي از طرف «بيت‌المقدس» آمد و خانمان و گروه قطبي‌ها را سوزاند ولي گروه سبطي‌ها «بني‌اسرائيلي‌ها» از اين آتش محفوظ ماندند.

بعد از اينكه فرعون ازخواب بيدار شد بسيار ازديدن خوب خويش بي نهايت ترسيده بود. جادوگران و كاهنان و منجمان را جهت تفسير و تعبير اين خواب به حضور خود فرا خواند. آنها چنين نتيجه‌گيري كردند كه از طايفه بني‌اسرائيل پسري به دنيا مي‌آيد و هنگامي كه بزرگ شد مدعي نبوت مي شود و با تو به مبارزه مي پردازد و در نهايت ترا نابود مي كند.

بدين سبب فرعون دستور داد كه هر زن حامله‌اي كه حملش پسر باشد بايد بعد از وضع حمل بچه‌اش بقتل برسد. مدتي اين عمل زشت و حيواني و درنده خوئي را انجام دادند. روزي همنشينان فرعون گفتند: اگر اين كار ادامه يابد فقط اشخاص پير و از كار افتاده باقي مي مانند و كسي از پسران جوان براي كار كردن و خدمت به اين پيران پيدا نمي شود. فرعون گفت: پس يک سال در ميان اين كار را انجام دهيد. در همان سال اول كه فرزند پسر كشته نمي شد هارون برادر موسي به دنيا آمد. چنانكه روايت شده است بصورت كل در حدود دوازده هزار پسر بچه بني‌اسرائيل كشته شد.

ابن كثير ميگويد: «چون فرعون به كشتار فرزندان پسر بني‌اسرائيل ادامه داد، قبطي‌ها ازآن ترسيدند كه نسل بني‌اسرائيل منقرض شود زيرا پير مردان بني‌اسرائيل هم در شرف نابودي بودند و اين خود سبب ميشد تا اعمال شاقه‌اي را كه بني‌اسرائيل انجام مي دادند، بر دوش قبطيان بيفتد. پس آنها از اين بيم به فرعون گفتند: نزديک است كه جز زنان بني‌اسرائيل كسي ديگر از آنان باقي نماند وما نميتوانيم كارهاي شاقه‌اي راكه مردان آن‌ها انجام ميدهند، برعهده بگيريم! لذا فرعون دستور داد كه پسران آن ها را در يک سال زنده نگهدارند و در سال ديگر بكشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقل است که هارون علیه السلام در سالي تولد شد که پسران را در آن زنده باقي ميگذاشتند اما موسي علیه السلام در سالي از سال هاي قتل پسران متولد شد.
فرعون مأموراني داشت که عهده دار باز رسي، نظارت و اجراي اين برنامه بودند و پرستاران زني را نيز بر گماشته بود که بر زنان بني‌اسرائيل مراقبت داشتند و چون يکي ازآنان حامله ميشد، نامش را درجدول آماري که به همين منظور تهيه ميشد، ثبت ميکردند لذا مأموران در هنگام زايمان وي سر ميرسيدند و اگر نوزاد دختر مي بود، آن را به حال خود وا ميگذاشتند اما اگر پسر ميبود، او را سر بريده و راه خود را در پيش ميگرفتند و ميرفتند. چون مادر موسي‌علیه السلام به وي حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداري به حکم الله متعال بسان ديگر زنان حامله بر وي نمايان نگرديد و دايه‌هاي مأمور فرعون به بارداري وي پي نبردند».

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴿۵﴾

و ما می‌خواهیم که بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده‌اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوایان و وارثان (سلطنت) گردانیم.(۵)

تفسیر:

الله تعالي مي خواهد تا بر کساني از بني اسرائيل که فرعون آنان را در مصر به بردگي و ذلّت کشانده است منّت گذاشته و آنان را از ستم و طغيان فرعون نجات دهد. و پس از نابود سازي فرعون و سپاهش **«وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»**:ايشان را رهبران نيکوکاري و صلاح، دعوتگران هدايت و فلاح و وارثان زمين قرار دهد؛ تا فرجام از آن تقوا پيشگان باشد.
ابن عباس(رض) گفته است: **«أَئِمَّةً»**:يعنی پيشوا و فرمانده در امور نيکو و خير. و قتاده گفته است: يعنی فرمانروايان و شاهان. **«وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ»**: و آنان را وارث ملک فرعون گردانيم، سرزمين آنان را وارث شده و بعد از اينکه قبطی‌ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گزينند.

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴿۶﴾

و براي آنان در آن سرزمين، زمينه قدرت و حکومت آماده کنيم، و به فرعون و هامان و و لشکريان آن دو؛ آنچه را که از آن مي‌ترسيدند، نشان دهيم.(۶)
«وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي اَلْأَرْضِ»: خداوند با عظمت ميفرمايد: يعني: مستضعفان را در روي زمين صاحب اقتدار ميگردانيم سرزمين مصر و شام را ملک آنان قرار ميدهيم، تا هر طوريکه ميخواهند در آن تصرف نمايند.
مفسر بيضاوی در تفسير خويش ميفرمايد: **«نُمَكِّنَ»** در اصل يعنی اينکه برای چيزی مکانی تهيه شود که در آن قرار گيرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروايی مطلق استفاده شده است. (تفسير بيضاوی ۸۸/۲).
الله تعالي در ادامۀ آيۀ مبارکه ميفرمايد: به فرعون ياغي و وزيرش، «هامان» و قبطی‌ها چيزی را نشان دهيم که از آن ميترسيدند، يعنی نشان دهيم که قدرت پادشاهي اش توسط همان مستضعفان از ميان ميرود و به وسيله‌ی نوزاد بنی‌اسرائيل نابود خواهند شد.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبرکه (7 الي 14) درباره ولادت موسي علیه السلام و به دريا افکندنش و

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشارت به پيامبري او، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿٧﴾

و به مادر موسي الهام كرديم كه او را شير بده، پس هنگامي كه [از سوي فرعونيان] بر او بترسي او را (در صندوق گذاشته و) به دريا بينداز، و مترس و غمگين مباش كه ما حتماً او را به تو باز مي گردانيم، و او را از از جملۀ پيغمبران مي‌گردانيم.(٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحَيْنَا» أوحينا: الهام كرديم، پيام داديم، وحي الهام كرديم، مانند: و أوحي ربك إلي النحل (ملاحظه شود سوره هاي: نحل آيه68، مائده آيه111، طه آيه38، انفال آيه12، زلزله آيه5).**«أَرْضِعِيهِ»:** شيرش بده، او را شير بده.**«خِفْتِ عَلَيْهِ»:** بر او بيمناک شدي.**«الْيَمِّ»:** دريا، رودخانه ي نيل.**«وَلَا تَخَافِي»:** مترس.**«وَلَا تَحْزَنِي»:** غم مخور، اندوه مدار.

تفسير:

به ارادۀ الله تعالي نطفۀ مبارک حضرت موسي در رحم مادرش قرار گرفت و بعد از گذشت مدت معمولي، مادرش وضع حمل كرد ولي مي‌ترسيد كه اگر فرعونيان از اين حملش اطلاع حاصل نمايند، طفلش را خواهند كشت. الله تعالي به مادر موسي با الهام قلبي راهنمايي مي‌كند: **«وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»:** به قلب مادر موسى عليه السلام الهام كرديم.كه وي را به دنيا آورد وهيچ ترسي را به خود راه ندهد، موسي را شير ده و به وعدۀ الله تعالي سخت مطمئن باش.

ملاحظه ميشود كه امر پروردگار به مادران همين است كه: در هيچ شرايطى نبايد شير خويش را به فرزندان خويش قطع و از آنان دريغ نمايند.

ابن عباس(رض) گفته است: اين القاء به مادر موسي عبارت است از الهام است. و مقاتل گفته است: كه جبرئيل خبر آن را به او داد. و قرطبى گفته است: بنا به قول مقاتل وحى به معنى «اعلام» است نه الهام. و همه بر اين اجماع دارند كه مادر موسى پيامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن شخصي«أقرع» و «ابرص» و «نابينا» بود، همان‌گونه كه در حديث چنان مشهور است. و نيز فرشته با غير پيامبران صحبت كرده است، از جمله به «عمر بن حصين» سلام كرد در حاليكه پيامبر هم نبود. (تفسير قرطبى ١٣/٢٥٠).

الله تعالي به مادر موسي طي الهامي گفت: **«فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيهِ فَأَلْقِيهِ فِي اَلْيَمِّ»**: پس اگر بيم داشتى از جانب فرعون به او صدمه‌اى برسد، او را در صندوقى بگذار و آن را به درياى نيل بيندازو از اين امر كه فرعون و سپاهش موسي را سر بُرند نترس.**«وَ لاٰ تَخٰافِي وَ لاٰ تَحْزَنِي»**و از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگين مباش؛زيرا اين وعده‌اي از سوي ما است كه پسرت را سالم و غانم به تو بر گردانيده و به علاوه وي را به رسالت برانگيزيم. و او را براى نجات بنى اسرائيل نزد فرعون ميفرستيم، تا به وسيله‌ى او بنى اسرائيل را نجات بدهيم.

مادر حضرت موسي عليه السلام دو تشويش و دو نگرانى داشت: يكى ترس از كشته شدن طفلش و ديگرى غم فراق او، كه خداوند متعال به زيباي فرمود: **«لا تَخافِي وَلا تَحْزَنِي»** هر دو تشويش را رفع كرد وفرمود: از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگين مباش. در اين هيچ جاي شكي نيست كه: در اضطراب‌ها و بن بست‌ها، خداوند بهترين هادى و حامى

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤمنان است. وتمام وضاحت در يافتيم كه در دساتير الهى اسرارى نهفته است كه شايد در نظر ابتدايى، معقول نيايد. بناءً ما نبايد از در تطبيق فرامين الهى، نه از چيزى بترسيم و نه نسبت به مسئلهاى نگران باشيم.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴿٨﴾

(هنگامي كه مادر از سوي كودك خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دريا افگند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مايه اندوهشان گردد، مسلماً فرعون و هامان و لشكريان آن دو خطاكار بودند.(٨)

تفسير:

خواست انسان در مقابل ارادهى الهى بى اثر است فرعون واسطه نجات موسى از رود نيل شد، و در نهايت به دست موسي عليه السلام در همان دريا غرق گرديد. فرعون گمان كرد كه هديهاى براى او رسيده است؛ امّا خداوند اراده فرموده بود كه دشمنش را در دامان او بپروراند. واقعاً خدا ميتواند نوزاد بىدست وپا را در دريا حفظ كند، ولى انسان صاحب دست وپا را غرق سازد.

فرعون و وزير و لشكريانش طرح دادند و عمل كردند، ولى تدبير خداوند همهى اين تدابير ابليسي شانراخنثى كرداند.

در نهايت كار به جائي رسيد كه مادر موسي مجبور شده تا طفل خودرادريک صندوقي گذاشته وآنرا به آب انداخت. خاندان فرعون موسي را از روي امواج نيل برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مايه اندوهشان گردد.

طوريكه گفته شد سپاهيان فرعون صندوق را يافته و موسي را گرفتند تا يار و ياوري براي شان باشد و وي را به اين منظور كه به فرزنديشان برگيرند، پرورش دهند. ولي او دشمن جانشان، سبب اندوهشان و عامل از بين رفتن سيطره و ملک شان گرديد. بي گمان فرعون، هامان و افراد ايشان ستمگر، سركش و مجرم بودند.

فرعون و وزير و لشكريانش طرح دادند و عمل كردند، ولى تدبير خداوند همهى آنها را خنثى كرد.

مفسرقرطبى گفته است: لام در **«لِيَكُونَ»** لام عاقبت و صيرورت است؛ چون آنها موسى را به اين منظور نگهداشتند كه نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدين وسيله حال را به مال ذكر كرده است. (تفسير قرطبى ٢٥٢/١٣.)

دانشمندان گفتهاند: خاطى آن است كه به عمد مرتكب گناه بشود، و مخطى آن است به غير عمد گناه از او سربزند.

خوانندگان گرامي !

در اين تدبير به حكمت الله متعال توجه بفرماید! از يک سو موسي عليه السلام را در آغوش فرعون پرورش ميدهد و از سوي ديگر هلاكتش را سرانجام بر دست وي مقدر ميكند. زيرا فرعون و هامان و لشكريان آنها خطاكار بودند يعني: در رفتار، كردار وگفتار خويش نافرمان و مجرم بودند لذا الله تعالي آنان را به اين شيوۀ عجيب، كه دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد، مجازات كرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿٩﴾

وهمسر فرعون گفت هم برای من وهم برای تو نورروشنی است، او را نکشید، امید است ما را سود دهد، یا وي را به فرزندي خود بگیریم. ولي آنان آگاه نبودند [که دشمنشان را به دست خود مي پرورند.] (٩)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که:هدف از **«إِمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ»:** در ایه مبارکه زن فرعون. آسیه، است که قرآن او را زن با ایماني معرّفي مي‌کند (ملاحظه شود سوره: تحریم آیه11).

و (چون) همسر فرعون (احساس کرد که آنان قصد کشتن این طفل را دارند خطاب به فرعون) گفت: او را نکشید (که او) روشنی چشم من و توست. قابل تذکر است که در زندگی حضرت موسی، چند زن، نقش محوری و اساسی داشته‌اند: مادر موسی، خواهر موسی، زن فرعون و همسر موسی، در این آیه نقش زن فرعون در جلوگیری از قتل او بیان شده است.

در نهایت از قتل طفل صرف نظر مي کنند. فرعون و همراهانش ندانستند که پایان کارشان بر دست این کودک چه خواهد بود.

ملاحظه نمودیم که: زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت وثروت فرعون هیچ يك مانع او نشد.

مفسرطبری میفرماید: آورده‌اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی شود. (تفسیر طبری ٢٢/٢.)

و ابن عباس(رض) گفته است: اگر فرعون می‌گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله‌ی موسی هدایت می‌کرد، اما امتناع ورزید. (تفسیر صفوة التفاسیر صابوني)

مفسران گفته‌اند: همسر فرعون عقیم و بي اولاد بود، از فرعون خواست موسی را به او ببخشد و فرعون هم موسی را به او بخشید.

درآیۀ مبارکه در مییابیم که مالک دلها الله تعالي است، او میتواند سخت‌ترین دل‌ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

طوریکه خداوند متعال در جمله اخیر این آیۀ مبارکه میفرماید: «وَ هُمْ لاٰ يشْعُرُونَ» در حالیکه آنها متوجه نبودند ونمي دانستند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله‌ی موسی نابود می‌شوند.

درس بزرگي که از فهم این آیۀ مبارکه بدست مي آید اینست که ما باید فعالیت خویش در نهي از منکر زبانی، در هیچ وخت غفلت نورزیم دیدیم که همین نهي از منکر زباني چطور کار ساز واقع شد، مثالهاي در تأریخ وجود دارد از جمله دیدیم که: زن فرعون با گفتن «لا تَقْتُلُوهُ» از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن «لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» (آیه 10: یوسف) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد. دیدم که: در برخي از اوقات حالات طوري پیش مي آید که درنهی از منکر يك شخص، چنان قوت نهفته مي باشد که؛ نظر جمع را عوض میکند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، توسط نظر جمع را تغییر داد).

همچنان باید گفت: برخی انسان‌ها در ظاهر بسیار بلند پروازند، ولی درباطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. دیدیم فرعون که ادّعا می‌کرد: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» سرانجام می پذیرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که ممکن است يك نوزاد آب آورده براى او سودمند واقع شود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿١٠﴾

و قلب مادر موسي [از هر چيز جز ياد فرزندش] خالي شد [و در اضطراب و نگراني فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] محكم و استوار نكرده بوديم تا از باوركنندگان وعده ما باشد، به درستي كه نزديک بود آن [حادثه پنهاني] را فاش كند.(١٠)

تفسير:

مفسران در تفاسير خويش مي نويسند: به محض اينكه مادر موسي شنيد كه موسى به دست فرعون آفتاده است از شدت و فرط غم و اندوه عقل از سرش رفت. وسخت دست وپاچه شد.

«إِنْ كادَتْ لَتُبْدِي»: اگرخداوند متعال او را پايدار و شكيبا نساخته بود نزديک بود براي مردم افشا كند كه موسي فرزند وي است.

ابن عباس(رض) ميفرمايد: وقتى شنيد طفلش به دست فرعون افتاده است نزديک بود چيغ بزند وبگويد: واى بر پسرم!

از بس كه غم و اندوه بر او هجوم آورده بود، بگويد: طفلي را كه از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است.

«لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلىٰ قَلْبِها»: «اگر دلش را استوار نمي‌ساختيم» اگر صبر و ثبات را به او الهام نمى‌كرديم، چنين بود كه به وعده الهي و نگهداشت و كارسازي وي، دلش آرام گرفت؛ زيرا مادر موسي به وحي و الهامي كه خداوند متعال به وي كرده بود، باورمند و متيقن بود.

آرامش دل‌ها به دست الله تعالي است. و از نشانه هاى ايمان، آرامش خاطر و دل آرام است.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿١١﴾

و (آن گاه مادر موسي) به خواهر او گفت كه از پي طفلم رو. خواهر رفت و موسي را از دور ديد (و شناخت) ولي آل فرعون بي‌خبر بودند.(١١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«قُصِّيهِ»: او را دنبال كن. حال و وضع او را تعقيب كن. **«عَن جُنُبٍ»:** از جانبي. از گوشه‌اي. مراد دورادور است.**«وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ»:** در حالي كه فرعون و فرعونيان نمي دانستند كه او خواهر موسي است و مشغول تعقيب اين طفل است.

تفسير:

درس كه ميتوان از اين آيه مباركه گرفت يكي هم همين است كه در امور كه حساسيّت برانگيز باشد، مصلحت همين است كه، كارها را به ديگران واگذار كنيم.

در داستان و قصه حضرت موسي عليه السلام حساسيّت بر روى مادر بيشتر بود و امكان داشت كه موضوع افشا گردد. توكّل به الله به معناى بى‌تفاوتى در مسائل نيست. با اينكه مادر موسى زن باايمانى بود، ولى باز هم دخترش را براى تعقيب برادر خود فرستاد.

مادر موسي در لحظه كه طفل خويش را (موسي) در آب ميگذاشت به خواهر وي گفت: حركت صندوق را تعقيب كن، وببين كه؛ سر انجام با وي چه مي‌شود؟ پس خواهرش پشت صندوق را گرفت واز فاصله اي دور به تقعيب آن پرداخت. سربازان ومحافظان قوم فرعون از ين نكته كه او خواهر وي است و مي‌خواهد تا از اخبارش اش مطلع شود، غافل

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند. نهايت صندوق موسي به قصر فرعون رسيد وخواهرش هم آنجا را زير نظر گرفت. ديده ميشود كه: مؤمن، مأموريّت خود را به دور از توجّه دشمن با دقت و هوشياري انجام وظيفه مي كند واز وظايف داده شده با دقت وارسي مي كند.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴿١٢﴾

و از پيش شير دايگان را بر او حرام گردانيده بوديم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) پس [خواهرش آمد و] گفت: آيا شما را به خانواده اي راهنمائي كنم كه ميتوانند اين نوزاد را كفالت كنند و خيرخواه او باشند.(١٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَرَّمْنَا»: تحريم كرديم. مراد از تحريم، منع كردن و بازداشتن است.

«المَرَاضِعَ»: جمع مُرْضِع، زنان شيرده. دايگان. ياجمع مَرْضَع است و اسم مكان و مراد پستان است.يا اين كه مصدر ميمي و به معني رضاع و شير دادن است.

«نَاصِحُونَ»: دلسوزان. خيرخواهان.

تفسير:

در آيۀ مباركه به يک حكمت بزرگي متوجه شديم كه: ابتدايی‌ترين كارها مثل مكيدن پستان مادر توسط طفل شير خور هم به اراده الهي صورت ميگيرد و اگر الله تعالي نخواهد، آنهم اتّفاق نخواهد افتاد.

همچنان درآيۀ مباركه به يک واقعيت رسيديمكه الله متعال نخواهد، تشكيلات عريض وطويلی همچون دستگاه فرعون نيز از تأمين غذای يك كودك عاجز ميماند.واز جانب ديگر الله متعال از روي لطفي كه به موسي و مادرش داشت از قبل، شيرخوردن موسي از هر زني جز مادرش را بر وي حرام گردانيده بود.

مفسران گفته‌اند: موسي چند روز بر اين حال باقی ماند و هر زنی را كه می‌آوردند تا او را شير بدهد پستانش را نميگرفت. اين امر بر آنان مهم شد و كار بر آنان دشوار گشت. او را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شيرده ميگشتند. دراين اثنا به خواهرش رسيدند.

«فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيتٍ يكْفُلُونَهُ لَكُمْ»: گفت: آيا ميخواهيد زنی شيرده را به شما نشان دهم كه: كفالت و رعايت او را به عهده بگيرد؟ «وَ هُمْ لَهُ نٰاصِحُونَ» و بصورت كل در تربيت و شير دادنش كوتاهی نكند.

ابو محمد اسماعيل بن عبد الرحمن كوفي معروف به«سدي»(متوفي 127) ميفرمايد: آنها را به مادر موسی راهنمايی كرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنجا رسيد، ديد كه طفل در بغل فرعون است و او را ناز ميدهد، و طفل هم گيران مي كند، و شير ميخواهد. فرعون طفل را به مادرش داد، و به محض اين كه بوی مادر خود را احساس كرد، پستانش را گرفت.

فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری كه پستان همه را نگرفت، و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شيرم هم نيكو است. طفلي يافت نمي شود كه پستان مرا نگيرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بيت فرعون برايش ارمغان و هدايا و جواهر آوردند. (تفسير صفوة التفاسير).

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٣﴾

پس او را به مادرش برگردانيم تا خوشحال و شادمان شود وغمگين نگرددو بداند كه حتماً وعده خدا حق است، ولي بيشتر مردم [كه محروم از بصيرت اند اين حقايق را] نمي دانند.(١٣)

تفسير:

سبحان الله، پروردگار با عظمت ما از وعده‌هاى خويش تخلّف نمي ورزد، هانطوريكه در آيه هفتم خوانديم كه الله متعال به مادر موسي وعده داده بود كه طفلش را دوباره به اغوش اش بر مي گرداند و در اين آيه مباركه دريافتيم كه حق تعالي موسي را به مادرش بر گردانيد تا شادمانيش كامل شود و خاطرش اسوده وآرام گيرد.

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: براى اهل حقّ، اهداف مهم است، نه عناوين. در جمله **«فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ»**:در يافتيم كه در نهايت امر، طفل دوباره به اغوش مادر برگشت اگرچه اين بار، مادر به عنوان دايه استخدام شد؛ ولى عنوان والقاب مهم نيست، برگشتن طفل به مادر مهم است. موسي عليه السلام سالم و محفوظ به بغل مادر بر گشت و بيم و هراس مادرش بر وي و اندوهش از فراق وي از بين رفت. و تا مادر موسي بداند كه وعده پروردگار متعال به وي حقّ است و در آن ترديدي نيست و او وعده‌اش را خلاف نمي‌كند. ولي بيشتر كافران نمي دانند كه وعده الله متعال خواه ناخواه انجام شدني است.

از ابن عباس(رض) نقل شده است كه فرمود: «هنگامي كه خواهر موسي عليه السلامبه آنان گفت: (آيا شما را به خانواده‌اي راهنمايي كنم كه براي شما سرپرستي او را برعهده گيرند در حاليكه خيرخواه او باشند)، عداه اي در باريان فرعون به وي شک كردند و گفتند: تو از كجا مي داني‌كه آن خانواده خيرخواه اين طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا كه آن‌ها به خوشحال‌كردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند».

نقل است كه چون موسي‌عليه السلام پستان مادرش را پذيرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتياجات وي را برايش مقرر داشت.يعني: مادر موسي عليه السلام هم فرزند خود را شير ميداد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش مي‌گرفت. توجه نمايد، در اين تدبير خداي حكيم و عليم.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿١٤﴾

و چون [موسى] به كمال بلوغ رسيد و اندام او كامل شد، به او حكمت [نبوت] و مقام علم عطا كرديم و چنين پاداش به مردم نيكوكار مي‌دهيم.(١٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَشُدَّ»: قدرت و قوّت. هدف از آن رشد و نموّ جسماني است.**«إِسْتَوَي»:** تكامل و تعادل پيدا كرد و از نظر خرد و انديشه كامل گرديد. **«حُكْماً»:**حكمت.فرزانگي. روشن‌بيني (سوره:انعام/89). «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

«آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً»: بعد از اينكه حضرت موسي عليه السلام به كمال نيرومندي و به تمام رشد عقلي‌اش رسيد الله تعالي به او حكمت و دانش عطا كرد و او را در دين خويش فقيه و فرزانه گردانيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصطلاح «حُكْماً وَ عِلْماً»: بصورت كل سه بار در قرآن عظيم الشأن بكار رفته است كه؛ در همه موارد، حُكم بر علم مقدّم‌شده است.
«حكم» به معناى فهم درست و قدرت بر قضاوت صحيح و «علم» به معناى داشتن آگاهى و اطلاعات است.
در آيهٔ مباركه دريافتيم همانطوريكه حق‌تعالي موسي را بر عبادت و تقواي خود پاداش داد، به همين ترتيب هركس را كه اطاعت و دوستي‌اش را بر گزيند، پاداش مي دهد.
از فحواي آيهٔ مباركه بر مي آيد كه: اوّلين شرط پذيرش مسئوليّت، بلوغ جسمانى است. بلوغ واقعى، تنها به رشد جسمى و نيروى جنسى نيست، بلكه به كمال فكر و عقل نيز وابسته است.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (15 الي 21) به موضوع كشتن مرد قبطي توسط حضرت موسي عليه السلام از روي خطا، بحث بعمل آمده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴿١٥﴾

و موسي (روزي) بي‌خبر اهل مصر به شهر در آمد، آنجا ديد كه دو مرد با هم به قتال مشغولند، يكي از قوم او، و آن ديگري از دشمنانش بود. آن كه از قومش بود، از موسي عليه آنكه از دشمنش بود كمک خواست، و (موسي) سيلي به او زد و او را كشت. گفت اين از كار شيطان است، چون او دشمن گمراه كنندهٔ آشكار است.(١٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمَدِينَةِ»: مراد پايتخت مملكت فرعون است كه گويا «منف» يا «مصر» و يا اين كه «مصرايم» نام داشته است.«مُنف» حومه ي مصر يا شهركي بود به نام «حايين» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده كيلومتر راه فاصله داشت. برخي ميگويند: «عين شمس» نام داشت كه موسي در وقت خواب نيمروزي داخل آن منطقه شد.**«شِيَعَةِ»:** قوم و قبيله.**«إِسْتَغَاثَ»:**ياري و كمک خواست. فريادرس طلبيد.**«وَكَزَ»:** مشت زد.**«قَضي عَلَيْهِ»:** او را كشت.). («ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

قتل شخص قبطي ازروي خطاء وسفر موسي عليه السلام به مدين:

در يكي از روز ها موسي عليه السلام بطور پنهاني از قصر فرعون رهسپار كوچه و بازار پايتخت مملكت شد، در شهر ديد كه دو شخص مصروف بگو و مكو و جنگ هستند. يكي آنان از قبيله او يعني از بني‌اسرائيل و ديگري از آنان دشمنان او يعني از طائفه قبطي هاي طرفدران فرعون است. شخصيكه از قبيله او بود عليه كسي كه از دشمنانش بود، از موسي درخواست كمک مي كند، وموسي هم به كمک اش مي شتابد، و مشتي به جانب مقابل يعني قبطي مي زند، و او و در نتيجه مي ميرد.
موسي عليه السلام گفت: اين از عمل شيطان بود واقعاً شيطان دشمن گمراه كننده آشكاري است. البته اين كار موسي قبل از بعثتش به نبوّت بود.موسي از كرده خود پشيمان شد و رو به درگاه خداوند متعال كرد و گفت: پروردگارا! من بر خويشتن با كشتن يک نفر ظلم كردم پس به فريادم رس و مرا ببخش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند متعال دعايش را اجابت كرد و او را بخشيد، چرا كه الله متعال بس آمرزنده و مهربان درباره بندگان پشيمان و توبه‌كار است. حضرت موسي گفت: پروردگارا به پاس نعمت هائي كه به من عطا فرموده‌اي هرگز پشتيبان بدكاران و گنهكاران نخواهم شد.
شيخ قرطبى ميفرمايد: موسى اين كار را به قصد كشتن او انجام نداد. بلكه ميخواست او را دور كند، اما سبب مرگ او شد. (تفسير قرطبى ٢٦١/١٣).
صاوى گفته است: از اين جهت آن را به شيطان نسبت داده است كه به او امر نشده بود قبطى را به قتل برساند، و برايش معلوم شد كشتن او خلاف اولى ميباشد؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشى ميشود و شيطان از فتنه شاد و مسرور ميشود. از اين رو از آن پشيمان شد. (حاشيه‌ى صاوى بر جلالين ١١٢/٣).

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿١٦﴾

(آنگاه موسي) گفت: اي پروردگارم! من به خود ظلم كردم، پس مرا بيامرز. و الله او را بخشيد، كه او غفور و رحيم است.(١٦)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ﴿١٧﴾

موسي باز گفت: اي پروردگارم! به سبب نعمت‌هايي كه به من داده‌اي، من هرگز مددگار مجرمان نخواهم بود.(١٧)

تفسير:

در حديث شريف آمده است: «من مشي مع مظلوم فيعينه علي مظلمته، ثبت الله قدميه علي الصراط يوم تدحض فيه الاقدام...: هركس با مظلومي همراه شود تا او را بر مظلمه وي ياري كند، خداوندا قدم‌هايش را بر صراط پابرجا و استوار نگهميدارد در روزي كه گامها در آن مي لغزد و هركس با ظالمي همراه شود تا او را بر ظلمش ياري كند، الله تعال در روزي كه گامها درآن مي‌لغزد، قدم هايش را برصراط مي‌لغزاند».
علامه ألوسي در تفسير «روح المعاني» مي نويسد:«نقل است كه خياطي از يكي از بزرگان پرسيد: من از كساني هستم كه براي ستمگران خياطي‌مي‌كنم، آيا از اعوان‌شان به شمار مي روم؟ آن بزرگ به وي گفت: نه! تو از خود آن ظالمان هستي ولي كسي كه سوزن را به تو مي‌فروشد، از اعوان آن‌هاست». لاحول ولا قوة الا بالله العظيم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ﴿١٨﴾

موسي در شهر بيمناک بود و هر لحظه در انتظار حادثه اي (و در جستجوي اخبار) ناگهان ديد همان كسي كه ديروز از او ياري طلبيده بود فرياد ميزند و از او كمك ميخواهد، موسي به اوگفت تو آشكارا انسان گمراهي هستي!(١٨)

تفسير:

بايد ياد آور شد كه:هر ترسى مذموم نيست، ترس از نرسيدن به اهداف خود و يا دستيابى دشمن به آرزوهايش، ترس پسنديده است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ﴿١٩﴾

و چون خواست به كسى كه دشمن هردوشان بود حمله برد، گفت اى موسى ميخواهى مرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بكشى همانطور كه ديروز كسى را كشتى، نميخواهى مگر اينكه زورگوى ستمگرى دراين سرزمين باشى، ونميخواهى ازنيكوكاران باشى.(١٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يَبْطِشَ»: حمله‌ور شود.يورش برد.«جَبَّاراً»: زورگو. قدرتمند و قدرت نما. نيرومندي كه هر چه بخواهد بكند و از فرمان خدا نافرماني نمايد.

تفسير:

چون موسي بر كشتن فرد قبطي مصمم شد، آن شخص اسرائيلي پنداشت كه اوميخواهد به وي حمله ورشود. پس خطاب به موسي‌گفت:آياكنون ميخواهي مرا به قتل رساني چنان‌كه ديروز آن فرد قبطي را كشتي؟ (پس شخص قبطي سخن اسرائيلي را شنيد و خبر را به فرعون برد) تو فقط ميخواهي شخصي باشي ستمگر ومستبد وسر آن نداري كه ازاهل صلاح وخيرواستقامت باشي.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴿٢٠﴾

و مردى از دورترين نقطه شهر شتابان آمد [و] گفت اى موسى بدان كه بزرگان درباره‌ات همرأى شده‌اند كه تو را بكشند [از اين شهر] بيرون برو كه من از خيرخواهان توام.(٢٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَقْصَي‌الْمَدِينَةِ»: دورترين نقطه شهر.«يَسْعي»: مراد از سعي، سرعت در رفتن است.«المَلأ»: بزرگان دولت. دولتمردان.

تفسير:

وقتي كه خبر كشته شدن قبطي پخش شد شخصيكه از خانواده فرعون بود و ايمان آورده بود از نقطه دور دست شهر به عجله آمد و گفت: اي موسي، درباريان و بزرگان قوم براي كشتن تو به جرگه نشسته‌اند، يعني: باهم درباره كشتنت مشاوره مي‌كنند، يا يكديگر را به كشتنت امر مي‌كنند «پس از شهر خارج شو، كه من از خير خواهان توام» زيرا فرعون از شنيدن خبر قتل قبطي، سخت سراسيمه شده و عزم كشتن موسي‌عليه السلام را كرده بود.

موسي عليه السلام، الله تعالي را به كمک خود خواست وگفت: پروردگارا مرا از مردمان ظالمان رهائي بخش و هنگامي كه رو به جانب مدين «شهر شعيب» كرد گفت: اميد است كه پروردگارم مرا به راستاي راه رهنمود فرمايد.(زندگاني پيامبران نوشته: استاد محمد شلماشي).

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿٢١﴾

پس موسي ترسان و نگران درحاليكه [حوادث تلخي را] انتظار ميكشيد از شهر بيرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از قوم ظالم نجات ده.(٢١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«خَآئِفاً»: ترسان.«يَتَرَقَّبُ»:انتظارميكشيد.چشم به راه دستگيري ووقوع پي‌آمدها وحوادث بود.

خوانندگان گرامي !

در آيات متبركه (22 الي 28) در مورد رفتن موسي عليهم السلام به مدين و ازدواجش با دختر شيخ كبير، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴿٢٢﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنگامي كه به سوي مدين روي آورد، گفت: اميد است پروردگارم مرا به راه راست [كه انسان را به نتيجه مطلوب مي رساند] راهنمايي كند.(٢٢)

تفسير:

حضرت موسي عليه السلام به طرف مدين مسافرت كرد. مدين شهري يا محلي بود كه: شعيب عليه السّلام بر اهل آنجا مبعوث گرديد (برخي نوشته اند كه:سرزمين مديان از خليج عقبة تابه مو آب وكوه سينا امتداد داشت.) همچنان در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل اين شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعيل عليه السّلام بودند، نام آن شهر اكنون معان است. و معان در حال حاضر يكى از ايالات كشور پاد شاهي كشور اردن ميباشد، گويند: فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود. بصورت كل گفته ميتوانيم كه: «مَدْيَنَ» شهرى در جنوب شام و شمال حجاز، و نزديك تبوك است كه در آن زمان از قلمرو حكومت فرعون، بيرون بوده است.

مفسران مينويسند كه حضرت موسي عليه السلام بدون توشه و وسيلهى سوارى بيرون آمد و فاصلهى بين مصر و مدين كه هشت روز راه بود، و راه را بلد هم نبود. اما به خدايش حسن ظن داشت. خدا فرشتهاى را فرستاد و او را راهنمايى كرد. روايت است كه وقتى به مدين رسيد از فرط لاغرى شكمش به پشتش چسبيده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذيه مىكرد. (تفسير رازى ٢٤٠/٢٤).

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴿٢٣﴾

هنگامي كه به آب مدين رسيد، گروهي از مردم را بر آن يافت كه (مواشي شان) را آب مي دادند، و غير آنان دو دختر را ديد كه [مواشي شان را از رفتن به سوي آب] بازمي دارند؛ گفت: چه چيزي شما را بر بازداشتن [گوسفندان] وامي دارد؟ گفتند: ما [اين دام هايمان را] آب نمي دهيم تا [اين] شبانان [دام هايشان را] برگردانند و پدر ما پيري كهنسال است [به اين علت از انجام اين كار معذور است.] (٢٣)

تفسير:

هنگاميكه موسي عليه السلام به منطقه چاه آب مدين رسيد ديد كه مردمان زيادي بر دور وبه آن چاه گرد آمدهاند و ميخواهند مواشي خويش را سيراب كنند در يک طرف چاه دو نفر دختر را ديد كه منتظر اند كه گوسفندان خويش را هم آب دهند. موسي عليه السلام به آنان گفت: شما دو نفر چه كار ميكنيد، گفتند: پدر ما پيرمرد پير وكهنسالي است و ما گوسفندان خويش را هم آب مي دهيم، ولي منتظر هستيم تا سايرين از آب دادن گوسفندان خويش خلاص شوند وچاه براي آب دادن گوسفندان ما خلوت شود. زيرا عادت ما اينست تا زمانيكه سايرين از سر چاه نه روند ما به گوسفندان خويش آب نمي دهيم. عادت ما اين است تامردم حيوانات خود را آب ندهند و نروند ما گوسفندان را آب نمى دهيم. و نمي خواهيم با مردان اختلاط داشته باشيم.

ابو حيان گفته است: بدين وسيله عذر و دليل اين كه خود گوسفندان را آب مي دهند، براى موسى گفتند و يادآور شدند كه پدرشان به سبب پيرى و ضعف نمى تواند گوسفندان را آب بدهد، بدين وسيله مهر و عطوفت موسى را خواستار شدند كه آنها را يارى دهد. (البحر ١١۴/٧.).

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴿٢٤﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس موسي به (مواشي) آن دو آب داد، سپس به سايه بازگشت و گفت: اي پروردگارم! من به آنچه از خير كه به بسويم فرود آوردي، محتاجم.(۲۴)

تفسير:

«تَوَلّي»: پشت كرد و رفت. **«خَيْرٍ»:** رزق و روزي. خوبي و نيكي.**«إِنِّي... فَقِيرٌ»:** هر رزقي كه براي من فرستي نيازمند آنم، و هر گونه نيكوئيي كه در حق من كني محتاج بدانم. پس موسي گوسفندان آن دو دختر را آب داد و سپس به سوي سايه درختي رفته در زير آن نشست و گفت: پروردگارا! من به روزي و فضلت از قبيل غذا و مانند آن فقير و نيازمندم.

حضرت موسي عليه السلام سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می‌کرد.

ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزيجات زمين چيزی نخورده بود. (ابن كثير ۱۰/۳.)

ابن عباس(رض) گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدين» رفت، و جز سبزيجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پايش برهنه بود، همين كه به مدين رسيد كفش‌هايش ازپاهايش كنده شدند. درسايه‌ی درختی نشست، اوكه برگزيده‌ی خلق خدابود شكمش به پشتش چسبيده بود و سبزه‌ی سبزيجات از داخل شكمش ديده ميشد، حتی به نصف خرما محتاج بود. (طبری ۳۹/۲۰.)

از عمر بن خطاب(رض) روايت شده است كه فرمود: موسي عليه السلام چهارپايان آنان را از چاهي آب داد كه با سنگي بزرگ كه جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشيده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانيد. «آنگاه» كه موسي عليه السلام از آب دادن براي آن‌دو فارغ شد؛ «به‌سوي سايه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خيري كه بر من بفرستي» اندک باشد يا بسيار «فقيرم» يعني: نيازمندم. مراد وي از خير، غذا براي رفع گرسنگي بود چراكه او بي‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وي هر خوراكي‌اي بود كه در راه مي‌يافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴿۲۵﴾

پس يكي از آن دو [دختر] در حالي كه با حالت شرم و حيا گام بر مي داشت، نزد او آمد [و] گفت: پدرم تو را مي طلبد تا مزدآب دادنِ (مواشي ما) را به تو دهد. چون نزد او آمد و داستانش را بيان كرد، گفت: ديگر نترس كه از آن گروه ستمكار نجات يافتي. (۲۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عَلَي اسْتِحْيَآءٍ»: با حياء و شرم.

تفسير:

روايت است كه چون آن دختران در آن روز زودتر از هميشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام دختران خويش تعجب كرد و ازعلت آن پرسيد، آنها داستان مردي را كه مواشي را برايشان آب داده بود به وي گفتند. سپس او به يكي از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وي دعوت نمايد و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسي‌آمد.

اكثر مفسران برآنند كه آن دو دختر، دختران شعيب عليه السلام بودند اما در قرآن عظيم الشأن وسنت چيزي كه بر اين امر دلالت كند، وجود ندارد.

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: يعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندوبار نبود.

در اين اثنا يكي از آن دو دختر كه با ارمش ووقار گام برمي‌داشت باز آمد و به موسي گفت: پدرم تو را به خانه ما خواسته تا اجرت آب دادن حيوان‌های ما را به تو بدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن كثير در مورد ميفرمايد: در عبارت، رعايت ادب شده است؛ چرا كه او را به طور مطلق نخواند تا موجب شک و ترديد نشود. (ابن كثير ۱۱/۳)
پس موسي همراه دختر به راه افتاد و وقتي كه با پدرش شعيب ملاقات كرد «فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيهِ اَلْقَصَصَ قَالَ لاَ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظَّالِمِينَ» داستان و سبب فرارش را از مصر برايش به تفصيل به قصه گرفت. شعيب گفت: نترس؛ زيرا الله متعال تو را از چنگ ستمگران نجات داده است چرا كه آنان را بر ما سلطه‌اي نيست و هرگز آزارشان به ما نخواهد رسيد.
مفسرامام نسفي در تفسير خويش «التيسير في التفسير» مينويسد: «اين آيه دليل بر جايز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بيگانه همراه با احتياط و پرهيزكاري و گرفتن مزد در قبال كار معروف، به هنگام نيازمندي است».
از جملۀ **«تَمْشِي عَلَى‌اسْتِحْيَاءٍ»**: آيۀ مباركه معلوم ميشود كه: رفت وآمد زن در بيرون خانه بايد براساس حيا و عفّت باشد. (حيا، از برجسته‌ترين كمالات زن در قرآن می‌باشد).

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿۲۶﴾

يكي از آن دو دختر: اي پدر من! او را استخدام كن؛ زيرا بهترين كسي كه استخدام مي كني آن كسي است كه نيرومند و امين باشد [و او داراي اين صفات است.](۲۶)

تفسير:

در اين ميان يكي از آن دو دختر به پدرش گفت: اي پدر! موسي را براي چراندن و آب دادن گوسفندان استخدام كن. وي در حقيقت بهترين كسي كه استخدامش مي‌كني همان كسي است كه بر نگهداشت گوسفندان نيرومند و در كار خويش امانتدار بوده و امانت را خيانت نكند. ابو حيان گفته است: سخنانش حكيمانه است و جامع؛ زيرا وقتی كفايت و امانت در مجری امری جمع شده باشد مقصود حاصل ميشود.(البحر ۱۱۴/۷).
ابن‌كثير نقل ميكند: «پدر آن دختر به وي گفت؛ از كجا دانستي كه اين مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانايي او را از آن دانستم كه صخره‌اي را از جا برداشت كه جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. وامانتداري ودرستكاري او راازاين امر دانستم كه چون در راه با او مي‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پيشاپيش وي حركت كنم اما او به من گفت: تو ازپشت سرم بيا واگر راه را اشتباه كردم، سنگريزه‌اي به‌سوي من بينداز، آن وقت ميدانم كه راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿۲۷﴾

(آن مرد كهن سال) گفت: ميخواهم يكي از اين دو دخترم را به نكاح تو درآورم به شرط آنكه هشت سال اجير من باشي، واگر ده سال را تمام كردي، اختيارش باخود توست [وربطي به اصل قرارداد ندارد]، و من نميخواهم بر تو سخت گيرم، اگر الله بخواهد مرا از نيكان خواهي يافت.(۲۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَأْجُرَنِي»: براي من كار كني. خويشتن را كارگر من گرداني.

تفسير:

«گفت» پدر آن دو دختر به موسي عليه السلام «من ميخواهم يكي از اين دو دختر خود را به نكاح تو درآورم در قبال اين كه هشت سال براي من كار كني» يعني: دخترم كه گويند

(c) ketabton.com: The Digital Library

نامش صفورا بود را به اين شرط به ازدواج تو در مي آورم كه مهر وي هشت سال كار تو نزد من باشد و اين كار، عبارت است از چوپاني گوسفندانم «و اگرآن را در ده سال به پايان رساندي، اين از نزد توست» يعني: اگر به جاي هشت سال، چوپاني را به ده سال رسانيدي و دو سال را در خدمت به من افزودي، اين بخشش و فضلي از نزد توست، نه الزام و اجباري از جانب من.

بدين ترتيب، او اين قضيه را به مردانگي و همت خود موسي عليه السلام موكول كرد «و نمي‌خواهم بر تو سخت گيرم» با الزام و اجبارت به تمام كردن ده سال «و مرا انشاءالله از صالحان خواهي يافت» در حسن صحبت، معامله نيک و وفاي به عهد است. در حديث شريف آمده است: «موسي‌عليه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذاي شكمش اجير گردانيد».

اين آيه كريمه دليل مشروعيت خواستگاري ولي براي دخترش از مردي است كه كفو و شايسته باشد و اين امر در اسلام سنتي پايدار است چنان‌كه معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبكر و عثمان پيشنهاد كرد. و موارد بسيار ديگري از اين دست نيز در ايام نبوت و عصر صحابه كرام روي داده است.

همچنين اين آيه دليل جمهور فقهاء است بر اين كه نكاح دادن دختر حق ولي است نه حق خود دختر، بجز امام ابو حنيفه(رح) كه اين امر را در حوزه اختيار خود دختر مي‌داند. (تفسير انوار القرآن).

قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴿٢٨﴾

[موسي] گفت: اين قرارداد ميان من و تو باشد، هر يک از اين دو مدت را به پايان برم هيچ تعدّي و ستمي بر من نيست، و الله بر آنچه ميگوييم وكيل و گواه است.(٢٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الأَجَلَيْنِ»: دو مدّت. دو سرانجام. قضيت: به پايان بردم، به انجام رسانيدم، به سر بردم، طي كردم **«لا عُدْوَانَ عَلَيَّ»:** نبايد به من ستم شود و بر مدّت افزوده گردد. گناهي بر من نيست، چرا كه زمان كار خود را به پايان برده‌ام.

«وَكِيلٌ»: شاهد و گواه. كسي كه كار بدو واگذار ميشود و حافظ مردمان و مسؤول كار آنان است.

تفسير:

در مقابل حضرت موسي عليه السلام درجواب «گفت» «اين» قرارداد وعهدي كه آن را بازگو كردي وبر من و خود در آن شرط نهادي «ميان من و تو باشد» و هيچ يک از ما دو طرف نبايد از مفاد آن تخلف كنيم «هريک از اين دو مدت را به انجام رسانيدم» هشت يا ده سال را «نبايد بر من عدواني باشد» «و خدا بر آنچه ميگوييم» از اين شرط هايي كه در ميان ما منعقد شد؛ «وكيل است» يعني: گواه و نگهبان است لذا هيچ يک از ما راهي به سوي تجاوز از اين شروط نداريم.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (29 الي 37) در باره بازگشت موسي عليه السلام به مصر پس از ده سال در مدين، رسيدن به پيامبري، پيامبري هارون، تكذيب فرعون، بحث بعمل مي آيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴿٢٩﴾

چون موسي آن مدت را به پايان برد و با خانواده اش رهسپار [مصر] شد، از جانب طور آتشي ديد، به خانواده اش گفت: معطل كنيد كه من آتشي ديدم، [مي روم] شايد خبري از آن براي شما بياورم يا پاره اي از آتش را مي آورم تا گرم شويد.(٢٩)

تفسير:

بعد از اينكه مدت تعيين شده بين شعيب عليه السلام وحضرت موسي عليه السلام به پايان رسيد وآن كامل‌ترين دو مدت، يعني مدت ده سال بود.

ابن عباس(رض) گفته است: مدت «اتم» و «اكمل» يعنى ده سال را به پايان رساند.

حضرت موسي عليه السلام با همسر خويش راهي سفر مصر شد.

حضرت موسي از فاصله دورآتشي فروزان را از طرف كوه طوربه همسر اش گفت: «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً» در اينجا بمان من از دور آتشى را ديدم.

مفسران در تفاسير خويش مي نويسند: شبي كه حضرت موسي با همسر اش عزم سفر مصر را بنا گذاشت، شبى سرد و تاريكي بود و آنها راه را گم كرده بودند، بادى تند مى‌وزيد كه رفتن را مشكل مى ساخت همسرش از درد زايمان به خود مى پيچيد در چنين موقعى آتشى را از دور ديد، به طرف آتش به راه افتاد كه شايد در آن اطراف انسانى را بيابد و راه را به او نشان دهد.

همان‌گونه كه خداوند ميفرمايد: «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ» شايد خبرى از راه به دست آورم و كسى را ببينم كه راه را به من نشان دهد. «أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ اَلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» يا شعله‌اى از آتش بياورم، باشد كه خود را گرم كنيد.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿٣٠﴾

چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وادي در آن جايگاه مبارک از آن درخت ندا رسيد كه اي موسي! يقيناً منم خدا پروردگار جهانيانم.(٣٠)

تفسير:

زمانيكه حضرت موسي به آن آتش رسيد، آتشى را نيافت بلكه نورى را يافت، و از طرف راست دره درآن مكان مبارک و از سمت درخت ندايى آمد.«أَنْ يَا مُوسىٰ إِنِّي أَنَا اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعالَمِينَ» ندا آمد كه اى موسى! منم، الله بزرگ و باعظمت كه با شما صحبت مي كنم و از اوصاف نقص منزه ام، پروردگار انس و جن و تمام خلايق هستم.

عبد بن‌حميد و ابن جرير از عبدالله بن مسعود(رض) روايت فرموده اند كه: «به ياد درختي افتادم كه موسي عليه السلام به سوي آن مأوي گرفت (و از آنجا تاج و لقد كلم‌الله... بر تارک عز وي نهاده شد) پس به شوق ديدار آن درخت يک شبانه روز راه پيمودم تا صبحگاهان برسرآن درخت رسيدم، بناگاه ديدم كه آن درخت، سبز وخرم و پرجنب وجوش است آنگاه بر رسول الله صلي الله عليه وسلم درود و سلام فرستادم. در اين اثنا شترم كه گرسنه بود، قصد آن درخت كرد وازآن يک دهن برگ بركند و جويد اما نتوانست آن را فرو برد، بار ديگر بر رسول الله صلي الله عليه وسلم درود و سلام فرستادم و بازگشتم»

قابل تذكر است كه در سالهاي 2008 ميلادي من با خانم خويش عزم سفر به كوه طور و يا هم جبل موسي در مصر نموديم، بعد از اينكه به وادي مقدس «طوي» رفتيم، از نزديک

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين درخت را مشاهده كرديم درخت تاهنوز سبزواراي برگ هاي كوچک كوچک است، اين درخت فعلاً در محوطه كليسايي به نام «سانتي‌كاترين» قرار داشته و با يک ديوال سنگي احاطه شده است. (در مورد اينكه اين همان درخت زمان موسي است و يا خير الله تعالي خودش بهتر ميداند.)

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ﴿٣١﴾

و عصايت را بينداز چون [انداخت و] آن را ديد كه حركت مي‌كند گويي مار است،موسي پشت گردانيد و بازنگشت. (گفتيم) برگرد و نترس، يقيناً تو از جملهٔ كساني هستي كه در امانند.(٣١)

تفسير:

و (از تو ميخواهم) اين عصايي را كه در دست داري بينداز. پس چون (موسی عصا را انداخت ناگهان) مشاهده كرد كه آن (عصا) چنان جست و خيز ميكند كه گويا مارى چالاك وكوچك است، وقتي ديد مانند اژدهاي چابک به سرعت ميجنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوي آن بر نگرداند.

ابن كثير گفته است: عصا به ماري عظيم الجثه و بزرگ تبديل شد، ماري كه دهانی بسيار بزرگ داشت و دندان هايش را به هم مي ساييد و از كنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می بلعيد و در دهانش صدای تلو خوردنش به گوش می‌رسيد و طوريكه از كوه به پايين می‌غلتد. در اين موقع موسی پابه‌فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نكرد؛ زيرا طبيعت انسان ازچنان وضعيتی گريزان است. (سيد قطب رحمة الله عليه، ميفرمايد: «موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولايش عصا را انداخت، اما چه چيزی رخ داد؟ عصايی بود كه مدت‌ها آن را در دست داشت وآن را نيک وبه يقين ميشناخت، اما ماری شد كه به سرعت می‌خزيد و چابک می جنبيد و با اين كه ماری بزرگ بود به سان مارهای كوچک به دور خود می‌پيچيد. امری ناگهانی بود كه آمادگی آن را نداشت از اين رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نكرد تا برايش معلوم شود كه چيست؟ و در مورد اين شگفتی بزرگ بينديشد. آنگاه فرمان خدا را شنيد كه ميفرمود: «يا مُوسى أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ اَلْآمِنِينَ»، آنكه در رعايت خدا باشد چگونه در امان نيست؟ سپس باری ديگر ندا می‌آيد: «اُسْلُکْ يدَکَ فِي جَيبِکَ تَخْرُجْ بَيضاءَ مِنْ غَيرِ سُوءٍ»، موسی فرمان را اطاعت كرد و دستش را در يخن آستين خودش برد، آن را بيرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در يک لحظه دستش سفيد و با فروغ و درخشان ميشود و بدون اين كه دچار مريضي شده باشد، تابان است.

مدت‌ها پوست آنرا گندمگون ديده بود. اين نشان دهنده‌ی فروغ و پرتوافشانی حق و استحكام و روشنی دليل است. از «تفسير فی ظلال القرآن» يكي از حكمت هاي الهي همين است كه: برای انجام مأموريّت های بزرگ، بايد قبلاً تمرينات ديد، «أَلْقِ عَصاكَ»: (حضرت موسی عليه السلام بايد ابتدا خودش معجزه ميديد، تا بتواند آن را در برابر ديگران تكرار واستعمال نمايد.).

اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿٣٢﴾

دستت را در گريبانت ببر تا بدون هيچ عيبي سفيد و درخشان بيرون آيد، و براي [از بين

(c) ketabton.com: The Digital Library

رفتن] ترسي كه دچارش شده اي دو دستت را بر سينه بگذار، پس اين دو معجزه از ناحيه پروردگارت براي فرعون واشراف (قوم) اوست.چون آنان قوم نافرمانِ بدكار بودند (۳۲)

تفسير:

به همين ترتيب به حضرت موسي عليه السلام گفته شد كه؛ اي موسي! دستت را دريخن پيراهنت داخل كن تا بدون مريضي و برص، سپيد بيرون آيد.

همچنان دستت را به سينه‌ات بچسبان تا روانت آرام گيرد و قلبت مطمئن شود.

پس اين دو نشانه است برايت از بارگاه پروردگارت كه يكي: تبديل شدن عصا به اژدها و ديگري يدبيضا بدون آفت و مريضي است. و اين دو دليل بزرگ به سوي فرعون و سران قومش بر قدرت و يگانگي حق تعالي و راستگويي موسي است. در حقيقت فرعون و سران قومش از طاعت الله متعال خارج و از حدودش تجاوزگر بودند.

ابن كثير ميگويد: «خداوند متعال به موسي عليه السلام امر كرد كه وقتي از چيزي ميترسد، دست خود را به سينه‌اش بچسباند و در اين صورت، آن ترس و بيم وي از بين مي رود.

ابن كثير اضافه ميكند: چه بسا اگر كسي بر سبيل اقتدا به موسي عليه السلام اين كار را بكند و دست خود را بر روي سينه‌اش بگذارد، بيم وترس وي از بين برود چنان‌كه ابن عباس(رض) گفته است».

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴿۳۳﴾

موسي گفت: پروردگارا، من از فرعونيان يک نفر را كشته‌ام و ميترسم كه مرا به قتل رسانند. (۳۳)

تفسير:

موسى عليه السلام گفت: خدايا ! من يک نفر قبطى از آل فرعون را كشته‌ام، در حاليكه به قتلش مامور نبوده‌ام. و مى‌ترسم وقتى نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بكشند.

مفسران گفته‌اند: منظور همان قبطى است كه او را با مشت زد و مرد، آنگاه از خدايش درخواست كرد كه در ديدارش با فرعون او را تقويت كند و برادرش، هارون را با او بفرستد.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴿۳۴﴾

و برادرم هارون زبانش از من گوياتر است، پس او را همراه من بفرست كه ياور و دستيارم باشد تا [در همه امور] مرا تصديق كند؛ زيرا مي ترسم [فرعون و فرعونيان] تكذيبم كنند.(۳۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رِدْءاً»:ياور و مددكار.«يُصَدِّقُنِي»: هدف اين است كه با توضيح گفتارم و ردّ شبهات ديگران، راستي و درستي من روشن شود.

يادداشت:

قابل يادآورى است كه:حضرت موسى عليه السلام در انجام مأموريّتش از دو چيز خوف وحراس داشت ؛ يكى هم قصاص قتل، «انى فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» و ديگرى هم تكذيب حقّ، «إِنِّي أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ».

تفسير:

قرآن عظيم الشأن در (آيۀ 24 سورۀ طه) ميفرمايد: به موسي عليه السلام الله تعالي هدايت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميفرمايد كه: «ٱذهَب إِلَىٰ فِرعَونَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ﴿24﴾»«بهسوي فرعون برو؛ زيرا او [در برابر الله] سركشي كرده است».
حضرت موسي عليه السلام خاشعانه به دعا پرداخت وگفت: پروردگارا سينهام را فراغ وگشاده دار تا در پرتو شرح و سعه صدر، خشم و كين از دل برخيزد و با آرامش تمام رسالت آسماني را به جاي آورم وكار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشا، تا اين كه سخن مرا بفهمند و ياوري از خاندانم براي من قرار بده برادرم هارون را. «قَالَ قَد أُوتِيتَ سُؤلَكَ يَٰمُوسَىٰ﴿36﴾» [طه: 36]. خداوند موسي را ندا داد و فرمود: «اي موسي خواسته تو به تو داده ميشود». «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلتُ مِنهُم نَفسا فَأَخَافُ أَن يَقتُلُونِ﴿33﴾» [القصص: 33]. «گفت: پروردگارا! من يک نفر ازآنان را كشته ام، ميترسم مرا بكشند».
خداوند متعال فرمود: اي موسي مترس چند بار شما را از ترس و ناراحتي نجات داديم مثلاً شما يادت نيست كه به منظور حفظ شما از فرعونيان به مادرت گفتيم ترا در تابوت و صندوقي اندازد و آن را به دريا بسپارد و به دريا نيز فرمان داديم او را به كنار منزل فرعون ببر و محبت ترا نيز در دل فرعون و همسرش انداختيم، تا ترا به منزل خود ببرند و مادر خودت را براي تو به عنوان پرستار وشيرده انتخاب كنند و موقعي كه يک نفر قبطي را كشتي باز ترا نجات داديم وبه تو الهام كرديم كه به طرف مدين حركت كني وچند سال در آنجا ماندي، درحاليكه مجرد بودي و در آنجا متأهل شدي و ثروت و مال زيادي را درآنجا به دست آوردي و از همه مهمتر به رتبه پيامبري رسيدي و در نتيجه به زادگاه خود مصر برگشتي الآن هنگام انجام مأموريت است تو و برادرت همراه باآيات من كه دراختياراتان قرار داده ام، برويد و در ذكر و ياد و اجراي فرمان من سستي نكنيد به سوي فرعون برويد كه سركشي كرده است و در كفر و طغيان از حد گذشته است. (ملاحظه شود كتاب زندگاني پيامبران نوشته: استاد محمد شلماشي (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري، 1437 قمري)
امام فخررازی در تفسير خويش مينويسد: يعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بيان دليل مرا ياری دهد. مقصود اين نيست كه هارون بگويد: درست گفتی، يا به مردم بگويد: موسی راست ميگويد، بلكه منظور اين است كه هارون با بيان فصيح خود دلايل را توضيح دهد و در مورد شبهات جوابگو باشد و با كفار به جدل بپردازد.(تفسير كبير ۲۴۹/۲۴).
اقرار به كمالات ديگران، خود يك كمال وارزش است. «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي» حضرت موسی با اين كه پيامبر اولوالعزم بود، به كمال برادرش اقرار كرد.
به اين ترتيب بود كه موسي عليه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت كرد تا او را مانند وي به رسالت برگزيند و بدين جهت برخي از سلف گفتهاند: هيچ برادري بر برادرش منتي بزرگتر از منت موسي بر هارون ندارد زيرا موسي عليه السلام ميانجي و واسطه برادرش در امر گزينش وي به نبوت و رسالت گرديد.
همچنان هر نيرويی را در جای خود بكار بگيريم. «هُوَ أَفْصَحُ» (هارون دارای بيانی شيوا بود و در اين مأموريّت تبليغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست كرد.).

يادداشت:

هارون (كه در لغت، به معنای كوهنشين يا قاصد است) برادر بزرگ حضرت موسی عليه

(c) ketabton.com: The Digital Library

السلام ، از انبیای بنی‌اسرائیل بوده و در قرآن عظیم الشأن از او ستایش بعمل آمده است.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ﴿٣٥﴾

(الله) به او فرمود كه ما به همدستي برادرت (هارون) بسيار بازويت را قوي ميگردانيم و به شما در عالم، قدرت و حكومتي ميدهيم كه هرگز دشمنان به شما دست نيابند،به سبب معجزات ما، شما و كساني كه از شما پيروي ميكنند غالب خواهيد شد.(٣٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَنَشُدُّ»: محكم و استوار خواهيم كرد. قوّت و قدرت خواهيم داد.

«عَضُدَ»: بازو. تقويت بازو، كنايه از تقويت و پشتيباني شخص است.

«سُلْطَاناً»: سلطه و شوكت. تسلّط و قدرت.

تفسير:

الله سبحان وتعالی در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری میدهیم، و غلبه و تسلط شما را بر فرعون و قومش مقرر می داریم. بنابر این آن ها به شما آزاري رسانده نمي توانند. بدان اي موسي! كه تو و هارون و پيروان مؤمن تان همگي، با ادله راستين ما بر فرعون پيروز و غالب خواهيد بود.

واقعاً بهترین نوع برادری، در تأیید حقّ و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴿٣٦﴾

پس هنگامي كه موسي معجزات روشن ما را براي آنان آورد، گفتند: اين جز جادويي ساختگي و دروغين نيست، وما اين [ادعاي نبوّت و دعوت به توحيد] را از پدران پيشين خود نشنيده ايم [كه به ما گفته باشند كسي در ميانشان به عنوان پيامبر و دعوت كننده به توحيد آمده باشد!!](٣٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بِئَايَاتِنَا»: آيات ما. معجزات ما. دلائل و حجّت هاي ما.**«بَيِّنَاتٍ»:** روشن. حال است.**«مُفْتَرِيً»:** سر هم كرده و به هم بافته. مرادشان اين بود كه موسي در ادّعاي خود دروغ ميگويد وسخنان ومعجزه‌هاي او، جادوي خود او است؛ نه فرموده و معجزه‌هائي كه خدا فرو فرستاده باشد و بديشان نموده باشد.(«ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

تهمت، بزرگ‌ترين حربه‌ی مستكبران عليه مصلحان است. با تأسف بايد گفت: هستند برخي ازانسانها كه، منطق روشن را فداى گذشته تاريك ميكنند. بطور مثال زمانيكه موسي عليه السلام، با برهان هاي منزله از جانب پروردگار با عظمت و حجّت هاي راستيني كه روشنگر حق از باطل بود نزد فرعون و همراهانش آمد آنان به موسي گفتند: يعني: آنچيزي كه با خود از ادعاي نبوت آورده‌اي، در دوران اجداد ما روي نداده است. يا ما چنين سحر و جادويي را نشنيده‌ايم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک نديده‌ايم و از آنان دين توحيد را سراغ نداريم، با آنكه اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس اين دين كه تو ادعاي آنرا داري دروغي بيش نيست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴿٣٧﴾

و موسي گفت: پروردگارم به كسي كه از نزد او هدايت آورده و به كسي كه سرانجام نيک براي اوست داناتر است؛ بي‌گمان ظالمان كامياب نميشوند.(٣٧)

تفسير:

در آيه قبل ملاحظه نموديم كه: فرعونيان با گستاخي وبا بي ادبي كامل، معجزات الهی را سحر معرّفی كرده واظهار داشتند كه ما گويا در تاريخ اجداد خويش چنين حرفي را نه شنيده ايم. ولي در اين آيه مباركه حضرت موسی به كنايه به آنان ميفرمايد: شما دروغ ميگوييد، زيرا قبل از من، كسانی چون حضرت يوسف چراغ هدايت نياكان شما را در دست داشته و دين ابراهيم را ترويج می‌كرده‌اند.

و موسی عليه السلام به فرعون گفت: بي‌گمان پروردگارم انسان راستگوي درستكار را كه پيام آور حق است از دروغگويي كه به ناروا جدال مي‌كند، باز ميشناسد و او به كسي كه فرجام نيكو و پايان خوش سراي آخرت براي وي است داناتر ميباشد. ملاحظه مينمايم كه موسي عليه السلام در برابر تكذيب كفّار كه معجزات را سحر ميخوانند، به خداوند متعال توكّل كرد.به ياد داشته باشيد: كسانی كه انبيا را ساحر می نامند، ظالمين و ستمگرانی بيش نيستند. و يقيين داشته باشيد كسی كه ظالم و ستمكار و ناپاک باشد و به خدا دروغ ببندد، ابداً خوشبخت، رستگار و كامياب نمی‌شود.

مطالعه كنندگان گرامي!

اگر به فحواي آيات متبركه (29 الي 37) نظر به اندازيم با تمام وضاحت در خواهيم يافت؛ دشمن كه تاب مقاومت را در برابر معجزات الهي نداشته و از پدرانشان چنين چيزي خارق العاده را نشنيده باشند، مطميناً آن را سحر و شعبده بازی بشمار مي آورد. دراين هيچ جاي شكي نيست كه دشمنان دين خدا و معجزه ی الهي ،در هر زمان و مكاني سخنشان و اتهامات شان يكي است، همان طور كه مشركان مكه به محمد صلي الله عليه وسلم مي بستند.

توجه بايد داشت كه جواب واضح، روشن وگوياي موسي عليه السلام به فرعون اين است كه گفت: پروردگارم آفريدگار همه چيز و همه كس است و از آشكار و نهان هستي خبر دارد و مي داند كه حق كيست و باطل چيست.

در آيات متذكره در ميياييم كه:

انسان بايد در برابر، تزوير، حيله، دروغ، شعبده بازي، مكر وفريب، واستدلال هاي بيهوده وغير منطقي، دشمن به أنواع نيروي مادي و معنوي مجهز و مسلح باشد، همان طور كه موسي عليه السلام از پروردگارش خواست، هارون را وزير و مشير و مدافع او بگرداند.

در آيات متذكره دريافتيم كه درخواست و دعاي منطقي و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعي است.

فرعون و پيروانش در ادراک حق كور بودند، ناچار به به مكر و فريب، عناد وستيزه جويي برخاستند و به پيروي از شيوه‌ي نادرست و بدون دليل گذشتگانشان پناه جستند. قطعاً اين تقليد بدون برهان و دليل عقلا و عادت ناپسند و باطل است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بايد در جواب و مناظره كردن با فرمانروايان و زورگوياني چون فرعون و امثالش در هر عصر و دوراني، حكمت و منطق را به كار گرفت، تا بر قدرت استدلال بيفزايد، اين است كه شيوهي مناظرهي موسي عليه السلام با فرعون فقط از روي حكمت و استدلال بود.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (38الي43) در باره مجادلهي فرعون در مورد ربوبيت خداي متعال، فرجام دشمني او و قومش، بحث بعمل مي آيد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴿٣٨﴾

و فرعون گفت: اي سران و بزرگان قوم! من جز خودم معبودي را براي شما نمي‌شناسم! پس اي هامان! براي من بر گِل آتش بافروز (و آنرا پخته كن) و براي من برج بلندي بساز، تا از خداي موسي اطلاع حاصل نمايم.هر چند من گمان مي‌كنم او از دروغگويان است!(٣٨)

تفسير:

از فهم آيۀ متبركه معلوم ميشود كه: روحيّه‌ی استكباری، مانع پذيرش حقّ ميشود. فرعون گفت: جز خودم هيچ خدايی برای شما نمی شناسم. وهمچنان ملاحظه ميشود كه چگونه مستكبران، عقايد و افكار خود را به ديگران تحميل ميكنند. شعار مستكبران هميشه همين است: هر چه را كه من نميشناسم، وجود ندارد. بناءً فرعون به اعيان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غير از خودم برای شما خدايی ديگري را نمی شناسم. بين اين سخن پوچ فرعون و بين گفته‌ی **«أَنَا رَبُّكُمُ اَلْأَعْلىٰ»** چهل سال بود. اين دشمن خدا دروغ می‌گفت؛ چرا كه می دانست خدايی دارد كه او و قومش را خلق كرده است. (تفسير قرطبی ٢٨٨/١٣.).

همچنان فرعون در خطاب به هامان مشاور ارشدش كرد! برايم بر گِل آتشي بيفروز تا آن گِل پخته و مستحكم شود، يعني: گل را براي من پخته كن تا به آجر تبديل شود، آنگاه برجي براي من بساز.شايد من از خداي موسي اطلاع يابم يعني: بر آن برج بلند فراز شوم و خداي موسي را ببينم اين را به عنوان ريشخند و تمسخر مي گفت. وتكرار ميكرد از اينكه موسي مي گويد: خدايي دار آسمان دارد، او را دروغگو می‌دانم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴿٣٩﴾

و خلاصه فرعون و سپاهيانش به ناحق در زمين سركشي و تكبر كردند و چنين پنداشتند كه به سوي ما بازگردانده نخواهند شد.(٣٩)

تفسير:

در طول تاريخ، ديده شده كه اشخاصي مغرور و متكبّری خود را محور و مركز همه چيز ميپنداشتند. طوريكه ديده شد كه فرعون ولشكريانش در مصر؛ ظلم ودست به فساد زدند. فرعون وقومش به ناروا در سرزمين مصر تكبر كرده و خود را بزرگتر از آن دانستند كه به موسی ايمان بياورند. و معتقد بودند كه حشر و نشری در كار نيست و حساب و كتاب و پاداش و كيفری وجود ندارد.

واقعاً فرعون مستكبر و ظالم بود زيرا نه‌حُجَّت و دليلي در اختيار داشت كه پيام موسي عليه السلام را با آن دفع كند و نه هم خودش كدام دليل داشت كه آن را در مقابل معجزات موسي عليه السلام قرار دهد. فرعون فقط يک استدلال داشت كه: حشر و نشری در كار نيست و اساساً حساب و كتاب مجازات و مكافاتي وجود ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴿٤٠﴾

پس او و سپاهيانش را گرفتيم و در دريا افكنديم؛ پس با تأمل بنگر كه سرانجام ظالمان چگونه بود؟(۴۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَنَبَذْنَاهُمْ»: ايشان را پرت كرديم و انداختيم.**«الْيَمِّ»:** دريا.**«أُنظُرْ»:** بنگر. مراد نگاه كردن با چشم ظاهر نيست، بلكه با چشم دل است.

تفسير:

در آيهٔ مباركه ملاحظه نموديم كه: نهايت وانجام مستكبران، ذِلّت و قهر است.

ديده شد و هست مواردي كه سزاهاي الهي صرف و صرف به آخرت اختصاص ندارد. طوريكه خداوند متعال فرعون و لشكريانش را در همين دنيا نابود، ريشه كن و به سزاي اعمال خويش رسانيد، و در دريا غرق شان ساخت.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» «پس بنگر كه نهايت كار ستمكاران چگونه بود» يعني: اي محمد صلي الله عليه وسلم! بنگر كه كه سرانجام آن ستمكاران كه به اوج سركشي و كفر رسيده بودند، در دنيا قبل از آخرت، چگونه بود آنگاه كه به درياي هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ﴿٤١﴾

و ما آنها را پيشوايانی كه دعوت به آتش (دوزخ) مي‌كنند قرار داديم، و روز قيامت ياري نمي شوند. (۴۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَئِمَةً»: جمع امام، پيشوايان، مراد سردستگان كفر وضلال وپيشاهنگان كاروان گمراهان است كه در دنيا به آنان خطّ و نشان ميدهند و در دنيا پيشاپيش ايشان به‌سوي بدبختي حركت، و در قيامت نيز در جلو پيروانشان به جانب جهنّم راه مي افتند و آنان را به دوزخ مي كشانند و بدانجا وارد ميگردانند (سوره: هود / 98). «ترجمه معاني قرآن»

تفسير:

آنان نه در روز قيامت خود را ياري ميتوانند كرد و نه هم ياوراني دارند كه عذاب دامنگير به سبب كفر و تكذيب را از آنان دفع كند. بدين ترتيب است كه خواري دنيا در پيوند با خواري آخرت، جمع او بال گردنشان مي شود.

وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴿٤٢﴾

و در اين دنيا لعنت را از عقب‌شان فرستاديم و روز قيامت هم از جملهٔ طرد شدگان هستند.(۴۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مقبوح»: كسي است كه در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

تفسير:

نفرين كردن بر ظالم وستمگران حتّى بعد از نابودی او هم لازم وضروري است. و در اين هيچ جاي شكي نيست كه عمل شنيع و بد دنيوي، به عمل شنيع اخروی می انجامد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿٤٣﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما به موسي كتاب آسماني داديم بعد ازآن كه اقوام نخستين را هلاك كرديم، كتابي كه براي مردم بصيرت آفرين بود و مايه هدايت و رحمت باشد و تا ايشان يادآورد شوند و عبرت گيرند.(۴۳)

تفسير:

يعني: پس از آنكه اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و اصحاب مدين را نابود ساخت و بعد از اينكه فرعون و قومش را هلاک كرده و قارون را در زمين فروبرديم؛ «به موسي كتاب» تورات را «داديم كه به عنوان روشنگري‌هايي براي مردم بود».

پايان كار مستكبران، هلاكت و نابودی است،با شكست طاغوت، زمينه برای صالحان فراهم ميگردد. و واقعيت امراينست كه: ارسال كُتُب و رُسُل، بر اساسِ رحمتِ الهی است. تا انسان بصيرت پيدا نكند، هدايت نمی شود و تا هدايت نشود، لطف و رحمت الهی را دريافت نميكند. با تأسف بايد گفت: با وجود كتب آسمانی و پيامبران، بازهم گروهی ازانسانها هدايت را نمي‌پذيرند.

خوانندگان گرامي!

پس از پايان قصه‌ي موسي وهارون عليهما السلام، با فرعون و قومش و رويدادهاي شگفت انگيز و اندرزهاي گوناگون را به بيان گرفت خداوند متعال، همه‌ي اين رويدادها را ضمن بيان راز هاي غيبي و نهاني-كه جز پروردگار باعظمت كسي از آن باخبر نيست. براي پيامبر صلي الله عليه السلام، بيان تا اينكه وی مردم از آن مطلع گرداند.

بناءً در آيات متبركه (44 الي 51) در باره موضوعاتی از قبيلی: ضرورت ارسال پيامبران، برخي از دلايل، نشان درستي رسالت پيامبرخاتم الانبيا، هكذا درباره مشركان مكه،كه قرآن و پيامبر را باور نداشتند، بحث بعمل مي آورد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴿۴۴﴾

و (اي محمد) تو در جانب غربي (كوه طور) نبودي، آن دم كه أمر نبوت را به موسي اِبلاغ كرديم. و تو از شاهدان اين ماجرا نبودي (در آن هنگام كه معجزات را در اختيار موسي نهاديم).(۴۴)

تفسير:

ابن كثير فرموده است: الله در اينجا دليل نبوت پيامبر صلّى الله عليه و سلّم را يادآور ميشود؛ چرا كه از اخبار گذشته طوری خبر ميدهد كه گويا شنونده آن را مشاهده می‌كند و گذشته را می بيند، در صورتی كه او مردی بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی دانست و هيچ كتابی را نخوانده و در ميان قومی بزرگ شده بود كه چيزی از اين قبيل مطالب را نمی‌دانستند، پس معنی آيه چنين است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی كرده است تا آنها را از اين نهان‌ها باخبر سازي. (ابن كثير ۱۵/۳.).

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۴۵﴾

ولي ما اقوامي را در اعصار مختلف خلق كرديم، پس عمرشان طولاني شد. و تو در ميان اهل مدين مقيم نبودي تا آيات ما را بر آنان بخواني، ليكن ما فرستنده بوديم.(۴۵)

تفسير:

در تفسير صفوة التفاسير محمد علي صابوني مي نويسد:

اما بعد از موسی ملت ها و نسل ها را خلق كرديم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد الله تعالي را فراموش کردند و شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی.

ابو سعود فرموده است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت واخبار برآنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفاصیل حذف شده است.(ابو سعود ۱۵۵/۴.).

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۴۶﴾

و زماني كه ما موسي را ندا داديم، تو در ناحيه طور نبودي ولي به سبب رحمتي از پروردگارت [سرگذشت موسي را به تو وحي كرديم] تا به مردمي كه پيش از تو [تا زمان عيسي] بيم دهنده اي براي آنان نيامده بود، بيم دهي تا متذكّر و هوشيار شوند.(۴۶)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» مردم مکه‌اند که قبل از رسول الله صلي الله عليه وسلم در زمان فترت يعني دوران انقطاع رسالت و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد صلّی الله علیه و سلّم به سر مي بردند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش صد سال می باشد.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۴۷﴾

هرگاه ما پيش از فرستادن پيامبري آنها را به خاطر اعمالشان مجازات ميكرديم ميگفتند پروردگارا چرا رسولي براي ما نفرستادي تا آيات ترا پيروي كنيم و از مؤمنان باشيم؟ اگر به خاطر اين امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نياز به ارسال پيامبر هم نداشت!(۴۷)

تفسیر:

درآیهٔ قبل هدف آمدن أنبیاء را اِنذار و هشدار دانست، این آیه هدف دیگر بَعثَت را که اِتمام حُجّت و بستن راه بهانه و عذر است با زیباي خاصي بیان میدارد. مفهوم كلي اين آيهٔ مبارکه این است که: کفّار میگویند: بدبختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که به سبب نداشتن پیامبر مرتکب شده‌ایم، اگر پیامبر می داشتیم گرفتار چنین انحرافي نمی شدیم، الله متعال در جواب میفرماید: ما برای ا اِتمام حُجّت بر آنها پیامبرانی فرستادیم.

قرطبی فرموده است: جواب «لولا» محذوف است و تقدیر آن چنین است: (لما بعثنا الرسل) پیامبران را مبعوث نمی‌کردیم. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۳.).

و در التسهیل آمده است: «لولا» ی اول حرف امتناع است و «لولا»ی دوم برای تخصیص است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبتی به آنها نمی رسید، پیامبران را نمی‌فرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانه‌ی آنها و اِقامه‌ی حُجّت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جمله‌ی مؤمنان باشیم.(التسهیل ۱۰۷/۳.)

باید گفت که: بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خودماست.

«تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بلي اعمال نيك و بد، در همين دنيا نيز اثر خود را مي‌گذارند. ولي ايمان به الله تعالي و پيروی از أنبياء، رمز نجات از مصيبت‌هاست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ﴿۴۸﴾

پس هنگامي كه حق [چون قرآن و پيامبر] از سوي ما براي آنان آمد [به جاي آنكه بپذيرند] گفتند: چرا مانند آنچه به موسي دادند به او نداده اند؟ آيا پيش ازاين به آنچه به موسي داده شد، كفر نورزيدند؟! گفتند: [اين تورات و قرآن] دو جادويند كه پشتيبان يكديگرند!! و گفتند: ما منكر هر دو هستيم!!(۴۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقُّ»: قرآن.**«سِحْرَانِ»:** دو تا فسون و جادو. مراد تورات و قرآن است.

«تَظَاهَرَا»: پشت يكديگر را گرفته‌اند. همديگر را پشتيباني و تأكيد نموده‌اند.

تفسير:

از خصوصيات منكرين حقّ، همين است كه هميشه: بجاى توجّه به حقّانيّت، تنها به مقايسه هاى بى اساس و باطل ذهني خويش نظر مي اندازند. و اشخاص متحجّر، حاضر به پذيرش حرف جديد و منطقى نيستند. دشمنان، منطق و كلام حقّ را خدشه دار مى‌كنند تا راه را براى انكار خود باز كنند.

وقتى آيات حق يعنى «محمد و قرآن» از جانب ما براى اهل مكه آمد، به طريق انكار و لجاجت گفتند: مگر نمى شد آيات درخشان و دلايل كوبنده‌اى مانند آنچه به موسى عطا شد از قبيل عصا و دست بيضا (يدبيضاء)، به محمد هم مى‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود:«أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسىٰ مِنْ قَبْلُ»: آيا انسان‌هاى كوردل به آيات و دلايل درخشانى كه به موسى عطا شد، كافر نشدند؟

امام مجاهد فرموده است: يهود به قريش دستور ميدادند كه به محمد بگويند: معجزاتى مانند معجزات موسى رابراى ما بياور. الله تعالي درجواب آنها فرمود: آنها به آيات موسى كافر شدند. (مختصر ابن كثير ۱۷/۳.)

بنابراين ضمير در «أَوَلَمْ يَكْفُرُوا» عبارت است از يهود. نظر ابن جرير چنين است. و ابو حيان گفته است: به نظر من ظاهرا ضمير به قريش برميگردد كه گفتند: چرا معجزاتى مانند معجزات موسى به محمد عطا نشد؛ چون تكذيب محمد از جانب آنها به منزله‌ى تكذيب موسى، و نسبت دادن سحر به محمد در واقع نسبت دادن سحر به موسى است؛ زيرا پيامبران از يک جا سرچشمه گرفته‌اند. پس هر كس چيزى ناشايست را به يكى از آنها نسبت بدهد، آن را به جميع نسبت داده است. در اين صورت ضمايربا يكديگر هماهنگ و همسو ميشوند.(البحر ۱۲۳/۷.)

«قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا»:مشركين ميگفتند: تورات وقرآن هردوجز سحر چيزى نيستند، پس هر دو سحرند و در تصديق يكديگر همياری و همكارى كرده‌اند.

سدى گفته است: يعنى هر دو يكديگر را تصديق مى‌كنند.«وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ» وگفتند: مابه هردو كتاب كافريم. ابو سعود گفته است: بدين ترتيب آنها به صراحت انكار كردن هردو كتاب را اقرار ميكنند. و اين هم نشان ميدهد كه آنها بى‌اندازه در انكار و گردنكشى فرورفته‌اند.(ابو سعود ۱۵۶/۴.)

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۴۹﴾

بگو پس اگر راست ميگوييد كتابى از جانب خدا بياوريد كه از اين دو هدايت كننده تر باشد تا از آن پيروي كنم. (۴۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
يعنی ای محمد! به آنان بگو: اگر در ادعاي خود راستگو هستيد، كتابي را بياوريد كه از جانب خداوند نازل شده باشد و در هدايت و رشد خود از تورات و قرآن بزرگتر و راهنمونتر باشد؛«**إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ**» اگر راست ميگوييد در اينكه هر دوی آنها سحرند.
خردمندان به طور يقين می‌دانند كه خدا كتابی آسمانی كاملتر و فراگيرتر و فصيحتر و بزرگتر از كتاب نازل شده بر محمد صلّی الله عليه و سلّم يعنی قرآن را نازل نكرده است.
و بعد از قرآن تورات در جايگاه دوم قرار می‌گيرد، همانگونه كه خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است: (ابن كثير ۱۷/۳.)
«**إِنَّا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْرٰاةَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ**»، و انجيل را به عنوان متمم و مكمل تورات نازل كرده و بعضی مواد كه در تورات بر بنی اسرائيل حرام بود در انجيل حلال شده است. (زاد المسير ۲۸۸/۶.)

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿۵۰﴾

هر گاه اين پيشنهاد تو را نپذيرند، (و ايمان نياوردند)، بدان آنها از خواهشات خود پيروي ميكنند و كيست گمراهتر ازآنكس كه پيروي هواي نفس خويش كرده و هيچ هدايت الهي را نپذيرفته است كسي پيدا ميشود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدايت نمي‌كند.(۵۰)

تفسير:
بايد گفت كه: منكران حقّ و هوا پرستان، از جمله گمراهترين مردمان بشمار ميروند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۵۱﴾

ماآيات قرآن رايكي بعد از ديگري براي آنها آورديم شايد متذكر شوند.(۵۱)
واقعاً هم انسان، مخلوقي است فراموشكار، وضرورت هميشگي به تذكّر دارد.
«**لَقَدْ وَصَّلْنا**»: ارتباط داديم و متّصل كرديم. يكي بعد از ديگري را فرو فرستاديم. اندک اندک و پياپي نازل نموديم و به هم پيوند داديم (سوره: فرقان / 32).

تفسير:
«**الْقَوْلَ**»: مراد آيات قرآن است.
ابن جوزی گفته است: يعنی قرآن را در بخش‌هايی متفاوت به دنبال هم نازل كرديم و كيفيت عذاب ملت‌های پيشين را گزارش داديم تا كه شايد پند بگيرند.(طبری ۵۶/۲۰.)

شأن نزول آيۀ 51:
807- ابن جرير و طبراني از رفاعة قرظي (روايت كرده اند: خدا «آية وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» را در باره ده نفري نازل كرده است كه من يكي از آنها هستم(طبراني 4563 و 4564 و طبري 27504 و 27505 از يحيي بن جعده از رفاعه بن قرظه روايت كرده اند.هيثمي در «مجمع الزوائد» 11244 ميگويد: اين را طبراني به دو اسناد روايت كرده يكي متصل است و ديگري منقطع.).

خوانندگان گرامي!
بعد از اينكه دليل بر اين مبحث كه قرآن از سوی الله سبحان وتعالی شرف نزول يافته است أقامه يافت:اينک در آيات متبركه (52 الي 55)، در تأييدش می گويد: تعدادی از اهل كتاب كه پيش از نزول قرآن مؤمن بودند، وقتی به راستی و درستی آن يقين كردند، به پيامبر ايمان آوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴿٥٢﴾

كسانی که قبل از آن کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] ایمان مي‌آورند.(٥٢)

تفسير:

يعني: آنان که قبل از قرآن تورات و انجيل را به آنها داديم (يعنی مسلمانان اهل کتاب) اين قرآن را تصديق ميکنند و می پذيرند. ابن عباس(رض) گفته است: يعنی آنان که از اهل کتاب به محمد صلّی الله عليه و سلّم ايمان آوردند.ولي بايد گفت که اهل‌کتاب واقعی، کسانی هستند که با ديدن اسلام، ايمان می‌آورند.

شأن نزول آيۀ 52:

808- ابن جرير از علي بن رفاعه روايت کرده است: ده گروه از اهل کتاب به اتفاق پدرم خدمت رسول الله صلي الله عليه وسلم (آمدند و اسلام را پذيرفتند ومورد آزار واذيت قرارگرفتند. پس آيۀ«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...» نازل شد.

809- و از قتاده روايت کرده که فرموده است: براي ما گفته ميشد: گروهي از اهل کتاب به اتفاق سلمان و عبدالله بن سلام همواره پيرو حق بودند و پس از بعثت محمد (قرآن و اسلام را پذيرفتند. اين آيه در شان آنها نازل شده است (طبري 27509 مرسل است.).

وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴿٥٣﴾

و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گويند به آن ايمان داريم آن حق و از جانب پروردگار ماست، ما پيش از (نزول) آن نيز مسلمان (منقاد و فرمانبردار) بوديم.(٥٣)

تفسير:

يعني: پيش از نزول قرآن نيز «مسلمان بوده‌ايم» يعني: براي الله متعال مخلص و به يگانگي او مقر و معترف بوده‌ايم. يا به محمد صلي الله عليه وسلم و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ايم؛ بدان جهت که شمايل، اوصاف و بشارت به بعثت وي درتورات و انجيل را خوانده و به اين حقايق باور داشتيم و ميدانستيم که او به زودي در آخرالزمان مبعوث ميشود و قرآن براو نازل ميگردد.(تفسير انوارالقرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴿٥٤﴾

آنها کساني هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکيبائيشان دو بار دريافت مي‌دارند آنها به وسيله نيکيها بديها را دفع مي‌کنند، و از آنچه به آنان روزي داده ايم انفاق مي نمايند.(٥٤)

تفسير:

الله تعالي در آيه متذکره در باره اشخاصي صابر با زيباي ميفرمايد:«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»به سبب صبرشان در پيروی از حق، و به سبب اينکه در راه خدا اذيت و آزار فراوان را تحمل کردند.

قتاده گفته است: آيه در مورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دين و شريعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمد صلّی الله عليه و سلّم از آن پيروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از اين که محمد(ص) مبعوث شد به او ايمان آوردند و او را تصديق نمودند، لذا الله تعالي در مقابل صبرشان پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبد الله بن سلام می باشند. (طبری ٢٠/٥۶.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ يدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّيئَةَ»: و سخنان زشت و ناپسند از قبيل بد ورد و فحش را با سخنان نيكو و پسنديده و زيبا دفع مى‌كنند.
ابن كثير فرموده است: با بدى به مانندش مقابله نمى‌كنند، بلكه از آن چشم مى‌پوشند و آن را مى بخشند. (مختصر ۱۸/۳.)
«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ينفِقُونَ»: و از حلالى كه روزى آنها كرده‌ايم، در راه خير صرف ميكنند.
همچنان در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم و غير آنان از ابو موسي اشعري(رض) آمده است كه رسول الله صلي اله عليه وسلم فرمودند: «سه كس‌اند كه پاداش‌شان دوبار داده مي شود:

1 - مردي از اهل كتاب كه به كتاب اول و آخر ايمان آورده است.
2 - مردي كه داراي كنيزي است و آن را ادب آموخته و نيكو ادبش داده، سپس آزادش كرده و با آن ازدواج نموده است.
3 - غلام مملوكي كه عبادت پروردگارش را به نيكويي انجام داده و خيرخواه مولايش باشد».

قبل از همه بايد گفت كه: ايمانى داراي ارزش مي باشد، كه بر اساس معرفت و شناخت حقّ باشد. و در ضمن بايد گفت كه: شرايط و زمينه هاى اشخاص، در دريافت الطاف الهى متفاوت اند.
همچنان بايد گفت: كه مورد انفاق تنها مال نيست، از علم، توان و آبرو نيز ميتوان انفاق كرد. در حديث آمده است: «سه نفر دوبار پاداش عمل خود را ميگيرند؛ شخصي از اهل كتاب كه به پيامبر خود و به من ايمان داشته باشد.» (اخراج از مسلم).

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴿۵۵﴾

و هنگامي كه سخن بيهوده اي بشنوند، از آن روي بر مي گردانند و ميگويند: اعمال ما براي ما واعمال شما براي شما، سلام برشما [سلام متاركه]، ما خواستار [همنشيني و معاشرت با] نادانان نيستيم.(۵۵)

تفسير:

«اللَّغْوَ»: سخنان پوچ. ياوه سرائي. بيهوده‌گوئي چه زيبا است كه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ»: مؤمن واقعى كسى است كه نه تنها به مجلس لغو نمى رود و به سخن لغو گوش فرا نمى دهد، بلكه اگر كلام بيهوده‌اى راهم ميشنوند، در مقابلش عكس العمل نشان ميدهد. و يكى از نمونه‌هاى صبر، بى‌اعتنايى به لغو و اعراض از آن است. البته اِعراض و روگرداني وعدم از لغو در گفتن، شنيدن، ديدن و معاشرت، كمالى است كه در همه‌ى اديان الهى از آن ستايش بعمل آمده است.
ابن‌كثير در شأن نزول اين آيه مباركه از محمدبن‌اسحاق نقل مي‌كند: در مكه بيست تن يا نزديک به آن از نصارا نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم آمدند... رسول الله برايشان قرآن تلاوت كردند و ايشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول الله صلي الله عليه السلام بيرون رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعي از قريش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ايشان گفتند: خدا كاروانياني مانند شما را ناكام گرداند، چه بد كاروانياني بوديد! مردم و اهل دينتان شما را به اينجا فرستادند تا اوضاع را بررسي كنيد و خبر اين مرد را براي آنان ببريد اما هنوز در نشستهاي خود نزد وي آرام نگرفتيد كه از دين خويش جدا گشته واو را درادعايش

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصديق كرديد! ماهيچ قافلهاي را احمقتر ازشما نميشناسيم! آن گروه نو مسلمان از اهل كتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه كار، ما با شما در اين بگومگو همراهي نميكنيم...». (انوار القران هروي مخلص)
انسان در برابر آنچه می شنود، مسئول است. وقاطعیّت، صلابت و عدم سازش، نشانِ ایمان راسخ است. سود و زیان عمل هر کس به خود او بر می گردد.

خوانندگان گرامي!

درآيات قبلی از ايمان آوردن عده ای از اهل كتاب بحث بعمل آمد؛اينک در آيات متبركه (56 الي 61) در باره رد شبهات مشركان، كه از ايمان آوردن امتناع می ورزيدند - خبر می دهد و آن را مردود می شمرد.

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴿٥٦﴾

قطعاً تو نمي تواني هركه را خود دوست داري هدايت كني، بلكه الله هر كه را بخواهد هدايت ميكند؛ و او به هدايت پذيران داناتر است.(٥٦)

تفسير:

«إِنَّكَ لا تَهْدِي...»: مراد اين است كه پيغمبر، تبليغ و ارائه طريق مينمايد و بس. توفيق هدايت و ايصال به مطلوب در دست خداوند است (سوره هاي: بقره آيه 272، يونس آيه 43، ابراهيم آيه 4).

شأن نزول آية 56:

810- مسلم و ديگران از ابو هريره(رض) روايت كرده اند: پيامبر اكرم (به كاكاي خود گفت: «لا إله إلا الله» را به زبان بياور تا من در روز قيامت براي تو شهادت بدهم. گفت: اگر سرزنش زنان قريش نمي بود كه ميگويند: او را ترس بر اين كار مجبور ساخت، با گفتن اين سخن خوشنودت ميكردم.
آنگاه خداي بزرگ آيۀ «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يهْدِي مَن يشَاءُ» را نازل كرد. (صحيح است، مسلم 41 و 42، ترمذي 3188، احمد 2 / 434، واحدي در «اسباب نزول» 662 از ابو هريره(رض) بدون ذكر كلمة «زنان» روايت كرده اند. تنها مسلم اين حديث را به طور اختصار روايت و اين كلمه را آورده است.)
811- نسائي و ابن عساكر در «تأريخ دمشق» به سند محكم و دقيق از ابوسعيد بن رافع روايت كرده اند: از ابن عمر سؤال كردم آيا اين آيه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» در بارۀ ابوجهل و ابوطالب نازل گرديده است؟ گفت: بلي.

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٥٧﴾

و گفتند: اگر همراه تو از هدايت پيروي كنيم، از سرزمين خود ربوده ميشويم.
آيا آنان را در حرم امن جاي ناديم، كه ثمرات هر چيزي به عنوان روزي از جانب ما بهسوي آن رسانده ميشود؟ ليكن بيشترشان نميدانند.(٥٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْهُدي»: هدايت و رهنمود. مراد دين اسلام است.**«نُتَخَطَّفْ»:** ربوده ميگرديم. از ميان برداشته مي شويم.**«أَوَلَمْ نُمَكِّنْ»:** آيا براي ايشان قرار نداده‌ايم و نساخته‌ايم؟**«ءَامِناً»:**داراي امن و امان. داراي امنيت.**«يُجْبي»:** جمع‌آوري و حمل مي شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شأن نزول آيۀ 57:

812- ابن جرير از قول عوفي از ابن عباس (رض) روايت كرده است: عده‌اي ازقريش به نبي‌كريم صلي الله عليه وسلم(گفتند: اگر ازتو پيروي كنيم مردم ما راازسرزمين خودمان بيرون ميكنند، آنگاه اين آيه نازل شد) (طبري 27532.).

813- نسائي از ابن عباس (رض) روايت كرده است: اين سخنان را حارث بن عامر بن نوفل گفته است (نسائي در «الكبري» 11385 و «تفسير» 405 از ابن ابوملیکه از عمرو بن شعيب از ابن عباس روايت كرده، نسائي ميگويد: عمرو بن شعيب از ابن عباس نشنيده است. طبري 27531 از ابن ابوملیکه روايت و عمرو بن شعيب را نام نبرده است. اين منقطع است.).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴿٥٨﴾

وچه بسيار قريه ها را كه هلاكش كرديم [زيرا] زندگی خوش آنها را سرمست ومغرور كرده بود.پس اين خانه‌هاي ايشان است كه بعد از آنان جز اندكي (در آن) سكونت نشده بود و ما خود ما وارث (ديار آنان) شديم.(۵۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بَطِرَتْ»: سرمست و مغرور شده است. طغيان و سركشي كرده است. كفران كرده و ناسپاس گذاشته است (سورۀ: انفال / 47).

تفسير:

در آيه‌ی قبل خوانديم كه گروهی به پيامبر اكرم صلی الله عليه وسلم گفتند: اگر ما به تو ايمان بياوريم، كفّار مكّه ما را آواره خواهند كرد، و خداوند فرمود: همان قدرتی كه مكّه را محل أمن و رِزق فراوان برای شما قرار داد، بعد از ايمان نيز ميتواند نعمت‌هايش را برای شما حفظ نمايد. در اين آيه خداوند متعال ميفرمايد: فراموش نكنيد كه ما بسياری از شهرها را كه سرمست از نعمت‌ها و غرق در رفاه بودند نابود كرديم، شما نيز كه به خاطر حفظ رفاه و اموال خود ايمان نمی‌آوريد، با قهر الهی چه می‌كنيد؟!

منظور از «فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ»، مساكن مخروبه‌ی قوم عاد در منطقه احقاف (ميان يمن و شام)، يا قوم ثمود در منطقه سَدوم است كه مردم حجاز در مسافرت‌های تجاری از كنار آنها عبور می‌كردند و با چشم خود می‌ديدند.

در البحر آمده است: اين آيۀ مباركه اهل مكه را از دچار شدن به عواقب بد قومی می ترساند كه خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسايش آنها را فراهم كرد و معيشت آنها را آسان بساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به سرمستی برخاستند و افراط كردند. در نتيجه خداوند متعال آنان را نابود كرد و ديار آنها را ويران ساخت. (البحر المحيط ۱۲۶/۷.)

بنابراين، عذرآوران اهل مكه كه از بيم از دست رفتن نعمت‌هايشان خود را در ايمان نياوردن بهانه مي آورند و معذور مي‌پندارند، بايد بدانند كه اين عدم ايمان است كه سبب زوال نعمت‌ها ميگردد، نه ايمان آوردن به حق‌صرف داشتن پول وسرمايه ويا هم داشتن رفاه نه تنها مايه‌ی سعادت نيست كه باعث غرور، طغيان و هلاكت است. ونبايد فراموش كرد كه: سرنوشت افراد و جوامع چه در دنيا و يا هم در آخرت، در گرو اعمال خود آنهاست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴿٥٩﴾

و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودي] در مرکز آنها پیامبري برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالي از احوال] نابودکننده قریه ها نبوده ایم مگر در حالیکه اهلش ستمکار بوده اند.(۵۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که:این بخش،از آیۀ مبارکه می فرماید:«حَتّي يَبْعَثَ فِي أُمِّها رَسُولاً»: اشاره به این واقعیت است که لزومي ندارد در هر شهر و هر قریه پیغمبري مبعوث گردد. همین که در یک کانون بزرگ که مرکز اخبار و محل اندیشمندان و پایتخت بزرگان یک قوم است پیغمبري ارسال شود، کافي و بسنده است.

«وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ»: این بخش، بیانگر این مطلب است که ظلم سبب ویراني است، و ظالمان بدون کیفر و مجازات نمي مانند.

«وَمَاكَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ اَلْقُرىٰ»: یعني نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش الله سبحان وتعالی نمي باشد. به قولي: مراد از ام القري در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده‌ایم» بعد از آنکه به سوي مرکز آن‌ها پیامبري را فرستاده‌ایم «مگر این که اهالي آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به الله تعالي و رسولش، سزاوار نابودي گردند.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالي اعلام کرده است که آنها را نابود نمی‌کند مگر این که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین‌ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این که ظالمند امّا تا زمانی که بر آنان اِتمام حُجّت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آنها را نابود نمی‌کند. و علم خود به احوال آنها را دلیل بر آنان قرار نمی‌دهد. (تفسیر قرطبی ۳۰۲/۱۳).

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴿٦٠﴾

آنچه به شما داده شده متاع زندگي دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس آیا از عقل‌تان کار نمي‌گیرید؟ (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»:کالاي زندگي دنیوي است وتنها درمدّت عمر کوتاهتان از آن استفاده مي‌کنید و بس.**«خَيْرٌ وَ أَبْقي»:** خوبتر و پایدارتر. مراد خوب و سرمدي است.

تفسیر:

این آیۀ مبارکه در حقیقت سوّمین جوابی است که خداوند متعال در جواب بهانه جویی کفّار مکّه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل میشود)، میدهد، که آنچه به‌گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان به دست می‌آورید، متاع وکالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، در حالیکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

در آیۀ مبارکه میفرماید: ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بهره می‌گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می شود.

ابن کثیر فرموده است: الله تعالي در باره‌ی حقارت دنیا و آراستگی های ناچیز و نعمت های ناپایدارش خبر میدهد، که در مقابل نعمت های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است. (مختصر ابن کثیر ۲۰/۳.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ ما عِنْدَ اَللهِ خَيرٌ وَ أَبْقىٰ»: و اجر و پاداش و نعمت های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا میشود از این نعمت‌های ناپایدار بهتر است. أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ﴿۶۰﴾ آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟

امام فخر رازی گفته است: الله تعالي یادآور شده است که منافع دنیوی با مضراتی در می‌آمیزد، بلکه زیان های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالیکه منافع دنیوی پایان پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه‌ی یک قطره از دریا می باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل وخردش دچار اختلال شده است. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۵).

دنیا از فهم قرآن عظیم الشأن:

در قرآن عظیم الشأن، از دنیا وزندگانی دنیا با تعبیرات مختلفی ذکري بعمل آمده است، و انسان ها را از اقبال به آن و اِغفال در برابر آن برحذر داشته است، از جمله:دنیا، عارضی است. «عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا»(نساء، 94).

دنیا، بازیچه پیش نیست. «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»(انعام، 32).

دنیا، اندك و ناچیز است. «فَما مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه، 38).

زندگی دنیا، مایه‌ی غرور و اغفال است.«وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران، 185).

زندگی دنیا، برای کفّار جلوه دارد. «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيا»(بقره، 212).

مال و فرزند، جلوه‌های دنیا هستند. «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا» (کهف، 46).

البتّه این همه هشدارها به خاطر کنترل مردم دنیاگراست و آنچه در آیات و روایات انتقاد شده، از دنیاپرستی، آخرت فروشی، غافل‌شدن، سرمست شدن و حقّ فقرا را ندادن است، ولی اگر افرادی در چهارچوب عدل وانصاف سراغ دنیا بروند وازکمالات دیگر و آخرت غافل نشوند و حقّ محرومان را ادا کنند و در تحصیل دنیا یا مصرف آن ظلم نکنند، این گونه مال و دنیا فضل و رحمت الهی است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴿۶۱﴾

پس آیا کسي که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسي است که متاع زندگي این جهان را به او داده‌ایم، باز او روز قیامت از احضار شدگان (در عذاب) باشد؟ (۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لاقِيهِ»: رسنده بدان است.**«الْمُحْضَرِينَ»:** احضار شدگان. گرد آورده شدگان. مراد کساني است که فرشتگان آنان را به پاي حساب وکتاب مي‌آورند و براي عذاب حاضرشان میگردانند (سوره هاي: روم آیه16، صافّات آیه 57).

تفسیر:

قبل از همه باید گفته شود که: وعده‌های الهی، قطعی و مسلّم است و وعده‌های الهی و پاداش‌های اُخروی، هم بزرگ است و هم نیکو واقعیت اینست که: مَثَل آن شخصي است که الله تعالي وي را در دنیاي کوتاه از شهوت هاي گذرا و لذت هاي ناپایا بهره‌مند گردانیده است و او دنیا را بر آخرت ترجیح داده، دیدار الله تعالي را فراموش کرده و سپس در روز قیامت نزد حق‌تعالي حاضر ساخته مي شود تا وي را در برابر کردارهایش مجازات نماید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس آيا اين شخص با آن شخص برابر است؟ هرگز! بنابراين بايد انسان بينديشد كه كدام انتخاب برايش بهتر است و بر همين اساس او بايد گزينه برازنده‌تر و ارزنده‌تر را براي خويشتن اختيار كند. در همه حال توفيق بهره‌گيری از متاع دنيا نيز به دست الله تعالي است.
ودر ضمن بايد به عرض برسانم كه: كاميابی دنيوی، به هيچ صورت نشانه‌ی آسودگی اُخروی شمرده نمي شود.

شأن نزول آيۀ 61:

814- ابن جرير از مجاهد روايت كرده است: خداي بي همتا آيۀ «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ...» را در باره سرور كائنات و ابو جهل بن هشام نازل كرده است.
815- از وجه ديگر روايت كرده: اين آيه در مورد حمزه و ابو جهل نازل گشته است.

خوانندگان گرامي!

بعد از اينكه در آيات قبلی برخورداری مشركان و كافران از نعمتهای دنيا و ناسپاسی آنان، به بيان گرفته شد ، اينک درآيات متبركه (62 الي70) درباره درهم كوبيدن با نكوهش وتحقير ، مشركان در روز قيامت با سه سؤال،كه از آنها می پرسد و اعلام می دارد كه صاحب مطلق و اختياردار همه الله سبحان وتعالی است و همگی برای رسيدن به مجازات ومكافات به سوی او باز می گردند بحث بعمل آمده است.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾

روزي را به خاطر بياوريد كه خداوند آنها را ندا مي دهد، و مي گويد: كجا هستند شريكاني كه براي من مي پنداشتيد؟!(٦٢)

تفسير:

عزيزيان صحنه های قيامت را به فراموش نه سپاريد. دراين دنيا مرتكب عمل نشويم كه؛ در قيامت، از جواب آن، درمانده و عاجز بمانيم باشيم. معبودهای دوست داشتني دنيوی، ذليلان و محكومان اخروی‌اند. هركس ديگران را به جای خداوند به سوی خويش بخواند، عذاب الهی برايش حتمی است.
انسان‌ها در انتخاب راه آزادند ومختار اند ولي نبايد فراموش كنند كه در آخرت جوابگو همه اعمال خويش در دربارعدل الهي مي باشد.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ﴿٦٣﴾

كسانی كه حكم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته ميگويند پروردگارا اينان كسانی هستند كه ما گمراهشان كرديم، ما همچنان كه خود گمراه بوديم آنان را گمراه كرديم، [اينك] در نزد تو بيزاري می جوييم، ما را عبادت نمي‌كردند (بلكه خواهشات خود را عبادت مي كردند). (٦٣)

تفسير:

«أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»: ايشان را گمراه ساخته‌ايم، چرا كه خودمان گمراه بوده‌ايم. مراد اين است كه اِغواگران ميگويند: پيروان ما به ميل خود به دنبال ما آمده‌اند و به محض اين كه وسوسه ما با شهوات ايشان موافقت داشته است، از ما اطاعت نموده‌اند. لذا هر دو گروه يكسان و برابريم (سوره: مائده / 77).
«مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ»: عبادت، در اينجا علاوه از پرستش، معني اطاعت را نيز دارد. «ترجمه معاني قرآن».

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از اینکه قیامت بر پا میشود در آنروز صحنه‌های عجیب و گوناگونی اتفاق می‌افتد که این آیات به برخي ازصحنه‌ها واتفاقات اشاره بعمل میآورد.
یکي از این صحنه ها، سؤالات توبیخ آمیز پرورد گار با عظمت از کافران است: صحنه‌ی دیگر، اظهار تنفّر و بیزاری معبودها از کسانی است که آنها را می پرستیدند و صحنه‌ی سوّم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم در جواب میگوید: مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ «فَلا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» (آیه 22 سوره ابراهیم) در قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، ولی از طرف مقابل هم جواب می شنود که: «بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طاغِينَ» (آیه 30 صافّات) گناه را به گردن ما نیاندازید، بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ﴿۶۴﴾

و [به آنان] گفته می شود: شریکان‌تان را (براي نجات) بخوانید، پس آنها را میخوانند، ولي (نداي)شان را جواب نمي دهند. و عذاب را مي بینند، (و آرزو میکنند)اي کاش راه یافته مي‌بودند.(۶۴)

تفسیر:

یکي واقعیت را همیشه در ذهن خود داشته باشید که: معبودهای دروغین، به ناله‌های شما در وقت ضرورت جواب نخواهد داد.
طبری میفرماید: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو میکنند ای کاش! در دنیا هدایت یافته و از حق پیروی کرده بودند. (طبری ۶۳/۲۰) این بر اساس آن است که «لو» برای تمنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و زجاج گفته است: جواب «لو» محذوف و تقدیر آن چنین است. لو کانوا یهتدون لما اتبعوهم و لما رأوا العذاب.).
«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا»: دلبستن به غیر خدا در دنیا، مایه‌ی محروم شدن از یاری او در قیامت است. طوریکه در روز جزا به کافران گفته میشود. خدایان پنداري‌تان را که به جاي الله متعال مي پرستیدید فراخوانید. پس آنان را ندا میکنند ولي از آنها جوابي نمي شنوند.آنان و عذابي را با چشم سر مي بینند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۶۵﴾

به خاطر بیاورید روزي را که خداوند آنها را ندا مي دهد و مي گوید: به پیامبران چه پاسخي گفتید؟(۶۵)

تفسیر:

ابن‌کثیرمیگوید:«سؤال اول درباره توحید بود واین سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ﴿۶۶﴾

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده میماند (حتي نمي توانند) از یکدیگر سؤالي کنند!(۶۶)

تفسیر:

«عَمِيَتْ»:کور میگردد. مراد مخفي شدن و از یاد رفتن است. این فراموشي از شدّت حیرت بدي شان دست مي دهد.**«لا يَتَسَآءَلُونَ»:** نمي پرسند. مراد این است که نمي توانند بر اثر هول و هراس از یکدیگر هم سؤال بکنند.
در روز قیامت، که محکمه عدل الهي بر پا مي شود، مطمین باشید که فرصت آنرا نخواهید

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت که به توانید با همفکران دنیوي خویش مصلحت وبه مشوره بپردازید و به اصطلاح با سؤال از یکدیگر، جوابی برای محکمه عدل الهی آماده سازید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ﴿٦٧﴾

اما کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگارا باشد.(٦٧)

تفسير:

«عَسي»: امید است. این اصطلاح نسبت به الله به معني محقّق و مسلّم و حتمي است.

مفسر صاوی فرموده است: صیغهی ترجی درقرآن معنی تحقق و ثبوت میدهد؛ زیرا وعدهی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف وعده نمیکند(حاشیهی صاوی بر جلالین ٣).

مطالعه کنندگان گرامي!

این آیات، بسیار زیبا و گویا، دروازه هاي امید و رستگاري و سعادت را به وسیله ي توبه و بازگشت واقعي به سوي الله متعال گشوده است، که اگر انسان توبه کنند، و شرایط آن را به جاي آورند، به قرآن متوسل شوند، و پیروي از آن را شافع خود گردانند، در واقعیت امر از جمله رستگاران خواهند بود.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿٦٨﴾

و پروردگارت آنچه را بخواهد مي آفریند و [آنچه را بخواهد] اختیار ميکند، براي آنان اختیاري نیست؛ پاک است الله و بالاتر از آن است که برایش شریک قرار مي دهند(٦٨)

تفسير:

«الْخِيَرَة»: حق انتخاب. گزینش. مراد این است که انسان در برابر حکم الله ، صاحب اختیار نبوده و حق چانه زدن ندارد (سوره: احزاب / 36).

«يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ»: قدرت مطلقه، از آنِ پروردگار با عظمت است. تکوین (آفرینش هستی) و تشریع (قانون زندگی) به دست الله تعالي است. الله خالق و صاحب تصرف است، هر چه را بخواهد خلق میکند و هر کاری را که بخواهد انجام میدهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد.

مقاتل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: «لَوْ لا نُزِّلَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ اَلْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. ما كٰانَ لَهُمُ اَلْخِيَرَةُ» هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه میباشد و بس.

«سُبْحٰانَ اَللّٰهِ وَ تَعالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ»: الله تعالي پاک و منزه است و والاتر از آن است که احدی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود.

شیخ قرطبی فرموده است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق میکند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری بر می گزیند و اختیار تام از آن اوست. در تمام امور حکمت به خرج می دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد (قرطبی ٣٠٥/١٣ با کمی اختصار.)

انتخاب رهبر آسمانی به دست الله تعالي است، نه مردم. وچه زیبا فرموده است: «ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ» کسی حقّ قانون گذاری دارد که آفریدگار هستی باشد. وکسی که در برابر قانون خدا، قانون بشری را بپذیرد، در حقیقت برای خدا شریك پذیرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾

و پروردگارت آنچه را سينه هايشان پنهان مينمايد و آنچه را آشكار ميكند، ميداند.(٦٩)

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿٧٠﴾

او خدائي است كه معبودي جز او نيست، ستايش براي اوست. در اين جهان و در جهان ديگر، حاكميت (نيز) از آن اوست، و همه شما به سوي او باز ميگرديد.(٧٠)

تفسير:

چون معبودی جز او نيست، پس ستايش‌ها مخصوص اوست.

«لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ»: و اوست خدايي كه غير وي سزاوار پرستش نيست و ماسوايش شايستگي الوهيت را ندارد، همه ستايش‌ها او را است و جمله مدح و ثناها به او اختصاص دارد.

خوانندگان گرامي!

در آيات قبلی با زيبای خاصی توضيح وبيان يافت كه: آفريدگار مختار، فقط الله سبحان وتعالی است ونظريات مشركان در بندگی غير الله ابلهانه واحمقانه است و سپاس و نعمت از جانب الله سبحان وتعالی است.

اينک در ايات متبركه (71 الي 75) يكبار ديگر به برخی از دلايل و براهين كه بر عظمت و قدرت آفريدگار دلالت كند، اشاره بعمل آورده ،و هشدار دادن دوباره به مشركان كه خدايان دروغين آنان كجا هستند، نشان ابلاغ و تأكيد است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴿٧١﴾

بگو: به من خبر دهيد اگر خداوند شب را براي شما تا روز قيامت،پيوسته و هميشه بگرداند، كيست معبودي غير از الله كه برايتان روشني بياورد؟ آيا (حق را) نمي شنويد؟ (٧١).

تفسير:

يكي از اصلوب ها قرآن عظيم الشأن، مطرح كردن سوالات بيدار كننده است، طوريكه در اين آيه مباركه ميفرمايد: ای محمد! به كفار منكرين در مكه بگو: اگر خدا تا روز قيامت شب را برشما جاويد بدارد، آيا غير از او ديگر خدايي وجود دارد كه براي شما روشني بيافريند تا در آن تاريكي انبوه و پيوسته، بدان روشني گيريد؟

«أَفَلَا تَسْمَعُونَ»: آيا گوش شنوا و درک و پذيرش نداريد كه به وسيله‌ی آن بر يگانگی خدا استدلال كنيد؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴿٧٢﴾

باز بگو: چه تصور مي‌كنيد اگر خدا براي شما روز را تا قيامت پاينده و ابدي قراردهد جزخداكيست خدايي كه براي آرامش واستراحت شما شب را پديد گرداند؟ آيا چشم بصيرت (به حكمت گردش روز و شب) نمي‌گشاييد؟(٧٢)

تفسير:

در اين آيه مباركه ملاحظه ميشود كه الله تعالي جمله «افلا تسمعون» را به سبب مناسبتي كه باشب دارد، به آن پيوسته ساخت زيرا درآرامش وتاريكي شب، به‌كار گرفتن شنوايي كاراتر و مفيدتر است و جمله «افلا تبصرون» را به‌سبب مناسبتي كه با روز دارد، به آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

پيوسته ساخت زيرا در روشنايي روز به‌كارگرفتن بينايي مؤثرتر و كاراتر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿٧٣﴾

و از رحمت خود شب و روز را براي شما قرار داد، تا در آن آرام گيريد و تا از فضل او روزي بجوئيد و تا باشد كه شكر بگزاريد.(٧٣)

تفسير:

امام فخررازي ميفرمايد: الله تعالي به وسيله‌ی اين آيه يادآور شده است كه شب و روز دو نعمت اند و به دنبال هم می‌آيند؛ زيرا انسان در دنيا ناچار است برای به دست آوردن مايحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت بپردازد و اين امر بدون نور و روشنايی روز و بدون استراحت و آرامش در شب ميسر نيست، پس هر دو لازمند.

اما در بهشت تلاش و خستگی نيست و احتياجی به وجود تاريكی شب نيست از اين‌رو نور و لذت برای آنان همواره موجود است. (تفسير كبير ١١/٢٥.)

بايد گفت طوريكه ديده مي شود در آيات قرآني، هميشه شب بر روز مقدّم آمده است، شايد از آن جهت باشد كه تاريكی شب، ذاتی زمين واز خود آن است، ولی روشنی روز، از آفتاب است كه بر زمين عارض می‌شود. ياد آور بايد شود كه: منشأ خلقت و اعطای نعمت، نياز او، يا طلب ما نيست، بلكه بخشندگی و رحمانيّت الله تعالي مي باشد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴿٧٤﴾

به خاطر بياوريد روزي را كه آنها را ندا مي‌دهد و ميگويد كجايند شريكاني كه براي من مي پنداشتيد؟(٧٤)

تفسير:

ابن كثير فرموده است: برای بار دوم توبيخ و سرزنش آنان را كه خدای ديگر را با الله پرستش كرده‌اند متذكر می شود. پروردگار در ملأ عام به آنها ميگويد: شريكانيكه در دنيا می پنداشتيد كجا هستند؟ (مختصر ابن كثير ٢٢/٣.)

روز قيامت الله تعالي كافران را ندا كرده و به آنان ميگويد: خدايان‌تان كه مدعي الوهيت آن ها همراه من بوديد كجايند؟ يعني آيا آنها براي شما نفعي رسانده توانسته يا زياني را از شما دفع مي‌كند.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿٧٥﴾

و ازميان هر امتی گواهی بيرون ميكشيم و می گوييم دليل خود را بياوريد پس بدانند كه حق از آن الله است و آنچه كه (به وحدانيت الله) افترا مي‌كردند، از ايشان گم و ناپديد مي‌شود.(٧٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«نَزَعْنَا»: نزع به معني بيرون كشيدن است. ولي در اينجا هدف برگزيدن و احضار كردن است.«شَهِيداً»: گواه. هدف از آن پيغمبر هر قومي است (سوره هاي: بقره آيه 143، نساء آيات 41 و 42).«أَنَّ الْحَقَّ لِلّهِ»: حق با الله است. آنچه خدا فرموده است، حق و حقيقت است. الوهيت حق خدا است و بس.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

الله تعالي از ميان هر امّت از امّت‌هاي كافر، گواهي بر ضدشان بيرون مي‌كشد تا به آنچه در دنيا از كفر و تكذيب كرده‌اند گواهي دهد و الله متعال به امّت‌هاي كافر دستور ميدهد تا دلايل و برهان‌هاي خود بر صحت آنچه را از شرک ادعا كرده‌اند بياورند؛ آن هنگام است كه كافران مي‌دانند حجّت بالغه و منطق رسا از آن يگانه قهّار است ودرواقع اين اوست كه به يگانگي سزاوار عبوديت بوده وشريكي برايش وجود ندارد. وهمه ادعاهاي باطل و حجت‌هاي دروغين از پيش كافران مي‌رود و كسي را نمي‌يابند كه براي‌شان شفاعت كند يا عذاب را از آنان دفع كند. پس در آن روز نه عذري پذيرفته مي‌شود، نه دوستي سودي مي رساند، نه ياوري است كه شفاعت كند و نه ياريگري كه دفاع نمايد.

خوانندگان گرامي!

پس از نكوهش و توبيخ مشركان، الله سبحان وتعالى داستان وقصه ي قارون را در ميان ميگذارد، تا فرجام كفر پيشگان، ظالمان و مال اندوزان در دنيا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته هاي مادي اش را نابود كرد و فرو برد و به جز عبرت - اثري از او و سراي زرنگارش را باقي نگذاشت.

اينک در آيات متبركه (76 الي 84) در باره موضوعاتي: ثروت وعلم وتأثير آنها بر نفس انساني، غرور قارون وپند گرفتن از فرجام و نهايت بد او، مورد بحث قرار ميگيرد.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴿٧٦﴾

همانا قارون از قوم موسي بود كه بر آنان تعدي و تجاوز كرد، و از گنجينه هاي مال وثروت آن اندازه به او داديم كه حمل كليدهايش برگروهي نيرومند گران ودشوار مي آمد. [ياد كن] هنگامي كه قومش به او گفتند: [متكبرانه و مغرورانه] شادي مكن، زيرا الله شاد شوندگان (به مال دنيا) را دوست نمي‌دارد.(٧٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بَغي»: سركشي كرد. تكبّر ورزيد. خود را بزرگ‌تر از ديگران شماريد و ديگران را پائين‌تر از خويش. **«الْكُنُوزِ»:** جمع كَنْز، گنجينه. دفينه.**«الْفَرِحِينَ»:** افراد شادمان. مراد كساني است كه بر اثر دست آوردن اموال و داشتن ماديات فراوان مغرور و متكبّر ميشوند و از باده پيروزي سرمست گردند و از خوشحالي در پوست نميگنجند.

ثروت و دارايي قارون:

آشنايي با تأريخ، بهترين درس عبرت براي انسانها مي باشد. آشنايي با سرگذشت فرعون، قارون وهامان و مبارزات حضرت موسي عليه السلام درس بزرگي وآموزنده اى براي عالم بشريت و بخصوص ما مسلمانان مي باشد.

بايد گفت كه قارون از جمله اقوام حضرت موسي عليه السلام و از قوم بني‌اسراييل بود. ابن عباس(رض) ميفرمايد كه؛ قارون پسركاكاي موسى عليه السلام بود. و امام طبرى‌گفته است: درتكبر وستم برآنان ازحد تجاوزكرد. (تفسير طبرى ٢٠/٦٨.)

طوريكه كه گفته شد قارون در مصرو در زير ظلم و ستم حكومت فروعون زندگي مي كردند و تمامي وجودشان رادر خدمت فرعون قرار داده بود.

الله تعالي موسي عليه السلام را فرستاد تا بني‌اسرائيل را از ذلّت و خواري نجات داده و غلّ و زنجيرهاي ستم فرعوني را از دست و پاي ايشان باز كند و آنان را در ايمان و عزّت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و سرافرازي به سرزمين موعود خويش بر گرداند.
ثروت و داري قارون در طول تاريخ و براي نسل هاي متعدد و حتي تا زمان ما ضرب المثل و زبان زد شده است و هر گاه بخواهند فراواني ثروت و مال كسي را توصيف كنند، مي‌گويند گنج قارون را داراست.
اموال قارون طلا و نقره و زيورآلات و در نهايت اشياي ذي قيمتي بود كه در صندوق هاي آهني و در اطاق‌هاي مخصوص در قصر هاي مجلل شيشه‌اي‌اش نگاهداري مي شود. ثروت و داراي قارون به حدي رسيده بود كه؛كليدهاي اين صندوق ها، با زنجير هاي طولاني به هم وصل بودند كه و اين كليد ها توسط اشخاصي قوي و نيرومندي و قوي هيكل حمل مي شد كه اشخاص ضعيف ولاغري از حمل اين كليد ها عاجز و ناتوان بودند.

خوانندگان گرامي!

از آيات (23 و 24) سوره «مؤمن»، به خوبی معلوم مي شود كه رسالت موسی عليه السلام از آغاز هم برای مبارزه و مقابله با سه تن ظالمين و ستمگران بود: «فرعون»، وزيرش «هامان»، و «قارون»، ثروتمندِ مغرور: **طوريكه ميفرمايد: «لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ * إِلى فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذّابٌ»**؛ (ما موسی را با آيات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستاديم، به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحرِ دروغگوئی است).
از اين آيه مباركه معلوم ميشود كه؛ قارون همكارِ فرعونيان بود و در خط آنها، و در تواريخ نيز می خوانيم كه او از يكسو، نماينده فرعون در بنی اسرائيل بود ازسوی ديگر، وظيفه خزانه داري گنج های و ثروت هاي فرعون را بدوش داشت. و از همينجا است كه نقش ظالمانه «قارون» بخوبي معلوم مي شود:
فرعون برای اين كه بنی‌اسرائيل را به زنجير كشد، و تمام هستی آنها را غارت كند، يک مردِ منافق حيله باز و به اندازه كافی بی رحم را، از ميان بنی اسرائيل برگزيد، و زمام اختيار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار كند. او بر اثر ظلم وتعدي ثروتي بزرگي براي خود نيزكمايي كرد.
قرائن، نشان ميدهد كه بعداز نابودی فرعونيان، مقدار عظيمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی عليه السلام تا آن زمان مجال اين را پيدا نكرده بود كه اين ثروت بادآورده فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگيرد.
به هر حال، خواه او اين ثروت را در عصر فرعون پيدا كرده باشد، و يا از طريق غارت گنج های او، و يا به گفته بعضی از طريق «علم كيميا»، و آگاهی بر شئون تجارت سالم، يا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پيروزی موسی عليه السلام برفرعونيان، ايمان اختياركرد، وبه سرعت تغييرِ چهره داد وبا زبر دستي خاصی كه خصوصيت اين گروه است، خود را در صف قاريان «تورات» و آگاهان بنی اسرائيل، جا زد، در حالی كه بعيد است ذره ای ايمان در چنين قلبی نفوذ كند.
در نهايت، هنگامی كه موسی عليه السلام تصميم گرفت «زكات» از او بگيرد، پرده از چهره اش كنار رفت، و قيافه زشت و منحوسی كه در پشت ماسک فريبنده ايمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و ديديم كه اين مرد منافق، عاقبت كارش به كجا منتهی گشت.
ثروت وقدرت را احسان الهی بدانيم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم ميگفتند: اين خداوند است كه به تو ثروت داده است، قارون می‌گفت: خودم بر اساس علم، آن را پيدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نموده‌ام.)

«فرعون»:

فرعون، اسم جنس و لقب پادشاهان قديم مصر است.سلاطين قديم مصر فرعون نام داشتند. فراعنهٔ مصر از بيست و شش سلسله بوده و تاريخ شان تقريباً سه هزار سال را شامل ميشود. پايتخت مصر گاهي منفيس و زماني تب بوده‌است. قدرت وعمران اين مملكت درعهد سلطنت توتمس سوم و رامسس دوم كه از فراعنهٔ تب بودند، به بالاترين درجه رسيد.

راجع به اصل كلمه‌ي فرعون، چهار نظر اظهار شده است:

1 - فرعون مركب از دو كلمه باشد، يكي «فاه» كه به منزله‌ي حرف تعريف است، و ديگر «راء» كه به معني خورشيد مي باشد. بنابر اين فرعون، نخست نام خورشيد، بزرگترين معبود ملل شرق بوده، سپس پادشاهان كه خود را مظهر او مي پنداشتند اين نام را به خود داده‌اند.

2 - فرعون از لفظ «ادرو» كه در زبان قبطي به معناي پادشاه است، اشتقاق يافته است، ولي اين نظر برحسب قواعد اشتقاق بعيد مي‌نمايد.

3 - فرعون، مركب ازدوكلمه است:«فارا» به معناي«قصر»و«آوه» به معناي «عالي» است، و «قصر عالي» يا «دربار» مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعريب به صورت فرعون درآمده و در زبان اروپايي به صورت «فاراوه» تلفظ ميشود.

4 - فرعون، مركب از دو لفظ است، «فارع» و «اون». لفظ اول به معناي «حاكم» يا «كاهن» است، چنان‌كه پدرزن يوسف كه «كاهن اون» بوده «فوتي فارع» نام داشته است. و لفظ دوم «اون» نام شهري از شهرهاي مصر است.

صاحبان نظر چهارم ميگويند: كاهن و حاكم شهر «اون» وقتي بر تمام مصر حكومت يافت به آن مناسبت او و فرزندانش را فرعون ناميدند و به تدريج عنوان «فرعون» بر تمام پادشاهان قديم مصر اطلاق گرديد.

در تاريخ مذاهب، دو تن از فراعنه مشهور اند: اول: فرعون زمان حضرت يوسف كه در تواريخ و تفاسير اسلامي «ريان بن وليد» ناميده شده است.

دوم: فرعوني كه در زمان ولادت حضرت موسي برمصرحكومت مي‌كرده ودرتواريخ اسلامي«قابوس بن مصعب»ناميده شده و عبرانيان او را «فرعون تسخير» مي‌نامند. و برخي او را«وليد بن مصعب» مي‌نامند. [ر.ك: اعلام قرآن ص 481-482].

روابط فاميلي قارون با موسي عليه السلام :

«قارون از قوم موسي بود» نخعي و قتاده و غيره مؤرخين اين روابط را بشرح ذيل بيان داشته اند:

قارون فرزند يصهر فرزند قاهث فرزند لاوي فرزند يعقوب است. و موسي عليه السلام فرزند عمران فرزند قاهث فرزند لاوي فرزند يعقوب عليه السلام پس آن دو، پسر كاكاي همديگر بودند.

مؤرخان مي افزايند كه: قارون تورات را به صدايي خوش مي‌خواند، از اين جهت منور ناميده شد ولي پس از آن نفاق پيشه كرد چنان‌كه سامري به نفاق گراييد «پس برآنان بغاوت كرد» يعني: قارون در گردنكشي و تكبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسي عليه السلام بغاوت كرد وبه الله تعالي واحدي كافر شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس(رض) ميفرمايد: «كليدهاي گنج‌هاي او را چهل مرد نيرومند حمل ميكردند» «آن‌گاه كه قومش به او گفتند: شادي نكن» يعني: به سبب بسياري مال دنيا؛ سرمستي، سبكسري، تكبر و گردنكشي نكن «بي‌گمان خداوند شادي زدگان رادوست ندارد» يعني: متكبران مغرور وگردنكش وناسپاسي را دوست ندارد كه او را در برابر نعمت‌هايش شكر نميگزارند و سپاس نميگويند. پس فقط كسي به دنيا شادمان است كه بدان قرار و آرام يابد اما كسي كه قلبش به سوي آخرت و رويكردش به سوي نعمت‌هاي پايدار آن است، به دنيا شادمان نمي‌شود زيرا مي داند كه به زودي دنيا را ترک خواهدكرد.

برخي از دانشمندان گفته‌اند: هركس قناعت او را سير نكند، گنج قارون هم او را سير نخواهد كرد.

«توبه‌ي فرعون»:

چون فرعون و لشكريانش براي سركوب كردن بني اسرائيل و ظلم و ستم بر آنان به تعقيب آنها پرداختند. با درياي نيل مواجه شدند، اما بني اسرائيل از دريا گذشتند، ولي فرعون و لشكريانش در امواجِ خروشان نيل گرفتار شدند و غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پَر كاهي بر روي امواج عظيم و خورشان نيل مي‌غلطيد، در اين هنگام پرده‌هاي غرور وبي‌خبري از مقابل چشمان او كنار رفت وچيغ زد: «من به معبودي ايمان آورده‌ام كه بني اسرائيل به او ايمان آورده‌اند.» ولي بديهي است كه توبه كردن و ايمان آوردن هنگام مرگ، بي‌اثر و بي فايده است، چنان‌كه خداوند ميفرمايد:

﴿وَلَيسَتِ ٱلتَّوبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ ٱلسَّيِّاٰتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلمَوتُ قَالَ إِنِّي تُبتُ ٱلـَٰٔنَ﴾[النساء: 18]

پس توبه‌ي خلافكاراني كه در آستانه‌ي مرگ توبه و اظهار پشيماني مي‌كنند، پذيرفته نيست و ايمان آوردن در لحظه‌ي نزول عذاب الهي اثري ندارد.

و چنين ايماني كه به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار ميشود، در واقع يكنوع ايمان اضطراري است كه هرجاني و مجرم و گنهكاري دم از آن مي زند، بي‌آنكه ارزش و اعتباري داشته باشد و يا دليل بر تكامل و حسن نيت و صدق گفتار او گردد. به همين جهت بسيار مشاهده شده كه اگر امواج بلا فرونشيند و از چنگال مرگ رهايي يابند، باز به برنامه‌هاي خلاف و ناهنجار و بدسابق بر ميگردند. الفهرس الموضوعي لآيات القرآن الكريم فهرست موضوعي آيات قرآن دكتر محمد مصطفي محمد

هامان:

هامان وزير مشاور ارشد و اعظم فرعون بشمار ميرفت. نام هامان بصورت كل شش بار در قرآن عظيم الشأن تذكر رفته (سه بار در سورۀ قصص البته آيات: 6، 8، و38 ويكبار هم در سورۀ عنكبوت آيۀ 39 و دو بار در سورۀ غافر آيۀ 24 و36) مطابق روايات قرآني هامان از شخصيت هاي كليدي وبلند مرتبه وذي نفوذي و صاحب صلاحيت و مغز اقتصادي حكومت فرعون بشمار ميرفت. و در قرآن عظيم الشأن از سپاه مصر با نام لشكريان فرعون وهامان ذكري بعمل آمده است.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴿٧٧﴾

در آنچه خدا بَه تو عطا كرده است سراي آخرت را بجوي، و نصيب خود را از دنيا فراموش مكن، و نيكي كن همان گونه كه خدا به تو نيكي كرده است، و در زمين در تلاش فساد

(c) ketabton.com: The Digital Library

مباش، بي ترديد خدا مفسدان را دوست ندارد.(۷۷)

تفسير:

«إِبْتَغِ»: بطلب. بجوي.

«وَابْتَغِ فِيما»: مراد اين است كه نعمت دنيا بايد وسيله باشد؛ نه هدف. به عبارت ديگر ثروت دنيا را بايد در راه فراچنگ آوردن بهشت خدا به كار انداخت.

دكتور صابوني در تفسير اين آيهٔ مباركه مينويسد: «وَ اِبْتَغِ فِيمٰا آتٰاکَ اَللّٰهُ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ» از مالی كه خدا به تو عطا كرده است، رضايت او را بجوی و احسان و صدقه و انفاق در راه خدا را پيشه كن.

«وَ لاٰ تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ اَلدُّنْيٰا»: و سهم خود را از دنيا ضايع مكن، از حلال استفاده كن و در پی آن باش. (عده‌ای ميگويند: يعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نيكو ضايع مكن. از ابن عباس(رض) و مجاهد چنين نقل شده است. اما گفته‌ی قتاده و حسن روشن‌تر است و ابن كثير آن را پذيرفته است.).

«وَ أَحْسِنْ كَمٰا أَحْسَنَ اَللّٰهُ إِلَيکَ»: حسن گفته است: يعنی همان‌طور كه خدا به تو نيكی كرده است تو هم به بندگان خدا نيكی كن.

«وَلاٰ تَبْغِ اَلْفَسٰادَ فِي اَلْأَرْضِ»: به وسيله‌ی اين ثروت بر مردم گردنكشی و دست درازی مكن، و با نافرمانی در زمين فساد راه مينداز.

«إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ»: خدا تبهكار و نافرمان و مفسد در سرزمين را دوست ندارد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴿۷۸﴾

قارون گفت: البته اين (مال و ثروت) به خاطر علم و دانشي كه دارم به من داده شده است.آيا او نميدانست خداوند اقوامي را قبل ازاو هلاك كرد كه از اونيرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامي كه عذاب الهي فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نميشوند (و مجالي براي عذر خواهي آنان نيست).(۷۸)

تفسير:

مفسير بيضاوی فرموده است: آيه معنی شگفتی و توبيخ را ميرساند؛ زيرا با وجود اين كه در تورات خوانده و آن را از مؤرخين نيز شنيده است، باز به نيرو و ثروت خود مغرور شده است.(تفسير بيضاوی ۹۵/۲.).

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴿۷۹﴾

پس (قارون) با كوكبه و زينت خود بر قومش بيرون شد، كساني كه زندگاني دنيا را ميخواستند گفتند: اي كاش! ما نيز مانند آنچه به قارون داده شده است ميداشتيم، بدون شک او از نصيب بزرگ (از نعمت هاي دنيا) برخوردار است.(۷۹)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه:قدرت و ثروت در دست انسان‌های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمايی وتجمّل‌گرايی است. وبه رخ كشيدن ثروت، صفتی قارونی است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنيا پرستان و در نهايت آرزوي انسان هاي جاهل است.

قارون به پند و نصيحت قومش اهميت و توجه بعمل نيآورد وبه تكبر وستم خود ادامه داد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران ميفرمايند: قارون در يكي از روزها با زينت و زيوری بس چشمگير از قصر خويش بيرون آمد، در حاليكه تعداد كثيري از انسانها و محافظين اش اورا همراهی ميكردند كه همگی سوار بودند و لباس‌هايی فاخري از طلا و حرير بر تن داشتند و زين برگ آنها زركوب شده بود. در كنارش كنيزان و غلامان در كاروانی عظيم حركت مي‌كردند.
قران عظيم الشأن ميفرمايد: «قٰالَ اَلَّذِينَ يرِيدُونَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا يٰا لَيتَ لَنٰا مِثْلَ مٰا أُوتِي قٰارُونُ»: وقتی اشخاص سست عنصر و انسانهاي ضعيف الايمان، كه با مشاهده‌ی زرق و برق و زيور دنيا فريب ميخوردند، قارون را ديدند، گفتند: ای كاش! ما هم چنين ثروت و مكنتی داشتيم. واقعاً هم ظواهر زيبای دنيا، دامی برای جذب و انحراف كوته فكران است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ﴿٨٠﴾

و كساني كه معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: واي بر شما پاداش خدا براي كساني كه ايمان آورده و كار شايسته انجام داده اند بهتر است. و [اين حقيقت الهيه را] جز شكيبايان در نمييابند. (٨٠)

تفسير:

قارون، در حالي كه خود را عالم وكسب ثروت رابه واسطه‌ی علم خود ميدانست؛ ولي الله تعالي در اين آيۀ مباركه با زيباي خاصي ميفرمايد: علم حقيقی با مال اندوزی سازگار نيست. در حاليكه علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می‌دهد.
زمخشری گفته است: «وَيلَكَ» در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشتن و تحريک بر ترک امور غير مطلوب به كار رفته است. (تفسير كشاف ٣٤١/٣.)
عالم آگاه كسی است كه زرق و برق دنيا او را مجذوب نسازد و دنياگرايان را تحقير كند. ايمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرين است كه انسان بر آن پايدار باشد.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴿٨١﴾

پس او و خانه اش را در زمين فرو برديم، و هيچ گروهي غير از خدا براي او نبود كه وي را [براي رهايي از عذاب] ياري دهد، و خود نيز نتوانست از خود دفاع كند.(٨١)

تفسير:

انسان ميتواند در دو قوس حركت كند: قوس صعودی كه به معراج رسد و قوس نزولی كه به زمين فرو رود. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاكت است. و بايد گفت كه به هيچ صورت ثروت، وسيله‌ی نجات شده نميتواند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴿٨٢﴾

آنها كه ديروز آرزو ميكردند بجاي او باشند (هنگامي كه اين صحنه را ديدند) گفتند: واي بر ما گوئي الله روزي را بر هر كس از بندگانش بخواهد فراخ و تنگ ميگرداند، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نيز به قعر زمين فرو مي برد! اي واي گوئي كافران هرگز رستگار نمي‌شوند!(٨٢)

تفسير:

بايد گفت كه در برخورد با مسائل، زود قضاوت نكنيم.آنان كه ديروز حسرت ميخوردند ای

(c) ketabton.com: The Digital Library

كاش مثل قارون مي بوديم، امروز ميگويند: چه خوب شد كه ما مثل او نبوديم.
مابايد به جای تمنّای ثروت ديگران، به دادههای الهی قانع باشيم.
زمخشری ميفرمايد: «وَيكَأَنَّ» مركب از دو كلمهی «وی» و «كأن» آمده و برای يادآوری و تذكر اشتباه و خطا و ابراز پشيمانی به كار میرود؛ يعنی آن گروه از اين كه آرزوی مقام و منزلت قارون را كرده بودند، به خطای خود پی بردند و پشيمان شده (كشاف ۳۴۲/۳.)
آنچه كه زمخشری ابراز داشته است نظر خليل و سيبويه و جمهور نيز است.
در جلالين آمده است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أعجب أنا» است و كاف به معنی لام است، پس معنی آن چنين است: «آيا عجيب است خدا روزی را به وفور ميدهد»؟ وشيخ طبری از قتاده نقل كرده است: «و يكأن» به معنی«ألم ترأنّ»ميباشدويک كلمه است نه مركب، نظر طبری نيز چنين است.).
واقعاًهم حوادث، وروزگار دنيا سبب بيداری فطرت ها و تغيير پندارها و خواسته های غلط است.. ثروتی كه انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به كفر میرساند.
در حديث شريف آمده است: «إن الله قسم بينكم أخلاقكم كما قسم أرزاقكم، وأن الله يعطي المال من يحب ومن لا يحب ولا يعطي الإيمان إلا لمن يحب». «خداي متعال اخلاق شما را در ميان شما تقسيم كرده است چنانكه ارزاق شما را تقسيم كرده است و بيگمان خداوند مال را به كساني كه دوستشان مي دارد و دوستشان نمي دارد مي دهد اما ايمان را جز به كساني كه دوستشان مي دارد نمي دهد».

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴿۸۳﴾

(بلي)اين سراي آخرت را تنها براي كساني قرار مي دهيم كه اراده برتري جوئي در زمين و فساد را ندارند، و عاقبت نيك براي پرهيزكاران است.(۸۳)

تفسير:

اين آيۀ مباركه بمثابه فيصله نامه و در سنامه عبرت ناكي آزداستان قارون است كه هر گونه ثروت اندوزی و برتریجويی، مايهی هلاكت در دنيا و شقاوت در آخرت می شود.
همچنان از وعيد حرمان در آخرت از علو و فساد، معلوم شد كه اراده اي جزم به گناه وقتي در حد عزم مصمم باشد، آن هم معصيت است.(كما في الرواح) تفسير معارف القران تاليف علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي) البته اگر او باز از ترس الله از اين اراده باز آيد پس به جاي گناه در نامه ي اعمال او ثواب نوشته مي شود واگر كسي به سببي غير اختياري براي انجام آن گناه دست نيافت، وآن را انجام نداد، ولي تا حد توان خود بر انجام آن كوشش كرد آن هم معصيت وكناه نوشته مي شود.كما ذكره امام الغزالي.
و پرهيزكار كسی است كه ارادهی تفاخر و برتری بر ديگران را در سر خود نه بروراند.
در حديث شريف آمده است: «كسي كه در قلبش به مقداري ذرهاي از كبر باشد، به بهشت وارد نميشود. شخصي كه گفت: يا رسول الله! شخصي دوست دارد كه جامه و بوت هاي خوب و زيبا داشته باشد، آيا اين از كبر و برتري جويي است؟ فرمودند: نه! اين از كبر نيست، خداوند زيباست و زيبايي را دوست دارد، كبر عبارت است از: سركشي عليه حق وكوچک شمردن مردم».
همچنين درحديث شريف آمده است: «همانا به من وحي شده است كه: فروتني اختيار كنيد تا كسي بر كسي فخر نورزد و كسي بر كسي برنشورد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطالعه كنندگان گرامي!

قابل يادآوري است كه: مالكيت شخصي و فردي مورد پذيرش و تأييد دين مقدس اسلام است و انسان مي تواند از راههاي مشروع از آن استفاده كند؛ اما وقتي كار به عياشي و خوشگذراني و بخل و تنگ چشمي ختم شود و انسان از دادن حق ديگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده كند وحق اين و آن را پايمال نمايد، بايد او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان كه ستم ديده اند، به حق خود برسند.

از فحواي آيات متذكره بر مي آيد: پايگاه ظلم نهايت و فرجام بدي دارد و نهايت اش نابودي و ويراني را براي انسان ببار مي آورد.

به ياد داشته باشيد كه: مال و مكنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغيان است.

انساني كه به مال و ثروت زياد، مغرور شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان واحمق است والله متعال مغروران مال دوست وناسپاس رامجازات ميكند.

وبايدگفت كه: اصول تمدن اسلامي درچهار چيز خلاصه ميشودكه عبارتند از:

الف: كردار نيكو براي رسيدن به پاداش آخرت،

ب: تلاش براي عمران و آباداني سرزمين با اطمينان كامل، بي آن كه اين كار براحساس و خرد انسان چيره گردد.

ج: با مردم به نيكويي رفتار كردن؛ نيكويي مادي و مالي، معنوي و اخلاقي،

د: و، ريشه كن كردن فساد و تباهي و گناه و ويراني در سرزمين از هر جهت.

پس انسان مؤمن بايد اموال دنيا را به خاطر برخورداري از نعمات آخرت انفاق و هزينه كند، آن را در راه خود خواهي و خود نمايي وستم ورزي - هم بر خود وهم بر ديگران به كار نبندد وعمر گرانقدرش را در مسير كردار نادرست و پليد، نگذراند؛ زيرا نصيب انسان، همان عمر و كردار نيكوست.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٨٤﴾

هر كس كار نيكي [به پيشگاه خدا] بياورد، براي اوپاداشي بهتر از آن است، و هر كس كار بدي بياورد [پس بداند آنان كه كارهاي ناشايسته انجام داده اند] جزا سزاي آنچه كرده‌اند، (افزون بر آن) سزا داده نمي‌شوند.(٨۴)

تفسير:

«*مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ*»: مراد از حَسَنة، هر گونه كار نيک است كه پاداش مضاعف دارد (سوره هاي: انعام/160، بقره/261). يا اين كه مراد ايمان و عمل صالح است كه جزاي آن بهتر از خود آن است كه رضا و خوشنودي الله تعالي است كه همه خوشيها را به همراه دارد(سوره هاي: توبه/72، مائده/16).«لا يجْزَي... إلاّ مَا كانُوا يعْمَلُونَ»: در برابر سيئات و معاصي، كيفري جز كيفر همان عملي را كه انجام داده‌اند دامنگيرشان نمي‌گردد (سوره هاي: انعام/160، يونس/27). («ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

پروردگار با عظمت: پاداش نيكى ها را با فضل خود می دهد، ولی در كيفر بدكاران با عدل خويش رفتار می‌كند.

خوانندگان گرامي !

در آيات متبركه (85 الي 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مكه، بحث مي آيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٨٥﴾

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز میگرداند بگو پروردگار من از همه بهتر مي داند چه کسي (برنامه) هدایت آورده، و چه کسي در گمراهي آشکار قرار دارد.؟ (۸۵)

تفسیر:

طوریکه در آیۀ هفتم این سورۀ مبارکه خواندیم پروردگار با عظمت به مادر موسی الهام فرمود که فرزندت را به دریا بینداز و نگران‌مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِ- إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ»در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلي الله علیه وسلم وعده میدهد که او را به زادگاهش بازگرداند.«لَرَادُّكَ إِلى مَعادٍ»: آری، همان قدرتی که موسی را به مادر برگرداند، تو را نیز (بعد از هجرت) به مکّه برخواهد گرداند.

چه زیبا است که: ابلاغ قرآن سبب تمرّد کفّار و هجرت پیامبرصلي الله علیه وسلم شد؛ اما الله متعال پیغمبر(ص) دوباره به وطن اش مکه مکرمه برخواهد گرداند. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی تو را به مکه بازمی‌گرداند.

شأن نزول آیۀ 85:

816- ابن ابوحاتم از ضحاک روایت کرده است: بعد از این که پیامبر صلّی الله علیه و سلّم از مکه مهاجرت کرد و به «جحفه» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه الله تعالي «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» را نازل کرد. (ابن جوزی ۲۴۹/۶.).

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ﴿٨٦﴾

و تو امید و انتظار نداشتي که این کتاب بر تو نازل شود، لکن رحمتي از سوي پروردگارت بود [که بر تو نازل ا شد]؛ پس هرگز مددگار کافران مباش.(۸۶)

تفسیر:

مفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می خواندند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند وحق را ابلاغ کند. در این‌گونه جاها خطاب برای پیامبر صلّی الله علیه وسلّم است و منظور امتش می‌باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند.

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿٨٧﴾

و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن وهرگز از مشرکان مباش.(۸۷)

تفسیر:

دعوت باید خالصانه باشد و هیچ مسئله‌ای را جز رضای خداوند در نظر نگیرد.

«ادْعُ إِلى رَبِّكَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» آری کسی که به خاطر ملاحظه دیگران دعوت به خدا نکند، در مدار شرك قرار گرفته است.

«وَ لا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آياتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيكَ» به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار سخنان آنها نرو تا شما را از پیروی از آیات درخشانی که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند

(c) ketabton.com: The Digital Library

باز دارند.وَ اُدْعُ إِلىٰ رَبِّکَ مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان.
«وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ»﴿۸۷﴾:و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می‌آید.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿۸۸﴾

و معبود دیگري را با الله مخوان که هیچ معبودي جز او نیست، همه چیز جز ذات پاك او فاني میشود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوي او باز میگردید.(۸۸)

تفسیر:

«وَلاٰ تَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ»: جز الله کسی را پرستش مکن.
«لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ»: جز او معبودی به حق موجود نیست. امام بیضاوی فرموده است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۶/۲.).
«کُلُّ شَيءٍ هٰالِکٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ»: همه چیز نابود می‌شود، ولی ذات مقدس «الله» باقی می ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است.
ابن کثیر میفرماید: بدین ترتیب خبر میدهد که خدا همیشه باقی و زنده و پا برجا می باشد. خلایق عموماً مرگ را می‌چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همانگونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «کُلُّ مَنْ عَلَیهٰا فٰانٍ * وَ یبْقیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو اَلْجَلاٰلِ وَ اَلْإِکْرٰامِ.
لَهُ اَلْحُکْمُ وَ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ» فرمان وحکم ازآن او میباشد و عموم خلایق در روز قیامت نزد او برمیگردند.
باید گفت موحّد واقعی کسی است که از همه‌ی معبودها، ابَر قدرت ها، ایسمها و طاغوت ها آزاد باشد. حاکمیّت، مخصوص الله تعالي است.
پروردگارا!
مزه‌ی تلاوت، تدبّر و پندگیری از قرآن عظیم الشأن را به ما بچشان.
پروردگارا! چراغ دل ما را به نور قرآن روشن و وجود ما را روشنی بخش قرار ده.
پروردگارا! رفتار و گفتار ما را برخاسته از قرآن و سیرۀ رسول الله صلي الله علیه وسلم قرارده. آمین یارب العالمین

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.

ومن الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العنكبوت

جزء – (20 - 21)

سورۀ عنكبوت درمكه نازل شده وداراي شصت ونه آيه وهفت ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت بنام «عنكبوت» ناميده شد؛ زيرا الله متعال بت‌پرستان و خدايان مزعوم را در آن به حشره بنام عنكبوتي تشبيه نموده، ايمانشان چون تار عنكبوت سست وضعيف و بي حاصل است. حشره كه براي خود خانه سست و بى بنياد مي سازد. طوريكه در (آيه 42 سوره عنكبوت) ميفرمايد: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ» (41: عكنبوت)

در مورد اينكه خانه عنكبوت از نظر مادي و معنوي سست ترين خانه هاست؛ مطالعات اخير حيوان شناسي در روي زمين به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسير خويش مي نويسند كه: منكراني كه ولايت غير الله متعال را پذيرفته اند در سستي و ضعف اعتقاد، همانند عنكبوت هستند كه براي خود خانه اي ساخته تا در پناه آن آرام گيرد؛ در حالي كه خانه آنان سست ترين خانه ها به شمار رفته، براي پناه جستن، شايستگي ندارد و اگر اين منكران مي دانستند چنين كاري را انجام نمي دادند.

قابل يادآوري است كه: در قرآن عظيم الشأن برخي از سوره ها؛ سوره هاي (بقره، فيل، نمل و نحل وعنكبوت) از نام حيوانات و يا هم حشرات گرفته شده است.

عنكبوت:

حشره كوچكي است كه؛ از لعاب خود تار مى تند.كلمه «عنكبوت» فقط دو بار در قرآن عظيم الشأن ذكر يافته است. (قاموس قرآن، جلد 5، صفحه 58) از افلاطون نقل شده كه مگس حريص‌ترين حشره است كه براى امرار حيات خويش معمولاً روي شيرني و ترشى، شيرينى، روي چتلي ها و كثافات و زخم ها مى نشيند؛ ولى عنكبوت در گوشه ايتارميتند و به آن قناعت دارد، جالب اين است كه خداوند فعّال‌ترين وحريص‌ترين حيوان را طعمه گوشه‌گيرترين حيوان قرار ميدهد، مگس باپاى خود به سراغ عنكبوت مى رود و او با تارهاى خود مگس را شكار و خوراک خود مي كند.

محور اساسي سوره عنكبوت، همانا بيان تكاليف ايمان راستين است و ذكري داستان هاي نوح، ابراهيم، لوط و شعيب عليهم السلام مي باشد.

بايد ياد آور شد؛ همان‌طوري كه سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقيان، كافران و منافقان بحث بعمل مي آيد، سوره عنكبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، كافران و منافقان بحث به عمل مي آورد، و براي خواننده طوري تصور بعمل مي آورد كه: سوره عنكبوت تفصيل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آيات، كلمات و تعداد حروف آن:

اين سوره پس از سوره ى روم در مكه نازل شده ،طوريكه در فوق هم ياد آور شديم سوره «عنكبوت» داراي شصت‌ونه آيه مي باشد. اين سوره داراي؛ هزارونهصدوهشتادويک كلمه است. و تعداد حروف سوره «عنكبوت» به؛ چهارهزاروصدونودوپنج حرف ميرسد. (لازم به تذكر است كه اقوال علماء در تعداد كلمات و حروف سوره عنكبوت مختلف بوده

(c) ketabton.com: The Digital Library

كه شما ميتوانيد تفصيل اين مبحث رادرسوره طورتفسير«احمد»مطالعه فرمايد.)

ارتباط و پيوند سوره عنكبوت با سوره قبلي:

در پايان سوره «قصص» الله تعالي بشارت و انذار فرموده و اينك در آغاز سوره عنكبوت به ذكر تكاليف بندگان مى پردازد.

همچنان بايد گفت كه: پيوند سوره «عنكبوت» با سوره ي قبلي اش، مبارزه و پيكار ميان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پايداري و بردباري در برابر ايمان و گريز از آن است. الله متعال در سوره ي قصص از برتري طلبي و قدرت جويي و دسته دسته گردانيدن مردم بني اسرائيل، به ضعف كشانيدن آنان، كشتن پسرانشان و رهايي و ياري دادن موسي عليه السلام و قومش و نابودي و غرق گردانيدن فرعون و فرعونيان سخن گفت. در اين سوره، سخن از مسلمانان مكه است كه مشركان آزارشان مي دادند و آنان نيز با صبر و بردباري آن رنج و مشقت را مي پذيرفتند و بر سر دين، پايداري مي كردند. سپس به رستگاري نوح و مؤمنان همراهش در كشتي و نابودي قومش اشاره مي كند.

همچنان در سوره ي قصص آيه ي ٨٥ به هجرت پيامبر صلي الله عليه وسلم و در آيه ي 56 سوره ي عنكبوت به هجرت مؤمنان مي پردازد. در آيه ي ٨٣ قصص به سرانجام نيكو و ستوده ي مؤمنان پارسا و فروتن و در آيه ي ٥٨ اين سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شايسته اشاره ميفرمايد.

خصوصيات خاصي سوره عنكبوت:

- اعلان آزمايش مؤمنان در برابر سختيها و محنتهاي دنيوي و بيان فايده ي جهاد نفس و شناخت استواري ايمان هنگام سختي. بنابر اين مؤمن، مجاهدي بردبار است كه در برابر رويدادهاي بزرگ و ناجور وشنيع تسليم نخواهد شد و هم چون كوه بلند و بدون تزلزل در ايمان و اعتقاد سرافراز و پايدار خواهد ماند و آن كس كه ايماني ست و لرزان دارد، منافق است كه گاهي ايمان را از خود بروز ميدهد؛ اما در برابر مصايب و آزار و شكنجهي دشمنان تحمل ندارد. (آيه 10 عنكبوت)
- محنت و رنج ديدنهاي پيامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگين تر بود؛ اما دشمنان مجازات ديدند.(آيه 40 عكنبوت).
- مناظره با مشركان و آوردن ضرب المثل براي كوبيدن و سرزنش كردن آنان و مناظره با اهل كتاب به نرمي وحكمت.
- اثبات پيامبري محمد صلي الله عليه وسلم به وسيلهي قرآن، پيامبري درس نخوانده و خط ننوشته و رد شبهه هاي مشركان در اين بابت.
- مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و ديار خود هجرت مي كنند و از مرگ خوف ندارند وبشارت دادن به آنان كه آخرت پايدار و ارزنده است.
- اعتراف مشركان كه: تنها خداوند، آفريدگار آسمانها و زمين و روزي رسان و برطرف كننده ي زيانها و نجات دهنده از مشكلات وپرابلم ها است.
- دلگرمي به اهل مكه كه در حرم امن قرار دارند؛ اما شكر اين نعمت را به جاي نياوردند و پيامبر صلي الله عليه وسلم را تكذيب كردند و ستمي بزرگ به زيان خود نشان دادند.
- پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستكار به امن و امان و سلامت غير از سوره هاي مريم، عنكبوت، روم و قلم، ساير سوره هايي كه آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با كتاب يا تنزيل يا قرآن شروع ميشود، مانند: بقره «الم ذلك الكتاب»، آل عمران

(c) ketabton.com: The Digital Library

«الم. نزل عليك الكتاب بالحق»، اعراف «المص. كتاب أنزل إليك» يس «يس، و القرآن الحكيم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. والقرآن المجيد» وسوره‌هاي حواميم (غافر يا مؤمن، سجده، فصلت و شوري).

محتواي كلي سوره عنكبوت:

اين سوره مانند ساير سوره هاي مكي براي تثبيت اصول عقيده؛ يعني، يكتايي هستي بخش، پيامبري، معاد، پاداش وكيفر وايمان پاک در دل ها در همه‌ي احوال وزمان بخصوص هنگام گرفتاري ورنج ومحنت است. سرآغاز و شروع اين سوره از آزمون انسان خبر ميدهد و پايانش از هدايت و راهيابي مجاهدان

فداكار سخن ميگويد كه به سوي پايدار ترين راه ها و مدد الهي در حركتن.

طوريكه يادآور شديم محور سوره «عنكبوت»، ايمان و«سنت ابتلا و آزمايش» در اين زندگی است؛ چون مسلمانان درمكه در اوج محنت وسختی قرار داشتند، از اين جهت موضوع «آزمايش وفتنه» دراين سوره به صورت طولانی و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگويی داستان پيامبران.

سوره عنكبوت با اين سرآغاز صريح و روشن شروع شده است: «الم * أَحَسِبَ اَلنَّاسُ أَنْ يتْرَكُوا أَنْ يقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لاٰ يفْتَنُونَ؟» و سپس سوره در مورد اشخاصي سخن به ميان می‌آورد كه گمان ميكنند ايمان عبارت است از كلمه‌ای كه به زبان گفته ميشود، و چنانچه با دردسر و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قبلی بر ميگردند و به خاطر رهايی از عذاب دنيا از اسلام برميگردند وگمان ميكنند كه عذاب آخرت ازعذاب دنيا آسان‌تراست: «وَ مِنَ اَلنَّاسِ مَنْ يقُولُ آمَنَّا بِاللهِ فَإِذٰا أُوذِي فِي اَللهِ جَعَلَ فِتْنَةَ اَلنَّاسِ كَعَذٰابِ اَللهِ...»

- اين سوره به بحث پيرامون «محنت و آزار و آزمايش پيامبران» ادامه ميدهد وسختي‌ها خوف وترس هاي را كه آن بزرگواران در راه تبليغ رسالت متحمل شدند يادآور می‌شود. با قصه‌ی نوح شروع كرده و بعد از آن داستان ابراهيم و لوط و سپس داستان شعيب عليه السلام را آورده است. و درباره‌ی بعضی از اقوام ستمگر مانند قوم عاد وثمود و قارون وهامان و ديگران داد بحث مينمايد.

ودر ضمن ازنابودی و تباهی را يادآور می شود كه اين اقوام بدان گرفتار و ريشه‌كن شدند: «فَكُلاًّ أَخَذْنٰا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنٰا عَلَيهِ حٰاصِباً.»

- در اين قصه‌هاكه از پيامبران بعمل آمده است، درس های آموزنده‌ای از آزمايش و امتحان نهفته است، درس‌هايی كه در تلاش مستمر و شبانه روزی و ناچيزی محصول تبلور پيدا ميكند؛ مثلاً نوح عليه السّلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی الله تعالي دعوت مي كند، در حالي كه جز تعدادی قليل به آن ايمان مي آورند. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّٰ خَمْسِينَ عٰاماً فَأَخَذَهُمُ اَلطُّوفٰانُ وَ هُمْ ظٰالِمُونَ» و اينک پدر پيامبران، «ابراهيم خليل» تلاش ميكند هر طوركه شده قوم خودرا هدايت نمايد. و با دليل و برهان با آنها به مجادله ميپردازد، اما جزخودستمگري و بغاوت قومش نتيجه‌ای عايد او نمی شود: «قٰالُوا اُقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجٰاهُ اَللهُ مِنَ اَلنّٰارِ...»
- در قصه‌ی لوط با اين نكته بر ميخوريم كه چگونه اين قوم به غضب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.
- بعد از ذكر سريع محنت پيامبران، سوره‌ی شريفه صدق و درستي رسالت حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم را بيان ميكند. محمد صلّى الله عليه و سلّم مردی امي (ناخوان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، خواندن و نوشتن را نمی دانست، چنین کتاب معجزه‌گری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفته‌ی پروردگار عالمیان است: «وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ اَلْمُبْطِلُونَ.»

- سوره بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم وسیع و بزرگي پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش اشخاصیکه در مقابل سختی ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی ومالی میپردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه مي یابد: وَ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَمَعَ اَلْمُحْسِنِينَ. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة عنكبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

الم﴿١﴾

الف لام ميم (اين حرف اشاره به اسماء الهي يا اسراري بين الله و رسول اوست).(١)

شأن نزول آيات 1 – 2:

817- ابن ابوحاتم از شعبي روايت كرده است: عده‌اي در مكه زندگي ميكردند و اسلام را پذيرا شده بودند. اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم از مدينه به آنان نوشتند، اگر رهسپار ديار هجرت نشويد [اقرارتان به اسلام] پذيرفته نمي شود. آنان عازم مدينه شدند، اما مشركان دنبال‌شان كردند و آنها را دوباره به مكه بازگرداندند. پس اين آيه نازل شد. پس مسلمانان از مدينه براي آنها نوشتند كه در بارۀ شما اين كلام الهي نازل گرديده است. مسلماناني كه در مكه مي‌زيستند به يكديگر گفتند: به سوي مدينه حركت ميكنيم و هركه دنبال ما بيايد دست به شمشير برده با او مي جنگيم، آنگاه عازم مدينه شدند. مشركان دنبال آن‌ها آمدند و در ميان راه به آن‌ها رسيدند.

مسلمانان دست به جنگ زدند طوريكه بعضي از آنها به درجه رفيع شهادت هم نايل شدند و گروهي نجات يافتند. پس الله اين آيه مباركه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ» «آن گاه پروردگارت براى كسانى كه پس از آنكه شكنجه ديدند، هجرت كردند» (نحل: 110) را نازل كرد.(طبري 27693 و واحدي در «اسباب نزول» 666 از شعبي روايت كرده اند.).

- و از قتاده روايت كرده است: جماعتي از مسلمانان مكه به قصد ديدار رسول الله صلي الله عليه وسلم (به سوي مدينه رهسپارشدند، مشركان مانع هجرت آن‌ها گرديدند و آنها دوباره به مكه مراجعت كردند. در بارۀ آن‌ها الم (1) أَحَسِبَ النَّاسُ... نازل شد. پس برادران شان [از مدينه] اين كلام الهي را براي آنها نوشتند. آن‌ها دوباره از مكه خارج شدند، عده‌اي در راه شهيد شدند و عده‌اي نجات يافتند. بر همين اساس الله (آيه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (عنكبوت: 69) را نازل كرد.

819- ابن سعد از عبدالله بن عبيد بن عمير روايت كرده است: آية «أَحَسِبَ النَّاسُ» در باره عمار بن ياسر كه در راه الله شكنجه و عذاب مي شد، نازل گرديده است (طبري 27692. «زاد المسير» 1083).

خوانندگان گرامي!

از آيات متبركه (1 الي 7) در مورد موضوعاتى آزمون و شناخت مردم و مكافات آنها، بحث بعمل آمده است.

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴿٢﴾

آيا مردم گمان كرده اند، همين كه بگويند: ايمان آورديم، رها مي شوند و آنان [به وسيله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمايش داده نمي‌شوند؟ (٢)

تفسير:

درآيه مباركه به يک اصلي عالي اشاره به عمل آمد ه است، طوريكه ميفرمايد كه: ايمان، تنها وتنها به گفتن در زبان و يا هم با اداي شعارها خلاصه ومنحصر نميشود، بلكه ايمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

همراه با آزمايش است. صرف ادّعا كردن كافى نميباشد، بلكه بايد عملكرد هم در بر داشته باشد. كه بعد از اقرار و تصديق به قلب و اجراي عمل ميتوان قضاوت كرد.
بايد يادآور شد كه: دعوي ايمان كار آسان نيست مدعيان آن بايد هر لحظه وهر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند اين محكي است كه خالص و مخصوص كه به ذريعه آن ميتواند مؤمن امتياز بزرگي را بدست آورد. طوريكه در حديث شريف آمده كه: شديدترين امتحان از انبياء گر فته ميشود، بعد از آنها صالحين مورد آزمايش قرارداده ميشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمي كه به آنها مشابهت دارند گرفته ميشود نيز امتحان انسان بر وفق حيثيت وقوت ديني آن به عمل مي آيد يعني هر قدر كه شخص در دين مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار ميباشد.
«لا يُفْتَنُونَ»: آزمايش نمي گردند. مورد امتحان واقع نمي شوند (سوره: بقره آيات 155 و 214).
راغب در مورد كلمه «يفتنون» مي نويسد: يعني آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.
كلمه‌ی «فتنة» به معنای گداختن طلا برای جدا كردن ناخالصی‌های آن است و چون در حوادث و سختی ها، جوهره‌ی واقعي انسانها از شعارهای دروغين جدا ميشود، حوادث و آزمايش ها را «فتنه» ميگويند.
امام ابن جوزی ميفرمايد: اين آيه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مكه نازل شده است از جمله «عمار بن ياسر» و ديگران. كفار قريش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شكنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسيله‌ی اين آيه به آنها انس و آرامش بخشيد و آنها را اندرز داد و به آنها يادآور شد كه اين يک آزمايش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ايمان ثابت قدم و پايدار بمانند و مؤمن راستين از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهيل ۱۱۳/۳.)

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴿٣﴾

ما كساني را كه پيش از آنان بودند آزموديم (و اينها را نيز امتحان مي‌كنيم) بايد علم الله در مورد كساني كه راست ميگويند وكساني كه دروغ ميگويند تحقق يابد.(۳)

تفسير:

در اين هيچگونه جاي شكي نيست كه: آزمايش، يك سنّت الهی در طول تاريخ بشري وجود داشت،: نه مدّعيان ايمان، از امتحان الهی نجات مي يابند، و نه خلاف كاران، از انتقام الهی. طوريكه امام بيضاوی در اين مورد در تفسير خويش مينويسد: يعنی اين امر يک سنتي است كه در مورد ملت های پيشين نيز جاری بوده است و نبايد خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسير بيضاوی ۹۷/۲.)
مفسران در تفسير آيه مباركه «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (و هر آئينه امتحان كرديم آنان را كه پيش از ايشان بودند) مي نويسند كه: پيروان انبياي سابق مورد امتحانات بينهايت شديد واقع شده اند در بخاري آمده است كه صحابه رضي الله عنهم يك مرتبه به خدمت آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرياد كردند كه يا رسول الله براي ما دعا كنيد و از الله متعال مدد بخواهيد اين وقتي بود كه مشركين مكه منتها درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بوند. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: كه پيش از شما زمين را حفر نموده انسانها را زنده در آن ايستاده ميكردند، سپس بر سر آن اره كشيده او را دو پاره مي نمودند و گوشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه هاي آهني از بدنش جدا ميكردند اما با اين همه سختي ها نتوانستند آنها را از دين شان دوباره بگردانند.
«فَلَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْكَاذِبِينَ»: تا الله مؤمنان راستين را از مدعيان دروغين ايمان جدا سازد.
الله تعالي امّت‌هاي پيشين را نيز با فرستادن پيامبران به سوي‌شان مورد امتحان قرار داده است.
حق تعالي ميخواهد تا به وسيله آزمايش، آنچه را كه در علم وي آشكار و از علم بشر غايب است، در عالم واقع نيز نمايان سازد تا مردم را در برابر عمل شان و نه فقط به مجرد علم خويش ـ مورد محاسبه قرار دهد و اين آزمايش اگر از يک جهت فضلي ازجانب حق تعالي است، از جهتي ديگر نمايانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربيت براي آنان است. بنابر همين عوامل است كه: ابن عباس(رض) وساير مفسران سلف، در تفسير اين فرموده خداوند متعال: «الالنعلم» و نظاير آن ميفرمايد: اين جمله و نظاير آن در قرآن كريم به اين معني است: (مگر براي اين كه ببينيم). زيرا رؤيت به موجود تعلق ميگيرد در حالي كه علم از رؤيت عامتر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق ميگيرد. (بنقل از تفسير انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴿۴﴾

آيا كسانى كه كارهاى بد مى كنند، گمان مي‌كنند كه از ما پيشي ميگيرند؟ چه بد قضاوت مي‌كنند!(۴)

تفسير:

نبايد فراموش كنند كه الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ايمان را مى‌شنود و هم پندار و روحيات ما را بطور دقيق ميداند. «وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس اگر همچو انسانها با خود طوري فكرمي كنند كه: حق تعالي از مجازات شان بر اعمال شان عاجز است، بسيار بد فيصله پيش خود مي نمايند، و تصور شان قابل اشتباه است.
مفسر صاوى در مورد اين آيه مباركه مي نويسد: اين آيه توبيخى شديدتر از توبيخ اول را نشان ميدهد. توبيخ اول عبارت است از توبيخ انسان در مقابل اين گمان كه آنها با وجود استمرار بر كفرشان از عذاب خدا مى رهند و فرار ميكنند. («حاشية الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوى ۲۳۰/۳.)
ابن عباس(رض) در شأن نزول اين آيه مباركه ميفرمايد: هدف الله متعال از مرتكبان بدي ها در اين آيه؛ وليد بن مغيره، ابوجهل، أسود، عاصي بن هشام، شيبه، عقبه، وليد بن عقبه، عقبه بن ابي معيط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قريش‌اند ولي آيه كريمه عام است وهركسي را كه به اين وصف باشد ـ اعم از مسلمان و كافر ـ دربر مي‌گيرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿۵﴾

هركس كه به لقاى الهى اميد داشته باشد [بداند كه] اجل مقرر الهى فرارسنده است و او شنواى داناست.(۵)

تفسير:

از فحواي آيه مباركه معلوم ميشود كه: هر كس به آخرت معترف باشد و براى آن تلاش كند، عملش ضايع نشده ونا اميد و مأيوس نخواهد شد.
يعني هر كس اميدوار ديدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشي كه نزد وي است طمع مي ورزد، پس يقيناً ميعادي كه وي به بندگانش از رستاخيز و ثواب و عقاب داده است

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواه ناخواه تحقّق يافتني است.
«وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ»: الله متعال گفتار بندگان را ميشنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. يعني آنچه را كه در پنهان و آشكار به عمل مي‌آورد، هرگز چيزي از اعمال نيک و شايسته آنان ضايع نمي گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

و هركس جهاد و تلاش كنند جز اين نيست كه تنها براي خودش جهاد ميكند. البته الله از جهانيان بي نياز است. (۶)

تفسير:

«جَاهَدَ»: با دشمنان خدا جهاد كرد. با دشمن نفس امّاره به مبارزه برخاست. در راه دين مصائب و مشكلاتي تحمّل كرد.
و هركس در اطاعت الله تعالي و دوری جستن از هوس‌ها با نفس خود جهاد نمايد و صبر را پيشه كند، يقيين بايد داشته باشد كه: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر مي‌گردد.
يعني پاداش و مكافات جهاد وي به خودش تعلق ميگيرد نه به ديگران و چيزي از منافع جهاد وي به خداي سبحان برنمي‌گردد.
هدف از جهاد در اين آيه، تنها جهاد با شمشير و با دشمنان نيست، بلكه هدف از آن هرگونه تلاش و كوشش است؛ خواه اين تلاش در راه خود سازی و به اصطلاح جهادبانفس باشد يامبارزه باوسوسه‌های شيطان ويا بادشمنان خارجی.
«إِنَّ اَللهَ لَغَنِي عَنِ اَلْعالَمِينَ» «بي‌گمان خداوند از عالميان بي نياز است» پس به طاعات و عبادات شان هيچ نيازي ندارد، همان طوري كه گناهان و نافرماني هايشان نيز هيچ زياني به او وارد نمي سازد. از اين روي، نفع و ضرر طاعات و معاصي، به خود انسان بر مي‌گردد.
و بايد ياد آور شد كه: نه طاعت مطيعان برای او نفعی دارد و نه معصيت گناهكاران ضرری به او ميرساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٧﴾

و آنان كه ايمان آورده و كارهاي نيک انجام داده اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو مي سازيم و بر پايه بهترين عملي كه همواره انجام مي داده اند، پاداششان مي دهيم.(۷)

تفسير:

در آيه قبلي بحث از جهاد به عمل امد، ولي در اين آيه مباركه پروردگار با عظمت ميفرمايد كه: بهترين جهاد، ايمان و عمل صالح مي باشد.
بناً شخصي كه به الله تعالي ايمان داشته باشد، و از پيامبرش اطاعات وپيروي نمايد، و اعمال صالح مشروع را انجام دهند، حق تعالي گناهان شان را خواهد آمرزيد و خطاهاي شانرا خواهد زدود و ايشان را بر معيار نيكوترين آنچه عمل مي كرده اند پاداش خواهد داد.
يعني: پاداش‌شان را به حسب نيكوترين اعمال‌شان در اسلام مقرر مي داريم. به قولي معني اين است: به آنان بيشتر و بهتر از آنچه كه عمل كرده‌اند پاداش ميدهيم، طوريكه در (آيه: 160 سوره انعام) ميفرمايد: (هر كس نيكي‌اي پيش آورد، براي او ده برابر همانند آن پاداش‌است).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه (8 الي 13) موضوعاتي را در باره: صلابت و پايداري و آزمون مؤمنان مكلف، تهديد كافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٨﴾

ما به انسان توصيه كرديم كه به پدر ومادرش نيكي كند. و اگر آن دو(مشرك باشد) و بكوشند تا چيزي را كه به حقيقت آن علم نداري با من شريک گرداني، پس از آن دو اطاعت مكن، بازگشت تان به‌سوي من است، پس شما را به (حقيقت) آنچه مي‌كرديد، آگاه مي‌سازم.(٨)

تفسير:

«وَوَصَّيْنَا»:سفارش كرديم، دستور داديم.**«حُسْنًا»:**نيكي.**«جَاهَدَا»:** كوشيدند. إن جاهدا: اگر بكوشند. ما ليس لك به علم: آن چه را كه بدان علم نداري.

نيكی به والدين:

قبل از همه بايد گفت كه نيكي به والدين قبل از اينكه يک حكم ايماني باشد، بلكه يك امر انسانی مي باشد.

طوريكه ياد آور شديم؛ نيكي با پدر و مادر نه تنها يک عمل ايماني بوده بلكه اداي اين نيكي امر الهي و يک عمل انساني است، در احسان و نيكی به والدين، بحث هيچ گونه قيد و شرط وجود ندارد. در كلمه **«حُسْناً»** مفهوم بزرگي كه نهفته است اينست كه: در اداي اين نيكي؛ شرطِ نژادی، سِنّی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سياسی، اقتصادی و ايمانی وجود ندارد، حتّی اگر والدين كافر و مشرك باشند، بايد به آنان احسان و نيكي صورت گيرد.

«وَ وَصَّينَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَيهِ حُسْناً»

«وصينا:» وصی: به معنب متصل كردن و متصل شدن. توصيه: سفارش و دستور. «وصينا»: سفارش كرديم و دستور داديم. و برخي از مفسران محترم كلمه «وصينا» را به امر و عهد هم ترجمه و تفسير نموده اند. يعني ما به انسان امر مؤكد ميداريم كه با پدر و مادرش نيكی كند؛ زيرا آن دو سبب پيدايش انسان می‌باشند و فضل و نيكی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزينه‌ی زندگی و مادر محبت و فداكاری را به عهده دارد.

شيخ القاضي محمد ثنا الله عثماني در تفسير خويش «التفسير المظهري» در تفسيرآيه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» مينويسد: «وصيت» عبارت از دعوت كردن كسي به كاري از روي نصحيت وخير خواهي است.(تفسير مظهري)

«بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» «حسن» مصدر وبه معناي خوبي است، در اين جا روش كار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبير كرد، و هدف آن واضح است كه الله متعال به انسان وصيت نموده است كه با والدين خويش از روي حسن سلوک رفتار نمايد.

امام صاوی ميفرمايد: از اين رو خداوند متعال اولاد ها را به نيكی با پدر و مادر امر كرده است كه اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ايفای عكس طبيعت خود مكلف كرده است. و ساختمان وجود والدين بر مهربانی و شفقّت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبيعت خلقت خود واگذارده شده‌اند. (حاشيه‌ی صاوی بر جلالين ٢٣١/٣.) طوريكه ياد آور شديم كه: حق تعالي انسان را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

احسان با پدر و مادرش از راه اجراي عمل نيک يعني نيکي، لطف و مهرباني به آنان در آنچه که مقتضاي طاعت او تعالي است سفارش کرده است.
با در نظر داشت اينکه احسان و نيکي به والدين، مطلق و همیشگی است؛ امّا اطاعت از والدين، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکنند. فرزندان، بايد قدرت انتخاب تفکّر صحيح را داشته باشند. حکم الهي همين است که فرزندان نبايد در مسأله توحيد وشرك، با هيچ کس کنار ايد وبه اصطلاح راه سازش را در پيش گيرد.يعني اينکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشند تا فرزندشان به خداي متعال شريک آورد، يا وي را به کفر امر و دستور فرمايند، فرزندان طوريکه در فوق ياد آور شديم اطاعت از پدر و مادر در اين امور حرام است.

در معصيت خدا اطاعت از مخلوق درست نيست.

آيه برای آن کسی که نسبت به والدين نيک رفتار است و راه هدايت را پيش گرفته است متضمن وعده‌ی نيکوست. و برای آن کسی که والدين خود را می‌آزارد و به بيراهه رفته است، متضمن وعيد است. ولي اطاعت از مخلوق در نافرماني الله جواز ندارد نظر به حديث شريف که از النواس بن سمعان الانصاري روايت شده که پيغمبر(ص) ميفرمايد: لاطاعة المخلوق في معصية الخالق المصدر: تخريج مشكاة المصابيح الصفحه أورقم 3624 صحيح التخريج: اخرج البغوي في (شرح السنة) 2455.
و همچنان حديث شريف (لاطاعة المخلوق) از صحابي جليل القدر ديگر عمران بن الحصين و الحكم بن عمرو النصاري نيز روايت شده است (المحدث: المصدر: صحيح الجامع الصفحه او رقم 7520.
و همچنين در حديث ديگر از حضرت علي(رض) روايت است که رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف: (المحدث الباني) مصدر صحيح الجامع صفحه او رقم 7519.

شأن نزول آيه 8:

ابن کثير در بيان شأن نزول آيه کريمه از سعد بن ابي وقاص(رض) روايت ميکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه اين است که خدا تو را به نيکي با والدين فرمان داده‌است؟ به خدا سوگند که نه غذايي ميخورم و نه نوشابه‌اي مينوشم تا بميرم يا کافر شوي! سپس يک شبانه روز هيچ چيز نخورد و نياشاميد و نه از آفتاب به سايه رفت آنگاه در شب و روز بعد نيز چنين کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بي رمق شد. در اين هنگام، سعد به‌نزد وي آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشي و آن جان ها يکايک از تنت بيرون روند، من کسي نيستم که دينم را فروگذارم، حال اگر ميخواهي بخور و اگر ميخواهي نخور. پس چون مادر سعد از کفر وي مأيوس شد، اعتصاب غذاي خويش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد ميگويد: اين آيه «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ...» نازل شد (صحيح است، مسلم ص 1877 ح 1748 و ترمذي 3189، مسلم مفصل بيان داشته است. «تفسير شوکاني» 1996)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴿٩﴾

و کساني که ايمان آورده و کارهاي نيک انجام داده اند، حتماً در زمره شايستگان درمي آوريم.(٩)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایمان از عمل جدا نیست:

صِرف کاروعمل نیك، انسان را در زمرهی نیکوکاران قرار نمی دهد. بلکه کار نیکی که از ایمان به الله سبحان وتعالی برخیزد پرارزش، قیمتی، و گرانبها، است .

خوانندگان گرامي!

در دو آیهی قبل بیان شد که پاداش ایمان و عمل صالح، پوشیده شدن گناهان و دریافت جزای نیکوست. در این آیه میفرماید: کسانی که اهل ایمان وعمل صالح باشند، در زمرهی افراد صالح نیز قرار می گیرند.

در آیه مبارکه با زیباي خاصي میفرماید: کساني که به الله تعالي ایمان آورده، از پیامبر صلي الله علیه وسلم پیروي نموده و کارهای نیک مشروع را انجام دادهاند آنان را در زمره صالحان در مي آوریم. یعني: در زمره کساني که در صلاح و شایستگي راسخ قدم گردیدهاند.

امام قرطبی فرموده است که: الله متعال به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام میدهند. سخن به میان آورده است، **اَلصّالِحِينَ** متضمن مفهوم مبالغه میباشد؛ یعنی آنان که در نهایت صلاح قرار دارند. (تفسیر قرطبی ۳۲۹/۱۳.)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴿١٠﴾

در میان مردم کساني هستند که میگویند به الله ایمان آورده ایم اما هنگامي که به خاطر الله (از سوي دشمنان) مورد آزار قرار میگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهي میشمارند (و از آن سخت وحشت میکنند) اما هنگامي که پیروزي از سوي پروردگارت بیاید میگویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزي شریکیم!) آیا خداوند به آنچه در سینه هاي جهانیان است داناتر نیست؟(۱۰)

به تأسف باید گفت که؛ اظهار ایمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثري ایمان شان در قلب دیده نمي شود. در ضمن قابل یاد آوري است که: جوهر واقعي انسان را میتوان در فراز و نشیب ها و حالات گوناگون، زندگي بخوبي درک نمود. طوریکه ایمان واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبي روشن می شود. و شخصي ایماندار با شخص غیر ایماندرار به خوبي تشخصیص شده مي تواند.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه مي نویسند: تشبیه در «كَعَذَابِ اَللهِ» از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز میدارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار میدهند. و ایمان مؤمنان چنان اقتضا میکند که شکیبا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.گاهی ایمان، اذیّت و آزار مردم را بدنبال دارد که باید تحمّل کرد. (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علي صابوني)

اشخاص منافق، داراي خصوصیات فرصت طلبي بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، ودر گرفتن مزایا، اصرار می ورزد. ولي به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و و پنهان کاری شان براي آنها سودی رسانده نمیتواند واساساً براي انسان سودي هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبي اگاهي دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام فخر رازي ميفرمايد: مكلفان به سه دسته تقسيم می شوند: مؤمن كه حسن اعتقادش را نشان ميدهد، وكافر كه كفر وانكار خودرا علنی ميكند، و مذبذب كه در بين آن دو قرار دارد، ايمان را به زبان ابراز می دارد و كفر را در نهان پنهان می‌كند. بعد از اين‌كه خدا در آيه‌ی فَلَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ اَلْكَاذِبِينَ دو گروه را يادآور شد، در اينجا گروه سوم را ياد آور شده و ميفرمايد: وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّٰا. نكته‌ی ظريفی كه در اين آيه نهفته اين است كه خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق كافر را بيان كند. در آيات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شكنجه شد تا راهش را رها كند، اما او آن را رها نكرد، و منافق كافر شكنجه شد و دين را رها كرد. او می‌توانست در ظاهر با آنها كنار بيايد و قلبش به ايمان مطمئن باشد. اما چنين نكرد بلكه دين خدا را به كلی رها كرد. (تفسير كبير ۳۷/۲۵.)

اين آيه ناظر بر گروهي است كه در ايمان شان ضعف بود، به طوري‌كه چون از كفار آزار مي ديدند، با آنان همراهي و موافقت مي‌كردند و چون قوت اسلام نمايان مي شد و الله متعال مؤمنان را در موضعي از مواضع و در سنگري از سنگرها نصرت مي داد، مي‌گفتند: ما با شما همراه بوديم.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴿۱۱﴾

و يقيناً خدا كساني را كه ايمان آورده اند، مي شناسد و بي ترديد منافقان را نيز مي شناسد.(۱۱)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه الله تعالي از درون انسانها اگاهي مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب مي شناسد.

درآيه مباركه قبلي؛ كه منافقان با تأكيد، همگامی خود را با مؤمنان و توده‌ی مردم بيان ميكردند، **«إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»**، در اين آيه، الله تعالي نيز با تأكيد ميفرمايد: من همه را می شناسم. الله تعالي حال مؤمنان وحال منافقان را برای بندگان خود به توضيح ميگيرد: يعني: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسيله آزمايش در سختي ها از يک ديگر جدا و متمايز گردانيده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشكار ميگرداند پس‌مخلص كسي است كه از آزارهايي كه مي بيند، متزلزل نمي شود و در راه الله چنان‌كه بايد صبر و ثبات مي ورزد و منافق كسي است كه به چپ و راست متمايل ميشود پس اگر به او از جانب كافران آزاري رسيد، با آنان موافقت و همراهي و تبعيت كرده و به الله متعال‌كافر ميشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن برفراز شده آفتاب پيروزي آن بدرخشد و نشانه‌هاي فتح و نصرت نمايان گردد، به سوي اسلام باز ميگردد وميپنداردكه ازمسلمانان است.

مفسران گفته‌اند: منظور از **«وَ لَيَعْلَمَنَّ اَللّٰهُ»** اين است كه علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، وگرنه خدا از گذشته و آينده و حال آگاه است و هيچ چيز بر او پوشيده نيست. بنابر اين، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه اين كه چيزی از خدا مخفی و پوشيده باشد سپس برايش روشن شود. ابن عباس «علم» را به ديدن تفسير كرده است.(به آنچه كه علامه ابن‌كثير در اين رابطه نوشته است مراجعه كنيد. مختصر ۲۸/۳.)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿۱۲﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و كافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پيروى كنيد (اگر گناهي داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن مى‌گيريم، ولى در حقيقت هيچ بارى از گناهان ايشان را به گردن نگيرند، كه ايشان دروغگو هستند.(١٢)

تفسير:

«إِتَّبِعُوا سَبِيلَنَا»: از راه و روش ما پيروي كنيد. ازدين و مكتب ما پيروي كنيد.
اگر توجه فرموده باشيد، انسانهاي كافر ومنحرف، براى دعوت و تشويق ديگران به كارهاي خلاف شرعي ميگويند: اگر اين كار گناهى داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود ميگريم، چه فرق ميكند، آنرا انجام دهيد.در حاليكه در شرع اسلامي هيچ كس نميتواند گناه شخصي ديگرى را به دوش گيرد.
مفسرابن كثير در اين مورد فرموده است: مانند اين است يک نفر بگويد چنان كن گناهش به گردن من.(ابن كثير ٣٠/٣.)
كافران در سخن وگفتار خويش درغگو هستند، در جهان بينى اسلام، هيچ كس بار كسى را به دوش نمى‌كشد. **«وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»** (164سوره انعام) وهيچ كس بار (گناه) ديگرى را بر دوش نمى كشد، بنابر اين وعده‌هاى كفّار و شيطان كاملاً باطل و بي اساس است.
مفسر مُجاهِد بْن جَبْر در شأن نزول اين آيه مباركه مينويسد كه: اين آيه كريمه درباره كفار قريش نازل شده است.

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿١٣﴾

و مسلماً بارهاي [گناهان] خود را با بارهاي ديگري [از گناهان كساني كه گمراهشان كردند] همراه با بارهاي خود حمل خواهند كرد، و روز قيامت از آنچه [به خدا و پيامبر وقرآن] افترا ميبستند، حتماً بازخواست خواهند شد.(١٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَثْقَالَ»: جمع ثِقْل، بارهاي سنگين. هدف از آنبار گناهان است. **«أَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ»:** بارهاي گناهان گمراه سازي ديگران به همراه بارهاي گناهان گمراهي خود (سوره: نحل آيه: 25).

تفسير:

بايد گفت كه: منحرف كنندگان، بار منحرف شدگان را نيز بر دوش ميكشند.
از اين آيه مباركه معلوم ميشود اگر كسي ديگري را به انجام گناهي تحريک كند يادرگناه كردن به او كمک كند او همچون مجرم اصلي گناهكار است. طوريكه در حديث آمده است: «هر كس ديگرى را به گمراهى بخواند، گناه خود و گناه پيروى كننده را بدون اين كه از گناه پيروى كننده كم شود به دوش خواهد كشيد». (صحيحين.)
همچنان در حديث ديگري آمده است: «هر كس به سوي هدايت فراخواند، برايش از مزد و پاداش همانند اجري كساني است كه از وي تا روز قيامت پيروي كرده‌اند، بي آنكه از پاداش هاي خودشان چيزي كاسته شود. و هركس به سوي گمراهي‌اي فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان كساني است كه از وي تا روز قيامت پيروي كرده‌اند، بي آنكه چيزي از گناهان خود آنان كاسته شود». (مسلم، عن آبي هريرة وابن ماجه، عن أنس، قرطبى).

مطالعه كننده گرامي!

از اين آيه به بعد به داستان و قصه هاي حضرت نوح، حضرت ابراهيم، حضرت لوط،

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت شعيب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسى عليهم السلام به بيان گرفته ميشود و خوانندگان گرامي را مختصراً با نمونههايي از آزمايش امّت هاى پيشين آشنا مىسازد.

قابل تذكر كه از آن جمله: در آيات (14 الي 15) در مورد قصه و داستان نوح عليه السلام و قومش: معلومات ارايه ميگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴿١٤﴾

ما نوح را به سوي قومش فرستاديم پس نهصد و پنجاه سال در ميان آنان باقي ماند، پس طوفان آنان را در حاليكه ظالم بودند، فرو گرفت.(١٤)

تفسير:

«لَبِثَ»: ماند. ماندگار شد، درنگ كرد، به سر برد. **«أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِينَ عَاماً»:** هزار سال، بجز پنجاه سال. يعني نهصد وپنجاه سال. عاماً: سال. أخذهم: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوريكه مي دانيد؛ يگانه پيامبرى كه مدّت رسالتش در قرآن بيان شده، مدت رسالت نوح عليه السلام است، طوريكه مدّت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولي مدّت زندگى آن حضرت و پيامبرى آن حضرت پس از طوفان، بيان نشده است.

از ابن عباس(رض) منقول است كه حضرت نوح(ع) در سن چهل سالگي مبعوث شد، تا نه صدو پنجاه سال در دعوت تبليغ و سعي و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باين حساب عمر او يكهزار و پنجاه سال شد.(تفسير كابلي)

بايد يادآور شد كه: هر يكي از پيامبران به سوي ملت خاصي مبعوث شدهاند، از جمله: حضرت موسي عليه السلام براي هدايت قوم بني اسرائيل و حضرت صالح عليه السلام براي هدايت قوم ثمود و حضرت هود عليه السلام به منظور راهنمايي قوم عاد و محمد صلي الله عليه وسلم جهت رهنمايي قريش و ساير عالم بشريت مبعوث گرديده است.

مفسران در تفاسير خويش مي نويسند كه: نوح عليه السلام پيامبر نسل قابيل پسر آدم و ذريهي شيث عليه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبي، صفحه 46.)

مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفي عمادي (متوفي 982) در تفسير خويش «تفسير إرشاد العقل السليم إلي مزايا الكتاب الكريم» مي نويسد: طوفان به هر پديدهاى گفته ميشود كه به شدت چيزى را در برگيرد از قبيل سيل و باد و تاريكى. اما غالباً براى آب استعمال مى شود. (ابو سعود ١٦٦/٤.)

شيخ الإسلام فخرالدين رازي(544 هـ 606 هـ) در تفسير خويش ميفرمايد: جمله در آيه متبركه «وَهُمْ ظَالِمُونَ» متضمن اشارهاى لطيف است كه عبارت است از اين كه الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نميدهد، بلكه در صورت اصرار برظلم عذاب ميدهد. به همين سبب گفته است: «وَ هُمْ ظَالِمُونَ» يعنى در حين ظلم آنها را نابود كرد. (تفسير كبير ٤٢/٢٥.)

در اين آيه مباركه خطاب به رسول الله صلي عليه وسلم پايداري و صبر و مقاوت وي در راه دعوت است، و براي شان خطر نشان مي سازد كه نوح عليه السلام نهصد و پنجاه سال

(c) ketabton.com: The Digital Library

قومش را به سوي حق فراخواند و از آنان جز تعدادي اندک ايمان نياوردند پس اي محمد صلي الله عليه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستي که بر اين راه صبر و ثبات ورزي زيرا اندک مدتي است که در ميان قوم خويش مانده‌اي و در همين اندک زمان، شمار امت و پيروانت بسيار بيشتر از شمار پيروان نوح عليه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴿١٥﴾

پس او و اهل کشتي را نجات بخشيديم و آن [حادثه] را عبرتي بسيار مهم براي جهانيان قرار داديم.(١٥)

تفسير:

أصحاب السفينة: سرنشينان کشتي، کشتي نشستگان، مسافران کشتي.

يعني: نوح وهمراهانش درکشتي راکه شامل فرزندان و پيروانش بودند، نجات داديم. در باره شمار سرنشينان کشتي نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» يعني: کشتي را «آيتي براي عالميان گردانيديم» يعني: عبرتي بزرگ براي آنان گردانيديم زيرا اين کشتي مدتي مديد برکوه «جودي» باقي بود. به قولي معني اين است: اين واقعه را عبرتي براي نسل هاي آينده و اندرزي براي تمام جهانيان گردانيد. (تفسير انوار القرآن).

در اين داستان درس بزرگي است که ميتوان مثالي براي نسل هاي مبارزه را حق باشد همين است که:اگر قابليّت و آمادگی پذيرش نباشد، هزار سال تبليغ هم اثری ندارد. ولي بايد گفت که در تربيت و تبليغ، صبر و پايداری لازم است. طوريکه در اين آيه مبارکه پايداری نوح عليه السلام و سرسختی مردم را نشان دهد. واقعيت امراينست که: بی توجّهی به پيام انبيا، ظلم است و ظلم، کليد قهر الهی است.

آشنايی با تاريخ اقوام گذشته، مورد توجّه قرآن است. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً» (بيان تاريخ انبياى پيشين، تسلّی بخش پيامبر اکرم صلی الله عليه و آله است.)

سيرت نويسان مينويسند: وقتي ملک الموت، ميخواست نفس نوح عليه السلام را قبض کند از وي پرسيد که: دنيا را چگونه يافتي؟ جواب فرمود: مثل اينست که يک شخص خانه اي داشت وخانه اش داراي دو دروازه باشد که ازيک دروازه داخل ميشوي واز دروازه ديگري بيرون ميشوي.

عالم دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مينويسد: سوره هايي را که سرگذشت نوح عليه السلام در آنها آمده، چهل وسه سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره هاي اعراف، هود، شعرا، قمر و نوح از بقيه مفصل تر است.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبرکه (16 الي 23) داستان و قصه‌ي ابراهيم عليه السلام و قومش دلايلي بر اصول سه گانه‌ي: توحيد، نبوت و معاد، مورد بحث قرار ميگيرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴿١٦﴾

و [ياد کن] ابراهيم را چون به قوم خويش گفت: الله را بپرستيد و از او بترسيد، اين براي شما بهتر است اگر مي دانيد.(١٦)

تفسير:

حضرت ابراهيم عليه السلام، دومين پيامبر اولوالعزم است که پس از نوح عليه السلام مبعوث شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر سر لوحه دعوت پيامبراني الهي را دقيق مطالعه نمايم در خواهيم يافت كه: توحيد و تقوا، سرلوحه همه اي انبيا را تشكيل مي داد.
ابن كثير در تفسير خويش مي نويسد: خداى متعال خبر بنده و پيامبر و خليل و دوست خود، «ابراهيم» يعنى پيشواى راستان را يادآور ميشود كه قوم خود را به عبادت و پرستش خداى يگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهيزگارى اخلاص داشته باشند و فقط از الله روزى بجويند و در مقابل نعمت هايش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هيچ كس نعمت را عطا نمىكند. (مختصر ابن كثير٣/٣٢.)
دستيابى به خير، در گرو خداپرستى و تقواست. دستيابي بهشت جايزه كساني است كه بين خير و شرّ تميز كرده و راه خير را بر گزيدهاند.
كسانى كه به جاى توحيد و تقوا به سراغ غير الله و فساد مى روند، در حقيقت جاهل اند. (عالم بى تقوا، جاهل است.)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿١٧﴾

شما فقط بتهايى را به جاى الله مىپرستيد و بهتانى بر ساخته ايد، بىگمان كسانى كه به جاى الله مى پرستيد اختيار روزى شما را ندارند، پس روزى را نزد خداوند بجوييد و او را (به يگانگي) بپرستيد و او را شكر گزاريد كه به سوي او باز گردانيده مي‌شويد.(١٧)

تفسير:

در آيه قبل حضرت ابراهيم عليه السلام به مردم توضيح داد كه: بتان و معبوداني را كه غير از الله بزرگوار مي پرستي چيزي جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته‌هاي خوش شما است، اين خدايان را كه مورد پرستش قرار ميدهيد توانمندي دادن روزي را به شما ندارد.
بناءً در مي يابيم كه: تمركز دعوت ابراهيم عليه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانيت الله تعالي تشكيل ميداد، وي عبادت غير الله را مردود و بى نتيجه اعلام داشت.
در پايان آيه مباركه يک بار ديگر بر عبادت خدا تأكيد بعمل آمده وميفرمايد: بايد طاعت خويش را براي الله تعالي خالص گردانيد، و روز قيامت بازگشت فقط به سوي اوست و هركس را دربرابر اعمال‌شان مورد حساب قرار مي‌دهد.

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴿١٨﴾

و اگر (رسالت مرا) تكذيب كنيد، پس امت‌هاي پيش از شما نيز (پيامبرانشان را) تكذيب كردند. وبرعهدۀ پيغمبرما (وظيفه‌اي) جز ابلاغ آشكار نيست.(١٨)

تفسير:

در اين آيه مباركه با تمام صراحت اعلام مي دارد كه: اگر محمد صلي الله عليه وسلم را تكذيب كنيد، عجيب نيست زيرا شيوه كفار با پيامبران پيشين نيز اين چنين بوده است.
رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: اگر مرا تكذيب كنيد اين انكار شما به من زيان و ضرري نمي رساند، بلكه فقط به خودتان ضرر مى رسانيد؛ چرا كه قبل از شما ملت هاي بودند كه پيامبران خود را تكذيب كردند و بر اثر آن به عذاب بزرگي الهي گرفتار شدند، و عذابى كه دامن آنها را گرفت، دامن شما راهم خواهد گرفت. (ابن كثير گفته است: ظاهراً تمام اين سخن جزو گفته‌هاى ابراهيم خليل است كه به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجّه پرداخته است؛ چرا كه به دنبال آن ميگويد: فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ، و امام طبرى بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر صلّی الله علیه و سلّم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن کثیر روشن‌تر است.) رسالت پیامبران «وَ مٰا عَلَى اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ» جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهده‌ی او نمی‌باشد.

طبری گفته است: معنی «اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ» این است که مبلّغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند. (تفسیر طبری ۸۹/۲۰.)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴿۱۹﴾

آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز میکند و سپس بازش میگرداند، بی‌گمان این (اعادهٔ خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

تفسیر:

دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکراست و از همه‌ی انسانها براي انديشيدن و تفکر دعوت به عمل مي‌آورد. اعتقاد به مبدأ، سبب اعتقاد به معاد و بی‌خبری از قدرت خداوند، مایه‌ی انکار ازمعاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته‌اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشيني ايجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فاني ساختنش مجدّداً همچون مثل اول باز مي‌گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده‌ی دلایل و به کار بردن فکرو اندیشه در نمی یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می‌کند؟

«إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيرٌ» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می‌کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی میفرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسّرین گفته‌اند: آیا نمی بینند خدا چگونه میوه‌ها را می آفریند و مدتی دوام می‌آورند و سپس از بین می روند وباز آنها را اعاده میکند و این چرخه تا ابد تکرار می شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می‌کند، سپس بعد از اینکه از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می فرستد و سایر جانداران نیز چنین می باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه‌ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند میگوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳.)

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿۲۰﴾

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (باردوم) را ایجاد مي‌کند، یقیناً الله بر هر کاري تواناست.(۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِيرُوا»: بگردید. یعني سیر وسیاحت کنید. **«انظُرُوا»:** بنگرید. دقّت، مطالعه و بررسي نمائید.

تفسیر:

شیخ سعید حوي در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌اي از معجزات قرآن کریم میباشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان ها را

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميگنجد. چنانكه دستور سير و سفر در زمين و نگرش در كيفيت آغاز آفرينش، به ضرورت تحقيق و مطالعه در علم زيست شناسي و تحقيق در طبقات زمين وعلم باستان شناسي اشاره دارد و خود اين مستلزم ايجاد مراكزتحقيق در اين رابطه است تا كسي كه در زمين به قصد عبرت گرفتن گردش مي‌كند، ازديدن آنها درس و اندرز بگيرد».(تفسير انوارالقرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴿٢١﴾

هر كس را بخواهد عذاب مي كند، و هر كس را بخواهد مورد رحمت قرار ميدهد، و فقط به سوي او بازگردانده مي شويد.(٢١)

تفسير:

يعني اينكه الله متعال هر كس از بندگان را كه بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتكب شده عذاب ميكند و هر كس از بندگانش را كه بخواهد در صورتي كه توبه كند، به طاعتش عمل نمايد و از نافرماني‌هايش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خويش قرار ميدهد. و بازگشت تنها به سوي اوتعالي است تا فرمانبردارن را پاداش و نافرمانان را مجازات كند.

شيوه‌ی تربيتی قرآن چنان است كه هرگاه مِهر و قهر خداوند را بيان مي كند، ابتدا از مهر و رحمت وسپس از قهر و عذاب سخن ميگويد، ولی چون اين آيه، دنباله‌ی تكذيب كفّار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴿٢٢﴾

وشما نه درزمين ونه درآسمان نميتوانيد خدا راعاجز كنيد [تا ازدسترس قدرت او بيرون رويد]، و شما را به جاي خدا هيچ سرپرست و ياوري نيست.(٢٢)

امام قرطبی گفته است: يعنی اگر درآسمان هم باشيد، خدا را درمانده نميكنيد:

وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ. (تفسير قرطبی ٣٣٧/١٣.)

تفسير:

يعني اي بندگان! شمانه درزمين ونه درآسمان عاجزكننده پروردگارتان نيستيد تا در صورت عصيان از قبضه قدرتش بيرون شده يا از عذابش پيشي گيريد.

«وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللهِ مِنْ وَلِي وَ لاٰ نَصِيرٍ» «و جز الله براي شما ولي نيست» كه با شما دوستي وهمياري نموده ومتولي امورشماگردد و شما را از درگرفت الله متعال بازدارد «و نه شما را نصرت دهنده‌اي است» كه ياريتان داده و عذاب الله تعالي را از شما دفع كند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿٢٣﴾

و كسانی كه آيات الهی و لقای او را منكر شدند اينانند كه از رحمت من ناميد شدند، و اينانند كه عذابی دردناك [در پيش] دارند.(٢٣)

تفسير:

آن عده از كساني كه برهان هايي را كه الله متعال بر پيامبرش در كتابش نازل كرده تكذيب كند و بدان كفر ورزيده ادلّۀ يگانگي و الوهيت را منكر شود، و آن عده كسانيكه منكر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه كه پيامبران صلي الله عليه وسلم به آنان خبر داده‌اند عمل نكردند؛ اين عده از اشخاص در روز قيامت نيز از رحمت الهي كه بهشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

است محروم مي شوند.
«و آن گروه را عذابي دردناک است» در دنيا و آخرت.
ابن جرير ميفرمايد: اين نا اميدى زمانى است كه در آخرت عذاب را ميبينند. (تفسير طبرى ۹۰/۲۰.)
بايد متذكر شد كه: تكرار كلمه «اولئک» در آيه ي 23 به اين دليل است كه نااميدي از رحمت پروردگار و چشيدن عذاب پردرد به كفر پيشگان بي باور باز مي گردد.

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه (24 الي 35) موضوعاتي: جواب قوم ابراهيم عليه السلام به او، ايمان آوردن لوط عليه السلام ، نعمت هاي الهي، قصه‌ي لوط عليه السلام و قومش، مورد بحث قرار ميگيرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿۲۴﴾

اما جواب قوم او (ابراهيم عليه السلام) چيزي جز اين نبود كه گفتند، اورا به قتل برسانيد يا بسوزانيد، ولي خداوند او را از آتش نجات داد. بي‌گمان در اين (ماجرا) براي قومي كه ايمان مي آورند، نشانه هايي (قدرت الله) است.(۲۴)

تفسير:

ابن كثير ميفرمايد:«ابراهيم عليه السلام روحش را براي خداي رحمان و جسمش را براي آتش سوزان بذل كرد و از اين روي است كه همه اهل اديان بر محبت وي اجتماع كرده اند».
مطالعه گنندگان گرامي! يكى از شيوه‌هاى دعوت مردم به دين، مطلع ساختن جامعه به اضرار بى‌دينى است. در ضمن بايد گفت كه: محبان الهي در دفاع از اهداف مقدس خويش در هر شرايطى كه قرار داشته باشد، يک لحظه هم در رساندن حق آرام نمى نيشند.
طوريكه حضرت ابراهيم عليه السلام در مسير رسالت الهى خويش ابتدا به سراغ پدر يا كاكا و قوم خويش ميرود و آنانرا به سوى توحيد و يكتا پرستى دعوت ميكند وچون نتيجه‌اى حاصل نميشود در دوّمين مرحله به سراغ بت‌ها مى‌شتابد و همه آنها را درهم مى شكند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بيدار كردن قوم خويش مى پردازد و سر انجام پس از اندرز و توبيخ، آنها را به تعمق و انديشه وامى‌دارد.
نتيجه فعاليت هاي توحيدي حضرت ابراهيم عليه السلام اين مي شود كه بعد از شكستاندن بتها خواستار محكمه او ميشوند، محكمه بر سوختناندن حضرت ابراهيم عليه السلام حكم صادر مي كند. تا بدين وسيله به آلام خويش تسكين دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع آوري هيزم آغاز مي كنند. تا حضرت ابراهيم را فداي خدايان خويش نمايد. مفسران مي نويسند كه در جمع آوري هيزم حتي زنان مريضي نيز نذر ميكردند اگر شفا يابند به جمع آوري هيزم بپردازند. بعد از جمع‌آوري هيزم هاي زياد آن‌ها را آتش زدند چون آتش مشتعل گرديد، حضرت ابراهيم عليه السلام را در آن انداختند ليكن خداوند بلافاصله دستور داد «**يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ﴿69﴾**»[الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور داديم كه اي آتش سرد و سالم باش بر ابراهيم. بدين وسيله معجزه‌ي بزرگ خدايي به وقوع پيوست و آتش سوزان (به امر الله تعالي) آن چنان سرد گرديد كه ابراهيم در بحبوحه‌هاي آن احساس سرما مي‌كرد و كيد دشمنان خدا به سوي خودشان برگشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظيم الشأن در (آيه 66 سوره انبيا) ميفرمايد: «قالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مالا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلا يَضُرُّكُمْ﴿66﴾»(ابراهيم) گفت: پس آيا شما بجاى خداوند چيزى را مى پرستيد كه هيچ سودى براى شما ندارد و هيچ زيانى به شما نميرساند؟!

«أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ﴿67﴾» (اف بر شما و بر هر چه كه غير از خدا پرستش مى كنيد، آيا نمى انديشيد؟!)

«قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ﴿68﴾» (امّا مشركان لجوج و متعصّب) گفتند: اگر ميخواهيد كارى انجام دهيد! او را بسوزانيد و خدايانتان را يارى كنيد.

«قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ﴿69﴾» (و سرانجام آتشى فراهم آورده و ابراهيم را به درون آن انداختند، امّا ما گفتيم: اى آتش! بر ابراهيم سرد و سلامت باش.

«وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴿70﴾»و (اگر چه) آنان براى او (تدبير بد و) كيدى را اراده كردند، ولى ما آنها را از زيانكارترين (مردم) قرار داديم.

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴿٢٥﴾

و (ابراهيم) گفت: جز اين نيست كه غير از الله بتاني را معبود قرار داده‌ايد كه براي دوستي ميان شما در زندگي دنياست، باز در روز قيامت بعضي از شما بعضي ديگر را انكار مي‌كند و بعضي از شما به بعضي ديگر لعنت مي‌فرستد و جايگاه‌تان آتش دوزخ است و براي شما مددگاراني نيست.(٢٥)

تفسير:

«مَوَدَّةَ بَيْنَكُمْ»: به خاطر محبّت ميان خود. مراد اين استكه بتهائي كه ميپرستيد، مجسّمه افراد صالح يا بزرگان قوم است، يا اين كه پدران خود را بر پرستش چنين بت‌هائي ديده‌ايد و محض تقليد از ايشان و چشم هم چشمي يكديگر، شما هم آنها را مي پرستيد. و يا اين كه پرستش بت هاي مخصوص رمز وحدت هرقوم و قبيله‌اي بشمار مي‌آمد و بت پرستي تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداري از قوم و قبيله بود وبس. («ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٢٦﴾

پس لوط عليه السلام به ابراهيم عليه السلام ايمان آورد، و [ابراهيم عليه السلام] گفت: به درستي كه من به سوي پروردگارم مهاجرت مي كنم، كه فقط او تواناي شكست ناپذير و حكيم است.(٢٦)

لوط عليه السلام:

شخصيت والاي معاصر ابراهيم عليه السلام و از پيغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء160-175). لوط عليه السلام؛ از جمله يكى از پيامبران مشهور است،كه نام مباركش بيست هفت بار در قرآن عظيم الشأن ذكر شده است، داستان لوط عليه السلام بطوري تفصيلي در سوره هود و ساير سوره هاي بيان يافته است.

اكثريت مفسران از جمله ابن عباس(رض) در تفاسير خويش لوط عليه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهيم عليه السّلام معرفي داشته اند. همچنان، در تورات سفر پيدايش باب 14 آمده كه لوط برادر زاده ابراهيم بود.

طوريكه در آيه فوق خوانديم: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ» حضرت لوط عليه السلام كه برادر زاده‌اش

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصي بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط علیه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم علیه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام هاي حق آورده بود، تصدیق کرد.

«وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي»: «و گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوي پروردگار خود هجرت مي کنم» یعني: من از دیار قومم به جایي هجرت میکنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از«کوثي» که قریه‌اي در سواد کوفه در عراق است به سوي «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط علیه السلام و همسرش ساره نیز با وي همراه بودند.

قابل یاد آوري است که حضرت ابراهیم علیهم السلام، اولین پیامبري است که به خاطر دین بر هجرت وترک وطن مجبور شد، واین مهاجرت در سن هفتاد وپنج سالگي اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبي)

خوانندگان گرامي!

لوط علیه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلي اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار مي رفتند. این قوم از جمله مردمان قطع الطریق بودند، مجالس و شب نشیني هاي مجللي را غرض بر پا کردن منکرات (همجنس بازي) بر مي داشتند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمي‌کردند. چه بد اعمالي بدي نه بود که این قوم بدان دست نمي زدند.

آنها مرتکب گناهي شدند که در واقع شنیع‌ترین جرم‌ها بود و کسي قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس بازي» این قوم، قرآن عظیم الشأن میفرماید: «**أَتَأْتُونَ ٱلذُّكْرَانَ مِنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴿165﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴿166﴾**» (الشعراء: 165- 166) (آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران راکه پروردگارتان براي شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحي را منکر نمي پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بي‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمي‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستي و ترک قبایح دعوت نمود بلکه هیچ اهتمامي به او نکردند و اعتنایي به نصایح او ندادند، بلعکس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشي تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «**قَالُوا۟ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُخْرَجِينَ﴿167﴾**» [الشعراء: 167) (گفتند: اي لوط! اگر (از عیبجویي ما) دست برنداري، حتما از بیرون رانده‌شدگان خواهي بود.)

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن‌ها بیزاري مي‌کردند، کسي به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند.

سبب این اخراج چه بوده؟ بي شرمانه و وحشیانه مي گویند: «**إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴿82﴾**» [الأعراف: 82). (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاري هستند.) آنها انسان هایي هستند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي خواهند خود را پاک نگهدارند!
عفت و پاکدامني و دوري از کثافتکاري بخصوص همجنس بازي از نظراين بدبخت هاي ستمگر جرم تلقي مي شود و بايد انسان به خاطر آن مجازات شود و اين امر به هيچ وجه جاي تعجب نيست چون منطق و طبيعت طغيان صفتان و سرکشان در طول تاريخ اين چنين بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله. (رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن کريم: شيخ علي صابوني، (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴿٢٧﴾

و به (ابراهيم) اسحاق و يعقوب را بخشيديم و پيامبري و کتاب را در نسلش قرار داديم و پاداشش را در دنيا به او داديم، و بي ترديد او در آخرت از جمله صالحان است.(٢٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْكِتَابَ»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجيل و قرآن ميگردد.
«الصَّالِحِينَ»: (بقره/130). صالح بودن، عالي‌ترين درجه کمال انساني در اعتقاد و ايمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسياري از پيغمبران از خدا تقاضا کرده‌اند تا ايشان را جزو صالحان قلمداد فرمايد (سوره هاي: نمل/19، قصص/27، شعراء/83، صافّات/100).
«أَجْرَهُ»: مراد مجموعه افتخارات دنيوي است. از قبيل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنيا دنيا است، بخشيدن فرزندان بايسته، ادامه خطّ نبوّت در دودمان او.(«ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

خداوند متعال به حضرت ابراهيم اسحاق را به عنوان فرزندي پيامبر عنايت کرد وبعد ازاسحاق نواسه اش يعقوب پيامبر را به وي بخشيد و در نسل ابراهيم پيامبران گرامي قراردادکه ازبارگاه خداوندمتعال کتابهاي نازل شده راآوردند.
هيچ پيامبري را نفرستاد جز از پشت وي،ابن کثير گفته است: علاوه بر اين که خدا او را به عنوان «خليل» برگزيد که اين خصلتی پسنديده و بزرگ بود، او را پيشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهيم پيامبری نبود که ذريت و نسلی نداشته باشد، تمام پيامبران بنی اسرائيل از نسل فرزند او يعنی «يعقوب» بودند. و از نسل اسماعيل جز پيامبر عربی صلّی الله عليه و سلّم پيامبری بر نخاست.
همچنان باري تعالي به ابراهيم عليه السلام پاداش عملش را در دنيا عنايت کرد؛ با نام و آوازه نيک، ثنا و ستايش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نيز از رستگاران به رضوان الله و نجات يافتگان از عذابش مي‌باشد.

اسحاق عليه السلام:

اسحاق عليه السلام پسر حضرت ابراهيم عليه السلام و مادرش سارا است. او دومين فرزند حضرت ابراهيم عليه السلام است. ملايکه‌ي اطهار تولد اورا مژده دادند. انبياي بني اسرائيل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذريه‌ي ابراهيم (اسحاق و اسماعيل) متمرکز گشته است.
«وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ» (العنکبوت: 27) (پيغمبري را در نسل و ذريه‌ي ابراهيم قرار داديم.)

رسالت اسحاق عليه السلام:

قول راجح اينکه اسحاق عليه السلام به سوي کنعاني ها (در سرزميني که آن ها سکونت

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتند) (شام وفلسطين) و در محيطي كه ابوالأنبياء ابراهيم عليه السلام مي زيست، مبعوث گرديد. رسالت او به سوي قومي بود كه در ميان آنها زندگي ميكرد.
حضرت اسحاق عليه السلام 180 سال زندگي بسر برد، و در سرزمين كنعانيان وفات كرد و در الخليل (حبرون) نزديک پدرش ابراهيم عليه السلام در آن دفن گرديده بود، دفن گرديد. عليهم أفضل الصلاة والسلام.

يعقوب عليه السلام:

يعقوب عليه السلام پسر اسحاق عليه السلام پسر ابراهيم عليه السلام، مادرش رفقهي دختر بتوئيل پسر ناحور پسر آزر است كه مؤرخان او را (تارح) ميگفتند. ناحور برادر ابراهيم عليه السلام بود يعقوب پدر اسباط دوازدگانهي بني اسرائيل است. نسب بني اسرائيليان به او ميرسد.
يعقوب عليه السلام به (اسرائيل) موسوم بود. خداوند ميفرمايد: «**كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلّا لِّبَنِيٓ إِسرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفسِهِۦ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّورَىٰةُ قُل فَأتُواْ بِٱلتَّورَىٰةِ**»[آل عمران: 93]. (همهي غذاها بر بني اسرائيل حلال بود، جز آنچه اسرائيل پيش از نزول تورات بر خود حرام كرده بود.)
نزد اهل تورات معروف است كه خداوند او را اسرائيل نام نهاد و در زبان عبري به معناي روح الله است. مقصود اين است كه بدانيم اسرائيل نام يعقوب است. چنانكه توضيح داديم و قوم يهود به او نسبت داده ميشوند.

وفات يعقوب عليه السلام:

حضرت يعقوب عليه السلام در غم دوري فرزندش يوسف عليه السلام كه مورد حسادت و مكر برادران قرار گرفت، بينايي خود را از دست داد بعد الله سبحان وتعالى روشنايي ديده را به او بازگردانيد. «**فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلبَشِيرُ أَلقَىٰهُ عَلَىٰ وَجهِهِۦ فَٱرتَدَّ بَصِيرا**» [يوسف: 96]. (هنگامي كه مژده رسان بيامد و پيراهن را بر چهرهاش افكند بينا گرديد.)
حضرت يوسف عليه السلام و يعقوب عليه السلام در مصر دوباره همديگر را ديدند و با هم جمع شدند. يعقوب عليه السلام درسن 147 سالگي بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوبارهي او با يوسف عليه السلام ، فرزند دلبندش، دارفاني را وداع گفت. يعقوب عليه السلام به پسرش يوسف وصيت كرد كه، نزد پدرش اسحاق عليه السلام دفن شود. يوسف عليه السلام وصيت او را عملي نمود و او را درجوار قبر حضرت اسحاق عليه السلام در شهر حبرون در شهر الخليل دفن نمود. صلوات الله عليهم أجمعين. (رساله: پيغمبري و پيغمبران درقرآنكريم: تأليف: شيخ علي صابوني، (عقرب) 1394شمسي، 1436 هجري)

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴿٢٨﴾

ولوط را [نيز فرستاديم]، آن گاه به قومش گفت: شما كار بسيار زشتي مرتكب ميشويد كه پيش از شما هيچ يک از جهانيان آن را انجام نداده اند.(٢٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«اَلْفٰاحِشَةَ»: عمل بى نهايت زشت و ناپسند. اهل لغت ميگويند: «قبيح» عملى است كه زشتى آن آشكار باشد، وهرفعلى كه زشتى آن بيش ازاندازه و خارج از حدّ باشد، «فاحشه» نام دارد. **نٰادِيكُمُ** «نادى» يعنى مجلس شور و شب نشينى.

تفسير:

در آيه مباركه آمده است كه: پيامبر خدا لوط رايادكن؛ روزيكه به قومش گفت: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

اَلْفٰاحِشَةَ»: ای جماعت! شما مرتکب زشت ترین و ناپسندترین عملي که همانا مقاربت جنسي با مردان به جاي زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبرداد که «مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ أَحَدٍ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ» هیچکس از امّتهاي پیشین و هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است وبر این کار زشت بر آنها پیشي نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت‌هاي آسماني است.

مفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکي از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگراین کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷.)

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌هاي فراوان و درس عبرت هاي زیاد را (که در سیره مطهر و زندگي شرافتمندانه آن‌ها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان ها از این نصایح پیروي نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ي ایشان را سرمشق زندگي خویش قرار دهیم، ورشني هدایت شان را به نسل دیگري انتقال دهیم. طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 111 سوره یوسف) میفرماید: «لَقَد كَانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَة لِّأُوْلِي اَلأَلبٰبِۗ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفتَرَىٰ وَلٰكِن تَصدِيقَ اَلَّذِي بَينَ يَدَيهِ». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت براي همه‌ي اندیشمندان است یک افسانه‌ي ساختگي نبوده بلکه کتاب هاي پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید مي‌کند.)

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام یکي از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌هاي الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخي داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضي دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام پسر هاران پسر تارح یعني آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ي حضرت ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام و هاران و ناحور برادر و همگي از آذر بودند.

لوط علیه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ي سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوي اهل سدوم که در حوزه‌ي اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومي که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ي نسبي وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (براي تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبري و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علي صابوني، (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري)

أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

آیا شما با مردان آمیزش میکنید و راه (فطري و شرعي تناسل) را قطع مینمایید و در محفل عمومي خود [در انظار یکدیگر] این کار بسیار زشت را مرتکب میشوید. پس جواب قوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

او جز اين نبود كه گفتند: اگر راست ميگوئي عذاب الهي را براي ما بياور! (٢٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ»: راه زني مي‌كنيد و مردمان را ميكشيد و اموال شان را به سرقت مي بريد. با عدم زناشوئي با زنان، و انجام عمل لواط، راه توليد نسل را تعطيل ميكنيد. «ترجمه معاني قرآن» **«نٰادِيكُمُ** »كلمه «نادى» يعنى مجلس شور و شب نشينى. و يا هم مجلس عمومي.

تفسير:

مفسران در تفاسير خويش مى نويسند: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق كاملًا سقوط كرده، در فساد و تباهى غرق بودند؛ طوريكه در مجالس عمومى، به يكديگر كلمات و مزاق هاي قبيح استعمال مي نمودند، مصروف، قمار بازى بودند، در اين مجالس مردان خود را برهنه مينمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوپ ميزدند. و درحضور مردم، از خود باد معده خارج مى‌كردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت مي بردند. با تأسف بايد گفت كه با در نظر داشت موجوديت راه طبيعى و شرعى ازدواج براى ارضاى غريزه شهوت، قوم لواط مصروف همجنس بازى، بودند.

عمل قبيح وزشت وتنفر انگيزي كه دراين قوم رايج شده بود، در تاريخ بشري هيچ قومي دست به چنين عمل قبيح نزده بود..(به نقل ازالبحر المحيط ١٤٩/٧.)

قوم لوط در جنب عمل همجنس بازي از جمله قوم هاي رهزن وقطع الطريق بودند:

«وَ تَقْطَعُونَ اَلسَّبِيلَ» طوريكه در فوق هم ياد آور شديم، راه مسافرين را گرفته واموال شان را به غارت مي بردند. قوم لوط در رهزني خود شهرت داشتند: طوريكه مفسر كبير جهان اسلام ابن كثير مينويسد: در راه مردم كمين ميگرفتند، آنها را مى‌كشتند و اموالشان را ميبردند. (مختصر ابن كثير ٣٥/٣.)

«وَ تَأْتُونَ فِي نٰادِيكُمُ اَلْمُنْكَرَ» و در مجالس و نشست‌هايتان آشكارا اعمال ناشايست را انجام مى‌دهيد.

مجاهد در مورد قوم لوط مي نويسد: آنان در ملأ عام و در حضور يكديگر نزديكى با مذكر را انجام مى‌دادند. ابن عباس(رض) گفته است: هر كس از كنار آنها عبور مى‌كرد، بند تنبان را باز مى‌كردند و با سنگ و فحش و سوته زدن و با ساير اعمال زشت او را ميراندند.

«فَمٰا كٰانَ جَوٰابَ قَوْمِهِ» وقتى قوم خود را اندرز ميداد و آنها را برحذر مى‌داشت، جوابى نمى دادند جز اينكه: «إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اِئْتِنٰا بِعَذٰابِ اَللّٰهِ»به طريق تمسخر و استهزا مى‌گفتند: اى لوط! عذابى را كه ما را به آن تهديد مى‌كنى بياور. «إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ» اگر در مورد نزول عذابى كه ما را به آن تهديد مى‌كنى، راست مى‌گويى.

امام فخر رازي گفته است: اگر گفته شود: در اينجا«إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا اِئْتِنٰا» آمده و در جاى ديگر«إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ»، پس وجه جمع و توافق اين دو چگونه ميباشد؟ در جواب ميگوييم: لوط در ارشاد و نصيحت قومش ثابت و پايدار بود، و هميشه نهى و تهديد را برآنان تكرار مى‌كرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بياور. سپس از بس زياد تكرار كرد و ساكت ننشست، گفتند: لوط را اخراج كنيد. (تفسير كبير ٥٩/٢٥)

سپس وقتى از آنان ناميد شد، از خدا درخواست يارى كرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام ساير انبيا نيز بيان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند:«فَأْتِنا بِما تَعِدُنا» «هود، 32.»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند:«فَأْتِنا بِما تَعِدُنا» «اعراف، 70»، همچنين در زمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند:«ائْتِنا بِعَذابٍ»(انفال، 32)
اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انساني را به فساد عقيدتی سوق مي دهيد. ولي شيوع فساد، نبايد مانع نهی از منكر براي صالحين شود.رسم ورواج دادن گناه علنی، از قبيح ترين گناهان بشمار مي رود.
نباید فراموش کرد که:عاقبت گناه علنی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدّتی کوتاه، گناه علنی داشتند؛ امّا دهها قرن بدنام شدند.)

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ﴿٣٠﴾

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان.(٣٠)

تفسیر:

امام فخر رازی میفرماید: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یضِلُّوا عِبَادَکَ»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمی‌رود، برای آنها خواستار عذاب شد.(تفسیر کبیر ٥٩/٢٥.)
بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام قومش دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبهکار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ﴿٣١﴾

و زماني كه فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهيم آمدند، گفتند: ما هلاک کنندهٔ این شهریم، چرا که اهل آن ظالمان‌اند. (٣١)

تفسیر:

«رُسُلُنَا»: فرستادگان ما هدف ازآن فرشتگان مأمور نابودي قوم لوط عليه السلام است.
زمانيكه ملائک الهي نزد ابراهيم عليه السلام آمدند وي را به تولّد اسحاق به عنوان فرزندي پيامبر و بعد از اسحاق به تولّد يعقوب كه او نيز پيامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل اين قريه را هلاک‌كننده هستيم» يعني: هلاكت قوم لوط را به حضرت ابراهيم عليه السلام در ميان گذاشتند.
هدف از قريه: شهر سدوم است كه قوم لوط در آن زندگي بسر مي بردند، «زيرا اهل آن ظالم بودند» ودر ستم و فساد غرق شده‌اند، طبيعت آنان گمراهی و انكار است.
مفسران گفته‌اند: بعد از اين كه لوط عليه السلام قوم خود را دعا كرد، خدا دعايش را مستجاب نمودو برای نابود كردن آنها ملائک خود را فرستاد.اين ملائک در اوي سري زدند نزد ابراهيم عليه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به حضرت ابراهيم عليه سلام شدند، سپس موضوع مأموريت خود را به او در جريان قرار دادند، ابراهيم در مورد برادر زاده‌اش، لوط با آنها مجادله كرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴿٣٢﴾

ابراهيم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به كساني كه درآنجا هستند، داناتريم، حتماً او و خانواده اش را نجات ميدهيم، به جز همسرش كه از باقي ماندگان (در عذاب) خواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۳۲)
ابراهيم عليه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نيز در آنجاست، پس با وجود آن بي‌گناه، و او سزاوار عذاب نيست؟ چگونه آن شهر را نابود ميكنيد؟
فرشتگان جواب دادند: «قٰالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهٰا» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساكنان قريه آگاه تريم.
مفسرصاوی فرموده است: اين بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: «يجٰادِلُنٰا فِي قَوْمِ لُوطٍ»، كه به آنها گفته بود: آيا قريه را نابود مي‌كنيد كه در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت:آيا تنها اگر يک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ويران ميكنيد؟ گفتند: نه. آنگاه گفت:«إِنَّ فِيهٰا لُوطاً»، در جوابش گفتند:«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهٰا» (حاشيه‌ی صاوی برجلالين۲۳۶/۳.)
گفتند: ما به كساني كه در آنجا هستنداز خوبان و بدان «داناتريم» نسبت به تو پس ميدانيم كه لوط هم در آنجاست «بي‌گمان او و خانواده‌اش را نجات ميدهيم» از عذاب «جز زنش را كه از باقي ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقي ميماند و جزء نجات يافتگان نيست.

همسر لوط عليه السلام در هلاک شدگان است:

همسر لوط عليه السلام نيز به دليل اينكه به خداوند ايمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاكت رسيد و عذابي كه بر قوم فرود آمد دامنگير او نيز شد، و اينكه او همسر يک پيامبر است، سودي به حال او نبخشيد. زيرا خداوند وعده‌ي هلاكت همه كافران را داده بود و او هم از جمله‌ي آن‌ها بود: «**فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ﴿83﴾**»[الأعراف: 83].
(پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ي را نجات داديم مگر همسرش را كه او از جمله‌ي نابود شوندگان گرديد.)
خواننده محترم! ديده شد كه: وابستگی رمز نجات نيست؛ بلكه فروتني رمز نجات است. «لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ امّا خود فروتن نبود.)
هكذا ديده مي شود كه داشتن القاب وعنوان اجتماعی مهم نيست؛ ايمان و عملكرد معيار است. «إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر پيامبر بودن به تنهايی ارزش نيست، بلكه همراهی و تبعيّت از او ارزش است)
سهيلي گويد: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاكت نجات پيداكرد.(براي تفصيل مراجعه شودبه رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني(عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري)

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴿۳۳﴾

و هنگاميكه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ايشان غمگين وخفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگين مباش كه ما نجات دهندۀ تو و خانواده‌ات هستيم، مگر همسرتكه ازباقي ماندگان(درعذاب)خواهد بود.(۳۳)

تفسير:

بعد از اين كه فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط عليه السلام؛ از آمدن‌شان غمگين وناراحت شد؛ زيرا او ايشان را بشر پنداشت و چون به پليدي قومش خوب آشنا بود، مي دانست كه قصد انجام چه فعل زشتي را دارند.در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا وحالت

(c) ketabton.com: The Digital Library

دشوار و سختي قرار مي‌گيرند و حتّى در مورد حفظ مهمان و ذرّيه‌ى خود نيز نگرانند.
از جانب ديگر: نگرانى درونى، در چهره اثر انسان تاثير عمده و اساسي، ميگذارد. فرشتگان با ديدن آثار نگرانى در چهره حضرت لوط، فهماندند كه: از جانب الله تعالي مأمورند. و براي شان گفت: «وَ قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ لاٰ تَحْزَنْ» به خاطر ما ترس ونگراني را به خوداه نده و غصه‌ى ما را هم مخور، آن گناهكاران دستشان به ما نمى رسد.
«إِنّٰا مُنَجُّوكَ وَ أَهْلَكَ إِلاَّ اِمْرَأَتَكَ كٰانَتْ مِنَ اَلْغٰابِرِينَ» زيرا خداوند متعال تو و خانواده‌ات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را كه همراه با قومت از هلاک شدگان مي‌باشد.
ملاحظه مينمايم كه: پيوند خانوادگى، انسان را از عذاب نجات داده نميتواند، بلكه عامل كه نجات دهنده از عذاب اخرت است همانا، ايمان و عمل صالح است كه بمثابه كليد نجات مي باشد. واز جانب ديگر ملاحظه نموديم كه: مؤمنان با شنيدن وعده‌هاى حقّ وآرام بخش، غصه واضطراب نجات مي يابند.

إِنّٰا مُنْزِلُونَ عَلىٰ أَهْلِ هٰذِهِ اَلْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ﴿٣٤﴾

ما بر اهل اين شهر، به سبب آن فسق كه مرتكب مي شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستيم.(٣٤)

تفسير:

هدف از «قرية»، در آيه مباركه همان «سَدوم» است كه قوم لوط در آن زندگي بسر مي بردند ونفوس زيادي داشتند.«فسق» به معناى خروج از طاعت است كه روشن‌ترين نمونه آن شرك وكفر ميباشد.
در آيه مباركه آمده است: اي لوط! بي‌ترديد خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابي سخت از آسمان فرود خواهد آورد چراكه آنان باسنگ‌هايي سنگباران خواهند شد. به قولي: مراد سوزاندنشان با آتشي است كه از آسمان فرود به قولي ديگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌كه در غير اين آيه، آمده‌است.«به سبب آن‌كه فسق مي‌كردند» يعني: به سبب فسق و نافرماني‌شان. (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي)
ابن كثير ميفرمايد: جبرئيل دهات آنها را از اعماق زمين بركند و آنها را تا نزديک آسمان بلند كرد و آنگاه آنان را زيرورو(سرچپه) كرد و سنگ هاى «سجّيل» را بر آنان فرو ريخت، و خدا در آن ديار درياچه‌اى ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخيز آن را مايه‌ى عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابى شديد خواهند ماند. (مختصر ابن كثير٣/٣٦.)
واقعيت امر اينست كه: عملكرد انسانها، در طبيعت تأثيرگذار مي باشد. بطور مثال همانطوريكه عمل خير وعمل نيک، باعث نزول نعمت و رحمت الهي ميگردد، طوريكه قرآن عظيم الشأن در (سوره اعراف آيه 96) ميفرمايد:
«وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ» به عكس، گناهان، نعمت‌ها را تبديل به عذاب مى‌كند.
تكرار گناه و اصرار برگناه سبب نزول قهر الهى است. بناءً بايد گفت كه: از آسمان، هم رحمت الهى (مانند باران و وحى) نازل ميشود و هم قهر و عذاب الهى.

وَلَقَدْ تَرَكْنٰا مِنْهٰا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿٣٥﴾

و البته از آن (قريه) براي قومي كه تعقل مي كنند، نشانهٔ روشن باقي گذاشتيم.(٣٥)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
بايد گفت كه عبرت گرفتن، هم به دقّت و تعقّل نياز دارد. اشخاص غافل با ديد سطحى نمى توانند حقايق را درك كرده و عبرت بگيرند.

خوانندگان گرامي!
درآيات متبركه (36 الي40)مطالبي را درمورد داستان وقصه‌ي شعيب عليه السلام، هود عليه السلام،صالح عليه السلام وموسي عليه السلام واقوام شان، مطالعه ميفرمايد.

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴿٣٦﴾

و نيز به سوي مدين برادرشان شعيب را فرستاديم؛ پس گفت: اي قوم من! الله را بپرستيد و روز قيامت را انتظار بريد و در زمين تبهكارانه فتنه و آشوب برپا نكنيد.(٣٦)

تفسير:
تَعْثَوْا «عثو» و «عثى» به معنى فساد شديد است. عثا يعثو، و عثا يعثى به يک معنى مى باشند. (تفسير قرطبى ٣٤٣/١٣.)
زيرا آنان علاوه بر اين كه به الله متعال و پيامبرش كافر بودند، در معاملات از وزن و پيمانه مي‌كاستند و راه را بر مردم مي زدند.
«مَدْيَنَ» از جمله شهرى هاي است كه در جنوب غربى كشور اردن موقعيت دارد، و اكنون به شهر «معان» مشهور است.

حضرت شعيب عليه السلام:
نام حضرت شعيب عليه السلام بصورت كل ده بار در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است از جمله در سوره هاي: (اعراف، هود، شعراء و عنكبوت...) الله تعالي او را به سوي مردم مدين مبعوث فرمود. مردم مدين به «اصحاب الأيكة» نيز شهرت دارند. «**كَذَّبَ أَصْحَٰبُ لْـَٔيْكَةِ ٱلْمُرْسَلِينَ﴿176﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴿177﴾**»[الشعراء: 176- 177]. (ساكنان أيكه پيغمبران را دروغگو ناميدند* هنگامي كه شعيب بديشان گفت: هان پرهيزگاري كنيد.) بعضي از مفسران عقيده دارند «اصحاب الأيكة» قوم ديگري غير از مردم مدين بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدين شعيب را به سوي آنها فرستاد آنها نيز او را تكذيب كردند در نتيجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «يوم الظلة» روز سايه (روز ابري) گرفتار كرد. اما قول صحيح اين است كه اهل مدين همان قوم موسوم به «اصحاب الأيكة» هستند. شعيب پسر ميكيل پسر يشجر پسر مدين يكي از فرزندان ابراهيم خليل الله است. مادرش دختر لوط عليه السلام بود. بعد از لوط عليه السلام مبعوث گرديد. خداوند در داستان قومش ميفرمايد: «**وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُم بِبَعِيدٍ﴿89﴾**» [هود: 89] (قوم لوط عليه السلام از شما چندان دور نيست.) رسالت شعيب عليه السلام قبل از رسالت موسي عليه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذكر نوح عليه السلام و هود عليه السلام و صالح عليه السلام و لوط عليه السلام و شعيب عليه السلام بحث از موسي عليه السلام به ميان مي‌آورد. «**ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِ**» [الأعراف 103].(سپس به دنبال آنان موسي عليه السلام را همراه با دلايل روشن و معجزات متقن خود به سوي فرعون و اطرافيان او فرستاديم.)
اين آيه دلالت دارد بر اينكه شعيب عليه السلام قبل از موسي عليه السلام و هارون عليه السلام زندگي كرده است. اما بعضي از تاريخ نويسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعيب

(c) ketabton.com: The Digital Library

عليه السلام چند قرن بعد از موسي عليه السلام مبعوث شده است. اما اين سخن با نص سابق منافات دارد. اين عده به اشتباه (شعيا) را كه يكي از انبياي غير مذكور در قرآن است شعيب عليه السلام گرفته‌اند و خطا از اينجا ناشي شده است، برخي از محققين روي اين مسئله تحقيق كرده و بيان كافي نموده‌اند. (براي تفصيل بحث ميتوانيد به رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني (عقرب) 1394شمسي، 1436 هجري) مراجعه فرمايد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴿٣٧﴾

پس او را تكذيب كردند؛ در نتيجه زلزله سختي آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌هاي خود از پاي درآمدند.(٣٧)

جَاثِمِينَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعيب عليه السلام:

عملكرد اين قوم جاي تعجب است! پيغمبر خدا آنها را به سوي دعوتي انساني كريم و واضح همچو آفتاب در وسط آسمان فرا مي‌خواند ولي در جواب او ميگويند: «**مَا نَفْقَهُ كَثِيرا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَئكَ فِينَا ضَعِيفاً**﴾ [هود: 91].(بسياري از چيزهايي را كه مي گويي نمي فهميم و ما شما را در ميان خود ضعيف مي بينيم.)

با اينكه دعوت شعيب عليه السلام براي قوم مثل افتاب واضح بود،زيرا آن‌ها را به ترك عبادت غير خدا دعوت مي‌كرد، ولي آنها او را به اخراج از شهر تهديد ميكردند او آنها رابه ترك منكر قبيح (تطفيف در پيمانه و ميزان) دعوت ميكرد ولي مسخره‌كنان او را به سخيف ترين كلمات جواب ميدادند و نماز و عبادت او را مسخره مي نمودند. «**قَالُواْ يَشُعَيبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأمُرُكَ أَن نَّترُكَ مَا يَعبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَو أَن نَّفعَلَ فِيٓ أَموَٰلِنَا مَا نَشَؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ﴾87﴾** [هود: 87]. (گفتند: اي شعيب آيا نماز هايت به تو دستور ميدهد كه ما چيزهايي را ترك كنيم كه پدرانمان آنها را پرستيده‌اند وما نميتوانيم به دلخواه خود در اصول خويش تصرف كنيم تو كه مرد شكيبا و خردمندي هستي.)

به راستي جاي تعجب است كه عالم و دانشمند از سوي جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و ديوانه‌ي عاقل را به مسخره بگيرد و فرد سفيه واحمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان كند و بخواهد با استفاده از حجت واهي وخيالي وبيبنيادش، بر خصمي كه به سوي طهارت و عفت و پاكي فرا ميخواند اقامه‌ي حجت نمايد، چه زماني استقامت و پاكدامني و فضيلت نقص و عيب تلقي شده اما منطق بغي و عدوان فضيلت و شرافت ميباشد؟! چنانكه قوم لوط به پيغمبر و پيروان مؤمنش مي‌گفتند:«**أَخرِجُوهُم مِّن قَريَتِكُمۡۖ إِنَّهُم أُنَاس يَتَطَهَّرُونَ﴾82﴾**» موقف قوم شعيب نيز با پيغمبرشان چنين بود و مي‌گفتند:«**وَقَالَ ٱلمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَومِهِۦ لَئِنِ ٱتَّبَعتُم شُعَيبًا إِنَّكُم إِذا لَّخَسِرُونَ﴾90﴾**»[الأعراف: 90]. (اشراف و سران كافر قوم او گفتند: اگر از شعيب پيروي كنيد در اين صورت شما زيانكار مي گرديد.

هلاكت قوم مدين:

آنها از فرط حماقت از شعيب عليه السلام خواستند قطعه‌اي از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابري (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرماي شديدي بر آنها مسلط كرد طوري كه آب هايشان به غليان درآمد بعد ابري به سوي منطقه‌ي آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زير سايه‌ي آن جمع شدند چون همگي زير سايه جمع شدند؛ زمين زير پاهايشان به لرزه درآمد صداي شديدي آنها را فرا گرفت و آتشي از آسمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرود آمد و آن‌ها را در كام خود فرو برد. «**فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿189﴾**» [الشعراء: 189]. سر انجام او را تكذيب كردند، و عذاب روز سايبان (سايبان از ابري صاعقه خيز) آنها را فرا گرفت، يقيناً آن عذاب روزي بزرگي بود.
شعيب عليه السلام بعد از نابودي قومش مدتي زندگي كرد بعد در مقطعي از زمان (فاصله‌ي ميان وفات يوسف عليه السلام و تولد و نشأت موسي عليه السلام) از دنيا رفت. ظن غالب بر اين است كه حوادث نابودي قومش بعد از انتقال بني اسرائيل به سوي مصر بوده است. والله أعلم (پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري)

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴿٣٨﴾

ما طايفه عاد و ثمود را نيز هلاك كرديم، و مساكن (ويران شده) آنها براي شما آشكار است، و شيطان كارهايشان را برايشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حاليكه صاحبان بصيرت و عقل بودند.(٣٨)

تفسير:

قوم عاد:

قوم عاد در سرزمين احقاف به طرف يمن در جنوب شبه جزيره عربستان زندگي مي كردند. سرزمين احقاف از نظر موقعيت جغرافيايي در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالي و در شرق آن، عمان قرار دارد. مكاني كه شهر و ديار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است وهيچ كس در آن زندگي نميكند. اين در حالي است كه قبلاً آباد و پر از نعمت بود.
قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند كه به «عاد اول» نامگذاري ميشوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند.
اين قوم بسيار قوي و تنومند بوده‌اند. خداوند هيكلي درشت به آنها بخشيده بود. داراي زندگي مرفه بودند ساختمان‌ها وقصرهاي بزرگ و بلند بنا مينهادند درقلعه‌هاي محكم واستوار زندگي ميكردند اطراف آنهارا باغها وچشمه سارها احاطه كرده بود. در ناز و نعمت و رفاهيت و خوش گذراني غرق شده بودند.
عاديان چنان قوي هيكل دارايينيه‌ي جسمي قوي بودند وقتي راه مي‌رفتند زمين زير پاي آن‌ها به لرزه در مي‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روي زمين تكبر ورزيدند و از امر رسول خدا نافرماني كردند و براي مدت‌ها راه سركشي و طغيان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهي گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسيله باد شديد به هلاكت انداخت.

عبادت قوم عاد:

قوم هودعليه السلام بت‌هايي داشتند كه به جاي خدا آنها را پرستش ميكردند، آنها اولين گروهي بودند كه بعد از طوفان راه بت پرستي در پيش گرفتند. ابن كثير ميفرمايد: آنها داراي سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند.(البداية والنهاية ج 1 ص 121.) آنها اعرابي جفا پيشه، كافر، سركش و متمرد بودند.
حضرت هود آنها را از عذاب خدا بيم مي داد، سرنوشت قوم نوح را براي آنها مثال مي‌زد. نعمت‌هاي خدا را به ياد آن‌ها مي‌آورد و براي آنها توضيح مي‌داد كه در مقابل نصيحت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجري از آن‌ها نمي‌طلبد. تصميم گرفتند از او انتقام بگيرند او را متهم به ديوانگي و سفاهت نمودند، به اينكه خداي آنها از او انتقام گرفته و صدمه‌اي بر او وارد كرده و استهزايي كه از ناحيه‌ي آن‌ها به او ميشود بخشي ازعذاب خداي آنها است كه بر او فرود آمده است.

هلاكت قوم عاد:

زماني كه طغيان و سركشي قوم عاد در مقابل پيغمبر خدا، هود به اوج رسيد و نصيحت او براي آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرماني و طغيان را هر چه بيشتر در پيش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس كرد، تا اينكه بلا و سختي بر آنها شدت گرفت به فريادرسي و رهايي طلبي برخاستند. خداوند ابري بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ي بارش باران است و دعاي آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سايه آن بر سر آنها رسيد آنرا بسيار سياه يافتند ترس وخوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزيدن گرفت. اما چه بادي؟ بادي عقيم و بي‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالي اين باد شديد را بر آنها مسلط كرد سرانجام همگي به واسطه آن به كام مرگ و نابودي فرو رفتند و لاشه‌ي مرده آنها همچو تنه‌ي درخت خرماي افتاده بر زمين، افتاد.

محل سكونت قوم ثمود:

مساكن ثمود از سنگ تهيه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «**وَلَقَدۡ كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡحِجۡرِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿80﴾ وَءَاتَيۡنَٰهُمۡ ءَايَٰتِنَا فَكَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ﴿871﴾**»[الحجر: 80- 81]. (ساكنان سرزمين حجر فرستادگان را تكذيب كردند. ما آيات خود را بر ايشان فرستاديم ولي آنان بدان‌ها پشت كردند و روي‌گردان شدند.)

منطقه‌ي حجر ميان شام و حجاز واقع شده، مسافراني كه از راه خشكي از حجاز عازم شام ميشوند از آنجا عبور ميكنند. هم اكنون اين منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ويرانه‌ي اين قوم تاكنون نيز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبيله ثمود:

مؤرخان در اصليت قبيله‌ي ثمود و زمان وجود آنها اختلاف كرده‌اند بعضي گفته‌اند: بقيه پس مانده قوم عاد هستند، گروه ديگر گفته‌اند: پس مانده برخي از افراد تنومند هستند كه از غرب فرات به اين منطقه آمده بودند. برخي از خاور شناسان عقيده دارند آنها گروهي از يهوديان بوده‌اند كه در اين منطقه سكونت گزيدند و وارد فلسطين نشدند. اما اين رأي باطل است چون يهود تنها بعد از خروج حضرت موسي با بني اسرائيل از سرزمين مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثري از آن‌ها در تاريخ وجود ندارد. لذا امكان ندارد كه آنها يهودي بوده باشند.

بنابراين صحيح‌ترين قول اين است كه بگوييم: آنها اعراب و از بقاي قوم عاد بوده‌اند. كلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نيز اين ادعا را تاييد ميكند:«**وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ عَادٖ وَبَوَّأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورٗا وَتَنۡحِتُونَ ٱلۡجِبَالَ بُيُوتٗاۖ**»[الأعراف: 74]. (و ياد كنيد هنگامي كه شما را پس از قوم عاد جانشينان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمين استقرار داد كه از هامونش قصرهايي ميسازيد و از كوه‌ها خانه‌هايي مي‌تراشيد.

ابن كثيرميفرمايد: آن‌ها قبيله‌ي مشهور بودند كه «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدين شهرت داشتند. از قبايل اعراب عاربه بودند در منطقه‌ي حجر (واقع در ميان

(c) ketabton.com: The Digital Library

حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوي تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌هاي حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌هاي آن آشاميدند و با آن خمير درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهميد دستور داد منجل‌ها را بريزند و خميرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهي که شتر (صالح) از آن نوشيده بود قرار گرفتند و فرمود: بر اين عذاب شدگان وارد مشويد مگر گريه کنان، اگر گريه نکنيد احتمال دارد آنچه (عذابي) که بر آنها فرود آمد بر شما نيز فرود آيد.

عبادت قوم ثمود:

قوم ثمود بت پرست بودند و به خداي يکتا ايمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در ميان ايشان مبعوث کرد نعمت هاي خدا را به ياد آنها آورد راه سعادت و هدايت را به آنها نشان داد. به ايشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشينان قوم عاد در روي زمين هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمنع نمود، اما آنها به دعوت او کمترين اعتنايي نکردند و در گمراهي و بت پرستي بيشتر غرق شدند. سرزمين آنها حاصل خيز ومنبع خيرات و برکات بود باغها وبست آن‌هاي زيبا، رودبارها وچشمه سارهاي جاري وبسياري از نعمات داشتند، الله متعال اين نعمت‌ها را به ياد ايشان آورد: گروه ناچيزي به او ايمان آوردند و بقيه راه عصيان و سرکشي در پيش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌اي بياورد که مؤيد رسالتش باشد.

او معجزه‌ي شتر براي آنها آورد که نشانه‌ي بزرگي بود و بر نبوت او دلالت ميکرد، زيرا شتر از تخته سنگ سختي بيرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بيرون آمدن شتري در آستانه‌ي وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ايمان سر باز زدند. (رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن کريم شيخ علي صابوني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ﴿٣٩﴾

و قارون و فرعون و هامان را [نيز نابود کرديم]. و البته موسي با دلائل و براهين روشن نزد آنان آمده بود، امّا ايشان در زمين تکبّر و سرکشي کردند، ولي پيشي گيرنده[براراده وقضا وقدرما]نبودند[تا بتوانند از عذاب ما بگريزند.](٣٩)

تفسير:

در اين هيچ جاي شکي نيست که عاقبت استکبار، و مستکبرين تباهي و نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرتي براي عالم بشريت است، شکل واشکال استکبار و مستکبر اين در طول تاريخ مختلف ومتنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغيان، سرکشی و لجاجت با حقّ مشترك بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «سنّت الله متعال، اتمام حجّت وسپس مؤاخذه است.

در آيه فوق الله تعالي ميفرمايد: «وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مُوسىٰ بِالْبَيِّنٰاتِ» موسی فرزند عمران با دلايل روشن و درخشان وآيات نمايان نزد آنان آمد. «فَاسْتَكْبَرُوا فِي اَلْأَرْضِ» پس در زمين استکبار ورزيدند» و در زمين فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پيامبر امتناع و سر پيچي کردند. «وَمٰا كٰانُوا سٰابِقِينَ» «و سبقت گيرنده نبودند» يعني: با اين استکبار وگردنکشي، از عذاب ما گريزنده نبودند. بلکه او تعالي بر آنان صاحب اقتدار بود و همه

(c) ketabton.com: The Digital Library

در قبضهٔ وي قرار داشتند.امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰.)

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۴۰﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس براي بعضي از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضي از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخي از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخي دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشتن ظلم مي‌کردند.(۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست.

مفسرکبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزاي شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳۷/۳.)

طوریکه در آیات متذکره خواندیم که: «فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيهِ حاصِباً»: «پس بعضي از آنان بودند که بر آنان تندبادي فرستادیم» یعني: بادي را که با خود ریگ و سنگریزه مي آورد بالاي ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ اَلصَّيحَةُ»: و بعضي از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختیم مانند قوم صالح و شعیب ثمودي ها و مردم مدین بودند.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ اَلْأَرْضَ» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا»: و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و سر بازانش بودند.

«وَ ما كانَ اَللهُ لِيظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يظْلِمُونَ»: و البته چنان نبود که الله تعالي آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهاني که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم وستم کردند.

سزاي هرقومی متناسب باگناه آن قوم ازجانب پروردگار باعظمت داده میشود. بلي سزا هاي الهي در برخي از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است.

و در این هیچ جاي شکي نیست که همه جزا ها تنها به روز قیامت محول نمیگردد، بلکه برخي از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا میگردند. بناءً از مهلت دادن الله تعالي نباید مغرور شویم، در این هیچ جاي شکي نیست که: عاقبت گناه، سزا است.

خوانندگان گرامي !

در آیات متبرکه (41 الي 43) به مبحث؛ تشبیه و همانندي حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴿٤١﴾

داستان كساني كه به جاي الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنكبوت است كه خانه اي [بي ديوار، بي چت و بي حفاظ] براي خود بنا كرده باشد، در حاليكه سستترين خانهها خانۀ عنكبوت است، اگر مي‌دانستند.(۴۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ...»: خانه عنكبوت هر چند از عجائب آفرينش است، ولي در سستي ضرب المثل است و سستتر از آن تصوّر نمي شود.**«أَوْهَنَ»** ضعيفتر. و هن يعنى ضعف.

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: به مناسبت اين آيه، اين سوره، بنام عنكبوت مسمي گرديده است. اگر توجه فرموده باشيد؛ عنكبوت، در محلات متروكه براي خود خانه مي سازد، طوريكه شرك نيز هم در روحهای دور از الله جا گرفته و تأثير می‌گذارد. عنكبوت، در جهان خود طوري وانمود مي سازد كه گويا صاحب خانه است، وخانهاش دربرابر حوادث، امكان مقاومت رادارد، مشرك نيز به چنين توهّمی دچار مي باشد. در حاليكه خانهی عنكبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و داراي هيچگونه اساس وبنيادي نمي باشد. بنای شرك، مانند خانهی عنكبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف كساني كه به عوض خدا بتان و معبوداني را به پرستش گرفته و از آنها نفع رساني و دفع زيان را اميد مي‌دارند مانند وصف عنكبوت است كه خانۀ سست و لرزان براي خويشتن ساخته است تا در آن سكونت گزيند، اما آن خانه در هنگام نيازش بدان، هيچ به كارش نمي‌آيد.

امام قرطبی ميفرمايد: اين مثلی است كه خدا آن را برای اشخاصي آورده است كه به غير از او خدايانی برگرفته است كه نه سودی برايش دارند و نه زيانی را از او دفع می‌كنند، همانطور كه خانهی عنكبوت آن را نه از گرما حفظ می‌كند و نه از سرما.(قرطبی ۳۴۵/۱۳).

«وَ إِنَّ أَوْهَنَ اَلْبُيُوتِ لَبَيتُ اَلْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يعْلَمُونَ»: و بي‌گمان سستترين ناچيزترين و بی‌ارزش ترين، خانهی عنكبوت كه هيچ خآن‌هاي از خانه‌هايي كه حشرات براي خود مي‌سازند، از آن سست بنيادتر نيست، و اگر ميدانستند عمل آنها هم از اين قبيل است، بت‌ها را پرستش نمی‌كردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٤٢﴾

بی‌گمان خداوند هر چيز را كه به جای او به پرستش می‌گيرند، می شناسد و او غالب با حكمت است.(۴۲)

تفسير:

در حقيقت الله متعال به بتان و همتاياني كه جز وي مي پرستند دانا است و ميداند كه آن خدايان عاجز و ناتوانند؛ نه سودي ميرسانند و نه زياني.

تشبيه ساختن شرك به تار عنكبوت، برخاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تكيه بر غير الله كه مانند خانهی عنكبوت سست و بی اساس است، بايد به خداوند قوی و شكست ناپذير توكّل واتكا داشته باشيم و از توسل به غير از الله دست برداريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴿٤٣﴾

و اين مثل ها را براي مردم بيان مي كنيم، ولي جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقّل نمي كنند.(۴۳)

تفسير:

پس از تمثيل پروردگار با عظمت مشركين به تار عنكبوت، فرمود: ما با اين تمثيلات واضح حقيقت توحيد را بيان خواهيم كرد، ولي باز هم تنها عالمان دين هستند كه از تمثيلات درک وفهم حاصل ميكنند،كساني ديگر تدبر وفكر واديشه نمي كنند، تا براي آنها واضح گردد.

امام بغوي با سند خود از حضرت جابر(رض) روايت نموده است كه آن حضرت صلي الله عليه وسلم، در ضمن تلاوت اين آيه مباركه فرمود: عالم كسي است كه در كلام الهي از فكر و انديشه كار گيرد، وبر طاعت او عامل باشد، و از كار هاي ناخشنود كننده او تعالي، اجتناب ورزد.

از اين آيه مباركه معلوم شد كه كسي تنها با فهم قرآن وحديث به نزد الله متعال عالم نمي باشد، تا وقتي كه در قرآن وبه تدبر وفكر واديشه عادت ندشته باشد، وتا وقتي كه كردار خود را مطابق به قرآن نسازد.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (44 الي 45) درباره: فايده ي آفريدن آسمانها و زمين، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامي) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٤٤﴾

الله آسمانها و زمين را به حق آفريده است، بي‌گمان در اين امر مايه عبرتی برای مؤمنان است.(۴۴)

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴿٤٥﴾

آنچه از كتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منكر باز مي دارد و البته ذكر الله بزرگ‌تر است. و الله آنچه را انجام مي دهيد، مي داند.(۴۵)

تفسير:

اداي نماز باعث زيادت تقوا، شكست شيطان و روشني نفس انساني مي‌گردد: در آيه مباركه ميفرمايد اي پيامبر! آنچه را الله تعالي از آيات قرآن عظيم به سوي تو وحي نمود به مردم بخوان و بدان عمل كن. زيرا قرآن حاوی محاسن آداب و مكارم اخلاق است. رابطه پيامبر صلي الله عليه وسلم با مردم از طريق تلاوت آيات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طريق عبادت و نماز است.

همچنان طوري كه مشروع ساخته با كامل‌ترين روش به اقامه نماز بپرداز؛ چون پايبندي به نماز با شرايط و آدابش، و نمازي كه متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان كه بايد نماز گزار آنرا ادا نمايد و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه كه ميخواند بينديشد، چنين نمازی او را از ارتكاب محرمات و منكرات باز می دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماز صاحب خود را از ارتكاب گناه و انجام فحشا و منكر باز مي دارد. و نماز ستون دين است. بلي! كسي كه نماز را به وجه احسن ادا كند، حق تعالي دلش را به ايمان آباد مي سازد و ضميرش را به يقين منوّر مي نمايد.
«وَ لَذِكْرُ اَللهِ أَكْبَرُ»: ذكر پروردگار در نماز و بيرون نماز بزرگتر و بهتر از هرچيز ديگر است، يا ذكر الله تعالي در نماز از اينكه از فحشا و منكر باز مي دارد بزرگ تر است.
یاد خدا عبارت است از این که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی.
«وَ اَللهُ يعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ»: پروردگار منّان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می دهد.
ابو العالیه میفرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را وادار به امر به معروف می‌کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست بازمی‌دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می‌کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳۸/۳.)
از ابن عباس(رض) روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم در حديث شريف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنكر لم يزدد بها من الله إلا بعدا».«هر كس نماز وي او را از فحشا و منكر باز نداشت، با آن نماز جز دوري از الله متعال چيز ديگري نيفزوده است».
واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصّی برخوردار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نمازِ انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شك كند.
حضرت انس(رض) صحابي جليل القدر حكايت مي‌كند كه: جواني از انصار با رسول الله صلي الله عليه وسلم نماز جماعت مي گزارد اما درعين حال دزدي و هيچ چيز از كارهاي ناپسند را فرو نمي‌گذاشت، اصحاب چگونگي حال او را به رسول الله صلي الله عليه وسلم گزارش فرمودند، و ايشان در حديث شريف فرمودند: «يقيناً نمازش به زودي او را باز خواهد داشت». پس دير زماني نگذشت كه آن جوان توبه كرد و حالش به صلاح آمد آنگاه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «آيا به شما نگفتم كه نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

پایان جزء بیستم

خوانندگان گرامي!

در آيات قبلی از شيوه ی راهنمايی مشركان، بت پرستان و غيره بحث بعمل آمد ، اينک در آيات متبركه (46 الی 49) نيز از شيوه ي وسبک راهنمايي و دعوت اهل كتاب به دين اسلام بحث بعمل می أورد ، هكذا از ايمان آوردن عده ای از اهل كتاب و مشركان مكه به قرآن عظيم الشأن اشاره می كند.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴿۴۶﴾

با اهل كتاب جز به روشي كه از همه نيكوتر است مجادله نكنيد، مگر كساني كه از آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرتكب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئيد ما به تمام آنچه از سوي خدا بر ما و شما نازل شده ايمان داريم، معبود ما و شما يكي است و در برابر او تسليم هستيم.(۴۶)

تفسير:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»: كلمه «جَدَل»، «جِدال» و «مجادله» از كلمۀ «جَدْل» گرفته شده‌اند كه اولين معناي آن به شدت تاباندن و بافتن ريسمان و امثال آن است؛ چنانكه زمخشري ميگويد: «جدَلَ الحبل: فتَلَه». معناي دوم «جَدْل» به زمين زدن طرف مقابل است؛ چنانكه گويند: «و طعنه فجدّله: ألقاه على الجَدَالَةِ و هي الأرض» به او نيزه زد، پس اورا برروي جداله(زمين)انداخت(زمخشري،1979م، صفحه 85).

سومين معناي «جَدْل» محكم و نيرومند شدن چيزي از قبيل حيوان يا دانه است؛ از اين رو، هنگامي كه بچه آهو قوي شود، گويند: «جَدَلَ وَلَدُ الظَّبْيَةِ» و باز شكاري را به دليل نيرومنديش «أَجْدَل» نامند (فيروز آبادي، 1410ق، ج3، ص 474) از طرفي، ابن اثير «جَدَل» را مقابله دليل با دليل (ابن اثير، 1367ش، ج1، ص 248) و ابن منظور آن را سرسختي در مخاصمه و قدرت بر آن مي داند و مي گويد: «رجل جَدِل» يعني شخصي كه در مخاصمه قوي است (ابن منظور، 1404ق، ج11، ص105).

جدال (مجادله) نيز در لغت به معناي گفت‌وگوي خصمانه آمده است.

صاحب مفردات گويد: «جدال به معناي گفت‌وگوي همراه با نزاع و ستيزه جويي و چيرگي بر يكديگر است» (راغب، 1412ق، ص 189).

معاني اصطلاحي جَدَل و جِدال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ يكي مطلق و كلي كه در اين معنا، رويا رويي‌ها و مباحثاتي است كه به قصد غلبه و اسكات خصم به‌كار مي رود و در علوم مختلف چون فقه، كلام و فلسفه كاربرد دارد.

جرجاني در تعريف جدل به معناي عام ميگويد: «جدل، رفع فساد از سخن خصم است با دليل يا شبهه، و يا قصد تصحيح سخن وی است كه درحقيقت همان خصومت است» (جرجاني، 1403ق، صفحه 74). در اين معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نيز تعبير مي شود.

وجوه جِدال در قرآن:

مشتقات جدل 29 بار در قرآن عظيم الشأن به‌كار رفته است. بيشتر آيات قرآن در موضوع جدال كه به ابعاد جدال باطل مي پردازند، دو آيه 125 نحل و 46 عنكبوت به مبحث جدال احسن اشاره كرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غير احسن - كه شامل جدال حَسَن و جدال باطل است - تقسيم مي‌شود كه جدال باطل به دليل خصوصيات، ريشه‌ها و پيامدهايش امري مذموم است؛ اما جدال احسن در همۀ اين ابعاد با آن متفاوت است.

تأكيد قرآن بر طريقۀ احسن:

دستور الله سبحان وتعالى به انجام شيوه احسن، تنها درمورد جدال مطرح نيست؛ بلكه با تكيه بر نظام احسن در تكوين، نظام تشريع نيز بر تراز اَحسَن طراحي شده و روش بهتر و طريقه احسن در همۀ عرصه‌هاي زندگاني انسان ارائه شده است؛ ازجمله توصيه به بهترين برخورد در آيه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِي أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَينَكَ وَ بَينَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و بهترين گفتار در آيه «وَ قُلْ لِعِبادِييقُولُوا الَّتِي هِي أَحْسَنُ» (إسراء/ 53) و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستور به بهترین تحیت در آیه «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها» (نساء/ 86) و بهترین تبعیت در آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر/ 55).

گفتني است تعبير «بالتي هي احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد دربارهٔ نحوهٔ تصرف در مال یتیم در آیات «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ» (انعام/152) «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء /34) بهکار رفته و دو مورد دربارهٔ نحوه برخورد با بدي‌ها در آیات «وَ لا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لاَ السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَميمٌ» (فصلت/ 34) و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ» (مؤمنون/23) بهکار رفته است.

مطالعه کنندگان گرامي!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعنه، استهزا، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبّت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد.

از کلمه‌ی «قُولُوا» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«وَ لاتُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».(با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسبِ مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابر این، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است!

اینها همه، به خاطر آن است که هدف ازبحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است.که میفرماید: «وَ لاٰ تُجٰادِلُوا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»(با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازي گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت بپردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی‌توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم مقر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می‌شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می‌دانند یا به تثلیث اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته‌ی آنها را خیره‌سری و یاوه‌گویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۵.)

وَ قُولُوا آمَنّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ به آنها بگویید: ما به قرآنی که برما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که برشما نازل شده است نیز ایمان داریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو هريره گفته است: اهل كتاب تورات را با زبان عبرى مى خواندند و آن را براى مسلمانان به عربى تفسير ميكردند. پيامبر صلّى الله عليه و سلّم فرمود: اهل كتاب را نه تصديق كنيد و نه تكذيب، و بگوييد: به آنچه برما نازل شده و آنچه برشما نازل شده است ايمان داريم. (اخراج از بخارى. در تفسير قرطبى نيز چنين آمده است.۳۵۱/۱۳.)

اي مسلمانان! براي يهود و نصارا بگوييد: ما به قرآن كه بر محمد صلي الله عليه وسلم نازل شده، به تورات كه بر موسي عليه السلام فرود آمده و به انجيل كه بر عيسي عليه السلام نزول يافته ايمان آورديم. خداييگانه و يكتا معبود بر حق ما و چيزي در ذات، نامها و صفاتش با پروردگار همانندي ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شريعت و پيروي از پيامبرش مطيع و فرمان بردار او تعالي هستيم.

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ﴿۴۷﴾

اينگونه، كتاب را بر تو نازل كرديم، كساني كه (پيش از اين) كتاب آسماني به آنها داده ايم به اين كتاب ايمان مي‌آورند، و از اين گروه كساني هستند كه به آن ايمان مي‌آورند و آيات ما را جز كافران انكار نمي‌كنند. (۴۷)

تفسير:

ايمان داشتن به كتاب‌هاي آسماني:

ما به همه‌ي كتابهايي كه بر پيامبران نازل شده است، كتابهايي كه در قرآن به آنها اشاره شده است مانند تورات و انجيل و زبور و صحف ابراهيم وموسي ايمان داريم، معتقديم كه همه‌ي آنها از طرف خداوند نازل شده‌اند، وهمه‌ي كتابهاي خدا در دعوت به توحيد متفق اند، هر چند در بعضي از فروع شريعت با هم اختلافات جزئي دارند.

قرآن همه‌ي كتاب‌هاي گذشته را نسخ كرده است:

ايمان داريم كه همه‌ي كتاب‌هاي آسماني بعد از تحريف و تغيير و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظيم الشأن نسخ شده‌اند، و شريعت و قانون روايت شده در كتاب‌هاي گذشته سه نوع است:

1 - قسمتي كه قرآن به صحت آن گواهي داده‌است.
2 - قسمتي كه قرآن به بطلان آن شهادت داده‌است.
3 - قسمتي كه قرآن در مورد آن سكوت اختيار فرموده است.

به قسمت اول ايمان داريم و قسمت دوم را باطل و تحريف شده‌ي دست انسان مي پنداريم و در مورد قسمت سوم سكوت اختيار مي نماييم نه آنرا تصديق مي كنيم و نه تكذيب.

خداوند در مورد ارتباط قرآن و كتاب‌هاي گذشته ميفرمايد: «وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِۖ» [المائدة: 48].

«و بر تو (اي پيغمبر) كتاب (كامل و شامل قرآن) را نازل كرديم كه (در همه‌ي احكام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق كتابهاي پيشين (آسماني)، و شاهد (بر صحّت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است».

نزول قرآن تصديق كننده‌ي كتاب هاي گذشته است، كتاب هايي كه در برگيرنده‌ي مدح و ستايش ونزول قرآن به عنوان آخرين پيام خدايي بر خاتم پيامبران صلي الله عليه السلام بودند، بنابر اين نزول قرآن موجب افزايش ايمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصيرت كتاب هاي گذشته شد، پس تسليم امر خدا شدند و به دين او گرويدند، خداوند بيان ميفرمايد كه

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن بر كتاب هاي گذشته حاكم و امين و گواه است، هرآنچه موافق قرآن باشد حقيقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضيات ايمان به كتب:

به حلال و حرام كتاب هاي خدا ايمان داريم، داستان‌ها و مثلهاي قرآني را معتبر و واقعي مي پنداريم، به محكماتش عمل مي‌كنيم، و در مقابل متشابهات آن سر تسليم فرود مي‌آوريم وازحدود آنها تجاوز نميكنيم، حق تلاوت آن را به جاي مي‌آوريم ومطيع اوامر ونواهي رسول الله هستيم.(آنچه هر مسلمان بايد بداند دكتر عبد الله مصلح دي (جدي) 1394شمسي، ربيع الأول 1437 هجري)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴿۴۸﴾

تو هرگز قبل ازاين كتابي نميخواندي وبا دست راست خود چيزي نمي‌نوشتي، و گر نه باطل انديشان در شک مي افتادند.(۴۸)

يكى از دلايل حقّانيّت قرآن، امّى بودن پيامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نبايد مغرور شويم، گاهى به اراده‌ى الهى، يك شخصي امّى و درس نخوانده، فرهنگ بشريّت را تبديل و تغيير مي سازد.

همان طوري حق تعالي براي اثبات نبوت ورسالت رسول الله صلي الله عليه وسلم بسياري معجزات واضح و روشن اظهار نموده است كه يكي از آنها امي بودن رسول الله صلي الله عليه وسلم مي باشد.

ابن عباس(رض) گفته است: پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسير طبرى ۴/۲۱.)

«إِذاً لَارْتٰابَ اَلْمُبْطِلُونَ» اگر خواندن و نوشتن را مى دانستى، كافران در مورد قرآن شک و ترديد پيدا مى‌كردند و مى‌گفتند: شايد از كتاب‌هاى پيشين آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت ميدهد. آيه استدلال خدا را بر درستى قرآن نشان مى دهد؛ چون پيامبر صلّى الله عليه و سلّم شخصي درس ناخوانده بود و اين كتاب معجزه‌گر را آورده است كه متضمن اخبار ملت هاى پيشين و امور غيبى مى باشد. و اين بزرگترين دليل بر درستى ادعاى او است.

ابن كثير گفته است:يعنى اى محمد! قبل از اين كه اين قرآن را بياورى مدت‌هاى مديد در بين قوم خود بى سواد زندگى كردى و بسر بردى و نوشتن هم بلد نبودى. حتى تمام افراد قومت مى دانند كه تو درس ناخوانده هستى، خواندن و نوشتن را نمى دانى، و اين چنين بود پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم، و تا روز رستاخيز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتى نميتوانست يک خط يا يک حرف را هم بنويسد، بلكه چند نفر منشى داشت كه وحى را برايش مى نوشتند. (مختصر ابن كثير ۳/۴۰.)

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴿۴۹﴾

بلكه اين قرآن، آيات روشني است در سينه كساني كه به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آيات ما را جز ظالمان انكار نمي كنند.(۴۹)

تفسير:

مفسران فرموده اند: از خصوصيات قرآن اين كه خدا به دو طريق آن را از تحريف، تبديل و تغيير حفظ كرده است: اول، اين كه به صورت مكتوب درآمده و ديگر جاى هيچ تغييرى نيست. دوم، در سينه حفظ شده است، به عكس ساير كتب؛ چون نوشته شده‌اند اما در سينه ها حفظ نشده‌اند، از اين‌رو تحريف بر آنها وارد شده است. در وصف اين امت چنين آمده

(c) ketabton.com: The Digital Library

است: «انجیل‌ها را در سینه هایشان جا داده‌اند».
حسن گفته است: به این امت حفظ «کتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب ها فقط از روي تلاوت میشد. وقتی کتاب را می بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی‌کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳.)

خوانندگان گرامي!

در آیات متبرکه (50 الي 55) به برخي از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿٥٠﴾

و(مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتي نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بیم دهندۀ آشکارم.(۵۰)

تفسیر:

مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم معجزات مادّی می‌خواستند (مانند عصای موسی، ید بیضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد،لذا معجزه‌ی خاتم انبیاء ازجنس سخن وکلام است. به راستی با وجود معجزه‌ای همچون قرآن، تقاضای معجزه‌ی دیگر ناسپاسی نیست؟

طوریکه در فوق یاد آوري شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالي بر محمد صلي الله علیه وسلم معجزات محسوسي مانند معجزات عصاي، ويد بیضاي حضرت موسي علیه السلام، شتر حضرت صالح علیه السلام و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

اي پیامبر صلي الله علیه وسلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هرکس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل میکند و کسي جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالي اگر بداند که شما با معجزات هدایت میشوید، قطعاً درخواست شما را اجابت میکند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولي او مي‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد ،بغاوت و گردنکشي و آزمودن قصد دیگري ندارید، از این روي خواسته شما را اجابت نمي‌کند.

براي آنان بگو: آیات و نشانه‌ها در تصرف و مشیت الله تعالي است که هرگاه بخواهد فرود مي‌آورد و چون نخواهد نازل نمي‌کند.

من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواري بیم دهم و هدایت و ضلالت را براي تان واضح سازم؛ از این رو نمي توانم از خود نشانه‌اي بیاورم.

پیامبر صلي الله علیه وسلم دربرابر بهانه جویان مقاومت میکرد و به آنان جواب می داد، زیرا معجزه کاری حکیمانه و الهی است نه بازیچه‌ی بهانه جویان.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٥١﴾

آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می شود، بی‌گمان در این امر رحمت و پند آموزی برای اهل ایمان است(۵۱)

تفسیر:

در آیه‌ی قبلي خواندیم که مشرکین از رسول الله صلي الله علیه وسلم معجزه هایی مشابه مانند معجزات حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام درخواست

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميكردند؛ در اين آيه مباركه براي شان جواب داده شد كه: قرآن عظيم الشأن، كتابى جامع و كامل است و همه‌ى ضرورت هاي معنوى را به شكل از اشكال جواب ميفرمايد. همانطوريكه پيامبر صلي الله عليه وسلم، «رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» كتابش. قرآن عظيم الشأن هم «رَحْمَةً» نشانه ي بزرگى و عظمت آن است.

واقعاً هم نزول قرآن كريم بر آن حضرت رحمتي براي مؤمنان است؛ براي آنانكه بدان ايمان آوردند، پيرو و هدايتش باشند و به احكامش عمل نمايند.

همچنان موعظه و پندي سودمند براي كساني است كه در آن تدبّر كنند و احكامش را بياموزند.

«يُتْلي عَلَيْهِمْ»: برآنان تلاوت ميشود. مراد اين است كه قرآن معجزه جاويدان است و براي صحّت و سقم آن ميتوان پيوسته آن را ديد و آزمود.

ديگر همانند معجزات حسّي پيشنهادي شما گذرا و ناپايدار نيست. **«فِي ذلِكَ»:** درنزول قرآن.

«لَرَحْمَةً»: رحمت است ومردمان را از ضلالت ميرهاند وبه سعادت ميرساند. **«ذِكْري»:** يادآوري اعجاز قرآني و درس هاي آسماني. «ترجمه معاني قرآن»

ابن كثيرفرموده است: خدا خيره سرى و جهالت خارج از حد آنها را يادآور شده است؛ چرا كه بر صدق محمد صلّى الله عليه و سلّم درخواست دلايل كرده‌اند، در حالى كه كتاب پرقدرتش بر او نازل شده است، كتابى كه نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمى‌شود. كتابى كه از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصيح و بليغ از معارضه‌ى با آن درمانده‌اند.

بلكه از معارضه‌ى با يک سوره از آن نيز درمانده‌اند. آيا آنان را بس نيست كه ما اين كتاب را برتو نازل كرده‌ايم؟ در حالى كه تو يک نفر (ناخوان) هستى و خواندن و نوشتن را نمى دانى، و آنان را از محتويات كتب پيشين مطّلع مى‌كنى. (مختصر ابن كثير۳/۴۱.)

شأن نزول آية 51:

821- ابن جرير، ابن ابوحاتم و دارمي در «مسند» خود از قول عمرو بن دينار از يحيي بن جَعدَه روايت كرده اند: برخي از مسلمانان اوراقي را كه در آن‌ها شنيده‌هاي خود از يهود را نگاشته بودند حضور پيامبر (آوردند. پيامبر اكرم گفت: براي ضلالت و گمراهي قومي همين كافي است كه آن‌ها از آنچه پيامبرشان براي هدايت ايشان آورده است روي برتابند و به آنچه غير آن براي ديگران آورده است متمايل شوند. پس خدا آية «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيكَ الْكِتَابَ يتْلَى عَلَيهِمْ»را نازل كرد. (دارمي 1 / 124، طبري 27838، ابو داود در «مراسيل» 416 از يحيي بن جعده به قسم مرسل روايت كرده اند).

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿٥٢﴾

بگو همين بس كه خدا ميان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمين است مي داند. و كساني كه به (معبودان) باطل ايمان آورده‌اند و به الله كفر ورزيده‌اند، همين گروه زيانكاران‌اند.(۵۲)

تفسير:

«شَهِيداً»: گواه. **«بِالْبَاطِلِ»:** مراد از باطل. همه آن چيزهائي است كه به غير از خدا پرستش شود.

در اين هيچ جاي شكي نيست، هر زمانيكه انسان به مرحله اي ميرسيد كه: استدلال با

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخالف سودی وفایده نمي داشته باشد، بهتر ومصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد وامور را به الله تعالي واگذاريد.
اوتعالي همه امور آسمان‌ها و زمين را ميداند و هيچ راز پنهاني بر او پوشيده نيست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هيچ سودي به حال شان نميرساند. آنانيکه به آيات الهي کفر مي ورزند، مطمين باشيد که در نتيجه زيانمند دنيا و آخرت ميشوند؛ اين عده اشخاص از پاداش الهي محروم‌اند و مستحقّ عذاب بزرگي در دنيا وآخرت مي گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴿٥٣﴾

آنها با عجله از تو عذاب را مي طلبند، و اگر موعد مقرري تعيين نشده بود عذاب (الهي) به سراغ آنها مي آمد، سرانجام اين عذاب بطور ناگهاني بر آنها نازل مي شود در حالي که نمي دانند.(۵۳)

تفسير:

در قرآن عظيم الشأن چند بار آمده است: هر زمانيکه کفّار تهديد به عذاب الهي مي شدند، به خاطر ناباوری، استبعاد با استهزا، پيوسته از پيامبرشان نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا مي نمايند، آنان نمي دانند،که امور اين عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معيّن است. و هيچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پيش بينی نمايد.
درضمن بايد گفت که: اين عجله‌ی جاهلانه کفّار در چندين آيات قرآني ذکري از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شديد الله تعالي قرار گرفته است. و الله تعالي براي مجازات آنان زمان مشخّص و تغيير ناپذيري را مقدّر نميکرد، «و البته بي آنکه خبردار شوند غافلگيرشان مي‌کرد» يعني: آن عذاب در حالي به سوي شان در ميعاد مقرر روي مي‌آورد که از آمدن آن غافلند. به ياد داشته باشيد که: لطف يا قهر الهی، حکيمانه، حساب شده و دارای پروگرام معيني است و اين پروگرام با عجله‌ی اين و آن تغيير نمی‌کند.
در ضمن در مييابيم که: سقوط فکری انسان ها در حالتي به قدري ميرسد که حاضر است هلاك شود، ولی نمي خواهد حقّ را بپذيرد

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴿٥٤﴾

آنها با عجله از تو تقاضاي عذاب مي کنند، در حالي که جهنم به کافران احاطه دارد!(۵۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لَمُحِيطَةٌ»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معني استقبال دارد. يا اين که براثر کفر ومعاصي که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اينک ايشان را در بر گرفته است. («ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

مي بينيم که: کفّار به خاطر ناباوری يا استهزا، عذاب فوری را از پيامبر توقّع دارند، ولی بايد بدانندکه احاطه‌ی عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذير است.
دکتور محمد علي صابوني مفسر تفسير «تفسير صفوة التفاسير» مي نويسد: تقاضاي عجله در عذاب اخرات ناشي: از کودنی و شعور پايين و سرسختی و لجاجت آنها می باشد. يعنی: چگونه تعجيل عذاب را می خواهند در حالی که در روز قيامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در ميان ميگيرد و راه گريزی از آن ندارند؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

اي پيامبر! به كافران بگوعذاب اخروي خواه ناخواه آمدني است و شما را از آن گريزي نيست پس به زودي شما را در زماني نزديک فرا مي گيرد زيرا هرآنچه كه آمدني باشد نزديک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٥٥﴾

روزي كه عذاب از بالاي سر آنها و از زير پاهايشان آنها را احاطه مي كند و (الله) مي گويد: بچشيد آنچه را عمل مي كرديد (روز سخت و دردناكي است).(٥٥)

تفسير:

عذاب دوزخ، تجسّم عملكرد و نتيجه اعمال ناراوي خود ماست. در همه اي احوال انسان مسئول سرنوشت خود است.

خوانندگان گرامي!

در آيات قبلی به مشركان و اهل كتاب هشدار داد كه اگر بر سر افكار وعقايد باطل خويش پای فشاری نمايند آز جمله دوزخی اند. آنان بر عناد و فسادشان افزودند و مؤمنان را بيشتر آزار دادند و از عبادت و مراسم دينی در سرزمين خود، منع شان داشتند.

از اين رو، الله سبحان وتعالی در ايات متبركه (56 الی 63) فرمان مهاجرت در صورتی كه انجام وبر پايی شعاير دينی برايشان دشوار وسخت ميباشد واجب گردانيد ، وگفته شد كه:در اين صورت ماندن در مكه حرام است و ديگر اين كه: نبايد رنج و فشار، انسان را از هجرت باز دارد.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴿٥٦﴾

اي بندگان من كه ايمان آورده‌ايد! يقيناً زمين من وسيع است، پس تنها مرا عبادت كنيد.(٥٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَرْضِي وَاسِعَةٌ»: اشاره به اين است كه مسلمانان از سرزمين كفر - اگر قادر به عبادت نبودند - به سرزميني مهاجرت كنند كه در آن بتوانند به عبادت و طاعت بپردازند (سوره: نساء / 97 - 100). («ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

تفسير:

برای حفظ دين و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتی ارزش دارد كه در سايه‌ی ايمان باشد.

در حديث شريف به روايت زبير بن عوام(رض) آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم». «سرزمين‌ها، سرزمين‌هاي خداوند است و بندگان هم بندگان خدايند پس در هرجايي كه به خيري رسيدي، در آنجا اقامت گزين».

طوريكه ياد آور شديم: اين آيه مباركه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمين كفر به سوی سرزمين اسلام تشويق ميكند. يعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا اين است كه اگر در مكه از ابراز اسلام و ايمان در تنگنا و تحت فشار هستيد، از آنجا مهاجرت و كوچ كنيد و در كنار ستمگران نمانيد؛ چون سرزمين خدا وسيع و فراخ است.

مقاتل درشأن نزول اين آيه مباركه فرموده ست كه اين آيه: در مورد مسلمانان ضعيف مكه نازل شده است. (تفسير صفوة التفاسير).

(c) ketabton.com: The Digital Library

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴿٥٧﴾

هر نفسی چشنده مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد.(۵۷)

تفسیر:

مرگ، استثنا ندارد و برای همه است. وباید گفت که: مرگ، پایان کار نیست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴿٥٨﴾

کساني که ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائي از بهشت جاي ميدهيم که درزير آنها نهرها روان است و در آنجا هميشه خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (۵۸)

تفسیر:

کارهای شایسته، در کنار ایمان ارزشمند است. شرط دستیابی به بهشت، ایمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را برای مؤمنان ضمانت کرده است.

اساس دستیابی به بهشت و نعمت های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴿٥٩﴾

همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) مي‌کنند و بر پروردگارشان توکل مي نمايند.(۵۹)

تفسیر:

در البحر آمده است: این دو صفت در برگیرنده‌ی تمام نیکی‌ها و محاسن است وآن عبارتند از: صبر و شکیبایی ومحول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷.)

وصبر و توکّل، دو نمونه‌ی روشن از عمل صالح است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿٦٠﴾

و چه بسيار است جانداراني که (به سبب ناتواني) نمي توانند روزي خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزي مي دهد، و او شنواي داناست.(۶۰)

تفسیر:

در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیه‌ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر وگرسنگی نترسند؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی میدهد. (التسهیل ۱۱۹/۳.)

شأن نزول آية 60:

822- عبد بن حميد، ابن ابوحاتم، بيهقي و ابن عساکر با سند ضعيف از ابن عمر روايت کرده اند: با رسول خدا (بيرون رفتم و آن بزرگوار در يکي از بوستان‌هاي مدينه داخل شد و خرما مي‌چيد و مي خورد و براي من گفت: اي ابن عمر، چرا خرما نمي خوري؟ گفتم: ميل به خرما ندارم. گفت: ليکن من به خرما ميل دارم، اين صبح چهارم است که نه غذا را چشيده‌ام و نه غذاي پيدا کرده‌ام، اگر از خداي خود بخواهم همتاي سلطنت کسري و قيصر برايم عطا مي‌کند. حال تو چگونه خواهد بود، اي پسر عمر وقتي با کساني روبرو شوي که يقين‌شان ضعيف و سست بوده و روزي يک سالهٔ خويش را پنهان ميکنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتيم و دور نشده بوديم که آيه «وَكَأَيِّن مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

يرْزُقُهَا وَإِيَاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿60﴾» نازل شد. پس پيامبر (گفت: خدا مرا به ذخيره‌كردن دارايي و ثروت دنيا و پيروي از خواهش‌هاي غريزة شهواني دستور نداده است. آگاه باش كه من يک درهم و يک دينار افزون از ضرورت خود را نگاه نمي‌دارم و غذاي فرداي خويش را ذخيره نمي‌كنم (واحدي در وسيط 3 / 425 و در «اسباب نزول» 673 و بغوي 163 به شماره‌گذاري محقق از جراح بن منهال از زهري از عطاء از ابن عمر روايت كرده اند.) («تفسير بغوي» 1653).

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ ْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴿٦١﴾

و اگر از ايشان بپرسي چه كسي آسمانها و زمين را آفريده است و آفتاب و ماه رامسخركرده‌است؟حتما ميگويند: الله. پس چگونه به بيراهه برده ميشوند؟(٦١)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿٦٢﴾

الله روزي را براي هركس از بندگانش كه بخواهد وسعت مي دهد و يا تنگ مي گيرد؛ يقيناً خدا بر هر كاري تواناست،(٦٢)

تفسير:

«إِنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ» علم و آگاهی خدا وسيع و بی‌پايان است و به مقتضای حكمت و مصلحت عمل می كند.

يعني تنگ گردانيدن وكم يا زياد شدن رزق و روزی، تصادفی نيست.همانا از سوي خداي گشايشگر و تنگ سازنده روزي است پس آن را بر هر كس كه بخواهد گشاده و بر هركس كه بخواهد تنگ مي‌گرداند؛ برحسب آنچه كه حكمتش اقتضا نمايد وظيفه‌ی ما كار و تلاش است؛ امّا ميزانِ در آمد و رزق در اختيار ما نيست.

لذا آنچه را كه صلاح يا فساد بندگانش در آن است، ميداند پس به مقتضاي حكمت و مصلحت خويش ميدهد و باز مي دارد بنابر اين، بايد بندگان حق تعالي بر او توكل كنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴿٦٣﴾

و اگر از آنان بپرسي كه چه كسي از آسمان آب را نازل كرد پس با آن زمين را بعد از مردنش زنده گردانيد؟ حتما ميگويند: الله، بگو: ستايش مخصوص خداست، اما اكثر آنها نمي دانند.(٦٣)

تفسير:

«أَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: هدف از آن رويانيدن گياهان از خاک خشک به وسيله باريدن برف وباران است.

«قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يعْقِلُونَ»ای محمد! بگو: «الحمدلله» يعني: ستايش مي گويم خدا را سپاسگزارم كه حجتم را بر آنان غالب و آنان را به اين حقايق معترف گردانيد، بلكه اكثر آنها عقل و وتعقل ندارند، به طوری كه اقرار می‌كنند كه خدا خالق و رازق است وانگهی ديگری را پرستش می‌كنند.

پس بدين جهت، به مقتضاي آنچه كه بدان اعتراف كرده‌اند، عمل نمي‌كنند.

بايد منحرفان را به حال خود رها نكنيم، بلكه سعي وكوشش بعمل اريم تابا استفاده از

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیوه‌های مختلف آنان را به اقرار حقایق اشنا سازیم.
خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می دهد که با تعقّل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوري مي دانم که: در قضاوت ها، نظر به اقلّیت و اکثریّت نداشته باشیم، چه بسا اقلّیت بر حقّ و اکثریّت بر باطل باشند.

خوانندگان گرامي !

در آیات متبرکه (64 الي 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختي و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴿۶۴﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند.(۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَهْوٌ»: به مصروفیت هاي گفته می شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می‌دارد؛ **«لَعِبٌ»**:انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب)

تفسیر:

افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه وجاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی دانند وگرنه به دنیا دل نمی‌بستند. حیاتِ واقعی، حیات آخرت است.
به راستي که زندگاني حقيقي و جاوداني زيرا سراي آخرت، سراي زندگي پاينده و فنا ناپذيري است که هرگز زوال نمي پذيرد و مرگ، يا مريضي، يا هم و غمي آن را منغص و تلخ نمي‌گرداند.
دار آخرت براي کساني ميسّر است که به پروردگار خويش ايمان آورده از پيامبرش پيروي ميکنند و در آن زندگي مرگ و فناشدن، دشواري و خستگي و ترس و اندوهي وجود ندارد.
اگر مردم اين خصوصيات ها را به گونۀ واقعي مي‌دانستند، کوشش براي دنيا را بر سعي وتلاش براي آخرت مقدّم نميداشتند و دنياي فاني را بر آخرت جاوداني ترجيح نمي‌دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴿۶۵﴾

هنگامي که سوار بر کشتي شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا ميخوانند، (و غير او را فراموش ميکنند) اما هنگامي که خدا آنها را به خشکي رسانيد و نجات داد باز مشرك ميشوند!(۶۵)

تفسیر:

دعای خالصانه، مستجاب است. «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَّاهُمْ» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فلمّا»، نشانه‌ی استجابت دعا می باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات وحوادث، راهی است برای شکر نه شرك. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمي و مقطعي باشد. در آیه متذکره مي بينم که چگونه انسانها در سختي ها حق تعالي را عبادت مي‌کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک مي‌آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است!

(c) ketabton.com: The Digital Library

قابل یاد آوري است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختي‌ها نعمت الله تعالي بر خویشتن را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌اي براي افزوني طاعات‌شان مي‌گردانند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴿٦٦﴾

(بگذار) آیاتي را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگي بهره گیرند اما به زودي خواهند فهمید!(٦٦)

تشریح لغات واصطلاحات:

هدف از «**لِيَكْفُرُوا**» کفران نعمت است، زیرا در کنار «**آتَيْنَاهُمْ**» یعنی نعمت دادن، آمده است.

تفسیر:

مرحوم شیخ محمد علي صابوني در تفسیر این آیه مبارکه مي نویسد:«امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده‌ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علي صابوني)

باید گفت که دردنیا راه کامیابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است.به کامیابی‌های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می دارد. شرك، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴿٦٧﴾

آیا ندیدند که ما حرم امني براي آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) مي ربایند؟ آیا به باطل ایمان مي آورند وبه نعمت الله کفر مي‌ورزند.(٦٧)

تفسیر:

آیا کافران مکّه نه اندیشیدند که الله تعالي آن شهر را براي آنان حرم امني قرار داده چنان‌که خون ها و مال ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر میبرند؟ یعني: ساکنان حرم از آفات وبلیات زمیني‌اي‌که دیگر اعراب مبتلاي آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند درحالیکه مردم اطراف درخارج حرم با قتل، اسارت، غارت واخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرارگرفته ترسناک‌اند و احساس امنیت نمیکنند.

آیا به شایستگي امور باطلي چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش درحرم امن چشم پوشي میکنند و انکار میورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگري را پرستش مي‌کنند؟

یکی از راه های دعوت مردم به الله تعالي، توجّه دادن آنان به نعمت‌های الهی است. یادآوری نأمنی های پیرامون انسان، امنیّت را در نزد او ارزشمند امنیّت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی دانند و به سوی کفر می روند.

شأن نزول آية 67:

823- جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: [اهل مکه] گفتند: اي محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمیشود به جز اینکه میترسیم مردم ما را بربایند و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرعت نابود كنند چون مشركان عرب تعدادشان از ما به مراتب بيشتر است به محض اينكه آگاه شوند ما دين تو را پذيرفته‌ايم ما را ميربايند، همة ما ناشتايي يک نفر آنها هستم. پس خداي عزوجل «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً» را نازل كرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ﴿٦٨﴾

و كيست ظالمتر از كسي كه بر الله دروغ ببندد يا چون حق نزد او آيد آنرا تكذيب كند؟ آيا در جهنم جايگاهي براي كافران نيست؟ (٦٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقِّ»: دين حق اسلام. قرآن كه كتاب راستين است.

تفسير:

وحي را بايد بدون كم و زياد پذيرفت. اضافه كردن هر چيزي به دين، افترا و بدترين ظلم است. واقعيت امر اينست كسيكه دين حق و رسالت محمدي را تكذيب كند هيچكس ظالم تر از آن نمي باشد. يقيناً براي كسي كه به حق تعالي كافر شود، پيامبرش را تكذيب نمايد و با دين و دوستانش بستيزد، منزل و جايگاهي در آتش دوزخ مقرّر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴿٦٩﴾

و كساني كه براي [به دست آوردن خشنودي] ما [با جان و مال] كوشيدند، بي ترديد آنان را به راه هاي خود [راه رشد، سعادت، كمال، كرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمايي مي كنيم؛ و يقيناً خدا با نيكوكاران است.(٦٩)

تفسير:

«جَاهَدُوا فِينَا»: در راه ما جهاد كردند هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشي است كه در راه الله متعال و براي رضايت او و به منظور خدمت به دين مقدس اسلام انجام پذيرد. **«لَنَهْدِيَنَّهُمْ»:** قطعاً ايشان را هدايت ميدهيم و رهنمود ميگردانيم و به خير و حق مي رسانيم. **«سُبُلَنَا»:** راه هاي منتهي به خودمان.

راه‌هاي حركت و سير به‌سوي الله و وصول به رضايت‌الله. مراد افزايش هدايت و توفيق در خيرات و حسنات است (سوره هاي: محمّد / 17، مريم / 76).

«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴿69﴾» (و هر آئينه خدا با نيكوكاران است، يعني حمايت و نصرت خداي تعالي با نيكوكاران مي باشد. («ترجمه معاني قرآن»

بلي! الله سبحان و تعالي با آن بندگاني است كه به درجهٔ احسان رسيده باشند؛ يعني ايشان را حفظ ميكند، مورد تأييد وعنايتش قرار ميدهد، به دوستي بر ميگزيند واين همراهي بخصوص اي است كه براي اولياي ابرارش ميسّر است.

مفسر تفسير كابلي در تفسير آيه مباركه مي نويسد: كسانيكه در راه الله متعال محنت و زحمت ميكشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف مي باشند الله تعالي به آنها نور بصيرت خاصي عطا ميفرمايد و راهاي قرب و رضاي خود و يا جنت را مي فهماند پس هر قدر كه در رياضيات و مجاهدات ترقي ميكنند همانقدر درجه معرفت و انكشاف آنها بلند شده ميرود و سخناني را ميفهمند كه ديگران آنرا احساس نتوانند كرد.

در حديث شريف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم».

«هر كس به آنچه كه ميداند عمل كند، خداوند متعال علم آنچه را كه نميداند به وي مي بخشايد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوسليمان داراني يا ابو سليمان دمشقي يكي از مشايخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوايل سده سوم هجري مينويسد: «مراد از جهاد در آيه كريمه، فقط جنگيدن با كفار نيست بلكه ياري دادن دين الله متعال، مبارزه با باطل انديشان، سركوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهي از منكر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالي است».

برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اوّل را خود انسان بردارد.

در بسياري اوقات، يك گام و يك لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاش‌ها ارزش می دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه‌های وصول به قرب الهی، محدودیّتی ندارد. وما باید به وعده‌های الله متعال اطمینان داشته باشیم. همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به مانشان میدهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره روم

جزء – (21)

سورۀ روم در مكه نازل شده وداراي شصت آيه وشش ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره بەسبب افتتاح با بيان شكست روميان بدست فارسيان و سپس خبر دادن از پيروزي آنان بعد از گذشت چند سال، «روم» ناميده شد.طوريكه خداوند متعال ميفرمايد: «الم﴿1﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ﴿2﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿3﴾»

و آن هم بعضی از معجزات قرآن می باشد. البته اين يكي از معجزات قرآن كريم است كه از وقوع رخداد هاي غيبي آينده‌اي خبر مي دهد كه به واقعيت مي پيوندند.

روم:

روم نام اقوامی از انسانهاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی میکنند، در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی راتشکیل داده بودند، به طوری که دامنه آن تا حدود شامات (سوریه، فلسطین، اردن، لبنان...) توسعه یافته بود.

ارتباط سورۀ روم با سورۀ قبلي:

در پايان سورۀ عنكبوت، الله تعالي از اشخاصي كه در راه او جهاد نموده اند تقدير نموده و به اجمال و اختصار از آن بحث بعمل آورده بود و اينك در آغاز سورۀ روم به تفصيلش می پردازد. هر دو سوره با حروف مقطع «الم» شروع مي شوند.

سوره ي روم به اثبات و خبر از پيروزي روميان بر فارس در جنگ در مدت 3 تا 9 سال و دلايل يكتايي و قدرت الهي در هستي، انديشيدن در آفرينش آسمانها و زمين، پند گيري از فرجام بي باوران و منكران عصر هاي گوناگون مي پردازد؛ و اين كه: مشركان ناتوانند و براي روز قيامت نه سودي كسب كرده اند و نه مي توانند ضرري از خود دفع نمايند. سپس راه نيكان و بدان را با هم مي سنجند و فايده ي ايمان و زيان شرک و كفر روشن تر مي گردد.

تعداد آيات، كلمات و حروف سورۀ روم:

قبل از همه بايد گفت كه: اين سوره پس از سوره ی انشقاق، نازل شده ،و طوريكه در فوق هم ياد آور شديم كه سورۀ روم داراي شصت آيه بوده و تعداد كلمات آن به هشتصدونوزده كلمه ميرسد، وتعداد حروف سورۀ روم به هزاروپانصدوسي وچهار حرف ميرسد.(ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد كلمات و حروف سوره هاي قرآن در طريق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصيل آنرا ميتوان در سوره فاطر مطالعه فرمايد.)

همچنان سوره روم با حروف مقطعه آغاز شده و از سور مثاني مي باشد مثاني سوره هايي هستند كه بعد از سور مئين قرار گرفته اند و زير صد آيه دارند مانند اينكه سور مئين مبادي باشند و توالي آن مثاني آن فرض شده اند سوره هاي مثاني عبارتند از: احزاب و حجّ و قصص و نمل و نور و انفال و مريم و عنكبوت و روم و يس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و إبراهيم و ص و محمد و لقمان و زمر. (التمهيد في علوم القرآن، ج1، ص 313).

محتواي و موضوعات سورۀ روم:

- سوره‌ی روم در مكه معظمه نازل شده است و همان اهدافی را دارا مي باشد كه ساير

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره هاي مکی آن را دنبال میکنند؛ یعنی مسائل عقیده‌ی اسلامی را به طور کلی و در دایره‌ای وسیع یعنی ایمان به توحید و نبوت و معاد و پاداش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

- سوره با پیشگویی در رابطه با حوادثي بسیار مهم آغاز شده است.که قرآن عظیم الشأن قبل از وقوع این حوادث از آن خبر داده است. این خبر عبارت است از پیروزی روم بر فارس در جنگی که به زودی در بین آن دو در میگیرد. وطوریکه قرآن کریم خبرداده بود، همانطور اتفاق افتاد و بدین‌ترتیب پیشگویی تحقق یافت.

این خبر از جملۀ ظاهرترین و روشن ترین دلیل برصدق محمد صلّی الله علیه وسلّم است و دلیل است بر این که وحی نازل شده بر او صادق است، و از بزرگترین معجزات قرآن به شمار می‌آید.

- در سورۀ روم مبحث مقابله بین حزب رحمان و حزب شیطان به بحث گرفته شده است، طوریکه این مبارزه از قدیم الایام وجود داشت و در طول زمان ادامه داشته است، ومادامی که حق و باطل و خیر و شر موجود است این مقابله و مبارزه برقرار است، ومادام که شیطان یاران وهواداران خود را برای خاموش کردن نور الهي و ستیز با پیامبران بسیج می‌کند، این ستیز برقرار است.

آیات، دلایل و شواهد را بر پیروزی حق بر باطل ارائه داده، پیروزی و غلبه‌ای که در قرون و زمان های متفاوت تحقق یافته است. و این سنت خداوند متعال می باشد و سنت خداي متعال را تبدیلی نیست.

- سورۀ روم همچنان به بحث در باره روز قیامت وحوادث روز رستاخیز و سرنوشت شوم اهل کفر و گمراهی در آن روز پرداخته است. که در آن روز مؤمنان در باغ ها مسرورند و مجرمان و تبهکاران در عذاب درگیرند، که سرنوشت نهایی نیکان وتبهکاران چنین است. وسرانجام نیک ازآن نیکوکاران و تبهکاران نیز به آن سر انجام شوم محتوم گرفتار می‌آیند.
- سورۀ روم به منظور اقامه‌ی دلیل بر عظمت خدای یگانه و پایدار، بعضی از شواهد موجود در جهان هستی و دلایل غیبی که گویای قدرت و یگانگی خدا بوده وگردنکشان در مقابلش سرافکنده و بزرگان در پیشگاهش به سجده می روند، ارائه داده است. و برای جدا کردن و متمایز ساختن حزب رحمان از حزب بت پرستان مثال های درخشان آورده است.
- سورۀ روم با بحث درباره‌ی کفار قریش خاتمه یافته است، قریشی که آیات و برحذر داشتن برای آنان سودی نداشت و هر اندازه دلایل درخشان و قطعی دیدند، پند و عبرت نگرفتند؛ چون بسان مردگان نه شنیدند ونه می دیدند.

تمام این مباحث به خاطر تسلی خاطر پیامبران در قبال آزار مشرکین و پیشه کردن صبر و شکیبایی به منظور رسیدن به پیروزی آمده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ «روم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

الم﴿١﴾

اين كلمه «الف، لام، ميم» خوانده مي‌شود. (اشاره به أسماء يا اسرار كتاب الهي است).(١)

تفسير:

اين سوره با حروف مقطعۀ «الف و لام و ميم» آغاز گرديده است. درمورد تفسير حروف مقطّعه شيخ سيد قطب درتفسير خويش «في ظلال القرآن» مينويسد كه: ارجح اقوال اين است كه الله تعالي مردمان را توجّه ميدهد به اين كه اين قرآن - از جمله اين سوره آن - از همچون حروفي فراهم آمده است، حروفي كه عرب ها آنها را مي‌شناسند، و با وجود اين، قرآن معجزه‌اي براي ايشان است، و آنان نمي توانند به سان قرآن را بسازند، در حاليكه اين حروف در دسترس آنان است و زبان ايشان از آنها ساخته و پرداخته گرديده است.

شأن نزول آيات 1 – 5:

824- ترمذي از ابو سعيد (روايت كرده است: همزمان با روز بدر روم بر فارس غلبه حاصل كرد و آن پيروزي مسلمانان را خوش و خوشحال ساخت. پس«الم﴿1﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ﴿2﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿3﴾ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴿4﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ» نازل شد.

825- ابن جرير از ابن مسعود به همين معني روايت كرده است (طبري 27876 در اين اسناد ميان شعبي و ابن عباس ارسال است.).

826- ابن ابوحاتم از ابن شهاب روايت ميكند: در مكه قبل از هجرت رسول الله، مشركان با مسلمانان بحث ميكردند و ميگفتند: رومي ها يقين دارند كه اهل كتاب اند، مجوس بر آنها پيروز شد، شما گمان ميكنيد با كتابي كه به پيغمبرتان نازل شده است، بر ما پيروز ميشويد. پس همانگونه كه مجوس روم را كه اهل كتاب اند مغلوب ساخت، ما هم شما را شكست مي دهيم. آنگاه خداي عزوجل «الم﴿1﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ» را نازل كرد.

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه(1الي7) موضوع خبردادن ازغيب مورد بحث قرارگرفته است.

غُلِبَتِ الرُّومُ﴿٢﴾

رومي‌ها مغلوب شدند (شكست خوردند).(٢)

تفسير:

«الرُّومُ»: ملّت روم اساساً به ديانت مسيحي بودند و پادشاه شان در عصر نبوّت پيامبر بزرگوار اسلام محمّد صلي الله عليه وسلّم، هر قل نام داشت. در ضمن بايد گفت كه: حكومت بيزانس، نام حكومتی بود كه در زمان خويش بر مناطق و سيعي از سرزمين هاي اروپا، آسيا و أفريقا و قسمتی از ايتاليا مسلّط بود، اين امپراطوری با امپراطوری فارس در وخت خود قدرت هاي بزرگي را در جهان تشكيل ميداد.

ابن كثير در تفسير خويش مي نويسد كه: «روميان از نسل روم فرزند عيص فرزند اسحاق فرزند ابراهيم عليه السلام اند و بر دين نصرانيت بوده‌اند».

مفسران مي نويسند كه: «فارسيان كه آتش پرست (مجوسي) بودند بر روميان كه اهل كتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند، پيروز شدند و اين واقعه البته چند سال قبل از هجرت رسول اكرم صلي الله عليه وسلم به مدينۀ منوره به وقوع پيوست. بعد از پيروزي فارسان به روميان، مشركين طعنه آور به ياران پيامبر صلّى الله عليه و سلّم می گفتند: شما و اهل روم دارای كتاب می باشيد و ما ناخوانده كتاب هستيم، برادران ما در فارس بر برادران شما يعنی روميان پيروز شده‌اند. و ما بر شما غالب می آييم. بدين ترتيب، اين پيروزي را به رُخ مسلمانان مي‌كشيدند اما مسلمانان دوست داشتند كه روميان بر فارسيان پيروز شوند چراكه آنان اهل كتاب آسماني انجيل بودند.
در اين مورد ابوبكر«صديق» فرموده است: خدا چشم شما را روشن نفرمايد! آنگاه آيه‌ی «وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» فِي بِضْعِ سِنِينَ نازل شد.
حضرت ابوبكر صديق اين خوشحالي وخرسندي مشركين مكه را در پيروزي فارس ها با رسول الله صلي الله عليه وسلم درميان گذاشت. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «بدان كه روميان به زودي بر فارسيان پيروز مي شوند».
آنگاه او اين خبر را به مشركان داد. مشركان به او گفتند: ميان ما وخود ميعادي بگذار پس اگرسخن ما در مورد پيروزي فارسيان مسلم شد، اين... و اين... تعداد شتر به ما بدهيد و اگر سخن شما راست برآمد و روميان پيروز شدند، اين.. واين... تعداد شتر به شما مي‌دهيم. چنين بود كه با ابوبكر صديق، شرط بندي كردند و ابوبكر صديق ميعاد پنج سال را ميان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اكرم صلي الله عليه وسلم اين ميعاد را تا نه سال افزايش داد و با گذشت اين مدت بود كه روميان در اين نوبت بر فارسيان پيروز شدند.
شيخ امام نسفي مفسر مشهور جهان اسلام ميفرمايد: «به قول قتاده، شرط بندي ابوبكر صديق با مشركان قبل از تحريم قمار بود ولي مذهب امام ابو حنيفه و امام محمد رحمه الله عليهما، اين است كه عقدهاي فاسد ـ مانند عقد ربا و غير آن ـ در دار حرب ميان مسلمانان و كفار جايز است. ايشان به همين داستان بر صحت چنين عقدهايي استدلال كرده‌اند». (تفسير انوار القرآن).

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿٣﴾

در نزديک ترين سرزمين [خود به حجاز كه نواحي شام است]، و آنان پس از شكستشان به زودي پيروز خواهند شد.(٣)

تفسير:

ابو سعوددر تفسير آين آيه مباركه می نويسد: اين آيات از جمله آيات درخشانی می‌باشند كه بر صدق نبوت رسول الله صلّى الله عليه وسلّم واين كه قرآن از جانب خدای عز وجلّ آمده است، گواه است؛ زيرا ازغيبی خبر داده است كه جز دانا وباخبر به غيب أحدی از آن آگاه نيست، و جريان مطابق خبر اتفاق افتاد.(ابو سعود ١٧۶/۴).
امام بيضاوی در اين مورد ميفرمايد: اين آيه از جمله دلايل صِدق نبوت پيامبر صلّى الله عليه وسلّم است؛چون ازغيب خبرداده‌است.(تفسير بيضاوی ١٠٣/٢).

شأن نزول:

مطالعه كننده گرامي!

طوريكه در فوق هم ياد آور شديم: آيات ابتدايي سوره‌ي روم به پيروزي روميان بر ايران اشاره دارد. در اين مورد علامه عبدالرحمن سعدي در تفسير خود مينويسد: «فارس و روم در آن زمان قدرتمندترين دولت هاي روي زمين بودند و چون رقيب يكديگر بودند و جنگ هايي ميان آنها در ميگرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارسي ها مشرک و آتش پرست و رومي ها اهل کتاب بودند و به تورات و انجيل نسبت داده مي شدند، و آنها از فارس ها به مسلمانان نزديکتر بودند.
بنابر اين مسلمانان دوست داشتند که آنها بر فارس ها پيروز شوند، و مشرکين از آن جا که در شرک با فارس ها اشتراک داشتند دوست داشتند فارس ها روميان را شکست دهند و بر آنها پيروز شوند. پس فارس ها بر رومي ها پيروز گرديدند اما همه ي سلطنت آنان را نتوانستند تصرف کنند، بلکه آن بخش از سرزمين آنها را تصرف کردند که به سرزمين فارس ها نزديک تر بود. بنابراين مشرکين مکه خوشحال شدند و مسلمانان غمگين گشتند.
پس الله متعال به آنها خبر داد و آنان را وعده داد که به زودي روميان فارس ها را شکست خواهند داد و بر آنان پيروز خواهند شد».
امام سيوطي رحمه الله در کتاب «اسباب النزول» مي آورد: «ابن ابوحاتم از ابن شهاب روايت ميکند: درمکه قبل از هجرت رسول الله مشرکان با مسلمانان بحث ميکردند و ميگفتند: رومي ها يقين دارند که اهل کتابند، مجوس برآنها پيروز شد، شما گمان ميکنيد با کتابي که بر پيغمبرتان نازل شده است بر ما پيروز مي شويد. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتابند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست مي‌دهيم. آنگاه خداي عزوجل آيات زير را نازل فرمود:
«الم﴿1﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ﴿2﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴿3﴾ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴿4﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿5﴾ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿6﴾» (روم 1-6). يعني: «روميان شکست خوردند. در نزديکترين سرزمين. وآنان پس از شکستشان پيروز خواهند شد. در عرض چند سال. پيش از اين و پس از اين، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به ياري خدا شادمان شوند. به نصرت و ياري خداوند. اين وعده‌اي است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلّف نمي کند؛ ولي بيشتر مردم نمي دانند».

فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴿۴﴾

در چند سال (آينده). فرجام کار و فرمان، پيش از اين و پس از اين از الله أست، و آن روز مؤمنان خوشحال مي شوند.(۴)

تفسير:

«بِضْع»: به عددی گفته مي شود که در ما بين سه و نه باشد.
اين پيروزي و تسلّط، عنقريب در ظرف سال هاي اندکي بين ده سال تا سه سال، به وقوع مي پيوندد. امّا تدبير همه امور، پيش از پيروزي فارس بر روم و بعد از پيروزي روم بر فارس، خصوص الله تعالي است.
در سال هفتم لشکريان دو سپاه يکبار ديگر وارد ميدان جنگ شدند، اينبار روميان بر فارس ها در جنگ غالب شدند، مسلمانان از اين پيروزي بي نهايت مسرور شدند.
چه زيبا است که الله تعالي ميفرمايد: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (4: روم)
فرمان اول و آخر، قبل از غلبه و بعد از غلبه از آن الله تعالي می باشد. پس تمام اينها به امر و اراده‌ی او اتفاق می افتد. و هيچ جزئی از آن دو بدون قضای او تحقق‌پذير نيست.
مفسر تفسير انوار القرآن، عبدالرؤف مخلص هروي، مينويسد: اين آيات در زماني نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمين شام، سرزمين جزيره و دور دست ترين نقاط سرزمين روم غالب شده بود به طوريکه هرقل امپراطور روم مجبور شد تا به قسطنطنيه پناه ببردو

(c) ketabton.com: The Digital Library

او مدتي طولاني در آن قلعه در محاصره شاپور قرارداشت. اما هفت سال بعد از نزول سورۀ روم، يعني دقيقاً در سال (627م) بود كه سپاه روم برسپاه فارس در محلي به نام «نينوا» كه بر سر رودخانه دجله واقع شده است پيروز شد، فارسيان شكست سختي خوردند و پيشگويي قرآن كريم به تَحَقُّقْ پيوست.

ابن جوزی فرموده است: يعنى پيروزى و شكست به فرمان و قضاى خدا تَحَقُّقْ پذير است همچنان ابن كثير مي نويسد كه: اين پيروزي مصادف بود به روز غزوه بدر، طوريكه ابن عباس(رض) گفته است: روز بدر روز شكست بت پرستان و آتش پرستان بود.

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿٥﴾

به سبب نصرت و ياري الله (رومي ها را بر فارس). هر كس را كه بخواهد نصرت مي دهد و او غالبِ مهربان است.(٥)

تفسير:

يكي از نشانه‌هاى اعجاز قرآن، پيشگويى‌هاى صادقانه و محقّق آن است.

«**غُلِبَتِ - سَيَغْلِبُونَ**» است، با يك شكست، نبايد مأيوس شويم، بايد درهردو حالت چه در پيروزى ها وچه در شكست ها، محوريّت توحيد را نبايد فراموش كنيم. هم پيروزى را از او بدانيم و هم ساز و برگ نظامى را.

دليل نصرت الهى، عزّت و رحمت اوست:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه الله تعالي هر كه از بندگانش را كه بخواهد پيروزي مي بخشد وهركه رابخواهد به حالش رها ميسازد. اوذات باعزّتي است كه بااعمال غلبه قهر ميكند وبا حكمش امور رامقدّر ساخته است. بر مخلوقات طالب رحمت مهربان است و رحمت وي همه چيزها را فرا گرفته است.

واقعاً! وعدۀ الهي به وقوع پيوست، اهل روم بعد از چند سال بر فارس پيروزي يافتند و بندگان مؤمن حق تعالي به اين امر شادمان شدند.

همچنان بايد گفت كه: دنيا ظاهر و باطني دارد، ظاهر آن همان آرايش‌ها و پيرايش‌هايي است كه جهال دنيا پرست آن را مي‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن‌آن اين است كه زندگي دنيا پل و گذرگاهي به سوي حقيقت است و زندگي حقيقي‌و كامل در آخرت مي باشد پس نبايد فراموش كنيم كه در دنيا از طاعت و عمل صالح براي آخرت خويش توشه گرفت.

وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٦﴾

اين وعده الله ست كه خدا هرگز خلاف وعده نكند، و ليكن اكثر مردم (از اين حقيقت) آگاه نيستند.(٦)

تفسير:

بايد گفت كه: سرچشمه تخلّف ازوعده‌ها، يا عجز است يا جهل و يا پشيمانى، كه خداوند از آنها منزّه است. درضمن بايد گفت كه: خلاف ورزيدن از وعدۀ بد ازجمله عمل بد محسوب ميشود ولي مخالفت با وعيد، نوعى رحمت است. اكثريّت هميشه ملاك نيست؛ دانش، ايمان و تعهّد مهم است.

حق تعالي بندگان مؤمنش را طور مؤكّد به پيروزي روميان نصراني اهل كتاب بر اهل فارس بت پرست وعده داد، امّا بيشتر كافران قريش نمي دانند كه وعدۀ خداوند متعال به بندگانش حقّ است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴿٧﴾
فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت غافلند.(٧)

تفسير:

هدف اساسي از جمله «ظَاهِراً مِّنَ الْحَياةِ الدُّنْيا»: در آيه مباركه اين است كه شناخت آنان درباره جهان بي نهايت سطحي و اندک است و برداشت ايشان اززندگي، مجموعه‌اي از خور و خواب و سرگرمي ها و لذّات زودگذر است.

خوانندگان گرامي!

كوتاه بيني، سطحی نگری وتوجّه نكردن به ماورای مادّيات، ملاک انحراف ونوعی از جهل كه در برخي از انسانها وجود دارد. در اين هيچ جاي شكي نيست كه: انسان بايد متعمق. و باريک بين باشد، نه ظاهر بين و غافل.

دنيا بد نيست، ولي بايد متوجه باشيم كه غفلت از آخرت بي نهايت بد وگناه است. بنابر همين منطق است كه: علم به ظواهرِ دنيای مادّی بدون توجّه به آخرت، مورد انتقاد سخت شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: دنيا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنياست. و چيزي واضح است كه: توجّه پيش ازحد به ظواهر دنيا، سبب غفلت انسان ها از آخرت مي گردد.

لطيفه:

مفسر شهير جهان اسلام شيخ جار الله زمخشری در تفسير خويش در مورد جمله «يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ اَلْحَيَاةِ اَلدُّنْيَا﴿7﴾» مينويسد: از فحواي آيۀ مباركه فهميده ميشود كه: دنيا دارای ظاهر وباطنی می‌باشد. ظاهر آن است كه ابلهان (احمقان) به آن آشنا هستند از قبيل بهره‌گيری ازخوبي ها و لذائذ آن. و باطن و حقيقتش گذرگاهی است برای آخرت، در دنيا برای آخرت توشه می‌گيرند و در اين راستا به طاعت و اعمال نيكو می پردازند. (تفسير -كشاف ٣٦٨/٣.).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (8 الي 16) در مورد واداشتن به تفكرو انديشيدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوي الله، بحث بعمل آمده است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴿٨﴾
آيا آنها در دل خود فكر نكردند كه الله آسمانها و زمين و آنچه را ميان آن دو است، جز به حق و براي زمان معيني نيافريده، ولي بسياري از مردم (رستاخيز و) لقاي پروردگارشان را منكرند.(٨)

تفسير:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ؟»: آيا با خود نمي‌انديشند؟ آيا درباره خودفكر نمي كنند تا دريابند كه چه كرده‌اند و چه مي‌كنند و سرنوشت ايشان به كجا مي انجامد؟

در بارۀ جملۀ «فِي أَنفُسِهِمْ»: در آيۀ مباركه برخي از مفسران ميفرمايند كه آنان حتي در باره اسرار وجود و خلقت انساني خويش كه بمثابه عالم صغير ميباشد حتي فكر نمي كنند.

امام قرطبی ميفرمايد كه: اين بيان به فناپذيری و ناپايداری اشاره می كند. و نشان ميدهد كه هر مخلوقی اجلی معين دارد. و نشان می دهد كه نيكوكار به پاداش نايل می‌آيد و بدكار

(c) ketabton.com: The Digital Library

مجازات می بیند. (تفسیر امام قرطبی ۹/۱۴.)
باید گفت که: تفکّر، داروی بسیاري از امراض واز جمله دواي غفلت است.
نتیجه‌ی فکر سالم، ایمان به حقّانیّت و هدف داری هستی و آخرت است و نتیجه‌ی بی فکری، کفر و انکار روز جز است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴿۹﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را بهتر کاویدند و زیر و رو کردند و آن را بیشتر از آنچه (ایشان) آباد کرده‌اند، آباد نمودند. و پیغمبرانشان با معجزه‌ها به سوي آنان آمدند، پس الله بر آن نبود که بر آنان ظلم کند، بلکه آنها خود در حق خویش ظلم میکردند.(۹)

تفسیر:

امام بیضاوی رحمه الله علیه میفرماید که: در آیه مبارکه سرزنش مردم مکه درک میشود که به دنیا مغرور گشته و به آن افتخار میکردند، درحالیکه ضعیف‌ترین وضع را داشتند؛ زیرا محور قدرت بر وسعت و فراخی سرزمین و تسلط بر مردم و تصرف وحکمرانی و آبادانی و عمران سرزمین ها می باشد، در حالی که آنها ضعیف و درمانده بودند و در دریای بی‌آب و علف که هیچ اهمیتي نداشت، سکونت داشتند. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲)
«وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ»: پیامبران الهي دلایل قاطع و براهین روشني را که به الوهیت خداوند متعال دلالت داشت با خود آوردند، اما آنان ارمغان پیامبران را رد کرده به تکذیب شان پرداختند و به ایشان مقابله کردند. خداوند آنان را هلاک نمود و در هم کوبید.
«فَمٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: امّا حق تعالي با این کار بر آنان ستم نکرد؛ زیرا مستحقّ عذاب بودند و خود با کفر و تکذیب بر نفس هاي خویش ستم روا داشتند. و در نتیجه مستحق هلاک و نابودی شدند.
مطالعۀ تأریخ بشري، سیر و سفر و استفاده از تجارب دیگران، از راه‌های شناخت، بسیاري از مواردي است که انسان از عمل به آنها منع شده است، آگاهی از تاریخ و فلسفۀ آن و آشنایی با سرنوشت اقوام پیشین، انسان را از ظاهر بینی نجات می دهد. قبل از اسلام، تمدّن و قدرت های بزرگی پدیدار شده و نابود شده‌اند. اگر الله تعالي غضب کند، هیچ قومی با هیچ قدرتی،تاب مقاومت به آنراندارد. توجّه به هلاکت و نابودی قدرت های بزرگ، عامل باز دارنده‌ی غرور است. خداوند متعال ذاتي عادل و مهربان است؛ عامل اصلی هلاکت اقوام پیشین، خود آنان هستند.
عامل اصلي هلاکت آنان سرپیچی و بغاوت این اقوام از دساتیر کتاب الله وسنت رسول الله صلي الله علیه وسلّم، هستند. بغاوت گران به خود ظلم نموده و متوجه خویش در واقعیت عذاب دردناکي در دنیا وآخرت مواجه میسازند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴿۱۰﴾

سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزاء می‌کردند.(۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
بايد گفت كه: تكذيب كنندگان و مسخره‌كنندگان، هيچ فايده اي از كارشان جز عذاب سوء ندارند. در ضمن بايد ياد آور شد كه سقوط انسان داراي مراحلي است: در مر حله اول مطابق فحواي آيۀ مباركه: گناه است به «أَساؤُا السُّواى» تعبير گرديده است.سپس تكذيب، «كَذَّبُوا» و سپس عملي تمسخر و استهزا. «يَسْتَهْزِؤُنَ» آمده است.
با قوت بايد گفت كه: بغاوت و فساد در روي زمين، بدترين باز گشت و زشت‌ترين سر انجامي است براي يک انسان؛ زيرا آنان به الله متعال كفر ورزيده پيامبر و آيات الهي را به مسخره گرفتند و در نتيجه مستحقّ عذاب شدند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿١١﴾
خدا مخلوقات را مي آفريند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز مي گرداند، آن گاه به سوي او باز گردانده مي شويد.(١١)

تفسير:
تنها و تنها پروردگار با عظمت همه مخلوقات را پديد آورده و هيچ قدرت ديگر در خلقت وآفرينش با او شركت نداشته است. اوست كه همگان را بعد از نابودي به حيات نخستين باز ميگرداند وسپس همه مردم در روز قيامت برای محاسبه و جزاي اعمال به پيشگاه او بر ميگردند.كه در نتيجه نيكوكاران را در قبال نيكوكاريشان وبدكاران را در برابر بدكاريشان جزايي مناسب ميدهد.
نبايد فرموش كرد كه: بازگشت همه ما به سوی پروردگار با عظمت و حضور در قيامت، اجباری است. به ياغي گيري و به سرمستی امروز ظالمين و جنايتكاران نه بينيد، مطمين باشيد كه روزغم انگيزی و دشواري را در پيش رو خويش خواهد داشت ان شا الله.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴿١٢﴾
آن روز كه قيامت برپا ميشود مجرمان درنااميدي وغم و اندوه فرو ميروند.(١٢)

تفسير:
در روز قيامت زمانيكه محكمه عدل الهي برپا مي شود، ودوسيه اعمال باز ميگردد. مطمين باشيد كه: كافران از نجات مأيوس ميشوند در آن روز تبهكاران ساكت ميمانند ودليل و بهانه‌ی آنها قطع ميشود و زبانشان بند می‌آيد وبه هلاكت خويش يقين واعتراف پيدا مي‌كنند. در آن وقت ديگر هيچ دليل و عذر شان پذير فته نمي شود.
ابن عباس(رض) در تفسير جمله: «يبْلِسُ اَلْمُجْرِمُونَ» آيۀ مباركه ميفرمايد: يعنی مجرمان نا اميد ميشوند. و مجاهد ميفرمايد: يعنی مجرمان مفتضح و رسوا ميشوند. امام قرطبی ميگويد: «أبلس الرجل» يعنی ساكت شد و بهانه‌ای برايش نماند. (تفسير قرطبی ١٠/١٤).

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ﴿١٣﴾
و برای آنان از شريكانشان هيچ شفاعت كننده اي نيست و نسبت به معبودهائي كه آنها را شريك خدا قرار داده بودند كافر مي شوند.(١٣)

تفسير:
يعني در آن روز خدايان باطل كافران كه در دنيا به عبادت آنها پرداختند و آنها را شريک حق تعالي دانستند شفيع و عذر خواه آنان نمي شوند يعني شفيعی ندارند كه برايشان شفاعت كند. يعني به سرنوشت مبتلا مي شوند كه: آنها از شركاتبری كرده و شركا نيز از آنان تبری

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کنند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴿١٤﴾

و روزي كه قيامت برپا شود آن روز [همه] از هم جدا مي شوند.(١۴)

تفسير:

در روز قيامت، پاكان از ناپاكان جدا می‌شوند.

مراد از «يَتَفَرَّقُونَ» جدا شدن صف مؤمنان از صف كافران است كه دست‌هاي به بهشت و گروهي به دوزخ ميروند و هر يک سرنوشت ابدي خود را مي‌آغازد.

با در نظر داشت اينكه قيامت از يك سو «يَوْمَ الْجَمْعِ» (شورى، 7.) يعني روز گردهمايى است ولي از سوى ديگر «يَوْمُ الْفَصْلِ» (صافات، 21.) روز جدايى هم بشمار مي رود.

در روز قيامت، مسلمانان باور مند و كافران تكذيبگر از هم جدا مي شوند. روز قيامت روز پايان پيوند ها و دوستى هاى غير الهى است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴿١٥﴾

اما كساني كه ايمان آورده و كارهاي نيكه انجام داده اند، آنان را در بوستان [سرسبز و خرم] مسرور وشادمان مي‌گردند.(١٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رَوْضَةٍ»: به باغى اطلاق مي شود كه: آب و درخت فراوان داشته باشد.

«يُحْبَرُونَ»: از «حبر»، به معناى حالت سرورى است كه آثار آن در چهره انسان ظاهر ميگردد.ابن كثير ميفرمايد: «حبره: معنايي عام دارد كه شامل هر نوع فرحت و بهجت مي شود».

تفسير:

از فحواي آيۀ مباركه در مييابيم كه: يگانه راه كاميابي و راه ورود به بهشت، همانا ايمان و عمل صالح است.

بناءً كساني كه با ايمان به الله متعال و از پيامبر صلي الله عليه وسلم اطاعت و پيروي كردند و اعمال پسنديده‌اي را انجام داده‌اند، به سوي باغ هاي پُر از نعمت و آسايشي باز ميگردند و با برخورداري از نعمت ها در آنجا مورد اكرام و مهمان نوازي قرار گرفته در شادماني به سر مي برند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴿١٦﴾

و اما كساني كه كفر ورزيده و آيات ما ولقاي آخرت را تكذيب كرده اند، پس اين گروه در عذاب احضار خواهند شد.(١۶)

تفسير:

سر نوشت كساني كه؛ به آيات الهي و به روز قيامت كفر ورزيده اند وآنرا مورد تكذيب قرار داده اند، و زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ را انكار نموده اند، آنان در عذاب دوزخ براي هميشه ماندگار مقيم خواهند بود؛ نه از آن بيرون مي شوند و نه عذاب شان تخفيف خواهد يافت.

بايد گفت كه: تكذيب آيات و قيامت، از كفر وعناد انسان ها سرچشمه ميگيرد. سرنوشت انسان، در گرو عملكرد خود اومي باشد.

بصورت كل خدمت مطالعه كنندگان گرامي بايد بعرض برسانيم: كه با استناد آيات قرآني و

(c) ketabton.com: The Digital Library

احاديثي نبوي مردم در قيامت به دو دسته تقسيم ميشوند: الف: مؤمنان راستكردار، از نعمت هاي گوناگون الهي برخودار ميشوند و دل و درونشان از شادي و سرور مالامال مي گردد و براي هميشه در خلد برين و در باغ هاي پر از آب و درخت به سر مي برند.
ب: كافراني كه منكر وجود يكتايي الله متعال بوده، پيامبران را دروغگو پنداشته و به روز معاد باور نداشته اند. اينها در آتش دوزخ خواهند ماند و اگر بخواهند از آن بيرون روند و از غم و اندوه فراوان خود را برهانند؛ به آن باز گردانده مي شوند، تا طعم عذاب كردارشان را بچشند.(سوره حج آيه 22)، (سوره زخرف آيات: 74 و75) و از عذابشان كاسته نمي شود.

خوانندگان گرامي!

در ايات قبلی از عظمت و قدرت الله سبحان وتعالی در آفريدن هستی تا پايان آن و از جنتيان و دوزخيان بحث بعمل أورد. اينک در آيات متبركه (17 الي 27) در باره تسبيح و ستايش الله در تمام اوقات، همچنان به برخي از دلايل بر يكتايي و توانايي الله متعال و اين كه: مرگ و زندگی و دوباره زنده شدن برای جهان آخرت در دست اوست وخلقت انسان از عدم و اختلاف و گوناگونی رنگ و زبان و چگونگی زندگی كردن بشريت همه نشان يكتايی او و مايه ی عبرت خردمندان است، بحث بعمل می أورد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴿١٧﴾

پس هنگامی كه در شام و در وقت صبح وارد مي شويد خداوند را به پاكي ياد كنيد.(١٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سبحان الله»: خدا پاک و منزه و دور از عيب است. « تُمْسُونَ » (مسی): به شب می رسيد، داخل شب می شويد، به شب در می آيد، به عصر در می آيد. « تُصْبِحُونَ »: به سحر می رسيد، به صبح درمی آييد. له الحمد: ستايش از آن اوست، سپاس مخصوص اوست.

تفسير:

اين بدين معني است كه: پروردگار خويش را در هنگام شب و در صبحگاهان تسبيح گوييد، آنرابه پاكي ياد كنيد، بزرگش بداريد و از شريک و همسر و فرزند منزّه بشماريد.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴿١٨﴾

همه ستايش ها در آسمان ها و زمين و به هنگام عصر و نيز زماني كه به وقت ظهر وارد مي شويد، براي اوست.(١٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« **عَشِيًّا** »: فاصله ی زمان عصر تا غروب آفتاب. أبوهيثم می گويد: «عشی» پس از زوال آفتاب است. ازهری می گويد: «صلاتا العشی» يعنی، نمازهای ظهر و عصر (لسان العرب). « تُظْهِرُونَ»: (ظهر): به نيم روز می رسيد، به ظهر در می آييد.

تفسير:

حضرت ابن عباس ميفرمايد: ساكنان آسمان ها و زمين و او را سپاسگزارند و برايش نماز ميخوانند (زاد المسير ٢٩٤/٦.)
مفسران گفته‌اند: «وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ» جمله ايست معترضه و اصل سخن چنين است: «فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و عشيا و حين تظهرون»، و نكته‌ای كه در اين مسأله نهفته اين است كه توفيق انجام دادن عبادت نعمتی است كه بايد در مقابل آن الله متعال راسپاسگزار بود. (تفسير صفوة التفاسير).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان محتواي اين آيۀ مباركه: اوقات پنجگانه نماز را در خود جمع كرده اند. طوريكه در فوق هم بيان داشتيم: بدين ترتيب: «حِينَ تُمْسُونَ»: شامل مغرب و عشاء است كه خيلي به هم نزديک هستند. «حِينَ تُصْبِحُونَ»: نماز صبح را شامل است.«عَشِيّاً»: بيانگر نماز عصر است.

«حِينَ تُظْهِرُونَ»: نماز ظهر. اگر معني امري از «الْحَمْد» منظور نظر نباشد، مفهوم آيه چنين است: حمد و ستايش (ساكنان عالم افلاكي و بندگان كره خاكي) در آسمان‌ها و زمين (در همه وقت و حين، به ويژه) عصرگاهان و زماني كه به وقت ظهر ميرسيد، سزاوار و زيبنده خدا است. (تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

در حديث شريف آمده است: «هر كس هنگام صبح «**فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمسُونَ**» [الروم: 17] را بخواند، آنچه را كه از وي (از اذكار) در شبش فوت شده است، دريافته و جبران كرده است و هركس اين آيه را در شامگاه بخواند، آنچه را كه از وي در روزش فوت شده، جبران كرده است». هدف از آن همان فراموش شدن اذكار و آوراد مي باشد.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴿١٩﴾

زنده را از مرده بيرون مي آورد و مرده را از زنده بيرون مي آورد، و زمين را پس از مردگي اش زنده مي كند؛ و اين طور (در روز قيامت از قبرهاي تان زنده شده) بيرون آورده مي‌شويد.(١٩)

تفسير:

قبل از همه بايد بگويم كه؛ نبايد دربرپا شدن قيامت و روز رستاخيز هيچ گونه شک وشكاكيت رابخود راه دهيم، زيراكارخداوند ميراندن وبرانگيختن است.

«يُخْرِجُ»: بيرون مي‌آورد. مراد از بيرون آوردن، آفريدن است.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِن...»: موجودات مرده دائماً جزو اندام موجودات زنده ميشوند، و چرخه حيات و ممات و تبديل بي جان به جاندار و بر عكس ادامه دارد (ملاحظه شود: آل‌عمران / 27، انعام / 95).

طوريكه ياد آور شديم: الله تعالي زنده را از مرده بيرون مي‌آورد؛ همچنان كه جوجه از تخم پديد مي‌آيد، مرده را از زنده بيرون مي‌آورد؛ چنانكه تخم را از مرغ به وجود مي‌آورد و زمين را بعد از اينكه سر سبزي‌اش را با خشک سالي و قحطي از دست داده زنده ميسازد. همانطوريكه الله تعالي زمين مرده را حيات ميبخشد شما را نيز بعد از مردن از قبرهاي تان زنده مي‌گرداند و براي حساب اعمال بيرون مي‌آورد.

امام قرطبی گفته است: خدای متعال كمال قدرت خود را بيان كرده است.

پس همان‌طور كه زمين را بعد از خشک شدن با رويانيدن سبزه باز زنده ميكند، همان‌طور هم شما را برای حشر زنده ميكند. (تفسير قرطبی ١٤/١٦.).

برخي از مفسران در معناي اين دو جمله «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» فرموده اند كه: مؤمن را از كافر و كافر را از مؤمن بيرون مي‌آورد.

اين جمله: «حی» برای مؤمن و «ميت» برای كافر استعاره شده است. كه استعاره ايست در اوج حسن و جمال.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴿٢٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

از نشانه هاي او اين است كه شما را از خاك آفريد، سپس انسانهائي شديد و در روي زمين انتشار يافتيد.(٢٠)

تفسير:

در قرآن عظيم الشأن بصورت كل، يازده بار جمله «**وَ مِنْ آياتِهِ**» تذكر رفته، كه از جمله هفت مورد آن در اين سورۀ مباركه مي باشد.

در حديث شريف آمده است: «همانا الله متعال آدم را از مشت خاكي كه آن را از تمام روي زمين برگرفت، آفريد لذا فرزندان آدم به مانند زمين (گونه‌گون) آفريده شدند و از آنان سپيد، سرخ، سياه و ميان اين ها از الوان؛ و نيز پليد، پاك، نرمخوي، درشت خوي و ميان اين ها (از طبايع) پديد آمد».

در آيۀ مباركه منشأ وجودی همه‌ی انسان ها خاك معرفي شده است، بناءً بر ما انسانها است كه: تفاخرهای بی‌ارزش در بين خود را كنار بگذارند. در خاك، حسّ وحركت نيست، ولی در انسان هست و اين، نشانه درخشان قدرت و عظمت پروردگار است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴿٢١﴾

و از نشانه هاي قدرت الله اين است كه از جنس خودتان برايتان همسراني آفريد تا در كنار آنان آرام گيريد و در ميانتان دوستي و مهرباني نهاد، البته در اين نشانه‌هايي است براي قومي كه مي انديشند.(٢١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لِتَسْكُنُوا» سكون: آرام گرفتن بعد از حركت. به معنی آرامش باطن و الفت گرفتن نيز آمده است در لغت آمده: «سكن اليه: ارتاح» منظور از آن در آيه همين است.«لتسكنوا إليها»: تا در كنار آنها بياراميد، تا به آنها انس و الفت گيريد و ميل كنيد. مودة: دوست داشتن و دوستي.

تفسير:

«خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ»: از جنس خودتان برايتان همسراني بيافريد. يعني انسانها را در دو نوع زن و مرد خلق و هر يک را مكمّل ديگري كرد (ملاحظه شود سورۀ: نحل / 72).

قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(رعد، 28.) (ياد الله بزرگوار مايه‌ي آرامش دل وروح است.ودر اين آيه مباركه فرموده است: «أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها» و همسر مايه‌ی آرامش جسم و روان. و نقش همسر، آرام بخشی است. به ياد داشته باشيد كه: هدف از ازدواج، تنها ارضای غريزه‌ی جنسی نيست، بلكه رسيدن به يك آرامش جسمی و روانی است. واقعاً هم همسر بايد عامل آرامش باشد نه مايه‌ی تشنّج و اضطراب از اين رو درميان زن و مرد محبّت و مهرباني را برقرار ساخت. به يقين كه ايجاد اين امور از جانب الله تعالي در نظر كسي كه در آيات بينديشد و در دلايل تدبّر نمايد. «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» در مطالب مذكور برهان روشني است براينكه اوتعالي درخدايي خود يكتاست وبه كمال قدرتش يگانه ميباشد.

بخصوص براي كسانيكه درمطالب مذكور برای افرادی كه درقدرت وعظمت الله می انديشند، پند و عبرت مكنون است، تا حكمت والايش را دريابند.

«وَ جَعَلَ بَينَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»: و در بين زوجين محبت و شفقت قرار داده است. ابن عباس(رض) ميفرمايد: «مودة» يعنی اين كه مرد همسرش را دوست بدارد و شفقت يعنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

این که از جانب او به زنش آزاری نرسد.
ابن کثیر(رح) میفرماید: اگر خدا مؤنث را از جنسی دیگر از قبیل جن یا حیوان قرار می داد این انس و الفت در بین آنان برقرار نمی شد. بلکه به جای الفت نفرت برقرار می شد، و بدین ترتیب رحمت خود را نسبت به فرزندان آدم کامل کرده است. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۳).
رابطه‌ی بین زن و مرد، باید بر اساس مودّت و رحمت باشد. زیرا حکم الهي همین است که میفرماید: «مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» و واقعیت امر همین است که: مودّت و رحمت، عامل بقا و تداوم آرامش در زندگی مشترك است.
مودّت و رحمت، هر دو با هم کارساز است. مودّت بدون رحمت و خدمت، به سردی کشیده میشود و رحمت بدون مودّت نیز دوام ندارد.
هر کس با هر عملی که آرامش و مودّت و رحمت خانواده را خدشه‌دار کند، از مدار الهی خارج و در خطّ شیطان است.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ﴿٢٢﴾

و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌هاي شماست، البته در این (امر) براي اصحاب علم و بصیرت نشانه‌هایي عبرت انگیز است.(۲۲)

تفسیر:

دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر المیسّر مي نویسد: اختلاف زبان‌ها، تعدّد لهجه‌ها، تباین شکل‌ها و تنوّع رنگ‌هاي سفید، سرخ وسیاه درنسل انساني، همه براهین و دلایلي‌اند که به قدرت با عظمت و بي نهایت و کمال بزرگي الله متعال دلالت دارند. به راستي که این دلایل، کساني را که علمي نافع دارند به فهم حقایق میرساند و به اسرار آفرینش آگاه مي سازد.
قابل یاد آوري است که: یکسان بودن شکل و رنگ همه‌ی انسان‌ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن الله تعالي سازگار نیست. در ضمن باید گفت که: انسان هاي عالم و دانشمند، از اختلاف رنگ ها و زبان ها به معرفت الهی می رسد ولی جاهل، رنگ و زبان را وسیلۀ تحقیر و تفاخر قرار می دهد.
همین موجودیت زبان هاي مختلف در بین بشریت، وتعداد الوان در ذات خود از دلایل وجود خداوند متعال مي باشد چنانکه هیچ دو نفري از یک صدا یا از یک رنگ برخوردار نیستند بلکه تفاوت هایي میان آن ها وجود دارد.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴿٢٣﴾.

واز جملۀ دلایل قدرت الله، همین است که شما در شب و روز به خواب رفته (و بیدار میشوید) و از فضل خدا (یعني روزي) طلب میکنید. بي‌گمان در این (امر) براي قومي که (موعظه هاي مارا) میشنوند، عبرت ها و نشانه‌هاست.(۲۳)

تفسیر:

به نعمت های الهی نباید به چشم ساده ببینیم، خواب هم یکي از نعمت هاي بزرگي الهي است. پروردگار با عظمت خواب را براي بندگان راحتي از دشواري کارها و راهي براي جدایي

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مصروفيت ها ساخته؛ چنان‌كه نه زندگي است و نه مرگ به شمار ميرود و روز را آفريده و تعيين كرده تا به طلب رزق و روزي و كار و كوشش بپردازند.
بدون شک در اين امر براي گروهي كه گوش شنوا دارند يعني: براي كساني كه آيات و موعظه‌ها را انديشمندانه مي شنوند و با اين نشانه ها بر عظمت الله و امكان رستاخيز استدلال مي‌كنند؛ «نشانه هايي است» عظيم بر وجود و عظمت خداوند متعال.
در ضمن بايد گفت: نعمت هايی كه ما دريافت می‌كنيم، به خاطر استحقاق ما نيست، بلكه لطف و فضل الهی است.كه الله تعالي بر مخلوقات خويش ارزاني فرموده است.

مطالعه كنندگان گرامي!

پديده‌ي خواب، پديده اي مهم وحياتي آفرينش ونموداري از نظام حكيمانه‌ي الله متعال است. اين موهبت ارزنده‌ي الله پس از خستگي و كار وكوشش روزانه، جسم و روح را شاداب ميكند و نيرو مي بخشد. بي گمان اگر خواب در زندگي انسان نمي بود، روح و جسم انسان بسيار زود افسرده و ناتوان و شكسته مي شد و از كار مي افتاد.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿٢٤﴾

و از نشانه های قدرت الله اين است كه برق (صاعقه)را براي ترس و اميد به شما نشان مي دهد، و از آسمان آب نازل مي‌كند، پس زمين را بوسيله آن پس از خشک شدنش زنده و سر سبز مي‌گرداند. يقيناً در اين (امر) براي مردمي كه عقل و خرد مي ورزند، نشانه ها (و عبرت‌ها) است.(۲۴)

تفسير:

برقِ (صاعقه) آسمان، بارش و سبز شدن زمين كاري تصادفی نيست، بلكه بر اساس يك برنامه‌ی دقيق وحساب شده است.واز دلايل قاطعي كه به قدرت آفريدگار سبحان، حكمتش در مخلوقات و قدرتش بر اجراي امور دلالت دارد اين است كه صاعقه را براي بندگان طوري نشان مي دهد كه از آوازش مي هراسند، اما با نزول باران اميدوار مي شوند. او تعالي از ابرها آب با بركتي را فرود مي‌آورد كه به وسيلۀ آن زمين را با نباتات، كشت‌ها و ميوه‌ها بعد از قحطي و خشک سالي زنده مي سازد. قتاده گفته است: برای مسافر ترس را دربر دارد و برای مقيم اميد و انتظار. (تفسير طبری ۲۲/۲۱).

خوانندگان گرامي!

در اين آيه و آيات قبل، توجه شما را به چهار تعبيرجلب مينمايم: اين تعبير چهارگانه عبارتند از: «يَتَفَكَّرُونَ»، «لِّلْعَالِمِينَ»، «يَسْمَعُونَ» و «يَعْقِلُونَ».
برای عملی شدن اين چهار تعبير، چهار مرحله‌ی طبيعی بيان شده است:

1 - انسان دربدايت، فكر می‌كند. «يَتَفَكَّرُونَ»
دردين مقدس اسلام براي تفكر و تأمل و انديشيدن اهميتي بسزاي قائل شده است. زيرا، اساس هر عملي چه نيک باشد و چه بد تفكر است. به عبارت ديگر انديشيدن درست انسان را به سمت با الله بودن سوق مي دهد ونه انديشيدن وافكار بد او را به طرف شيطان مي كشاند.

2 - سپس می فهمد و عالم می شود. «لِّلْعَالِمِينَ»
عالم مقام بالايي دارد چون نه تنها حامل علم، بلكه خود نيز داراي علم است؛ علم ارزش ذاتي دارد، ارزش ذاتي يعني اين كه كسي به علم ارزش نداده، بلكه همانطوري

(c) ketabton.com: The Digital Library

که طلا و نقره و بعضي از فلزات ذاتا داراي ارزشند، علم نيز چنين است؛ لذا عالم نيز ارزشمند است و مقام محترم و منصب عالي دارد.

3 - كسي كه آگاه شد، حرف‌ها را با دقّت گوش ميكند و نكته سنجی ميكند.«يَسْمَعُونَ» گفتن و شنيدن، دو خط اتصالي در بين انسانها است. به تعبير ديگر، دو نعمت بزرگ الهي، قدرت گويايي وشنوايي است كه سهم مهمي درايجاد ارتباطهاي مهم انساني دارد و براي داشتن روابطي سالم و سودمند، نيازمند آنيم كه شيوه صحيح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهيم.

وقتي ديگري سخن ميگويد، ما بايد گوش فرا ميدهيم و از اين رهگذر، نكاتي مي آموزيم يا باخبر ميشويم. خوب گوش دادن و رعايت ادب و آداب آن، مهم و حياتي است. نحوه استفاده بهتر، بيشتر و سالمتر از اين نعمت خدايي نيز بستگي به ميزان درايت و آداب داني و مراعات حقوق و حدود دارد.

4 - دراثر شنيدن عميق، انسان به تعقّل و انديشيدن ميرسد.كه درکلمه «يَعْقِلُونَ» آيه مباركه به بيان گرفته شد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ﴿٢٥﴾

و از نشانه هاي قدرت الله اين است كه آسمان و زمين به فرمان او برپا و قايم است. هنگامي كه شما را (در قيامت) از زمين فرا مي‌خواند ناگهان همه خارج مي شويد (و در صحنه محشر حضور مي يابيد).(٢٥)

تفسير:

در اين آيه متبركه، هم آفرينش انسان از خاك، نشانه‌ی قدرت الهی شمرده شد، «خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» نشانه قدرت الهي بحساب مي آيد.

از جمله دلايل واضح و اشكاراي برعظمت، قدرت و يگانگي خداوند متعال دلالت دارد اين است كه آسمان‌ها را بدون ستون برپا داشته، و با تدبيرش زمين را ثابت نگهداشته چنان‌كه از بين نمي‌روند و به سقوط مواجه نمي‌شوند.

وقتی که از شما خواست از گورهايتان بيرون بياييد، بدون درنگ و توقف چنانكه شخص دعوت شده، مطيع دعوتگر خويش است برای محاسبه و جزا بيرون می آييد، و حتی يک لحظه هم تأخير نمی‌كنيد.

مفسران ميفرمايند: اين امر زمانی است كه اسرافيل برای بار دوم در صور ميدمد و ميگويد: ای آنان كه در قبرها غنوده‌ايد! يعني در خواب خفته ايد، برخيزيد، ومردگان اولين وآخرين همه بر ميخيزند و می نگرند. (البحر المحيط ١٦٨/٧).

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ﴿٢٦﴾

و هر كه در آسمان ها و زمين است، فقط در سيطره مالكيت و فرمانروايي اوست، و همه براي او فروتن و فرمانبردار او هستند.(٢٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ»: در جهان بينی الهی، همه‌ی هستی آگاهانه و خاضعانه، تسليم و سر سپرده‌ی خداوند متعال هستند.**«قَانِتُونَ»:** جمع قانِت، خاضع و منقاد. مطيع و فرمانبردار.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراد انقياد و اطاعت تكويني است كه همه موجودات جهان در آن يكسانند. چرا كه از نظر قوانين آفرينش، زمام امر همه در دست الله متعال است. (تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» دكتر مصطفي خرمدل)

تفسير:

الله تعالي در همه چيز يكتاست: در مالكيّت: «لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ» تنها خداوند يگانه، مالک و صاحب اختيار همه موجودات آسمان‌ها و زمين است؛ (فرشته و انسان و جن) زيرا اوست كه آن‌ها را آفريده و روزي داده است.در عبادت: «كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ» در خالقيّت: تمام آنها فروتنانه فرمانش را می پذيرند و در برابر آن تسليم اند. «هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ.﴿27﴾» و در كمالات: «وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى.﴿27﴾».

بلي!اوست كه در امور همگان تصرّف مي كند، تدبيرشان را به دست دارد و همه به پيشگاه هيبت و شكوهش فروتن و به فرمانش منقاد اند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٢٧﴾

و او ذاتي است كه خلقت را آغاز ميكند باز آن را دوباره ايجاد ميكند، و اين امر بر او آسان‌تر است، و او را در آسمانها و زمين برترين وصف است و او است شكست ناپذير و حكيم.(٢٧)

تفسير:

ابن عباس(رض) فرموده است: يعنی برای او آسان تر است. مجاهد گفته است: آفرينش دوباره از خلقت اوليه برای او آسان‌تر است وآفرينش اوليه نيز برای او آسان است. (مختصر ٥٢/٣).

مجاهد در توضيح معني آن مي گويد: «بازگردانيدن و تجديد حيات، بر خداوند متعال از آفرينش ابتدايي آسان‌تر است هر چند كه آفرينش ابتدايي و تجديد آن، هردو بر او آسان‌مي‌باشد». (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

در حديث شريف قدسي آمده است: «خداوند متعال ميفرمايد: فرزند آدم مراتكذيب كرد در حاليكه اين شايسته شأن وي نبود و مرا دشنام داد در حالي كه اين‌شايسته شأن وي نبود؛ اما تكذيب وي مرا در اين سخن وي است: خداوند آن‌گونه كه مرا در ابتدا آفريده‌است، مجددا باز نمي گرداند. در حاليكه آفرينش اول از اعاده آن بر من آسانتر نيست. و اما دشنام‌دادن وي مرا، در اين سخن وي است: (خدا فرزندي برگرفته است) «بقره/116» درحاليكه من يگانه بي نياز هستم، كسي كه: (نه فرزند آورد و نه از كسي زاييده شده است و هيچ‌كس براي اوهمتا نيست) (اخلاص‌آيات: 3 - 4).

هر صفتي كه او تعالي بدان موصوف است كامل ترين، بزرگ ترين و والاترين مرتبه‌اش براي او ثابت است. او تعالي ذات عزيزي است كه هيچ كس بر او غلبه نمي‌كند، هركه باوي محاربه نمايد قهرش ميكند وچون باوي مقابله نمايد ذليلش ميسازد. او در آفرينش و تدبير، و در حكم و شريعتش با حكمت است.

شأن نزول آية 27:

- ابن ابوحاتم از عكرمه روايت كرده است: مشركان از زنده‌شدن مرده‌ها به قدرت كردگار تعجب كردند. پس الله تعالي«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» را نازل

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرد (طبري 27942 و 27943).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (28 الي 32) در باره اثبات يكتايي آفريدگار بر گرفته از احوال انساني، دستوربه پيروي از اسلام، اسلام دين فطرت و يكتاپرستي است، بحث بعمل آمده است.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿٢٨﴾

خدا براي (هدايت) شما هم از عالم خود شما مثالي زد: آيا در آنچه به شما روزي داده‌ايم (مي پسنديد كسي) از غلامان تان شريک تان باشند كه شما و ايشان هردو در آن يكسان و برابر باشيد؟ و همانطوركه شما (آزادگان) از يكديگر ميترسيد، از بندگان هم بيمناک باشيد؟ اين چنين آيات را براي قومي كه خرد مي ورزند به تفصيل و روشني بيان مي‌كنيم.(٢٨).

تفسير:

وجدان خود را بايد قاضی بسازيم:

اي انسان! شما كه انسان های مشابه امّا زيردست خود را شريك خود نمی‌دانيد، چگونه غير مشابه خدا را شريك او می دانيد؟!

شما كه برای يك لحظه شريك را تحمّل نمی‌كنيد، چگونه برای خداوند شريك دائمی می‌پذيريد؟!

شما كه شريك در بهره‌گيری از رزق را قبول نمی‌كنيد، چگونه شريك در آفرينش را برای او می پذيريد؟!

شما كه از دخالت افراد مشابه خود بيمناكيد، چگونه سنگ و چوب را در كار خدا دخالت می دهيد؟!

شما كه مالك حقيقی نيستيد، حاضر به شريك شدن نيستيد، چگونه سنگ و چوب را شريك آفريدگار و مالك حقيقی قرار می‌دهيد؟

دكتر عايض بن عبدالله القرني مؤلف «تفسير الميسّر» در تفسير آيۀ متذكره مينويسد:

اي كافران! براي تان مَثَلي از خودتان ارائه نموده، آيا برده‌گان و كنيزاني داريد كه در رزق و روزي با شما شريک باشند و حقوق مساوي داشته باشند؟ و آيا شما در تقسيم مال ها در صورتي كه شريكان آزادي داشته باشيد هراس داريد؟ شما به چنين معامله‌اي راضي نيستيد. پس چگونه به چنين امري در حقّ خداوندأ راضي ميشويد و برايش از بندگان شريكاني را در الوهيت و ربوبيت مقرّر ميداريد؟ پروردگار براهين و دلايل قاطعش را، براي صاحبان عقل‌هاي سليم و فطرت‌هاي معتدل، به وسيلۀ اين مَثَل واضح و روشن بيان مي دارد. (تفسير الميسّر: تأليف: دكتر عايض بن عبدالله القرني).

شأن نزول آيۀ 28:

- طبراني از ابن عباس(رض) روايت كرده است: اهل شرک مي‌گفتند: «لبيک اللهم لبيک، لبيک لا شريک لک إلا شريكا هو لک تملكه وما ملک» «خدايا تنها تو را فرمان بردارم، هيچ شريكي براي تو نيست مگر شريكي كه خاص توست تو او را مالک گردانيدي او مالک هيچ چيز نبود» بنابراين خداي بزرگ آيۀ «هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ» را تا آخر آيه نازل كرد (طبراني 12348 روايت كرده اسناد اين به خاطر حماد بن شعيب ضعيف است. «ابن كثير» 5188).

(c) ketabton.com: The Digital Library

830- جويبر نيز مانند اين روايت را از داود بن ابوهند از ابوجعفر محمد بن علي از پدرش نقل كرده است (مرسل است، در اين اسناد جويبر بن سعيد متروک پس اسناد جداً ضعيف است.).

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴿٢٩﴾

بلكه ظالمان از هوي و هوسهاي خود بدون علم و آگاهي پيروي مي‌كنند، پس كسي را كه الله گمراه كرده است چه كسي هدايت ميكند؟ و براي ايشان مددكاراني نيست.(٢٩)

تفسير:

«بَلِ اِتَّبَعَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوٰاءَهُمْ بِغَيرِ عِلْمٍ»: كافران در شرک ورزيدن به الله متعال از خواهش‌هاي نفساني پيروي كردند، از پدران خود بدون دليل تقليد نمودند و با ناداني و گمراهي كار خويش را انجام دادند.

خداوند كساني را گمراه ميكند كه به جای پیروی از علم و عقل، پیرو هوس‌های خود باشند. مشركان تعقّل نميكنند و به خود ظلم می كنند مشرك، برای شرك خود برهان علمی ندارد و سرچشمه‌ی انحرافش هوس های درونی است.شرك، ظلم به خود است.

امام قرطبی گفته است: بعد از اين‌كه دليل بر آنان اقامه شد، اين نكته را خاطر نشان كرده است كه آنها با پيروی از هوای نفس وتقليد از پيشينيان خود بت‌ها را پرستش ميكنند. (تفسير قرطبی ٢٣/١٤.)

«فَمَنْ يهْدِي مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ»:كسي كه الله تعالي گمراهي را بر او مقدّر كرده باشد، هيچ كس توان ندارد به سوي هدايتش رهنمايي كند و توفيقش بخشد «وَمٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ» براي كافران ياري كننده‌اي نيست كه عذاب پروردگار يگانۀ قهّار را از آنان دفع كند. به ياد داشته باشيد كه روزي آمدني است كه: ستمگران هوا پرست، روزی غريب و تنها خواهند ماند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٣٠﴾

پس رويت را با پيروي از حق و بيزاري از اديان باطل به‌سوي اين دين راست كن، با همان فطرتي كه الله مردم را برآن آفريده است. (چون) در خلقت الله تبديلي نيست. اين است دين محكم واستوار، و ليكن بيشتر مردم نميدانند.(٣٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَقِمْ وَجْهَكَ»**:** روي خود را متوجّه ساز. با خلوص و اهتمام هر چه بيشتر رو كن به عبادت و پرستش الله تعالي.«حَنِيفاً»**:** حق‌گرايانه و مخلصانه (سورۀ: بقره / 135). حال ضمير فاعلي مستتر در (أَقِمْ) يا حال (الدِّينِ) است. يعني خالصانه ومخلصانه رو كن، يا رو به دين خالص و حقيقي كن (تفسير نور دكتر مصطفي خرّم دل).

تفسير:

فطرت در لغت به معنای خلقت و شكافتن پرده‌ی عدم و آفرينش يك موجود است. گويا خداوند انسان را به طوري خلق نموده است كه به جانب حقّ تمايل دارد و از باطل بيزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند كه امری تعليمی نيست، بلكه فطری و غريزی است.

در آيۀ متبركه خطاب به رسول الله صلي الله عليه وسلم نموده ميفرمايد: اي پيامبر! با مؤمناني كه با تو هستند اخلاص‌مندانه به جانب دين اسلام كه از شرک به سوي توحيد مايل است

(c) ketabton.com: The Digital Library

روي بياور و خويشتن را به پيروي از ملت ابراهيم عليه السلام ثابت نگهدار؛ يعني: الله متعال مردم را بر فطرت اسلام آفريده‌است و اگرعوارضي در آنان پديد نيايد كه به‌سبب آن به كفر گرايند، آن‌ها بر اين سرشت خود پايدارند پس اين فقط دين مستقيم الهي است كه با فطرت بشري منسجم و هماهنگ مي‌باشد.

بايد ياد آور شد كه: انسان ذاتاً دين‌گرا و طرفدار حقّ است. بر خلاف تصوّر تعدادي كه ميگويند: انسان مثل ظرفی خالی است كه با آداب و رسوم و افكار حقّ يا باطل پر می شود و نظام های سياسی و اقتصادی و اجتماعی به او رنگ می دهند، خداوند شناخت حقّ و حقّ‌گرايی را به وديعت نهاده است.

انحراف، يك عارضه است؛ زيرا گرايش به دين حقّ، در نهاد هر انسانی نهفته است.حركت در مسير دين، حركت در مسير فطرت است.

طوريكه در حديث شريف به روايت ابو هريره(رض) آمده‌است: «هيچ نوزادي نيست مگر اين كه بر فطرت متولد مي شود ولي پدر و مادرش او را يهودي يا نصراني يا مجوسي مي‌گردانند».

همچنين در حديث شريف قدسي به روايت عياض آمده‌است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم روزي خطبه مي‌خواندند و در خطبه خويش به نقل از الله سبحان فرمودند: «من همه بندگانم را حنيف و حق‌گرا آفريده‌ام ولي شياطين به سوي آنها آمده و آنان را از دين شان گمراه ساختند وآنچه را كه من حلال كرده بودم، برآنان حرام گردانيدند».

اين آيه كريمه واحاديث شريف ياد شده، دليل بر فطري بودن عقيده توحيدي و سلامت آفرينش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثيرات محيط، افكار والقاآت انحرافي و موروثي و تقليد هاي باطل دور از سلطه فكر و انديشه است كه عقيده پاک توحيدي تغيير مي‌كند.

با تأسف بايد گفت كه: بسياري از انسانها نمي دانند كه آنچه خداوند ترا بدان مأمور داشته فقط اسلام است نه ديگر اديان.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿٣١﴾

رجوع‌كنان به سوي الله برگرديد و از او بترسيد و نماز را برپا كنيد و از جمله مشركان نباشيد.(٣١)

تفسير:

«مُنِيبِينَ إِلَيهِ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ»:ای مردم! به سوی دين حق روبياوريد با توبه از گناهان، اخلاص عمل، راستكاري و طاعت به سوي الله تعالي باز گرديد؛ و در محضرش توبه كنيد و اخلاص عمل را نشان دهيد. با انجام اوامر الهي و پرهيز از نواهي‌اش تقوا را پيشه سازيد؛ از او بترسيد و درگفتار و افعال خود مراقب باشيد و او را در نظر داشته باشيد، اقامه‌ی نماز، تجلّی روح تقوا در انسان است بناءً نمازهاي مشروع را با كامل‌ترين طريق و با مراعات اركان، و اجبات، و شرايط آن در اوقات آن و با پايبندي به فرايض، سنت ها و آداب آن، همان نمازي كه به آن مأمور شده‌ايد، ادا نماييد و نماز را به صورتی ادا نماييد كه مورد رضايت الله تعالي قرار گيرد.مؤحّد باشيد عبادت را اخلاص مندانه به پيشگاه او تقديم داريد.

بايد ياد آور شد كه انسانها در سايه‌ی توبه و تقوا و نماز، قدرت فاصله گرفتن از شرك و تفرقه را پيدا می‌كنيد.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴿٣٢﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند خرسنداند.(۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَّقُوا دِينَهُمْ»:دین خود را به هنگام تکدر فطرت، به تبع هوي و هوس پراکنده و جدا ساخته‌اند و آن را بخش بخش کرده‌اند و به جاي خداپرستي، هواپرستي نموده‌اند.«شِيَعاً»: جمع شیعَة، گروه‌ها و دسته‌ها. فرقه‌ها و حزب‌ها.

تفسیر:

قابل یاد آوري است که: شرك، تنها و تنها پرستش آفتاب و مهتاب، وبت و مجسمه نیست؛بلکه هرآن کسیکه عامل تفرقه دردین الهي‌گردد مشرک است.

الله متعال در آیه متذکره از عمل تفرقه منع میفرماید: از جملۀ کافران، هوا پرستان و اهل بدعت که دین خویش راتحریف نموده کتاب الله وسنّت رسولش را تغییر دادند نباشید؛ جزو آنها ي نباشید که در دین اختلاف ایجاد کردند و آنرا تغییر دادند، در نتیجه به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف درآمدند و هرگروه به دین خود تعصب پیدا کرده و هر یک هوی و هوس خود را پرستش می‌کند.

جز آناني نباشید که مطابق خواهشات نفساني خود به بعضي از احکام دین ایمان آوردند و به برخي دیگري کافر شدند. با تأسف: «كُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَيهِمْ فَرِحُونَ» به گروه‌ها و جماعت‌هاي مختلفي تقسیم شدند که در بین خود با هم نزاع دارند، هر جماعت و گروهی به ساخته و پرداخته‌ی خود متمسک است و به دین کج و برگرفته‌ی خود شاد و مسرور است و به دفاع از سرکرده‌هاي خود به دفاع از عقاید مرشد خویش اقدام میکنند، وکوشش میکنند که مسلک باطل خویش را حق معرفي بدارند.

حضرت عباس(رض) میفرماید: از جمله‌ی مشرکین نشوید که دین خود را تبدیل و تغییر دادند، به قسمتی ایمان داشتند و به قسمتی کافر شدند، مانند یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و نادرست. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳.)

پیروان ادیان پیش از ما در بین خود اختلاف پیدا کردند و بر نظرها و مذاهب باطل قرار گرفتند، وهرگروه گمان میبرد برحق است.(مختصر ابن کثیر ۵۵/۳.)

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلي الله علیه وسلم پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌اي که رهرو راه و روشي باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

خوانندگان گرامي!

در آیات متبرکه (33 الي40) در بیان طبیعت برخي از مردم... تشویق به انفاق و عطایا به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴿۳۳﴾

هنگامي که به مردم آسیب و بلایي برسد پروردگارشان را رجوع کنان میخوانند، باز چون از سوي خود رحمتي به آنها بچشاند، ناگهان گروهي از آنان به پروردگارشان شرک مي‌آورند.(۳۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات :

«مَسَّ»: لمس كرد. دست داد.«ضُرٌّ»: ضرر و زيان عظيم. مراد حوادث زيانبار و وقائع گرانبار است.«إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ...»: مراد اين است كه به هنگام مصائب سخت و بلاياي شديد، مردم به ياد خدا مي افتند و اين يكي از نشانه‌هاي فطرت توحيدي است (عنكبوت / 65). «أَذَاقَهُمْ»: بديشان چشاند. مراد از چشاندن، رساندن و دادن است.(تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

تفسير:

با تأسف بايد گفت: تعدادي از انسانهاي ناسپاس: همين كه به رحمتي الهي دست مي يابند، به جاى شكر، شرك مى‌ورزند. طوريكه در آيه مباركه آمده است: «وَإِذَا مَسَّ اَلنَّاسَ ضُرٌّ»: طبيعت مردم اين است كه چون به دشواري، خواري و بلايي مريضي وساير بلا ها مواجه وگرفتار شوند«دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيهِ» با تمام، با اخلاص در دعا به پيشگاه الله تعالي زاري مي‌كنند و بت‌ها را رها مى‌كند؛ چون مى داند غير الله هيچ چيز وهيچ قدرتى عذاب و سختى را از انسان برطرف كرده نميتواند ، بناً به سوي الله سبحان وتعالى دست به تضرع مي زنند تا سختي و دشواري شان را مرفوع سازد. نشانه‌ى فطرى بودن گرايش به الله تعالي آن است كه هرگاه سختى‌ها و فشارها، غبار غفلت را بر طرف كند، انسان به سوى او توجّه مى‌كند.

هدف كلي آيه مباركه همين است كه توضيح ميدارد كه مشركين؛ چون آنها در تنگى خدا را مى طلبند و در حال آسايش برايش شريک مى‌آورند.

ارتباط و مناسبت آيات 33 تا 37:

اين آيات متبركه حال و ضع دو گروه از مردم را بيان گرفته است:

الف: طوريكه گفتيم برخى از مشركان، هنگام سختى و فشار و گرفتارى، دست به زارى وفغان وگريان مى زنند ، ولى در حالاتيكه برايش آسايش وراحتى ، بتان و امثالشان را با ذات پروردگار شريک مى گردانند.

ب: گروهى از كافران و مشركان، عبادتشان براى كسب دنياست؛ اگر از دنيا برخوردار شوند، خوشحال و مسرور ميگردند ولى اگر محروم گردند، ناخشنود ونا اميد مى شوند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿٣٤﴾

بگذار تا به آنچه به آنان داده ايم، ناسپاسي كنند، بنابراين [از نعمت هاي اندک و زودگذر] برخوردار شويد كه سپس خواهيد دانست [سرنوشت و كيفر ناسپاسان چيست؟](٣٤)

تفسير:

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»: يعنى بگذاربه نعمت هاى خدا كافرو ناسپاس باشند به آنچه به آن ها بخشيده‌ايم، كفران ورزند، و ناسپاسي پيشه كنند.

«زوداست كه بدانيد» آنچه را كه اين بهره‌مندي زوال پذير، از عذاب دردناک در پي خواهد داشت. اين تهديدي سخت‌براي مشركان است.

گروه از مشركين؛ عاقبت بهره‌مندي زوال پذير از زينت حيات دنيا و نعمت هاى ناپايدارش را خوا هند دانست. و به زودي خواهند دانست كه: نتيجه‌ى كفر و كفران چيست؟

بايد گفت كه: شرک اولين قدمي است كه انسان به سوي كفر وناسپاسي بر ميدارد، بازگشت به سوى شرك، درحقيقت نوعى ازكفران نعمت الهي است.

بايد اضافه كرد كه نه شرك دليلى دارد و نه مشرك داراي منطقي ميباشد، درضمن قابل ياد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آوري است كه:
توجّه به غير خدا ممكن است براى هر كسى پيش بيايد، ولى استمرار درآن بي نهايت خطرناك است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ﴿٣٥﴾

آيا ما دليل محكمي براي آنها نازل كرديم كه از شرك آنها سخن ميگويد و آنرا موجه مي شمارد؟(٣٥)

تفسير:

محمد علي صابوني مؤلف تفسير: صفواة التفاسير مي نويسد: آيا دليلى روشن و آشكار در رابطه با صحّت شرک مشركين نازل كرده‌ايم؟ يا اينكه كتابى از آسمان فرو فرستاده‌ايم كه به صورتى گويا بر درستى روش برگرفته‌ى آنها گواهى بدهد؟ مسأله آن طور نيست كه آنها تصور مى‌كنند.
غرض اين است كه آنها دليلى ندارند. يعني: آنان بر شرک و گمراهي‌شان هيچ برهان و حجتي ندارند پس چگونه به خداوند متعال شريک مي آورند؟!.

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴿٣٦﴾

وهنگاميكه رحمتي به مردم بچشانيم خوشحال ميشوند. وهرگاه رنج و مصيبتي به خاطر اعمالي كه انجام داده اند به آنها رسد ناگهان ماءيوس ميشوند.(٣٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَرِحُوا»: مغرور و سرمست مي گردند.**«بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»:** به سبب كارهائي كه كرده‌اند. مراد مكافات عمل و بازتابهاي معاصي انسان است.
«يَقْنَطُونَ»: ناميد و مأيوس از رحمت خدا مي‌گردند و يأس سراسر وجودشان را دربر ميگيرد. اين آيه بيان ميدارد كه هم عُجب و غرور مذموم است و هم يأس و ناميدي از رحمت خدا.

تفسير:

ابن كثير ميفرمايد: اين بيان اعتراض است كه عموم انسان‌ها را دربرمى‌گيرد، مگر اشخاصيكه در حفظ و حمايت الله قرار دارند؛ چرا كه بيشتر انسان‌ها در وقت و فور نعمت سرمست شده و افراط می ورزند و اگر با سختى و كمبود مواجه شوند نوميد مى‌گردند. (مختصر ٣/٥٥.)
قنوط: طوريكه در فوق متذكر شديم؛ به معني مأيوس شدن از رحمت الهي است. ولي در آيۀ «هود/11» خداوند متعال مؤمنان صابر را از اين قاعده استثنا قرار داده است. طوريكه درحديث شريف به روايت صهيب(رض) آمده‌است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «شگفتا بر كار مؤمن، الله تعالي در باره او هيچ حكمي نمي‌كند مگر اينكه آن حكم برايش خير است؛ زيرا اگر به او نعمت و خوشحالي‌اي برسد، شكر مي كند پس اين، به خير اوست و اگر به او بلا و رنجي برسد، صبر مي كند و اين نيزبه خير اوست».
انسانهاي لاعقيده به خداوند پاک اكثراً كم ظرف و پوک مانند مي باشند، با كمترين نعمت مست و متكبر مي شوند، و با كمي سختي وغم، به بن بست مواجه مي شود.
دركلمه**«يَقْنَطُونَ»** پروردگار با عظمت ما از مردم تحمّل و ظرفيّتى را ميخواهد كه از دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

رفتن نعمت ها آنان را نگران و به دست آوردن نعمت ها آنان را سرعت نكند.
در اين هيچ جاي شكي نيست كه: برخورداری از رحمت الهي، قطعی است، ولی مبتلا شدن به ناخوشايندي وتلخ قطعی نيست.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿٣٧﴾

آيا نديدند كه خداوند روزي را براي هركس بخواهد فراخ يا تنگ ميگرداند؟ در اين نشانه هائي است براي قومي كه ايمان مي‌آورند.(٣٧)

تفسير:

توجه داشتن به اينكه رزق وروزي به دست پروردگار با عظمت است، انسان را از يأس و ناامیدی باز می دارد.
انسان بايد برای كسب معاش تلاش كند، ولی بداند كه تقدير معيشت به دست پروردگار با عظمت است. هر كه ازبندگان را كه بخواهد به گونۀ آزمايش رزق وروزي او را فراوان مي سازد؟ تا ديده شود كه آيا شكر مي‌كنند يا به كفران مي پردازند؟
تنها اهل ايمان از دقّت در روزی رسانی خداوند، درس و عبرت می‌گيرند. ولی انسان هاي غافل همه چيز را بطور سطحی و تصادفي می پندارند.
به راستي در فراواني روزي و كمبود آن بر مردم، دليل واضحي است كه حكمت، آگاهي و مهرباني پروردگار منّان بر بندگان را در نظر اهل ايمان نمايان مي سازد.

مطالعه كنندگان گرامي!

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: الله متعال روزي رسان همه اي مخلوقات است؛ خواه كم باشد و يا هم زياد باشد. بنابر اين، انسان نبايد از نيكي با فقرا، مساكين و بيچارگان كوتاهي كند، چون كه اگر الله روزي فراوان عطا فرمايد، با انفاق و احسان كردن خالصانه تقليل نمي يابد وكم نميشود؛ بلكه افزون ميگردد واگر روزي كم واندک بدهد، با امساک و خود داري از نيكوكاري، زياد نخواهد شد. قطعاً مهر و محبت و دلسوزي به بندگان الله، بخصوص توجه به خويشاوندان و درماندگان از ايمان پسنديده و پايدار حكايت مي كند.

فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿٣٨﴾

چون چنين است حق نزديكان و مسكينان و ابن سبيل را ادا كن اين براي آنها كه رضاي الله را مي‌طلبند بهتر است و اين گروه نجات يافتگان اند.(٣٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ذَاالْقُرْبي»: نزديكان و خويشاوندان.«الْمِسْكِينَ»: مستمند.«إِبْنَ السَّبِيلِ»: مسافر و وامانده. گداي راه نشين (سورۀ: بقره آيه 177).«وَجْهَ اللهِ»: (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقره آيات 115 و 272، رعد آيه 22).

تفسير:

در اين شكي نيست كه: مالك اموال پروردگار با عظمت است، بنابر همين حكمت است كه: موارد مصرف آنراهم بايد خداوند مشخّص كند.
مفسر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروي، در تفسير آيه مي نويسد: احناف با اين آيه بر وجوب انفاق براي محارمي كه محتاج و نيازمند بوده و قادر به كسب و كار نمي باشند، استدلال كرده‌اند «و نيز» بده «به مسكين» حق وي را.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس(رض) ميفرمايد: «مسكين‌گداي گشت كننده بي‌مال و مكنت است».
«و نيز» بده «به ابن‌السبيل» حقش را. حق مسكين اين است كه به وي صدقه بدهي و كمك كني و حق ابن‌السبيل ـ يعني‌شخص در راه مانده مسافري كه نياز به مال دارد ـ اين است كه او را مهمان كني «اين انفاق براي كساني كه در طلب خشنودي خدا هستند، بهتر است» يعني: دادن حق اين مستحقان، براي كساني كه قصد نزديكي به خداي سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساك است «و اين گروه اند كه رستگارانند» يعني: به خواسته خويش در بهشت و رضاي الهي دست مي‌يابند، از آنجا كه در جهت رضاي الله تعالي و به خاطر به جا آوردن امر وي، انفاق كرده‌اند.

وَمَآءَاتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَآءَاتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴿٣٩﴾

و آنچه به عنوان سود ميدهيد تا (سهم شما) در اموال مردم افزايش يابد، پس (بدانيد كه) نزد الله افزايش نخواهد يافت، و آنچه از زكات را كه در طلب خشنودي الله پرداخت مي‌كنيد (و عوض آن را از كسي انتظار نداريد) پس همين گروه داراي پاداش چندين برابر خواهند بود..(٣٩)

تفسير:

اي مردم! آنچه را به منظور به دست آوردن سود به قرض مي دهيد تا ذريعۀ مال مردم افزونش سازيد در نزد الله تعالي فزوني نخواهد يافت، بلكه حق تعالي بركتش را محو و نابود مي‌گرداند. اما چيزي را كه به طور زكات و خيرات براي مستحقّان ميدهيد و با آن رضاي الله متعال و پاداش اخروي را اراده داريد عملي است پذيرفته شده كه در نزد او تعالي چندين برابرثواب دارد؛ يعني صدقات، رشد و بركت به ارمغان مي‌آورد ولي سود و ربا، نابودي و خسارت را با خود دارد. (تفسير الميسّر: دكتر عايض بن عبدالله القرني)
زمخشری گفته است: اين آيه درست مانند آيه‌ی «يَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ يُرْبِي اَلصَّدَقٰاتِ» می باشد، نه كم و نه زياد. (تفسير كشاف ٣٧٩/٣).
«وَمٰآءَاتَيْتُمْ مِنْ زَكٰاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اَللّٰهِ»: صدقه و احسانی كه خالصانه برای الله داده‌ايد، فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُضْعِفُونَ (39) همان افراد به چند برابر احسان و نيكی‌های خود نايل می‌آيند و احسانشان مضاعف می‌شود.
عكرمه ميگويد: «ربا، بر دو گونه است، رباي حلال و رباي حرام؛ رباي حلال آن است كه شخص هديه مي دهد و در قبال آن هديه و عوضي افزونتر را توقع دارد ـ چنان‌كه در اين آيه آمده است ـ اما رباي حرام، عبارت از رباي دادوستدو رباي قرض است و آن عبارت از دادن چيزي و گرفتن بدلي در قبال آن همراه باشرطي در عقد است كه شرط كردن آن مشروعيت ندارد».
در حديث شريف آمده است: «كسي از كسب وكار پاكيزه‌اي پيمانه خرمايي را صدقه نمي‌دهد مگر اين كه خداوند آن را با دست راست خويش گرفته و براي صاحبش پرورش ميدهد چنان‌كه يكي از شما چوچه اسب خود را پرورش مي دهد تا بدانجا كه آن پيمانه خرما، از كوه احد بزرگ‌تر مي‌شود».
يک يادداشت: نام گذاري كلمه «هديه» در اين جا به كلمه ي «ربا»، مجاز است و چون هديه چيزي بر اموال انسان مي افزايد، بدين سبب ربا نام دارد، يا اينكه: مالي اضافي است ودادنش بر عطا كننده واجب نيست. ابن عباس(رض) ميفرمايد: مراد از ربا (در اين جا) هديه اي

(c) ketabton.com: The Digital Library

است که انسان به خویشاوندان نزدیک خود مي بخشد تا اموالشان افزون گردد. (روح المعاني، جلد 11 صفحه 45 ـ 46، بخش اول.)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿۴۰﴾

الله ذاتي است که شما را آفريد، آن گاه به شما روزي داد، سپس شما را ميميراند، و پس از آن شما را زنده مي کند؛ آيا از معبودان شما کسي هست که چيزي از اين [کارها] را انجام دهد؟ او منزّه و برتر است از اينکه به او شرک ورزند.(۴۰)

تفسير:

در اين آيه به چهار صفت الله تعالي اشاره بعمل آمده است: که هر يك از اين صفات به تنهايی برای تسليم و تعبّد انسان کافی است:

- «اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره: 21) آفرينش انسان، دليل مستقّلی بر لزوم بندگی انسان است.
- «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» (قريش، 3- 4.) روزی دادن خداوند به ما، دليل بر لزوم بندگی ماست.
- «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (روم:40)

ميراندن و زنده کردن نيز هر يك به تنهايی، دليل لزوم تعبّد و تسليم انسان در برابر پروردگاربا عظمت است.

در اين هيچ جاي شکي نيست که: مرگ و زندگی، گذشته، حال و آينده و رزق و روزی ما به دست پروردگار با عظمت است.

خوانندگان گرامي!

بعد از اينکه حال مشرکان و موضوع فساد و تباهی در جهان، به بيان گرفته شد ، الله سبحان وتعالی به سير و گردش در سرزمين فرمان می دهد تا مردم، حال و وضع بدکاران را دريابند، و درس بگيرند و بر سر دين حق استوار بمانند.

اينک در آيات متبرکه (41 الي 45) در باره مجازات تباهکاران و کافران و پاداش مؤمنان، بحث بعمل مي آيد.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۴۱﴾

فساد در خشکي و بحر به خاطر کارهائي که مردم انجام داده اند آشکار شده، خدا مي‌خواهد نتيجه بعضي از اعمال آنها را به آنها بچشاند شايد (به سوي حق) بازگردند.(۴۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ظَهَرَ»: پديدار گشته است. فراوان شده است. **«الْفَسَادُ»:** تباهي. مراد بلاها و مصيبت هائي چون خشکسالي و امراض و از ميان رفتن خيرات و برکات است.

تفسير:

«ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِي اَلنّٰاسِ»: در اين هيچ جاي شکي نيست که: اعمال انسان ها، در طبيعت تاثيرگذار بوده، اعمال ناروای انسان، مانع از سود بخشی حتي آب که همانا خشکي سالي وکمبود آب وساير مصايب در خاک وزمين و عامل بروز حوادث ناگواري مانند قحطي، بيماري، ناداري، گرسنگي و ساير مصيبت ها در طبعيت هم مي

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردد.
امام بیضاوی میفرماید: منظور از فساد خشک سالی و کثرت آتش سوزی و غرق شدن و رفتن خیر و برکت است، که از بدیمنی گناهان افزایش یافته است. (بیضاوی ۱۰۶/۲.)
ابن کثیر فرموده است: به سبب معاصی محصول زراعت و میوهجات کم گشته است؛ چون صلاح زمین و آسمان با طاعت و عبادت مقرون است. (مختصر ۵۷/۳.)
«لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ اَلَّذِي عَمِلُوا»: در ضمن قابل یاد دهاني مي دانم که: همه ي سزا ها به روز قیامت معطل نمي شود، بلکه بعضی از جزا ها در همین دنیا هم تحقّق می یابد. و علت چشاندن برخي از جزا گناه در این دنیا همانا توبه و بازگشت مي باشد. تا با توبۀ خالص به سوي پروردگار خویش برگردند و از گناهان و معاصي بپرهیزند. براي اینکه نعمت ها تداوم یافته عذاب ها برگشتانده شود، حال‌ها صلاح یابد و آینده ها نیکوتر و بهتر شود.
البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالي است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بي‌گمان برپاداشتن حدي از حدود حق تعالي در زمین، براي اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آري! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار میشود، از این روي در حدیث شریف به روایت بخاري و مسلم آمده است که رسول الله صلي علیه وسلم فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهار پایان همه از شر وي احساس راحتي مي‌کنند».

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴿۴۲﴾

بگو در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرك بودند چگونه بوده است.(۴۲)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: یك جامعه با اکثریّت منحرف، به قهر الهی مبتلا خواهد شد، گرچه تعدادي اشخاصي صالح هم در آن مسکن گزین باشند.
در آیۀ مبارکه پروردگار باعظمت خطاب به رسول الله صلي الله علیه وسلم میفرماید: اي پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالتت بگو: به سیر و سفر در اطراف واکناف زمین بپردازید و با تأمّل و اعتبار ببینید و بنیدیشید که بازگشت و انجام کساني از امّت‌هاي پیشین، مانند قوم نوح، عاد و ثمود که به تکذیب پیامبران پرداختند چگونه بوده است؟ منازل شان خالي و بدون سکنه‌است و سرزمینهاي شان به بیابان هاي وحشتناکي تبدیل شده‌است.
«**كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ**»: اکثر آنها به خدا کافر بودند و در نتیجه نابود شدند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ﴿۴۳﴾

پس رویت را به‌سوي دین راست استوار بگردان پیش از آنکه روزي برسد که براي آن بازگشتي از(سوي) الله نیست. درآن روز(مردم) متفرق میگردند.(۴۳)
امام قرطبی گفته است:یعنی توجهت را به پیروی از دین راست و مستقیم یعنی دین اسلام معطوف بدار. (تفسیر قرطبی ۴۲/۱۴.)

تفسیر:

«مِنْ قَبْلِ أَنْ يأْتِي يوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ» یعنی قبل از فرارسیدن آن روز هولناک یعنی روز قیامت که هیچکس وقوع آن را جلوگیري کرده نمي‌تواند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يوْمَئِذٍ يصَّدَّعُونَ»: يعني: مردم در روز قيامت از يک ديگر براي دريافت نتيجۀ اعمال نامه خود پراگنده و متفرّق اند، بهشتيان به بهشت مي پيوندند و دوزخيان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴿۴۴﴾

كساني كه كافر شوند كفرشان به زيان خود آنان است، و آنان كه كار نيک انجام دهند، پس (از اكنون زمينۀ عاقبت نيک را) براي خودشان آماده سازي ميكنند.(۴۴)

تفسير:

طوريكه در آيۀ قبل خوانديم كه در روز قيامت، مردم پراگنده و در گروه‌های مختلف از هم جدا ميشوند. پروردگار با عظمت در اين آيه، جدايی مذكور را توضيح و بيان مي دارد؛ كه هر يك از اهل ايمان و كفر به پاداش و كيفر خود می رسند.

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: انسان، دارای اختيار است اين بدين معنا است كه: ايمان و كفر را به تصميم خود انتخاب می‌كند.

بايد گفت كه؛ كفر به تنهايی سبب بدبختی است، گرچه به كاري خلافي دست نزند، ولی ايمان به تنهايی كافی نيست، بلكه نيازمند عمل صالح است.

- براي رفتن به بهشت، تنها ايمان داشتن كافي نمي باشد، بلكه اعمال صالح نيز لازمي و ضروري ميباشد. طوري كه الله تعالي ميفرمايد: «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» يعني در قيامت، فضل الهی شامل حال كسانی ميگردد كه: اهل ايمان و عمل صالح باشند، نه ديگران.

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيهِ كُفْرُهُ»: هر كس به الله متعال كافر شود، زيان و عقوبت كفرش را خودش به تنهايي بر مي دارد.

«وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يمْهَدُونَ»: اما هر كه به اوتعالي ايمان آورد و اعمال نيک و مشروعي را انجام دهد، مقام و جايگاه راستيني را براي خويشتن آماده مي سازد.

امام قرطبی گفته است: با همان عمل صالح در آخرت برای خود فرش و مسكن و مقری فراهم ميسازند. «مهد الفراش» يعنی بستر را گسترد. (تفسير قرطبی ۴۲/۱۴.).

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴿۴۵﴾

تا خدا به كساني كه ايمان آورده و كارهاي نيک انجام داده اند از فضل خود پاداش دهد [و كافران را از رحمتش محروم كند]؛ زيرا خدا كافران را دوست ندارد.(۴۵)

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (46 الي 51) در باره اينكه باد و باران از نشانه هاي قدرت و يكتايي الله است بحث بعمل آمده است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿۴۶﴾

و از نشانه هاي قدرت و وحدانيت الله اين است كه بادها را مژده رسان ميفرستد تا از رحمت خود به شما بچشاند و كشتي‌ها هم با امر او به حركت درآيند و تا از فضل او بجوييد و باشد كه شما سپاس گزاري كنيد.(۴۶)

تفسير:

«مُبَشِّرَاتٍ»: مژده رسان ها. مژده رسان به اين كه ابرها را به حركت درآورده و آنها را متراكم و تلقيح مينمايند و از آنها باران ها ميبارانند و گرده گياهان را جابه‌جا و آنها را باور

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميكنند و باعث حركت كشتي‌هاي بادباني وتكان آبها در سطح ابحار واقيانوس هاي فراخ، و نعمت‌ها و بركت‌هاي ديگري ميگردند.
بلى ! بادها هم وسيله نعمت‌هاي فراوان در زمينه كشاورزي و دامداري هستند، وهم وسيله انتقال ابرها وپخش گرده‌ها وهم باعث سرعت ورونق كار تجارت.
از دلايلي كه بر الوهيت، قدرت و عظمت خداوند متعال دلالت دارد اين است كه باد را پيش از باران ميفرستد تا به فرود آمدن باران مژده داده ابرها را پراكنده سازد.
زيرا بادهاي رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، كه اين بادها عبارتند از: بادهاي شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنانكه در حديث شريف آمده است: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً».«خدايا! باد را بادهاي (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)».
آري! بادهاي رحمت را ميفرستد «و تا به شما از رحمت خود بچشاند» كه همانا باران، فراواني، سرسبزي، شادماني روح و غير آن از نعمت‌هاست.
تذكر: باد دبور بادي است كه از مغرب ميورزد.
«وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: اين همه براي آن است كه بندگان، پروردگار خود را شكر گزاري كرده يگانه‌اش بشمارند و تنها او را پرستش كنند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴿۴۷﴾

و به راستي پيش ازتو پيامبراني را به سوي قومشان فرستاديم و آنان دلايل واضح و آشكار براي شان آوردند، پس ازكساني كه نافرماني كردند انتقام گرفتيم. و نصرت دادن مؤمنان حق است بر (عهدۀ) ما.(۴۷)

تفسير:

اين پيامبران با دلايل قاطع و براهين روشني به نزد اقوام خويش آمدند، اما بيشتر مردم كافر شدند وجز اندكي ايمان نياوردند. الله متعال از تكذيب كنندگان انتقام گرفت، كافران رابه هلاكت رساند و بندگان يكتا پرستش را پيروزي بخشيد. آري!ياري و نصرت حق تعالي براي دوستانش حقّ است؛ زيرا به بارگاه او منزلت و تقرّب دارند.
خواننده محترم! در اين آيه مباركه چهار اصل سنّت الهى مطرح بحث قرار گرفته است:
اول: سنّت فرستادن پيامبر.
دوم: سنّت معجزه داشتن انبيا.
سوم:مجازات مجرمان.
چهارم: نصرت مؤمنان.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴿۴۸﴾

خداوند ذاتي است كه بادها را ميفرستد كه ابرها را بر مى انگيزد، و آن را درآسمان هرگونه كه بخواهد ميگستراند، و آن را پاره‌پاره ميكند، و مي بيني كه قطرات باران ازلابلاي آن بيرون مي‌آيد.وهنگامي كه اين(باران حياتبخش) را به هركس ازبندگانش كه بخواهد ميرساند خوشحال ميشوند.(۴۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تُثِيرُ»: به حركت در مي‌آورد و بر مي انگيزد.«سَحَاباً»: ابرها. اسم جنس جمعي است.«كِسَفاً»: جمع كسْفَة، بر وزن و معني قِطْعَة. تكه‌ها و توده‌هاي ابر بالاي يكديگر. توده هاي متراكم و انباشته (سورۀ: اعراف / 57، نور / 43).«يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد ميگردند. خوشحال ميشوند. (تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن» تأليف: مصطفي خرمدل).

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ﴿٤٩﴾

و همانا پيش از آنكه باران بر آنان نازل شود، سخت ناميد بودند.(٤٩)

تفسير:

امام بيضاوی ميفرمايد: به منظور بيان آشنايی طولانی آنان با باران و نوميدی شديد آنان، تكرار آمده است. (تفسير بيضاوی ١٠٧/٢.)

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿٥٠﴾

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر كه چگونه زمين را پس از مردنش زنده ميكند، بي‌گمان اين(الله) زنده‌كننده مردگان است واو برهرچيز تواناست.(٥٠)

تفسير:

واقعيت امر اينست كه: بارش باران و حيات مجدّد زمين، نشانه‌ای از برپايی قيامت است. «يُحْيِي الْأَرْضَ- لَمُحْيِي الْمَوْتَى»: صحنه‌ی مرگ و حيات، هر لحظه در برابر چشم ما قرار دارد، «إِنَّ ذلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى» و مشت نمونه‌ی خروار است.

در واقعيت هم ذاتي كه زمين را بعد از مردنش با سبز كردن زنده نمايد، به زنده ساختن بعد از مرگ مردم و بيرون آوردن‌شان از قبرها نيز تواناست؛ زيرا او به هر كاري قدرت دارد، هيچ چيزي او را عاجز ساخته نمي تواند و هيچ كاري بر او ممتنع نمي باشد.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ﴿٥١﴾

و اگر بادی [آفتزا] بفرستيم و [كشت خود را] زرد شده ببينند، حتماً پس از آن (به جاي توبه) راه ناشكري پيش مي‌گيرند.(٥١)

تفسير:

از فحواي آيه مباركه بر مي آيد كه: درحالت وفور نعمت و محصول خوب، شاد و مسرور ميشوند و وقتی كه كشت و زراعت شان دچار آفت و نارسايی شود، نعمت قديمی و قبلی خدا را ناسپاس و منكر ميشوند. پس از آن خدای متعال يادآور شده است كه چنان كافرانی صورت مردگان دارند و اندرز و يادآوری آنان را سودی نمی دهد:

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (52 الي 60) در باره: دلداري پيامبر، دوران حيات انسان، احوال قيامت، وظيفه ي قرآن و آيه هاي پايان سوره، بحث بعمل آمده است.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴿٥٢﴾

پس تو نمي تواني به مردگان بشنواني، و نمي تواني به كران آواز بشنواني هنگامي كه پشت كرده روي بگردانند.(٥٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
مفسران گفته‌اند: اين مثلى است كه الله تعالي آن را در مورد كافران آورده و آنان را به مرده و ناشنوا و نابينا تشبيه كرده است.
در ضمن بايد گفت كه: اعراض از حقّ، زماني خطرناك است كه پشت كردن به حقّ، با عنايت و لجاجت باشد و از جانب ديگر بحيث شيوه‌ى دائمى اشخاص قرار گيرد.
مفسير تفسير مسير داكتر عايض در تفسير اين آيه مباركه مي نويسد: اي پيامبر! به راستي كه تو پند و موعظه را به كسي كه خداوندأ قلبش را بميرانده و گوش‌هايش را از شنيدن حكمت بند كرده شنوانده نمي‌تواني. بنابراين كفر كافران غمگين مشو و به خاطر عدم پذيرش دعوتت نا آرام مباش؛ زيرا آنان مانند ناشنوايان و مردگاني اند كه نه مي‌شنوند و نه مي‌دانند. حضور آنان مانند غياب است و زندگي‌شان چون مرگ؛ بدان سبب كه از پذيرش حق اعراض كردند و از هدايت رو گشتاندند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴿٥٣﴾
وتو هدايت كننده كوردلان از گمراهي شان نيستي. ونمي‌تواني جز به كساني كه به آيات ما ايمان مي‌آورند، بشنواني، چون آنها منقاد و فرمانبردارند.(٥٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«الْعُمْيِ»: كوران. مراد كوردلاني است كه آماده پذيرش حق نبوده و كفر را بر ايمان ترجيح ميدهند.

تفسير:
قابل ياد آوري است كه فهم كلي اين آيه مباركه با سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم كه بر امكان شنيدن مردگان تأكيد ميكند، در تعارض قرار ندارد زيرا هدف ازعدم شنوانيدن به مردگان در اين آيه، شنيدن تدبر و فهم و پندگرفتن شان است.
در حديث شريف به روايت عبدالله بن عمر(رض) آمده‌است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم كشتگاني را كه درچاه بدر افگنده بودند، موردخطاب قرار داده و آنان را سرزنش كردند تا بدانجا كه عمر (رض)گفت: يا رسول‌الله! از مخاطب قرار دادن قومي كه اجساد شان گنديده است، چه سود؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، شما از آنان به آنچه ميگويم شنواتر نيستيد، آنها ميشنوند ولي جواب داده نمي‌توانند».
از ابن عباس(رض) روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم در حديث شريف فرمودند: «هيچ كس بر قبر برادر مسلمانش كه او را در دنيا ميشناخته است نمي گذرد و بر وي سلام نميدهد، جز اين كه خداوند روح وي را به وي بر ميگرداند تا جواب سلام او را بدهد».
همچنين در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم در تعليم كيفيت سلام دادن بر كساني كه در گورها اند، به امت خويش هدايت فرموده اند، تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگويند: «السلام عليكم أهل‌الديار من المؤمنين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون، يرحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين، نسأل الله لنا ولكم العافية». «سلام بر شما اي اهل ديار از مؤمنان! ما نيز اگرالله بخواهد به شما خواهيم پيوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آيندگان ما رحم كند، از خداوند براي خود و براي شما عافيت مي طلبيم». شايان ذكر است كه سلف صالح، بر اين حكم اجماع

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ.﴿ ٥٤﴾

الله ذاتي است كه شما را آفريد در حالي كه ضعيف بوديد سپس بعد از اين ضعف و ناتواني قوت بخشيد، و باز بعد از قوت ضعف و پيري قرار داد، او هر چه بخواهد مي‌آفريند، و اوست عالم و قادر.(٥٤)

تفسير:

مراحل ضعف و قدرت انسان، با يك حكمت، حكيمانه طرّاحی ونقشه بندي شده است.آغاز و پايان انسان ضعف است، درچند روزی كه توان و قدرت داريم از آن بايد قدردانی كنيم. (يك قوّت ميان دو ضعف) «ضَعْفٍ- قُوَّةً- ضَعْفاً» ضعفِ دوران كودكی به قوّت تغيير ميكند، ولی ضعف دوم باقی ميماند، زيرا كلمه‌ی «شَيْبَةً» در كنار «ضَعْفٍ»، نشان آن است كه اين ضعف همراه پيری و ثابت است. بناءً كسی كه ميان دو ضعف قرار گرفته، نبايد به چند روز قوّت مغرور شود. طوريكه در آيه مباركه با زيباي خاصي فرمودكه:اي مردم! پروردگار با عظمت ذاتي است كه شما را از آبي بي‌ارزش و ناچيز يعني نطفه، خلق نمود، پس تكبّر نكنيد. سپس شما را بعد از ناتواني كودكي، قوّت مردانگي بخشيد وبعد از توانمندي مردانگي، به ناتواني كلانسالي وپيري رساند. اوهرچه را بخواهد از ناتواني و قوّت، كودكي و جواني، پيري و كلانسالي پديد مي‌آورد، به مخلوقاتش داناست و به هر چيزي تواناست. آفرينش خود را باعلمش مستحكم ساخته و مرادش را با قدرتش نفاذ ميبخشد. (تفسير الميسّر: دكتر عايض بن عبدالله القرني)

مطالعه كنندگان گرامي! از ضعف و پيری گلايه نكنيد، زيرا برنامه‌ی حكيمانه‌ی الهي است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴿٥٥﴾

وروزي كه قيامت برپا شود گنهكاران قسم ياد ميكنند كه جز ساعتي (در عالم برزخ) درنگ نكردند! اينچنين آنها از درك حقيقت محروم ميشدند!(٥٥)

تفسير:

امام بيضاوی فرموده است: مدت ماندن خود را در دنيا در مقايسه با مدت عذابشان درآخرت كوتاه ميدانند يا اصلاً مدت توقف خود را در دنيا فراموش ميكنند. اما دنيا زمان اندكي نيست كه مانند يک لحظه باشد.

اين چنين در سوگند خود دروغ ميگويند؛ همچنان كه در دنيا برالله متعال دروغ مي بستند و از شرايع پيامبران انكار كردند. اشخاصي كه در دنيا به قسم دروغ عادت كرد، در قيامت نيز آن به آن ادامه مي دهند. مجرمان درقيامت عذر و بهانه می‌آورند كه در دنيا فرصت برای ايمان آوردن نداشتند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴿٥٦﴾

و كساني كه به ايشان علم و ايمان داده شده است، ميگويند: بدون شک طبق حكم در كتاب الله تا روز قيامت درنگ كرده ايد، پس اين روز قيامت است، و ليكن شما نمي‌دانستيد.(٥٦)

تفسير:

اين آيۀ مباركه جواب اهل ايمان، در برابر آن منطق كه مجرمان در آيه قبلي مطرح نموده

(c) ketabton.com: The Digital Library

اند. آنان از دوران كوتاه عمر خود در دنيا و يا مدّت اندك برزخ بحث بعمل آورده‌اند؛ ولي در مقابل اهل ايمان به اين سوالات شان جواب داده ميفرمايند كه: شما مطابق آنچه خداوند متعال براى دوره‌ى دنيا و دوزخ اشخاص معيّن كرده، زندگى كرده‌ايد و بى جهت براى كفر خود، عذرتراشى نكنيد. در اين هيچ جاي شكي نيست كه: مدّت دوره‌ى دنيا يا برزخ، «فِي كِتابِ اللَّهِ» در كتاب الله تعالي، از پيش محاسبه و نوشته شده است.

از تعبير به‌كار گرفته شده در اين آيه متبركه فهميده مي شود كه: علم و ايمان با هم، پديد آورنده كمال است پس علم بدون ايمان هيچ ارزشي نداشته و ايمان بدون علم همراه را بر گمراهي نفس نمي بندد و استادان و دانشمندان بايد اين درس مهمي را مدنظر داشته باشند. علم و ايمان، حتّى در قيامت آثار مثبت خود را نشان ميدهد. علم و ايمان، دو هديه الهى است كه به اشخاصي عطا ميشود كه علم و ايمان خود را توفيقى الهى بدانيم و مغرور نشويم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴿٥٧﴾

پس آن روز عذرخواهي ظالمان سودي ندارد، وتوبه آنان پذيرفته نميشود.(٥٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

استعتاب: استرضا و طلب خشنودي است. و در صورتي كه عليه كسي مرتكب جنايتي شده باشي، ميگويي: «استعتبته فاعتبني»: از او رضايت طلبيدم پس، از من راضي شد.

تفسير:

«فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا...» سرنوشت انسان و چگونگى حضور او در قيامت، در گرو عملكرد خود اوست، ديگر دراين روز معذرت كافران سود وفايده اي ندارد،كه با توبه و يا اطاعت رضايت و خشنودي الله تعالي را به دست آوريد؛ چون زمان توبه سپرى شده است. و اكنون زمان عذاب و سرزنش آنان است.

بايد گفت كه: توبه و عذرخواهى تنها در دنيا كارساز است و در قيامت هيچ كارايى ندارد. مطالب قرآن، سبب اتمام حجّت است و كسى كه حقّ را بفهمد و حجّت بر او روشن شود، ديگر عذرش پذيرفته نيست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ﴿٥٨﴾

و به راستي در اين قرآن براي مردم از هرگونه مثلي آورديم. و اگر براي آنان معجزه اي [كه خود درخواست دارند] بياوري آنان كه كفر ورزيده اند، قطعاً خواهند گفت: شما جز باطل گرا نيستيد [و اين معجزه اي كه آورديد، جز باطل نيست.] (٥٨)

تفسير:

شخصيكه يكباردردايره كفر و لجاجت قرار گيرد، باطل را حقّ مى بيند و حقّ را باطل، دشمني و سرسختى كفّار، بايد براى ما درس عبرتناكي باشد، كافران لجوج، هيچ گونه دليل و نشانه‌اى را نمى پذيرند.

بادر نظرداشت اينكه آوردن معجزه تنها از شان ومقام پيامبر اسلام است؛ امّا كفّار با بكار بردن جمع «انتم» گويا تمام انبيا و يا مؤمنان را باطل مى دانند.

در تاريخ اديان ديده شده است كه: كافران نه تنها با محمد صلي الله عليه وسلم، بلكه با تمام انبيا الهي، وحتي با تمام مؤمنان لجبازي نموده و همه حقايق را باطل مي شمارند.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴿٥٩﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدین‌سان خداوند بر دلهای کسانی که [حق را] در نمی‌یابند مهر می زند.(۵۹)

تفسیر:

در این هیچ جاي شكي نيست آنعده از اشخاصي كه خود را به جهل و نادانی می زنند، مورد قهر الهی قرار می‌گیرند، نه افراد ناآگاه و بی‌غرض.

از جانب ديگر بايد گفت: همان طوركه خداوند متعال بر قلب كساني‌كه حقايق قرآن عظيم الشأن و يگانگی وصفات الله تعالي را انكار ميكنند و رسالت پيامبر صلي الله عليه وسلم را نمي دانند مُهر شقاوت می زند.

خداوند متعال بر دل هاي شان چنان مهر زدني است كه بر اثر آن با حق معارضه كرده و با آن عناد مي ورزند و در برابر آن گردن نمي نهند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴿۶۰﴾

پس صبر کن که وعده خدا حق است و مباد کسانی که یقین ندارند تو را به خشم وسبکسری واندارند.(۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا يَسْتَخِفَّنَّكَ»: تو را سبک از جاي برندارد و مايه فزع و جزع و پريشاني و خشم تو نشود.

تفسیر:

اي پيامبر! بر تو لازم است در مقابل تكذيب و آزار آنها صبور و شكيبا باش كه در حقيقت وعده‌ی پيروزيت و غالب آمدن دينت از جانب خدا حق است و تحقق می يابد.

ابن‌كثير نقل مي‌كند: «علي(رض) ابن ابي طالب در حال خواندن نماز صبح بود كه شخصي از خوارج خطاب به وي اين آيه را خواند: «**لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**»(سوره الزمر:آيه 65). «اگر شرک آوري، بي‌گمان عملت هدر مي رود و از زيانكاران خواهي بود».

علي(رض) در حاليكه در نماز خويش بود، به او چنين پاسخ داد: «**فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴿۶۰﴾**» (الروم: 60). «شكيبايي پيشه كن، بي‌گمان وعده خداوند حق است و كساني كه يقين ندارند، تو را به سبكي وا ندارند». اين آيه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اكرم صلي الله عليه وسلم بر دعوت به‌سوي ايمان اشاره دارد. «تفسير انوار القرآن».

صبر ابزار مؤمنان در راه دور و دراز پر از خاري است كه گاهگاهي چه بسا بدون پايان جلوه‌گرآيد. صبر واطمينان وثبات پيشه كردن در برابر نابساماني ديگران، و تكذيب كردن حقّ وحقيقت توسّط كافران، و شكّ و ترديد ايشان در وعده الهي، اسلحه برّنده وتوشۀ راه مؤمنان است. مؤمناني كه به حقّ و حقيقت دست يافته‌اند و به ريسمان خدا قرآن چنگ زده‌اند، راه ايشان راه صبر و اطمينان و يقين است.

خوانندگان گرامي !

ملاحظه فرموديم كه قرآن پاک داراي چي اعجاز با عظمت است؛ اين سوره با پيش‌بينی پيروزی آغاز يافت، و با وعده الهی به نصرت جماعت حقّ گرا به پايان رسيد. ايمان به وعده‌های الهی، عامل صبوری است. و نبايد فراموش كرد كه اگر لطف و مرحمت و تعليم الهی نباشد، أنبياء نيز آسيب‌پذيرند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره لقمان

جزء – (21)

سورۀ لقمان در مكه نازل شده وداراي سي وچهار آيه وچهار ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به سبب آنكه در برگيرندۀ داستان لقمان حكيم است، بەنام «لقمان» ناميده شد. لقماني كه با شناخت وحدانيت خداوند جلّ جلاله، با عبادت وي، امر به فضايل و نهي از منكرات و رذايل، جوهر حكمت را دريافت.

در بيان شأن نزول سورۀ لقمان روايت شده است كه: قريش از رسول الله صلّي الله عليه وسلّم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال كردند پس اين سوره نازل شد.

فحواي سورۀ لقمان:

سورۀ «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقیده را بررسی میکند و به مانند ساير سوره هاي مكي محور اصلی آن اصول سەگانەی اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد تشكيل مي دهد.

این سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه‌ی جاویدان و پایدار حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگیز الله متعال در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خِلقت آسمان و زمین، آفتاب و ماه، روز و شب، کوه‌ها و دریاها (أبحار)، أمواج، باران‌ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده میشود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی پایان خالق عظیم راهی نمی یابد.

- همچنین اِنظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که درجهان وسیع و پراگنده شده‌اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می‌آورد: «هٰذَا خَلْقُ اَللهِ فَأَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ﴿11﴾ سوره لقمان» (اين آفرينش خداست، پس به من نشان دهيد كه (معبودان) غير او چه آفريده‌اند؟ بلي، ستمگران (مشرك) در گمراهي آشكارند.).
- و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب انگیز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْماً لا يَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿33﴾ لقمان) (اى مردم! از پروردگارتان پروا كنيد و بترسيد از روزى كه هيچ پدرى مسئوليّت (اعمال) فرزندش را نمى‌پذيرد و هيچ فرزندى به جاى پدرش قبول مسئوليّت نمى‌كند، قطعاً وعده‌ى خداوند حقّ است، پس زندگى دنيا شما را نفريبد و (شيطانِ) فريبكار، شما را نسبت به خدا فريب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کریم ذکر شده است. اکثر محقّقان بر آنند که او حکیم بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده ی حضرت أیوب علیه السلام می باشد. سال تولّدش

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داوُد علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله:جرعه ای از زلال قرآن، ج 5، ص 151).

تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: سورۀ لقمان داراي سي‌وچهار آیه بوده، تعدا کلمات آن به: پانصدوچهل‌ودو کلمه میرسد. وتعداد حروف این سوره به: دوهزاروصدوده حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال درشمارش تعداد کلمات و حروف سوره هاي قرآن درطریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا مي توان در سورۀ فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید.).

ارتباط سوره لقمان با سورۀ روم:

ارتباط، پیوند و مناسبت این سوره را با سوره ی روم میتوان در نقاط ذیل چنین خلاصه نمود:

- در آیه ی 58 سوره ی روم به معجزه بودن قرآن اشاره می کند و در مطلع و بدایت این سوره می فرماید: آیات پر حکمت و آموزنده ی این قرآن، یاور و راهنمای خوبان است.

ب: در آیه ی 27 سوره ی قبلی، از قدرت خلقت الله سبحان وتعالی بحث بعمل آمده می فرماید که: ایجاد هر چیز برایش سهل و ساده است و در آیه 28 این سوره هم خلقت و برانگیختن عموم را در قیامت همانند یک تن می داند.

ج: در هر دو سوره اشاره به ایمان مؤمنان به روز قیامت است: اولی در آیه ی 56 و دومی در آیه ی 4 رقم خورده است.

د: هر دو سوره حال پریشان و آشفته و نگران و مضطرب مشرکان را بیان میدارد که در وقت سختی الله را به یاد می آورند و هنگام خوشی و شادی به او کفر می ورزند: سوره ی روم آیه ی 33 و سوره ی لقمان آیه ی 32.

هـ: در سوره ی روم می فرماید: «في روضة يحبرون» [15] که به سماع و آوازخوانی تفسیر شده و در این سوره می فرماید: «و من الناس من يشتري لهو الحديث» [6] که به آواز و آلات لهو و لعب تفسیر شده است.

محتوای و موضوعات سورۀ لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سورۀ لقمان در پنج بخش جمعبندي و خلاصه میشود:

بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطۀ مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجاجت نشان مي دهند که گویی گوشهایشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمي های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، وآفرینش کوه‌ها در زمین، وجنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرزوصیت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرك شروع شده، و با توصیه به نیکی کردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.
در **بخش چهارم** بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار ونکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایۀ عبودیت او است اقرار می گیرد. و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.
بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

خصوصیات خاص سوره لقمان:

ازخصوصیات این سوره، شامل معجزه ي جاودانه ي قرآن و هدايت رباني، قصه ي لقمان حكيم و وصاياي او براي پسرش است، تا مردم نيز از آن درس بگيرند، از شرک دوري ورزند، باپدر و مادر نيكي كنند و از كبر و خود خواهي روي برتابند.
پايان سوره، سفارش به پارسايي و پرهيزگاري، بيم از عذاب قيامت و پنج گنج و حكمت الهي را تبيين مي كند. (آيه: 34 لقمان).

شأن نزول:

روایت شده است که «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می‌خرید و اگر کسی می‌خواست مسلمان شود او را پیش برده‌ی آوازخوان می‌برد و به او می گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می خواند بهتر است.
آنگاه آیه‌ی: **«وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يشْتَرِي لَهْوَ اَلْحَدِيثِ لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ»** نازل شد. (براي تفاصيل به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحیط مراجعه کرده میتوانید.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ و مهربان

الم﴿١﴾

«الم الف. لام. ميم؛ از جملۀ حروف مقطعات اند. هرچند مي دانيم كه معناهاي ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خويش در نزول آنها داناتر است.).

تفسير:

برخي از مفسران گفته اند كه: الم (در باره اين حروف گفته شد كه اسرار الهي است).(معناي اين حروف به الله معلوم است والله تعالي داناتر است به مراد خود به آن).

به قولي: افتتاح‌كردن پاره‌اي از سوره‌ها با حروف هجاء، براي توجه دادن به اعجاز قرآن كريم است. يعني: بدانيد كه اين قرآن مركب از همان حروفي است كه اعراب بدان تكلم مي كنند پس آيا مي توانند آياتي مانند آيات آن را بياورند؟. «تفسير انوار القرآن» (١)

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (1 الي 9) در باره قرآن و اثرش، رويگرداني كافران از آن و روي آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴿٢﴾

اين آيات كتاب پر از حكمت است.(٢)

تفسير:

اين آيات ها كتاب بديع مُحكم و با حكمت قرآن كريم‌اند كه خداوند متعال آنها را واضح ساخته و براي مردم بيان داشته است.

حكمت: يعني گذاشتن و نهادن يک چيز در جايگاه و محل مناسب آن است.

پروردگار با عظمت در آيات مختلف، از قرآن با صفت «حكيم» ياد ميكند؛ مانند «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»؛ (يس،2.) «وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ»، (آل عمران، 58.)، «الْكِتابِ الْحَكِيمِ.» (يونس، 1.) واقعاً قرآن عظيم الشأن حكيم است در احكام علمي خويش، حكيم است در راه حل هايي عالمانۀ خويش كه براي معالجه امراض انساني عام؛ فردي و اجتماعي وبصورت كل براي اصلاح جامعه بشري ارائه داشته است، قرآن عظيم الشأن است در ترتيب آيات و سوره‌هاي خود و حكيم است در الفاظ و معاني خود.

هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ﴿٣﴾

مايه هدايت و رحمتي است براي نيكوكاران.(٣)

تفسير:

آيات قرآن كريم هدايتي براي مؤمنان اند.تا ايشان را به سوي حقّ و خوبي‌ها دلالت كند و رحمتي براي نيكوكاران است تا با ترس از الله متعال و پيروي پيامبرش اخلاص مندانه بدان عمل نمايند.

محسن: عمل‌كننده به نيكي‌ها، يا كسي است كه الله را چنان عبادت مي‌كند كه گويي او را مي بيند. چنان‌كه در حديث شريف آمده است: جبرئيل عليه السلام از رسول الله صلي الله عليه وسلم سؤال كردكه: «احسان چيست؟» فرمودند: «احسان آن است كه الله متعال را طوري عبادت كني كه گويي او را مي بيني زيرا اگر تو او را نمي بيني، قطعاً او تو را

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي بيند».

عظمت قرآن عظيم الشأن:

واقعاً قرآن عظيم الشان كتاب است كه يكهزارو چارصد سال قبل انقلاب عظيمي را در عالم بشريت پر با نمود، نور اين كتاب چنان با قوت صلابت وبا عظمت است كه تا بشر زنده است نور آن به خاموشي نخواهد گرايد. قرآن عظيم الشأن مشعلی است كه آن خاموش نمی شود و چراغيست كه روشنی آن فرو نمی نشيند. قرآن كريم در يايی است كه عمق آن از تصور ها بيرون است، كتابيست كه حق و باطل را از هم جدا می كند، شك و ترديد را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنيدن آن قلب ها بشري را صيقل وجلاء ميدهد، اطمينان و آرامش را به انسان به ارمغان مي آورد. در فضيلت قرآن عظيم الشأن پيامبر بزرگوار اسلام با زيباي خاصي ميفرمايد: «خيركم من تعلم القرآن و علمه» (صحيح البخاری) (بهترين شما كسی است كه قرآن را مي‌آموزد و بديگران تعليم ميدهد.)

همچنان در حديث ديگري از ابن مسعود روايت است كه پيامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسنةبعشرامثالها لااقول آلم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذی و دارمی.) (كسي كه حرفی از كتاب خدا (قرآن) را بخواند برايش به آن (يك حرف) يك حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گويم كه آلم يك حرف است بلكه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف ديگری است) يعنی تلاوت آلم سی حسنه دارد.)

همچنان در حديث ديگري كه راوي آن حضرت عمر رضي الله عنه است آمده است كه: تلاوت قرآن قلب را جلا ميدهد: «ان هذه القلوب تعداً كما يعداَ الحديد اذااصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاء ها قال كثرة ذكر الموت و تلاوتالقرآن» (شعب ايمان بيهقی) قلب ها زنگ آلود ميگردد مانند آنكه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود ميشود. از پيامبر اسلام پرسيده شد كه جلای آن به چه چيز هاست؟ فرمودند: به ياد آوری نمودن زياد از مرگ و تلاوت قرآن پاك.)

قرآن كتابي است كه خالق تمام هستي آن را براي هدايت ما انسانها بر پيامبر صلي الله عليه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک كامل ترين كتاب در جهان است و چون كاملترين است حتماً در زندگي ما نقش حياتي و اساسي دارد.

قرآن كتابي نيست كه فقط براي هدايت مردمان كه يكهزار چهارصد سال قبل زندگي بسر مي بردند نازل گرديده باشد، بلكه قرآن كتابي است براي بشريت و در طول تأريخ بشريت تا اينكه بشريت زنده است قرآن كريم مورد رهنمايي ايشان ميباشد.

الهي! قرآن را مشعل رهنمايي زندگي ما قرار ده. آمين يا رب العالمين.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴿۴﴾

همانان كه نماز را برپا مي دارند و زكات مي دهند و به آخرت يقين دارند.(۴)

تفسير:

آنانيكه نماز را به كامل‌ترين طريق وبا اركان وخشوع وآدابش بجاء مي‌آورند، در جنب آن؛زكات اموال خويش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضايت خدا به مستحقانش پرداخت ميكنند. «وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقِنُونَ» و به روز جزا و اموري مانند ماحسبه و جزاي اعمال به كامل ترين وجه تصديق مينمايند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از فحواي اين آيۀ مباركه بر مي آيد كه: بدون نماز و زكات و يقين به روز آخرت، احساني اصلاً در كار نيست.

خوانندگان گرامي!

نماز ماشين ومُحرِک اصلي اعمال عبادي در دين مقدس اسلام بشمار مي آيد.

مسلمانيكه به نماز اهميت قايل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته ميتوانيم كه اوبا ساير عبادات هم اهميت قايل بوده وبه اداي آن ارج واحترام خاصي قايل است.

ولي مسلماني كه نماز برايش بي اهيمت باشد، بايد در مورد اين انسان حكم كرد كه همچو انسانها ساير عبادت را نه تنها انجام نمي دهد و يا هم اگر انجام هم ميدهد، آنرا به نيت صحيح بجاء نياورده و فايده اي چندان از آن بدست نمي آورد.

نماز از جمله عباداتي است كه قرآن عظيم الشان بر آن تأكيد بيشتر نموده، بنابر مهم بودن اين عبادات است كه كلمۀ نماز يعني صلاه و مشتقات آن بيشتر از (۹۸) بار در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است.

نماز روح شخصي مسلمان را به مبداء هستي بخش مرتبط و متصل مي كند و با اين ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را براي انجام ساير وظايف و رسالت هاي فردي و اجتماعي آماده مي سازد.

خواندن وبجا آوردن نماز براي يک مسلمان علاوه بر آنكه انجام يک دستور و يک وجيبۀ الهي بشمار ميرود، خود مانع از انجام بسياري از اعمال زشت، ناپسند و مانع پيوستن انسان به ساير گناهان ميگردد.

يكي از فوايد با عظمت نماز اينست كه انسان را از فحشاء و منكرات نگاه ميدارد: «ان الصلاه تنهي عن الفحشاء و المنكر».

نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مكان، افراد و جامعه مرتبط ميسازد ورابطۀ اتصال به حق وبُراق شدن جوهر ايماني انسان مسلمان مساعدت بنيادي ميكند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴿۵﴾

آنانند كه از جانب پروردگارشان از هدايت برخوردارند و ايشانند كه رستگارانند.(۵)

نقش قرآن در يافتن راه سعادت:

بدون شک در اين زمانه پيدا كردن راه درست و نادرست مشكل است. اما قرآن كريم بازبان شيرين بارها و بارها، راه سعادت و راه بدبختي را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

قرآن تلاش نموده است كه به ما بگويد اگر ميخواهي خوشبخت شوي ودر آخرت سعادتمند باشي، از چه راهي بايد حركت كني وچرا اگر گمراه شدي نا اميد نشوي و بتواني راه سعادت را پيدا نمائي.

زيرا قرآن راهي را پيش روي انسان مي گذارد كه خداوند بزرگ ميخواهد ما در آن حركت كنيم.راهي كه نهايتاً به سعادت ختم ميشود وانسانها ميتوانند در آن راه، با خيالي آسوده حركت نمايند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴿۶﴾

و برخی از مردم كسانی اند كه سخن لهو وبيهوده را خريدارند تا [مردم را] بی [هيچ] علمي

(c) ketabton.com: The Digital Library

از راه الله گمراه كنند و [راه خدا] را به ريشخند گيرند براى آنان عذابى رسوا كننده خواهد بود.(۶)

تفسير:

معني ومفهوم كلي **«لَهْوَ الْحَديثِ»:** سخناني كه انسان را غافل از چيزهاي سودمند دنيوي و اخروي كند. مانند: خرافات، افسانه‌هاي بيفايده، حرف‌هاي مضحک، و آوازهاي سخيف وبي وقار.

ويا هم **«لَهْوَ الْحَديثِ»:** «الحديث» به معناي گفته‌هاي قصه‌ها و داستانها ست، و معناي لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از كاري ضروري به غفلت بيندازد، لهو ناميده ميشود و بسا اوقات به چنين اموري هم لهو گفته ميشود كه فايده معتد به نداشته باشند، تنها وسيله‌ي اشتغال به گذارنيدن وقت يا تفريحي باشند.

تحريم موسيقي و آواز از ديدگاه قرآن:

در مورد اينكه موسيقي حرام است به اين سه آيت از كتاب الله اكتفاء ميكنيم: اولين آيه همانا سورۀ (اسراء آيات 64-65) مي باشد، بعد از اين كه شيطان امرالله تعالي را مبني بر سجده آدم ناديده گرفت و اخطار داد و قسم خورد كه اگر تا روز قيامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطيع خويش خواهد ساخت وآنان را به گمراهي خواهند كشاند، مگر تعداد قليلي كه اوامر و دستور اش سرپيچي كند.

پروردگار با عظمت تا روز قيامت به شيطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پيروانت هر چه مي خواهيد بكنيد جزاي اعمال شما دوزخ است.

«وَٱستَفزِز مَنِ ٱستَطَعتَ مِنهُم بِصَوتِكَ وَأَجلِب عَلَيهِم بِخَيلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكهُم فِي ٱلأَموَٰلِ وَٱلأَولَٰدِ وَعِدهُمۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴿64﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيسَ لَكَ عَلَيهِم سُلطَٰنٞۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلا﴿65﴾»(الاسراء:64-65). (و هركس از آنان را كه مي‌تواني با آواز خويش تحريک كن و سواران و پيادگانت را عليه آنان جلب كن و در اموال و اولاد با آنان شريک شو و به آنان وعده بده. و شيطان جز نيرنگ و فريب به آنها وعده نمي دهد.(65) در حقيقت تو را بر بندگان من هيچ تسلطي نيست و همين كافي است كه پروردگارت حافظ و حامي (آنها) است.)

وطوريكه در (آيۀ 64،سورۀ الاسراء) «وَعِدهُمۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴿64﴾»

زيرا فريب شيطان هيچ چيزي را از سر آنها رد ودفع نمي‌كند. اما ابليس بندگان مخلص را نمي تواند به بيراهه بكشاند، زيرا كسي كه به ريسمان الهي چنگ بزند خداوند او را حفظ مي‌كند و پيروزي نصيب ميفرمايد وشرارت شياطين انسي و جني را از سر او دور مي‌كند و درصدر اين شيطان، ابليس لعين قرار دارد. (تفسير طبري: 9، 119-122)

در اين آيات فوق الذكراطلاع و خبر است مبني بر اين كه اِبليس با كدام طريقه و وسايل بندگان الله را از راه مستقيم منحرف مي سازد.

و از جمله آن وسايل، آواز شيطان مي باشد كه توسط آن، شيطان، انسان‌ها را گمراه ميكند وبه دام خود مي‌افگند؛ اين دام موسيقي وساز وآوازحرام ميباشد.

از مجاهد بن جبر مكي(21-104 ق) كه امام بخاري و امام شافي به تفسيراش اعتماد داشت كه در عصر و زمانش پيشوا و شيخ مفسرين بوده روايت است كه: اين مفسر عالي قدر آواز اِبليس را به آوازي (طوله يا شبيلي) لهو و باطل معني و تعبير كرده است. (تخريج حديث توسط سعيد و ابن ابو دنيا و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابو حاتم صورت گرفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. الدر المنصور: 312،5 و ابو نعيم: 298،3 و ابن الجوزي: 232.)
و از ضحاک بن مزاحم که داراي علم و دانش زيادي بود و آن را توسط جبير از ابن عباس(رض) آموخته بود به ثبوت پيوسته او آواز شيطان را آواز ني گفته است. (سير اعلام النبلاء 4،598.).
ابن القيم(رح) معتقد است که: ترديدي وجود ندارد که سرود از بزرگترين آوازهاي شيطان به حساب مي آيد وشيطان توسط آن انسانها را حقير پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب مي کشاند و عملي ضد قرآن است، در حاليکه در سايههاي قرآن دلها آرام ميگيرد و مطمئن ميشود و به درگاه خداوند به نيايش ميپردازند. (تفسير قرطبي:10،288 و البحر المحيط: 6،58.).
دومين آيه همانا آيۀ 6 سورۀ لقمان است:که ميفرمايد: «وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشتَرِي لَهوَ ٱلحَدِيثِ...» لهو حديثي که انسان را به خود راغب مي گرداند تا آن را بگيرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهي پنداشته شود، عذاب رسوا کننده، آن از آواز مي باشد!
از عبدالله بن مسعود(رض) درباره لهو حديث پرسيده شد و ايشان درجواب فرمودند: «لهو حديث، قسم به خداوند متعال آواز خواني است و سه مرتبه اين جواب را تکرار کردند». (روايت ابن ابو شيبه: 6،309 و ابن جرير: 11،61 و حاکم: 2،411 حاکم حديث را صحت دانسته و ذهبي با اين صحت موافق است و بيهقي: 10،223 و ابن جوزي: 231.).
از ابن عباس(رض) صحابي جليل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجيد و شيخ مفسران بوده؛ لهو حديث را اين طور معني کرده است: آواز و نظاير آن. (روايت ابن ابو شيبية: 6،309 امام بخاري در ادب 1،357 و ابن جرير: 11،61 و 9،62 بيهقي: 10،221 و 333 و ابن جوزي: 231.)
عبدالله بن عمر فقيه مردم مدينه و مفتي آن زمان گفته است. (سير اعلام النبلاء: 3،203.)
لهو حديث در قرآن به معناي ساز و آواز است. (تفسير قرطبي: 14،52.).
جابر ابن عبدالله (رض) بعد از ابن عمر فقيه و مفتي مردم مدينه به حساب ميآيد، ايشان درباره لهو الحديث از ديدگاه قرآن کريم ميفرمايند که: آواز خواني و گوش دادن به آن است. (روايت ابن جرير: 11،62.).
بناءً در فوق ملاحظه نمود که: اين چهار فقيه بزرگ و سرشناس صحابه به صراحت فرمودهاند که: لهو حديث عبارت از آواز خواني است و قول صحابه در تفسير، سند و دليل مي باشد؛ زيرا صحابه کرامش به علم تفسير از ديگران.
عالمترند و ايشان نزول قرآن کريم را به چشم خود مشاهده و لمس کردهاند و آن اوضاع و احوال را بهتر ميدانند که، اين آيات به آن اختصاص يافته است و ازجانب ديگر آنها از قرآن فهم کامل و علم صحيح دارند خصوصاً علما و مشايخ آنها در اين راه پيش قدم اند، هم چنان وقتي اقوال تابعين بر تفسير آيتي اجماع کنند، حجت و برهان مي باشد.
دربارۀ معني و مفهوم لهو الحديث در قرآن کريم، صحابه و تابعين قول متفق دارند که به معناي آواز خواني است. (مقدمه اصول تفسير ابن تيميه: 95،105.)
چنانکه بعضي از تابعين بر اين معني تصريح کردهاند که عبارتند از:
1 - مجاهد ابن جبر(روايت ابن ابيشيبة: 6،309، طبري 11،62، ابن جوزي: 231 و الدر المنثور: 6،505.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - عكرمه كه ايشان از امامان بزرگ و پيشوايان علم تفسير و قرائت قرآن به حساب ميروند و در نزد ابن عباس(رض) تعليم يافته و از او علم آموخته است. (روايت ابن ابيشبية 6،309، ابن جوزي، 231 و ابن ابي الدنيا الدر المنثور: 6،505.)
شعبي/ عكرمه را اين گونه معرفي مي‌كند كه: هيچ كسي را عالمتر و داناتر به كتاب الله از عكرمه نديدم. (غاية النهاية: 1،515 و طبقات الداودي: 1،386.).

3 - مكحول به (روايت ابن عساكر، الدر المنثور: 6،505.) ايشان يک تابعي بزرگوار مي‌باشند و در عصر خود امام و پيشواي مردم شام بود و از مذهب او تقليد مي‌كردند. (سير اعلام النبلاء: 5،155.)

4 - ابراهيم نخعي به (روايت ابن ابو الدنيا، الدر المنثور: 6،505.)فقيه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سير اعلام النبلاء: 4،520.).

5 - عطاء خراساني: محدث و مفتي مجاهد.(به روايت ابن ابو حاتم و حاكم در كتاب الكني، الدر المنثور: 6،505 5،507.)

6 - حسن بصري به (روايت ابن ابو حاتم، الدر المنثور: 6،505.) فقيه مردم بصره و محدث، شخصيتي كه حضرت عمر(رض) درباره‌اش اين چنين دعا كردند: بارالها حسن بصري را در علم دين دانشمند و محبوب مردم بگردان و اين دعا نيز اجابت شد. و نيز ايشان كسي هستند كه از سينه أم المؤمنين أم سلمه رضي الله عنها شير خورده اند. (سير اعلام النبلاء: 4،563.).

و همچنين هفت تابعي ديگر كه به وضاحت و صراحت گفته‌اند كه معناي لهو الحديث در اين آيه آواز خواني ميباشد و هيچ كس هم با اين رأي مخالفت نكرده است.

سومين آيه: همانا (آيات 59 - 61 سورۀ النجم) است: طوريكه خداوند متعال ميفرمايند:«أَفَمِن هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ﴿59﴾ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا تَبۡكُونَ﴿60﴾ وَأَنتُمۡ سَٰمِدُونَ﴿61﴾»(آيا از اين سخن الهي تعجب ميكنيد؟(60) و ميخنديد و گريه نمي‌كنيد.(61) در حاليكه شما غافليد و هوس رانيد؟)

خداوند مشركين را مخاطب ساخته و ميفرمايد: آيا به حيرت مي‌افتيد كه اين قرآن بر محمد صلي الله عليه وسلم نازل ميگردد و او را به استهزاء و مسخره ميگيريد و ميخنديد وگريه نميكنيد، به خاطر آنچه از عذاب كه براي گناه كاران پيش بيني شده است و سامد (سامدون: سمود: لهو و سر بلند كردن از روی تكبر) كه در كل مكروه و مذموم كه خداوند متعال در اين آيه ذكر فرموده عبارت از آواز خواني است.

ابن عباس(رض) فرموده است: «سمود» در اين آيه به معناي آواز خواني است، طبق لغت زبان مردم يمن، چنانكه ميگويند: (اسمد لنا) يعني: بخوان براي ما و نغمه سرايي كن.(روايت طبري: 13، 82 و ابن ابو الدني: ا 13 و البزاز: 3، 72 و بيهقي: 10، 223 و ابن جوزي: 231.).

شأن نزول آيۀ 6:

ابن جرير طبري از ابن عباس(رض) در بيان شأن نزول روايت كرده‌است كه فرمود: اين آيه درباره مردي از قريش به نام نضر بن حارث نازل شد كه كنيزكي آوازخوان را خريداري كرده بود و به مجرد اين كه مي‌شنيد كسي قصد ورود به اسلام را دارد، آن كنيزک آواز خوان را نزد او مي‌برد و به وي ميگفت: براي او غذا و آب بده و برايش آواز بخوان. و به آن مرد ميگفت: اين بهتر از آن چيزي است كه محمد صلي الله عليه وسلم تو

(c) ketabton.com: The Digital Library

را به سوي آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا مي خواند.
مقاتل ميگويد: «اين آيه درباره نضربن حارث نازل شد كه به منظور تجارت به سرزمين فارس مي رفت پس، از آنجا كتاب‌هاي اعجميان را مي‌خريد و آن‌ها را براي قريش روايت ميكرد و ميگفت: محمّد شما را به شنيدن داستان هاي عاد وثمود فراميخواند ومن شما رابه شنيدن داستان‌هاي رستم واسفنديار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشركان داستان هاي او را گرم و نمكين دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو مي‌گذاشتند.

تحريم موسيقي در احاديثي نبوي:

1 - رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «از امت من مردماني خواهند بود كه زنا، ابريشم، شراب و آلات موسيقي را حلال مي شمارند». بخاري.اين حديث از دو جهت برتحريم موسيقي وآلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلي الله عليه وسلم «حلال مي شمارند» به صراحت حرام بودن موسيقي وآلات آن را مانند أشياي ديگري كه در حديث ذكر است بيان مي نمايد.

ب: پيوسته بودن آلات موسيقي با آنچه كه حرام بودنش هويداست (زنا، شراب، ابريشم) دلالت واضح بر تحريم آلات موسيقي دارد و اگر حرام نمي بود يكجا و پيوسته با آن‌هاذكر نمي‌شد.

2 - همچنان رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «دو آواز نفرين شده از حق دورند و من از آنها نهي ميكنم: صداي ني و صداي شيطاني كه به هنگام شادي آواز مي‌خواند (آواز خوان)، و صدايي كه در هنگام نزول مصيبت بلند مي‌شود، و بر سر و صورت زدن و گريبان چاك كردن است» سنن ترمذي.

3 - همچنان پيامبراسلام ميفرمايند: «در اين امت فرو بردن به زمين، باريدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامي كه باده هاي شراب را بنوشند و كنيزك هاي آواز خوان را بگيرند و آلات موسيقي را بنوازند» السلسله الصحيحه.

4 - آن حضرت صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «الله متعال برامتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانيده است، و برايم نماز وتر را افزو» صحيح الجامع.

روايت است كه عبدالله بن عمر(رض) آواز ني نوازي را شنيد كه ني مينواخت پس انگشتان خود را بر گوش‌هاي خويش نهاد ومَرْكَب خود را از راه به كناري كشيد وبه خادمش نافع فرمود: اي نافع! آيا هنوزهم آواز آنرا ميشنوي؟
نافع ميگويد: گفتم: آري. پس همچنان انگشتانش درگوش‌هايش بود تا آنكه گفتم: نه. ديگر آواز ني را نمي شنوم. آنگاه دستانش را از گوش‌هايش برداشت و مركبش را به راه باز آورد وفرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم را ديدم كه صداي ني چوپاني را شنيدند پس چنان كردند كه من اكنون كردم.
بخاري از عبدالرحمن بن غنم اشعري روايت مي كند كه گفت: ابو عامر يا ابو مالك اشعري براي ما روايت كرده اند كه از پيامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ شنيده است كه فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ وَلَينْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَي جَنْبِ عَلَمٍ يرُوحُ عَلَيهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يأْتِيهِمْ يعْنِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيقُولُونَ ارْجِعْ إِلَينَا غَدًا فَيبَيتُهُم اللَّهُ وَيضَعُ الْعَلَمَ وَيمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَيوْمِ الْقِيامَةِ» بخاري (5590)
«در ميان امت من افرادي پيدا خواهند شد كه زنا و لباس ابريشمي و شراب و آلات موسيقي را حلال مي شمارند و اقوامي قله ي كوه ها زندگي مي كنند و هنگام شام كه چوپان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوسفندان آنها را به خانه مي آورد كه اگرمسكيني نزد آنها بيايد و نيازش را از آنها بجويد، ميگويند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک ميكند و كوه را بالاي آنان مي اندازد، و گروهي ديگر را به ميمون و خوک تبديل مي كند كه تا روز قيامت به همين صورت باقي خواهند ماند.»

ديدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسيقي:

امام ابو حنيفه(رح):

امام ابوحنيفه(رح) در تحريم و عدم جواز آواز خواني بسيار تأكيد مي‌نمود و سخت‌گير بود حتي كه هيچ يک از ساير مذاهب به پايه او نمي‌رسيد.

امام ابو حنيفه شنيدن موسيقي را معصيت مي پنداشت. (تلبيس ابليس 229.) پيروانش گفته‌اند: گوش كردن صداي موسيقي و آواز خواني حرام است.

آنها استدلال ميكنند كه، پيامبراكرم صلي الله عليه وسلم فرموده‌اند: شنيدن لهو وموسيقي گناه است ونشستن درآن مجلس فسق ولذت بردن از آن كفر است.

حديث مذكور از زمره احاديث مرسل مكحول به شمار مي آيد. (فتاواي بزازية حاشيه فتاواي هندي 6،359) و حديث مرسل استاد مكحول روايت كرده است. امام ابوبكر جزائري در رساله‌اش تحت عنوان حكم الموسيقي و الغناء ميگويد: امام ابوحنيفه درتحريم ساز وموسيقي وسرود بسيار سخت‌گيري كرده و هر دو را موجب فسق دانسته و شهادت مرتكب را مردود شمرده است و پيروانش نيز شنيدن سرود را فسق و لذت بردن از آن را كفر تلقي كرده‌اند، و چون استنادشان را يک حديث ضعيف تشكيل مي دهد پس مي توان گفت كه كفر تا كفر فرق دارد و كفر معصيت، معصيت پنداشته مي شود و انسان را از دين اسلام خارج نمي‌كند.

امام ابو يوسف فرموده است: اگر مسلماني آواز لهو و لعب و موسيقي را از داخل خانه بشنود بايد بدون اجازه داخل شود و آن منكر را تغيير بدهد زيرا تغيير منكر، بر هر فرد واجب است، و بايد امام مسلمين، موسيقي نواز را به زندان بيندازد ياشلاق بزند و تبعيدش كند.)

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسيده شد: كدام آوازها را مردم مدينه جايز ميپندارند؟ (راوي خلال: 131..و165)در جواب فرمودند: يک تعداد فاسقان ديار ما به آن عمل مي‌كنند.

گفته است: كسي كه كنيزي خريد و بعد از آن ثابت شد كه يک آواز خوان است، آن وقت ميتواند او را به داشتن عيب بر فروشنده رد كند؛ زيرا آواز خواني عيب پنداشته مي شود.

امام شافعي(رح):

امام شافعي(رح) فرموده‌اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنيدن و گوش دادن نمي باشد و كسي كه به اين شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفيه و نادان رفتار ميگردد و يک شخص بيمروت مي باشد.(راوي خلال: 191.). و نيز فرموده است. آواز خواني يک نوع ديوثي پنداشته ميشود.

نيز فرمودند: در بغداد يک چيزي را گذاشتم كه تغبير نام دارد و زنديقان آن را ايجاد كرده‌اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز ميدارند. (تغيير: ذكر خداوند به دعا و تضرع و تلحين و طرب است. بدين ترتيب كه مطرب و موسيقي نواز جلوي خود يک بالشتي را مي گذارد و با چوب بر آن مي‌زند.)

(در ضمن بايد گفت كه اين روايت را در تلبيس ابليس: 330. مي توانيد ملاحظه فرمايد.)

امام شافعي(رح) در بارۀ كسي كه قرآن كريم را به لحن و طرب و آهنگ ميخواند اين چنين

(c) ketabton.com: The Digital Library

حكم كرده و فتواء ميدهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سرايندگان زمان ما را مي ديد چه احساسي پيدا ميكرد؟

ديوث كيست:

ديوث به شخصي گفته ميشود كه همسرش زناي محصنه كند او در اين باره غيرت و حسادتي نداشته باشد. ديوث همچنين به معني كسي كه زن خود را براي رابطه جنسي بدسترس ديگران رها ميكند. اصل اين كلمه سرياني است و بدين تريب به زبان عربي وساير زبانها وارد شده است).

در شرعيت اسلامي اگر كسي در مسئله حرمت زنش بي غيرتي نشان دهد ديوث شناخته ميشود، و مطابق حكم حديثي شريف؛ ديوث وارد جنت نميشود. پيامبر صلي الله عليه و سلم فرموده است: «ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعَاقُّ وَالدَّيوثُ الَّذِيقِرُّ فِي أَهْلِهِ الْخَبَثَ» (صحيح، روايت احمد 5349)، يعني: (سه كس هستند كه خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانيده است: شراب خوار، و كسي كه نافرماني والدينش ميكند، و ديوثي كه بر پليدي زنش راضي ميشود).

امام احمد ابن حنبل(رح):

امام احمد ابن حنبل(رح) ميفرمايند: آواز، ني، سرنا، طنبور، رباب آرمونيه و ساير آلات موسيقي حرام اند. (تلبيس ابليس: 245 حكايت ابن عقيل.).

و دربارۀ تغبير ميفرمايند: تغبير بدعت نويني است كه درشرايع سابقه نداشته است. (روايت خلال: 187 تلبيس ابليس ملاحظه شود.).

به امام گفته شد كه، تغبير دل را نرم ميكند و باز ايشان تكرار كردند كه، بدعت است.(روايت خلال: 187 تلبيس ابليس ملاحظه شود.).

شخصي از امام پرسيد: اگر از من خواستند كه مرده‌اي را غسل دهم ناگهان صداي دُهلي را شنيدم آن وقت چه كار كنم؟ فرمودند: اگر توانستي دهل را پاره كن درغيراين صورت از آنجا دورشو. (روايت خلال.) (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: احكام موسيقي و سرود از ديدگاه اسلام تأليف شيخ احمد بن عبدالعزيز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحريم موسيقي:

اجماع و اتفاق علماء مبني بر تحريم موسيقي وآلات آن را جمعي از علماء نقل كرده اند، از آن جمله امام قرطبي، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.

اين عده علماء متفق اند كه موسيقي به دليل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند ني، طنبور، طبل وغيره (آلاتي كه با نام هاي جديد و در موسيقي از آن استفاده ميشود) همه حرام بوده از هيچ عالمي اعم از سلف و خلف كه سخنش معتبر باشد اختلافي وارد نشده كه آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حاليكه موسيقي شعار باده گساران و فاسقان و در عين زمان تحريک دهندۀ شهوت ها، فساد و بي‌حيائي ميباشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح:

مراسم عقد نکاح باید با سرور و با خواندن های مباح وزدن دف در بین مردم اعلان گردد. درحدیث متبرکه از حضرت بی بی عائشه(رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است آمده: «اعلنوا هذا النکاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه الدف»(رواه احمد والترمذی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در حدیث متبرکه دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أعلنوا النكاح» (ازدواج را اعلان کنید) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحیح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).

و در حدیث دیگری از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: «جاء النبی صلی الله علیه وسلم یدخل حین بني علي، فجلس على فراش كمجلسك مني، فجعلت جويريات لنا يضربن بالدف ويندبن من قتل من آبائي يوم بدر، إذ قالت إحداهن: وفينا نبي يعلم ما فی غد. فقال: دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين» (وقتی که به خانه داماد برده شدم پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد، وروی فراشي نشست همچون نشستن تواز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زدند وخوبي هاي پدرانشان را که در روز بدرکشته شده بودند یادآور میشدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن را ترك کن و آنچه را که قبلاً می گفتی بگو.) (حدیث صحیح: آداب الزفاف: ۱۰۸)، (صحیح امام بخاری:) فتح الباری (۵۱۴۷ / ۲۰۲ / ۹) (سنن ابو داوؤد) عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴ / ۱۳)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲.).

همچنان در حدیث دیگری میفرماید: «فصل ما بين الحلال والحرام الدف والصوت في النكاح» (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف وآواز است) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۶۱۱ / ۱)

سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسي حضرت عایشه (رضي الله عنها) فارعة دختر اسعد (رضي الله عنها) را در مراسم عروسي اش به منزل شوهر وي نبیط بن جابر انصاري برد. رسول الله صلي الله عليه وسلم به او فرمود:«يا عائشة، ما كان معكم لهو؟! فإن الأنصار يعجبهم اللهو» يعني: «اي عايشه! آيا همراه شما سرگرمي (دف و غيره) نبود؟ زيرا انصار، سرگرمي را دوست دارند.» (بخاري)

در روايتي آمده است كه آن حضرت صلي الله عليه و سلم فرمود: «فهل بعثتم معها جارية تضرب بالدف، وتغني؟» يعني: «آيا كنيزي را با او روانه ساختيد تا دف بزند و آواز بخواند؟» عايشه رضي الله عنها گفت: او چه بايد مي خواند يا رسول الله؟ فرمود: بايد چنين ميخواند: «أتيناكم أتيناكم فحيونا نحييكم ولولا الذهب الأحمر ما حلّتْ بواديكم ولولا الحنطة السمراء ما سمنت عذاريكم)

معني شعر: «ما آمديم، ما آمديم، سلام و درودمان گوييد تا سلام و درودتان گويم اگر طلاي سرخ نبود آراسته نمي گشت بيابان هاي تان و اگر گندم هاي طلائي نبود دوشيزگانتان فربه نمي گشتند.».

یادداشت:

طوريكه ياد آور شديم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسي جايز است. ترانه اي كه درآن به چيز حرامي دعوت داده نشود و چيز حرام در آن ستايش نگردد، وآن هم در قسمتي از شب، فقط زنان اين كار را براي اعلام نكاح انجام دهند، همان طور كه درسنت صحيح از پيامبر صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روايت است.(ابن ابي شيبه در مصنف خود (16406) و ترمذي (1018) روايت كرده است.) اما زدن طبل در عروسي جايز نيست بلكه فقط بايد با دف بسنده كرد.

گفتني است كه از ابو حنيفه، شافعي و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالي عليهما جميعاً) قول

(c) ketabton.com: The Digital Library

به مكروه بودن غِنا (آواز خواني) نقل شده است. ولي از زدن دف (دايره) در مجالس نكاح و عروسي باكي نيست.

حكم آواز بدون موسيقي چيست؟

آواز يا ترانه ي بدون موسيقي و بدون طبل و دف و ديگر ادوات موسيقي جايز است، البته با وجود شرايط زير:

1 - در شعر آن كلمات منكر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقي بين زن و مرد و ديگر عبارات منكر ديگر.).
2 - عبارات شرک و كفر آميز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتي بر عليه توحيد باري تعالي يا مدد از اولياء الله يا بر عليه دين يا يكي از ارزشهاي ديني سخن گفتن)
3 - نبايد باعث شود كه اين آواز فرد را از عبادات و ذكر الله تعالي باز دارد و وي را به امورات بيهوده مشغول سازد.
4 - بهتر است از شعرهايي استفاده شود كه در راستاي نشر دين و اخلاق باشد. (اناشيد اسلامي).

آنچه از موسيقي مستثني گرديده است:

بايد دانست كه نزد فقهاء آواز خواني حرام همانا ساز وسرودهاي است كه نفس ها را بر حرام بجنباند وآن را بر هوا وهوس بر انگيزد مانند غزل هاي كه در آن سخنان شرم آور مثل توصيف زنان و ذكر شراب وساير محرمات باشد كه به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جايز نيست. اما سرود و آواز خواني مباح آنست كه آز آنچه ذكر شد سالم باشد، بنابر اين مقدار اندک آن در اوقات شادي مانند عروسي و روز عيد و نيز به خاطر ايجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسيقي جايز است، طوريكه رسول اكرم صلي الله عليه وسلم براي ايجاد نشاط در هنگام حفر خندق پيرامون مدينه آن را تجويز كردند.

اما بدعت هايي كه امروز بعضي‌ها بنام ذكر و حلقه سماع سرودن موسيقي را پديد آورده اند حرام أند است و اسلام از آن مبرا و بيزار است. والله أعلم بالصواب.

حكم سرود و ترانه هاي اسلامي:

علماي كرام در مورد ترانه هاي اسلامي شروط و ضوابطي را بشرح ذيل وضع نموده اند:

- آلات موسيقي در آن استعمال نشود.
- به آواز زنان نباشد.
- سخنان بيهوده و نا مشروع در آن نباشد.
- داراي لحني نباشد كه شنونده را به مستي و طرب آورده و دچار فتنه گرداند.
- در سرودن و شنيدن آن افراط صورت نگيرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد طوريكه همه اوقات خود را در آن ضايع سازد و از خواندن و شنيدن قرآن وي را دور نمايد.

علاج شنيدن موسيقي:

آنعده از برادران و خواهراني كه معتاد به شنيدن موسيقي هستند و به آن علاقه خاص دارند نكات ذيل را بخاطر ترک پيشنهاد ميداريم:

- بايد بدانند كه موسيقي ازاعمال شيطان است وباعث خشم وغضب الله ميشود.
- به ذكر الله سبحان بپردازند زيرا با ذكر الله تعالي قلب مسلمان آرام و مطمئن ميگردد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنانكه الله تعالي ميفرمايد: «ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴿28﴾» [الرعد: 28].

«همان كساني كه ايمان آورده‌اند (راه يافتگان همان كساني هستند كه) دل‌هايشان به ياد الله آرام ميگيرد، آگاه باش كه با ياد الله دل‌ها آرامش مييابد».

در خانه، موتر و ديگر جاهايي كه به موسيقي گوش ميداد كست قرآن كريم و يا ترجمه آن را بشنود تا شيطان از وي مأيوس شود. پيامبر گرامي ما چنين توصيه مينمايند: «بدون شک شيطان از خانه‌اي‌كه سورۀ بقره در آن خوانده ميشود متنفر مي‌گردد».

كتاب هاي سيرت نبي و قصه هاي ياران راد مرد پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم را به عمق مطالعه كند.

- ميتوانند به بعضي ترانه‌هاي اسلامي گوش فرا دهند. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: احكام موسيقي و سرود از ديدگاه اسلام شيخ احمد بن عبدالعزيز حمدان.).

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿٧﴾

چون آيات ما بر او تلاوت شود متكبرانه روي بر مي گرداند، گويي آنها را نشنيده است، گوئي اصلا گوشهايش سنگين و پرده است، پس او را از عذاب دردناك خبرده.(٧)

تفسير:

واقعيت اينست كه: تجارب نشان داده است كه: شنيدن سخنان لهو و باطل، آمادگی پذيرش حقّ را از انسان سلب می‌كند. از جانب ديگرباید گفت كه: روحيه‌ی استكباری، مانع پذيرش حقّ و حقيقت در انسان مي گردد. در ضمن قابل ياد آوري است كه: گوش ندادن به سخن حقّ، نشانه‌ی استكبار است.

وكسي كه كلام حقّ را نمی پذيرد، مثل كسی است كه هر به هردو گوش كر باشد. قرآن عظيم الشأن در آيۀ متذكره ميفرمايد: زمانيكه آيات قرآن عظيم الشأن بر اين مجرم خوانده مي شود با تكبّر و عناد پشت ميگرداند، حق را نميپذيرد و به رهنمايي گوش نميدهد؛ وطوري وانمود ميسازد كه هيچ چيزي را نشنيده و گوشش ناشنووكر است. اي پيامبر! چنين كسي را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بده.

در تفسير البجر المحيط آمده است: اين آيه از چند جهت متضمن ذم است: پشت كردن به حكم و فرمان، تكبر و عدم پذيرش حق، توجه نكردن به شنيدن آيات، غلو دراعراض كردن وروي برگردانيدن كه گويا آيات متذكره رانشنيده است؛ چون به آن توجه و اهميتی نمی دهد، سپس با مژده دادن شديدترين عذاب او را بيش از پيش سرزنش كرده است. (البحر المحيط ١٨۴/٧ اثر ابو حيان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴿٨﴾

و يقيناً كساني كه ايمان آورده وكارهاي شايسته انجام داده اند، براي آنان باغهاي پر از ناز و نعمت است.(٨)

تفسير:

براي مؤمنان كه ايمان و عمل صالح و حسن نيت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل كنند و از نواهي الله و پيامبرش اجتناب نمايند، و بر شرعيت الله تعالي پايدار بمانند، بهشت جاويدان وپر از نعمتي را خواهند داشت و از نعمت ها و انواع لذايذ آن بهره ميگيرند، از جمله خوردنی ها و نوشيدنی ها و لباس ها وزنان و حورالعين و ساير

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضل و كرم هاى خدا كه هيچ چشمى آن را نديده و هيچ گوشى آن را نشنيده و به ذهن هيچ كس هم خطور نكرده است.
بهشت، مخصوص اهل ايمان وعمل صالح است.ازفحواي آيۀ مباركه برمي‌آيد كه: ايمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گيرى از لطف بي نظير الهي است.
همچنان بايد گفت كه: تكبّر و اِعراض مخالفان، زودگذر است ولى پاداش اهل ايمان ابدى است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌هاى الهى را باور كنيم و آنرا بايد جدي گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٩﴾

كه در آن هميشه خواهند ماند؛ الله وعده كرده است وعده اي به حقّ و درست، و او تواناي شكست ناپذير و حكيم است.(٩)

تفسير:

درآن نعمت هاي بهشتي براي هميشه تا دوام آسمان‌ها و زمين مستقر خواهند بود و هرگزاز آن خارج نمى شوند، نه هرگز در آن فنا مي گردند و نه هرگز از آن بيرون آورده مي شوند و اين وعدۀ راستين قطعى و تغيير ناپذير و تخلف از آن صورت پذير نيست زيرا پروردگار منّان وعده‌اش را خلاف نمي كند و هيچ كس از او در سخنش راستگوتر و در وعده‌اش وفا كننده تر نمي باشد.
حكيمى است كه هيچ كارى را جز بر مبنا و اِقتضاى مصلحت انجام نمى‌دهد. او تعالي ذاتي است كه در تدبير وافعال و درحكم و شريعتش با حكمت است.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (10 الي 11) در باره مخلوقات الهي و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴿١٠﴾

آسمان ها را بدون ستون هايي كه آنها را ببينند، آفريده و در زمين كوه هايي استوار افكنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نيندازد، و در آن از هر زنده جان پراگنده كرده است، و از آسمان آبي نازل كرديم، و به وسيله آن در روي زمين انواع گوناگوني از جفتهاي گياهان پر ارزش رويانديم.(١٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« عَمَدٍ » جمع عمود و عماد، ستونها [رعد/٢].« تَرَوْنَ»: مى بينيد. « رَوَاسِيَ »: جمع راسيه، كوهها، كوههاى استوار و محكم. « أَنْ تَمِيدَ »: كه بجنباند، مبادا بجنباند، مبادا تكان دهد، تا نلرزاند. «بَثَّ»: بپراكند. «أنبتنا»: رويانيديم. « مِنْ كُلِّ زَوْجٍ »: از هر نوع، از هر صنف، از هر جنس. « كَرِيمٍ »: ارزنده، زيبا و پرمنفعت.

تفسير:

الله متعال آسمان‌ها را با آن همه وسعت وعظمت واستحكام، بدون ستون‌هايي كه ديده شود بر زمين رفعت بخشيد، كوه‌هاي با استحكامي را در زمين مستقر داشت تا تكان نخورد و زيرورو نشود و شما را نابود نكندو با حركت و جنبش در توازنش خلل ايجات نشود.
امام فخررازي در تفسير خويش مينويسد: بايد بدانيد كه استقرار و ثبات زمين به خاطر سنگينى آن است، وگرنه به وسيله‌ى باد و آب از جاى خود تكان مى‌خورد و اگر خدا آن را مانند ريگ و غبار خلق مى‌كرد، صلاحيت كشت و زرع را نداشت؛ چرا كه زمين‌هاى

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریگزار را می بینی که ریگ در آن حرکت می کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیلهی کوهها همین است. (تفسیر کبیر ۱۴۳/۲۵.)
الله تعالي انواع حيوانات و خزندگان را در زمين منتشر كرد، كه جز خالق آن احدى از تعداد و اشكال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.
«وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً» و ازآسمان آبي نازل كرديم تا به وسيلهاش زمين را بعد از خشكسالي و قحطي سرسبز كند و در آن از هر روينده‌اي، جفت با طراوتي را مقرّر داشت كه داراي منظري زيباست؛ حق تعالي گياهان و درختان متنوع را به‌سبب زيبايي رنگ و بسياري منافع آنها كه مظهري از مظاهر حكمت آنهاست، به صفت «كريم» وصف كرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿١١﴾

اين آفرينش الله است، پس به من نشان دهيد كسانى كه [مدعى و] در برابر او هستند چه چيزى آفريده‌اند؟ بلكه ظالمان در گمراهي آشكاراند.(۱۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

« **أَرُونِي** »: به من بنمايانيد، مرا با خبر كنيد. « **مِنْ دُونِهِ** »: غير از او، جز او.

تفسير:

اي مردم! همه چيزهايي را كه شما مي بينيد و مشاهده می‌كنيد همه مخلوقات خدا می باشند، اكنون اي كافران! «مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» نشان دهيد كه معبودان ادعا شده شما چه چيزي آفريده‌اند كه با آفرينش الله متعال همسويه وبرابر باشد، يا حداقل به آن نزديک باشد، كه به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ وشما به عبادت آنها مي‌پردازيد.
به راستي كه كافران در گمراهي و بيخردي به سر مي برند چون عبادت را در غير محل خود قرار داده و چيزى را پرستيدند كه نه می‌شنود و نه می‌بيند و نه سودى دارد و نه زيانى می رساند. آنان از حقّ و راهيابي دوراند.«بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ» يعني: مشركان «در گمراهي آشكارند» زيرا هدايت را رها كردند و در مسير گمراهي روان شدند.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (12 الي 19) مبحث قصه‌ي لقمان حكيم وصايا واندرزهاي لقمان حكيم به پسرش، آغاز ميابد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴿١٢﴾

و به راستي ما به لقمان حكمت عطا كرديم كه نسبت به خدا سپاس گزار و شاكر باش و هركه سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس ميگزارد، و هركه ناسپاسي كند [به خدا زيان نمي زند، زيرا] خدا بي نياز و ستوده است.(۱۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«اَلْحِكْمَةَ»: نبوّت.خردمندي. حكمت، وارد بودن وبه راه درست رسيدن و رفتن در قول و عمل، و اِتقان يعني شناخت از روي يقين در امور است. به عبارت ديگر، حكمت مجموعه فضائلي است كه دارندۀ آن در پرتو آن هر كاري را در جاي خود انجام مي دهد و هر سخني را در موقع مناسب اداء مي‌كند. (تفسير نور – دكتور مصطفي خرمدل).

تفسير:

«**اَلْحِكْمَةَ**» درستى گفته و عمل. در اصل به معنى قرار دادن هر چيزى است در جاى خود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام میدهد.(لسان العرب مادهی «حکم» **«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ اَلْحِكْمَةَ»** «و به راستي ما به لقمان حکمت بخشيديم» طوريکه در فوق ياد آور شديم که: «حکمت» عبارت است از قول درست و نظر صايب و راست و گفتار موافق حق.
خداوند متعال براي بندۀ صالح و توبهگارش لقمان دانش ديني، استحکام رأي حقّانيت در گفتار را عطا کرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهيز از گناهان شکر گزارش باشد.
امام مجاهد فرموده است: حکمت يعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پيامبر نبود، بلکه حکيم بود. (تفسير طبری ۴۳/۲۱).
ناصرالدين عبدالله بن عمر بيضاوي مفسير تفسير: «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوی» مي نويسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ايوب عليه السلام يا پسرخاله وي، از سياهان نوبه مصر بود که مدتي طولاني زندگي کرد تا بدانجا که داوؤد عليه السلام را دريافت و از وي علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پيامبر نيست.
امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحيح آن است که «لقمان» حکيم بود نه پيامبر.
همچنان درحديث آمده است: لقمان پيامبر نبود بلکه بندهای بود که زياد میانديشيد و حسن يقين داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می داشت، پس منت عطای حکمت را بر او نهاد!
و حکمتي که خداوند متعال به او بخشيده بود، عبارت بود از: دانش، خِرد، درستگويي و سخنان صواب.
«أَنِ اُشْكُرْ لِلّٰهِ» به او گفتيم: در مقابل نعمت ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زبانت قرار داده است.
«وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» و هرکس شکر گزارد، همانا به سود خويش شکر گزارده است» زيرا فايده و حاصل اين شکرگزاري به خود وي بر ميگردد، زيرا پروردگار سبحان از جهانيان بي نياز است، طاعت مطيعان به وي فايدهاي نمي رساند و معصيت گنهکاران ضرري را متوجه اش نمي سازد.
«وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَنِي حَمِيدٌ» و هرکس کفران ورزد، يعني کسي که با انکار از نعمت ها به ولي نعمت کفر ورزد، حق تعالي به عبادتش نيازي ندارد.
همه ستايشهاي نيکو و سپاسگزاري ها در همه احوال مخصوص او تعالي است، او از کافران بي نياز است «در حقيقت خداوند بي نياز است» از شکرگزاري وي و «حميد» است، يعني سزاوار حمد و ستايش از سوي خلق خويش است، هرچند کسي او را سپاس و ستايش نگويد.

لقمان حکيم:

طبق روايت «وهب بن منبه» لقمان حکيم خواهر زاده ايوب عليه السلام، بود و مقاتل ميفرمايد که برادر خاله زاده اش بود، و در تفسير بيضاوي وغيره آمده است که عمر طولاني يافت تا اينکه زمان حضرت داوؤد را در يافت، و اين امر که لقمان حکيم، زمان حضرت داوود را در يافته است در تعداد زيادي از روايت تذکر رفته است.
و در تفسير الدرالمنثور از حضرت ابن عباس چنين روايات است که لقمان غلامي حبشي بود که حرفه و شغل نجاري اختيار کرده بود. (اخرجه ابن ابي شيبه واحمد في الزهد وابن

(c) ketabton.com: The Digital Library

جرير وابن المنذر وغيره)
و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسيده شد، فرمود: شخص حبشي كوتاه قد و پست بيني بود، و مجاهد فرموده كه غلام حبشي با لب هاي بزرگ و تركيده پا بود. (تفسير ابن كثير)
در رواياتي آمد است كه يک نفر حبشي سياه رنگ براي دريافت موضوع حامي بر پيش حضرت سعيد بن مسيب آمد، حضرت سعيد براي تسلي او فرمود: تو بر رنگ سياه خود غصه نخور؛ زيرا كه از سياه رنگان سه بزرگ به گونه اي هستند كه از همه بهتر اند، حضرت بلال حبشي، و مهجع غلامي كه حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود وحضرت لقمان عليه السلام. (مراجعه شود به تفسير معارف القرآن، علامه مفتي محمد شفيع، عثماني ديوبندي.).
نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است، اما آيات متعددی صفات و مواعظ حضرت لقمان را بيان و بدان اشاره فرموده است.
همچنان در قرآن عظيم الشأن سورۀ مستقلي بنام لقمان مي باشد. مهمترين موضوع درباره اين شخصيت اين است كه آيا او پيامبر بوده يا نه. در اين خصوص، طوريكه در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اكثريت روايات موجود نبوت وی را نفی كرده و او را عبد صالح الله تعالي معرفی داشته اند.
طوريكه در آيات (12 الي 19) سورۀ لقمان بيان شده كه خداوند چگونه به او حكمت بخشيده سپس توضيح مي دهد كه لقمان در امر عقيده و ايمان و روش استوار و مقبول در زندگي به چه چيزهايي پسرش را پند مي دهد.
به راستي لقمان كيست؟ داستان زندگي‌اش چگونه است؟

شمايل حضرت لقمان:

بايد گفت در روايات داستاني آمده است كه؛ در قلب قاره‌ي آفريقا طفلي به دنيا آمد كه او را لقمان نام نهادند. اين طفل در همان جا بزرگ شد.
حضرت لقمان؛ قدكوتاه داشت، سياه پوست، داراي بيني پهن، لب هاي درشت و موي پيچيده و ژوليده. هر روز صبح به ميان جنگل هاي پر از درخت آفريقا كه داراي درختاني بلند بود، ميرفت و از كوه هاي بلند وصعب العبور بالا ميرفت. هميشه درحركت و جنب و جوش بود، به طوري كه ساق پاهايش درشت و استخوان هايش محكم شده بودند.
او انسان بود درجسم محكم و استوار و نيرومند بود و در مقابله با حيوانات درنده سريع و با جرأت بود و بلافاصله آنها رااز پاي در مي‌آورد. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: قصص و أعلام قرآن، قصه‌هاي قرآني تأليف: استاد محمد علي قطب ترجمه: ماجد احمدياني عقرب 1394 شمسي، 1436 هجري).

لقمان حكيم و جمهور سلف:

چنانچه گفته شد لقمان حكيم، نزد جمهور سلف نبي نبود، بلكه ولي وحكيمي بود: ابن كثير ميفرمايد: جمهور سلف اتفاق نظر دارند كه او نبي نبود، تنها از عكرمه نبي بودن او نقل شده است، ولي سندش ضعيف است وامام بغوي فرموده است: مورد اتفاق است كه او فقيه وحكيمي بود، نبي نبود.(مظهري)
ابن كثير فرموده است كه: از حضرت قتادة در باره ي او روايتي عجيب وارد شده است كه حق تعالي به حضرت لقمان اختيار داد كه نبوت مي خواهي يا حكمت، او حكمت را

(c) ketabton.com: The Digital Library

اختيار نمود، ودر بعضي روايات آمده است كه او به اختيار پيامبر داده شده بود، او عرض كرد كه اگر دستور به قبول كردن آن است كه بر روي هر دو چشم، در غير اين صورت مرا مورد بخشش قرار ده.
و نيز حضرت قتادة منقول است كه كسي از حضرت لقمان پرسيد: كه تو چرا حكمت را بر نبوت ترجيح دادي؟ وقتي بين آن دو مختار بودي؟ جواب داد: نبوت پست بسيار حساسي بود كه اگر بدون اختيار به من داده ميشد، حق تعالي آن ر از من كفالت مي نمود تا بتوانم فرايض آن را اداء كنم، واگر من به اختيار خود آن را ميخواستم، مسؤليت اش به عهدهي من گذاشته ميشد. (تفسير ابن كثير).
پس وقتي عدم نبوت حضرت لمان نزد جمهور مسلم است، پس اين حكم كه در قرآن ذكر شده كه به او داده شد كه «ان اشكر» ميتواند به صورت الهام باشد كه اوليا الله بدان مقام نايل ميگردند. (تفسير معارف القران: مولف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور نبوت و حكمت: لقمان شب و روز در فكر بود. در هنگام گردشش در مورد طبيعت و جهان هستي، آمدن شب و روز با ديدن حيوانات و پرندگان و به طوركلي در همه چيز مياانديشيد و با ديدهي تأمل و تفكر به همه چيز نگاه ميكرد.
روزي از روزها هنگامي كه لقمان طبق عادت هميشگياش در ميان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگي شديدي كرد كه تمام وجودش را گرفته بود. زير سايهي درختي نشست تا خستگي از تنش دور شده و نيرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگي او را رها نمي ساخت و خواب بر او چيره شد. چشمهايش را بست و در كمال آرامش به خواب عميقي فرو رفت.
در خواب ملايكهاي از جانب خدا براو نازل شد و به او مژده داد كه خداوند او را برگزيده است و او را ميان انتخاب نبوت و حكمت مختار ساخته است. او نيز از ترس اين كه مبادا نتواند مسئوليت و مشكلات نبوت را تحمل كند، حكمت را انتخاب كرد.
پس از آن از خواب بيدار شد و چشمانش را گشود. وقتي به اطرافش نگاه كرد، تمام چيزهايي را كه مي ديد همانهايي بودند كه قبلاً ديده بود، ولي بينش او نسبت به آنها تغيير كرده بود و طور ديگري در مورد آنها انديشه ميكرد. احساس كرد كه قلب و جانش در وجودش پاك شده ومشغول تسبيح خداوند مي باشند و از افق هاي مادي و دنيوي گذشتهاند. دنيا را زيباتر ميديد و احساس زيبايي مي كرد و در خود احساس بزرگي و عظمت مي نمود.
پس سجدهي شكر گذاشت و بر زمين افتاد. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: قصص و اعلام قرآن، قصههاي قرآني تأليف: استاد محمد علي قطب ترجمه: ماجد احمد ياني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري).

بندگي و اولين تجربهي انساني لقمان:

لقمان به دست عدهاي راه زن و برده فروش اسير شد و او را به بازار برده فروشان بردند و او را فروختند و به اين ترتيب لقمان به بردهاي اسير تبديل شد كه هيچ گونه اراده و اختياري از خود نداشت. اين اولين تجربهي انساني بود كه او در زندگي با آن برخورد كرد و در خلال آن حكمت و دانش او افزون شد و همچون روشنايي سپيده دم تاريكي ها را مي زدود و سياهي را در نورديد. همين دانش و حكمت او بود كه موجب آزادي ورهايي او از

(c) ketabton.com: The Digital Library

قيد بردگي و بندگي شد و به مدارج بالا و مناصب والاي اجتماعي نايل آمد.
ابن‌كثير ميگويد: «لقمان برده حبشي نجاري بود، روزي مولايش به وي گفت: اين گوسفند را براي ما ذبح كن. و چون لقمان آن را ذبح كرد، مولايش گفت: اينک پاكترين دو پاره گوشتش را از تنش بيرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بيرون آورد. مدتي گذشت و باز مولايش به وي امر كرد تا گوسفندي را برايش ذبح كند و چون آن را ذبح كرد، به وي گفت: اكنون پليدترين دو پاره گوشت را از آن بيرون آور! لقمان باز هم زبان و جگرآن را بيرون آورد. مولايش به وي گفت: وقتي به تو دستور دادم كه پاكترين دو پاره گوشت را از آن بيرون آور، تو جگر و زبان آن را بيرون آوردي و اكنون هم كه تو را به بيرون آوردن پليدترين دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بيرون آوردي، دليل اين كار چيست؟ لقمان گفت: زيرا اگر اين دو پاک باشند، چيزي‌از آنها پاكتر نيست و اگر پليد گشتند، چيزي از آنها پليدتر هم نيست».
در اين هنگام مالكش با حيرت و تعجب به او نگاه كرد و از رازكاري كه انجام داده از او پرسيد: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ ترين و هم شيرين‌ترين و خوشمزه ترين اعضاي بدن مي باشند؟
گذشته از امتحاني كه آقايش ميخواسته از او به عمل آورد يا غير آن، مهم حكمت ودانش لقمان در پاسخي است كه به او داده و نكاتي كه در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزي است براي آيندگان. پاسخ لقمان اين گونه بود:
سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گواراترين و پاک‌ترين چيزها مي باشند و هرگاه پليد و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارترين و تلخ ترين چيزها مي باشند. از اين پس جايگاه و مقام لقمان نزد مالكش تغيير پيدا كرد و ديگر همچون برده‌اي اسير با او رفتار نمي‌كرد. سپس لقمان بر اين وضع ماند، تا اين كه خداوند امكان رهايي و آزادي او را از بردگي فراهم ساخت.
مفسرين مينويسند كه: در يكي از روز ها حضرت لقمان در مجلسي بزرگي براي مردم حكمت بيان ميكرد، شخصي آمد واز او پرسيد كه آيا تو آن نيستي كه با من در فلان جنگل گوسفندي مي چراندي؟ لقمان حكيم، فرمود بلي، من همانم اوپرسيد: پس چگونه به اين مقام رسيدي كه خلق خدا تورا بزرگ مي دانند؟ وبراي شنيدن سخنان تو از راه هاي دور مي آيند؟ لقمان حكيم، فرمود: علت آن دو كاري است كه انجام مي دهم: يكي اين كه هميشه راست ميگويم و دوم اينكه از گفتار بيهوده اجتناب مي ورزم. ودر روايت ديگر چنين آمده است كه حضرت لقمان فرمود: چنين كار است كه مرا بدين پايه رسانيده است، كه اگر تو هم آنهارا اختيار كني تو را بدن درجه خواهند رسانيد وآنها عبارتند از:
1- ديده به پايين دوختن، 2- كنترول كردن زبان،3- قناعت بر رزق حلال، 4- حفظ شرمگاه، 5- استوار ماندان بر راستگويي، 6- وفا به عهد، 7- اكرام ميهمانان، 8- مراعات همسايه، 9- ترک كردار وگفتار بيهوده. (تفسير ابن كثير، اخذ شده از تفسير معارف القران تأليف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي، مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور.).

قاضي در ميان بني‌اسرائيل:

آوازه‌ي لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان ها افتاد. بزرگان سخنان اورا نقل ميكردند ودريافتن راه‌حل مشكلات ازسخنان اوبهره ميجستند. با گذشت روزگار لقمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

در همه جا و نزد همه‌ي مردم مشهور شد تا اينكه در زمان حضرت داوود ـ سلام و درود خدا بر او باد – در اين ميان بني‌اسرائيل به عنوان قاضي انتخاب شد. با استفاده ازعقل سليمش وصفاي باطني‌اش ودانش وحكمتي كه داشت، دررفع منازعات و اختلافات ميان مردم ميكوشيد و سخنان او مورد پذيرش همه‌ي طرف هاي ديگر بود و به اين ترتيب جايگاه و احترام او نزد همگان بيش از پيش ارتقا يافت. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: قصص واعلام قرآن، قصه هاي قرآني تأليف: استاد محمد علي قطب ترجمه: ماجد احمدياني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري).

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴿١٣﴾

به خاطر بياور هنگامي راكه لقمان به پسر خويش گفت درحاليكه او را موعظه ميكرديسرم! چيزي راشريك خدا قرار مده كه شرك ظلم عظيمي است.(١٣)

«يَعِظُهُ»:او را اندرز می دهد، نصيحت ميكند. لقمان فرزندش را با نصايح و اندرزهايي مورد خطاب قرار مي داد كه او را به پايداري بر توحيد، ترغيب و از شرک باز دارد، به او گفت:كه اي پسرم! عاقل باش و هيچ كس و هيچ چيز را اعم از اينكه انسان باشد يا بت، شريک الله تعالي قرار مده. و براي پسر خويش گفت كه: شرک از بزرگ ترين گناهان، بدترين خطاها و زشت ترين اعمال ناپسند است. زيرا قرار دادن چيزی است در غير جای خود. پس هركس خالق و مخلوق را يكسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله‌ترين انسان است و از همه كس از منطق وعقل وحكمت دورتر است، بايد گفت كه الله تعالي به عبادت كسي نياز ندارد بلكه او بي نياز و ستوده مي باشد.

اولين وصيت لقمان به فرزندش:

ما بر اين اصل معتقديم كه توحيد خالص پيام هاي حيات بخش آسماني است، و همان فطرتي است كه خداوند انسان را بر آن آفريده است، و در دعوت همه‌ي پيامبران، اصلي بوده كه مردم را بدان فرا مي خواندند، و هر چيزي كه بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غير خدا، يا نسبت دادن فرزند به خدا، يا اعتقاد به حلول او در يكي از موجودات، شرک و انحرافي است كه تمام پيامبران از آن بيزاري جسته‌اند.

اولين وصيت حضرت لقمان به فرزندش همين بود كه؛ تنها خداي يگانه را پرستش كند و كسي را شريک او نگرداند؛ چون شرک ظلمي بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه‌ي بين فرزند و پدر و مادرش آگاه مي سازد. او به پسرش يادآور مي شود،كه اگر پدر يا مادر مشرک باشد يا هر دوي آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا وادار كنند، نبايد از آنها پيروي كند و بايد از خداوند پيروي كند، چرا كه سرانجام و بازگشت به سوي اوست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴿١٤﴾

و به انسان دربارۀ پدر و مادرش سفارش كرديم، مادرش با ضعف بر بالاي ضعف به اوحامله شد. و جدا كردن او از شير در طي دو سال است. (و به انسان سفارش كرديم) براي من و پدر و مادرت شكر گزار باش كه بازگشت (همه) به‌سوي من است.(١۴)

تفسير:

الله تعالي به انسان امرفرموده است كه به پدر ومادرخويش نيكي واحسان كن واين احسان ونيكي را بر او واجب گردانيده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ» زيرا مادرش با ناتواني مُضاعَفي كه از اثر مشقّت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدّت بارداري و شير خوارگي‌اش را با زحمت سپري مي‌كند.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آيۀ 36 سورۀ النساء) ميفرمايد: «وَٱعبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشرِكُواْ بِهِۦ شَيـًٔاۖ وَبِٱلوَٰلِدَينِ إِحسَٰنا» يعني: «و خدا را بپرستيد و چيزى را با او شريك مگردانيد و به پدر و مادر احسان كنيد.»

و باز هم ميفرمايد «وَوَصَّينَا ٱلإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيهِ إِحسَٰنًاۖ حَمَلَتهُ أُمُّهُۥ كُرهاۖ وَوَضَعَتهُ كُرهاۖ وَحَملُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهرًاۖ»(الأحقاف: 15) يعني: «و انسان را [نسبت] به پدر ومادرش به احسان سفارش كرديم مادرش باتحمل رنج به او باردار شد وبا تحمل رنج اورا به دنيا آورد وباربرداشتن و از شيرگرفتن او سى ماه است.».

وصايائي رسول الله صلى الله عليه وسلم بر نيكي با والدين:

در حديث شريف آمده است: رسول الله صلي الله عليه وسلم به مردي كه پرسيد: چه كسي به نيكي بر من ذي حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار ديگر آن مرد پرسيد: بعد از وي چه‌كسي ذي حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت».

همين‌گونه آن حضرت صلى الله عليه وسلم تا بار چهارم اين جمله را در پاسخ وي تكرار كردند و باز پرسيد: بعد از وي چه‌كسي؟ اين بار فرمودند: «پدرت».

همچنان در حديثي ديگري آمده است: «من سرَّه أن يمَدَّ له في عمره (أي يُبارك له فيه) ويزاد في رزقه؛ فليَبرَّ والديه، وليصل رحمه) [احمد] يعني: «آنكه خوش دارد كه عمرش دراز شود و روزيش بسيار؛ با والدينش نيكي كند و پيوند خويشان بدارد.»

هكذا پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قيل: من يا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] يعني: «آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمود: خوار و ذليل شود، خوار و ذليل شود، خوار و ذليل شود. پرسيدند چه كسي يا رسول الله صلي الله عليه و سلم؟ فرمود: كسي كه واليدنش را در وقت پيري دريابد، يكي يا هردو را، ولي وارد بهشت نشود.» بنابر اين بر هر مسلماني واجب است كه با والدينش نيكي نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هريره (رض) روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة» خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد كسي كه پدر و مادرش، هر دو يا يكي از آنها به سن پيري برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

دساتير اسلام در شفقت با والدين:

شخص مسلمان بايد بداند كه والدينش ارج و حمت بسياري دارند، زيرا در راه آسايش اوزحمت وسختي بسياري راتحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسياري بكشد نمي تواند حتي جزءي از زحمات آنها را جبران كند.

شخصي نزد پيامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: يا رسول الله، من مادرم را بر روي شانه ام فرسنگ‌ها درشدت گرما حمل كردم، آيا من شكرانه‌ي زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقة واحدة (يعني طلقة واحدة من آلام الولادة) يعني: «شايد بتواند پاسخ يكي از دردهاي زايمان او باشد.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنين پيامبر صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:«من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله»{بخاري در «الأدب المفرد»} يعني: «آنكه والدينش را راضي نمايد، خداوند را راضي كرده و آنكه والدينش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخوشنود كرده است.».

سر پرستي و محافظت از والدين :

شخصي مسلمان نگهداري از والدينش را بر عهده دارد، نفقه اي آنها بر عهده او ميباشد. به آنها غذا بدهد ولباس بپوشاند، تااز رضاي خداوند بهرهمند گردد.

اگر فرزند صاحب دارايي باشد و والدين به آن احتياج داشته بر وي واجب است تا برايشان خرج كند. شخصي پيش پيامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم من صاحب مال و اولادي هستم و پدرم ميخواهد مال مرا از من بگيرد. پيامبر صلى الله عليه وسلم به او فرمود: (أنت ومالك لأبيك) يعني: «تو و مالت ازآن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نيكي با والدين :

مسلمان به نيكي كردن در حق والدين مشتاق است، حتي اگر آنها كافر باشند، أسماء دختر ابو بكر(رضي الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پيشي گرفتم، در حاليكه او(در دوران قريش) مشرک بود. گفتم: يا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پيشي گرفتم، در حاليكه او همچنان بر دين خودش است، آيا با مادرم در ارتباط باشم؟ پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (نعم، صلى أُمَّك) [مسلم] يعني: «آري، با او پيوند نگه دار.»

هنگامي كه سعد بن ابي وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشاميدن امتناع كرد تا شايد سعد از دينش بر گردد. اما او بر ايمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرماني نسبت به خداوند روي گرداند، و به او گفت: اي مادر بدان كه به خدا اگر هزار نفس داشته باشي و هركدام يک يک از وجودت خارج شود از دين خود دست بر نمي دارم. اگر خواستي چيزي بخور واگر نخواستي نخور. خداوند عزوجل درقرآن كريم در اين باره فرمود: «وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشرِكَ بِي مَا لَيسَ لَكَ بِهِۦ عِلم فَلَا تُطِعهُمَاۖ وَصَاحِبهُمَا فِي ٱلدُّنيَا مَعرُوفاۖ» [لقمان: 15] يعني: «و اگر تو را وادارند تا در باره چيزى كه تو را بدان دانشى نيست به من شرك ورزى از آنان فرمان مبر و[لى] در دنيا به خوبى به آنان معاشرت كن.».

احترام با احساسات والدين :

شخصي مسلمان از هركاري كه موجب بي‌احترامي به والدينش گردد، دوري ميكند حتي اگر چيز جزئي و ناچيزي باشد، مثلاً گفتن كلمه‌ي «اف= واي بر شما». خداوند متعال ميفرمايد: «فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّ وَلَا تَنهَرهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَولا كَرِيما﴿23﴾ [الإسراء: 23] يعني: «آن‌ها [حتى] اوف مگو و به آنان پرخاش مكن و با آنها سخنى شايسته بگوى.»

والدين خويش به أسما شان صدا نكنيد:

وقتي فرزندي والدينش را صدا مي زند، ميگويد: پدر! يا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نمي زند. ابو هريره رضي الله عنه دو مرد را با هم ديد و از آنان پرسيد كه با هم چه نسبتي دارند؟ يكي از آنان گفت: او پدرم است. ابو هريره رضي الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مكن و جلوتر از او راه مرو و پيش از منشين. [بخاري در «الأدب المفرد»]

پيش از والدين بايد ننشينيد، و در راه رفتن از آنان پيشي نكنيد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

از ادب بدور است که فرزند بنشیند و والدینش سرپا ایستاده باشند یا پایش را در حالیکه مقابل او نشسته‌اند دراز نماید و...
لازم است که در حضور آن ها ادب را مراعات نموده و در برابرشان فروتن باشد. خداوند تعالي ميفرمايد: «وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴿24﴾» (الإسراء: 24) يعني: «و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.».

به خانم و اولاد هاي خويش نسبت به آنان برتري ندهيد:

پيامبر صلى الله عليه وسلم از سه نفري كه در بيابان سفري داشتند؛ براي ما حكايت ميفرمايد كه براي سپري كردن شب وارد غاري شدند. وقتي وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ي بزرگي از كوه سرازير گرديده و آستانه‌ي غار بسته شد. هرچقدر سعي كردند تا تخته سنگ را جابجا نمايند نتوانستند.
مطمئن شدند كه در همانجا هلاک خواهند شد. انديشه نمودند تا هركدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد كه به بركت اعمال نيكش، آنان را نجات دهد.
يكي از آنان گفت: بار خدايا من پدر و مادري داشتم كه پيرو فرتوت بودند و قبل از ايشان هيچيک از اعضاي خانواده، و خدمتگاران را سيرآب نميكردم، روزي در جستجوي درخت دور رفتم و زماني بازگشتم كه آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شيرشان را دوشيدم، چون ديدم كه آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم كه آنها را از خواب بيدار كنم و يا يكي از اعضاي خانواده و خدمت گزارانم را شير بنوشانم، من همچنان صبر كردم كه آنها بيدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه‌اي كه صبح دميد، در حاليكه كودكانم در پيش پايم از گرسنگي جزع و فزع ميكردند. پس آنها از خواب بيدار شده و سهم شير خود را نوشيدند.
خدايا اگر اين كار را برايت كردم ما را از اين مشكل نجات ده.
سپس هركدام اعمال نيک خود را بيان داشته و دعا كردند و صخره از دم غار به كنار رفت و آنها به فضل اين فرزند نيكوكار و رفتار نيكويي كه دوستانش داشته‌اند از غار بيرون آمده و نجات يافتند.» [متفق عليه]
به اين ترتيب شخصي مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم مي‌شمارد، و با اين شيوه‌ي رفتار به مثال و نمونۀ براي زن و فرزندانش در نيكي در حق والدين تبديل ميگردد. تااينكه وقتي او وهمسرش هر دو پير شدند، فرزندانشان با آنان نيكو رفتار كنند همچنان كه پدراشان با والدينش نيک رفتار نموده است. روايت مي شود كه پيامبر صلى الله عليه وسلم فرموده‌اند: (بروا آباءكم تَبرُكُم أبناؤكم) [طبراني] يعني: «با والدينتان نيكي كنيد تا فرزندانتان با شما نيكي كنند.».

دعاء كردن بر والدين در زمان حيات و بعد از مرگ :

شخصي مسلمان در زمان حيات والدينش و پس از وفات آنان تا مي‌تواند برايشان دعا ميكند. در قرآن كريم درباره‌ي حضرت نوح -عليه السلام- بدينگونه بيان شده است: «رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۗ» [النوح: 28] يعني: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی كه در سرايم درآيد و بر مردان و زنان با ايمان ببخشای.».
پيامبرصلى الله عليه وسلم ميفرمايد: (إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له) [مسلم] يعني: «چون انسان بميرد، عمل او

(c) ketabton.com: The Digital Library

قطع ميشود، جز در سه چيز: صدقهاي كه جاري باشد. يا عملي كه ازآن سود برنديافرزند صالحي كه براي او دعا كند.».
شخصي مسلمان براي والدينش طلب آمرزش نموده و بدهي و نذرهايشان را از طرف آنان به جا مي‌آورد. قرآن مي خواند و پاداش آن را به آنان هديه ميكند و به جاي آنها صدقه داده و از ديگر كارهاي نيك براي احسان با والدين فرو نمي‌گزارد.

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿١٥﴾

و هرگاه آنها سعي ورزيدند كه تو را وادارند به اين كه چيزي را با من شريك قرار دهي كه به آن علم نداري، پس از آنان اطاعت مكن، و در دنيا با آنان به خوبي رفتار كن. و از راه كسي پيروي كن كه به سوي من بازگشته است، باز باز گشتتان به سوي من است، پس شما را از آنچه ميكرديد آگاه ميسازم.(١٥).

انواع اطاعت در اسلام:

قبل از همه بايد گفت كه در دين مقدس اسلام قرآن عظيم الشأن مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بي قيد و شرط: اطاعت مطلق وبي قيد وشرط همانا اطاعت از الله تعالي، پيامبر صلي الله عليه وسلم و اولى الامر. است طوريكه ميفرمايد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، 59.)

دوم: عدم اطاعت مطلق از كافران، منافقان، مفسدان، گناهكاران، ظالمان و.... است طوريكه پروردگار با عظمت ما (دسورة حزاب، آيه 1) ميفرمايد: «وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ»، و يا طوريكه ميفرمايد «لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً» (انسان، 24.)، ويا «لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (ص، 26.)

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدين؛ يعنى اگر دستورهاى مفيد يا مباح دادند، لازم است پيروى كنيم؛ امّا اگر تلاش كردند فرزند را به غير خدا فراخوانند نبايد اطاعت كرد.
طوريكه ياد آور شديم كه شخصي مسلمان در همه حال مطيع اوامر والدينش ميباشد، مگر اينكه او را به نافرماني خداوند وادار نمايند، كه قطعاً در اين حالت نبايد از هيچ مخلوقي در انجام نافرماني خدا اطاعت شود. حقّ الله، بر هر حقّى ازجمله حقّ والدين، نير مقدّم است.

عدم اطاعت از والدين درشرع:

طوريكه در آيۀ 15 اين سوره مباركه خوانديم: اي انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند كه به الله تعالي كافر شوي و به او چيزي را شريك آوري، يا تو را به گناه مأمور داشتند ازاين امر شان اطاعت مكن؛ زيرا اطاعت والدين در امور مشروع لازم است وفرمان پذيري مخلوق دركاري كه نافرماني آفريدگار باشد لزومي ندارد. ولي نبايد فراموش كني كه: نافرماني در اين زمينه تو را به بي ادبي در برابرشان وا ندارد، بلكه با آنان بايد صحبت نيكو و مهرباني داشته باشي.
طوريكه ياد آور شديم در موارد انحرافى، اطاعت از والدين لازم و واجبي نيست، ولى زندگى عادّى را بايد با آنان حفظ كرد.
«وَصاحِبْهُما فِي اَلدُّنْيا مَعْرُوفاً» بلكه با آنان صحبت نيكو و مهرباني داشته باش، هر چند

(c) ketabton.com: The Digital Library

که کافر هم باشند-چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمیشود که در تربیت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی شود.
باید تا آخر با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتّی با والدین مشرك).
شیخ محمد علي صابوني در تفسیر صفوة التفاسیر مي نویسد: حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: «إِنَّ اَلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»، خدای متعال میگوید: با این که ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده‌ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴿١٦﴾

فرزندم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلي باشد و در دل سنگي یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آن را مي‌آورد (و مورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است.(۱۶)

تفسیر:

منظور این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی ماند. «إِنَّ اَللهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ» بي گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از نهان وباطن امور آگاه است. علم وي به هر امر نهاني‌اي میرسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهي وي ناپدید نمي شود.
در حدیث شریف آمده است: «اگر یکي از شما در دل صخره سنگي سخت که نه آن را دري است و نه روزنه‌اي، عملي انجام دهد، بي‌گمان عمل وي ـ هر چه باشد ـ براي مردم بیرون آورده مي‌شود».

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴿١٧﴾

فرزندم نماز را برپا دار و به کار نیک دستور بده و از کار بد منع کن و در برابر مصائبي که به تو مي رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهاي مهم است.(۱۷)

تفسیر:

در این آیه مبارکه لقمان به فرزند خویش به اقامۀ نماز به کامل‌ترین وجه اش به گونه‌اي که مشروع شده امر نمود؛ زیرا نماز ستون دین و بازدارنده از فحشا و منکر است.
لقمان، پس از تبیین و تفهیم عقیده بیکتاپرستي و چگونگي معاد، به پسرش و باز داشتن او از شرک و سرگرداني، مهمترین پیوند او را با آفریدگار، که ملازم و همدم توحید باشد، به او سفارش میکند و مي آموزد و میگوید: نماز، قلب را بیدار و روح را پاک و زندگي را روشني مي بخشد، پس اولین دستورشان، نماز است، آن هم با رعایت شرایط و ارکان خاص خود، تا بر یقین انسان بیفزاید، او را به الله متعال نزدیک کند و از کارهاي زشت و پلید و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگي ها پاک نماید. (سوره شمس آیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

متبركه 9 الي 10).
به تمام صراحت ملاحظه ميشود كه يكى از وظايف و مسوليت والدين نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زيراپاكسازى درونى را با دورى از شرك و بازسازى روحى را با نماز آغاز كنيم.
در آيۀ مباركه در يافتيم كه وجوب امر به معروف ونهي از منكر واقامه نماز، تنها مخصوص دين مقدس اسلام نيست. بلكه قبل از اسلام نيز، لقمان فرزند خويش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش كردن به نماز يگانه راه و طريقه مطمين است كه ميتوانيم فرزندان خويش مؤمن والله پرست واقعي و از طريق سفارش به امر به معروف و نهى از منكر، افرادى مسئول و اجتماعى تربيت كنيم.
همچنان در اين آيۀ متبركه حضرت لقمان فرزند خويش را مأمور به انجام «وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهِ عَنِ اَلْمُنْكَرِ» ساخت كه امر به معروف كند؛ يعني مردم را به خير و صلاح و فضيلت فراخوان و از هر شر و رذالتى نهى و منع به عمل بياور يعني مردم را به هر خير و راهيابي كه نقل و عقل به شايستگي آن دلالت دارد فرا خواند.
طوريكه ملاحظه ميشود در قرآن عظيم الشأن؛ امر به معروف، هميشه و قبل از نهى از منكرآمده است. «وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و اين فورمل علمي مارا به يک منطق ميرساند كه: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسيارى از منكرات مى گردد.
براي يک مؤمن مسلمان كافي نيست كه خودش در مسير حقّ قرار داشته باشد، بلكه لازم است كه؛ ديگران را نيز به مسير حقّ دعوت بدارد.
در ضمن قابل ياد آوري است: كسى كه ميخواهد در جامعه امر و نهى كند و قهراً با هوس هاى مردم درگير شود، بايد به وسيلهى نماز خود سازى و خود را از ايمان سيراب كند.
همچنان لقمان به فرزند خويش توصيه فرمود كه نهي از منكر نمايد؛ يعني آنان را ازاموري كه شرايع با حكمت الهي وفطرت راستين نهي كرده باز دارد.
ولي توصيهاش كرد تا با مهرباني و نرمي و با حكمت و ملايمت اين كار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهي از منكر مينمايد، آزار و اذيت مردم را تحمل داشته باشد؛ زيرا روش انبيا و پيامبران همچنين است.
واقعيت هم همين است كه در تبليغ دين و اجراى فريضهى امر به معروف و نهى از منكر، بايد انسان ومبلغ صبر، حوصيله و سعهى صدر داشته باشيم.«وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ» نهى از منكر، با تلخىها وضرار هاي شيطاني وابليسي گناهكاران همراه است، مبادا انسان روزي به خستگي مواجه شود واز رسالت تبليغاتي خويش عقب نشينى كند.
ما در توصيه هاي لقمان حكيم، اين حقيقت را دريافتيم كه: او مي فهمد كه در اين راه و در اين مبارزه فرزندش به سختي ها مواجه مي شود، بنابر همين در آيت است كه به فرزند خويش فرمان صبر ميدهد، ولى ضربه به مكتبش را كه سكوت در برابر فساد باشد، هرگز صادر نمي كند. بناءً بايد گفت كه: امر به معروف و نهى از منكر از مسايل مهم است و صبر در برابر آنچه در اين راه به انسان ميرسد ارزش دارد.
ابن عباس(رض) گفته است: صبر و شكيبايى در مقابل مشكلات و ناملايمات از حقيقت ايمان سرچشمه ميگيرد و مفسر فخر رازى گفته است: معنى اين بخش از آيه چنين است: آن مسايل از جمله امور واجب و قطعى است. پس مصدر «عزم» به معنى اسم مفعول است، پس «عزم» به معنى «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسير كبير ۱۴۹/۲۵).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴿١٨﴾

(پسرم!) و با تكبر از مردم روي مگردان و در زمين خرامان راه مرو، كه خداوند هيچ متكبر مغروري را دوست ندارد.(١٨)

تفسير:

«وَلَا تُصَعِّرْ»: صعر: ميل به طرف راست يا چپ «صعر وجهه: مال الى احد الشقين» راغب ميل كردن گفته است تصعير آنست كه از روى تكبر گردن خويش رابگرداند وبروى شخص نگاه نكند آن فقط يكباردرقرآن آمده است.

«تُصَعِّرْ»، نوعى از مريضي است كه معمولاً شتر به آن اغشته مي شود وبر آثر آن گردنش كج می شود.

لقمان حكيم به فرزندش ميگويد: تو بر اساس تكبّر مثل شترِ مريض، گردن خودت را با مردم كج نكن. روي خويش را با تكبّر و به گونهٔ توهين آميز از مردم مگردان، بلكه با ايشان با پيشاني باز برخورد وپيش امد كن، با مردم تبسّم نما و آغوشت را براي بندگان الله تعالي باز نگهدار. و حتي اگر كمترترين كس با تو سخن ميگويد، به او هم گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند.

بايد با مردم، چه مسلمان و چه غير مسلمان، با خوشرويى رفتار كنيم.

امام قرطبى گفته است: يعنى به عنوان تكبر و خودخواهى و تحقير آنان رويت را از مردم برمگير. نظر ابن عباس(رض) نيز چنين است.(تفسير قرطبى ٧٠/١٤.)

«وَلاٰ تَمْشِ فِي اَلْأَرْضِ مَرَحاً» درروي زمين با تكبّر، خرامان فخر فروشي و نخوت راه مرو يعني: خود بينانه، فخرمآبانه و گردن كشانه راه مرو، كه اين سبب خشم الهي بر تو مي شود.

قرآن عظيم الشأن با زيباي خاصي ميفرمايد: و در زمين با تكبّر و سرمستى راه نرويد، قطعاً تو زمين را نخواهى شكافت و در بلندى به كوه ها نخواهى رسيد.

«وَلا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا» «اسراء، 37.»

بصورت كل؛ تكبّر ممنوع است، حتّى در راه رفتن. بايد گفت كه: تواضع وفروتني در برابر تمام انسان ها لازم است؛ امّا در برابر والدين، استاد و مؤمنان لازم ولازمتر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌هاى برجسته‌ى اهل ايمان است. «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (سوره مائده 54)

هدف، نهي از تكبر و گردن كشي است. زيرا خداوند سبحان كسي را كه در دلش متكبّر باشد، به زبانش فخر فروشي كند، خود را بزرگ بيند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلكه اشخاص فروتني را دوست مي دارد كه با بندگانش پيش آمد نيكو دارند.

در حديث شريف به روايت صحاح ششگانه از ابن عمر (رض) روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «من جر ثوبه خيلاء لا ينظر الله إليه يوم القيامة». «هر كس جامه‌اش را ازروي خودبيني وتكبر كشال و كشيده ساخت، الله تعالي در روز قيامت به سوي او (به نظر رحمت) نگاه نميكند».

«لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بي‌گمان خداوند هيچ مختال فخوري را دوست نميدارد»

«اختيال»: تكبر و خود بر تربيني است.

«فخور»: كسي است كه بر مردم به مال، يا شرف، يا نيرويي كه دارد، فخر ميفروشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

البته سخن گفتن از نعمت‌هاي الله تعالي بر خود، از باب فخرفروشي نيست زيرا خداوند متعال ميفرمايد: «وَأَمَّا بِنِعمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّث﴿11﴾» [الضحى: 11] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگوي».

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴿١٩﴾

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعايت كن، و صدايت را آهسته بدار، همانا بدترين آوازها، آواز خران است.(١٩)

تفسير:

يعني زماني كه راه مي رفتي تواضع داشته باش و با تكبّر و خود پسندي راه مرو، رفتارات نه كند باشد ونه شتاب زده.

دين مقدس اسلام، دين جامعی است و حتّی برای راه رفتن هم دساتير واحكامي خاصي خود را دارد. ميانه روی، دوری از افراط و تفريط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن عظيم الشأن است. شخصي مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلكه در همه‌ی كارها ميانه روی را بايد مراعات كند.

لقمان حكيم به فرزند خويش در جمله نصايح ميفرمايد: «أُغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» وقتي سخن ميزني صدايت را پايين بياور؛ زيرا اين از حسن ادب و كمال عقل است.

به صداي بلند با مردم سخن مگوی كه صدای بلند ناپسند است و برازنده‌ی انسان عاقل نيست. «إِنَّ أَنْكَرَ اَلْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ اَلْحَمِيرِ» به يقين كه نارساترين، بدترين و ناپسندترين آواز ها آواز خر است. بنابراين هر كس صدايش را بلند كند شبيه خر می باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است.

قتاده گفته است: ناپسندترين صدا صدای الاغ‌ها می باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دين مقدس اسلام:

دريكي از روز ها پيامبر صلی الله عليه وسلم به اصحابش فرمود: «إياكم والجلوسَ على الطرقات» فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلى الله عليه وسلم:«فإذا أبيتم إلا المجالس؛ فأعطوا الطريق حقها». قالوا: وما حق الطريق؟ قال صلى الله عليه وسلم: «غض البصر، وكف الأذى، وردالسلام، وأمر بالمعروف، ونهى عن المنكر» [متفق عليه] يعني: «از نشستن در راه ها بپرهيزيد.گفتند: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم ما چاره‌ي از اين نشستن‌هاي مان نداريم كه در آن صحبت مي‌كنيم.

رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزير از نشستن شده‌ايد، حق راه را بدهيد. گفتند: حق راه چيست، رسول الله(ص) فرمود: حق راه اين است كه نگاه چشمان از زناني گرفته شود كه از مسير نشست آنها عبور ميكند، و بايد از آزار و اذيت قولي و عمالي راه گذران خود داري كنند و پاسخ سلام كساني را بدهند كه به آنها سلام ميكنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منكر از آنها نهي نمايند.

مطالعه گنندگان گرامي محدثين مي نويسند: عمر(رض) شخصي را ديد كه مرده‌وار راه مي رود و به بي حالي و بي رمقي تظاهر ميكند، گويي ميخواهد تا بر تواضع خويش بيفزايد پس به او گفت: «لا تمت علينا ديننا اماتك الله». «دين ما را بر ما نميران، خدا تو را بميراند».

همچنين نقل است كه: عمر(رض) شخصيرا ديد كه سرش را فروانداخته و خود را بي‌رمق و خاكسار نشان ميدهد پس به وي گفت: «ارفع رأسك فإن الاسلام ليس بمريض».«سرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

را بردار زيرااسلام مريض نيست». يعني: با نشاط، نيرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم چون راه ميرفتند، به شتاب راه ميرفتند. پس معناي «وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ»[لقمان: 19] اين است: در راه رفتنت خرامان و متكبر مباش.

چند سفارش كوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش:

مطالعه كنندگان گرامي!

لقمان را گفتند: ادب را از كه آموختي؟ گفت: از بي ادبان: هر چه از ايشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهيز كردم.

- لقمان، درخطاب به پسرش گفت: اي پسرم! دنيا بحري عميق است و بسياري از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقواي الله را كشتي آن بحر بگردان كه درون كشتي، ايمان و بادبانش توكل بر الله متعال باشد. آن گاه اميد است، نجات يابي. در غير اين صورت تو را رستگار نمي بينم.
- بصورت كل بايد بعرض برسانم كه: خلاصه اي از وصاياي لقمان، جامع بين فضائل دين وآخرت ومكارم اخلاق در دنيا، شامل نه امر وسه نهي وهفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نيكي با پدر و مادر، شكر و سپاسگزاري از الله متعال واز پدر ومادر، همنشيني ومعاشرت پسنديده دردنيا باپدر و مادر، پيروي از راه مبارک پيامبران و شايستگان، اداي نماز، دستور به نيكي، بازداشتن از بدي، اعتدال و ميانه روي در راه رفتن، كاستن صدا هنگام سخن گفتن.

سه نهي عبارتند از: دوري از شرک، تحقير نكردن مردم و روي نگردانيدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متكبرانه و افتخار آميز.

هفت تعليل و يا اسباب تعليل عبارتند از:

1 - ...ومن يشكر فإنما يشكر لنفسه... (آيه: 12)،
2 - ...إن الشرك لظلم عظيم. (آيه: 13)،
3 - ...إلى المصير... بما كنتم تعملون. (آيات:14 و15)،
4 - ...إن الله لطيف خبير (آيه: 16)،
5 - إن ذلك من عزم الأمور. (آيه:17)،
6 - ...إن الله لا يحب كل مختال فخور(آيه: 18)،
7 - ..إن أنكر الأصوات لصوت الحمير(آيه:19).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (20 الي 24) موضوعاتي از قبيل: با وجود اين همه نعمت و دلايل توحيد، ناسپاسي آفريدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طريق بد، روش كافران است، مورد بحث قرار ميگيرد.

ظَٰهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ﴿٢٠﴾

آيا نديدي خداوند آنچه را در آسمانها و زمين است مسخر شما كرده و نعمتهاي خود را (چه نعمت هاي ظاهر و چه نعمت هاي باطن) بر شما گسترده و فروان ساخته است؟ ولي بعضي از مردم بدون هيچ دانش و هدايت و كتاب روشني در باره الله مجادله مي‌كنند. (٢٠)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت‌های محسوس و معقول و نعمت‌هایی که آن را می دانید و یا آنهایی را که نمی‌دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲.)
«وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يجٰادِلُ فِي اَللّٰهِ بِغَيرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتٰابٍ مُنِيرٍ» در بین انسان‌ها هستند گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره‌ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می‌پردازند؛ امّا هیچ بیان و کتابي ادعا و سخن آنان را مستند نمي سازد و مورد تأیید قرار نمي‌دهد.
امام قرطبی میفرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلّی الله علیه و سلّم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می باشد؟ در همان اثنا صاعقه‌ای او را برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می‌کردند.)
«منیر»یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی.
باید گفت که: جدالِ منطقی نیکوست، «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»(و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) (125 سورۀ نحل) ولی جدالی که بدون پشتوانه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴿٢١﴾

هنگامي که به آنها گفته شود از آنچه الله نازل کرده پیروي کنید،، مي‌گویند: نه، ما از چیزي پیروي مي‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتي اگر شیطان آنهارا دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت میکنند)؟(۲۱)

تفسیر:
برای انسان دو راه وجود دارد:
الف: راه الله تعالي غفور ورحیم که همانا راه **«ما أَنْزَلَ اللَّهُ»**
ب: راه شیطان. که زشتي کار و شرک آنان به پروردگار را نیکو جلوه دهد و با زینت دادنش آنان را به سوي آتش برا فروختۀ دوزخ فرا خواند که کافران را مي سوزاند؟

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴿٢٢﴾

و هر کسي که روح خود را تسلیم الله کند درحالیکه نیکوکار باشد به دستگیر محکمي چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئني تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوي الله است.(۲۲)

تفسیر:
امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴.)
احسان: چنانکه در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از اینکه: «خدا را چنان عبادت کني که گویي او را مي بیني زیرا اگر تو او را نمي بیني، قطعاً او تو را مي بیند».
این آیه حال کسي که امور خویش را به خداوند مي سپرد، به حال شخصي تمثیل میکند که

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميخواهد به كوهي بلند و سر به فلک‌كشيده‌اي بالا رود پس در اين صعود خويش، به دست آويزي محكم و ريسماني متين كه در آن كوه فروآويخته شده است چنگ مي زند و به مدد آن دست آويز، به آن كوه بالا مي رود تا به قله آن ميرسد.
انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعدّدی انتخاب می‌کند و به ریسمان های گوناگونی چنگ می زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نَسَب و... ولی همه‌ی این طناب ها روزی فرسوده و در نهایت پاره میشوند و این تکیه‌گاه ها کارایی خود را از دست میدهند. تنها چیزی‌که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.
در ضمن قابل یاد آوري ميدانم كه: تسليم شدن و چنگ زدن به ريسمان الهي، يك امر اختیاری است و اکراه و اجباری در آن وجود ندارد. و باید شدن و چنگ زدن به ریسمان الهي، بايد با عمل همراه باشد. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿٢٣﴾

و كسي كه كافر شود كفر او تو را غمگين نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوي ماست، و ما آنها را از اعمالي كه انجام داده اند (و نتايج شوم آن) آگاه خواهيم ساخت، خداوند از آنچه در درون سينه ها است آگاه است.(٢٣)

تفسير:

از فحواي آيه مباركه بر مي آيد كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم از محزون شدن به خاطر كفر گروهی از مردم نهی شده است. طوریکه میفرماید: «وَ مَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ» اي پيامبر! بركسيكه به رسالت تو كفر ورزد و دعوتت را تكذيب كند تأسّف مخور و از عملكردش غمگين مباش؛ زيرا تو رسالت خويش را انجام دادي، امانت را ادا كردي و به نصيحت امّت پرداختي. ما دير يا زود از آنها انتقام می‌گيريم.
در ضمن به رسول الله صلي الله عليه وسلم تسلی خاطر میدهد که: به کفر کافر اهمیت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگینت نسازد، ما دیر یا زود از آنها انتقام می‌گیریم.
در ضمن به رسول الله صلي الله عليه وسلم ياد آور ميشود كه: اندوه برای کفر آنان، تو را نباید از کارهای دیگر باز دارد. کفر آنان به تو آسیبی نمیرساند.اي پيامبر! تو در تبليغ و موعظه‌ی آنان کوتاهی نکردی که تونگران باشی.
«إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا»نزد ما بر میگردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست.و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده‌اند، با خبر می‌کنیم.
«إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ» خدا از حيله و كفر و تكذيب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالي به رازهاي دل‌ها و خاطرات ضمير ها آگاه است و هيچ چيز نهاني از او مخفي نيست.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ﴿٢٤﴾

ما كمي از متاع دنيا را در اختيار آنان مي‌گذاريم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شديد مي‌كنيم.(٢٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
بايد بدانيم كه در قيامت، انسان مطابق به اعمال كه در دنيا انجام داده مورد مواخذه قرار ميگيرد و ارزش كارها را با توجّه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار ميدهد.
از جانب ديگر مابايد فريب نعمت هاي كوتاه وموقت دنيوي را نه خوريم، بايد بدانيم كه اين نعمت ها در برابر نعمت‌های اُخروی اندك و ناچيز است.
اين نعمت ها زوال پذير بوده وبا نعمت هاي هميشگي وجاويداني قابل مقايسه نيست، نعمت هاي دينوي كمترين از كمترين ها ميباشد. در ضمن با تمام صراحت و وضاحت بايد گفت كه رفاه مادّی، نشانه‌ی سعادت انسان نميگردد.

خوانندگان گرامي!
در آيات متبركه (25 الي 32) در مورد اينكه تنها خداي جهان آفرين حق است و ديگر خدايان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٢٥﴾
و اگر از ايشان پرسی چه كسی آسمانها و زمين را آفريده است گويند الله، بگو: الحمد لله (كه خود شما معترفيد) ولي اكثر آنها نمي‌دانند.(٢٥)

تفسير:
در طول تأريخ ديده شده كه: انحراف مشركان معمولًا برخاسته از جهل و ناداني آنان سر چشمه گرفته است. طوريكه در آيۀ متذكره آمده است: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ»اي پيامبر! اگر از مشركين مكه بپرسي كه آفريدگار آسمان‌ها و زمين كسيت؟ جواب خواهند داد كه فقط خداوند يگانه است.
دكتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير الميسّر در مورد اين آيه مي نويسد: با چنين اقراري دليل بر آنان اقامه شد؛ زيرا كسي كه اين موجودات را آفريده سزاوار آن است كه به يگانگي عبادت شود. اكنون براي شان بگو: «قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاري است كه از گفته هاي شما بر خودتان دليلي اقامه كرد. آري! بيشتر كافران فكر نميكنند كه چه كسي در برابر نعمت‌ها مستحقّ عبادت است و چه كسي در برابر بخشش هايش با توحيد و عبوديت سزاوار شكران است؛ از همين رو ديگر چيزها را به او تعالي شريک مي آورند.
«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ» بلكه اكثر شان نميدانند يعني: نمينگرند و تدبر نميكنند تا بدانند كه فقط آفريننده اين چيزهاست كه سزاوار پرستش ميباشد، نه غير وي.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾
هر چه در آسمان و زمين است همه ملک، از الله است. در حقيقت الله همان ذات بي‌نياز و ستوده است.(٢٦)

تفسير:
الله تعالي معبود بر حقّي است كه غير او پروردگاري ديگري وجود ندارد.
اوتعالي از مخلوقاتش بي نياز است؛ نه در آفريدن و نه در اداره عالم، نيازمند كسی نيست تنها خداوند، خالق ومالكِ آفريده هاست، وتنها اوست كه بی‌نياز وسزاوار ستايش است. ستايش نيكو و شكران فراوان مخصوص او تعالي است وحمد و ثنا دراول واخير ودرهر زمان و مكان و در همه احوال سزاوار اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴿٢٧﴾

و اگر همۀ درختان روي زمين قلم شوند وابحار (دوات گردد) و هفت بحر ديگر به آن كمک برساند سخنان الله به پايان نرسد، يقينا الله غالب باحكمت است.(٢٧)

تفسير:

واقعاً هم كلمات الهى، قابل شمارش نيستند، طوريكه در (آيۀ 109، سوره‌ى كهف) ميخوانيم: «قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً» (بگو: اگر بحر براي نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سياهي) گردد، پيش از آنكه سخنان پروردگارم خاتمه يابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بياوريم.) امام قرطبى گفته است: بعد از اين كه يادآور شد كه آسمان‌ها و زمين را براى انسان ها مسخر كرده و نعمتش را بر آنان تمام كرده است، يادآور مى شود كه اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجايب صنعت خدا نوشته شود كه بر قدرت و يگانگيش دليل است، اين عجايب و شگفتى‌ها پايان نمى پذيرند. (تفسير قرطبى ٧۶/١۴.).

ابن جوزى مينويسد: بخشى از كلام محذوف است و تقدير آن چنين ميباشد: آنگاه با اين قلم‌ها و درياها كلمات خدا نگاشته شوند، قلم‌ها شكسته شده و درياها ته ميكشد و تمام ميشود و هنوز كلمات خدا به آخر نمى رسد و تمام نمى‌گردد. (زاد المسير ٣٢۶/۶.)

«إِنَّ اَللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الله متعال در پادشاهي‌اش غالب است، هركه با وي دشمني كند خوارش ميسازد، هر كه با او دوستي ورزد عزيزش ميدارد و در آفرينش و عملكرد، و حكم و شريعتش با حكمت است.

شأن نزول آية 27:

833- ابن جرير از عكرمه روايت كرده است: اهل كتاب از رسول الله (در باره روح سؤال كردند. پس خداي پاک آية «وَيسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً»«و از تو درباره روح ميپرسند. بگو: [آگاهى از] روح شأنى از [شؤون ويژه] پروردگار من است و از دانش جز اندكى به شما نداده‌اند» (اسراء: 85) را نازل كرد. يهود گفتند: تو گمان ميكني بهره ما از علم خيلي اندک است در حاليكه براي ما تورات نازل شده كه سراسر حكمت است وكسي كه به او حكمت داده شود صاحب خير بي شمار است. «آية وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» نازل شد.(طبري 28401 روايت كرده اين مرسل است.).

834- ابن اسحاق از عطاء بن يسار روايت كرده است: اين كلام خدا «وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً» در مكه نازل شده بود. چون پيامبر به مدينه هجرت كرد. دانشمندان يهود آمدند و گفتند: براي ماخبر رسيده است كه تو ميگويي، بهره شما از دانش بسيار اندک است. منظور تو ما هستيم يا قومت؟ پيامبر گفت: مرادم همه شما هستيد. دانشمندان يهود گفتند: خود به كتابت ميخواني كه براي ما تورات عطا شده است كه همه معلومات و دانش‌ها در آن درج شده است. پيامبر گفت: معلوماتي كه در تورات آمده است نسبت به علم الله بسيار اندک است. پس الله آية «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» را نازل كرد(طبري 28150 مرسل است.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

835- ابن ابوحاتم اين حديث را با همين عبارت از سعيد يا عكرمه از ابن عباس(رض) روايت كرده است (ضعيف است، طبري 28148 از ابن اسحاق از ابن عباس(رض) روايت كرده است در اين اسناد راويي است كه نامش ذكر نشده و ابن كثير 3 / 557 نام اين راوي را محمد بن ابو محمد گفته كه مجهول است چنانچه در «ميزان اعتدال» و «تقريب التهذيب» [2 / 130 ناشر دار الكتب العلميه بيروت] آمده است. «فتح القدير» 2054).

836- ابوشيخ در كتاب «عظمه» و ابن جرير از قتاده روايت كرده اند: مشركان گفتند: بدون شك سخنان محمد نزديک به تمام شدن است. پس خدا آية «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ» رانازل كرد.(طبري 28147 ازقتاده روايت كرده است.).

مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴿٢٨﴾

آفريدن شما و برانگيختنتان [براي ما] جز مانند [آفريدن و برانگيختن] يک تن نيست؛ يقيناً خدا شنوا و بيناست.(٢٨)

تفسير:

«خَلْقُكُمْ»: آفريدن شما در ابتداء جهان.**«بَعْثُكُمْ»:** زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهاي جهان.**«كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»:** آفرينش يک انسان و زنده گرداندن او، با آفرينش همه انسانها وزنده گرداندن ايشان هيچ تفاوتي ندارد، واصلاً مفاهيمي همچون «سخت» و«آسان»و«كوچک»و«بزرگ» دربرابر قدرت بي‌انتهاء خدامعني ندارد.

در علم و قدرت الهی، کمیّت و جمعیّت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد.

اي انسان‌ها! آفرينش و زنده كردن دوبارۀ تان در نزد الله متعال در آساني و سهولت، فقط مانند آفرينش و برانگيختن يک نفر است. چون وقتی چیزی را اراده کند میگوید: بشو، آن هم فوراً می شود و لباس هستی به تن می‌کند.

صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده کردن تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان است. (حاشیه‌ی صاوی ٢٥٩/٣)

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» «بي‌گمان خداوند شنواست» براي هر آنچه كه شنيدني است «بيناست» به هرآنچه كه ديدني است.

مفسران در بيان شأن نزول آيۀ مباركه ميفرمايند: آيۀ مباركه درباره ابي بن خلف و جمعي ديگر از مشركان نازل شد كه به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفتند: الله تعالي ما را در چندين طور و چندين مرحله آفريده است، ابتدا نطفه بوده‌ايم، سپس خون بسته گشته‌ايم، آنگاه گوشت پاره‌اي، سپس بر آن گوشت، استخوان آفريده است، آن وقت تو ميگويي كه ما همه در يک ساعت به آفرينش نويني برانگيخته ميشويم؟ پس، الله متعال اين آيه را نازل فرمود. (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿٢٩﴾

آيا نديده اى كه خدا شب را در روز درمى آورد و روز را [نيز] در شب درمى آورد و آفتاب و ماه را تسخير كرده است،هريک تا مدتي معين در حركت است، و (آيا نديدي كه) الله به آنچه مي‌كنيد آگاه است.(٢٩)

خوانندگان گرامي!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی فکر نکنید، بلکه کاری الهی مدبرانه و با طرح و برنامه بزرگي صورت مي گيرد.
پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه میفرماید: آیا نمی بینی و نمی‌دانی که خدای توانا تاریکی شب را در روشنایی روز می‌آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره میکند و بنا به حکمتش به این می‌افزاید و از آن میکاهد؟
«وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يجْرِي إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى» آفتاب را براي مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و برای این که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدارخود تا مدتی محدود معین و تغّیرناپذیري و تا روز قیامت در مسیرش حرکت کند و در مدارش جریان یابد؟
«وَ أَنَّ اَللهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» حق‌تعالي به كارهاي نيک و بد انسان‌ها داناست، هيچ امر پنهاني از او پوشيده نيست و هيچ چيزي از وي غايب نمي ماند. واقعاً ذاتي كه بر سامان دادن و تدبير همچون امور بزرگي توانا باشد، به طريق اولي به آگاه شدن از آنچه مي‌كنيد تواناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴿٣٠﴾

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او مي‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است.(۳۰)

مطالعه کنندگان گرامي!

اگر ملاحظه بفرماید آغاز از (آیۀ 24 الي آیۀ 30) این سورۀ مبارکه بصورت مجموع: تقریباً ده صفت از صفات الهی مطرح گردیده است: از آنجمله: غنیّ، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حقّ، علیّ، کبیر و در هر آیه به یکي از این صفت الهي اشاره‌ي بعمل آمده ست، بطورمثال: در آیۀ 25، خالقیّت خداوند متعال مطرح شده، «خَلَقَ السَّماواتِ...»، در آیۀ 27، به نعمت های الهی اشاره بعمل آمده، «ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ» و در آیه‌ی 28، «ما خَلْقُكُمْ وَلا بَعْثُكُمْ» قدرت مطلقه‌ی پروردگار در مبدأ (خلقت و پیدایش) و معادِ (بازگشت) انسان بیان گردیده است.
مرحوم عبدالرؤف مخلص هروي مفسر تفسير انوار القرآن: در تفسير اين آيۀ مباركه مينويسد: «اين» اوصافي كه ذكر شد؛ از وسيع و بي‌كرانه بودن علم الهي، فراگيري قدرت و شگفتي هاي صنع وي «به سبب آن است كه الله خود حق است» يعني: حق تعالي همه اين پديده‌ها را آفريد تا بدانيد كه او حق است «و آنچه به‌جاي او مي پرستند، باطل است» اين معبودهاي باطل شيطان و ديگر معبوداني از بتان يا غير آنهايند كه به خداي سبحان شريک مي‌آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» كه در ربوبيت و سلطه مطلقش، صاحب كبريا و بزرگي مي باشد. (تفسير انوارالقرآن)
تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حقّ است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایدار است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴿٣١﴾

آیا نمي‌بيني كه چگونه كشتي به دريا به لطف و احسان الله سير مي‌كند تا به شما بعضي از آيات قدرتش را نشان دهد؟! يقيناً در اين (كار) دلايل (وحدانيت الله) است براي هر صبر كننده شكر گزار.(۳۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
كلمات «صبَّار» و «شَكُور» مبالغه‌ی در صبر و شكر را معنی می دهد.
ابن كثير گفته است: الله تعالي خبر ميدهد كه همين بحر را مسخر كرده است تا كشتی در آن به فرمان و لطف و تسخير او حركت كند؛ زيرا اگر خدا در آب نيروی حمل كشتی راقرارنميداد، كشتی حركت نميكرد.(مختصر۳/۶۹).

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴿۳۲﴾

و هنگامي كه موجي همچو سايه بان آنها را فراگيرد، الله را خالصانه ميخوانند و عبادت را خاص او ميدانند، اما وقتي آنان را به سوي خشكه نجات دهد پس برخي ازايشان ميانه رو هستند، و آيات ما را هيچكس جز پيمانشكنان كفران كننده انكار نميكنند.(۳۲)

تفسير:
دكتر عايض بن عبدالله القرني مؤلف تفسير الميسّر درتفسير اين آيۀ مباركه مينويسد: زمانيكه كافران به كشتي ها سوار ميشوند و موج‌ها مانند ابر يا كوهي ارتفاع ميابد و ناشكيبايي و ترس ازهلاكت بر آنان چيره ميشود به الله متعال پناه ميبرند ودربرابر اش خالصانه دعا مي كنند. اما آنگاه كه توسّط كشتي باسلامتي وآرامش به خشكي ميرسند برخي در عبادت خود ميانه رو اند؛ يعني به گونۀ كامل شكر الله را ادا نمي كنند و مؤمن موحّد و تقصير كار اند، ولي برخي ديگر به نعمت هاي او تعالي كفر مي ورزند و در عبادت اش شريک مي‌آورند.
آري! تنها خيانتكاران بدكار به آيات و دين خدا كفر مي ورزند؛ آنانيكه عقدها و پيمان‌ها را شكستندو وعده‌ها را خلاف كردند، از نعمت‌ها انكار ورزيدند و احسان الهي را فراموش نمودند. تفسير الميسّر).

مطالعه كنندگان گرامي!
بايد گفت كه: انسان به طور فطری خدا شناس است، ليكن وسايل و اسباب مادّی همچون پرده‌ای روی فطرت را می پوشاند و بروز حوادث و خطرها، اين پرده را كنار می زند.
در بسياري از موارد رفاه مادّی، عامل غفلت است، ولی خطرها و تنگناها، عامل توجّه، تضرّع، خلوص وغرورزدايی قطع اميد از اسباب عادّی، يكی از راه‌های رسيدن به اخلاص است.در ضمن نبايد فراموش كرد كه: پيمان شكنی ها و ناسپاسی ها، زياتر از اوقات انسان را به كفر می كشاند.

خوانندگان گرامي!
در آيات متبركه (33 الي 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل مي آيد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿۳۳﴾

اي مردم! از پروردگارتان بترسيد، و (نيز) از روزي بترسيد كه هيچ پدريچيزي [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمي كند، و نه هيچ فرزندي دفع كننده چيزي از [عذاب] پدر خويش است. بي ترديد وعده الله حق است، پس زندگي دنيا شما را نفريبد، و مبادا شيطان شما را به [كرم و رحمت] خدا مغرور كند.(۳۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

اي مردم! با انجام اوامر و پرهيز از نواهي از پروردگار خويش بايد بترسيم و از دشواري روزي آشكار، يعني قيامت هراس داشته باشيم و از انواع انحرافات عقيدتی، اخلاقی و عملی بايد بپرهيزيم. بهترين زاد و توشه برای روزی كه حتّی پدر و فرزند به داد يكديگر نمی رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: يعنی شفاعت، او را بی نياز نمی كند و چيزی را از او دفع نمی‌كند جز عملی نيكو كه در دنيا قبلاً آن را انجام داده است. (تفسير طبری ۵۵/۲۱.)

بايد گفت كه خطر قيامت جدّی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آيه آمده است: «اتَّقُوا- اخْشَوْا- فَلا تَغُرَّنَّكُمُ- لا يَغُرَّنَّكُمْ» در قيامت، هركس گرفتارعمل خويش است وعهده دار كار ديگری نيست. آنچه انسان را از قيامت غافل می كند، دنيا و شيطان فريبنده است.

حَسَب و نَسَب، در قيامت كارايی ندارد. «لا يَجْزِي والِدٌ- وَ لا مَوْلُودٌ» (وقتی پدر و فرزند به فرياد يكديگر نمی رسند، حساب ديگران روشن است) آنچه در اين آيه مباركه مورد توجّه واهتمام قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است كه پدر نمی‌تواند كاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد ديگر قرآن، صحنه‌هايی مطرح شده كه اگر آن آيات را يكجا بنگريم غربت، ذلّت و وحشت انسان را درك خواهيم كرد:

در آن روز، نه مال به فرياد انسان كافر ميرسد و نه فرزند. «يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ»(آيه88سورۀ شعرا)(روزی كه مال وفرزندان برای انسان نفعی ندارند)

در آن روز، دوستان صميمی كفّار از حال يكديگر نمی پرسند. «وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً» وهيچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آيۀ 10 سورۀ معارج) در آن روز، پشيمانی و عذرخواهی برای كافر سودی ندارد. «وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (آيه36مرسلات)(وبه آنان اجازه داده نميشود تاعذر خواهی كنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنايی‌ها برای كافر سودی ندارند.«فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (101 سورۀ مؤمنون).

درآن روز، وسيله‌ها وسبب‌ها برای كافر ازكار ميافتد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ» (166 سورۀ بقره) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهايی انسان است.

«وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ اَلْغَرُورُ» و شيطان حيله‌گركه خلق خدا را فريب ميدهد و با آرزوهای باطل آنهارا ازآخرت مشغول و منصرف ميكند، شما را فريب ندهد.

آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قيامت به شما وعده كرده حقّ است و در آن شكي وجود ندارد؛ از اين رو به زندگي دنيا و به آرايش ظاهري‌اش فريب نخوريد؛ زيرا دنيا باطل، نابودشدني و متاع اندكي است. همچنان شيطان‌هاي انسي و جنّي شما را در شناخت و عبادت پروردگارتان و از هدايت به سوي گمراهي سوق ندهند.

سعيد بن جبير(رض) ميگويد: «فريفته شدن به الله تعالي آن است كه شخص درگناه دراز دستي نموده ودرعين حال، بر الله تعالي آرزوي آمرزش را ببندد».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴿٣٤﴾

بی‌گمان آگاهی از (فرا رسيدن) قيامت فقط نزد الله است، و اوست كه باران مي‌بارانَد و آنچه در رحم مادران است مي داند، و هيچكس نمي داند فردا چه مي كند، و هيچكس نمي

(c) ketabton.com: The Digital Library

داند در چه سرزميني مي ميرد، فقط خداوند عالم و آگاه است.(۳۴)

تفسير:

«عِلْمُ السَّاعَةِ»: علم وآگاهي از زمان وقوع مرگ و قيامت، مخصوص الله سبحان وتعالى است.اگر انسان‌ها معلومات بدست بياورند كه: مرگ آنها دور است و قيامت به اين زودى برپا نمى شود، مغرور مي شوند وهرچه بيشتربه گناه دست ميزنند.

و اگر بدانند كه قيامت به زودى برپا مى‌شود، وحشت كرده و دست از كار و فعاليّت بر مى دارند، بنابراين ما كه زمان مرگ وقيامت را نميدانيم بايد همواره آماده باشيم.

«يُنَزِّلُ الْغَيْثَ»: مراد اين است كه تنها خدا مي‌داند در چه موقع باران مي بارد و كدام منطقه را زير پوشش خويش قرار مي دهد و دقيقاً چه مقدار در دشت و بيابان و كوه و درّه مي بارد.

«يَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ»: مراد آگاهي از تمام خصوصيات و جزئيات نوزاد است. از قبيل پسر و دختر بودن، و استعداد هاي دروني و خصوصيات بيروني جنين و به طور كلّي كيفيات روحي و صفات جسماني و اوضاع حال و آينده او است؛ نه گوشه‌اي از احوال فعلي وي.

«مَاذَا تَكْسِبُ غَداً»: مراد از كسب، همه چيزهائي است كه براي انسان حاصل مي شود، اعم از اين كه به نفع او باشد يا به زيان او. همچون: خير، شرّ، صحّت، مرض، و... مراد از (غَداً) زمان آينده است ولو اين كه لحظه‌اي بعد باشد (سورۀ: كهف/23). خلاصه مراد از عدم آگاهي مردم از امور پنج گانه مذكور در آيه، خصوصيات و جزئيات هر يک از موارد است.

در حديث شريف به روايت ابن عمر(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله، لا يعلم ما في غدا الا الله و لا متي تقوم الساعه، الا الله، ولا ما فيالارحام، الا الله، و لا متي ينزل الغيث، الا الله». «و ما تدري نفس باي ارض تموت، الا الله: كليد هاي غيب پنج چيز است كه آنها را هيچ‌كس جز خداوند متعال نمي داند: آنچه را كه فردا روي ميدهد، جز خداوند هيچ كس نميداند، جز خداوند كسي نميداند كه قيامت چه وقت برپا مي شود، جز خداوند كسي نمي داند كه چه چيزي در رحم هاست، جز خداوند كسي نمي داند كه چه‌وقت باران فرود مي‌آيد و جز خداوند هيچ كس نمي‌داند كه در كدام سرزمين مي ميرد».

«إِنَّ اَللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» علم الله حد و مرز ندارد و همه چيز را مى داند و از ظاهر و باطن اشياء باخبر است. بايد گفت كه: علم بشر محدود است و قابل مقايسه با علم بى نهايت الله نيست. دراين هيچ جاي شكي نيست كه: برنامه ريزى، تدبير و تنظيم امور لازم است؛ امّا قدرتى مافوق در كار است كه انسان نميداند فردا چه مى شود.

يقيناً الله سبحان وتعالي به هر چيزي داناست، هيچ امر نهاني از او مخفي نيست و هيچ غايبي از پوشيده نمي ماند.

شأن نزول آيۀ 34:

834- ابن جرير و ابن ابو حاتم از مجاهد روايت كرده اند: مردي از اهل باديه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو كه اوپسر مي زايد يا دختر؟ و در سرزمين ما خشک سالي آمده و هيچ چيز در آن جا نروييده است، آگاهم كن كه چه وقت در آنجا باران مي‌بارد؟ خودم زمان ولادتم را مي دانم تو برايم بگو كه چه وقت مرگم فرا ميرسد؟ پس الله تعالي آيه

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيثَ» را نازل كرد(طبري 28173 از مجاهد به صورت مرسل روايت كرده است.)

الهي پروردگارا!

قرآن عظيم الشأن را نورما، قانون ما،اميد ما، منطق ما،مايه‌ی تعقّل و تفكّر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما وخانواده هاي مان و عالم اسلام وبشريت قرار بده!

آمين يا رب العالمين

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره السَّجْدَه

جزء – (21)

سورة سَّجْدَه در مكة مكرمه نازل شده و داراي سي آيه وسه ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره بدان جهت به «سورة سجده» مسمي شد، زيرا الله تعالي در آن اوصاف مؤمنان را وقتي كه قرآن عظيم الشأن رامي شنوند، سر سجده به زمين نهاده والله متعال خويش راسپاس گفته و از خود تكبر و نخوت نشان نميدهند.

در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم از ابو هريره رضي الله عنه آمده است كه فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلّم در نماز صبح روز جمعه، سورة سجده (الم تنزيل) وسوره «انسان» را تلاوت ميكردند. همچنين در حديث شريف به روايت امام احمد از جابربن عبدالله رضي الله عنه آمده است كه فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم تا زمانيكه سورة: سجده (المتنزيل) و سورة: «تبارک الذي بيده الملک» را نمي خواندند، نمي خوابيدند.

ارتباط سورة سَّجْدَه باسورة قبلي:

ارتباط سورة سَّجْدَه باسورةي لقمان اينست كه: هر دوسوره دلايل توحيد را كه اصل اساسي عقيده است، بيان مي كنند. از اينكه پايان سوره لقمان با دلائل ربوبيت پروردگار بوده لذا سوره سجده را نيز بدان آغاز ميفرمايد.

تفسير في ظلال القرآن و سورة سَّجْدَه:

سيد قطب در تفسير خويش في ظلال القرآن در باره اين سورة مي نويسد:اين سورة مكّي نمونة ديگري از نمونه‌هاي سخن گفتن قرآني با دل انسان است، سخن گفتن با دل انسان با عقيدة بزرگي كه در قرآن آمده است تا آن را در فطرتهاي انساني بيدار گرداند، و آن را در دلهاي ايشان متمركز واستوار دارد. آن هم عقيدة پرستش يزدان يگانه و يكتا، پشتيبان، آفريدگار جهان و مردمان، گرداننده و اداره‌كنندة آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها و موجودات موجود در آنها است كه شمارة آنها را جز خدا نمي‌داند. و تصديق رسالت محمّد صلّي الله عليه وسلّم است كه اين قرآن بدو وحي گرديده است براي اين كه در پرتو آن مردمان را به سوي الله تعالي دعوت كند و فراخواند. و اعتقاد به زنده شدن دوباره و رستاخيز و قيامت و حساب و كتاب و جزا و سزا.

اين مسأله‌اي است كه اين سوره بدان مي پردازد. اين هم مسأله‌اي است كه همة سوره‌هاي مكّي بدان مي پردازند. هر يک از آن سوره‌ها هم با شيوة و خصوصيت، و با انگيزه‌هاي خاصي بدين عقيده مي پردازد. همة اين سوره‌ها نيز در اين به يكديگر ميرسند كه دل بشري را مخاطب قرار ميدهند با خطاب خداوندي كه بسي آگاه و دانا و مطّلع از رازهاي اين دلها و زوايا و نهانگاه‌ها و پيچها و خمها و راه‌هاي دلها، و آشنا با سرشت و تركيب بند آنها است، و ميداند چه چيزهائي از احساسها وانگيزه‌ها و دريافتها و پذيرشها و پاسخگوئي ها در همة احوال واوضاع و شرائط و ظروف در لابلاهاي دلها است.

سورة سجده به اين مسأله با شيوه و روشي مي‌پردازد كه جداي از شيوه و روش سورة لقمان است كه پيش از اين سوره قرار گرفته است. اين سوره اين مسأله را در آيه‌هاي اولي خويش بيان ميدارد، سپس آيه‌هاي بعدي انگيزه‌هائي را ذكر مي‌كنند كه دل را بيدار، و روح را

(c) ketabton.com: The Digital Library

روشن مي‌كنند، و تفكّر وتدبّر را بر مي انگيزند. همچنين دليل ها و برهانهائي را بر اين مسأله ارائه ميدهند كه در صفحهٔ جهان و در صحنه هاي آن نشان داده شده است و جلوه‌گر آمده است، و در پيدايش انسان و در مراتب و حالات او، و در صحنه هاي آن جهان كه لبريز از سرزندگي و جنبش و حركت است، و در مهلكه‌ها و نقش زمين شدنهاي گذشتگان، و در آثار برجاي ماندهٔ ايشان كه آشكارا درسهاي عبرت و پند كساني هستند كه بدان درسها گوش فرا ميدهند و در بارهٔ گفتار و منطق آنها مي انديشند، دليل ها و برهانها جاي‌گرفته‌اند و نشان داده شده‌اند.

همچنين اين سوره تصويرهائي را از درونهاي با ايمان به هنگام تعظيم كردن و چشم اميد به الطاف الهي دوختن هايشان ترسيم مي‌كند، و تصويرهائي را از درونهاي منكر خدا به هنگام سركشيها و لجاجتهائي كه مي‌ورزند ترسيم مينمايد، وتصويرهائي از جزا و سزائي را به نمايش مي‌گذارد كه اينان وآنان دريافت مي نمايند. به گونه‌اي تصويرها را نشان مي دهد و در معرض ديدگان به نمايش در مي آورد كه انگار هم اينک حاضر و آماده‌اند و واقعيت و حقيقت دارند و چشم ها آنها را مي پايند، و هر كس كه قرآن را بخواند آنها را مشاهده مي نمايد!

اين سوره در همهٔ اين نمايشگاه‌ها و صحنه‌ها دل انسان را رويارويي ميگرداند با چيزي كه يک بار دل را بيدار ميكند و به حركت در مي‌آورد و به تدبّر و تفكّر مي خواند، و بار ديگر دل را به ترس و هراس مي‌كشاند، و به چشم اميد دوختن و اميدوار بودن رهنمود ميگرداند. دفعه‌اي دل را برحذر مي‌كند، و در باره‌اش تهديد و بيم روا مي دارد، و دفعه‌اي دل را به حرص و طمع مي‌اندازد، و گاهي دل را به قناعت داشتن ميخواند.. آن گاه در پايان اين امور دل را زير اين انگيزه‌ها و رويارويي اين قوانين رها مي‌گرداند و او را به حال خود رها مي‌سازد تا راه خويش را برگزيند، و منتظر سرنوشتي باشد كه از روي علم و آگاهي و در پرتو هدايت و نور براي خويشتن مي‌پسندد و انتخاب مي‌كند.

سَّجْدَه تلاوت و حكم آن:

ابن حزم در كتابش «المحلي» (5/10)، (5/106) مي نويسد كه در قرآن عظيم الشأن بصورت كل 14 آيه سجدهٔ تلاوت وجود دارد: كه از جمله در اين سورهٔ مباركه سجده: در «آيهٔ 15» سجدهٔ تلاوت مي باشد.

سَّجْدَه:

سَجده عملي عبادي به معناي گذاشتن پيشاني بر زمين به نشانه خضوع، خم شدن و سر فرود آوردن بر زمين است در مقابل الله تعالي براي اظهار فروتني وتذلل.

كلمه «سَّجْدَه» را بصورت كل 60 بار در قرآن عظيم الشأن تذكر فرموده است.

سَّجْدَه براي الله بمعني ذليل ساختن شيطان است، هر سجده را كه انسان در برابر پروردگار باعظمت انجام مي دهد غرور وكبرايا شيطان را به شكست مواجه مي سازد.

در شريعت اسلام، مسلمان مأمور است در كنار سجده هاي نماز، با فروتني كامل، سجده هاي ديگري را هم براي الله متعال انجام دهد. كه از آنجمله ميتوان از سجدهٔ تلاوت و سجدهٔ شكر نام برد.

سَّجْدَه تلاوت يكى از سنت هاى رسول الله (ص) ميباشد و بخاطرى به اين نام ياد ميشود، چون مربوط به تلاوت قرآن است. اين يك فعل عبادت است، كه توسط الله (ج) و رسولش (ص) مقرر شده، كه در هنگام تلاوت آياتى قرآن و يا شنيدن آياتى قرآن، بايد بمنظور نزديك

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدن به الله (ج) و براى نشان دادن تسليميت به او، اجرا شود.
براى هر دو تلاوت كننده و گوش دهنده قرآن سجدهء تلاوت يك عمل سنت تصويب شده است. علما اسلام اجماعاً بر مشروعيت اين موافق هستند.
ابن عمر(رض) فرمود: «كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ» (زمانيكه نبي(ص) يك سورۀ قرآن را به ما تلاوت ميكرد،كه محتوى از سجدۀ تلاوت ميبود، او سجده ميكرد و ما هم همانطور سجده ميكرديم، حتى كه ما (صحابۀ كرام) (بخاطرى عجلۀ زياد) براى سجده يك جاى يافته نمي توانستيم.) (البخاري و مسلم).
امام ابن القيم(رح) در اين مورد ميفرمايد: «موقعيت هاى سجدۀ تلاوت آنها هستند،كه به ما گزارش شده يابه ما امرگرديده كه انجام بدهيم.» اين يعنى؛ الله(ج) در بارۀ سجدۀ مخلوقات او بصورت عام يا در حالتهاى مشخص به ما بيان ميكند. پس براى كسيكه قرآن را تلاوت ميكند و كسيكه به آن گوش ميدهد اين تصويب شده كه، زمانيكه آياتى سجدۀ تلاوت بيايند و يا آن آيات كه امربه سجده ميكنند، به مانندآنها(مخلوقات)عمل نمايم. (مدارج السالكين).
ابو هريرة(رض) روايت كرده، كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «إِذَا قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي يَقُولُ يَا وَيْلَهُ أُمِرَ ابْنُ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَأُمِرْتُ بِالسُّجُودِ فَأَبَيْتُ فَلِيَ النَّارُ» (زمانيكه فرزند آدم يك آيۀ سجده را تلاوت ميكند، و بعد به سجده مي افتد، شيطان با گريستن به خلوت ميرود و ميگويد، "واى بر او! به بنى آدم امر شد كه سجده كند و او سجده كرد، پس، براى او جنت است، و به من امر شد كه سجده كنم، مگر نپذيرفتم، پس براى من دوزخ است."(مسلم و ابن ماجه).
شيخ صالح الفوزان(رح) فرمود: سجدۀ تلاوت را بايد هر دو تلاوت كننده و گوش دهنده قرآن اجرا كنند. آنچه كه درحديثى ابن عمر(رض) در فوق ذكر گرديد، مشروعيت سجدۀ گوش دهندۀ قرآن را ثبوت ميكند.
و عطف به، شنونده (كسيكه با توجه گوش نمى دهد) بر او لازم نيست كه سجدۀ تلاوت را اجرا كند.
امام بخاري(رح) روايت كرده كه، «عثمان(رض) از تلاوت كنندۀ قرآنى گذشت كه او يك آيۀء سجدۀ تلاوت را تلاوت كرد، عثمان(رض) همراه با او سجدۀ نمود، مگر عثمان(رض) سجده كرده، نگفت: 'سجده بايد با شنونده آن، اجرا شود.»(رواه البخاري)

سجدۀ تلاوت:

سجدۀ تلاوت يكي از معروف ترين سجده هايي است كه برخواننده و شنونده آيه ي سجده واجب ميگردد، فرق نميكند كه: خواننده وشنونده در نما ز باشد ويا هم در خارج از نماز. اگر كسى يك آيۀ سجده را در يك مجلس چندين بار تلاوت نمود، فقط بالاي اش يک سجده لازم است.

طريق اداء و خواندن سجدۀ تلاوت عبارت است از:

گفتن الله اكبر (تكبير) بدون اينكه دستهاى خود را بالا كند، گفته و به سجده ميرود، سه بار «سبحان ربى الاعلى» مي گويد بعداً تكبير مي گويد وسر خود را بالا ميكند.
در داخل نماز اگر آيه سجده خواند، همينكه آيه ختم شد در صورتي كه نماز گزار ركوع ميكرد، ركوعش بجاى سجده محسوب ميشود، حاجت به سجده ندارد واگر به قرائت خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوام داد، در ختم آیه سجده «الله اکبر» گفته به سجده برود بعد از سجده بر خیزد و به قرائت خود ادامه بدهد.

سوره هاي كه در آن ها سجدۀ تلاوت وجود دارند:

(سورۀ اعراف آیه ۲۰۶)، (سورۀ رعد آیۀ ۱۵)، (سورۀ نحل آیۀ ۵۰)، (سورۀ اسراءآیۀ ۱۰۹)، (سورۀ مریم آیه ۵۸)، (سورۀ حج آیۀ ۱۸)، (سورۀ علق آیۀ ۱۹)، (سورۀ فرقان آیۀ ۶۰)، (سورۀ نمل آیۀ ۲۶)، (سورۀ سجده آیۀ ۱۵)، (سورۀ ص آیۀ ۲۴)، (سورۀ فصلت آیۀ ۳۸)، (سورۀ نجم آیۀ ۶۲)، (سورۀ انشقاق آیۀ ۲۱).

یادداشت: مربوط به سجدۀ سورۀ ص، در بین علماء نسبت به اینکه آن يك سجدۀ شکر است و یا سجدۀ تلاوت، اختلاف نظر موجود است. والله أعلم

تعداد آیات، کلمات و حروف سورۀ سجده:

این سوره پس از سوره ی مؤمنون نازل شده وطوریکه درفوق هم متذکرشدیم، این سورۀ داراي (3) رکوع، و (30) سي آیات، و (374) سي صد وهفتاد وچهار کلمه، و (1576) یک هزار وپنج صد وهفتاد وشش حرف، و (713) هفت صد وسیزده نقطه است. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات وحروف سوره‌هاي قرآن درطریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصیل آنرا میتوان در سورۀ فاطر تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.).

فحواي سورۀ سُجده:

سوره‌ی سجده در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی اصول باور و عقیده‌ی اسلامی یعنی: «ایمان به خداوند متعال و روز آخرت، کتاب‌هاو پیامبران، حشر (قیام و جمع شدن در روز قیامت) و نشررا مورد بحث و بررسی قرار داده است. محوری که سوره پیرامون آن می‌چرخد عبارت است از: «زنده شدن بعد از فنا و نابودی»، که مدت‌های مدید مشرکین پیرامون آن به جدل و بحث پرداخته، و آن را وسیله و انگیزه‌ی تکذیب پیامبر صلّی الله علیه و سلّم قرار داده بودند.

سوره با دفع شک و تردید در مورد قرآن عظیم، همان معجزه‌ی بزرگ پیامبر صلّی الله علیه و سلّم که هیچ شبهات و اباطیلی ساحت مقدسش را نمی‌آیند، شروع شده است. با وجود روشنی اعجاز آن وتجلی آیات و فروغ بیانش، و والایی احکامش، مشرکین پیامبر صلّی الله علیه وسلّم را متهم میکردند که این قرآن رابه افتراء ودروغ آورده وساخته و پرداخته‌ی خودش است، لذا این سوره‌ی مبارک این تهمت وبُهتان رابا دلیل و برهانی جالب و مُقَنِعْ رد می‌کند.

این سوره همچنین با ارائه و بیان آثار اِقتدار و توانایی الله تعالي در آفاق و أنفس به روش خاص به خود قرآن و جلب توجه بشر به نوآوری های خدای یگانه و قدرتمند، در مورد دلایل قدرت و یگانگی خدا داد سخن داده است.

آنگاه قرآن شبهه‌ی بی ارزش و بی مایه‌ی مشرکین را در مورد اِنکار حشر و نشر یادآور شده و با دلیل قاطع و کوبنده که هرگونه راه استدلال را بر دشمن منکر وسرسخت می بندد، به رد آن پرداخته است، به طوری که خصم در مقابل کوبندگی قرآن به ناچار به شکست خود اقرار می‌کند.

سورۀ سجده با بحث در باره‌ی روزحساب و نعمت های آماده شده از جانب الله متعال براي مؤمنان پرهیزگار در منزلگاه جاویدانی پرنعمت، و عذاب و آزار در منزلگاه دوزخ و آتش برای تبهکاران خاتمه یافته است. (بنقل از تفسیر: صفواة التفاسیر).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة «سَّجْدَه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

الم﴿١﴾

«الف لام ميم» (مفهوم اين حروف به الله معلوم است). يا «الم» (از اسرار يا متشابهات يا اشاره به اسماء الهي يا نام اين سوره قرآن است). و يا هم «الم» حروف مقطعه يادآور اعجاز قرآن است. (تفسير بيضاوى ١١١/٢.) (١)

تفسير:

ابوبكر عتيق نيشاپوري در تفسير خويش بنام سور آبادي در تفسير «الم» مينويسد: انا اللّه اعلم، گفته اند معناه الف اللّه لام لطيف ميم مجيد گفت آن خداى كه اللّه است و لطيف است و مجيد است، و گفته اند قسم اقسم اللّه تعالى بآلائه و لطفه ومجده، وگفته اند الم نام قرآن است وگفته اند نام اين سورة است. (تفسير سور آبادي)

خوانندگان گرامي!

در ايات متبركه (1 الي 9) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پيامبري، مورد بحث قرار ميگيرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٢﴾

نازل كردن اين كتاب كه هيچ ترديدي در [وحي بودن] آن نيست، از سوي پروردگارجهانيان است. (٢)

تفسير:

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ»: فرو فرستادن كتاب قرآن. كتاب فرستاده شده. (تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

قرآن عظيم الشأن در مورد اينكه از جانب پروردگار با عظمت نازل گرديده است بار ها بدان تأكيد ورزيده است:

«تَنْزِيلُ الْكِتابِ... مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ»

«إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ» (شعائراء، 192.)

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (يس، 5.)

«تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (زمر، 1)

«تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر، 2.)

«تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ»(فصلت، 2.)

«تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، 42.)

«تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلى» (طه، 4.)

واقعاً ذاتي كه قرآن عظيم الشأن را نازل كرد كه تمام هستى از اوست، بر همه چيز سلطه دارد، عزيز، رحيم، حكيم، عليم و حميد است. بناءً در حقّانيّت قرآن شكى وجود ندارد، زيرا از جانب پرودگار جهانيان است.

عظمت قرآن عظيم الشأن:

طوريكه ياد آورشديم؛ قرآن عظيم الشأن كتابي است كه هيچ شكي در آن نيست كه اين كتاب فرو فرستاده از سوي پروردگار جهانيان است.نه جادو، نه فال بيني و نه افسانه‌هاي پيشينيان

(c) ketabton.com: The Digital Library

زيرا قرآن كتابي اعجازگر براي بشر است و كتابيكه خود عاجز كننده بشر باشد، دورترين چيز از معرض چنين شكي‌است.

ماهيت قرآن كريم:

برخي از زبان شناسان معتقدند كه كلمۀ «قرآن» مصدر بر وزن فُعلان مانند غُفران، شُكران، رُجحان و گرفته شده از قرأ، قراءة و قرآناً است.

و تعداد ديگري بدين باور اند كه: «قرآن» اسم عَلَم غير مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، امّا نامي براي كتاب الله است؛ مانند ساير كتاب هاي آسماني؛ همچون تورات و انجيل.

تعداد از علماء ميفرمايند كه: «قرآن» به معناي جمع آوري بوده و علّت نامگذاري قرآن اين است كه سوره ها را جمع نموده و باهم گِرد مي آورد.

(لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128- 129؛ البيان في علوم القرآن، محمّد بن علي حسن و سليمان قرعاوي، صفحه 3.).

تعريف اصطلاحي قرآن:

علماء تعاريف زيادي براي قرآن آورده‌اند كه كامل‌ترين و بهترين آنها، اين تعريف است: «قرآن كلام معجز الهي است كه بر پيامبر اسلام محمد(ص) نازل شده، به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت مي شود.» (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.).

مراد از «كلام معجز الهي»، اين است كه سخن اِنس و جِنّ، فرشتگان، پيامبر يارسول نيست، بلكه كلام الله بوده و آنگونه كه شايستۀ اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پيامبر صلي الله عليه وسلم»، كتاب هاي نازل شده بر پيامبرانِ پيش از سيدنا محمّد صلي الله عليه وسلم از تعريف مذكور خارج ميشود؛ مانند صُحُف ابراهيم، تورات نازل‌شده بر موسي و انجيل نازل شده بر عيسي عليه السلام.

و با قيد «تواتر»، آنچه گفته مي شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج مي شود.

با جملۀ «به قصد عبادت، تلاوت مي شود»، حديث قدسي خارج مي‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمي شود هرچند منسوب به الله تعالي است. (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.)

أسماء قرآن عظيم الشأن:

الله تعالي بيش از 50 اسم براي قرآن مجيد نام مي برد كه مشهور ترين آن ها عبارتند از:

كتاب: زيرا مشتمل بر انواعي از قصّه ها، آيات، احكام و اخبار، به شيوه هاي مخصوصي است.

ذكر: چون شامل مواعظ، تحذير و اخبار امّت هاي پيشين است.

و نيز بدين سبب كه داراي شرافت و عزّت براي كسي است كه به آن ايمان آورد و آياتش را تصديق نمايد، زيرا قرآن كريم حقّ و باطل را از هم جدا مي سازد.. (البيان في علوم القرآن، ص 5- 6.).

قرآن عظيم الشأن از تحريف مصؤن است:

قرآن كريم آخرين، طولاني‌ترين و كامل ترين كتاب آسماني و حاكم بر آنهاست.

طوريكه الله تعالي ميفرمايد: «وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِۖ» [المائدة: 48] «و [اين] كتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل كرديم درحاليكه تصديق‌كنندۀ كتاب‌هاي پيش از خود بوده و بر آنها شاهد و نگاهبان است.».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان ميفرمايد: «وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ» [يونس: 37] «و [سزاوار] نيست اين قرآن، به دروغ [بدون وحي الهي] به الله نسبت داده شود؛ بلكه تصديق‌كنندۀ چيزي است كه پيش از آن [نازل شده] است و بيان و تفصيل [آن] كتاب است. ترديدي در آن وجود ندارد، از [جانب] پروردگار جهانيان است.».

و ميفرمايد: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» [يوسف: 111] «اين [قرآن] سخني نبود كه [به دروغ] بافته شود، بلكه تصديق‌كنندۀ كتاب‌هاي پيش از خود بوده و بيان كننده [وشرح] هر چيز و هدايت ورحمت براي گروهي است كه ايمان مي‌آورند.».

مفسّران در توضيح عبارت: «وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» مي نويسند: يعني نگهبان و گواه بر كتاب‌هاي آسماني پيش از خود و تصديق‌كنندۀ آنهاست؛ يعني مطالب صحيح شان را تصديق نموده و تحريف و تغيير صورت گرفته در آنها را رد ميكند و اين موارد را منسوخ يا اثبات و تأييد مي نمايد.

به همين علّت، تمامي پيروان كتاب‌هاي پيشين؛ كساني كه از دين شان برنگشته‌اند، قرآن را نيز قبول دارند، چنانكه الله تعالي ميفرمايد: «ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ﴿52﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِۦ مُسْلِمِينَ» [القصص: 52-53] «كساني‌كه پيش از اين [قرآن]، به آنان كتاب [آسماني] داده‌ايم، به آن ايمان مي‌آورند. و وقتي [قرآن] برآنان خوانده شود، ميگويند: به آن ايمان آورديم، بدون ترديد اين حق ازسوي پروردگار ماست، همانا ما پيش از [نزول] آن هم مسلمان بوديم.».

الله متعال از كسي دين و روشي غير از آنچه در قرآن كريم آمده است را قبول نمي‌كند. (ملاحظه شود: أعلام السّنّة المنشورة لاعتقاد الطّائفة النّاجية المنصورة، حافظ حكمي، ص 81- 82، شمارۀ سؤال: 80.).

شيخ عبدالرّحمان بن سعدي/ در بارۀ «وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» ميفرمايد: «يعني شامل آنچه در كتاب‌هاي پيشين بوده، است و علاوه بر آن، مطالب بيشتري در حوزۀ الهيات و اخلاق رواني دارد. بنابراين قرآن كريم تأييدكنندۀ تمامي حقايق موجود در كتاب‌هاي پيشين است و دستور و تشويق به آنها نموده و راه‌هاي رسيدن به اين حقايق را گسترده ساخته است.

كتابي كه خبر گذشتگان و آيندگان در آن وجود دارد؛ كتابي كه داراي حكم و حكمت است و هرحكمي از احكام كتاب هاي پيشين را كه تصديق نموده، مقبول و هرآنچه را رد كرده، مردود و تحريف شده است، زيرا اگر از نزد الله تعالي مي بود، قطعاً با آن مخالفت نمي‌كرد.» (تيسير الكريم الرّحمن في تفسير كلام المنّان، ابن سعدي، جلد 1، صفحه 490.).

قرآن كريم آخرين رسالت و پيام الهي به بشريت و بلكه براي تمامي جنّ و انس است، برخلاف كتاب‌هاي آسماني قبلي كه براي اقوامي خاص و دوراني معين و محدود فرستاده مي‌شد.

علاوه بر اين، قرآن عظيم الشأن محفوظ از زيادت و نقصان و تحريف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ» [الحجر: 9] «همانا ما قرآن را نازل كرديم و قطعاً ما نگهبان آن هستيم.» ذكر همان قرآن است.

مفسّران در تفسير آيۀ مذكور مي نويسند: يعني ما اين قرآن را نازل كرديم، «وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ»؛ يعني از هرآنچه شايستۀ قرآن نباشد؛ مانند اشتباه و تغيير، تحريف، زيادت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقصان و امثال آن حفاظت مي‌كنيم و هيچ‌كس نمي‌تواند باطلي را برآن بيفزايد ياحقيقتي راازآن حذف كند.(زادالمسير في علم التّفسير، ابن جوزي، ج 4، ص 384؛ فتح القدير، شوكاني، جلد 3، صفحه139.)

قرآن مجيد تأثيرات فراواني در دل‌ها دارد. كسي كه با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعاً تأثيرات بزرگي را در جانش خواهد يافت هرچند معاني و دلالت‌هايش را نفهمد و اگرچه آشنا به زبان عربي نباشد.

اين رازي از اسرار قرآن بوده كه بيانگر عظمت و شكوه آن است.

قرآن كريم بيشترين تأثير را در پيشرفت و رستگاري امّت‌ها داشته و دارد. الله تعالي به وسيلهٔ اين كتاب، قوم عرب را بزرگانِ حكمت و هدايت و بهترين امّت براي راهنمايي مردم ساخت، پس از اينكه در تاريكي هاي جهالت سرگردان و گمراه بودند.

يكي از خصوصيت هاي قرآن اين است كه شگفتي‌هايش پاياني ندارد و با تكرار زياد، كهنه و تكراري نمي شود، بلكه هر اندازه كه انسان قرآن كريم را بيشتر تلاوت نمايد، به همان اندازه شيريني و جذّابيتش بيشتر مي گردد.

از ديگر خصوصيت هاي آن اين است كه الله فراگيري و حفظ آن را آسان نموده وبه همين سبب، بسياري از فرزندان مؤمنان قرآن كريم را حفظ ميكنند.

همچنين اين كتاب آسماني مشتمل بر عادل‌ترين، بزرگترين، گرامي‌ترين و فراگيرترين احكام است و هيچ مسئلهٔ كوچك و بزرگي نيست مگر اينكه به طور اجمال يا تفصيل، به آن پرداخته و هر انسان منصف و عاقلي اين مطلب را قبول دارد هرچند كه هم مسلمان نباشد. (البيان في علوم القرآن، صص 9- 26.)علاوه بر مطالب فوق، در مبحث بعدي و نيز در مبحث اعجاز قرآن، سخنان بيشتري در بارهٔ جايگاه و ارزش قرآن كريم بيان خواهد شد. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: دين اسلام؛ ماهيت، شرايع، عقايد و نظام‌هاي آن، «الإسلام حقيقته- شرائعه- عقائده- نظمه» تأليف: دكتر محمّد بن ابراهيم حَمَد).

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴿٣﴾

ولي [مشركان لجوج] ميگويند (محمد) آن را از پيش خود ساخته است؟ اما (بايد بدانند) كه قرآن حق است و از سوي پروردگارت آمده است تا گروهي را بترساني كه قبل از تو هيچ انذار كننده اي براي آنها نيامده است، شايد (پند گيرند و) هدايت شوند. (٣)

تفسير:

اما مشركين ميگويند: محمد صلي الله عليه وسلم قرآن را خود ساخته و وحي از جانب حق تعالي نمي باشد. و به دروغ آورده است؟ بايد براي شان گفت نه خير، قرآن وحيي الهي است، ثابت ويقيني است كه توسط جبرئيل عليه السلام بر پيامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. تا با آن مردمي را بيم دهد كه پيش از آنحضرت پيامبري به سوي‌شان فرستاده نشده بود؛ براي اينكه به سوي ايمان هدايت و به حق منقاد شوند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم عبارت از اقوامی بود كه در فاصله‌ی بين حضرت عيسى عليه السّلام و حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم زندگی ميكردند. و قبل از آن پيامبرانی از قبيل حضرت ابراهيم و حضرت هود و حضرت صالح عليهم السّلام آمده بودند. اما از آنجايی كه فاصله‌ی آن پيامبران طولانی بود، الله تعالي حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم را برای آنان مبعوث كرد تا آنها را از عذاب خدا برحذر بدارد و بر آنان اقامه‌ی حجت كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴿۴﴾

الله ذاتي است كه آسمان‌ها و زمين و آنچه را كه در ميان آن دو است، درمقدار شش روز آفريد،آن گاه بر عرش (فرمانروايي) قرار گرفت، جز او هيچ دوست و شفاعت كننده اي نداريد، آيا عبرت نمي‌گيريد؟(۴)

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴿۵﴾

اوست كه امر عالم را (به نظام احسن و اكمل) از آسمان تا زمين تدبير مي‌كند سپس در روزي كه مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقايق و ارواح) به سوي او بالا مي رود. (و دنيا پايان مي‌يابد).(۵)

تفسير:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»: خداوند متعال امر كائنات را از آسمان به سوي زمين تدبير مي نمايد، يعني به تدبير تمام خلايق در عالم والا و سفلی می پردازد و وضعيت هيچ‌كس را ناديده نمی گيرد. بعد از آن اين امر و تدبير در روزي به سوي پروردگار بالا مي رود كه اندازه‌اش هزار سال از روزهاي دنياست؛ از همان روزهايي كه مردم بر مي شمارند.

ابن عباس(رض) گفته است: يعنی قضا و قدر را از آسمان به زمين نازل می‌كند، و آنچه را كه تدبير و قضای او بر آن رفته است بر زمين نازل می‌كند.

طول روز قيامت:

«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» يعني مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال ميباشد ودر سوره معارج آمده است كه: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» يعني مقدار آن روز پنجاه هزار سال مي باشد، يک جواب ساده آن همان است كه در بيان القرآن انتخاب شده كه به سبب هولناكي آن روز براي مردم بسيار طولاني محسوس مي گردد، واين درازي به مقدار ايمان و اعمال آنها مي باشد،كساني كه بزرگترين مجرمان باشند، براي آنها طولاني تر وكساني كه كمتر به جرم آلوده باشد، براي آنها كمتر محسوس مي شود، به حدي كه آن روز براي بعضي هزار سال مي شود وبراي ديگران پنجاه هزار سال مي باشد.

برخي از مفسران ميفرمايند: «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» در روزی بس عظيم (يعنی روز قيامت) كه طول آن به سبب شدت خوف وهيبت، به ميزان يک هزار سال از ايام دنيا می‌باشد.

طوريكه در حديث شريف‌آمده است: بر مؤمن سبكتر از وقت يک نماز فرض در دنياست. در (آيه4 سوره معارج) خداوند متعال مقدار روز قيامت را پنجاه‌هزار سال ذكر كرده‌است.

امام قرطبي به نقل از ابن‌عباس(رض) ميگويد: «مراد اين است كه خداوند متعال روز قيامت رادر دشواري آن بر كفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده‌است چنانكه اعراب ايام ناخوش را به درازي وايام خوشحالي را به كوتاهي وصف ميكنند».

به قولي ديگر مراد اين است كه: فرشتگان اخبار بندگان و اعمال شان را به سوي حق تعالي بالا مي برند. ابن كثير مي گويد: «اعمال به‌سوي ديوان و دفتر خويش برفراز آسمان دنيا بالا برده مي شوند و مسافت ميان آن تا زمين، فاصله پانصد سال راه است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنين ابن‌كثير از مجاهد و ضحاک نقل مي‌كند كه گفته‌اند: «فرودآمدن فرشته به زمين در مسيري به فاصله پانصد سال راه و صعود وي نيز همين مقدار راه است ولي فرشته آن را در چشم به هم زدني طي ميكند» والله اعلم.
يعني به صورت كل بايد گفت كه: مركز مديريّت زمين آسمان است، برنامه‌ها از آن جا نازل می شود و به آن جا دوباره عروج می‌كند.
همانطوريكه در آفرينش، همه چيز از او و به سوی اوست، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» تدبير امور نيز از او و به سوی اوست.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۶﴾

او ذاتي است كه از پنهان و آشكار با خبر است، و شكست ناپذير و مهربان است.(۶)

تفسير:

اين مدبّر جهان، همان پروردگار و آفريد گاري است كه متصرّف كائنات است. او به همه امور پوشيده از چشم‌ها، به امور پنهان در ضميرها و به رازهاي قلب ها اگاه ودانا است و به چيزهايي كه ديدگان مي بيند علم دارد. در جهان كه ما در آن زندگي بسر مي بريم بر دوگونه است: پيدا و نا پيدا؛ امّا نزد پروردگار با عظمت ما چيزی بنام غايب و پنهان وجود ندارد. علم الهی، نسبت به پيدا و پنهان يكسان است.
او تعالي در پادشاهي و حكمش غالب است، هركه با وي زور آزمايي كند خوارش ميسازد، هركه با وي مقابله كند شكستش ميدهد و به بندگانش مهربان است؛ از آن رو ايشان را مهلت ميدهد و به سوي توبه فرا مي خواند.
الله تعالي ذاتي است كه: كه در آفرينش، ملك، تدبير، ادارۀ امور، روزي دادن، زنده كردن، ميراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن يكتا و تنها است و هيچ معبودي جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهايي انجام مي دهد و هرگونه بخواهد حكم مي راند، هر كس را بخواهد عزت مي‌بخشد و هر كس را بخواهد ذليل مي سازد، «قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴿26﴾»(سوره آل‌عمران: 26).«بگو خداوندا! اي دارندۀ فرمانروايي، به هر كسي كه خواهي فرمان روايي دهي واز هركسكه خواهي، فرمانروايي باز بستاني و هر كس را خواهي گراميداري و هركس را خواهي خوار سازي، نيكي به دست توست. به راستي بر هر كاري توانايي».
پروردگار با عظمت ذاتي است كه: اختيار و كنترل آسمان ها و زمين فقط در دست اوست او بر هر چيزي توانا و داناست و از همه بي نياز است و همه به او نيازمندند، هر امري از آن او، و هر خير و سعادتي در دست اوست، در افعال و كردارش شريك و همتا ندارد و امرِ او را غالب و بالا دستي نيست، تمامي مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، كه از دائرۀ ملك و قدرت و اراده او بيرون نيستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان كرد و در شمارش نتوان گنجاند.
و تمام آن خصايص تنها حق اوست، كه او يكتا و بدون شريك است، هيچ احدي جز او شايستگي اين خصايص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت كردن اين كمالات يا بخشي از آن براي غير خدا به هيچ عنوان درست نيست.
«وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴿6﴾»

(c) ketabton.com: The Digital Library

[هود: 6]. «و هيچ جنبنده‌اي نيست مگر آنكه روزي‌اش بر (عهدة) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را مي داند. هر يك (از آنها) در كتابي مبين (ثبت) است».

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴿٧﴾

اوهمان ذاتي كه هر چيزي را آفريده و آن را حسن و زيبايي بخشيده است. و آفرينش انسان را از گِل آغاز كرد.(٧)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: آفرينش حضرت آدم عليه السلام با آفرينش بنی‌آدم متفاوت است. «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ» (آفرينش حضرت آدم از خاك بود، ولی نسل او از نطفه و آب آفريده شدند.

«طِينٍ»: گِل. يعني مخلوق برجسته انسان نام را از موجود ساده و كم ارزش گِل آفريده است و او را گُل سرسبد جهان مخلوقات روي زمين كردانيد.

«اَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيءٍ خَلَقَهُ» همه‌ی آفريده‌ها نيكوست. (حتّی زهر در بدن مارهم داراي يك ارزش پر اهميتي است، درست مانند آب دهان كه در دهان انسان نعمت است؛ امّا اگر خارج شود، به هر كجا بيفتد يك اهانت است.)

ابو حيان گفته است: اين تعبير بيانگر امتنان خداوند متعال است و معنی آن چنين است: هر چيز را در جای خود قرار داده است، از اين رو ابن عباس(رض) گفته است: ميمون زيبا نيست، اما «خلقتش» دقيق و محكم است.(البحر ١٩٩/٧.)

برخي از دانشمندان ميفرمايند كه: اگر برای فيل بطور مثال سری مانند سر شتر، و برای خرگوش سری مانند سر شير و برای انسان سری مانند سر الاغ تصور كنی، نقصی بزرگ در آن می يابی، و عدم تناسب و عدم انسجام عجيبی می بينی. اما اگر می‌دانستی بلندی گردن شتر و شكاف لبش برای اين است كه در حال حركت به آسانی بتواند گياه را بردارد و بخورد، و چنانچه فيل دارای خرطومی بلند نمی‌بود نمی‌توانست با آن جسم سنگين كه دارد خم شود تا خوراک و نوشيدنی را بردارد. اگر تمام اينها را می دانستی، يقين پيدا می‌كردی كه خدايی آن را خلق كرده است كه همه چيز را خلق كرده و با زبان دل می‌گفتی: فَتَبٰارَكَ اَللّٰهُ أَحْسَنُ اَلْخٰالِقِنَ. (نقل از «أوضح التفاسير».

بناءً بايد گفت كه الله تعالي آن ذاتي است كه: هرچيز را مستحكم آفريد، صُنعش نيكوست مخلوقاتش را بااستواري و استحكام تمام آفريده.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴿٨﴾

سپس نسل او را از عصارهاي از آب ناچيز و بيقدر (مني) آفريد. (٨)

تفسير:

يعني: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبي بي مقدار» و حقير «پديد آورد» كه آب مني است. يعني سپس نسل آدم را از طريق تناسل و از چكيده آبی رقيق و ضعيف و ناچيز صاف وبي ارزشي يعنی منی، قرار داد. آنچه نطفه ميشود، تنها يك سلّول و اسپرم بيش نيست.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴿٩﴾

بعد اندام او را برابر كرد و از روح (آفريدۀ) خود در آن دميد و براي شما گوش و چشم ها و دل ها آفريد، ولي شما كمتر شكر نعمت هاي او را بجاي مي‌آوريد.(٩)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

«ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»: کلمه‌ی «سوی» از «تسواه»، به معنای ایجاد تعادل و تناسب و دوری از هرگونه افراط و تفریط است. يعني: انسان اوليه (آدم عليه) را كه آفرينش وي از گل آغاز شده بود، را كامل ميكند و به او نيرو مي بخشد، سيمايش را نيكو مي سازد و به صورت كامل‌ترين شكل و زيباترين قامت درآمد. با فرستادن و توظيف فرشته‌اي از روحش در او ميدمد.

از نشانه‌های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست.

ابو سعود گفته است: روح را برای تشریف انسان، به خود اضافه کرده است تا نشان دهد که انسان مخلوقی عجیب وصنعی بدیع است و در محضر پروردگار دارای مقامی والا می‌باشد. (تفسير إرشاد العقل السليم إلي مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۱۹۶/۴، تألیف: شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفي عمادي).

«**وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ**»:براي‌تان اي انسان ها چشم و گوش و دل مي‌آفريند و اينها نعمت هاي ارزشمندي‌اند كه به وسيلۀ آنها آوازها، رنگها، اشياء، علوم و معارف را درک ميكنيد، امور و چيزهاي فايده بخش، ضررناک و نيک و بد را باز ميشناسيد. در ميان اعضای بدن، آنچه وسيله‌ی شناخت و معرفت است، مهمتر است. (لذا تنها نام گوش و چشم و دل را پروردگار با عظمت ما ياد آور شده است. الله تعالي اين حواس را براي شما قرار داده است، تا اصوات را بشنويد، بينايي را داده است تا اشخاص را به وسيله‌ی آن ببينيد و عقل را داده است تا حق و هدايت را دريابيد.

وسعت دايره ديد انسان بيش از گوش اوست. (انسان در يك لحظه نمی تواند دو صدا را مجزّا از هم بشنود، ولی می تواند چند چيز را با هم تماشا كند، به علاوه انسان از راه گوش تنها صدای اشياي واشخاص را می شنود، ولی از راه چشم، موقعيّت، رنگ، حجم، حركت و سكون را می بيند.) (به همين منطق است كه: «**السَّمْعَ**» مفرد و «**الْأَبْصارَ**» جمع آورده شده است.

در ضمن قابل يادآوري است كه: رعايت ترتيب كلمات سمع و ابصار وافئده در آيه مباركه بي حكمت نيست: انسان، در قدم اول مي شنود و آن آرا را درک ميكند، سپس ميبيند و پس از شنيدن و ديدن، ادراكي كامل و احساسي تمام به وجود مي آيد، آنگاه از حاصل آن چه شنيده و ديده، چيزهايي به دست مي آورد.

«**قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ**» اما شكر گزاري تان براي پروردگار تان، در برابر اين نعمت‌ها اندک است و از جملۀ شما بسيار كم اند كساني كه اين نعمت‌ها را در طاعت الله متعال به كار برند.

بايد گفت كه: توجّه به دوران های پيدايش انسان، راهی به سوی خودشناسی و خداشناسی و شكرگزاری است. در نهايت بايد گفت كه: انسان بايد شكرگزار باشد، وگرنه سزاوار توبيخ است.

بايد اين نيروهايي را كه الله متعال به شما ارزاني فرموده است! شكر آنها اين است كه در طاعت الله متعال بايد به كار گرفته شوند نه در معصيت وي ولي به تاسف بايد گفت كه ما انسانها بسيار اندک اين گونه مي‌كنيم.

خوانندگان گرامي!

بعد از اينكه در آيات قبلی دلايل يكتايی الله سبحان وتعالی كه: خالق وآفريدگار و هستی بخش است و بيان پيامبری رسول الله صلی الله عليه وسلم.اينک در آيات متبركه (10 الی

(c) ketabton.com: The Digital Library

14) در باره موضوعاتي انكار كنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت،و شيوه ى اثبات آن در ردّ مشركان و منكران ما را راهنمايى مى كنند.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ﴿١٠﴾

و (كافران) ميگويند: آيا وقتي (ما مُرديم و) در زمين ناپديد شويم، آيا آفرينش جديدي خواهيم يافت؟ ولي آنها لقاي پروردگارشان را انكار ميكنند (و ميخواهند با انكار معاد آزاد باشند و به هوسراني خويش ادامه دهند).(١٠)

تفسير:

«ضَلَلْنَا فِي الأَرْضِ»: در زمين گم شديم. مراد از گم شدن، جزو خاک شدن و در عرض زمين پراكندن و پرتاب شدن است.

از آيه مباركه معلوم ميشود؛ آنچه مورد ترديد منكران قيامت قرار مى گرفت، معاد جسمانى است. كفار منكر حشر و نشراند، كافران: كه از زنده شدن بعد از مرگ انكار داشتند مي گفتند: آيا وقتي جسم هاي ما در قبرها به خاک تبديل شود با آفرينش جديدي برانگيخته مي شويم؟! اين بيان، شان بعيد پنداشتن «زنده شدن» و استهزاء را در بردارد. اين منكران، وقوع چنين امري را دور از تصور دانسته وبراي اثبات اش دليل هم نمي خواهند، بصورت كل آنان فقط به تكذيب مي پرداختند، و دشمني مي ورزيدند.

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴿١١﴾

بگو: ملک الموت (فرشتهٔ مرگ) كه بر شما گمارده شده است روح شما را ميگيرد، باز به سوي پروردگارتان باز گردانيده ميشويد.(١١)

تفسير:

حقيقت انسان روح اوست، همين كه روح قبض شد اين بدين معني است كه گويا انسان قبض شده است. اي پيامبر! براي كافران بگو: مَلَک الموت (فرشتهى مأمور مرگ) كه الله تعالي او را به قبض ارواح موظّف ساخته، روح هاي شما را بدون تقديم و تأخير از موعدش ميگيرد. و فرشته ملک الموت از انجام مأموريّت، داده شده خويش يک ثانيه هم غفلت و شانه خالى نمىكنند.

«ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»:مرگ انسان و دفن او، گامى براى زنده شدن اوست، همان گونه كه دفن تخم گامى براى سبز شدن است. بعد از آن در روز قيامت به سوي پروردگار خود باز ميگرديد و او اعمال شما را محاسبه ميكند. در نتيجه براي كساني مطيع و فرمانبردار اند پاداش نيكو ميدهد وكساني كه سركشان و باغي اند آنان را به عذاب دردناكي گرفتار مي سازند. همان خدايى كه جان ها را مى گيرد، روزى با يك اراده، همه انسان ها را به سوى خود بر مي گرداند.

امام ابن كثير در تفسير خويش ميفرمايد: ظاهر اين است كه فرشتهى مرگ شخصى است معين و در بعضى از آثار به نام «عزرائيل» موسوم است و مشهور نيز چنين است. همان طور كه در حديث آمده است: «دستيارانى دارد كه جان را از ديگر اعضاى بدن ميگيرند تا به حلقوم، «گلو» مىرسد، آنگاه فرشتهى مرگ آن را برميگيرد». (مختصر ٧٣/٣.)

و مجاهد گفته است: زمين بسان يک سينى برايش جمع گشته و هر چه را بخواهد بر مى دارد.

كلمهى «توفى» به معناى باز پس گرفتن كامل چيزى است. با توجّه به اينكه بدن مرده پس از مرگ در جاى خود باقى مى ماند، پس هدف از گرفتن به طور كامل، گرفتن روح است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که حقیقت انسان است، او اگر رفت، انسان به طور کامل رفته است. بنابر این روح دارای اصالت و استقلال بوده وباقی است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد.

قرآن عظیم الشأن در بارهی شیوهی قبض روح، سه تعبیر را بکار برده است:

الف: در یکجا میفرماید: فرشتگان، جان وروح انسان را میگیرند. «**تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ**» (سوره نحل 28).

ب: در آیهی مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشتهای به نام ملك الموت معرّفی داشته است.

ج: در آیهی 42 سورۀ زمر این کار را به خداوند متعال نسبت میدهد. «**اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ**» در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را می گیرند و آن را به ملك الموت تحویل می دهند و او به خدای متعال تحویل می دهد.

در حديثي آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم روزي ملک الموت را بر بالين صحابي از انصار ديد، به او فرمود: «با ياران من به نرمي رفتار كن» ملک الموت در جواب گفت: شما مطمين باشيد كه من با هر مؤمن به نرمي رفتار خواهم كرد و فرمود: هر تعدادي انساني كه در شهر ها و يا قريه جات و بيابان ها، كوه ها و دريا ها زندگي ميكنند، هر يكي از آنها را روزي پنج بار ميبينم، لذا من به هر يک از كوچک وبزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: كه اي محمد! اين هر چه هست بنابه دستور الله است، واگر من بخواهم كه روح پشه اي را قبض كنم، توانايي آن را ندارم، مگر آن كه الله بدان دستور دهد. (تفسير معارف القرآن مفتي شفيع عثماني ديوبندي.).

قبض روح حیوانات :

در مورد اینکه «ملک الموت» مؤظف است که صرف ارواح انسان را قبض نماید ویا اینکه وي مؤظف به قبض روح تمام مخلوقات، از جمله حیوانات، جنیات، فرشته ها و... میباشد.

بر طبق (آیۀ 11 / سورۀ سجده) در مي يابيم كه ملک الموت مأمور قبض روح انسانها است، ولي هيچ نصي از قرآن يا احاديث صحيح نبوي صلي الله عليه وسلم وارد نشده است كه روح حيوانات چگونه و توسط چه كسي قبض مي شود، ولي هستند احاديثي كه اسناد آن جعلي وبرخي بر آن استناد مينمايند از جمله: «**آجال البهائم كلها من القمل والبراغيث والجراد والخيل والبغال كلها والبقر وغير ذلک، آجالها في التسبيح، فإذا انقضي تسبيحها قبض الله أرواحها، وليس إلي ملک الموت من ذلک شيء**». يعني: زمان مرگ تمامي حيوانات از قبيل مورچه و شپش و كيک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و ديگر حيوانات بستگي به زمان تسبيح آنها دارد، هرگاه تسبيح گفتن آنها بپايان رسيد خداوند روح آنها را قبض ميكند، و ملک الموت چيزي از آنرا برعهده ندارد.

ولي همانطور يكه درفوق بيان شد سند اين احاديث دقيق نبوده وعلامۀ الباني رحمه الله آنرادر«السلسلة الضعيفة»(188/4) بيان داشته وآنرا دروغ دانسته است.

و لذا بعضي از علما گفته اند: ملک الموت ارواح جميع مخلوقات (انسان و حيوانات) را قبض ميكند، و بعضي ديگر از اهل علم گفته اند: «خداي سبحان خود ارواح حيوانات را مي‌ستاند، نه فرشته مرگ». براي تفصيل موضوع مراجعه فرمايد به: «التذكرة» للقرطبي صفحه (75)، «الفواكه الدواني» (100/1).

شیخ ابن عثیمین عالم شهیر جهان اسلام: این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرداختن به بحث را بي فايده دانسته است، چنانكه از ايشان در مورد قبض ارواح حيوانات پرسيده شد و ايشان جواب دادند: «نظر تو چيست اگر به شما گفته شود كه: ملك الموت مأمور قبض ارواح حيوانات است يا مأمور نيست، فايده ي اين چيست؟! آيا صحابه در اين مورد از رسول صلي الله عليه وسلم سوال كردند، در حاليكه آنها از هركسي بيشتر در يادگيري و كسب علم حريص بودند، و رسول خدا صلي الله عليه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هركسي تواناتر بود، ولي با اين وجود هرگز صحابه از ايشان در اين مورد سوال نكردند، آنچه كه خداوند متعال ميفرمايد اينست: **«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ»:** يعني ملك الموت مأمور قبض ارواح بني آدم است، اما در مورد ارواح غير انسانها چيزي ثابت نشده و خدا بدان آگاهتر است. «لقاء الباب المفتوح» (11/146).

بنابراين چون هيچ دليلي از كتاب و سنت در اين خصوص وارد نشده كه چه كسي مأمور قبض ارواح حيوانات است، نمي توان بدون وجود دليل حكم به چيزي داد، زيرا خداوند متعال ميفرمايد: **«ولاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»** (اسراء 36). يعني: از آنچه به آن آگاهي نداري، پيروي مكن.

همچنان شان يک مسلمان است كه در موضعاتي به تفحص وتحقيق بپردازد كه: به نفع قيامتش باشد و بتواند توسط آن از گناه دور شده و به حسنات نزديک گردد، انسان همواره بايد تلاش كند تا بار حسناتش را زياد كند و در پي كسب علمي باشد كه وي را به اين هدف ميرساند. هرگز در قيامت از ما پرسيده نمي شود كه مثلا: مأمور قبض ارواح حيوانات چه كسي بود؟ يا: تعداد پيامبران چند نفر بودند؟ و يا از اين قبيل سوالات.

وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴿١٢﴾

و اگر ببيني وقتي را كه مجرمان نزد پروردگارشان سرهاي‌شان را به زير افگنده باشند و ميگويند: پروردگارا! آنچه وعده كرده بودي ديديم و شنيديم، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوريم، ما به قيامت ايمان داريم.(١٢)

تفسير:

«وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»:اگر حال ووضعيت و صحنه هاي دلخراشي مجرمان را در روز قيامت مشاهده كني تعجب خواهي كرد؛ كه چگونه مجرمان كه باذلّت و ترسناكي سر افگنده‌اند و در حاليكه خواري ومحنت برآنان سايه افكنده ميگويند: **«رَبَّنٰا أَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا»**: پروردگارا! بدي اعمال خويش را ديديم و سخن حق را كه پيامبران ما را به سوي آن دعوت مي فرمودند شنيديم، (آنچه را وعده كرده بودى)، اكنون طور يقين به خطاكاري خود پي برديم و ما نابينا و ناشنوا بوديم.

واينک به سويت توبه‌گار شده‌ايم؛ **«فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً»:**پس ما را به زندگي دنيا بر گردان تا از اعمال نيكو توشه بگيريم. اكنون به علم يقين دانستيم كه به دينت كافر بوديم، پيامبرت را تكذيب نموديم و زنده شدن بعد از مرگ را دروغ پنداشتيم.

بادر نظرداشت اينكه آنان، خود را در چنين زماني به بودن از اهل يقين وصف ميكنند، به اميد اين كه خواسته شان در بازگرداندن به سوي دنيا برآورده شود در حاليكه اين امكان هرگز به آنان داده نميشود و اگر هم به دنيا بازگردانيده شوند، مجدداً به همان انديشه‌ها و كارهايي خويش باز ميگردند كه از آن نهي شده بودند و قطعاً در اين ادعا كه اگر به دنيا بازگردانيده شوند خوب عمل خواهند كرد، دروغگو مي باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: سركشى امروزِ مجرمان، سرافكندگى فردای قيامت را در پيش روي خود دارد، كه به طور يقيين اين مايه‌ی تسلّى پيامبر صلي الله عليه وسلم و مؤمنان است.
واقعاً قيامت، روز سرافكندگى و شرمندگى مجرمان است. روز قيامت، روز اقرار است. روز قيامت، روز كشف حقايق و باز شدن چشم‌ها و گوش‌هاست. (كسانى كه چشم و گوش خود را بر ديدن و شنيدن حقّ بسته بودند، در آن روز باز مي گردد. مجرمان با تمام وضاحت در يافتند كه دليل جرم وگناه، باور نداشتن به روز جزا و قيامت است. با تمام وضاحت دريافتيم كه:آنچه كه در قيامت سبب نجات انسان ميگردد، تنها وتنها عمل صالح است كه جاى آن در دنيا مي باشد.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴿١٣﴾

و اگر ما ميخواستيم حتماً به هر كس هدايتش را مي داديم ولي از سوي من اين قول فيصله شده است كه جهنم را از جن و انس يكجا پر مي‌كنم.(١٣)

تفسير:

يعني: حكم من براين امر پيشي گرفته و قضا و فيصله من صادر شده و تحقق يافته است؛ «كه هرآينه جهنم را از همه جن وانس پر مي سازم» اين همان قول و حكمي است كه از جانب من واجب و ثابت شده و بربندگان من محقق شده است و قضا و فيصله من بر آن نافذ ميگردد زيرا من به علم ازلي خويش دانسته‌ام كه اين دوزخيان به اراده و اختيار خود، راه انكار و تكذيب را در پيش گرفته و از اهل شقاوت ميگردند. (تفسير انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروي).
كارهای الهی با مشيّت و اراده اوست. پذيرفتن هدايت، بايد اختياری باشد نه اجباری. در ضمن بايد گفت كه: رحمت همه جانبه و گسترده‌ی الهی، مانع قهر او نيست.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿١٤﴾

پس به سبب آن كه ملاقات امروز تان را فراموش كرديد (عذاب دوزخ را) بچشيد، ما نيز شما را فراموش كرديم، و بچشيد عذاب هميشگي را بخاطر اعمالي كه انجام مي داديد. (١٤)

تفسير:

بعد از اينكه كافران در روز قيامت وارد دوزخ ميشوند به طريق استهزا و سرزنش براي‌شان گفته مي شود: به علت اين‌كه روز آخرت را به فراموشي سپرده و در هوس هايتان مستغرق بوديد، اين عذاب هميشگي و دردناک را بچشيد، «وَ ذُوقُوا عَذَابَ اَلْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و به سبب كفر و تكذيبتان، اين عذاب دائمی و جاويد را بچشيد، الله تعالي شما را در دوزخ رها گذاشته نه بيرون تان مي كند و نه عذاب آن را بر شما تخفيف مي دهد.

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه (15 الي 22) در باره صفت مؤمنان در دنيا، مقارنه ي مؤمن و كافر و پاداش هركدام، به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴿١٥﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنها كساني به آيات ما ايمان مي‌آورند كه چون آن آيات به ايشان يادآوري شود، سجده كنان مي‌افتند و پروردگارشان را با ستايش و به پاكي ياد ميكنند و تكبر مي‌ورزند.(١٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ذُكِّرُوا بِهَا»: بدان پند داده شدند.«سُجَّداً»: جمع ساجِد، سجده كنندگان.

«بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»: متلبّس به حمد و ستايش پروردگارشان هستند. (تفسير نور).

مقام و حقيقت سَّجْدَه :

سجده در معناي لغوي به حالتي از حالتهاي انساني اطلاق مي شود كه در جوارح و بدن ظاهر مي گردد.

در كتاب لغت سجده را به معناي خم شدن، انقياد و كُرنش در برابر ديگري با ماليدن پيشاني به خاك تعبير وتفسير نموده اند.

اما در حقيقت اين حالت كُرنش ظاهري و پيشاني بر خاك گذاشتن در برابر كسي و يا چيزي، ظاهر معنا و نمادي از حقيقت ديگري است كه در باطن سجده كننده وجود دارد.

حقيقت معناي سجده را بايد در فروتني، تواضع، تذلل و خواري نسبت به مسجود له دانست.

از اين رو سجده را به معناي تذ لل و عبوديت و پذيرش بندگي دانسته اند.

در فهم قرآن عظيم الشأن، از آنجائيكه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعي و حقيقي، است و تنها اوست كه سزاوار اطاعت بي چون و چرا مي باشد، سجده معناي خاصي مي يابد. بنابر اين سجده در فرهنگ قرآني و تعريف قراني، عبارت از تذلل و عبادت براي الله است. (مفردات الفاظ قرآن كريم؛ راغب اصفهاني، صفحه٣٩۶ زير عنوان اصطلاح سجده.).

فضيلت سجده در حديث نبوي:

پيامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم در مورد فضيلت سجده ميفرمايد: من در روز قيامت، تک تک افراد اُمت خود را مي شناسم، گفتند: يا رسول الله! در ميان آنه مه مخلوق، چگونه آنها را مي شناسي؟! فرمود اگر شما وارد طويل هاي شويد كه پر از اسپان سياه و خاكستري باشد و فقط يک اسپ در ميان آنها وجود داشته باشد كه دست و پايش سفيد باشد، آيا شما آن را تشخيص نخواهيد داد؟ گفتند: بلي.

رسول الله صلي الله عليه و سلم فرمود: در آن روز، چهره هاي امت من در اثر سجده ميدرخشد و دست و پايشان به بركت وضوء، سفيد و درخشان خواهد بود (روايت احمد).

همچنان در حديث ديگري آمده است: زماني كه خداوند ميخواهد شفقتي در حق بعضي از گناهكاران مسلمان كه در دوزخ به سر ميبرند، بنمايد، به فرشتگانش دستور ميدهد، كه آنها را از دوزخ بيرون بياوريد، فرشتگان از آثار سجده، آنها را تشخيص ميدهند، زيرا آتش دوزخ همه جسم انسان را نابود ميكند جز آثار سجده را كه سالم ميماند (متفق عليه).

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴿١۶﴾

پهلوهايشان از بسترها در دل شب دور مي‌شود،(بپا مي‌خيزند و رو به درگاه خدا مي آورند) با بيم و اميد پروردگارشان را مي‌خوانند و از آنچه به آنها روزي داده‌ايم انفاق مي‌كنند.(١۶)

تفسير:

«تَتَجَافي»: رها و به دور مي شوند. مراد برخاستن از خواب خوش و ترک بستر نرم و گرم است. «المَضَاجِعِ»: جمع مَضْجَع، بسترها، رخت خواب ها. يعني پهلوهايشان از بسترها به

(c) ketabton.com: The Digital Library

دور مي شود (و خواب شيرين را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان مشغول مي شوند.) آنان براي خواندن نماز شب بر ميخيزند که همانا نماز عشاء ووتر است. نماز تهجّد يعني نمازشب را ميخوانند.

برخي از مفسرين در معناي اين آيه مبارکه نوشته اند: متقيان؛ تا نماز عشا را نخوانند، نمي‌خوابند. طوريکه (در آيات 19/17 سورۀ ذاريات) ميفرمايد: «كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ﴿17﴾ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴿18﴾ وَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ﴿19﴾(اندکی از شب را می خوابیدند. و درسحرگاهان، استغفار میکردند. ودراموالشان، برای سائل ومحروم حقی بود).

ولي برخي ديگري از مفسران(آيه 17 اين سورۀ) را به دومعناي ذيل آورده اند: يکی آنکه متّقين، بيشتر شب را بيدارند و اندکی از آن را می خوابند، ديگر آنکه متّقين، بيشتر شب‌ها به عبادت بر می خيزند و کم است شب‌هايی که آنها تماماً در خواب باشند و برای عبادت برنخيزند.

امام ابن کثير در معني آن آيۀ مبارکه «تَتَجافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ اَلْمَضاٰجِعِ» ميگويد: «مراد از آنان، تَهَجُد گزاراني هستند که براي خواندن نماز شب از بستر خواب برمي خيزند». مجاهد گفته است: هدف آيۀ مبارکه همانا قيام ليل است.

دکتر عايض بن عبدالله القرني مفسر: «تفسير الميسّر» در تفسير اين آيه مبارکه مي نويسد: پهلوهاي گروه ابرابر از ترس پروردگار در هنگام خواب از خوابگاه شان دور است؛ يعني خواب شان مانند خواب منافقان نيست که چون خود مرده و بيجان باشند، بلکه براي نماز شب (تهجّد) برميخيزند، خدا را بسيار ياد ميکنند.

«وَ مِمّا رَزَقْناٰهُمْ يُنْفِقُونَ» و از روزيی که به آنها عطا کرده‌ايم به طريق نيکی و احسان در راه خدا صدقه مي نمايند.

بايد گفت که: لازمه‌ی تقوا، فقر و ناداری نيست و ميتوان متّقی ثروتمند هم باشد،زيرا قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ« (آيه 19 الذاريات) در اموال آنان، حقّی برای محرومان است. پس آنان بايد به قدری توانمندي در آمد و ثروت داشته باشند که علاوه بر تأمين نيازهای زندگی خود، به ديگران نيز کمك کنند.

در حديث شريف به روايت معاذبن جبل(رض) آمده‌است که رسول الله صلي الله عليه وسلم به وي فرمودند: «اگر مي خواهي تو را از درهاي خير آگاه گردانم؛ بدان که (درهاي خير سه چيز است):

1 - روزه سپر است (از آلودگي به شهوات).
2 - صدقه گناه را نابود مي کند.
3 - (در سوم) به‌پاخاستن شخص در دل شب براي نماز و اظهار نياز است».

تهجد يا قيام الليل:

از فحواي آيات قرآني، و احاديثي نبوي به اين حقيقت ميرسيم که: بعد از فرايض، واجبات و سنن، مهمترين نمازي که مسلمانان به اداي آن در شرعيت اسلامي مکلف گرديده اند، فضايل و فوايد متعددي هم در بر دارد، نماز تهجد، «قيام الليل» است.

اين نماز در راستاي خود سازي و قرب الهي، و در جهت اصلاح و اعتلاي روح و روان و تندرستي ظاهري و باطني انسان سازنده ترين و مؤثر ترين نقشي را ايفا ميدارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام هاي تهجد:

علماء نماز تهجد را با نام هاي متعددي ياد و مسمي نموده اند كه از آن جمله ميتوان: صلاة الليل (نماز شب)، قيام الليل (شب بيداري)، صلاة التطوع بالليل (نماز نفل شبانه)، صلاة السحر (نماز سحر)، نماز پاكان، نماز انبيا و غيره وغيره نام برد. تهجد در لغت، مصدر و از باب «تفعّل» است و از هَجَدَي هَجِدُه جوداً، مأخوذ است. ميگويند: هجد و أهجد، يعني خوابيد. و اين كلمه در زبان عربي از اضداد است؛ يعني دو معناي متضاد دارد، هم به معني خوابيدن در شب است و هم به معناي از خواب بيدار شدن. (جوهري، الصحاح: ۵۵۵/۲)

تهجد در اصطلاح فقهي:

تهجد در اصطلاح فقهي همان شب زنده داري مي باشد كه غرض برپا كردن نماز شب، تلاوت قرآن عظيم الشأن، ذكر خدواند وطلب مغفرت بعمل مي‌آيد، برخي از علماء در تعريف اصطلاحي تهجد فرموده اند: «هو صلاة التطوع بالليل» نماز نفلي كه در شب خوانده مي‌شود. هكذا تعدادي از علماء ميان نماز شب (قيام الليل) و نماز تهجد فرق گذاشته‌اند و گفته‌اند: خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قيام الليل ويا هم نماز شب مي نامند، ولي نماز نفلي كه بعد از خواب شب اداء مي شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمي داشته اند.

ولي برخي از علماء هر دو را به يک معنا گرفته‌اند. البته آموزش و روش پيامبر و عمل بيشتر علماء بر همين بوده است كه بعد از خوابيدن پاسي از شب بيدار مي شدند و نماز تهجد مي خوانند.

صحابي جليل القدر هر يک علقمه بن قيس و اسود بن يزيد رحمهما الله در مورد نماز تهجد ميفرمايند: «إنما التهجد بعد نومة» نماز تهجد درحقيقت آن است كه بعد از خواب اداء شود. (المروزي، قيام‌الليل:۱۹).

فضيلت تهجد در قرآن :

در قرآن عظيم الشأن بصورت كل 112 مرتبه در 45 سوره دربارۀ مقام ومنزلت نماز و امر به اداي آن آمده است و از آن جمله در 17 آيه آياتي در بارۀ نماز شب (قيام الليل) و دعوت بندگان براي برپا داشتن آن آمده است كه اين نشانه اي از اهميت فوق العاده خلوت شبانه معبود با خالق خويش است.

ولي لفظ «تهجد» صرف يكبار در قرآن عظيم الشأن وآنهم در (آيه‌ي 79 سوره‌ي اسراء) بكار گرفته شده است: «وَ مِنَ اللَّيلِ فَتَهَجَّد بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسي اَن يبعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَحمُوداً» (يعني اي پيامبر خدا! پاسي از شب را زنده بدار! باشد كه پروردگارت تو را به مقامي محمود و نيكو برساند.)

ولي قرآن عظيم الشأن در مورد ساير نوافل كه در قيام ليل وشب زنده داري بعمل ميآيد در آيات متعددي بدان اشاره نموده كه: اين آيات عبارتند از: (اسرا 79، فرقان 64، سجده 16و 17، طه30، ص 37 و 38، زمر 9، ذاريات 17و 18، طور 48، مزمل2و3و4و6، دهر 25 و 26، فجر3).

در حديثي آمده است: «عليكم بقيام الليل فإنَّه دأبُ الصالحين قَبلَكُم»؛ نماز شب را بر خود لازم بگيريد، زيرا مواظبت بر آن، شيوه و روش نيكانِ قبل از شما بوده است. (ترمذي:۳۵۴۹).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامي!

در اين حديث نه تنها بر خواندن نماز تهجد (قيام الليل) تأكيد بعمل آمده است، بلكه نماز تهجد (قيام الليل) را از روش نيكانِ امت هاي گذشته محسوب نموده و به اين مطلب اشاره دارد كه در اديان گذشته پايبندي به نماز تهجد يكي از معيارهاي تقوا و صلاح بوده است و اين امت كه خيرالامم و پيرو افضل الرُسل است، اولي‌تر وحق‌دارتر به خواندن نماز تهجد است. كلمۀ «عليكم» كه جملۀ آغازين حديث متبركه است، معني تأكيد و الزام دارد، كه در مورد ديگر نمازهاي نفل خيلي كم آمده است.

2 - طوريكه قبلاً تذكر داديم، نماز تهجد از بهترين و با فضيلت‌ترين نفل بعد از نماز هاي فرضي است «إِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ بَعْدَ المَفْرُوضَةِ، الصَّلاةُ فِي جَوْفِ اللَّيلِ»؛ (بعد از نماز فرض با فضيلت ترين نماز آن است كه در دل شب «جوف الليل» خوانده شود). (المعجم الكبير:۱۶۷۴) هدف از نمازي كه در دل شب بجاء آورده ميشود، بصورت قطع همان نماز تهجد ميباشد.

3 - در روايتي آمده است كه در يكي از روزها شخصي از پيامبر اكرم صلّي الله عليه و سلّم در مورد بهترين عمل پرسيد، آن حضرت در جواب آن شخص فرمود: بهترين عمل قيام طولاني در حضور پروردگار در نماز است (يعني تلاوت كردن طولاني در حال قيام) و همين طور بهترين نماز بعد از فرايض، نماز تهجد است. (مسلم:۸۲۱/۲)

مسلمانيكه شب زنده‌داري خويش را با نماز تهجد، و با دعا و نيايش وتلاوت قرآن عظيم الشان، سپري مينمايد، به مهتابي مي ماند در آن خلوت و تاريكي مي درخشد و مورد الطاف و عنايات پروردگار قرار مي‌گيرد.

واقعيت همين است كه: نماز و نيايش در شب و استغفار در سحر، كار دائمی متقين است. استغفار در سحر، اوج عبادت است. و در تهجّد و سحرخيزی، از ميان تمام اذكار و دعاها، استغفارمقام خاصي خود را دارد.

شأن نزول آية 16:

- بزار از بلال (روايت كرده است: ما در مسجد مي نشستيم و جماعتي از ياران رسول الله (بعد از اداي نماز شام تا نماز عشاء نماز ميخواندند.

پس آية «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ....» نازل شد. در اسناد اين روايت عبدالله بن شبيب ضعيف است.

839- ترمذي به گونۀ صحيح از انس(رض) (روايت كرده است: اين آيه تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ در بارۀ انتظار به نماز عشاء نازل شده است. (ترمذي 3196، ابوداود 1322 و طبري 28222 از انس روايت كرده اند «زاد المسير» 1109).

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿۱۷﴾

پس هيچ كس نمی داند كه آنچه سبب روشنی چشم ها است ، چه چيزی (از نعمت های حيرت آور) برای آنها پنهان داشته شده است به پاداش آنچه ميكردند.(۱۷)

تفسير:

«مَآ أُخْفِيَ لَهُمْ»: چيزهائي كه براي آنان پنهان شده است. مراد مواهب عظيم و نعمت هاي فراواني است كه براي مؤمنان تهيه ديده شده است.

در حديث شريف قدسي به روايت بخاري و مسلم از ابي هريره(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: الله متعال فرمود: «أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين

(c) ketabton.com: The Digital Library

رأت ولا أذن سمعت ولا خطر علي قلب بشر».
«براي بندگان صالح خود چيزهايي آماده كرده‌ام كه هيچ چشمي نديده، هيچ گوشي نشنيده و نه بر قلب هيچ بشري خطور كرده است».
ابو هريره(رض) اضافه كرد: اگر خواستيد آيه: «فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّآ أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن» [السجدة: 17] را بخوانيد.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴿١٨﴾

آياكسي كه مؤمن است ،مانندكسي است كه فاسق است؟هرگز برابر نيستند(١٨)

تفسير:

ابن كثير در تفسير خويش در باره اين آيه مباركه مينويسد: از عدل و كرمش خبر ميدهد كه در روز قيامت در حكمش بين آنكه به آياتش ايمان داشته و از پيامبرانش پيروى كرده، و آنكه از اطاعت وفرمان خدا خارج و پيامبرانش را تكذيب كرده است، مساوات بر قرار نمى كند. (مختصر ٣/٧۶.)

اِيمان چيست؟

ايمان عبارت از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است كه با طاعت و عبادت زياد ميشود و با گناه و معصيت تقليل مي يابد. خداوند متعال ميفرمايد: «إِنَّمَا ٱلمُؤمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَإِذَا تُلِيَت عَلَيهِم ءَايَٰتُهُۥ﴿١﴾زَادَتهُم إِيمَٰنا وَعَلَىٰ رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ﴿2﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقنَٰهُم يُنفِقُونَ﴿3﴾ أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلمُؤمِنُونَ حَقّا»(سورة الأنفال: 2-) «مؤمنان تنها آنانند كه چون خداوند ياد شود، دل هايشان ترسان گردد و چون آياتش بر آنان خوانده شود بر ايمانشان بيفزايد و بر پروردگارشان توكل ميكنند، كساني كه نماز ميگذارند و از آنچه به آنان روزي داده‌ايم انفاق مي‌كنند، اينان همان مؤمنان راستين هستند».
و ميفرمايد:«وَمَن يَكفُر بِٱللَّهِ وَمَلَٰئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱليَومِ ٱلأَخِرِ فَقَد ضَلَّ ضَلَٰلَا بَعِيدًا﴿136﴾» (سورة النساء: 136).«وهركس به خداوند و فرشتگانش وكتابهايش و فرستادگانش و روز قيامت كافر شود (بداندكه) به گمراهي دور و درازي گرفتار آمده است».

ايمان زبان :

عبارت از ذكر و دعا و امر به معروف و نهي از منكر و تلاوت قرآن و غيره است.
ايمان قلب: مانند اعتقاد به وحدانيت خدا وربوبيت والوهيت واسماء وصفات او تعالي و وجوب عبادت خداي يكتا كه شريك و مانندي ندارد و آنچه كه ازنيات ومقاصد درذيل آن داخل ميگردد، كما اينكه اعمال قلبي نيز درمسماي ايمان داخل است. مانند محبت براي الله، ترس از الله، توبه و انابت به بارگاه الله و توكل برالله و غيره، و همچنين اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقية اركان اسلام وجهاد في سبيل الله وطلب علم وغيره از همين قبيل ميباشد.
چنانكه خداوند متعال ميفرمايد: «وَإِذَا تُلِيَت عَلَيهِم ءَايَٰتُهُۥ زَادَتهُم إِيمَٰنا» [الأنفال: 2]. «چون آياتش برآنها خوانده شود بر ايمانشان بيفزايد».
و ميفرمايد: «هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلمُؤمِنِينَ لِيَزدَادُوٓاْ إِيمَٰنا مَّعَ إِيمَٰنِهِم» سورة الفتح: 4). «اوست كسي كه در دل مؤمنان آرامش نازل كرد تا ايماني بر ايمان (پيشين) آنان افزون شود».
بندۀ مؤمن هر چه طاعت و عبادت و وسائل تقربش زياد شود، ايمانش نيز زياد ميشود، و هر چه طاعت و عبادت و اسباب تقربش كم شود، ايمانش نيز كم ميشود، پس گناهان و معاصي در ايمان بندۀ مؤمن سلباً و ايجاباً تأثير دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثلاً: اگر گناهش شرك اكبر يا كفر اكبر باشد. اصل ايمان را باطل مي‌كند، امّا اگر پائين تر از آن باشد كمال ايمان را مي شكند و پاكي آنرا مكدر كرده و ضعيفش ميگرداند، خداوند متعال ميفرمايد: «إِنَّ ٱللَّهَ لَا يغفِرُ أَن يشرَكَ بِهِۦ وَيغفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يشَآءُ» [النساء: 48]. «به راستي خداوند (آن گناه را) كه به او شرك آورده شود، نمي بخشايد وجز آنرا براي هر كس كه بخواهد، مي آمرزد».

رسول الله صلي الله عليه وسلم چي زيبا ميفرمايد: «لايزني الزني حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشرب و هو مومن»

فاسق:

«فاسِقاً» فاسق يعنى از فرمان خدا خارج شده. علامه ابن عثيمين در «فتاوي نور علي الدرب (2/4).» در مورد اينكه؛ در شريعت اسلام فاسق به چه كسي اطلاق مي گردد مينويسد: «فاسق يعني كسي كه از اطاعت الله و پيامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اكبر كه كفر است، و فسق پايين تر از آن (كه به حد كفر نمي رسد).

مثال فسق اكبر همان است كه در(آيات 18-20 سؤره سجده)تذكر رفته است:

فسق در اينجا به معناي كفر است، فسق ديگري هست كه به درجه كفر نميرسد، مانند اين آيه كه ميفرمايد: «وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيكُمُ الْإِيمَانَ وَزَينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (سورۀ حجرات 7). يعني: «اما خداوند ايمان را در نظرتان گرامي داشته است و آن را در دلهايتان آراسته است، و كفر و نافرماني و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است».

در اين آيۀ خداوند متعال كفر را به تنهايي و فسق را نيز به تنهايي و عصيان را هم كه غير از فِسق است را هر يک جداگانه ذكر كرده است.

از فحواي آيه مباركه معلوم شد كه: تنها كفّار، مخالف مؤمنان نيستند، افراد فاسق نيز در جبهه‌ی مخالف قرار دارند.مُؤْمِناً... فاسِقاً

شأن نزول آيۀ 18:

840- واحدي وابن عساكر از طريق سعيد بن جبير از ابن عباس(رض) روايت كرده اند: وليد بن عقبه بن ابو معيط به علي بن ابو طالب (گفت: سلاحم در نبرد و روز كار زار از سلاح تو تيزتر و برنده‌تر است، در سخنوري از تو بالاترم. در املاء و نويسندگي به مراتب از تو بهترم. شير يزدان علي گفت: خاموش اي فاسد تو از راه حق و صلاح بيرون رفته‌اي. پس آية «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لَّا يسْتَوُونَ» نازل شد.

841- ابن جرير از عطاء بن يسار همينگونه روايت كرده است. (تفسير طبري، جلد 21، صفحه 107.)

842- ابن عدي و خطيب در «تاريخ» خود از طريق كلبي از ابو صالح از ابن عباس نيز همينگونه روايت كرده اند.

843- خطيب و ابن عساكر از طريق ابن لهيعه از عمرو بن دينار از ابن عباس روايت كرده اند: اين آيه در بارۀ علي بن ابو طالب (و عقبه بن ابومعيط كه يكديگر را ناسزا گفتند، نازل گشته است. همچنان در اين روايت آمده است كه اين آيه در مورد عقبه بن وليد نازل گشته است نه وليد.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يعْمَلُونَ﴿١٩﴾

اما كسانى كه ايمان آورده‌اند و كارهاى شايسته كرده‌اند، جنةالماوى دارند كه جاويدان از آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها خواهد بود، اين وسيله پذيرايي(خداوند) از آنهاست در مقابل اعماليكه انجام مي دادند.(١٩)

تفسير:

«جَنَّاتُ الْمَأْوي»: باغ هاي محلّ زندگي. يعني دنيا جايگاه سفر است، ولي بهشت جايگاه ماندن و زندگي كردن. «نُزُلاً»: مكاني كه مهمان محترم را در آنجا مينشانند. محلّ پذيرائي. چيزي كه براي پذيرائي از مهمان آماده ميكنند.

مراد اين است كه بهشت محلّ پذيرائي از مؤمنان است و دائماً همچون مهمان از ايشان پذيرائي مي شود.

همچنان امام بيضاوی گفته است: بهشت جايگاه و پناهگاه حقيقی است و دنيا منزلگاه كوچ كردن حتمی است. «أنوار التنزيل وأسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوی١١٢/٢.)

ايمان از عمل جدا نيست. مؤمن بايد تمام كارهايش پسنديده باشد. باغ های بهشتی، برای پذيرايی از مؤمنان است. «**نُزُلًا**»

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴿٢٠﴾

اما كساني كه نافرماني كرده اند پناهگاه و منزلگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن بيرون آيند در آن بازگردانده ميشوند، و به آنان گويند: عذاب آتشي را كه همواره آن را تكذيب مي كرديد، بچشيد.(٢٠)

تفسير:

فاسقِ منكر قيامت يعني: سرپيچي وتمرد كرده‌اند بر الله تعالي متعال و بر پيامبرانش عليهم السلام و از دايره طاعت بيرون رفته‌اند هميشه در دوزخ خواهد ماند. در جنب شكنجه‌ی جسمی، شكنجه، با تحقير روحی آنان همراه است. هرباري كه بخواهند از آن بيرون شوند، حق تعالي آنان را باز ميگرداند و مأموران دوزخ در قالب سرزنش و توبيخ به آنها ميگويند «وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ اَلنَّارِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»: از عذاب دوزخ كه در زندگي دنيا بدان تكذيب ميكرديد و آن را به باد مسخره مگرفتيد، بچشيد.

فضيل بن‌عياض‌گفته است:به خدا قسم! دست‌ها بسته وپاها درزنجيرند وزبانه‌ی آتش آنها را بالا ميبرد و فرشتگان آنان را سركوب مي كنند. (مختصر ٧۶/٣.)

وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿٢١﴾

و بي ترديد آنان را غير از عذاب بزرگ تر [در قيامت] از عذاب نزديک تر [در دنيا] مي چشانيم، باشد كه (از كفر و شرک و گناه) باز گردند.(٢١)

تفسير:

«الْعَذَابِ الأدْني»: عذاب نزديكتر. عذاب كمتر. مراد مصائب و بلايا و آفات دنيوي است، همچون: زيان ها و ضرر ها، مريضي ها و ناخوشي ها، خشک سالي‌ها، دردها و رنج‌ها، كه بيدارباش‌ها و هشدارهاي خدائي بشمارند.

«الْعَذَابِ الأكْبَرِ»: عذاب بزرگتر. هدف از آن عذاب اخروي جهنّم است (ملاحظه شود سورۀ هاي: رعد آيه 34، زمر آيه 26).

يكی از سنّت های الهی، گرفتار كردن گنهكار برای توبه است. «وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ اَلْعَذَابِ اَلْأَدْنىٰ» به يقين كه الله متعال پيش از عذاب اكبر در آتش دوزخ، كافران را از عذاب دنيا كه نزديک‌تر است می چشانيم، از قبيل كشته شدن و اسير شدن و بلا و سختی وساير انواع

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصيبت‌ها و غم ها، بلاها و اضطراب‌ها، محنت‌ها و پريشاني‌ها، مريضي هاي روحي وروانی دردها گرفتار مينمايد، ملاحظه ميشود كه: عذاب آخرت از همه‌ی عذاب‌های دنيوی بزرگتر است.
«لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ» تا «بازگردند» از شرک وتكذيب وگناهاني كه در آن هستند به سوي ايمان، بسوي طاعت و عبادات در نتيجه، از آنچه كه در آن قرار دارند، توبه كنند.
ولي با چشيدن عذاب‌های دنيوی، باز هم بازگشت خلافكاران از گناهان خود اجباری نيست.
به قولي: مراد از عذاب أدني، كشته شدن به شمشير در روز بدر است.
امام حسن(رض) گفته است: «عذاب أدنی» يعنی مصايب و ناكامی‌ها و بيماری های دنيا كه بندگان به آن آزمايش و مبتلا می شوند تا توبه كنند. و مجاهد گفته است: «عذاب أدنی» يعنی كشته شدن و گرسنگی. (مفسران گفته‌اند: مردم مكه هفت سال با خشكسالی و قحطی مواجه شدند تا جايی كه مردار و استخوان سگ را ميخوردند.) (صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ﴿٢٢﴾

و كيست ظالم تر از آن كس كه به آيات پروردگارش پند داده شود [و] آنگاه از آن روی بگرداند قطعاً ما از مجرمان انتقام كشنده ايم.(٢٢)

تفسير:

بی اعتنايی گنهكار به تذكّر، بدتر ازگناه ميباشد، حكم آيه مباركه همين است كه: هيچكس ظالم‌تر نخواهد بود از كسي كه به وسيلهٔ آيات فرود آمده از جانب حق تعالي بر پيامبرش نصيحت شود، اما آن را ترک كند و بدان ايمان نياورد، ازحق اعراض نمايد وبدان عمل نكند. وآنرا به فراموشی ميسپارد.
اعراض ازاحكام آيات الهی جُرم است ومجرم درمعرض انتقام الهی قرار دارد.
«إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ» به يقين كه الله متعال به شديدترين وجه از دشمنان مجرم و بدكارش آنانيكه آيات الهي به تكذيب گرفته اند، با عذاب سختي انتقام مي‌گيرد. نبايد فراموش كرد كه: رحمان و رحيم بودن خداوند، با قهر او منافاتی ندارد.حكم شرعي همين است كه: تذكّر و محبّت كافی نيست، در مورد مجرمان، تنبيه و شدّت عمل لازم است.

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه (23 الي 30) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴿٢٣﴾

وهمانا ما به موسي كتاب(تورات) را عطاكرديم. پس از اينكه موسي (تورات) را دريافت كرده است در شک مباش، و ما او را سبب هدايت بني اسرائيل قرار داديم.(٢٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْكِتَابَ»: مراداز آن تورات است.«مِرْيَةٍ»: شک و ترديد.«لِقَآئِهِ»: دريافت كردن موسي تورات را.«لا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِ»: مخاطب پيغمبر صلي الله عليه وسلم است. (تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن».

تفسير:

مفسر تفسير انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروي در تفسير اين آيه مينويسد: «پس» اي محمد صلي الله عليه وسلم! «از لقاي او» يعني: از اين كه موسي عليه السلام از سوي ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

كتاب را دريافت «در شک و ترديد نباش» پس چنانكه در نزول قرآن هيچ شكي نيست، در اين حقيقت كه موسي عليه السلام تورات را از پروردگارش دريافت كرده‌است، نيز هيچ شكي نيست.
به قولي ديگر: مراد از جمله (از لقاي او در شک وترديد نباش)، اين‌است كه خداوند متعال به پيامبرش محمد صلي الله عليه وسلم وعده مي دهد كه قبل از رحلت، با موسي عليه السلام ملاقات خواهد كرد. چنانكه اين وعده محقق نيز شد زيرا آن حضرت صلي الله عليه وسلم بعد از نزول اين آيه، با موسي عليه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات كردند و اين ملاقات يا در آسمان و يا در بيت المقدس بود.
در حديث شريف آمده است: «موسي عليه السلام را در شبي كه مرا به سير شبانه بردند، ديدم، او مردي بود دراز قامت با موهاي مجعد، گويي از مردان قبيله شنوده است».
به قولي ديگر معناي آيه اين است: اي محمد صلي الله عليه وسلم! از لقاي موسي عليه السلام در قيامت در شک نباش زيرا قطعاً او را در قيامت ملاقات خواهي كرد. ولي قول اول به سياق سوره نزديک‌تر است.
واقعاً هم آگاهی از تأريخ أنبياء، مايه تسلّی و اطمينان خاطر است. آگاهی از تاريخ انبيا، مايه تسلّی و اطمينان خاطر است. در باره رهبر آسمانی، نبايد هيچ گونه شك و ترديدی وجود داشته باشد. تورات، برای هدايت بنی اسرائيل بوده است، نه جهانيان.«هُدىً لِبَنِي إِسْرائِيلَ».

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴿٢٤﴾

و از آنان (بعضي از بني اسرائيل) چون صبر كردند و به آيات ما يقين داشتند پيشوايانی قرار داديم كه به حكم ما راهنمايي مي‌كردند.(٢٤)

تفسير:

«وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً» «أَئِمَّةً»: امامان و پيشوايان. مراد انبياء خدا، يا پيشوايان ديني است كه پس از پيغمبران كار امر به معروف و نهي از منكر را به عهده ميگيرند.
الله تعالي از بني اسرئيل هدايتگران و دعوتگراني را موظّف نمود و پيشوايان و رهبراني را مقرّر داشت كه مردم در احسان و نيكوكاري به ايشان اقتدا مينمودند وديگران رابه سوي طاعت الهي وصلاح واستقامت دعوت ميكردند.
به قولي معني اين آيه مباركه اينست كه: به خاطر صبر و شكيبايي برخي از بني‌اسرائيل در برابر لذايذ دنيا، آن‌ها را ائمه و پيشوايانی قراراديم «كه به فرمان ما هدايت مي‌كنند» يعني: آن پيشوايان با احكام و مواعظي كه به فرمان ما از تورات بر مردم القا مي كنند، آنان را بهسوي هدايت فرا مي خوانند. (تفسير انوار القران).
«لَمّا صَبَرُوا وَ...»: وقتي كه بني اسرائيل مشقّات تكاليف و دشواري هاي راه خدا را تحمّل و بر آن استقامت و شكيبائي كردند. دو چيز انسان ها را به پيشوائي ميرساند: نخست ايمان ويقين به آيات الهي، ديگر شكيبائي وپايداري.
همچنان ابن كثير به نقل از يكي از علما ميفرمايد: «از اين آيه به اين نتيجه ميرسيم كه ميتوان با صبر و يقين، به امامت در دين دست يافت».
بناءً با صبر و استقامت در برابر شهوات مقاومت نمودند و با يقين و تصديق در برابر شبهات استقامت كردند؛ زيرا امامت در دين با همين صبر و يقين به دست مي‌آيد.
ابن جوزی فرموده است: بدين وسيله به قريش تذكر ميدهد كه اگر شما هم ايمان بياوريد و اطاعت كنيد، دربين شما نيز پيشوايانی قرارميدهيم.(زاد المسير في علم التفسير: ٦/ ٣٤٤،

(c) ketabton.com: The Digital Library

تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿٢٥﴾

بی‌گمان پروردگارت در میان آنان در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند، فیصله خواهد کرد.(۲۵)

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»: اي پيامبر! به راستي كه پروردگار تو درميان مؤمنان و كفار در مورد اختلافاتی كه داشتند قضاوت وحكم می‌كند، و در امور اختلافي ميان اهل شرايع و اديان به عدل حكم مينمايد.، و هر كس مطابق عمل خود براي فرمانبرداران پاداش ميدهد و سركشان را به عذاب گرفتار مي‌سازد.

«يَفْصِلُ»: قضاوت مي‌نمايد. فيصله مي‌كند.

«بَيْنَهُمْ»: ميان بني‌اسرائيل. ميان انبياء و بني‌اسرائيل. ميان كفّار و مؤمنين.

شیخ طبری فرموده است: درمورد اختلاف آنها درباره‌ی امور دین وزنده شدن و پاداش وکیفر حکم میکند. (تفسيرجامع البيان في تفسير القرآن طبري۷۱/۲۱.)

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ﴿٢٦﴾

آيا براي هدايت آنها همين كافي نيست كه افراد زيادي را كه در قرون پيش از آنها زندگي داشتند هلاك كرديم ؟ و (ايشان هم اينک) در مسكن‌هايشان راه مي روند؟! بي گمان در اين دلايل (بزرگ و عبرت آموز) است، آيا نميشنوند؟ (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قرون» جمع «قرن» به معنای قوم و ملّتی است که در يك زمان زندگی می‌کرده‌اند.

تفسیر:

«أَوَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ اَلْقُرُونِ»: «آيا براي آنان» يعني: براي كفار مكه «روشن نشده است كه پيش از آنها چه بسيار نسلهايي را نابود كرديم» مانند قبايل عاد، ثمود و مانند آنها را در حاليكه اينان در مساكين تكذيب گران، بعد از هلاكت آنان مي‌گذرند، آثارشان را مي‌بينند و خبرهاي آنان را مي شنوند؟، وآنچه را كه در آن‌ها از صحنه‌هاي عبرت‌انگيز و آثار عذاب مشهود است مينگرند اما از مشاهده اين صحنه‌ها درس عبرت نميگيرند.

ابن کثیر گفته است: یعنی آن تکذیب کنندگان از کنار منازل آن ستمگران عبور میکنند، و احدی را در آن دیار مشاهده نمی‌کنند، و هیچ یک از آنهایی را که آن را آباد کرده و در آن سکونت گزیدند، نمی یابند. (مختصر ۷۷/۳.)

«إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ أَفَلاٰ يسْمَعُونَ»: «بي‌گمان در اين» امري كه ذكر شد «نشانه‌هايي است» بسيار بزرگ و عبرت‌آموز «آيا نميشنوند» اين آيات را تا از آنها پند پذيرند؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴿٢٧﴾

آيا نديده‌اند كه ما آب را به سوي زمين هاي خشک و بي‌گياه مي رانيم و به وسيله آن كشتزار را مي رويانيم كه هم چهارپايانشان از آن مي خورند و هم خودشان تغذيه مي‌كنند، آيا نمي بينند؟!(۲۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
«أَوَ لَمْ يرَوْا أَنَّا نَسُوقُ اَلْمَاءَ إِلَى اَلْأَرْضِ اَلْجُرُزِ»: آيا كافران تكذيب كنندۀ زندگي بعد از مرگ مشاهده نكردند كه الله تعالي آب باران را به زميني خشک وباير و بي گياهي سرازير مي‌كند و به وسيلۀ آن كشت سبزي را بيرون مي‌آوردكه چهارپايانشان از آن مي‌خورند. يعني: چهارپايانشان از آن كشتزار، كاه و دانه و برگ و مانند آنها از چيزهايي را كه مردم نمي خورند، از آن ميخورند، پس چرا و به چه دليل در قدرت و عظمت پروردگار كه اين كار را انجام داده نمي‌انديشند.
«أَفَلاَ يبْصِرُونَ» و فكر نمي‌كنند تا از روی آن بر كمال قدرت و فضل و كرم خدا استدلال كنند و دريابند خدايي كه زمين مرده را دوباره جان مي‌دهد، ميتواند آنان را بعد از مرگ بازآورد؟

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٢٨﴾
آنها ميگويند: اگر راست مي‌گوئيد اين پيروزي شما كي خواهد بود؟(٢٨)

تفسير:
«الْفَتْحِ»: فيصله و قضاوت ميان مردم. مراد دو چيز است: اول روز عذاب استيصال دنيوي، يعني عذابي كه كفّار را ريشه‌كن مي سازد و مجال و فرصت ايمان آوردن از آنان سلب مي شود. مثل عذاب فرعون و فرعونيان، قوم هود، قوم نوح (ملاحظه شود سورۀ هاي: انعام / 8 و 40 - 44، فرقان / 36 - 38).
دوم روز عذاب سرمدي اخروي كه روز قضاوت و فيصله اصلي است و به كسي مهلت گريز از عذاب داده نمي شود (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقره / 162، نحل / 85، انبياء / 40 سبأ / 26، صافّات / 21، دخان / 40).

خوانندگان گرامي !
خداوند متعال در آيات قبل فرمود: ما از مجرمان انتقام ميگيريم و آنان را به كيفر اعمال شان ميرسانيم. در اين وخت است كه: كفّار به عنوان استهزا و تمسخر مي پرسند: روز پيروزی شما مؤمنان وحكم فيصله بخش پروردگار ميان كافران و مؤمنان (به گمان شما) چه وقت است؟
صاوی گفته است: مسلمانان ميگفتند: خدا ما را بر مشركين پيروز ميگرداند و در بين ما وآنها حكم خواهد كرد. وقتی مردم مكه چنين سخنانی را شنيدند به طريق استعجال وتكذيب وتوبيخ وسرزنش گفتند: اين پيروزی كی تحقق پيدا می‌كند؟

شأن نزول آية 28:
944- ابن جرير از قتاده روايت كرده است: اصحاب (مي گفتند: به زودي روزگاري خواهد رسيد كه همۀ مادرآن با آسايش و نعمت هاي فراوان زندگي كنيم. مشركان گفتند: اگر شما راست ميگوييد چه وقت آن فتح و ظفر صورت خواهد گرفت. پس اين آيه نازل شد. (طبري 28313 روايت كرده اين مرسل است.)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴿٢٩﴾
بگو: روز پيروزي ايمان آوردن سودي به حال كافران نخواهد داشت، و به آنها هيچ مهلت داده نمي شود!(٢٩)

تفسير:
الله سبحان وتعالی به اين عمل و اين سؤال استهزآميز كافران در اين آيه مباركه جواب

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرموده كه: اي پيامبر! براي‌شان بگو: در آن روز كه حق تعالي ميان مردم حكم فيصله كننده‌اش را صادر كند، ايمان به الله و رسولش براي‌تان فايده‌اي نمي رساند؛ زيرا وقت آن گذشته و شما يک لحظه هم مهلت داده نمي شويد تا امور از دست رفتۀتان را با توبه به دست آريد و اكنون وقت حساب است نه وقت عمل.

روز قيامت كه روز فتح حقيقی است و در آن روز خدا در بين ما و شما حكم خواهد كرد، ايمان آوردن و معذرت خواهی سودی ندارد، پس چرا عجله ميكنيد؟

بيضاوی گفته است: روز فتح عبارت است از روز قيامت كه روز پيروزی مؤمنان بر كفار است و خدا در بين آنها حكم می‌كند. و بنا به قولی عبارت است از روز بدر. (أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوی» ۱۱۳/۲.)

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ﴿۳۰﴾

پس از ايشان روي برگردان و منتظر (روز حساب) باش، چراكه ايشان هم منتظر (شكست و نابودي شما) هستند. (۳۰)

تفسير:

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»: به پيامبر صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: از كافران اعراض كن، از آنان روي بگردان. وبه آنان اصلاً اهمّيت همقايل مه شو، و خسارۀ كفر آنان به تو باز نمي‌گردد

«وَ اِنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ»:منتظر باش كه عذابی از جانب الله تعالي را خواهند چشيد، اموري را انتظار داشته باش كه حتماً به آنان رسيدني است؛ زيرا كافران نيز گردش بد روزگار بر مؤمنان را چشم به راه‌اند و انتظار ميكشند.

امام قرطبی گفته است: يعنی در انتظار حوادث زمانند كه چه به سرشما می‌آيد. (تفسير الجامع لاحكام القرآن قرطبي ۱۱۲/۱۴.)

ابي هريره از پيغمبر صلي الله عليه وسلم روايت مي كند فرموده است. خداوند بزرگ در حديث قدسي ميفرمايد: براي بندگان صالحم نعمتهائي آماده كرده ام كه چشمي آن را نديده وگوشي آنرا نشنيده، و در قلب كسي خطور و گذر نكرده است تا برايشان ذخيره باشد، ترک كنيد آنچه در دنيا ديده ايد پس چيزي نيست، سپس اين آيه را خواند «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِي لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يعْمَلُونَ» آيه 17. شيخان و ترمذي روايت كرده اند.»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الأحزاب

جزء – (21 - 22)

سورۀ احزاب در مدينۀ نازل شده وداراي هفتاد وسه آيه ونه ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره بهجهت آنكه دربرگيرندۀ واقعۀ خندق و هجوم احزاب و طوايف مشركان به مدينه است، به «احزاب» ناميده شد.

همچنان علماء مي نويسندكه: اين سوره به علت به نام سورهی «احزاب» مسمي شده؛ زيرا مشركين از هر جهت بر ضد مسلمانان در جنگ خندق گرد آمده بودند. ازجمله: كفار مكه و غطفان و بنی قريظه و اوباشان عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند. ولي پروردگار با عظمت شر آنان را دفع كرد و با آن معجزهی درخشان، مؤمنان را از جنگ مصؤن داشت.

علت مسمي شدن جنگ احزاب، به جهت بود كه؛ مسلمانان برای دفاع از خود، خندق كندند، بناءً اين جنگ به جنگ خندق معروف ومشهورشد.قابل تذكر است كه؛ در مجموع، هفده آيۀ از اين سورۀ مباركه به جنگ احزاب اختصاص يافته است، و چون در آيات 20 و 22، سه باركلمۀ احزاب به كار رفته، لذا اين سوره، را به نام«احزاب» مسمي ساختند.

سورۀ «احزاب» تنها نام اين سوره، احزاب به معنای حزب ها و گروه هاست، و سبب نامگذاری آن، طوريكه ياد آور شديم؛ آيات بيست و بيست ودوم اين سوره است كه در آن ها بحث از احزاب و گروه ها بعمل آمده است.

نامگذاری سوره:

سوره أحزاب طوريكه در فوق هم يادآور شديم در مدينه پس از سوره آلعمران، نازل شده و چون از رويداد تاريخي معركه خندق كه: احزاب قريش و غطفان با دسيسه ييهوديان بني قريظه و منافقان، عليه مسلمانان، در سال پنجم هجری برای جنگ با مسلمانان متّحد شدند و پيامبر صلي الله عليه وسلم وصحابه كرام در برابر هجوم آنان، در اطراف مدينه براي دفاع از مدينه و خانواده هاي خويش طرح حفر خندق را در پيش گرفتند، به سورهي «احزاب» يا «فاضحه»، يعني؛ (رسوا كننده ي) منافقان و يهوديان مشهور است.

أحزاب:

احزاب جمع حزب به معنی دسته هاست....كلمۀ «احزاب» بصورت كل يازده مرتبه در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است و يازده بار در مقام ذمّ است و هدف از آنها دسته های اهل كتاب و مشركين و تكذيب كنندگان پيامبران عليهم السلام مي باشد.

ارتباط و پيوند اين سوره با سورهي قبلي:

سرآغاز و مطلع اين سوره با پايان سوره ي سجده پيوند معنوي دارد: پايان سجده اعلام رويگرداني پيامبر از كافران و انتظار مجازات از سوي الله متعال براي آنان است؛ و سرآغاز اين سوره در واقع امت پيامبر را به پرهيز گاري و پيروي نكردن از كافران و منافقان... دستور ميدهد.

مفهوم كلي سوره:

مفهوم كلي سوره عبارتند از: برخي آداب و رسوم اجتماعي، احكام شرعي و خبرهاي

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآني - تاريخي در مورد غزوه احزاب و بني قريظه و منافقان.
مهمترين اين آداب اجتماعي مانند: بر گزاري پسنديده ي مراسم عقد نكاح و عروسي و ساير مراسم مشابه آن، اهتمام زن به حجاب، پوشاندن زينتها و زيباييها در برابر مردان نامحرم، احترام گرفتن و بزرگ شمردن پيامبر نور و رحمت در هر زمان و مكاني و گفتن سخن نيكو و درست.
برخي از احكام شرعي از جمله: پرواداشتن از ذات آفريدگار، دوري از حيله گريهاي كافران و منافقان، پيروي از وحي آسماني، چگونگي و حكم مسأله‌ی ظهار، ابطال راه و رسم فرزند خواندگي، شناخت اساس ارث، آشنايي با تمام محارم و همسران پيامبر، فرستادن درود و سلام بر روان محمد صلي الله عليه وسلم،رعايت الزامي حجاب، پاک گردانيدن جامعه از آثار خودنماييهاي جاهلي، ملزم نبودن زن مطلقه پيش از همبستر شدن به رعايت عده، اختيار دادن به زنان پيامبر ميان جدايي از حضرت و يا ماندن در پيش از او و اينكه زنان پيامبر در مقابل كارهاي نيک، دو پاداش مي گيرند، همان گونه كه در مقابل هركار بد دو سزاي مي بيند. آزار رسانيدن به الله و پيامبر و مؤمنان حرام است، اهتمام زن به مسؤوليتها و امانتها... سخن درباره‌ي غزوه هاي احزاب يا خندق و بني قريظه و پيمان شكنيهاي اين قوم يهود، رسوايي و بدنامي منافقان و دوري از تزوير، مكر و فريب آنان و سرانجام قصه‌ي زيد پسر حارثه و زينب دختر جحش، همسر پيامبرصلي الله عليه وسلم.

تعداد آيات، كلمات و تعداد حروف اين سوره:

اين سوره پس ازسوره آل عمران شرف نزول يافته وتعداد آيات اين سورۀ طوريكه در فوق هم تذكر داديم به هفتادوسه آيه، تعداد كلمات آن به (1210) يک هزار ودو صدوده كلمه، و تعداد حروف آن به (4996) چهار هزار ونه صد ونود وشش حرف، و تعداد نقطۀ آن به (2527) دو هزار و پنج صد وبيست وهفت نقطه ميرسد. (فيض الباري شرح مختصر صحيح البخاري).(هكذا تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ «طور» تفسير احمد مطالعه فرمود.

اساسي ترين هدف سوره:

اساسي ترين هدف سورۀ احزاب را نقاط ذيل تشكيل مي دهد:

- محور اصل واساسي سورۀ «احزاب»، سازماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان و بيان آداب و اخلاقيات جامعه اسلامي است، كه در آن رهنمودهاي مستقيمي به رسول اكرم صلّي الله عليه و سلّم و رهنمودهايي نيز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت بايد همه اين توجيهات را بەكاربسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه كه خاص به شخص رسول اكرم صلّي الله عليه و سلّم است.
شيخ سعيد مفسر تفسير «الاساس في التفسير» مي نويسد: «قابل ملاحظه است كه در اين سوره دو نداي: «يا أيها النبي« و«يا أيها الذين آمنوا» به تناوب تكرار شده است».
- هدايت مسلمانان در دورۀ سخت هجوم مشركان و خيانت يهوديان طی دو جنگ احزاب و بنی‌قريظه؛
- مبارزه با رسومات خرافاتي جاهلي در ميان مسلمانان.

محتواي اساسي سورۀ احزاب:

در بدايت ميخواهم به عرض برسانم كه؛ سوره‌ی احزاب از جمله سوره‌های مدنی است كه جنبه‌ی تشريعی حيات امت اسلامی را مانند ديگر سوره‌های مدنی، مورد بررسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرارميدهد. وجوانب خصوصی وعمومی زندگي مسلمانان را بررسی میکند علی الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت وآسایش جامعه را تضمین میکند. وبعضی از عرف وعادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دوقلب انسان را باطل و بی اساس معرفی میکند و جامعه را از بازماندههای جامعهی جاهلی و خرافات و افسانهها و اساطیر موهوم پاک مینماید.

مطالعه کنندگان گرامي!

میتوان محتوای این سورهی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنماییها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریعات و مقررات الهی.

سوم: بحث دربارهی دو غزوهی «احزاب».

در **مورد اول**، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انظار بیگانه و آداب برخورد با پیامبر صلّی الله علیه و سلّم و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در **مورد دوم**، بعضی ازاحکام تشریعی ازقبیل حکم ظِهار و پسرخواندهگی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شدهی پسرخوانده، و تَعَدُد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است.

و در مورد سوم، دربارهی غزوهی خندق که به غزوهی «أحزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، وآنرا به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهان منافقین را برملا میکند و مسلمانان را از حیله و نیرنگ و کارشکنی آنها برحذر میدارد و در اول و آخر سوره به طور مفصل دربارهی آنان بحث میکند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حیله و نیرنگ آنها برملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و اینکه خداوند متعال با ارسال پیامبران این دسیسهها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از نعمت هایش یادآور می شود. و همچنین غزوهی بنی قریظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری میکند.

- همچنان علاوه بر جنگ احزاب (خندق)، مسائلی دیگري مطرح بحث میباشد. ولي بیشترین موضوعات آن همانا بر محبوبیت رسول الله صلي الله علیه وسلم نزد پروردگار باعظمت ومبحث حُرمَت آزار رساني به آن حضرت به عناوین مختلفي بیان شده است، بقیه موضوعات سوره همه تکمله ومتمم همین مطالب اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴿١﴾

اي پيامبر! بر تقواي الهي ثابت قدم و استوار باش، و از كافران و منافقان اطاعت بي‌گمان الله داناي حكيم است.(١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إتَّقِ اللهَ»: هدف از آن مداومت بر تقوا و ترس از الله تعالي يعني از الله پروا كن، بر پرهيزگاري پايدار باش.**«لاتُطِعْ»:** مراد پذيرش سخنان كافران و منافقان، و قبول پيشنهادهاي سازش كارانه‌اي است كه از جانب منافقان مطرح ميگردد. يعني، اي محمد! با كافران و منافقان سازش كاري مكن.

تفسير:

اي پيامبر! «وَلاٰ تُطِعِ اَلْكٰافِرِينَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ» در دعوت منافقان به سوی نرمش و سازش و عدم تعرض به خدايانی كه قرن‌ها است آنها را مورد پرستش قرار ميدهند، از آنان اطاعت مكن و گفته‌ی آنان را قبول مكن حتی اگر به عنوان نصيحت و دلسوزی آن را براي شما بيان مي دارند.

مفسران ميفرمايند كه: مشركين از پيامبر صلي الله عليه وسلم،درخواست نمودند، تا از بدگويی نسبت به خدايان آنها دست بردارد و بگويد: آنها يعنی بت‌ها، شفاعت ميكنند، اما پيامبر صلّی الله عليه و سلّم از اين درخواست و مطالبه آنها ناراحت شد و آيۀ «إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً» نازل گرديد.

يعنی خدا يقينا به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در تدبير امور آنان دارای حكمت است.

ابن كثير در تفسير خويش «تفسير القرآن الكريم ـ ابن كثير» در معني اين آيه مباركه مي نويسد: «يعني ازآنان نشنو و با آنان مشورت نكن». «و نيز» اطاعت نكن «ازمنافقان» يعني: از كساني كه اسلام را آشكار و كفر را پنهان مي دارند.

شأن نزول آيۀ 1:

در بيان شأن نزول اين آيۀ مباركه آمده است كه: بعد از غزوۀ اُحد، ابوسفيان با درخواست امان از رسول الله صلي الله عليه السلام و به منظور انجام مذاكره با ايشان، به مدينه منوره آمد و در منزل عبدالله ابن اُبي رفت. مشركان از طريق وي به رسول الله صلي الله عليه وسلم پيشنهاد دادند كه از دشنام دادن بتان‌شان دست بردارند و اين امر را كه آنها از سوي معبودان خود مورد شفاعت قرار مي گيرند، بپذيرند. آنها وعده دادند كه در قبال پذيرفتن اين پيشنهاد، نصف اموال خويش را به پيامبر صلي الله عليه وسلم ميدهند. در ضمن منافقان مدينه نيز رسول الله صلي الله عليه وسلم را بر قبول اين پيشنهاد زير فشار گذاشتند.اما رسول الله صلي الله عليه وسلم اين پيشنهادات شان رابطور قاطعانه ومحكمي رد كردند واين آيۀ كريمه«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...» نيز نازل شد و به ايشان دستور داد كه هرگز در برابر پيشنهاد مشركان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آنگاه رسول الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلي الله عليه وسلم دستور به اخراج نمايندگان مشركان از مدينه دادند، كه بر آثر آن، آنان از مدينه اخراج شدند.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (1 الي 5) در باره پرهيزگاري، پيروي از وحي، توكل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبني (فرزند خواندگي) بحث بعمل آمده است.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴿٢﴾

و آنچه را كه از سوي پروردگارت به تو وحي ميشود پيروي كن؛ البته الله به آنچه انجام ميدهيد، آگاه است. (٢)

تفسير:

«إِنَّ اَللهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً»: اي پيامبر! از آنچه الله تعالي به سويت وحي نموده كه كتاب الله و سنّت بيانگر آن است؛

«إِتَّبِعْ»: پيروي كن. يعني بجز ازوحي الهي از ساير مشورت هاي كافران و منافقان ـ پيروي نكن؛ واقعيت هم همين است كه: راه رسيدن به تقوا، تنها و تنها پيروى از وحى است.

«إِنَّ اَللهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً»: همانا الله از اعمال شما باخبر است وهيچ چيز از امور شما براو پوشيده و پنهان نيست و در مقابل آن به شما پاداش ميدهد.

براي اعمال نيكو پاداش نيك و براي اعمال بد جزاي سختي مقرّر مي دارد.

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: پيروى نكردن از كافران و منافقان و پيروى از وحى، مشكلاتى خاصي و بخصوص خود را دارد كه راه مبارزه و مقابله و بيرون رفت از اين مشكلات و پرابلم ها، همانا توكّل به پروردگار با عظمت و متابعت از سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم است.

همچنان بايد گفت كه: هيچوقت در يک قلب دو دوستى متضادّ با هم جمع نمي شود، و اصلاً سازگار و منطقي هم نيست. دوستي با رسول الله صلي الله عليه وسلم و دوستي با كفار و منافقان.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴿٣﴾

و توكل بر الله كن، و همين بس كه الله حافظ و مدافع انسان باشد. (٣)

خوانندگان گرامي!

در (آيهٔ 160 سورهٔ آل عمران) آمده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَي اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (اگر الله تعالي شما را ياري كند، هيچ كس بر شما غالب نخواهد شد و اگر شما راخوار كند، پس چه كسي است كه بعد از آن بتواند شما را ياري رساند؟ (بنابر اين) مؤمنان فقط بايد بر الله تعالي توكّل كنند. و همه را به او بسپارند.

كسي كه حق تعالي را نگهبانش بداند و از او ياري بخواهد، بسندهٔ اوست. پس او بهترين متصرّف و نيكوترين صاحب اختياري است.

چه زيبا است كه در آيهٔ مباركه آمده است: «ان ينصركم الله فلا غالب لكم» (اگر خداوند شما را ياري كند، هيچ كس بر شما غالب نخواهد شد.) در اين هيچ جاي شكي نيست كه: پيروزي هاي طبيعي تحت الشعاع عوامل ديگر واقع ميشوند، ولي هيچ وخت نصرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اِمداد الهي تحت هيچ شعاع قرار نمي‌گيرد. و به اين حقيقت وواقعيت دست يافتيم كه: پيروزي و شكست هردو با اراده پروردگار باعظمت است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴿۴﴾

خداوند براي هيچ كس دو قلب در درون وجودش ننهاده است، و هرگز همسرانتان را كه مورد «ظهار» قرار مي دهيد مادران شما قرار نداده، و (نيز) فرزند خوانده هاي شما را فرزند حقيقي قرار نداده است، اين سخني است كه شما تنها به زبان خود ميگوئيد (سخني باطل) اما الله حق ميگويد، و به راه راست هدايت مي‌كند.(۴)

تفسير:

امام مجاهد ميفرمايد كه: اين آيۀ مباركه در باره يكتن از افراد قريشي است كه بي نهايت شخصي هوشيار وذكي بود و در بين مردم با «دو قلب» شهرت داشت، نازل گرديده است. او مي‌گفت: من در سينۀ خويش دو قلب دارم، با هر يک از آن دو بيشتر از عقل محمد درک مي‌كنم. (در تفسير قرطبی ۱۱۵/۱۴ و زاد المسير ۳۴۷/۶ ملاحظه شود.)

همچنان ساير مفسران در تفاسير خويش مي نويسند كه: اين آيه كريمه در باره يكي از منافقان نازل گرديده است كه هميشه ادعا داشت كه من داراي دو قلب هستم؛ قلبي كه مرا بهكاري دستور ميدهد و قلبي ديگر به كاري ديگر.

همچنان اعراب طوري تصور داشتند كه آنعده اشخاصي كه داراي ذكاوت وهوشيار خارق العاده باشد، دو قلب دارند، از اين روي ميانشان معروف بود كه جميل بن معمر فهري داراي دو قلب مي باشد، زيرا او حافظه قوي داشت و مي گفت: من داراي دو قلب هستم كه با هر كدام آنها بهتر از عقل محمد مي انديشم. پس چون روز بدر فرارسيد و مشركان ـ كه او نيز از شركت كنندگان در اردوي آنان بود ـ شكست خوردند، او را ديدند كه يک لنگه بوت در پا و لنگه ديگر دردست در حال فرار است.در اين حال از او پرسيدند: چرا يک لنگ بوت در دست و يكي درپا داري؟ گفت: طوري فكر ميكردم كه هردولنگ بوت در پايم است! پس در آن روز مشركان دانستند كه او دو قلب ندارد.

خوانندگان گرامي!

«قَلْبَينِ»: دو دل. **«مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ...»:** طوريكه گفته شد هدف كلي اين آيۀ مباركه اين است كه همانگونه كه الله تعالي براي كسي دو پدر، و يا دو مادر قرار نداده است، به كسي هم دو دل نداده است. در اين آيۀ مباركه به تمام وضاحت روشن شد كه انسان ها فقط داراي يک قلب است قلبي كه در آن ميتواند اسلام وجود داشته باشد، يا كفر، يا نفاق واين طوري نيست كه همه آنرادر يک قلب جمع كرد.

واقعيت امر هم همين است كه: در يک قلب دو دوستي متضادّ با هم جمع نميشود، و اصلاً و ذاتاً سازگار هم نيست. دوستي با پروردگار با عظمت وبا رسول الله صلي الله عليه وسلم و دوستي با كفار و منافقان.

همچنان در آيه متذكره موضوع «ظهار» مطرح بحث قرار گرفته است طوريكه ميفرمايد: «وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اَللاَّئِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ» همسرانتان را كه آنها را مورد ظهار قرار مي دهيد، مادران شما قرار نداده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرابن جوزی در فهم این آیه مبارکه میفرماید: الله تعالي اعلام فرموده است که همسر، به هیچ صورت، مادر شوهر شده نمیتواند. ولي در زمان جاهلیت چنین گفتهای به کار میرفت و آن اینکه نفر به زنش میگفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستي. (زاد المسیر ۳۵۰/۶).

ظِهار چیست:

«يُظَٰهِرُونَ» (ظِهار مشتق از ظهر به معناي پشت است). ظِهار عبارت است از اینکه، شخص به همسرخویش میگوید: «أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». وآمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وي به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أنتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولي دین مقدس اسلام ظِهار را باطل اعلان داشت.

قابل تذکر است که: به کار بردن چنین تعبیري در جاهلیت، صیغهاي از صیغههاي طلاق بود پس الله تعالي در این آیۀ مبارکه واضح ساخت که: همسر انسان، مادر وي نیست و این سخن، سخني زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گویندۀ آن کفاره واجب مي شود.

مبحث «ظِهار» بصورت کل در دو آیۀ از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیۀ 3، سورۀ «مجادله» وآیۀ 4، سورۀ «احزاب» مطرح بحث قرار گرفته است (خواننده محترم براي مطالعه بیشتر مبحث ظِهار میتوانید به سورۀ مجادله تفسیر احمد مراجعه فرمایند.).

همچنان در آیۀ متذکر مبحث فرزند خواندگي را مورد بحث قرار میدهید طوریکه میفرماید: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» و فرزند خواندهها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمیباشند.

منظور از آیه اثبات بطلان گمانهای جاهلیت است. پس همان طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان طور هم همسری که مورد ظِهار واقع میشود، مادر نمیشود و پسر خوانده، فرزند نمیشود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود میآید. پس چگونه ظِهار شده را مادر قرار میدهند؟ و چگونه فرزندان دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار میدهند؟ سپس الله تعالي هدایت فرموده است که: نسب آنها را به پدران خودشان باز گردانند.

بصورت کل باید بعرض برسانم که: معیار حقّ و باطل، در امور شرعي همانا وحی الهی است، نه رسم و رواج ها و به اصطلاح آداب و عادات که در اجتماع وجود دارد.

شأن نزول آیۀ 4:

846- ترمذي به نحو حسن از ابن عباس(رض) روایت کرده است: روزي رسول الله صلي الله علیه وسلم (نماز میخواند چیزي را به یاد آورد که آن را فراموش کرده بود. منافقاني که با آن بزرگوار نماز میخواندند، گفتند: آیا نمیبینید که او دو دل دارد، ولي با شما و دلي با خودش. پس آیۀ «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَينِ فِي جَوْفِهِ» نازل شد.

847- ک: ابن ابوحاتم از طریق خصیف از سعید بن جبیر، مجاهد و عکرمه روایت کرده است: در آن روزگار شخصي بود که همه مي گفتند: این مرد دوتا دل دارد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر طبري، جلد 21، صفحه 118.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

848- ک: ابن جرير نيز از طريق قتاده از حسن (چنين روايتي را نقل كرده و افزوده است: آن مرد ميگفت: من دونفس دارم، يكي بر من امر و ديگري نهي ميكند. (تفسير طبري 28321 و 28322 به قسم مرسل روايت كرده است.).
849- و طرطق ابن ابو نجيح از مجاهد روايت كرده است: اين آيه در مورد مردي از بني فهم نازل شده است كه ميگفت: در سينهٔ خود دو دل دارم با هريكي از آن‌ها بهتر از عقل محمد درک ميكنم. (تفسير طبري 28320 به قسم مرسل روايت كرده است.)
850- ابن ابوحاتم از سدي روايت كرده است: اين آيه در بارهٔ جميل بن مَعمر مردي از قريش از بني جمع نازل شده است.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿٥﴾

آنان (پسرخوانده‌ها) را به پدرانشان نسبت دهيد، اين كار پيش الله عادلانه‌تر است، و اگر پدران شان را نشناختيد، در آن صورت برادران ديني وآزاد كردگان شما هستند، وبرشما درآنچه اشتباه كرده‌ايد گناهی نيست مگر (گناه) در آنچه دلهايتان قصد آن را دارد، و خداوند آمرزگار مهربان است.(۵)

تفسير:

«اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ» «أُدْعُوهُمْ»: صدايشان بزنيد. ايشان را بخوانيد و بناميد. فرزندان را به پدران شان نسبت دهيد و نسب ها را به هم مخلوط نسازيد، **«هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللهِ»** اين كار در نزد پروردگار متعال به عدل و حقّانيت نزديک‌تر است. **«أَقْسَطُ»:** عادلانه تر است. استعمال اسم تفضيل عادلانه‌تر بدان معني نيست كه اگر آنان را به نام پدر خوانده‌ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعي عادلانه‌تر، بلكه مقايسه عادلانه و ناعادلانه، يا به عبارت ديگر خوب و بد است. وقتي كه ميگوئيم: انسان اگر خود را به كام اژدها نيندازد بهتر است. مفهوم سخن اين نيست كه اگر خود را به كام اژدها بيندازد بِهْ و خوب است. (تفسير نور دكتر مصطفي خرّم دل).

ابن جرير گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد الله عادلانه‌تر و درستتر و به حقيقت نزديک‌تر است از اين‌كه آنها را به نام غير پدران خودشان بخوانيد. (تفسير طبری ۷۶/۲۱.).

«فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي اَلدِّينِ»:اگر پدران حقيقي فرزندان را نمي‌شناختيد، آنان را با ملاحظهٔ رابطهٔ اجتماع و محبت خويش به نام برادران ديني تان بخوانيد؛ زيرا ايشان برادران و دوستان ديني شما مي‌باشند.

ابن كثير گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی كه پدر اصلی فرزند خوانده شناخته شود بايد نسبت او را به پدر اصلی بازگرداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دينی به حساب آوريد. از اين‌رو پيامبر صلّی الله عليه و سلّم به زيد بن حارثه ميگفت: «تو برادر و دوست ما هستی». (مختصر ابن كثير ۸۱/۳.).

وابن عمر رضی الله عنه گفته است: تا زمانی كه آيهٔ «اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللهِ» نازل نشده بود، نمی‌گفتيم: «زيد بن حارثه» بلكه می‌گفتيم: زيد بن محمد. (بخاری آن را روايت كرده است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن كثير ميفرمايد: اين دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند ديگران است كه در ابتداي اسلام جايز بود ولي خداوند متعال برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقيقي‌شان، به قسط و عدل نزديک‌تر خواند و فرمود: «اين» نسبت دادن آن‌ها بسوي پدران حقيقي آن‌ها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از اين سخن تان كه فلان فرزند فلان است در حاليكه فرزند حقيقي وي نيست «و اگر پدرانشان را نمي شناسيد، در آن صورت برادران ديني و آزاد كردگان شمايند» بنابراين، به آن‌ها بگوييد: اي برادرم! اي آزاد كرده‌ام! ونگوييد: اي فرزند فلان! چرا كه پدران حقيقي آنان را نمي شناسيد. موالي: يعني بردگان آزاد شده.

مطالعه كنندگان گرامي!

«وَلَيسَ عَلَيكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ»:اى مؤمنان! اگر خطايي از شما نا آگاهانه سر زند و دل هاي تان قصد آن را نداشته باشد، خداوند متعال شما را تنها به امور وكارهاي قصدي (نه به خطاكاري‌ها) مؤاخذه مي‌نمايد.

«وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»: اما گناه و تقصير وقتى بر شما مى باشد كه به طريق عمد او را به غير پدرش نسبت بدهيد.

«وَكَانَ اَللهُ غَفُوراً رَحِيماً»: و مغفرت خدا وسيع و رحمتش عظيم است، اهل اشتباه را مى بخشد و به مؤمن توبه كننده رحم مى‌كند.

الله تعالي براي شخص خطاكاري كه به قصد گناه نكرده باشد مي آمرزد و توبه كنندای را كه به گناه اصرار نورزد مورد رحمتش قرار مي دهد.

در حديث شريف آمده است: «خداوند متعال برايم از امتم خطا و فراموشي و آنچه را كه به اكراه بدان واداشته شده‌اند، درگذشته است». «ولي» گناه در «آن چيزي است كه دلهايتان قصد آن را كرده است» از نسبت دادن عمدي پسران به غير پدران حقيقي شان در حاليكه به اين حقيقت كه او در واقع پسر چه كسي است، علم هم داشته‌ايد.

قتاده ميگويد: «اگر مردي را به نام غير پدرش بخواني در حاليكه بر اين باور هستي كه او واقعا پدر وي است، بر تو باكي نيست، هر چند او درواقع پدر وي نباشد اما اگر خلاف اين باشد، گنهكار هستي».

در حديث شريف آمده است: **«منادعي الي غير ابيه و هو يعلم انه غير ابيه فالجنة عليه حرام».** «كسي كه خود را به نام غير پدرش ميخواند درحاليكه ميداند او پدرش نيست، بهشت بر وي حرام است».

أبو حفص نجم الدين عمر بن محمد نسفى (462 - 538ق) در تفسير خويش ميگويد: «اگر كسي ديگري را فرزند خواند، ملاحظه ميشود: چنانچه آن فرزند خوانده مجهول النسب و از شخصي كه او را فرزند خويش خوانده است از نظر سني كوچكتر بود، نسب وي از او ثابت ميشود و اگر آن فرزند خوانده برده وي بود، آزاد ميشود اما اگر از وي بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمي‌شود». ولي نزد امام ابو حنيفه(رح) كسي كه نسب وي شناخته شده است، با فرزند خواندگي براي شخصي كه او را فرزند خويش خوانده است، نسبش اثبات نمي شود اما اگر برده وي بود، آزاد مي شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق كسي كه خطاء مي‌كند چنان‌كه او توبه مرتكب عمدي گناه را مي پذيرد.

شأن نزول آية 5:

851- بخاري از ابن عمر(رض) روايت كرده است: ما همواره زيد بن حارثه را زيد بن

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد ميگفتيم. تا اين كه آية «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ» نازل شد.(صحيح است، بخاري 4782، مسلم 2425، ترمذي 3209 و 3814.)

خوانندگان گرامي !

خلاصه اهداف ومحتواي آيات متبركه (1 الي 5) راچنين جمعبندي وخلاصه نمود: الله متعال خواست با اين آيات، عزت و كرامت را در دلهاي مسلمانان بنشاند و به آنان اطمينان و اعتماد بخشد، تا به سخن دشمن التفات نكنند.

اسلام تنها مجموعه اي از راهنمايي ها، اندرزها، راه و رسم ها قوانين و مقررات و عادات نيست. بلكه دين مقدس اسلام؛ يعني، تسليم شدن در برابر فرمان الله متعال، التفات كردن به امر و نهي قرآن و رويگرداني از برنامه هاي غير الهي. مسلمان نبايد گول بيگانه را بخورد، بايد در همه ي شؤن زندگي خويش بر الله توكل كند تا خدا يار و نگهدارش باشد.

و اينک در آيات متبركه: (6 الي 8) در باره پيامبرصلى الله عليه وسلم و منزلت او، بحث بعمل مي آيد.

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴿٦﴾

پيامبر از خود مؤمنان به آنها نزديكتر و سزاوارتر است و همسران او در حكم مادران ايشان هستند، و خويشاوندان (در استحقاق ميراث) نسبت به همديگر در كتاب الله از مؤمنان و مهاجران اولويت بيشتري دارند، مگر اينكه در حق دوستانتان احسان بكنيد. اين در كتاب نوشته شده است. (۶)

تفسير:

«اَلنَّبِي أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: پيامبر بزرگوار اسلام محمد صلي الله عليه وسلم در مسايل دين و دنيا براي مؤمنان از خودشان بهتر و نزديكتراند. و حكم و فرمانش نافذتر و اطاعتش واجبتراست. بر مؤمنان واجب است تا ازپيامبر خويش اطاعت كنند و طاعت وي را بر تمايلات نفساني وخواسته‌هاي شخصي خود مقدم بدارند.

«أَلنَّبِيُّ أَوْلي...»: همچنان هدف از اين آيه مباركه اينست كه:پيغمبر اسلام در جان و مال امّت محمّدي، حق تصرّف بيشتري از خود تصرّف مؤمنان در جان و مال خود دارد، و پيغمبر هميشه بايد عزيزتر از جان و مال مؤمن در نزد مؤمن باشد، و فرمان و فرموده او مقدم بر اراده و خواست خود انسان (ملاحظه شود سورۀ: نساء آيه 65).

در آيۀ (64 سورۀ نساء آمده است: «ومَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (و ما هيچ پيامبرى را نفرستاديم مگر براي آنكه به اذن الهى از او اطاعت كنند...).

طوريكه ميدانيد هدف نهايي پيامبران الهي هدايت مردم و آزاد كردن آن‌ها از قيد و بند طاغوت‌هاي بيروني و دروني است. لذا مبارزه با ظلم اجتماعي، مخالفت با هواهاي نفساني و دل سپردگي به آفريننده هستي در اولويت برنامه‌هاي آنان است.

- كساني كه به نداي پيامبران الهي پاسخ مثبت مي دهند در حقيقت خود را در معرض فضل و رحمت خداوند قرار مي دهند و از مغفرت و رحمت مخصوص او بهره مند مي شوند.
- براي تحقق اين اهداف، خداوند از مردم مي خواهد از پيامبران اطاعت كنند تا در مسير درست زندگي قرار گيرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- آیۀ مبارکه اطاعت از رسول خدا را مطلق ذکر کرده و بدون هیچ قید و شرطي آورده است. از این رو معلوم میشود که اولاً در تبعیت از پیامبر نباید چون و چرا کرد و همین قدر که مطمئن شدیم فرماني از پیامبر صادر شده است باید بدون چون و چرا انجام دهیم. ثانیاً باید بدانیم که اطاعت از رسول در حقیقت همان اطاعت از خداست.

«أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»: همسران پیغمبر مادران امت محمّدي هستند، و لذا مؤمنان باید برابر فرمان آسماني حرمت مقام مادري ایشان را رعایت کنند ویکایک مادران آسماني را گرامي دارند (ملاحظه شود سورۀ: احزاب آیه 53). از این رو نکاح همسر پیامبر صلي الله علیه وسلم براي شان حرام است. و نیز از این جهت که در اثر آزار انها رسول الله صلي علیه وسلم آزار مي بیند، که شدید ترین درجه ي حرمت است.

در «تفسیر إرشاد العقل السلیم إلي مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود آمده است: در قضیه‌ی تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابه‌ی مادران می باشند، ولي در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند. (ابو سعود ۲۰۳/۴.)

«وَأُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اَللّٰهِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُهٰاجِرِينَ»: این قسمت از آیه مبارکه، بیانگر این واقعیت است که مؤاخات و برادري موجود میان مهاجرین و انصار مدینه در صدر اسلام، و مؤاخات و برادري منعقد در هر زماني، موجب ارث بردن نمي باشد.

میراث بردن مؤمنان خویشاوند از یک دیگر، نسبت به میراث بردن به اساس ایمان و هجرت (که در نخستین دورۀ اسلام مشروع بود و بعد از آن منسوخ شد) اولي و بهتر است؛ زیرا نظام ارث براساس نسب مشروعیت یافته و بر مبناي اخوّت دیني نیست؛ مگر آنگاه که مسلمانان ارادۀ انجام کار خیري را داشته باشند و چیزي را به عنوان خیرات تحفه، نیکي، وصیت و احسان براي غیر ورثه بدهند.

مفسران گفته‌اند: بدین وسیله قاعده‌ی صدر اسلام نسخ شده است که توراث در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی وهجرت و غیره مقرر بود. (تفسیر زاد المسیر في علم التفسیر: تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(510 هجري/ 1116 میلادي -12 رمضان 592 هجري)

«كِتٰابِ اللّٰهِ»: هدف از آن لوح محفوظ یا قضا و قدر الهي است و یا هدف از آن قرآن کلام آفریدگار است که قوانین ارث در آن مقرّر است (ملاحظه شود سورۀ: بقره آیه 233، نساء آیات11 و 12 و 19 و 176).

«إِلاّٰ أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيٰائِكُمْ مَعْرُوفاً»: مگر اینکه نسبت به برادران مهاجر و انصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این‌که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز وبلا مانع است، و خدا بندگان را به دست و دل بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است.

«كٰانَ ذٰلِكَ فِي اَلْكِتٰابِ مَسْطُوراً»: این حکم که خداوند متعال آن را مشروع کرده در لوح محفوظ نوشته و ثبت است، پس با عمل به امور مشروع، تابع امر او تعالي باشید، از امام اموري که به عنوان شریعت آورده متابعت نمایید، به همسران آن حضرت احترام داشته باشد و با اذیت و آزار بر آنان تعرّض نکنید؛ زیرا کسي که چنین کند خشم و لعنت الله تعالي بر او لازم میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْري(٦١ - ١١٧ق) ميفرمايد: در نزد الله نوشته شده است كه كافر از مسلمان ارث نمى برد.(تفسير قرطبى ١٢٦/١٤.).

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴿٧﴾

و [ياد كن] هنگامى را كه از پيامبران پيمان گرفتيم و (نيز) از تو و از نوح و ابراهيم و موسى و عيسى پسر مريم و از [همه] آنان عهد محكم گرفتيم.(٧)

تفسير:

«مِيثَاقاً غَلِيظاً»: پيمان سخت و عهد استوار (سورۀ: نساء آيه 21).

بعد از اينكه پروردگار با عظمت مقام ومنزلت رسول الله صلي الله عليه وسلم را درميان مؤمنان، به بيان گرفت اينک الله متعال مأموريت بزرگ و منزلت بلند ايشان رادر حوزه تبليغ شريعت و رسالت چنين بيان ميفرمايد: اي پيامبر! از روزي ياد كن كه خداوند متعال از پيامبران براي تبليغ رسالتشان پيماني مستحكم گرفت و او تعالي از تو واز نوح، ابراهيم، موسي وعيسي بن مريم عليهم السلام، عهد وپيمان گرفت كه پيام الهي را تبليغ كنند، امانتش را اداء نمايند، از آنچه به تبليغش مأمور شده‌اند چيزي را نپوشند و هر كدامشان يک ديگر را تصديق نمايند.

مطالعه كنندگان گرامي!

اينها پيامبران اولوالعزم و از مشاهير پيامبرانند و به منظور بيان مزيد شرف عظمت، حضرت محمد را از پيش آورده است.

مفسربيضاوى ميفرمايد: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهير و صاحبان شريعت اند و به عنوان تعظيم و تكريم مقام و منزلت پيامبر ما، وى را قبل از آنها آورده است. (تفسير بيضاوى ١١٤/٢.).

و ابن كثير فرموده است: به خاطر شرفش اول پيامبر خاتم را آورده است و بدين وسيله منزلتش را بيان كرده است. سپس ديگر پيامبران را به ترتيب زمانى ذكر كرده است. (مختصر ٨٣/٣.).

لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴿٨﴾

تا صادقان را از صدقشان بپرسد و (الله) براي كافران عذاب دردناک آماده كرده است.(٨)

تفسير:

«لِيَسْأَلَ»: تا سؤال كند. هدف اين است كه پيغمبران بايد پيام الله تعالي را به مردم ابلاغ كنند، و علماء نيز تا آنجا كه در توان دارند بايد در تبيين آئين الهي سعي عظيمي به عمل ارند و ازكتمان بپرهيزند تا با دردست داشتن حجّت، خدا از مردم باز خواست فرمايد. «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

«الصَّادِقِينَ»: راستكاران و راستگويان. هدف از آن أنبياء است (سورۀ: مائده آيه 109) وياهم هدف ازآن مؤمنين است كه در مقابل كافرين قرار گرفته‌اند (سورۀ: احزاب / 23، حجرات آيه 15، حشر آيه 8).

«لِيسْئَلَ اَلصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ»: الله تعالي از پيامبران ميثاق وعهد وپيمان محكم گرفت، تا نحوۀ پاسخ دهي هر قوم در برابر دعوت را از ايشان بپرسد و در نتيجه مؤمنان را با دخول در بهشت پاداش دهد و كافران را در آتش دوزخ عذاب نمايد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت. (صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳.).
امام قرطبی فرموده است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توبیخ کفارست، همان طور که ازعیسی پرسید: **«أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلٰهَينِ؟»** (تفسیر قرطبی ۱۲۸/۱۴.).
قابل یادآوري است که: فلسفه ي سؤال کردن از پیامبران صلي الله علیه وسلم، براي این است تا راست کرداري داستان روشن گردد؛ که کافران و بي باوران در روز قیامت و در حضور همه‌ي مردم (علی رؤوس الأشهاد) رسوا و سرافکنده و خوار شوند.

خوانندگان گرامي!

در آیات متبرکه (9 الي 27) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴿٩﴾

اي کساني که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهاي (عظیمي) به سراغ شما آمدند، ولي ما باد و طوفان سختي بر آنها فرستادیم و لشکرياني که آنها را نمي‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و الله به آنچه مي‌کنید بیناست.(۹)

تفسیر:

در آیهٔ مبارکه خطاب به مؤمنان آمده است که: از فضل و احسان الهي بر خویشتن در روز غزوهٔ احزاب یاد آورید؛ **«إِذْ جٰاءَتْكُمْ جُنُودٌ»** وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوي شما آمدند یعني در زمانیکه اهل کفر اعم از یهود، مشرکان و منافقان بر شما اتفاق ورزیده و شما را از هر طرف دراحاطه و محاصره خویش گرفتند.
«إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ...»: اشاره به جنگ احزاب است. جنگ احزاب، نام مبارزه همه جانبه‌اي است که از ناحیه عموم دشمنان اسلام وگروه‌هاي مختلفي همچون یهودیان بني نضیر وطایفه قریش، وقبائل غطفان وبني‌اسد وبني سلیم در سال پنجم هجري به راه انداخته شده بود.
«رِيحاً»: طوریکه یاد آور شدیم طوفان باد سخت و سردي است که بر سپاهشان دشمن فرستاده شد که بر آثر آن خیمه هاي شان را از بیخ برکند، دیگ هاي شان را دور انداخت و خاک ها را بر روي شان پاشید.
«جُنُودٌ لَّمْ تَرَوْنَهَا»: هدف فرشتگاني است که خوف و هراس را به دل سربازان دشمن انداختند. چه بسا مراد چیزهاي دیگري هم باشد که جز خدا کسي از آنها آگاه نیست.
مفسران گفته‌اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را برکند و دیگ هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآوردند، جنگ نکردند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند. («حاشية الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمدبن محمد صاوی(1175-1241ق) است.).
مفسر ابو السعود (متوفاي۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السلیم الي مزایا الکتاب الکریم» میفرماید: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر صلّی الله علیه و سلّم باخبر شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که آمده‌اند، به مشوره «سلمان فارسی» در چهار اطرف مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به طوری که خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها بردند. و در بین منافقان، نفاق و دودلی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما می‌دهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم. (ابو سعود ۳۰۴/۴).

شأن نزول آیهٔ 9:

852- بيهقي در «دلائل» از حذيفه (روايت كرده است: شبي در جنگ خندق [در شوال سال پنجم هجري بنابر قول صحيح مشهور] متوجه شدم كه ما سپاهيان اسلام در نظم و ترتيب خاصي نشسته ايم. ابوسفيان با همراهانش از احزاب مختلف در بلنديها بالاي سر ما مستقر بودند و بني قريظه در پايين قرار داشتند كه از طرف آنها در باره فرزندان و خانوادة خويش نگران بوديم، هرگز شبي تاريكتر و طوفاني‌تر از آن بر ما نگذشته است. منافقان شروع كردند به اجازه‌گرفتن از نبي كريم كه به خانه‌هايشان برگردند آنها بهانه ميكردند كه خانه‌هاي ما عاري از پاسبان است در حاليكه امنيت خانه‌هاشان تأمين بود. هريكي از آنها كه از پيامبر اجازه رفتن مي‌گرفت برايش اجازه ميداد بازهم پنهاني محل را ترك ميگفتند. ما در حدود سه صد نفر بوديم، ناگاه رسول الله به سوي ما آمد و متوجه يكايك ما شد به من كه رسيد گفت: اخبار سپاه دشمن را براي من بياور، به لشكرگاه آنها رفتم آنجا باد به شدت ميوزيد به خدا سوگند آواز سنگ‌هايي را كه باد و طوفان بر فرش‌ها و بارهاي آن‌ها مي‌زد مي‌شنيدم آنها مي‌گفتند: كوچ كنيد كوچ كنيد، نزد پيامبر اكرم (برگشتم و از احوال دشمن آگاهش ساختم. آنگاه خداي عزوجل آية **«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ»** را نازل كرد.(صحيح است، بيهقي در «دلائل» 3 / 454 و ابونعيم در «دلائل» 433 روايت كرده اند. حاكم 3 / 31 و بيهقي 3 / 450 از طريق بلال بن يحيي عيسي از حذيفه به همين معني روايت كرده اند. اسناد اين حسن است به خاطر بلال. و اصل اين در صحيح مسلم 1788 است كه آن را حاكم صحيح شمرده و ذهبي هم با او موافق است. به «ابن كثير» 5320 به تخريج محقق نگاه كنيد.)

غزوهٔ أحزاب:

اکثریت سیره نگاران معتقدند که غزوهٔ احزاب در ماه شوال سال پنجم.به وقوع پیوسته است. و اما واقدي و ابن سعد ميفرمايند: كه اين غزوهٔ در ماه ذيقعدهٔ سال پنجم اتفاق افتاده است. از زهري، مالک بن انس و موسي بن عقبه نقل شده است كه گفته‌اند: غزوهٔ احزاب در سال چهارم. اتفاق افتاده است. (السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، صفحه 444.)، (البداية والنهاية، ج 4، ص 105.)

ابن حزم نيز به طور قطعي تأريخ وقوع آن را سال چهارم. دانسته است. دليل اين تأكيد شان را چنين توضيح ميدارد كه ابن عمر در اين غزوه كه پانزده ساله بود؛ بخاطريكه ايشان در غزوهٔ احد كه به اتفاق در سال سوم. اتفاق افتاد.، پيامبر اكرم، صلي الله عليه وسلم ايشان را كه چهارده سال سن داشت، برگردانيد.

انگيزه هاي غزوهٔ أحزاب :

يهود بني‌نضير بعد از اخراج از مدينه و استقرار در مدينه، در حاليكه قلبهايشان مملو از كينه و نفرت مسلمانان بود، به فكر انتقام از مسلمانان افتادند و براي اين منظور نقشه هايي

(c) ketabton.com: The Digital Library

طراحي نمودند و در نهايت به اين نتيجه رسيدند كه بايد قبايل مختلف عرب را براي جنگ با مسلمانان برانگيخت و براي اجراي اين نقشهٔ شوم، جماعتي مركب از سلام بن ابي الحقيق، حي بن أخطب، كنانه بن الربيع، هوذه بن قيس و ابو عماره تشكيل دادند. (السيرة النيوية، ابن هشام، جلد 3، صفحه 237.).

اين گروه در مأموريتي كه به آنان محول گرديده بود، خويش تا حد زيادي موفق گرديد و توانست قريش را كه از محاصرهٔ اقتصادي تحميلي دولت اسلامي رنج مي برد و قبيلهٔ غطفان را كه چشم به مال و نعمت مدينه دوخته بود و بسياري از قبايل ديگر را براي حمله به مدينه آماده كند.

اين گروه يهودي به مشركان مكه گفتند: دين شما از دين محمد بهتر است و شما نزديكتر به حق هستيد؛ چنانكه خداوند اين مطلب را در قرآن بيان نموده و فرموده است: «أَلَم تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظلَمُونَ فَتِيلًا﴿49﴾ ٱنظُر كَيفَ يَفتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثمٗا مُّبِينًا﴿50﴾ أَلَم تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبا مِّنَ ٱلكِتَٰبِ يُؤمِنُونَ بِٱلجِبتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا﴿51﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَمَن يَلعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا﴿52﴾» (سوره النساء: 49-52)

«مگر آگاه نيستي از كساني كه خويشتن را پاک مي شمارند؛ بلكه خدا است كه كساني را كه بخواهد، پاک مي دارد و بديشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم نمي شود. بنگر كه چگونه به خدا دروغ مي بندند و همين دروغ كافي است كه گناه آشكاري باشد، آيا در شگفت نيستي از كساني كه بهره‌اي از دانش كتاب بديشان رسيده است. چگونه به بتان و شيطان ايمان مي‌آورد و درباره كافران ميگويد: اينان از مسلمانان بر حق ترو راه يافته تراند. آنان كساني هستند كه خداوند ايشان را نفرين نموده است وهركه را كه خداوند نفرين كند، كسي را نخواهد يافت كه ياري‌كننده او باشد».

استاد «ولفنسون» يهودي به اين اشتباه بزرگ تاريخي يهوديان اشاره مي نمايد و ميگويد: «آنچه هر انسان مؤمن به خداي يگانه، چه يهودي و چه مسلمان، را مي‌آزارد، گفتگويي است كه بين برخي از يهوديان با بت‌پرستان قريش اتفاق افتاد كه در نتيجهٔ اين مذاكره، يهوديان، دين بت‌پرستي قريش را از دين پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم برتر دانستند». (تاريخ اليهود في بلاد العرب، ولفنسون، صفحه 142.).

اين ديدگاه يهوديان، اسباب خوشحالي قريش را فراهم آورد و براي جنگ آمادگي بيشتري اعلام نمود و به اتفاق گروه يهودي براي يورش به مدينه موعدي مقرر كردند. (تاريخ اليهود في بلاد العرب، ولفنسون، صفحه 142.).

همچنين يهوديان بني نضير با سران اعراب غطفان، قرارداد نظامي متحدي عليه مسلمانان امضا نمودند كه مهمترين بندهاي آن عبارت بود از:

الف: غطفان بايد شش هزار جنگجو داشته باشد.

ب: بعد از پيروزي بايد يهوديان محصول خرماي يک سال خيبر را به غطفان بدهند.(غزوة احزاب، محمد احمد باشميل، ص 141.).

بعد از امضاي اين پيمان نامه، يهوديان با ده هزار مرد جنگجو كه چهار هزار آنها از قريش و هم پيمانانشان و شش هزار ديگر از غطفان و هم پيمانانشان بودند، به قصد حمله بر مدينه به راه افتادند و نزديک مدينه اتراق كردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

غزوۀ احزاب و نتايج آن در قرآن:

قرآن عظيم الشأن، در مورد غزوۀ احزاب به تفصيل سخن گفته است و اين دو غزوه (احزاب و بني قريظه) را به ثبت رسانيده است و قرآن مسائل جاودانه‌اي را كه گذر زمان و مكان، آنها را فرسوده نمي نمايد بيان مي‌داردواين هم از همان نوع است؛ زيرا مسلمانان دائماً از طرف دشمنان مورد تهاجم نظامي قرار خواهند گرفت؛ گاهي از بيرون بر آنان يورش خواهند برد و گاهي از داخل شهر و ديارشان مورد حمله قرار خواهند گرفت و از آنجا كه در گذر تاريخ حوادثي چون حادثۀ احزاب و بني قريظه تكرار خواهند شد، قرآن آنها را ثبت نموده است تا مسلمانان در صورت تكرار اين جريان، از رويدادهاي گذشته در رويارويي با آن استفاده نمايند.

با دقت و تدبر در قرآن كريم، مهمترين مسائلي كه از غزوۀ احزاب استنباط ميگردد، عبارتند از:

1 - يادآوري مؤمنان به نعمتهاي الهي: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذكُرُواْ نِعمَةَ ٱللَّهِ عَلَيكُم إِذ جَآءَتكُم جُنُود فَأَرسَلنَا عَلَيهِم رِيحا وَجُنُودا لَّم تَرَوهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِيرًا﴿9﴾» [احزاب:9].

2 - ارائۀ تصويري شگفت انگيزاز مصيبت و بحراني كه با آمدن نيروهاي احزاب دامنگير مسلمانان شده بود: «إِذ جَآءُوكُم مِّن فَوقِكُم وَمِن أَسفَلَ مِنكُم وَإِذ زَاغَتِ ٱلأَبصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلقُلُوبُ ٱلحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا﴿10﴾» [الأحزاب: 10].

3 - پرده برداري از نيتهاي شوم منافقان و اخلاق زشت و بزدلي و عذر تراشي و عهدشكني آنها: «وَإِذ يَقُولُ ٱلمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَض مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورا﴿12﴾» [الأحزاب: 12].

4 - تشويق مؤمنان در هر زمان و مكاني به تأسي از گفتار، كردار، جهاد و اوصاف پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم تا به اين گفتۀ الهي جامۀ عمل بپوشانند كه ميفرمايد: «لَّقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنَة لِّمَن كَانَ يَرجُواْ ٱللَّهَ وَٱليَومَ ٱلأَخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرا﴿21﴾» [الأحزاب: 21].

5 - ستايش از مؤمنان به خاطر موضعگيري‌هاي كارآمد آنان كه با ايمان راستين و وفاي به پيمان خدا با نيروهاي احزاب روبرو شدند و جنگيدند.«مِّنَ ٱلمُؤمِنِينَ رِجَال صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيهِۖ فَمِنهُم مَّن قَضَىٰ نَحبَهُۥ وَمِنهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبدِيلا﴿23﴾» [الأحزاب: 23]. «در ميان مومنان مرداني هستند كه در وعده خود با خدا راست بودند؛ پس برخي از آنان به پيمان خود وفا نمودند (و شهيد شدند) و برخي نيز در انتظاراند و هيچ گونه تغييري در پيمان خود ندادند».

6 - بيان يكي از سنتهاي تغييرناپذير الهي كه عبارت است از: اختصاص فرجام نيك براي مؤمنان و شكست براي دشمنانشان؛ همان گونه كه ميفرمايد: «وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيظِهِم لَم يَنَالُواْ خَيرا وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلمُؤمِنِينَ ٱلقِتَالَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزا﴿25﴾» [الأحزاب: 25].

«خداوند، كافران را با دلي لبريز از خشم و غم بازگرداند و در حاليكه به هيچ يک از نتايجي كه در نظر داشتند، نرسيده بودند. خداوند مؤمنان را از جنگ بي نياز ساخت و خداوند نيرومند و چيره است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

7 - احسان خداوند متعال بر بندگان با ايمانش، آنجا كه آنها را بر بني قريظه در دژهاي تسخير ناپذيرشان، بدون درگيري جنگي، پيروز گردانيد و دردلهايشان رعب و وحشت انداخت به گونهاي كه به فيصلۀ خدا و رسولش محمد صلي الله عليه وسلم گردن نهادند. (حديث القرآن الكريم عن غزوات الرسول، جلد 2، صفحه 490-491.)؛ چنانكه خداوند متعال ميفرمايد: «وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنْ أَهلِ ٱلكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِم وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعبَ فَرِيقا تَقتُلُونَ وَتَأسِرُونَ فَرِيقا﴿26﴾ وَأَورَثَكُم أَرضَهُم وَدِيَٰرَهُم وَأَموَٰلَهُم وَأَرضا لَّم تَطَـُٔوهَا وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيءٖ قَدِيرا﴿27﴾» [الأحزاب: 26-27].«خداوند كساني از اهل كتاب را كه احزاب را پشتيباني كرده بودند، از اژدهايشان پايين كشيد و به دلهايشان ترس و هراس انداخت، گروهي را كشتيد و گروهي را اسير كرديد و زمينها و خانههايشان و دارايي آنان و همچنين زميني را كه هرگز بدان گام ننهاده بوديد، به چنگ شما انداخت. بيگمان خداوند بر هر چيزي توانا است».

غزوۀ احزاب از غزوات مهمي در حيات مسلمانان بشمار مي رود، مسلمانان، عليه دشمنانشان به نبرد پرداختند و در آن نتايج مهمي را رقم زدند. از جمله:

- پيروزي مسلمانان و شكست و پراكنده شدن و بازگشت زيانبار آنان در حالي كه تمام آرزوهاي آنان به يأس و نااميدي تبديل گرديد.
- تغيير موقعيت جنگي به نفع مسلمانان، آن گاه كه حالت تهاجمي جايگزين حالت دفاعي گرديد؛ چنانكه پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم به اين مطلب اشاره كرد و فرمود: «از اين پس ما به جنگ آنان خواهيم رفت و آنان به جنگ ما نخواهند آمد.» (بخاري، كتاب المغازي، باب غزوة الخندق، جلد 5، صفحه 58، شماره 4109.).
- كشف چهرۀ واقعي بني قريظه و كينۀ دروني آنها نسبت به مسلمانان كه منتظر فرصت بودند و پيمانشان را با پيامبر صلي الله عليه وسلم در دشوارترين شرايط زير پا گذاشتند.
- غزوۀ بني قريظه يكي از نتايج غزوۀ احزاب بود؛ چراكه در غزوۀ احزاب يهوديان بني قريظه در اين شرايط دشوار عهد و پيمان خود را با پيامبر اكرم شكستند بنابر اين پيامبرصلي الله عليه وسلم غزوۀ بني قريظه را ترتيب داد تا آنان را به سوي اين عمل زشتشان برساند. (حديث القرآن الكريم عن غزوات الرسول، جلد 2، صفحه 442.)

(مواخذ: الگوي هدايت (تحليل وقايع زندگي پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم) تأليف: علي محمد الصلابي).

جنگ احزاب يا خندق از ديدگاه تاريخ:

طوريكه در فوق هم يادآور شديم: درماه شوال سال پنجم هجري. ده تا دوازده و به قولي پانزده هزار مرد جنگي ازمشركان، بت پرستان و اهل كتاب، پيرامون مدينه اردو زدند، تا - به زعم خود - كار پيامبر صلي الله عليه وسلم و دين خدا را يكسره كنند. از اين شمار، چهار هزار تن از مردم قريش و هم پيمانانشان به رهبري ابوسفيان از سمت جنوب وبني اسد و گروه هاي ديگر از شرق مدينه به فرماندهي طليحه، غطفان با شش هزار نيرو به فرماندهي عيينه پسرحصن، بني سليم ازمر الظهران به فرماندهي ابوالاعود، يهود بني نضير به رياست حي بن اخطب و پسران ابي محقيق و يهود بني قريظه به رياست كعب پسر اسد؛ هرچند با پيامبر پيمان بسته بود؛ اما حُيي آنقدر كوشيد تا پيمانش را شكست و باورشان اين بود كه دين بت پرستان از دين محمد بهتر است. (سوره نساءآيات: 51 و54 و55).

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسباب جنگ خندق:

يهوديان، به دليل غدر و خيانت و دسيسه هاي شان، زار و زبون شده و از گمراهي بيدار نگشته و هر لحظه منتظر بودند مسلمانان به فرجام بد جنگ با مشركان، گرفتار شوند؛ اما وقتي ديدند كه مسلمانان به قدرت رسيده اند، در تب و تاب خشم و كينه سوختند، به توطئه دست زدند و ساز و برگ جنگ را فراهم آوردند، تا بر پيكر اين نيروي نوپا ضربه بزنند... اما چگونه؟ بيست تن از سرانشان نزد مردم مكه و غطفان و... رفتند، آنها را به جنگ با پيامبر صلي الله عليه وسلم تحريک كردند و به آنان وعدهي هم پشتي و كمک دادند و اين نقشهي ننگين را جامه ي عمل پوشانيدند.

تدبير و كارداني پيامبر صلي الله عليه وسلم:

هنوز نيروي دشمن از جاي خود حركت نكرده بود كه خبر اين توطئه خطر آفرين به پيامبر صلي الله عليه وسلم رسيد، او نيز فورا جلسه ي فوق العادهي مشورتي تشكيل داد ونقشهي دفاع ازاستقلال مدينه را مطرح نمود. سرانجام به پيشنهاد سلمان فارسي رضي الله عنه به كشيدن خندقي به دورمدينه كمر همت بربستند.

نقشه ي خندق را طوري كشيدند كه شمال، مغرب و جنوب غربي و قسمتي از جنوب شهر را در بر ميگرفت. خندق از قلعهي شيخين، واقع در شمال مدينه شروع شد و در حومهي قبا در جنوب پايان يافت. طول آن 12 هزار ذراع؛ يعني، شش هزار متر=6 كيلومتر به مقياس امروز و عمق از 5 ذراع بيشتر و عرض آن نيز زياد و داراي ديواري عمودي بود. عمودي بودن ديوار براي اين بود كه: نه سواره و نه پياده نتوانند از آن عبور كنند.

ابوبكر صديق و عمر(رض)، آن دو صحابه ي بزرگ، روزي «زنبه» (كلنگ و زنبيل) خود را به دست ديگران داده بودند و خود با جامه هايشان خاک ميريختند.

شمال شرقي، شرق و جنوب شرقي مدينه را خندق نزدند؛ چون داراي موانع بسيار و باغهاي فراوان و كوچه هاي تنگ و باريک بود.

هم زمان با كندن خندق، پيامبر دستور داد: آن چه محصول كشاورزي و باغ در خارج شهر مدينه است به داخل شهر بياورند، تا لشكر مهاجم ازآن استفاده نكند.

عمق خندق 7 تا 10 ذراع وعرض آن 9 زراع يا بيشتر بوده است. (بنقل ازروح المعاني، وصفحات 314الي316 كتاب «محمد،پيغمبري كه ازنو بايد شناخت».

إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴿١٠﴾

به خاطر بياوريد زماني را كه آنها از طرف بالا و پائين (شهر) شما وارد شدند (ومدينه را محاصره كردند) وزماني راكه چشم ها از شدت وحشت خيره شده بود، وجانها به لب رسيده بود، وگمانهاي گوناگون بدي به خدا ميبرديد! (١٠)

تفسير:

«مِن فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ»: كنايه از محاصره از هر سو است.

«إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ»:زمانی كه احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوايف اسد و غطفان از اين سمت آمده بودند.

«وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: و از پايين دره يعنی نزديكترين نقطه از سمت مغرب.

از اين طرف قريش و كنانه و اوباش عرب آمده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«زَاغَتِ الأبْصَارُ»: هدف این است که: اختلال پیدا کردن چشم ها از شدّت خوف و هراس است.
«بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»: دل ها به گلوگاه ها رسیده بود.
«تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَ»: درباره وعده خدا گمانها مي برديد. مراد این است که برخي ها که قوي الايمان بودند به وعده خدا اطمينان كامل داشتند، و برخي‌ها که ضعيف الايمان بودند، چندان اميدي به وعده پيروزي الهي نداشتند.
خلاصه‌ی مطلب اینکه مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشتر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی قریظه آنها را یاری میدادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند.
ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان میفرماید: وَ إِذْ زٰاغَتِ اَلْأَبْصٰارُ وقتی که چشم ها از ترس و حیرت کج شده و از شدت رعب و هراس چشم ها خیره شده بود. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳).
«وَ بَلَغَتِ اَلْقُلُوبُ اَلْحَنٰاجِرَ» و قلب ها در سینه ها از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد.
حسن بصری گفته است: منافقان گمان میبردند که مسلمانان ریشه‌کن میشوند و مؤمنان گمان می‌بردند که پیروز میشوند. (تفسیرکشاف ۴۲۶/۳)پس گمان مؤمنان خیر وگمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، ومیگفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان خطور کرده و دفع آن غیر ممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و میگفتند: خدا وپیامبر جز فریب وعده‌ای به ما نداده‌اند.(البحر المحیط ۲۱۷/۷).

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴿۱۱﴾

آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به تزلزل و اضطرابي سخت دچار شدند.(۱۱)

تفسیر:

امام قرطبي در تفسیر؛ آیهٔ مبارکه «هُنٰالِکَ اُبْتُلِي اَلْمُؤْمِنُونَ» مینویسد: این آزمایش به وسیلهٔ ترس و قتال و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت. (تفسیر قرطبی ۱۴۶/۱۴.).
مؤلف تفسیر الميسّر دکتر عايض بن عبدالله القرني در تفسیر خویش مینویسد: «در این موقعیت دشوار، اهل ایمان مورد امتحان قرار گرفتند، مسلمانان آزموده شدند، راستگوي و دروغگوي از هم جدا شد و به مسلمانان بلاي هولناكي رسيد كه از اثرش دل ها به اضطراب آمد و نفس ها ترسيد. اين دشواري پديد آمد تا ايمان اهل ايمان زيادت يابد، يقين‌شان بزرگ شود و اعتمادشان به پروردگار بيشتر گردد.».
«وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدِيداً»: و از شدت فشاری که آنها را فراگرفته بودسخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین لرزه رخ داده است.
ابن جوزی میفرماید که: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفتگی قلوب. (التسهیل ۱۳۴/۳.).

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴿۱۲﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخاطر بياوريد زماني را كه منافقان و آنها كه در دلهايشان مريضي (شک و نفاق) بود مي گفتند: الله و پيغمبرش جز فريب و وعده هاي دروغ به ما نداده‌اند.(١٢)

شأن نزول آيۀ 12:

853- ابن ابوحاتم و بيهقي در «دلائل» از طريق كثير بن عبدالله بن عمرو منزلي از پدرش از پدربزرگش روايت كرده اند: در غزوۀ احزاب رسول الله با تدبير درست اقدام به حفر خندق كرد. و خداي عزوجل در عمق خندق يک سنگ سفيد سخت و مدور را پديدار كرد. رسول الله كلنگ را گرفت و با شدت به آن سنگ ضربه زد سنگ شكست و از آن برقي جهيد كه بين سنگلاخ هاي مدينه را روشن كرد. رسول الله و مسلمانان تكبير گفتند. بار دوم سنگ را با كلنگ كوبيد سنگ شكافته شد و درخششي از آن پديدار گشت كه فاصلة ميان دو سنگلاخ مدينه را روشن كرد، پيامبراسلام صداي تكبير را بلند كرد و اصحاب بزرگوار نيز با او هم‌آواز شدند. بار سوم سنگ را كوبيد، سنگ شكست و برقي از آن درخشيد كه فاصله ميان سنگلاخ‌هاي مدينه را روشن كرد. پيامبر تكبير گفت و آواز تكبير مسلمان ها نيز در فضا طنين انداخت. از پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم دراين باره پرسيدند، گفت: با ضربة اول قصرهاي حيره ومداين وكسري برايم آشكار گرديد. جبرئيل (آگاهم ساخت كه امت من درآن سرزمين پيروز خواهند شد. باضربة دوم قصرهاي حمر ازسرزمين روم برايم نمايان شد. جبرئيل خبرم دادكه امتم درآن ديار چيره خواهند شد. ضربۀ سوم راكه وارد كردم قصرهاي صنعا برايم ظاهرگرديد وجبرئيل برايم بيان داشت كه امت من آنجا رانيز فتح خواهندكرد.

منافقان خطاب به مسلمان‌ها گفتند: آيا از ياوه‌سرايي ها، وعده ها و اميدهاي بيهوده او تعجب نمي كنيد اظهار ميدارد كه از يثرب (نام تأريخي مدينه) قصرهاي حيره و مداين كسري را تماشا ميكند وشما هم آن قصرها و شهرها را فتح مي‌كنيد. در حاليكه شما از ترس به حفر خندق پرداخته ايد و توان بيرون‌رفتن براي قضاي حاجت را نداريد. پس «آية وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً﴿12﴾» نازل شد.(ابن سعد 4 / 98، بيهقي در «دلائل» 3 / 418، طبري 28370 و بغوي 1682 به شمارۀگذاري محقق از كثير روايت كرده اند. اسناد اين از جهت همين كثير واهي است زيرا او ضعيف متروک است. قسمتي از اين حديث شواهد دارد و قسمتي منكر است. «تفسير بغوي» 1682.)

854- جويبر از ابن عباس(رض) روايت كرده است: اين آيه در بارۀ معتب بن قشير انصاري كه اين سخنان را گفته بود نازل شده است. (اسناد اين جداً ضعيف است به خاطر جويبر كه متروک متهم است و از ضحاک كه ابن عباس(رض) را نديده روايت مي‌كند.)

855- ابن اسحاق و بيهقي از عروه بن زبير و محمد بن كعب قرظي و ديگران روايت كرده اند: معتب بن قشير گفت: محمد به ما وعده ميدهد كه گنج هاي كسري و قيصر را تصاحب ميكنيم، در حاليكه هيچ كدام از ما نمي‌تواند با آرامش خاطر به مستراح برود. و اوس بن قيظي با گروهي از قوم خود گفت: خانه‌هاي ما در خارج مدينه قرار دارد كه بيم نفوذ دشمن در آنجا مي رود به ما اجازه بده كه به نزد زنان و فرزندان خود برويم. (طبري 28369.)

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴿١٣﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و نيز به ياد آور بياوريد زماني را كه گروهي از آنها گفتند: اي اهل يثرب (مردم مدينه)! اينجا جاي پايدن شما نيست، به خانه هاي خود باز گرديد، و گروهي از آنان از پيامبر اجازه بازگشت ميخواستند وميگفتند خانه هاي ما بدون حفاظ است، در حالي كه بدون حفاظ نبود، آنها فقط مي‌خواستند (از جنگ) فرار كنند!(١٣)

تفسير:

«يَثْرِبَ»: نام شهر «مدينه» در دوره جاهليت بود.**«مُقَامَ»:** جاي اقامت. اقامت. مراد ماندن در دور و بر خندق براي دفاع از خود است. **«عَوْرَةٍ»:** شكاف و درز ديوار و جز آن. در اينجا مراد **«ذَاتُ عَوْرَةٍ»:** يعني صاحب شكاف و محلّ رخنه است كه دزدان و امثال ايشان مي توانند از آنجا وارد منزل گردند. («ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

خوانندگان گرامي!

در اين آيۀ مباركه به سخن جماعتي از اهل نفاق ذكري بعمل آمده است (طايفه: بر يک تن و بيشتر از آن اطلاق مي شود) كه جمعی از منافقان يعنی «اوس بن قبطی» و پيروانش، و «ابی بن سلول» و هوادارانش می‌گفتند: «يٰا أَهْلَ يَثْرِبَ لاٰ مُقٰامَ لَكُمْ» ای اهل مدينه! در اينجا مكان و محل و مسكن و قرار گاهی نداريد. «فَارْجِعُوا» به خانه های خود برگرديد، و محمد و يارانش را ترک نماييد. «وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ اَلنَّبِيَ» گروهي از منافقان از رسول الله صلي الله عليه وسلم در بازگشت به خانه هاي خود اجازه خواستند؛ به دليل اينكه خانه‌هاي آنان با امنيت نيست و محلّ اعتماد نمي‌باشد. «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنٰا عَوْرَةٌ»خانه‌های ما محكم و محفوظ نيست و می‌ترسيم كه دشمن و دزدان بدان دست بزند و از اين جهت نسبت به اهل و فرزندان خود پريشان هستند.

«وَ مٰا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاّٰ فِرٰاراً» اما اين سخن در واقعيت و حقيقت دروغ بود، بلكه گريز از جهاد و تنها گذاشتن پيامبر صلي الله عليه وسلم و يارانشان را اراده داشتند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴿١٤﴾

و اگر (لشكر دشمن) بر آنان از اطراف مدينه در آورده مي شدند، باز از آنان طلب فتنه (خيانت به مسلمانان) مي شد، حتماً اين كار را انجام مي دادند و مگر اندكي در آن درنگ نمي كردند.(١٤)

تفسير:

اگر كافران اهل احزاب كه در اطراف مدينه بودند از تمام جهات و نواحي مدينه وارد مي شدند «ثُمَّ سُئِلُوا اَلْفِتْنَةَ لَآتَوْهٰا» آنگاه از آنان خواسته می شد كافر شوند وبه جنگ مسلمانان بروند، آن را قلباً و به ميل خود انجام می‌دادند. «وَ مٰا تَلَبَّثُوا بِهٰا إِلاّٰ يَسِيراً» در پذيرش اين خواسته شتاب مي نمودند و به زودترين فرصت به آغوش كافران مي شتافتند. و به دليل شدت فساد خود و رخت بربستن حق از نهادشان در آن تأخير روا نمی داشتند. پس معلوم ميشود كه آنها بر ايمان پايدار نبوده و بدان متمسک نيستند، و با كوچكترين ترس و اضطراب آن را رها می كنند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴿١٥﴾

و همينان بودند كه پيشترها با الله عهد بسته بودند كه پشت [به دشمن] نكنند و عهد الله بازخواست شدني است. (١٥)

تفسير:

گروه منافقان قبل از جنگ خندق و بعد از بدر با الله تعالي تعهد و پيمان مؤكد بسته بودند

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در جنگ فرار نکنند.
قتاده میفرماید: بعد از اینکه منافقان در بدرغایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکتکنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگربا جنگ روبرو شویم، حتماً خواهیم جنگید. (تفسیر قرطبی ۱۵۰/۱۴.) بنابر قولي: آنان دو طايفه بني حارثه و بني سلمه بودند.
«وَ كٰانَ عَهْدُ اَللّٰهِ مَسْؤُلاً»:و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ از میدان معرکه نگریزند و جهاد و قتال در راه حق را رها نکنند، اما به این عهد خیانت کردند و پیمان را شکستند. بیان متضمن تهدید و وعید است.
قطعاً خداوند متعال از این عهد و پیمان آنان را مورد سؤال قرار مي دهد؛ زيرا عهد الهي مورد محاسبه قرار مي گيرد؛ يعني كسي كه به آن وفا كند پاداش مي يابد و كسي كه آن را بشكند به عذاب گرفتار مي شود.
واقعیت هم همین است که: در سختی‌ها، و روز هاي دشوار جوهر واقعي انسان ها شناخته مي شوند و صف ها از هم جدا می شود.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴿١٦﴾

بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید هرگز این گریز برای شما سود نمیبخشد و در آن صورت جز اندکی بهره مند نمي شويد.(۱۶)

تفسیر:

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ اَلْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ اَلْمَوْتِ أَوِ اَلْقَتْلِ»: اي پيامبر! براي منافقان بگو كه گريز شما از جنگ، از ترس مردن و كشته شدن سودي ندارد؛ مطمين باشيد كه فرار شما موجب طول عمرتان نمی شود و این فرار هرگز اجل شما را به تأخیر نمی اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی‌کند.
«وَ إِذاً لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً»: اگر از مرگ بگريزيد، بازهم در زندگي دنيا جز مدّت اندكي نخواهيد ماند و آن مدّت زندگي مقدّر شماست كه بعد از گذشت آن چاره‌اي از مرگ نيست. اكنون بهتر است مؤمناني شرافتمند بميريد؛ نه منافقاني ترسو.
بايد گفت: هيچ كس از مقدّرات حتمی پروردگار باعظمت، از جمله مرگ نمي توان فرار كرد. و به خاطر كاميابی زود گذر، سعادت ابدی را نبايد از دست دهيم.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴿١٧﴾

بگو: اگر الله در حق شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه میدارد؟ و در برابر خداوند یار و یاوری برای خود نخواهند یافت.(۱۷)

تفسیر:

اي پيامبر! براي منافقان بگو: چه كسی می تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ «إِنْ أَرٰادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرٰادَ بِكُمْ رَحْمَةً» اگر پروردگار به شما عذابي را اراده كند يا رحمت و آسايشي را بخواهد، كيست كه شما را از آن نگهدارد؟ خداوند پاک ذاتي است كه مرگ و نابودی يا بقا و پيروزی شما را مقرر و مقدر كرده است. «وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً» «و جز خدا براي خود وليي نمي يابند» كه از آنان پشتيباني و دفاع كند «و نه نصرت دهنده‌اي» كه آنان را از عذاب وي برهاند و ياوري شان كند.
در اين هيچ جاي شكي نيست كه:رحمت و عذاب، تلخی و شيرينی، در مدار اراده‌ی خداوند به انسان ميرسد. او ذاتي است كه: «أَرادَ بِكُمْ سُوءاً- أَرادَ بِكُمْ رَحْمَةً» (البتّه اراده‌ی سوء يا

(c) ketabton.com: The Digital Library

رحمت خداوند، با توجّه به حكمت است.).

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴿١٨﴾

بدون شك الله كسانى از شما كه مردم را (از جبهه و جهاد) باز مى داشتند و كسانى را كه به برادران خود ميگفتند: به سوى ما بياييد (و خود را به كشتن ندهيد) به خوبى ميشناسد؛ (آنان ضعيف و ترسو هستند) و جز اندكى به جبهه نمى روند.(١٨)

تفسير:

«قَدْ يَعْلَمُ اَللّٰهُ اَلْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ» خداوند متعال باز دارندگان از قتال در راه خويش را «مي‌شناسد»؛ يعني: كساني كه مردم را از ياري دادن رسول الله صلي الله عليه وسلم باز مي داشتند و كارشكني مي كردند آنان گروهي از منافقان بودند كه ياران و حاميان رسول الله صلي الله عليه وسلم را ازجنگ سست ميساختند و به ايشان مي‌گفتند: محمد و اصحابش مشتي اندک بيش نيستند. و در نهايت ابو سفيان و حزبش بر اين جماعت اندک غالب خواهند شد.

«وَ اَلْقٰائِلِينَ لِإِخْوٰانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنٰا»: آنان‌كه براي برادران‌شان گفتند: به ما رو آوريد، با ما باشيد، پيامبر و يارانش را تنها بگذاريد وانان را ترک نمايد.

بگذاريد نابود شوند و در كنار آنها نجنگيد.

خداى متعال فرمود: «وَلاٰ يأْتُونَ اَلْبَأْسَ إِلاّٰ قَلِيلاً» و جز تعدادى كم از آنها در ميدان نبرد حاضر نمى شوند آن هم به طريق ريا و سمعه و از ترس اينكه مبادا چهرۀ شان افشا شود. صاوى گفته است: زيرا هر آنكه ديگران را از نبرد منع كند، جز به ميزانى اندک و برمبناى قصدى پليد، به نبرد نمى رود. (حاشيه‌ى صاوى ٢٧٣/٣.)

در البحرالمحيط آمده است: معنى آيه چنين است: جز به ميزانى بسيار كم به ميدان نبرد نمى آيند، با مسلمانان ميروند و وانمود مى‌كنند كه در كنار آنها ميباشند، اما آنان در جنگ شركت نمى‌كنند مگر خيلى كم و از روى ناچارى. بنابراين جنگ آنها ريا و تظاهر است؛ نه جنگ حقيقى.(البحر ٢٢٠/٧.)

مطالعه كنندگان گرامي!

در قرآن عظيم الشأن به انواع برادرى اشاره بعمل آمده است:

اول: برادرى طبيعى كه از طريق والدين سر رشته مي گيرد.

دوم: برادرى دينى كه به واسطه‌ى هم كيشى حاصل ميشود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

سوم: برادرى سياسى و حزبى كه در اين آيه به آن اشاره شده است.

چهارم: برادرى رفتارى كه به واسطۀ پيروى حاصل ميشود. چنانكه مبذّرين، برادران شيطان معرّفى شده‌اند. «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً» (آيه 27 سورۀ اسراء)(همانا اسرافكاران برادران شيطان هايند وشيطان نسبت به پروردگارش بسيار ناسپاس بود). مراد ازجمله «اَلْقٰائِلِينَ لِإِخْوٰانِهِمْ»، دعوت منافقان از مسلمانان ضعيف الايمان براى ترك جبهه است.

أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴿١٩﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها در همه چيز نسبت به شما بخيلند، و هنگامي كه لحظات ترس و بحراني پيش آيد مشاهده ميكني آنچنان به تو نگاه ميكنند و چشم هايشان (راست و چپ) مي چرخد. اما هنگامي كه حالت خوف و ترس برود، بر شما با زبانهاي تند و تيز زبان درازي ميكنند (و) بر خير (غنيمت) بخيلانند.آنها هرگز ايمان نياورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود كرد و اين كار براي الله آسان است.(١٩)

تفسير:

«أَشِحَّةً»: جمع شَحيح، بخلاء. آزمندان.«أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ»: مراد اين است كه اهل ايثار و فداكاري از نظر جان و مال نبوده و براي تهيه توشه و ادوات جنگي حاضر به همكاري نيستند. برخي از مفسّران فرموده‌اند: مراد اين است كه قبل از جنگ خويشتن را دوستان و دوستداران گرم شما نشان مي دهند.

منافقان با فرا رسيدن وقت جهاد از اينكه كشته نشوند از جنگ سخت در حراس بودند طوريكه ديده ميشودند كه از: شدّت ترس و حرص، چشمان‌شان باحيرت واضطراب دَور ميخورد حال آنكه از جنگ هراس دارند؛ مانند كسي كه مرگش فراميرسد وچشمانش از خوف وترس آينده‌اش به دوران مي‌آيد.

قرطبی گفته است: آنان را به جبن و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می نگرند و خیره می شوند. و چه بسا از فرط ترس غش میکنند و بی هوش می شوند. (تفسیر قرطبی ١٥٣/١٤.).

«فَإِذَا ذَهَبَ اَلْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ»: زمانيكه درگيري وجنگ خاتمه يافت و ترس و شدّت دور شد، با زخم زبان و كلمات تند، تيز و زننده شما را آزار می دهند و در ذم و طعنه زدن به شما از حد فراتر می روند.

قتاده ميفرمايد: ولي زمانيكه وقت غنيمت فرارسد درباره‌ی شما زبان درازی ميكنند و ميگويند: به ما بدهيد، به ما بدهيد، ما هم با شما حاضر بوديم، و شما از ما شايسته‌تر نيستيد. ولی در موقع نبرد از آنها ترسوتر نمی بينی و از هر بزدلی بيشتر حق را زير پا می نهند، ولی در موقع غنيمت خسيس‌ترين گروه و زبان دراز ترين جماعت اند. (تفسير قرطبی ١٥٣/١٤.).

«فَأَحْبَطَ اَللَّهُ أَعْمٰالَهُمْ»: الله تعالي به سبب نفاق و كفرشان اعمال آنها را باطل كرد؛ زيرا ايمان، شرط قبول اعمال است.

«وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اَللَّهِ يَسِيراً»: وهمان باطل كردن عمل براى خدا سهل و آسان است.

خصوصيات وصفات بارزه منافقان همين است كه: هرگز خيرخواه مسلمانان نيستند؛ به هنگام خطر از كمك و حضور در جبهه بخل می ورزند، ودر شرايط بحرانی تعادل خود را از دست ميدهند. منافقان، معمولاً كم كار و زياد پرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترين مردم و هنگام آرامش طلبكارترين انسانها هستند.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا﴿٢٠﴾

آنها گمان ميكنند هنوز لشكر احزاب نرفته اند، و اگر احزاب باز آيند ايشان دوست دارند در ميان اعراب باديه نشين پراگنده و پنهان شوند و از اخبار شما سوال كنند. و اگر در ميان شما بودند جز اندكي پيكار نمي‌كردند. (٢٠)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
خود باختگی، زیاتر اوقات قدرت فهم واقعیّات رااز انسان سلب مي دارد، اشخاصکه ضعف عقیده وایمان داشته باشند، زندگی در جوامع دور از فرهنگ را بر زندگی در جامعۀ دینی، ترجیح می‌دهند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴿٢١﴾

براي شما در (سيره) وزندگي رسول الله صلي الله عليه وسلم سرمشق نيكوئي بود، براي آنها كه اميد به رحمت خدا و روز رستاخيز دارند، و خدا را بسيار ياد مي‌كنند.(٢١)

تفسير:
ابن کثیر میفرماید که: خداوند متعال در این آیۀ مبارکه به مردم امر فرموده است که در صبر و بردباری و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم تأسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست قدم و متزلزل شدند، فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اَللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به اخلاق و خوی او تأسی نجستید؟! (مختصر ۸۸/۳.)

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!
قرآن عظيم الشأن با زيباي خاصي ميفرمايد: سخن پيامبر وحي الهي است، و پيامبر هر آنچه ميگويد برگرفته از وحي الهي است، و وحي او را زير نظر دارد، اگر چنانچه حرفي مخالف با واقعيت شرعي از او سرزند بلا فاصله وحي او را تصحيح ميكند. پس كلام پيامبر صلي الله عليه وسلم را بپذيريد و به آنچه ميگويد عمل كنيد كه هيچ فرقي بين مصدر قرآن و سنت الهي نيست، وشرعيت اسلامي بر هردو بنا شده است: «وَٱلنَّجمِ إِذَا هَوَىٰ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُم وَمَا غَوَىٰ﴿2﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ﴿3﴾ إِن هُوَ إِلَّا وَحي يُوحَىٰ﴿4﴾»(سوره النجم: آيات 1 الي 4) «قسم به ستاره چون فرود آيد * كه صاحب شما (محمّد مصطفي) هيچگاه در ضلالت وگمراهي نبوده است.* و هرگز به هواي نفس سخن نميگويد* سخن او هيچ غير وحي خدا نيست».

خوانندكان گرامي!
دراين آيه خداوند متعال با زيباي خاصي فرمود كه: ای مؤمنان! هر آينه در وجود اين پيامبر والا مقام برای شما الگوی نيكو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شكيبايی‌اش ازاو پيروی كنيد؛ زيرا ايشان براساس هوی و هوس نه چيزی می‌گويد ونه كاری می‌كند. بلكه هرچه می‌گويد وهركاری می‌كند براساس وحی نازل شده صورت می‌گيرد.

در بيش از 50 آيت قرآن كريم به صراحت مؤمنان را دستور مي‌دهد تا از خداوند و از پيامبرش پيروي كنند، و طاعت و فرمانبرداري از پيامبر صلي الله عليه وسلم مرادف با طاعت و فرمانبرداري خداوند متعال شمرده مي شود.

طوريكه ميفرمايد: «مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرسَلنَٰكَ عَلَيهِم حَفِيظٗا﴿80﴾» [النساء: 80] «هركه از پيامبر اطاعت كند، در حقيقت از خدا اطاعت كرده و هر كه روي برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان كه به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان كني] نفرستاديم».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در (آيۀ 59 سورۀ النساء) ميفرمايد: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلأَمرِ مِنكُمۖ» «اي اهل ايمان! از خدا اطاعت كنيد و [نيز] از پيامبر اطاعت كنيد. و همچنين از صاحبان امر خودتان...».

امام ابن كثير ميفرمايد: اطاعت از پيامبر صلي الله عليه وسلم همان پيروي از سنت اوست. البته با دقت در اين آيه مباركه متوجه ميشويم كه فعل امر «اطاعت كنيد» «أَطِيعُواْ» براي خداوند متعال و پيامبر تكرار شده است. و اين تكرار فعل امر از نظر بيان عرب دلالت بر استقلاليت و شموليت آن دارد. به اين معنا كه اطاعت از پروردگار و اطاعت از پيامبر بصورت مطلق و هميشگي و غير قابل بحث و بررسي و چون و چراست. در حاليكه عطف «أُوْلِي ٱلأَمرِ» بر اطاعت پيشين به اين اشاره دارد كه اطاعت از سران و صاحبان امر تنها در مواردي كه درآن اطاعت ازخداوند و پيامبر باشد جايز است. در غير اينصورت بر هيچ مخلوقي جايز نيست كه در آنچه نافرماني خدا و رسول در آن است از بندهاي ديگر فرمان ببرد!

«قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحبِبكُمُ ٱللَّهُ وَيَغفِر لَكُم ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُور رَّحِيمٞ﴿31﴾ قُل أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلكَٰفِرِينَ﴿32﴾» [آل عمران: 31-32] «بگو: اگر خدا را دوست داريد، پس مرا پيروي كنيد تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را بيامرزد؛ و خدا بسيار آمرزنده و مهربان است * بگو: از خدا و پيامبر اطاعت كنيد. پس اگر روي گردانيدند [بدانند كه] يقيناً خدا كافران را دوست ندارد».

انكار سنت مايه قهر و غضب الهي است:

قرآن عظيم الشأن سرپيچي از دستورات و فرامين و سنت رسول اكرم صلي الله عليه وسلم را موجب خشم و عقاب الهي برمي شمرد، از فرمودههاي قرآن: «لَّا تَجعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَينَكُم كَدُعَآءِ بَعضِكُم بَعضاۚ قَد يَعلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُم لِوَاذٗاۚ فَليَحذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَن أَمرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُم فِتنَةٌ أَو يُصِيبَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿63﴾» [النور: 63]«دعوت پيامبر را در ميان خود مانند دعوت بعضي از شما از بعضي ديگر قرار ندهيد، الله كساني از شما را كه براي [بياعتنايي به دعوت پيامبر] با پنهان شدن پشت سر ديگران آهسته از نزد او بيرون ميروند ميشناسد. پس بايد كساني كه ازفرمانش سرپيچي ميكنند، برحذر باشند از اينكه بلايي [در دنيا] يا عذابي دردناک [در آخرت] به ايشان رسد».

همچنان ميفرمايد:«مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرسَلنَٰكَ عَلَيهِم حَفِيظٗا» (سورۀ: النساء: 80) «هر كه از پيامبر اطاعت كند، در حقيقت از خدا اطاعت كرده و هر كه روي برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان كه به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان كني] نفرستاديم».

خوانندگان گرامي!

پروردگار با عظمت ما پيامبران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: يٰا نُوحُ اِهْبِطْ بِسَلٰامٍ مِنّٰا، يٰا إِبْرٰاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْيٰا و يٰا مُوسىٰ إِنِّي اِصْطَفَيتُکَ عَلَى اَلنّٰاسِ بِرِسٰالاٰتِي وَ بِكَلاٰمِي، ولی محمد را جز با لفظ «نبي» و «رسول» مخاطب قرار نداده است: «يٰا أَيهَا اَلنَّبِي حَسْبُکَ اَللّٰهُ و يٰا أَيهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيکَ.» و در تمام قرآن كريم حتی يک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلكه ندا با لفظ «نبي» و «رسول» صورت گرفته است و اين امر به بزرگی شأن و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نيز به ما می آموزد كه ادب را رعايت كنيم، و جز با احترام و اكرام و جلال نام مباركش را به زبان نياوريم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و جز با كامل‌ترين صفت او را توصيف نكنيم: «لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ اَلرَّسُولِ بَينَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً...، إِنَّ اَلَّذِينَ يغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اَللهِ أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ...»(به آنچه كه ابو حيان در «البحرالمحيط»۲۱۰/۷ و قاضى عياض در كتاب «شفاء» نوشته شده است، نكات مفيد وكلام مفيدي است.).

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴿٢٢﴾

وچون مؤمنان احزاب (لشكرهاي كافران) را ديدند، گفتند: اين همان چيزي است كه الله وپيغمبرش به ما وعده داده بودند، و الله و پيغمبرش راست گفتند، و اين موضوع جز بر ايمان و تسليم آنها چيزي نيفزود. (۲۲)

تفسير:

الله تعالي در آيات قبلي حال منافقان را به بيان گرفت، حالا ميخواهد، حال مؤمنان را بخصوص در هنگام رويارويي و مقابله بادشمن مورد بحث قرار دهد طوريكه ميفرمايد: «وَ لَمّا رَأَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْأَحْزٰابَ قٰالُوا هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اَللهُ وَ رَسُولُهُ» زمانيكه مؤمنان كافران به طرف آنان مى آيند و از هر طرف آنان را مانند حلقهٔ انگشتر احاطه كرده‌اند،گفتند: اين همان وعده‌اي است كه پيشتر از طرف خداوند متعال و پيامبرش به ما داده شده بود؛ يعني بعد از ابتلا نجات ميياييم و سپس ياري و پيروزي به ما داده ميشود. اكنون پروردگار وعده‌اش را عملي ميكند وپيامبر صلي الله عليه وسلم در خبرش راستگوي وصادق است.

در حديث شريف به روايت ابن عباس (رض) آمده‌است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم قبل از جنگ احزاب به اصحاب شان فرمودند: «بي‌گمان در آخر نه يا ده شب ديگر، لشكرهاي كفار به سوي شما آمدني هستند».

همچنين فرمودند: «با گرد آمدن لشكرها، كار بر شما سخت مي شود اما سرانجام، كار به‌سود شما و به زيان آن‌هاست».

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴿٢٣﴾

در ميان مؤمنان مرداني هستند كه بر سر عهدي كه با خدا بستند صادقانه وفا كردند، بعضي پيمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشيدند) و بعضي ديگر در انتظارند و هرگز تغيير و تبديلي در عهد و پيمان خود نداده اند. (۲۳)

شأن نزول آية 23:

856- مسلم، ترمذي و ديگران از أنس (روايت كرده اند: عمويم انس بن نضر در جنگ بدر حضور نداشت و اين امر بر او سخت و گران تمام شد و گفت: در اولين كار زاري كه رسول خدا (حضور داشت من نتوانستم شركت نمايم، اگر خدا (كارزار و نبرد ديگري را پيش بياورد و من بتوانم با رسول خدا در آن شركت نمايم البته خداي دانا و توانا به بندگان خود نشان خواهد داد چه فعاليت‌ها و جان نثاري ها بكنم، در غزوهٔ أحد حضور يافت مردانه جنگيد تا جام شهادت نوشيد و در پيكرش هشتاد و چند ضربهٔ شمشير، اثر نيزه و تير مشاهده شد. آنگاه آيهٔ «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيهِ» تا آخر آيهٔ نازل شد.(صحيح است، بخاري 2805 و 4048، مسلم 1903، ترمذي 3200، احمد 3 / 194).

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا

(c) ketabton.com: The Digital Library

رَحِيمًا﴿٢٤﴾
تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب كند يا [اگر توبه كنند] توبه آنان را بپذيرد؛ زيرا خدا همواره غفور و رحيم است.(٢٤)
ابن كثير ميفرمايد: از اينكه مهربانى و رأفتش بر غضبش فزونى دارد آيه را با آن خاتمه داده است. (مختصر ابن كثير ٨٩/٣.).

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴿٢٥﴾

و الله كافران را به خشم و غضبشان بازگردانيد، بي‌آنكه به خيري رسيده باشند و الله مؤمنان را از كار جنگ (با فرستادن طوفان) كفايت كرد و الله تواناي غالب است.(٢٥)

تفسير:

خداوند متعال كافران (احزاب) را درحالي از مدينه بيرون راند كه گرد و غبار خواري و شكست را به دامن داشتند و «لَمْ يَنٰالُوا خَيراً» به خيري از پيروزي و غنيمت دنيوي، يا مزد و پاداش اخروي نايل نشده بودند.
«وَ كَفَى اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلْقِتٰالَ»: او تعالي با اسباب مقدّر خويش چون وزش باد شديد و نزول فرشتگان از آسمان شردشمنان را از مسلمانان دفع كرد، به اين معنى باد و ملائک را بر آنان بسيج كرد و پا به فرار نهاده و شكست خوردند.
«وَ كٰانَ اَللّٰهُ قَوِيا عَزِيزاً» واقعاً! او تعالي نيرومند است؛ چنان‌كه هر كه با وي محاربه كند خوارش ميسازد، هر كه با او زور آزمايي نمايد شكستش ميدهد و در پادشاهي‌اش سيطره و غلبه دارد. از اين رو پيامبر صلّى الله عليه وسلّم ميفرمايد: «چنان‌كه در حديث شريف آمده است: «لا إله إلا الله وحده، صدق وعده ونصر عبده وأعز جندهوهزم الأحزاب وحده فلا شيء بعده». «خدايي جز الله نيست، يگانه است، وعده خويش را راست كرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشكرش را عزت بخشيد و لشكرهارا به يگانگي منهزم و تار و مار كرد پس بعد از او چيزي نيست» (شيخان اين حديث را روايت كرده‌اند) همچنين در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم احزاب (لشكريان مشرک) را چنين نفرين كردند: «اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم». «بارخدايا! اي فرودآورنده كتاب و اي زود شمارنده حساب! احزاب را شكست بده. بارخدايا! آنان را شكست ده و متزلزل گردان».
همچنين در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «بعد از اين(غزوه احزاب) قريش هرگز بر شما يورش نخواهند آورد بلكه اين شما هستيد كه از اين پس بر آنان هجوم ميبريد». و چنان شد كه رسول الله فرمودند تا آن كه فتح مكه راخداوند متعال نصيب مسلمانان ساخت.

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴿٢٦﴾

و الله كساني از اهل كتاب را كه آنان را مدد كرده بودند، از قلعه‌هايشان فرود آورد و در دلهايشان ترس وهراس انداخت! (به طوري كه) گروهي را ميكشيد و گروهي را اسير ميگرفتيد.(٢٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ظَاهَرُوهُمْ»: ايشان را پشتيباني كرده بودند. **«صَيَاصِي»:** جمع صيصَة، آنچه بدان پناهنده شوند. در اينجا مراد قلعه‌ها و سنگر هاي محكم است.

«تَأْسِرُونَ»: اسير مي‌كرديد.

تفسير:

الله تعالي يهود بني قريظه را از قلعه‌ها و برج هاي شان كه در آن تحصن كرده بودند، بيرون راند، زيرا مشركين را ياری دادند و پيمان را به هم زدند و بر ضد پيامبر صلّى الله عليه وسلّم و يارانش به پا خواستند.

«وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلرُّعْبَ»: و در دل هاي آنان ترس و وحشت انداخت؛ تا جايی كه خود سنگرو قلعه ها را گشودند و تسليم شدند. ابن جوزی گفته است: آيه در مورد «يهود بنی قريظه» نازل شده است؛ چون آنها با پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم هم پيمان بودند، اما پيمان را نقض كرده و در كنار قريش قرارگرفتند. وقتی مشركين شكست خوردند و قريش از مدينه برگشت، پيامبر صلّى الله عليه و سلّم بنی قريظه را محاصره كرد تا اين‌كه به حكميت «سعد بن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حكم داد مردانشان كشته و زن واطفال شان به اسارت برده شوند. (التسهيل فی علوم التنزيل ۱۳۶/۳).

اين است كه خدا فرموده است: «فَرِيقاً تَقْتُلُونَ» يعنی مردان، در ان روز تعدادی بين سی صد تا نه‌صد نفر از آنان كشته شد. «وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً» و گروهی را به اسارت ميگيريد، اين گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. (صفوة التفاسير: محمد علي صابوني)

خوانندگان گرامي !

يهود بني قريظه در غزوه احزاب پيماني را كه ميان آنها و رسول الله صلي الله عليه وسلم بود، شكستند و لشكريان شرک را عليه رسول الله صلي الله عليه وسلم كمک و پشتيباني كردند و با احزاب شرک هم پشت شدند و چون احزاب ناكام گشته و از ميدان معركه گريختند، خداوند متعال جبريل عليه السلام را نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم فرستاد و او وحي الهي را بدين مضمون به ايشان ابلاغ كرد: «الله متعال به توفرمان ميدهد كه به‌سوي بني‌قريظه به پا خيزي».

رسول الله صلي الله عليه وسلم در دم به پا خاسته و مردم را به يورش بر بني‌قريظه فرمان دادند. بر جهاي بني قريظه در چند مايلي مدينه بود و اين فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «هرگز كسي از شما نماز عصر را جز در بني قريظه نخواند».

مردم حركت كردند و رسول الله صلي الله عليه وسلم خود از پي آنان حركت نموده و بر مدينه ابن ام مكتوم(رض) را جانشين خويش ساختند وبيرق سپاه را به علي سپردند. بني قريظه به مدت بيست و پنج شب در محاصره آن حضرت صلي الله عليه وسلم بودند و چون اين حالت دشوار بر آنان به درازا كشيد، ناگزير به ميانجيگري سعد بن معاذ (رض) رئيس قبيله «اوس» كه در جاهليت هم پيمان‌شان بود، تن در دادند.

سعد(رض) آمد و رسول الله صلي الله عليه وسلم به اصحاب فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خيزيد». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولايت وي به‌پا خاستند تا حكم وي در مورد يهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول الله به وي فرمودند: «اين گروه ـ و به‌سوي بني قريظه اشاره كردند ـ به ميانجگيري تو تن در داده‌اند پس به هر چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواهي بر آنان حكم كن». سعد (رض) گفت: آيا حكم من برآنان و بر اهل اين خيمه نيز نافذ است؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «آري!». آنگاه سعد (رض) به جايي از خيمه اشاره كرد كه رسول الله صلي الله عليه وسلم درآن نشسته بودند و در حاليكه به احترام و اكرام ايشان روي خويش را از ايشان برگردانيده بود، گفت: و بر كساني كه در اينجا نيز نشسته‌اند، حكم من نافذ است؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: بلي! آنگاه گفت: «من درباره آنان چنين حكم ميكنم كه مردان جنگنده‌شان كشته شوند و زنان و فرزندان‌شان به اسارت درآيند و اموال شان به غنيمت گرفته شود». رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «حقاً كه به حكم خدا أ از فراز هفت آسمان حكم كردي».

آنگاه فرمان دادند تا مردانشان را ـ كه ميان هفتصد تا هشتصد تن بودند ـ گردن زدند و كودكاني را كه هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسير ساختند. (تفسير انوار القرآن).

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴿٢٧﴾

و زمين‌شان و ديارشان و دارايي شان، و همچنين زميني را كه هنوز گام به آنجا ننهاده بوديد به شما ميراث داد، و البته الله بر هر كاري تواناست.(٢٧)

تفسير:

اي مسلمانان! خداوند توانا شما را بر خانه‌ها و كشتزارها و بر اموار يهوديان چون اسلحه و چارپايان مسلّط ساخت.

«وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُهٰا» و نيز شما را برسرزميني مسلّط داشت كه هنوز پايتان به آنجا نرسيده بود كه عبارت از خيبر بود كه بعد از قريظه فتح شد. و ديگر سرزمين‌هايي كه مسلمانان بعداً آنجا را فتح كردند.

«وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيراً»: پروردگار بزرگ بر هر چيزي تواناست، از انجام هرچه اراده كند ناتوان نيست و هيچ امري از تدبيرش بيرون نمي‌باشد.

ابو حيان فرموده است:الله اين آيه را با بيان اقتدارش بر همه چيز به پايان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره كرده است، پس در واقع ميخواهد بگويد همان طور كه اين سرزمين‌ها را به ملكيت آنها درآورده است، همچنين قادر است سرزمين هاى ديگرى را نيز به آنها بدهد. (البحر المحيط ٢٢٥/٧.).

خوانندگان گرامي!

درآيات متبركه (28 الي 30) در باره راه و رسم بيت نبوي؛ يعني مخير كردن همسران پيامبر ميان دنيا وآخرت و ميزان مكافات و مجازات شان، بحث بعمل مي آيد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴿٢٨﴾

اي پيامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگي دنيا و زيور وزينتش را ميخواهيد بياييد تا بر خوردارتان نمايم و شما را به رها كردني نيك رها سازم.(٢٨)

تفسير:

مفسر مشهور اسلامي دكتر عايض بن عبد الله القرني مسير در تفسير خويش: «تفسير الميسّر» مي نويسد:

اي پيامبر! براي همسرانت كه از تو نفقهٔ بيشتري طلب كردند بگو: اگر زندگي دنيا و ظاهر

(c) ketabton.com: The Digital Library

فريبي‌اش مقصود شماست، بياييد آنچه را از متاع دنيا در توان دارم به شما مي دهم. آن را بپذيريد و شما را به نيكوترين وجهي كه در آن ضرر و آزاري نباشد رها مي‌كنم.

شأن نزول آيۀ 28:

امام احمد از جابر روايت كرده است كه ابو بكر رضى الله عنه به منزل پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم آمد درحاليكه مردم دم در نشسته بودند. او از پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم اجازه‌ى ورود خواست، اما اجازه نيافت. بعد از آن عمررضى الله عنه آمد و او هم اجازه‌ى ورود خواست، به او هم اجازه ندادند.

بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابو بكر و عمر وارد شدند، ديدند پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم ساكت بود. عمر گفت: چيزى ميگويم كه شايد پيامبر صلّى الله عليه و سلّم بخندد! آنگاه گفت: يا رسول الله! دختر زيد-همسر عمر-چند لحظه پيش از من نفقه خواست، من هم پس‌گردنى به او زدم. پيامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم خنديد تا جايى كه دندان‌هاى پيشينش نمايان شد و گفت: زنانى كه در اطرافم قرار دارند، از من نفقه مى خواهند؟! ابو بكر به طرف عايشه رفت كه او را بزند، و عمر هم نزد حفصه رفت، هر دو گفتند: از پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم چيزى مى‌خواهيد كه نداريد؟ پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از اين از پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم چيزى نمى خواهيم كه نداشته باشد. آنگاه آيه‌ى «اختيار» نازل شد: يٰا أَيهَا اَلنَّبِي قُلْ لِأَزْوٰاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا فَتَعٰالَينَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً. پس از آن از عايشه رضى الله عنها شروع كرد و فرمود: من مطلبى ميگويم، نمى خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدهى، تا با پدر و مادرت مشاوره نكنى جوابى مده، حضرت عايشه رضى الله عنها گفت: آن امر چيست يا رسول الله؟ پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم آيه را بر او خواند. آنگاه حضرت عايشه رضى الله عنها گفت: آيا درباره‌ى شما با پدر و مادرم مشاوره كنم؟ نه البته، من خدا و پيامبر و منزلگاه آخرت را برگزيدم و خواهش ميكنم به هيچ يک از همسرانت مگو كه من چه چيزى را برگزيده‌ام.

پيامبر صلّى الله عليه و سلّم فرمود: الله مرا نفرستاده است كه سختگير باشم، بلكه مرا به عنوان معلم و آسان‌گير فرستاده است و هر زنى از من بپرسد به او خواهم گفت. (اخراج از امام احمد و در ابن كثير ۹۲/۳ نيز چنين آمده است.) (صحيح است، مسلم 1478، احمد 3 / 328.).

مطالعه كنندگان گرامي!

بعد از اينكه پيامبر صلي الله عليه وسلم را پروردگار با عظمت در جنگ احزاب بر بنى قريظه و بنى نضير به پيروزي رسانيد، همسران رسول الله صلي الله عليه وسلم گمان بردند كه گنجينه‌ى گرانبها و ذخاير يهود به او اختصاص يافته است. آنگاه در اطرافش نشسته و گفتند: يا رسول الله! دختران كسرى و تزار زر و زيور دارند، در حاليكه مى بينى ما در فقر و تنگى به سر مى‌بريم و با درخواست رفاه و فراخى حال، قلب او را آزردند، و از اين‌كه از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل كند پيامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر كرد آيه‌اى را براى آنان بخواند، كه در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه(9) زن در نكاح داشت. (البحر المحيط ۲۲۷/۷.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴿٢٩﴾

و اگر الله و پيغمبرش و سراي آخرت را مي خواهيد، پس الله براي نيكوكاران شما پاداش بزرگي را آماده كرده است.(٢٩)

تفسير:

مفسران در شأن نزول اين آيه مباركه مي نويسند: چون رسول الله صلي الله عليه وسلم سرزمين بني قريظه رافتح كردند و ازآنان اموال نفيسي را به غنيمت گرفتند، زنان آن حضرت صلي الله عليه وسلم پيرامون ايشان نشستند و گفتند: «يارسول الله! دختران كسري وقيصر غرق زر وزيورند و كنيزان و خدم و حشم دارند وما دراين وضعيت تنگ ودشوار ازفقر وفاقه كه مي‌بينيد به سر ميبريم!». پس، از آن حضرت صلي الله عليه وسلم خواستند تا بر هزينه زندگي‌شان بيفزايند. همچنين آنها با همديگر هم چشمي داشته و برخي بر برخي ديگر رشک مي ورزيدند و بدين‌گونه رسول الله صلي الله عليه وسلم را اذيت ميكردند. بدين جهت، رسول الله صلي الله عليه وسلم ازآنان يک ماه ايلاء كردند آنگاه الله تعالي اين آيه راكه به نام آيه «تخيير»ناميده ميشود، نازل كرد:

«اي پيامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگاني دنيا و زينت آنيد» يعني: اگر گشايش و خرمي و رفاهيت و تنعم دنيا را ميخواهيد «بياييد تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است كه عبارت از لباس، يا هديه، يا مالي است كه براي خوشحال نمودن زن ـ به حسب حال و توان مالي شوهر ـ به وي پرداخته مي‌شود «و» پس از آن «به رها كردني نيک رهايتان كنم» يعني: بي آنكه زياني از سوي من ببينيد ـ مطابق سنت ـ طلاقتان دهم تا بيرون از خانه من هر چه از تجمل دنيا كه خواسته باشيد، بدست آوريد. (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

برخي ديگري از مفسران مي نويسند: بعد از نزول اين دو آيۀ، رسول الله صلي الله عليه وسلم زنان خويش را فراخواندند و اين دو آيه را بر يكايک آنان خواندند. ولي زنانشان همه ـ به اتفاق ـ ماندن در زندگي پيامبر صلي الله عليه وسلم را بر طلاق ترجيح دادند. عائشه(رض) ميفرمايد: «رسول خدا صلي الله عليه وسلم ما را (در ميان طلاق و ماندن در نكاح خود) مُخير ساختند و ما ايشان را اختيار كرديم پس اين (رُخداد) را طلاق نشمردند». يادآور مي شويم كه در اين هنگام، زنان پيامبر صلي الله عليه وسلم نه تن بودند؛ پنج تن از قريش و چهار تن از غير آنان. ولي همسران رسول الله (امهات‌المؤمنين) كه در طول حيات آن حضرت صلي الله عليه وسلم به همسري ايشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، كه در ميان همه آنها فقط يک دختر باكره ـ يعني سيدتنا عائشه(رض) وجود داشت و بقيه همه زناني بيوه بودند كه ازدواج پيامبر صلي الله عليه وسلم با آنان، براي الفت دادن دلها و بەخاطر نشر دعوت اسلامي بود.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (31 الي 34) در باره برخي از خصوصيات اهل بيت پيامبر صلى الله عليه وسلم ، بحث بعمل آمده است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴿٣٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

اي همسران پيامبر! هر كس از شما كار ناشايست آشكار را به عمل آورد، عذاب او دو چندان خواهد بود، و اين براي خدا آسان است.(٣٠)

تفسير:

ابن عباس(رض) گفته است: يعنى مرتكب نشوز يا بداخلاقى بشود. (زاد المسير ٣٧٨/٦.) صاوى ميفرمايد: اين آيه زنان پيامبر صلّى الله عليه وسلّم را مخاطب قرار ميدهد، و فضل و عظمت و قدر و منزلت آنها را نشان ميدهد؛ زيرا عتاب و سرزنش و تشديد در خطاب نشان دهندهى والايى منزلت آنها مى باشد؛ چون با پيامبر صلّى الله عليه و سلّم نزديک اند و همسران بهشتى او مى باشند. پس به همان اندازه كه با پيامبر صلّى الله عليه و سلّم نزديک اند به همان اندازه به خدا نيز نزديک اند. (تفسير الكشاف ٤٢٤/٣.)

ويژگيهاي همسران پيامبر صلي الله عليه وسلم:

ازجمله ويژگيهاي ازواج رسول الله صلي الله عليه وسلم ميتوان به نكات ذيل اشاره بعمل آورد:

- مزد و پاداش دو برابر كردار نيكو و مهيا كردن روزي كريمانه براي آنان در بهشت،
- ممتاز بودن آنان از جهت فضيلت، كرامت و منزلت و شرافت،
- قاطع و جدي بودن هنگام سخن گفتن و حذر از نرم و نازک و بي حال سخن گفتن،
- باوقار و سنگين بودن وخودداري از آمد و رفت بي مورد در جاهاي عمومي و دوري از خودنمايي جاهلانه و آشكار كردن زينتها.
- پايداري و تداوم در برگزاري نماز و پرداخت زكات و پيروي از الله و پيامبر،
- مصؤن نگهداشتن خود از گناه و نافرماني و رياكاري، و آراستن دل و درون به تقواي آفريدگار،
- ياد دادن قرآن و حديث به زنان مؤمن و پاسخ گويي به سؤالات ساير سؤال كنندگان از مرد و زن و به ياد آوردن نعمت هاي خداي مهربان.

آغاز جز 22

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴿٣١﴾

و هركس از شما براي خدا و پيامبرش اطاعت خاضعانه كند وكار نيک انجام دهد، پاداشش را دو بار به او ميدهيم و براي او روزي نيک و ارزشمندي آماده كردهايم.(٣١)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴿٣٢﴾

اي زنان پيغمبر، شما مانند ديگر زنان نيستيد (بلكه مقامتان رفيعتر است) اگر خدا ترس و پرهيزكار باشيد، پس در سخن گفتن نرمي و ملايمت نكنيد تا كسي كه در دلش بيماري است به طمع نيفتد، و سخن شايسته بگوييد.(٣٢)

تفسير:

ابن عباس(رض) گفته است: اين آيه منزلت آنها را نشان مىدهد و ميگويد: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت ساير زنان صالح نيست. شما نزد من مكرمتريد، و اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرهيزگار باشيد پاداشتان بزرگتر است، بدين‌ترتيب تقوى را براى آنان شرط قرار داده است و نشان مى‌دهد كه فضيلت آنها براساس تقوى ميباشد، نه براساس ارتباط شان با پيامبر صلّى الله عليه و سلّم. (تفسير زاد المسير في علم التفسير: المسير ٣٧٨/٦)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴿٣٣﴾

و در خانه هايتان قرار و آرام گيريد، و [در ميان نامحرمان و كوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهليت پيشين [كه براي خودنمايي با زينت و آرايش و بدون پوشش در همه جا ظاهر مي شدند] ظاهر نشويد، و نماز را برپا داريد و زكات بدهيد، وخدا وپيامبرش را اطاعت كنيد، جز اين نيست كه الله ميخواهد پليدي را از شما اهل بيت دور كند و شما را كاملاً پاكيزه گرداند.(٣٣).

تفسير:

«وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»: در منزل خود بمانيد و جز براى رفع حاجات خارج نشويد، و مانند زنان غافل كه بى‌هدف و بدون لزوم دركوچه ها و معابر رفت و آمد مى‌كنند، عمل نكنيد.

«وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجٰاهِلِيَةِ اَلْأُولىٰ»: ومانند زنان زمان جاهليت زيور و زينت و محاسن خود را در محضر مردان بيگانه نشان ندهيد. در آن زمان زن به بازار ميرفت و محاسن وقسمت‌هاى حساس بدن خود را نشان ميداد، و قسمت‌هايى از بدن را نمايان مى‌كرد كه نمى بايست و شايسته نبود نمايان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه مى‌رفتند، پس خدا از آن نهى كرد.

عصري جاهليت:

قابل يادآوري است كه: جاهليت به عصري خاص، اختصاص ندارد، در هر عصر و دوراني، زنان، خود را نمايش دهند يعني زينتهاي خويش را آشكار نمايند و بي باكانه در ميان مردم بگردند، آن عصر، عصر جاهليت نام دارد، يا حداقل براي چنين زناني جاهليت است كه سر وسينه وگردن وخود را به بسيار عادي - به مردان بيگانه وچشم چرانان هوس باز نشان ميدهند وكمترين توجهي به حقوق اجتماعي ندارند و بدين وسيله تشنگان هوس را در دام بدنامي و وسوسه ي شيطاني مي اندازند و برايشان آتش فتنه بر ميافروزند.

بلي! اي زن مؤمن بيدار شو، آرزوها و هواهاي جاهلي را در هم شكن، آتش خانمان برانداز شهوات را با عشق به كانون گرم و پر محبت خانواده ات، خاموش گردان، آن چه كه الله به زنان والامقام پيام آورش فرمان داده است، رعايت نما، تا در هر دو جهان سرافراز باشي.

«وَ أَقِمْنَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتِينَ اَلزَّكٰاةَ»: اقامه‌ى نماز و اداى زكات را ادامه بدهيد و بر آن پايدار بمانيد.

ابن‌كثير گفته است: اول آنان رااز ارتكاب شرمنع كرده، سپس آنان را به انجام دادن خير از قبيل اقامه‌ى نماز كه پرستش خداى يگانه ميباشد و اداى زكات كه نيكى و احسان به مردم است، امر فرموده است. (تفسير ابن كثير ٩۴/٣.).

«وَ أَطِعْنَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ»: و در تمام امور از الله و پيامبر اطاعت كنيد تا به مقام و منزلت پرهيزگاران نايل آييد.

«إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ»:خدا در حقيقت ميخواهد كه شما را از شرک و آلودگى گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهانى كه آبروى انسان را مى آلايند همان طور كه ناپاكى‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدنش را می‌آلاید. أَهْلَ اَلْبَيتِ ای خانواده‌ی نبوت! «وَ يطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و تا شما را کاملاً از چرک و آلودگی گناهان و نافرمانی پاک نماید.

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴿٣٤﴾

[اي همسران پيامبر!] و آنچه را كه از آيات الله وحكمت درخانه‌هايتان خوانده ميشود ياد كنيد، بي‌گمان الله لطف كننده آگاه است.(٣٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أُذْكُرْنَ»: ياد كنيد و بيان داريد.**«الْحِكْمَةِ»:** هدف از آن سنّت نبوي است.

تفسير:

زمخشری میفرماید: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. وبه آنها امرکرده است که مطالبی راکه درمنازل خود میخوانند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، وحکمت علوم وشرایع آسمانی است ازیاد نبرند.(تفسیر کشاف ۴۲۵/۳.).

زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴿٣٥﴾

مسلماً مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان الله و زنان فرمان بردار فرمان الله و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان بردبار، و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردان و زناني كه الله را بسيار ياد مي‌كنند، الله براي آنان آمرزش و پاداش بزرگ آماده كرده است.(٣٥)

تفسير:

درآیات قبلی از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم و مادران مؤمنان ونمونه شخصیت بودنشان، بحث بعمل امد ، در این آیه مبارکه به مزد ومکافات مردان و زنان شایسته در جهان آخرت اشاره بعمل آورده شده است:

«الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»: مردان و زناني كه اهل صلح و صفا و منقادو فرمانبرداران حكم الله و اركان اسلام اند. اسلام؛ يعني، خشوع و فروتني در برابر دستور الله. و دارای خلق و خوی اسلامی هستند.

«وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ»: و مردان و زنان تصدیق کننده‌ی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است،

«الْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ»: مردان و زنان مطیع اراده و معترف به الوهیت الله وفرمانبر که عبادت را ادامه میدهند و بر طاعت پایدارند، (ملاحظه شود سورۀ: بقره آیه 238، وسورۀ نساء آیه 34).

«وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ»: و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود صادق اند،

«وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ»: و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوس‌ها و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناگواری‌ها و شادمانی ها صبور و شکیبا می‌باشند،
«وَ اَلْخٰاشِعِينَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ»: و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می‌کنند،
«وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ»: وزنان و مردانی که مال خود را صدقه میدهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند،
«وَ اَلصّٰائِمِينَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ»: و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می‌گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را تزکیه و پاک می‌کند.
«وَ اَلْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ»: و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصؤون می‌دارند، «وَ الذّٰاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذّٰاكِرٰاتِ»: و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می‌کنند،
«أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً»: الله برای چنان پرهیزگارانی نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آماده کرده است و گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، میزداید.

شأن نزول آیهٔ35:

858- ک: ترمذي به نحو حسن از طريق عكرمه از ام عمارة انصاري(رض) روايت كرده است: آن بزرگوار خدمت رسول الله (آمد و گفت: همه چيز را فقط براي مردان مي بينم و من هيچ نديدم كه از زنان هم ياد شده باشد. پس الله تعالي آيه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...»را نازل كرد. (ترمذي 3211 از ام عماره روايت كرده و گفته است: «اين حديث حسن غريب است» و سلمان بن كثير ضعيف است.).
859- ک: طبراني از ابن عباس(رض) روايت ميكند: زنان گفتند: اي رسول خدا! شأن وحالت قرآن چگونه است، مردان مسلمان را يادآور شده و از زنان مسلمان هيچ ياد نميكند. پس الله تعالي آيه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل گردانيد.(طبري 28510 و طبراني 12 / 108 از ابن عباس(رض) روايت كرده اند. اسنادش به خاطر قابوس بن ابوظبيان ضعيف است، زيرا هيثمي 7 / 91 ميگويد: «قابوس ضعيف است، اما عده‌اي او را ثقه مي دانند و باقي راوي‌هاي اين ثقه اند» با اين وصف به حديث بعدي شاهد است. «زاد المسير»).
860- ابن سعد از قتاده روايت كرده است: هنگامي كه در قرآن از زنان پيامبر نام برده شد، زنان ديگر گفتند: اگر خير و نيكويي نصيب ما مي بود ما را هم متذكر ميشد. پس خدا آيهٔ «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل كرد. (طبري 28505 از قتاده روايت كرده، مرسل است.).
همچنان از؛ ازأم سَلَمَه رضى الله عنها روايت است كه از پيامبر صلّى الله عليه و سلّم پرسيد: يا رسول الله! چرا در قرآن نام مردان آمده است و نامي از زنان در آن نيست؟ آنگاه آيه‌ی «إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ...»نازل شد.(امام نسائی آنرا درسنن خوداز امسلمه روايت ميكند.).

خوانندگان گرامي!

در آيات (36 الي 40) در باره قصه ي زينب دختر جحش و زيد پسر حارثه، بحث بعمل مي آيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴿٣٦﴾

و هيچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در كاري كه الله وپيغمبرش (در آن) فيصله كرده باشند اختياري از خود ندارند و كسي كه از الله و پيغمبرش نافرماني كند در حقيقت به گمراهي آشكار گرفتار شده است.(٣٦)

تفسير:

ابن كثير مي فرمايد: «اين آيه عام است در تمام امور». در حديث شريف آمده است: «والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتي يكون هواه تبعا لما جئت به».«سوگند به ذاتي كه جانم در يد اوست، يكي از شما ايمان ندارد تا آنگاهكه خواسته وي پيرو چيزي باشد كه من آن را آورده‌ام».

شأن نزول آيۀ 36:

861- طبراني با سند صحيح از قتاده روايت كرده است: نبي اكرم صلي الله عليه وسلم (به خواستگاري زينب رفت قصد داشت كه او را به زيد نكاح كند، اما زينب پنداشت كه رسول الله خودش قصد ازدواج با او را دارد.

هنگامي كه دانست پيامبر او را به زيد خواستگاري ميكند خودداري كرد. پس خدا آيۀ«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...» را نازل كرد. پس از آن زينب به ازدواج با زيد راضي شد. (طبري 28515 وطبراني45/24 به سند صحيح از وي روايت كرده اند، مرسل است.).

862- ابن جرير از طريق عكرمه از ابن عباس(رض) روايت كرده است: رسول الله صلي الله عليه وسلم زينب دختر جحش را براي زيد بن حارثه خواستگاري كرد، زينب اين كار را ننگ پنداشت و گفت: من از لحاظ اصل و تبار، بزرگي و شرف بر زيد برتري دارم. پس الله تعالي ايه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...» را نازل كرد. (طبري 28516 روايت كرده، در اين اسناد ابن لهيعه ضعيف است، دار قطني 3 / 301 از زينب بن جحش به همين معني روايت كرده. اسناد اين هم ضعيف است.).

863- ابن جرير از طريق عوفي از ابن عباس(رض) مانند اين روايت كرده است. (طبري 28513 روايت كرده در اين اسناد عطية عوفي ضعيف است.).

864- ابن ابو حاتم از ابن زيد روايت كرده است: اين آيه در بارۀ ام كلثوم دختر عقبه بن ابومُعيط نازل شده است، او اولين زني بود كه رهسپار ديار هجرت شد او خواهان رسول الله صلي الله عليه وسلم بود، اما آن بزرگوار براي زيد بن حارثه نكاحش كرد، براي همين خودش و برادرش از اين كار ناخشنود شدند و گفتند: ما خواهان رسول خدا بوديم، اما او ما را براي برده خود نكاح كرد. پس اين آيه نازل شد. (طبري 28517 از عبدالرحمن بن زيد روايت كرده معضل است.).

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴿٣٧﴾

و[ياد كن] زماني را كه به آن شخص كه خدا به او نعمت [اسلام] بخشيده بود، و تو هم [با آزاد كردنش از طوق بردگي] به او احسان كرده بودي، ميگفتي: همسرت را براي خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

نگاه دارو از الله بترس و در نفس خود آنچه را كه الله ظاهر كننده‌اش است پنهان مي ساختي و از مردم مي‌ترسيدي و الله به آنكه از او بترسي سزاوارتر است. پس چون زيد نياز خود را از او برآورد، او را به ازدواج تو در آورديم تا تنگي براي مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگانشان نباشد، وقتي كه نياز خود را از آنان به انجام رسانند، و حكم الله انجام يافتني است.(۳۷)

تفسير:

دكتر مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» در تفسير اين آيۀ مباركه مينويسد: **«الَّذِي...»:** كسي كه. هدف از آن زيد پسر حارثه است كه پسر خواندۀ پيغمبر بود.
«أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ»: مراد نعمت هدايت و توفيق شرفيابي به دين اسلام است.
«أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ»: مراد نعمت آزاد كردن زيد از غلامي و حسن تربيت او است.
«مَا»: چيزي كه. مراد پيام وحي است. يعني خدا به پيغمبر خبر داده بود كه زيد پسر حارثه، برده آزاد شده تو، زينب دختر جحش، عمّه‌زاده تو را طلاق خواهد داد، و تو بايد (بر خلاف ميل خود و عليرغم سنّت جامعه جاهليت) او را به همسري بپذيري. تا دو سنّت غلط جاهلي شكسته شود: يكم حرام بودن ازدواج با همسر مطلّقه پسرخوانده برابر عرف محيط، دوم كسر شأن بودن ازدواج با همسر مطلّقه يک غلام و برده آزاد شده. **«وَطَراً»:** نياز و حاجت.
«فَضي زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَراً»: زيد از زينب كام دل گرفت و نياز خود را برآورده كرد. كنايه از پايان گرفتن زندگي با زينب و طلاق دادن او است.

شأن نزول آيۀ 37:

865- بخاري از انس(رض) (روايت كرده است: اين آيه «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»درخصوص زينب دختر جحش و زيد بن حارثه نازل شده است.
(صحيح است، بخاري 4787 و 7420، ترمذي 3221، نسائي در «تفسير» 427، ابن حبان 7045 و احمد 3 / 149 و 150 روايت كرده اند.).
866- حاكم از انس(رض) روايت كرده است: زيد بن حارثه مي‌آمد و از زينب دختر جحش خدمت رسول الله (شكايت ميكرد. سرور كائنات ميگفت: همسرت را براي خودت نگهدار. پس اين آيه نازل شد. (احمد 3 / 150 و حاكم 2 / 417 از انس(رض) روايت كرده اند. حاكم و ذهبي به شرط بخاري و مسلم اين را صحيح مي شمارند.).
867- مسلم، احمد و نسائي [از انس بن مالک بن نَضْر] روايت كرده اند: چون عدت زينب سپري شد، رسول الله (به زيد گفت: برو او را براي من خواستگاري كن، زيد رفت و او را در جريان گذاشت. زينب گفت: من به هيچ كاري اقدام نمي‌كنم تا پروردگارم به من دستور بدهد. سپس به نماز ايستاد. كلام الهي كه نازل گشت پيامبر آمد و بدون اجازه زينب به اطاق او داخل شد.
[انس بن مالک ميفرمايد] به چشم خود مشاهده كردم، هنگامي كه عروسي زينب (رض) صورت ميگرفت، رسول خدا در جشن عروسي وي براي مردم نان و گوشت تهيه كرد، بعد از صرف غذا همه خارج شدند، و تنها چند نفر باقي ماندند كه در داخل خانۀ زينب باهم صحبت ميكردند. رسول الله از آنجا بيرون رفت، من هم به دنبال ايشان روان شدم، آن بزرگوار از خانه‌هاي زنان خود ديدن ميكرد، به ايشان خبر داده شد كه آن گروه بيرون رفتند. او آمد و وارد خانه شد. من هم رفتم تا با آن بزرگوار داخل خانه شوم اما بين من و

(c) ketabton.com: The Digital Library

خودش پرده افكند. در اينجا خداي بزرگ آيۀ حجاب «لَا تَدْخُلُوا بُيوتَ النَّبِي إِلَّا أَن يؤْذَنَ لَكُمْ...» را نازل كرد و مايۀ پند و هدايت مسلمانان شد. صحيح است، مسلم 1428، نسائي در تفسير 430 و نسائي 6 / 79، احمد 3 / 195، ابويعلي 3332 و ابن سعد 8 / 82 از انس روايت كرده اند.).

ازدواج رسول الله صلي الله عليه وسلم با زينب بنت جحش:

مطابق روايات تعداد كثير ازمفسرين همين است كه (آيۀ 36 سورۀ الأحزاب) در بارۀ زينب بنت جَحش نازل شده هنگامي كه پيامبر صلي الله عليه وسلم خواست امتيازات طبقاتي موروثي را ميان جماعت مسلمانان از بين ببرد در نتيجه همه مردم يكسان و برابر باشند؛ كه هيچ فضل و برتريبراي كسي بر كس ديگر نباشد جز به تقوا. آن موقع بردگان آزاد شده به نسبت صاحبان برده در طبقه پائينتري بودند؛ از جمله يكي ازاين بردگان آزاد شده، زيد بن حارثه، برده آزاد شده رسول الله صلي الله عليه وسلم بود كه پيامبر او را به عنوان پسر خوانده خود اختيار كرد. پس رسول الله صلي الله عليه وسلم خواست كه با تزويج زني شريف از طايفۀ بني هاشم، خويشاوند خود به نام زينب بنت جحش، به زيد بن حارثه اين مساوات كامل را محقق سازد، تا آن امتيازات طبقاتي خود به خود در خانوادهاش ساقط گرداند. اين امتيازات آن چنان عميق و ريشهدار و گسترده بود كه جز فعل واقعي از طرف رسول الله صلي الله عليه وسلم كه جامعه اسلامي او را به عنوان نمونه و سرمشق ميگيرند، از بين نميبرد. تا در نهايت تمام بشريت در اين زمينه راه او تعقيب نمايند.

ابن كثير در تفسير خود روايت كرده كه عوفي از ابن عباس(رض) نقل كرده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤمِن وَلَا مُؤْمِنَةٍ...» سبب نزول اين آيه اين بود كه رسول الله صلي الله عليه وسلم رفت تا براي پسرخوانده جوانش، زيد بن حارثه خواستگاري كند. به همين منظور نزد زينب بنت جحش اسديه(رض) رفت و او را براي زيد خواستگاري كرد.زينب گفت: من با او ازدواج نميكنم. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «بلىٰ فانكحيه»: «چرا، بايد با او ازدواج كني». زينب گفت: اي رسول الله، آيا راجع به خودم به من امر مي كني؟ هنگامي كه هر دو بحث ميكردند، خداوند اين آيه را بر رسول الله صلي الله عليه وسلم نازل كرد: «وَمَا كَانَ لِمُؤمِن وَلَا مُؤمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمرًا...» آنگاه زينب گفت: آيا تو راضي هستي كه او با من ازدواج كند؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «بله». زينب گفت: در اين صورت از رسول الله صلي الله عليه وسلم سرپيچي نميكنم و خودم را به ازدواج او در مي آورم. (في ظلال القرآن، سيد قطب، 2865/5.).

زيد بن حارثه ده دينار و شصت درهم، يک پيراهن زنانه، يک دانه چادر ، يک عدد ملحفه، يک عدد پيراهن، پنجاه مُد خوراک، و ده مُد خرما را براي پسران جحش فرستاد اين مواد را پيامبر صلي الله عليه وسلم به زيد بن حارثه داده بود.

زندگي زناشوئي ميان اين دو زوج نزديک به يک سال ادامه داشت، سپس اختلافات خانوادگي ميان آنان شروع شد و تا آنجا رسيد كه هيچ محبت و صفا و صميميت و دوستياي ميان آنان نماند.

زيد شكايت زينب را نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم مي برد، پيامبر صلي الله عليه وسلم هم به او ميگفت: «أَمسِك عَلَيكَ زَوجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ» [الأحزاب: 37]. «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهيز!». پس پيامبرصلي الله عليه وسلم زيد را نصيحت و توصيه ميكرد كه زينب را نگهدارد اما خداوند خلاف آن را ميخواهد؛ «وخداوند بر كار خود، غالب و مسلط است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس خداوند ميخواهد كه «زينب» همسر پيامبر محبوب صلي الله عليه وسلم باشد تا عادت و رسم پسر خواندگي را اِبطال كند وچون عرب‌هاي قبل از اسلام با همسران پسر خواندگانش بدان‌گاه كه نياز خود را بدانان به پايان بردند و طلاقشان دادند، ازدواج نمي‌كردند؛ پس بايد به نحوي اين عادت جاهليت را از بين برد. شكاف و اختلاف ميان زيد وزينب هم روز به روز بيشترمي‌شد تا جايي كه زندگي ميانشان به بن‌بست رسيد؛ پس به ناچار وضع چنان شد كه:از هم جدا شوند. آنگاه دستور خداوند متعال مبني بر اجازه طلاق دادن زينب و امر به رسول الله صلي الله عليه وسلم كه با او ازدواج كند، آمد. خداوند متعال فرمود:«وَإِذ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنعَمَ ٱللَّهُ عَلَيهِ وَأَنعَمتَ عَلَيهِ أَمسِك عَلَيكَ زَوجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخفِي فِي نَفسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبدِيهِ وَتَخشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَىٰهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيد مِّنهَا وَطَرا زَوَّجنَٰكَهَا لِكَي لَا يَكُونَ عَلَى ٱلمُؤمِنِينَ حَرَج فِيٓ أَزوَٰجِ أَدعِيَآئِهِم إِذَا قَضَواْ مِنهُنَّ وَطَرا وَكَانَ أَمرُ ٱللَّهِ مَفعُولا﴿٣٧﴾» [الأحزاب: 37]. «(به خاطر بياور) زمانی را كه به آن كس كه خداوند (متعال) به او نعمت داده بود و تو نيز به او نعمت داده بودی (به فرزند خوانده‌ات «زيد») ميگفتی: «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهيز!» (و پيوسته اين امر را تكرار ميكردی)؛ و در دل چيزی را پنهان می‌داشتی كه خداوند آن را آشكار می‌كند؛ و از مردم می‌ترسيدی در حاليكه خداوند سزاوارتر است كه از او بترسی! هنگامی كه زيد نيازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآورديم تا مشكلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هايشان - هنگامی كه طلاق گيرند- نباشد؛ و فرمان الله تعالي انجام شدنی است (و سنت غلط تحريم اين زنان بايد شكسته شود)».

حافظ ابن حجر عسقلاني در كتاب «فتح الباري» ميگويد: ابن ابي حاتم اين ماجرا را از طريق سُدي روايت كرده و آن را در سياق واضح و زيبايي آورده است كه لفظش چنين است: «به ما خبر رسيده كه اين آيه راجع به زينب بنت جحش، نازل شد. مادر زينب، أميمه بنت عبدالمطلب، عمه رسول الله صلي الله عليه وسلم بود، و رسول الله صلي الله عليه وسلم خواست كه زينب را به ازدواج زيد بن حارثه برده آزاد شده خود درآورد؛ اما زينب آن را نپسنديد.

سپس راضي شد به هر چه كه رسول الله صلي الله عليه وسلم بكند، پس پيامبر صلي الله عليه وسلم زينب را به ازدواج زيد بن حارثه درآورد. سپس الله متعال، بعداً به پيامبرش اعلام كرد كه زينب، بعداً از همسران او خواهد شد. پيامبر صلي الله عليه وسلم شرم مي‌كرد از اين‌كه به زيد امر كند كه زينب را طلاق دهد. پيوسته ميان زيد و زينب اختلاف ونزاع روي مي داد، آنگاه رسول الله صلي الله عليه وسلم به او دستور داد كه همسرش را نگهدارد و از الله بترسد. و پيامبر صلي الله عليه وسلم از مردم ميترسيد كه از او عيب جويي‌كنند و بگويند محمد با زن پسرش ازدواج كرد، و پيامبر صلي الله عليه وسلم، زيد را پسرخوانده خود اختيار كرده بود».

ابن ابي حاتم از طريق علي بن زيد از علي بن حسين بن علي روايتي دارد كه وي گويد: خداوند پيش از آنكه پيامبرصلي الله عليه وسلم با زينب ازدواج كند، به او اعلام كرد كه زينب، زن او خواهد شد. پس وقتي كه زيد نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم آمد و شكايت زينب را نزد او آورد و پيامبر صلي الله عليه وسلم به او گفت: همسرت را نگهدار و ازالله بترس، خداوند فرمود: به تو خبر داده بودم كه زينب را به ازدواج تو درمي‌آورم، و تو چيزي را در دل پنهان مي داشتي كه خداوند آن را آشكار مي سازد. (فتح الباري، 384/8.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

و زينب اين چنين مادر مؤمنان شد:

وقتي كه زيد، زينب(رض) را طلاق داد، و عده‌اش سپري شد، رسول الله صلي الله عليه وسلم با او ازدواج كرد تا زينب به بزرگترين فضيلت و افتخار درتمام هستي برسد، و همسر محمد صلي الله عليه وسلم و مادر مؤمنان بشود.

زينب بنت جحش، مادر مؤمنان زياد نماز ميخواند؛ قلبي خاشع و فروتن داشت؛ و هميشه با خداوند ارتباط داشت. ورسول الله صلي الله عليه وسلم اين صفات عالي در او را دوست مي داشت و نمازش و ارتباطش با پروردگاربراي پيامبر صلي الله عليه وسلم بسيار خوشايند بود. (نساء أهل البيت، احمد خليل جمعه، ص 300-301.).

از ثابت صحابي جليل القدر روايت شده است كه ميگويد: قضيه ازدواج زينب بنت جحش نزد انس(رض) ذكر شد، انس(رض) گفت: پيامبر صلي الله عليه وسلم را نديده‌ام كه به اندازه زينب، براي هيچ يک از همسرانش غذاي وليمه داده باشد؛ در مهماني عروسي زينب بنت جحش يک گوسفند را به ميهمانان داد. (بخاري به شماره 5171؛ مسلم به شماره 1049؛ و ابو داود به شماره 3743 آن را روايت كرده‌اند.).

از عايشه (رض) روايت شده است كه مي گويد: رسول الله صلي الله عليه وسلم نزد زينب بنت جحش عسل ميخورد و كنار او مي ماند. من و حفصه با هم همدستي كرديم كه پيامبر صلي الله عليه وسلم نزد هر كدام از ما آمد، به او بگويد: مغافير خورده‌اي؟ همانا من بوي مغافير را از تو احساس ميكنم. پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «لا ولكني كنت أشرب عسلاً عند زينب ابنة جحش فلن أعود وقد حلفت لا تخبري بذلك أحداً»(نزد بخاري به شماره 5267 اين زيادت آمده است: «يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك- تا - إن تتوبا إلى الله» به عايشه و حفصه، (وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً) به خاطر گفته پيامبرصلي الله عليه وسلم: «بلكه عسل خوردم».(بخاري به شماره 4912؛ مسلم به شماره 1474؛ و ابوداود به شماره 2714 آن را روايت كرده‌اند.).

«نه، ولي نزد زينب بنت جحش عسل مي خوردم. اما از اين به بعد ديگر عسل را نزد زينب نخواهم خورد. و تو را سوگند ميدهم كه اين مطلب را به احدي خبر ندهي».

به همين خاطر زينب(رض) جايگاه و مرتبه‌اش نزد پيامبر گرامي صلي الله عليه وسلم را مي دانست، و با سه خصلت بر زنان پيامبر صلي الله عليه وسلم افتخار مي‌كرد.

از شعبي(رض) روايت شده است كه ميگويد: زينب به پيامبرصلي الله عليه وسلم ميگفت: من با سه چيز به خود مي‌بالم كه هيچ يک از زنانت آن را ندارند تا به خودشان ببالند:

1 - پدركلان من و پدركلان تو، يكي است.
2 - خداوند از آسمان مرا به ازدواج تو درآورد.
3 - سفير خدا، براي امر ازدواج ما، جبرئيل بود. (البداية و النهاية، 146/4؛ و «أنساب الأشراف»، 435/1.).

اين مادر مؤمنان، ام سلمه(رض) است كه به جايگاه هَويتش، زينب نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم اشاره ميكند، ميگويد: زينب مورد توجه رسول الله صلي الله عليه وسلم بود و پيامبر صلي الله عليه وسلم از او خيلي خوشش مي‌آمد، و زينب زني نيک و صالح، بسيار روزه دار و شب زنده دار بود. (تهذيب الأسماء و اللغات، 345/2.).

ابن قيم در زاد المعاد ميفرمايد: يكي از ويژگيهاي برجسته ي زينب دختر جحش اسدي اين بود كه: خداوند متعال، ولي نكاح او شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زيد پسر حارثه كيست؟

زيد بن حارثه بن شراحيل بن عبدالعزي بن امرؤالقيس بن عامر بن نعمان بن عامر بن عدود بن عوف ومادرش سعدي بنت ثعلبه بن عبد عامر بن افلت بن سلسله واز قبيلهي (بني معن) است. پيامبرصلي الله عليه وسلم به لحاظ سني ده سال از ايشان بزرگتر بود.
كنيه ي ايشان ابو اسامه بود.

اسارت و بردگي:

مادر ايشان سعدي به همراه زيد(رض) براي ديدار اقوام خود مي رفتند كه گروهي از سواران قبيله ي بني قين بن جسر در دوره ي جاهلي بر آنان حمله كردند و زيد را كه هنوز طفل پيش نبود به اسارات گرفتند واورا در بازار عكاظ به معرض فروش آوردند وحكيم بن خزام بن خويلد او را براي عمهي خود، حضرت خديجه(رض) در مقابل چهارصد درهم خريد و چون او با رسول الله صلي الله عليه وسلم ازدواج كرد او را به رسول الله صلي الله عليه وسلم هديه نمود و بخشيد.....
حارثه وكعب پسران شراحيل به مكه آمدند و فديه ي زيد(رض) را همراه آوردند و به حضور پيامبر آمدند واورا به نيكي ياد نمودند ومنت آزادي زيد را خواستار شدند؛ پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: اگر خودش بودن با شما را برگزيند بدون دريافت فديه او را به شما بر مي گردانم ولي اگر بودن با من را برگزيد من هرگز تقاضاي شما در مورد شخصي كه بخواهد بامن باشد را نمي پذيرم. گفتند چه نيک قضاوت نمودي! پيامبرصلي الله عليه وسلم زيد را فراخواند وفرمود: آيا اين دوشخص را مي شناسي؟ گفت: بلي يكي پدرم و ديگري كاكايم است. پيامبر(ص) از او پرسيد: مرا كه مي شناسي ومعاشرت با مرا هم ديده اي، اكنون اختيار دست توست يا من را انتخاب كن يا ايشان را!زيد (رض)گفت: من كسي را بر شما ترجيح نمي دهم كه شما براي من هم پدر وهم مادري!
آن دو گفتند: واي بر تو! آيا بردگي را بر آزادي و بر پدر و مادر وعمو و خاندان خود ترجيح مي دهي؟ گفت: آري! كه من از اين مرد محبتي ديده ام كه هيچ كس را بر او بر نمي گزينم؛ چون رسول خدا زيد را اينگونه ديد،زيد را با خود به (حجر اسماعيل) برد و اعلام نمود: اي كساني كه در اينجا حضور داريد! گواه باشيد كه زيد چون پسر من است كه من از او و او از من ارث ميبرد! چون پدر و عموي زيد او را اين چنين ديدند، خوشحال شدند و باز گشتند ولي زيد(رض) را پسر پيامبر صلي الله عليه وسلم صدا ميزدند و زيد همينگونه ماند تا اسلام در مكه و منطقه آشكار و علني شد!

شهادت زيد بن حارثه:

ايشان در ماه جمادي الاول سال هشتم هجرت زماني كه پنجاه وسه ساله بود، در جنگ موته در سال هشتم هجري قمري در منطقه موته، كه بمثابه امير و قوماندان جنگ بود، به شهادت رسيد.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴿٣٨﴾

بر پيامبر در آنچه الله تعالي براي او مقدر و معين گردانيده هيچ تنگي نيست، اين سنت الهي در مورد پيغمبران پيشين نيز جاري بوده و حكم الله روي حساب و برنامه دقيقي است.(٣٨)

تفسير:

«مٰا كٰانَ عَلَى اَلنَّبِي مِنْ حَرَجٍ فِيمٰا فَرَضَ اللهُ لَهُ»بر پيامبر گناهي نيست اگر آنچه خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعال برايش مباح ساخته استفاده كند، از ازدواج با زينب(رض) «هيچ حرجي نيست، اين سنت الهي است كه درميان پيشينيان نيزمعمول بوده است»
ضحاک گفته است: يهود كثرت ازدواج را بر پيامبر عيب مي‌گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی كرد و فرمود: «سُنَّةَ اَللهِ فِي اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» يعني: قطعاً اين سنت كه خداوند متعال از امر نكاح و غير آن بر پيامبران عليهم السلام و امت‌هاي گذشته حلال كرده بود، سنتي بسيار ريشه‌دار و قديمي است.
امام قرطبی فرموده است: در مورد توسعه‌ی ازدواج حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم سنت و روش پيامبران پيشين را مقرر نموده است، مانند حضرت داود كه يک صد زن داشته و سليمان كه علاوه بر كنيزان سی‌صد زن داشت. (تفسير قرطبی ۱۹۵/۱۴.)
«وَ كَانَ أَمْرُ اَللهِ قَدَراً مَقْدُوراً»: يعني: امر خداوند متعال يقيني و قطعي و برگشت ناپذير است. (قدر) بر اراده ازلي پروردگار اطلاق مي شود و ذكر (مقدورا) بعد از آن، براي تأكيد.

اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴿۳۹﴾

همان كسانيكه پيام هاي الهي را ابلاغ مي‌كنند و از او مي ترسند و جز الله از كسي نمي ترسند. و الله از لحاظ محاسبه با بندگان خود كافي است. (۳۹)

تفسير:

پس اي محمد ص! تو نيز به آنچه كه مردم به‌سبب تبليغ آيات الهي در باره‌ات ميگويند، اهميت نده و از اين سخنان باكي نداشته باش. البته رسول الله صلي الله عليه وسلم به پيروي ازدستور الهي، به نيكوترين وجه به اين مهم پرداختند، كه پس از ايشان، مقام بلاغ تا روز قيامت به امت ايشان ميراث مانده است.
آيۀ كريمه دليل بر آن است كه فقط كسي به طور كامل تكاليف ابلاغ را به انجام رسانده مي‌تواند كه دلش از ترس بشر خالي باشد «و خدا حسابرسي را بس است» پس آنان را به درستي و در همه چيز مورد محاسبه قرار مي دهد. (تفسير انوار القرآن).

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴿۴۰﴾

محمّد پدر هيچ يک از مردان شما نيست بلكه فرستادۀ الله و خاتم پيغمبران است و الله به همه چيز داناست. (۴۰)

تفسير:

زمخشری فرموده است: در حقيقت محمد پدر هيچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می شود، در مورد او و پسر خوانده‌اش نيز ثابت شود از قبيل حرام بودن صهر و نكاح. (تفسير كشاف ۴۳۰/۳.)
«وَ وَلٰكِنْ رَسُولَ اَللهِ وَ خَاتَمَ اَلنَّبِيينَ» اما آخرين پيامبران است و خدا به وسيله‌ی او رسالات آسمانی را خاتمه داده است، چنان‌كه بعد از وي پيامبر ديگري نمي باشد.
ابن عباس(رض) گفته است، ميخواهد بگويد: اگر نبوت را با او خاتمه نميدادم، به او پسری عطا ميكردم كه بعداز او پيامبر بشود.(زاد المسير ۳۹۳/۶.)
«وَ كَانَ اَللهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيماً» حق تعالي به همه اعمالي كه شما انجام ميدهيد داناست، هيچ چيزي از او پنهان نيست و هيچ غايبي از وي پوشيده نمي‌ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شأن نزول آية 40:

868- ترمذي از عايشه (رض) روايت كرده است: چون رسول الله صلي الله عليه وسلم با زينب ازدواج كرد. مردم او را سرزنش كردند و گفتند: با همسر پسرخود ازدواج كرد. پس الله تعالي‌آيهٔ «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ....» را نازل كرد. (ترمذي 3207 از داود بن زربقان از داود بن ابوهند از شعبي از عايشه روايت كرده است. اسناد اين حديث به دو علت ضعيف است، داود بن زبرقان متروک است، عامر بن شراحيل شبعي از عايشه منقطع است. ترمذي ميگويد: «اين حديث غريب است» زاد المسير 1148).

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (41 الي 44) در باره بزرگداشت و شكوه پروردگار به وسيله‌ي او را و اذكار، بحث بعمل مي آيد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴿۴۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید الله را یاد کنید یادی بسیار.(۴۱)

تفسير:

«اذْكُرُوا»:ياد كنيد، همواره الله را به ياد داشته باشيد.اين مؤمنان راستكار! الله متعال را با زبان، دل و همه اعضاي وجودتان شب و روز و در سفر و حضر با تهليل و سپاسگزاری و تمجيد و ستايش و تقديس، از خدا زياد ياد بكنيد.

«اذْكُرُوا»: ياد كنيد، همواره الله را به ياد داشته باشيد.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴿۴۲﴾

و دايم صبح و شام به تسبيح و تنزيه ذات پاكش بپردازيد.(۴۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَبِّحُوهُ» (سبح): بستاييد.«بُكْرَةً» بامدادان، سحرگاهان، صبح هنگام.

«أَصِيلًا» شامگاهان، پايان روز.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴿۴۳﴾

او ذاتي است كه خود و فرشتگانش به شما درود ميفرستند، تا سرانجام شما را از تاريكي ها به سوی روشنايی بيرون آورد، و او در حق مؤمنان بسيار مهربان است.(۴۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يُصَلِّي» التفات و توجه دارد، رحمت و درود ميفرستد.

شأن نزول آية 43:

869- عبد بن حميد از مجاهد روايت كرده است: چون آيهٔ «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يصَلُّونَ عَلَى النَّبِي»(احزاب: 56) نازل شد. ابوبكر صديق گفت: اي منجي عالم، خدا هيچ خير و نيكويي را برتو نازل نميكرد، مگراين كه همهٔ مسلمانان را نيز درآن شريک مي ساخت. پس الله «هُوَ الَّذِي يصَلِّي عَلَيكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» را نازل كرد (اين مرسل و مرسل از قسم ضعيف است، تفرد عبد بن حميد به اين روايت نشانهٔ وهن اين است.).

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا﴿۴۴﴾

درود [خاص] آنان در روزی که به لقای او نایل شوند، سلام است، و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است.(۴۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

تحيت: درود، درود حيات بخش. كلمه ي ابراز محبت و احترام و اكرام. «يَلْقَوْنَهُ»: او را ملاقات ميكنند، به ديدار او ميرسند. «كَرِيمًا»: با ارزش، گرانبها، قيمتي، نفيس.

بهقولي معناي «سلام» اين است: الله متعال آنان را از آفتها سالم نگهميدارد و در روزي كه با او ديدار ميكنند، آنان را به ايمني از ترس و هراسها مژده ميدهد «و براي آنان پاداشي ارزشمند» و نيكو «آماده كرده است» در بهشت.

خوانندگان گرامي!

در آيات متبركه (45 الي 49) در باره برخي ازآداب اسلامي، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴿٤٥﴾

اي پيامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده دهنده و بيم دهنده فرستاديم.(٤٥)

تفسير:

مفسر معروف جهان اسلام دكتر مصطفي خرمدل، در تفسير آيۀ مباركه مي نويسد:

«شَاهِداً»: گواهي دهنده به حق. يعني وجود مبارک پيغمبر، با اوصاف و اخلاق زيبايش، و ارائه برنامههاي سازنده مكتوب در قرآن و منظور در افعال واقوالش، گواه بر حقّانيت مكتب آسماني اسلام است. گواه بر احوال و اعمال امت اسلامي است، همانگونه كه هر پيغمبري شاهد و گواه بر امت خويش است، و جملگي پيغمبران چنين گواهي و شهادتي را در روز قيامت اداء خواهند فرمود (ملاحظه شود سورۀ: نساء آيه 41).

«مُبَشِّراً»: مژده دهنده مؤمنان به بهشت و سعادت سرمدي. **«نَذِيراً»:** بيم دهنده كافران به دوزخ و عذاب ابدي.

در حديث شريف آمده است كه چون اين آيه نازل شد، رسول الله صلي الله عليه وسلم به علي و معاذ (رضي الله عنهما) كه قبلاً آنان را مأمور عزيمت به سوي يمن كرده بودند ـ چنين فرمودند: «برويد؛ بشارت دهيد و نفرت نيفگنيد، آسان بگيريد و سخت نگيريد زيرا بر من چنين فرماني نازل شده است: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرسَلنَٰكَ» [الأحزاب: 45]».

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴿٤٦﴾

و تو را دعوت كننده به سوي الله به حكم او قرار داديم، و چراغي روشني بخش.(٤٦)

تفسير:

بايد ياد آور شد كه پيامبر در جامعه، بمثابه چراغ هدايتی است كه نور آن سبب رشد، حركت و تشخيص است.

در آيۀ متذكره پروردگار با عظمت ما ميفرمايد: اي محمد! تورا به عنوان دعوتگري مبعوث نمود تا مردم را به سوي توحيد، رهايي از شرک واخلاص عبادت براي الله متعال دعوت نمايي.

ابن كثير ميفرمايد: يعنى اى محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب ميباشى كه جز دشمن سرسخت هيچ كس آن را انكار نمىكند. (تفسير ابن كثير ١٠٢/٣.)

زمخشرى ميفرمايد: الله تعالي او را به چراغى پرفروغ تشبيه كرده است، همانطور كه به وسيلهى چراغ پرفروغ شب تاريک روشن ميگردد و مردم به وسيلهى آن راهياب ميشوند، همان طور هم الله به وسيلهى او تاريكى شرک را روشن و متجلى كرده است. (تفسير الكشاف ٤٣٢/٣.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله تعالي او را به پنج صفت موصوف كرده است كه تمام آنها كمال و جمال اند و تمجيد و شكوه پيامبر را ميرسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم همانند چراغى پرفروغ است كه خدا به وسيلهى او تاريكى گمراهى را متلاشى كرده است. (تفسير صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني).

وظيفه ورسالت انبيا همانا دعوت مردم به سوي وحدانيت الهي است، وبايد گفت كه: موافقيت دعوت انبيا ء به كمك وإذن الهي مي باشد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

و (اي پيغمبر!) به مؤمنان بشارت ده كه براي آنها از سوي الله فضل و پاداش بزرگي است.(۴۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَضْلاً كَبِيراً»: خير و نعمت فراوان. يعني الله تعالي آن قدر از فضل خود به مؤمنان مي‌بخشد كه موازنه ميان عمل و پاداش را به كلّي به هم مي زند يعني برتري است بر ساير ملّت ها. (ملاحظه شود سورهٔ هاي: بقره/261، انعام/160، سجده/17). (تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن» دكتر مصطفي خرمدل).

شأن نزول آيهٔ 47:

870- ابن جرير از عكرمه و حسن بصري روايت كرده است: چون خداي بزرگ آيهٔ «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ... (فتح: 2)» را نازل كرد. گروهي از مسلمانان گفتند: مباركت باد اي رسول الله! دانستيم كه خدا با تو چه ميكند. باما چه خواهد كرد؟ پس خدا آيهٔ «لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ (فتح: 5):» و در سورة احزاب آيهٔ «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً﴿47﴾» را نازل كرد.

871- بيهقي در «دلائل النبوة» از ربيع بن انس روايت كرده است: چون آيهٔ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ (احقاف: 9) نازل شد. و بعد از آن نيز آية «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ (فتح: 2)» نازل گرديد. گفتند: اي رسول خدا! به خوبي آگاه شديم كه پروردگار(باخود تو چه ميكند، پس براي ما چه پاداش خواهد داد؟ در اين خصوص آية «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً﴿47﴾» نازل شد. ميگويد: منظور از فضل كبير بهشت است.

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴿٤٨﴾

و از كافران و منافقان اطاعت مكن و اذيت و آزارشان را اعتبار مده (و استقامت داشته باش) و بر الله توكل كن و همين بس كه خدا حامي و مدافع (تو) باشد.(۴۸)

تفسير:

«لا تُطِعْ...»: مخاطب پيغمبر و مراد پيروان او است. **«دَعْ»:** رها كن. مراد از رهائي در اينجا بي‌اعتنائي و ناچيز شمردن است.

اي پيامبر! در ترک چيزي از امور دعوت، از سخن كافران و منافقان پيروي مكن، از آزار و اذيت آنان صرف نظر نما و اين اذيت و آزار، تو را به ترک امور دعوت باعث نشود. به الله متعال توكّل و اعتماد داشته باش و امور را به او بسپار؛ زيرا حق تعالي ترا از امور ترس آور بسنده است و در برابر دشمنان ياور توست. بنابر اين در همه امور و همه كارها به او توكّل كن.

صاوی گفته است: اين آيه نشان می دهد كه توكل و تكيه كردن به خدا امری است بس

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ، پس هر كس به خدا تكيه كند در تمام خواسته‌هاى دنيا و دينش او را بس است.
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» (صاوى ٢٨٢/٣.).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴿٤٩﴾

اي كساني كه ايمان آورده ايد! چون با زنان مؤمن ازدواج كرديد باز پيش از آنكه با آنان آميزش كنيد طلاق شان داديد ديگر شما را بر اين زنان عدّه‌اي نيست كه آن را بشماريد، پس ايشان راازهديه مناسب بهره مند سازيد و به طرز شايسته اي آنها را رها كنيد.(٤٩)

تفسير:

«يٰا أَيهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نَكَحْتُمُ اَلْمُؤْمِنٰاتِ»: اي مؤمنان! آنگاه كه عقد نكاح را بازنان بستيد اما با هم نزديكي نكرديد هدف ازآن نكاح است «الْمُؤْمِنَاتِ»: زنان مؤمنه. اين تعبير زنان كتابيه راخارج نميسازد و تنها بيانگر اغلبيت است.

«أَن تَمَسُّوهُنَّ»: مراد از مسّ، جماع يعني نزديكي زناشوئي است. واين يكى ازكنايه‌هاى مشهور زبان عربى است، ويكى ازاساليب زيباى قرآن عظيم الشأن بشمار ميرود؛ زيرا قرآن ازاستعمال كلمات قبيح وزشت خود دارى ميكند.

«تَعْتَدُّونَهَا»: از مصدر اعتداد، به معني حساب نگاه داشتن، مراد اين است كه اگر طلاق قبل از دخول واقع شود، نگهداشتن عدّه لازم نيست. از اين حكم، زنِ كه شوهرشان وفات نموده مستثني است و بايد چهار ماه و ده روز عدّه نگهدارد (تفسير قاسمي). «فَمَتِّعُوهُنَّ»: مراد اين است كه اگر مهريه‌اي تعيين شده، نصف آن پرداخت مي شود (سورهٔ: بقره / 237) و اگر مهريه‌اي معين نشده است، حق متاع و هديه مناسب داده مي‌شود (سورهٔ: بقره آيه 236).

«وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً»: و به شيوه‌ى نيكو و بدون ضرر و آزار و پايمال كردن حقوق آنان، آنها را آزاد كنيد.(طبرى ١٤/٢٢.)

ابو حيان فرموده است: سراح جميل يعنى گفته‌ى نيكو و آزاد كردن به شيوه‌ى پسنديده، بدون آزار و منع كردن حقى ازاو. (البحر المحيط في التفسير القرآن: البحر ٢٤٠/٧.)

بايد گفت كه در اين حكم همه فقها اجماع دارند: درنزد احناف ومالكي‌ها، خلوت صحيحه نيز در حكم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر اين امر است كه عده حق مردان است و آنانند كه زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه كرده و آنها را بدان ملزم مي‌گردانند. آري! زنان مطلقه‌اي كه هنوز مردان با آنان نزديكي و مجامعت نكرده‌اند، از حكم عده شمردن مستثني هستند زيرا عده براي شناخت پاكي رحم زن از آب نطفه مرد استبراءاست و در اين مورد مقاربتي صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگيرد «پس به آنان متعه بدهيد» يعني: به زنان مطلقه‌اي كه قبل از مقاربت طلاق‌شان داده‌ايد، متعه بدهيد.

بنابر اين، زني كه قبل از جماع طلاق داده مي‌شود، داراي دو حالت است: يا اين است كه مهري برايش مشخص شده، كه در آن صورت سزاوار نصف مهر معين خويش است و در اين حال، دادن متعه به او واجب نه بلكه سنت ميباشد.يا اينكه برايش مهري معين نشده است، كه در اين صورت، بر اساس آيه كريمه سزاوار دريافت متعه مي‌باشد و دادن متعه برايش ـ در نزد حنبليها وحنفي‌ها ـ واجب اما در نزد شافعي، دادن متعه به هر زن مطلقه‌اي واجب ميباشد، جز براي مطلقه قبل از جماعي كه براي آن مهري معين شده زيرا او سزاوار

(c) ketabton.com: The Digital Library

نصف مهر خويش ميباشد و دادن متعه برايش مستحب است. اما زني كه شوهرش درگذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وي در حكم خويش همچون جماع است و زنش ـ به اجماع فقها ـ بايد چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها كنيد به رها كردني نيك» يعني: به شيوه‌اي نيك به زنان مطلقه اجازه دهيد كه از منازلتان بيرون بروند ـ چنانچه به آن وارد شده بودند ـ زيرا شما برآنان حق عده شمردن نداريد.

خوانندگان گرامي !

در آيات قبلی از ازدواج و احكام آن ميان زنان و مردان مؤمن به بحث گرفته شد. اينک در ايات متبركه (50 الی 52) در مورد ويژگيهای ازدواج و چگونگی رفتار پيامبرصلی الله عليه وسلم با ازواج اش اشاره بعمل می آورد و اگر زنی داوطلبانه و بدون گرفتن مهريه از پيامبر درخواست ازدواج كند؛ می دانيم كه اين حكم فقط به او اختصاص دارد و بس.

يا أَيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿٥٠﴾

اي پيامبر! برايت حلال كرديم آن همسرانت را كه مهرشان را داده اي، و همچنين كنيزاني را كه الله در جنگ بهره تو ساخته است، و دختران عمويت و دختران عمه‌هايت و دختران ماماهايت و دختران خاله‌هايت كه با تو هجرت كرده اند، و زن مؤمني كه خويشتن را به پيغمبر ببخشد (و) اگر پيغمبر بخواهد كه او را به زني گيرد كه مخصوص توست نه ديگر مؤمنان، به راستي دانستيم آنچه را كه بر آنان درباره زنانشان و كنيزان شان مقرر كرده‌ايم تا بر تو هيچ حرج و تنگي نباشد و الله آمرزنده مهربان است.(٥٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَحْلَلْنَا»: حلال كرديم، روا نموديم. «آتَيْتَ»: پرداخت كردي، دادي.

اجورهن: مهريه هايشان، أجور جمع اجر(سوره نساءآيات 24 و25)، (سوره مائده آيه 5)، (سوره ممتحنه آيه 10).«مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ» آن چه دست تو مالک آن شد از كنيزان (سوره روم 28). «أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ»: الله به تو غنيمت داد، خدا دستاورد جنگي را نصيب تو كرد.

عمات: جمع عمه، خواهران پدر. «هَاجَرْنَ»: زنان مهاجرت كردند.

وهبت نفسها للنبي: مهريه ي خود را به پيامبر بخشيد، خود را به پيامبر هبه كرد.«يَسْتَنْكِحَهَا»: او را به همسري خود در آورد. «خَالِصَةً لَكَ»: مخصوص توست، ويژه ي توست.«مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: نه براي ساير مؤمنان، براي ديگر مؤمنان نيست، حق مؤمنان ديگر نيست. لكي: تا اين كه. «لِكَيْلَا يَكُونَ»: تا اين كه نباشد.

يادداشت: مهريه‌ي هر كدام از زنان پيامبر دوازده أوقيه و نيم، معادل پانصد درهم نقره بوده است. (تفسير فرقان)

تفسير:

پروردگار با عظمت در اين آيه مباركه: چهار گروه از زناني را كه ازدواج پيامبرش با آنان را مباح گردانيده، به بيان گرفته است: «يٰا أَيهَا اَلنَّبِي إِنّٰا أَحْلَلْنٰا لَکَ أَزْوٰاجَکَ اَللاّٰتِي

(c) ketabton.com: The Digital Library

آتَيتَ أُجُورَهُنَّ» ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برایت مباح قرار داده‌ایم. از جمله زنانی را برایت مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قراردارند.(این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این که منظور تمام زنان میباشد. خدای متعال برای پیامبر صلّی الله علیه و سلّم مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند میتواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی وسیعتر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها آن را پذیرفته است که میفرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت» (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۴.)

اما گروه دوم از زناني كه براي رسول الله صلي الله عليه وسلم حلال ساخته شده‌اند: «و نيز» حلال كرده است برتو اي پيامبر! «كساني را كه خدا از طريق فيء به توبخشيده و ملک يمين تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفيه و جويريه. البته كنيز خريداري شده يا بخشش شده و مانند آن نيز براي رسول الله صلي الله عليه وسلم حلال بود.

گروه سوم از زناني كه براي رسول الله حلال ساخته شده اند: «و نيز حلال كرديم دختران عمويت و دختران عمه‌هايت و دختران خاله ات و دختران خاله‌هايت را كه با تو مهاجرت كرده‌اند» پس براي تو حلال است كه هركس از اينان را كه مي‌خواهي، خواستگاري كني و به نكاح خويش درآوري اما كساني از اين گروه كه هجرت نكرده‌اند، بر تو حلال نيستند.

ام هاني دختر ابو طالب كه دختر كاكاي رسول الله صلي الله عليه وسلم بود، ميگويد: «اين قسمت از آيه درباره من نازل شد زيرا رسول الله صلي الله عليه وسلم خواستند تا با من ازدواج نمايند ولي از ازدواج با من نهي شدند چرا كه من هجرت نكرده بودم».

مراد از دختران عمو و عمه پيامبر صلي الله عليه وسلم زنان قريش هستند زيرا مردان قريشي ـ چه به پيامبر صلي الله عليه وسلم نزديک باشند و چه دور ـ عموهاي ايشان گفته ميشوند. مراد از دختر خاله‌ها و دختر دايي‌هاي پيامبر صلي الله عليه وسلم دختران بني زهره‌اند. يادآور مي شويم كه از زنان قريشي، شش زن در نكاح پيامبر صلي الله عليه وسلم بودند اما از بني‌زهره هيچ زني در نكاح ايشان نبود.

گروه چهارم از زناني كه براي رسول الله حلال ساخته شده‌اند: «و» نيز حلال كرديم بر پيامبر صلي الله عليه وسلم «زن مؤمني كه خود را به پيامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتي كه پيامبر بخواهد او را به زني گيرد» يعني: در صورتي كه پيامبرصلي الله عليه وسلم بخواهد تا با اين بخشش بدون مهر، او را منكوحه خويش گردانيده و مالک بهره برداري جنسي از وي شود. اما زنان غير مؤمني كه خود را به پيامبر صلي الله عليه وسلم مي‌بخشند، به‌صرف اين كه خود را به ايشان بخشيده‌اند، نكاحشان براي پيامبرصلي الله عليه وسلم حلال نيست. گفتني است كه اين بخش از آيه، درباره ام شريک غزيه دختر جابر(رض) نازل شد كه خودرا به رسول الله صلي الله عليه وسلم پيشكش كرد.

البته اين ازدواج از روي بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه ديگر مؤمنان» و براي ديگران جايز نيست. آري! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصيات رسول اكرم صلي الله عليه وسلم است نه ساير مؤمنان و فقط پيامبر صلي الله عليه وسلم ميتوانستند بدون مهر و ولي و شاهدان، چنين زناني را به نكاح گيرند. اما چنانچه زني خود را بدون مهر به مردي غير از رسول الله صلي الله عليه وسلم بخشيد(كه آن را اصطلاحا «مفوضه» مي‌نامند) مهر مثل وي بر آن مرد با مقاربت يا مرگ مرد، واجب ميگردد، چنان‌كه رسول الله صلي الله عليه

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسلم در مورد بروع دختر واشق همين حكم را صادر كردند. البته اين نظر احناف و مالكي هاست.
اما از نظر جمهور فقهاء، براي زن حلال نيستكه نفس خويش رابهكسي ببخشد.
يادآور مي‌شويم؛ زناني كه خود را به پيامبر صلي الله عليه وسلم بخشيده‌اند و زناني كهرسول الله صلي الله عليه وسلم از آنان خواستگاري كرده‌اند اما نكاح آن حضرت صلي الله عليه وسلم با ايشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زن اند. همچنين آنحضرت محمد صلي الله عليه وسلم داراي زناني بوده‌اند كه با آنها نكاح كرده ولي عروسي نكرده‌اند،كه تعداد ايشان نيز مجموعاً ده تن است.
و چنان كه ابن عباس(رض) گفته ـ هيچ زن بخشيده شده‌اي در نكاح پيامبر صلي الله عليه وسلم نبوده است و ام شريک كه ذكر وي رفت، نيز در حبالهٔ نكاح آن حضرت صلي الله عليه وسلم نبود و پس از آنكه او خود را به ايشان بخشيد، ايشان سكوت كردند. ابن‌سعد روايت كرده‌است: «نشنيده‌ايم كه رسول الله صلي الله عليه وسلم از اين گروه زنان، كسي‌را به ازدواج خود پذيرفته باشند».
«به‌راستي دانستيم آنچه را فرض كرده‌ايم» يعني: آنچه را مقرر داشته‌ايم از احكام و حقوق «برآنان» يعني: بر مؤمنان «در حق زنان شان» از شرايط عقد وحقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غيره، كه اخلال وارد كردن به اين شروط بر مؤمنان روا نيست و نه بر ايشان رواست كه در آنچه كه خداوند متعال به‌عنوان گرامي‌داشت و وسيع كردن دايره انتخاب از مختصات رسول خويش صلي الله عليه وسلم گردانيده، به ايشان اقتدا كنند. لذا اي مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولي ازدواج نكنيد و بر چهار زن منكوحه نيفزاييد «و» نيز دانستيم آنچه را كه مقرر داشته‌ايم بر مؤمنان در مورد «آنچه كه يمين هايشان مالک آن شده‌است» از كنيزاني كه اسير گرفتن‌شان جايز است، نه از كساني كه اسيرگرفتنشان جايز نيست، يا كساني كه با مسلمانان عهد وپيماني دارند.
همچنين كنيز بايد از كساني باشد كه بر مالک خويش حلال است، مانند كنيز كتابي، برخلاف كنيز مجوسي و بت‌پرست كه نكاح آنان بر مالک روا نيست.
چنانكه بايد كنيز قبل از نكاح، با گذراندن يک حيض، استبراء رحم شود. يعني پاكي رحم وي از نطفه ديگران مسلم گردد.
«تا بر تو هيچ حرجي نباشد» يعني: اي پيامبر صلي الله عليه وسلم! دايره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسيع گردانيديم تا از اين امر دلتنگ نشوي كه در گرفتن زنان بيشتر مقصر هستي «و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه كه پرهيز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسيع‌ساختن دايره اباحت در اموري كه در مظان حرج و محظور قرار دارند.
ابن‌العربي و قرطبي به مناسبت اين خصوصيت پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم همه چيزهايي را كه مخصوص آن حضرت صلي الله عليه وسلم است و احدي با ايشان در آنها مشاركت ندارد ـ در ميدان فرض، تحريم و اباحت ـ ذكر كرده‌اند زيرا چيزهايي بر رسول الله صلي الله عليه وسلم فرض بود كه بر غير ايشان فرض نگرديد چنانكه چيزهايي بر ايشان حرام يا مباح گردانيده شد كه بر غير ايشان حرام يا مباح نيست. (تفسير انوار القرآن)

شأن نزول آيات 50 – 51:

872- ترمذي به قسم حسن و حاكم به نحو صحيح از طريق سدي از ابوصالح از ابن عباس از ام هاني (فاخته دختر ابوطالب.) روايت كرده اند: رسول الله از من خواستگاري كرد،

(c) ketabton.com: The Digital Library

ومن ازآن بزرگوار معذرت خواستم، عذرم را پذيرفت.
پس الله «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يمِينُكَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَيكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ»را نازل كرد. چون مهاجرت نكرده بودم قرآن پاک ازدواج پيامبر اكرم را با من مجاز و مشروع نشمرد.
873- ابن ابوحاتم از طريق اسماعيل بن ابوخالد از ابوصالح از ام هاني(رض) روايت كرده است: رسول الله خواست با من ازدواج كند، چون من هجرت نكرده بودم خدا آن بزرگوار را از ازدواج با من نهي كرد. و در باره «من وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ»نازل شد.
874- ابن سعد از عكرمه روايت كرده است: اين گفتة الله «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً تا آخر آيه»در خصوص ام شريک دوسيه نازل گرديده است.
875- ابن سعد از منير بن عبدالله دوسي روايت كرده است: ام شريک غزيه دختر جابر بن حكيم دوسيه از وجاهت و جمال برخوردار بود و از رسول الله صلي الله عليه وسلم تقاضا كرد كه با او ازدواج كند، آن بزرگوار هم پذيرفت.
عايشه گفت: در زني كه خود را به مرد ببخشد خير نيست. ام شريک گفت: من همانم. خدا ام شريک را در كتاب عزيز مؤمنه ياد كرد و فرمود: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِي»چون اين آيه نازل گرديد، عايشه خطاب به پيامبرگرامي گفت: پروردگار همه آمال و آرزوهايت رابه سرعت برآورده ميسازد.
876- بخاري و مسلم از عايشه(رض) روايت كرده اند: [خوله بنت حكيم از جمله زناني بود كه خود را به رسول الله بخشيدند پس] عايشه گفت: آيا زن شرم نمي‌كند كه خود را به مرد مي بخشد، براي همين خداي عزوجل آيه «تُرْجِي مَن تَشَاء...»را نازل كرد. پس عايشه به پيامبر اكرم گفت: مي‌بينم كه خدايت به خوشنودي تو مبادرت مي‌كند.
(صحيح است، بخاري 4788، مسلم 1464، نسائي 6 / 54، ابن حبان 6367، واحدي 704 و حاكم 2 / 436 همه از عايشه روايت كرده اند.ملاحظه شود: «تفسير شوكاني» 2149).
877- ابن سعد از ابو رزين روايت كرده است: رسول الله صلي الله عليه وسلم قصد كرد برخي از زنان خود را طلاق دهد. چون آن‌ها خبر شدند پيامبر صلي الله عليه وسلم (را صاحب اختيار دانستند و حقوق خود را به او بخشيدند و اجازه دادند، هركه را خواسته باشد بر ديگري ترجيح بدهد. پس خداي بزرگ آيه «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يمِينُكَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَيكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِي إِنْ أَرَادَ النَّبِي أَن يسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيمَانُهُمْ لِكَيلَا يكُونَ عَلَيكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً﴿٥٠﴾ تُرْجِي مَن تَشَاء مِنْهُنَّ را تا آخر نازل كرد.»
(ابن سعد 8 / 158، طبري 28567 و 28569 و 28572 از منصور از ابو رزين روايت كرده اند.)

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا﴿٥١﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوبت هريک از زنان را که مي خواهي به تاخير انداز و هر کدام را مي‌خواهي نزد خود جاي ده، و اگر زني از آنانکه (از او) کناره گرفته اي باز بجويي بر تو گناهي نيست، اين نزديکتر است به آنکه چشمان‌شان روشن گردد و اندوهگين نشوند و همگي‌شان به آنچه به ايشان مي‌دهي خشنود گردند و الله آنچه را که در دل‌هاي شماست مي داند و الله داناي بردبار است.(۵۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تُرْجِي» (رجو): به تأخير ميانداز. «تُؤْوِي»(اوى): جا ميدهي. «ابْتَغَيْتَ»: خواستي، طلب نمودي. «عَزَلْتَ»: دورکرده اي، به دور داشته اي، ترک کرده‌اي.

«أَدْنَى»: نزديک تر. «أَنْ تَقَرَّ»: که روشن گردد، که خوشحال شود. «لَا يَحْزَنَّ»: محزون نشوند، دلتنگ نگردند. «يَرْضَيْنَ»: خشنود شوند. [اين دو فعل جمع مؤنث غايب اند.] من بعد: پس از اين زنان.

تفسير:

قبل از نزول اين آيه، مراعات تقسيم و شب نوبت ميان همسران بر رسول الله صلي الله عليه وسلم واجب بود تا اين آيه نازل شد و اين وجوب را از ذمه ايشان برداشت و اختيار در اين باره به خود ايشان محول گرديد. البته رسول الله صلي الله عليه وسلم ميان کساني از همسرانشان که آنان را به خود نزديک ميساختند، در نوبت مساوات را رعايت ميکردند و کساني از آنان را هم که به تأخير مي انداختند، به هر مقدار که ميخواستند، در نوبت به آنان سهم ميدادند.

روايت شده است که عائشه(رض) از سر غيرت و رشک زنانه ميگفت: «آيا يک زن حيا نميکند که خود را به کسي ميبخشد؟». همان بود که خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود. آنگاه حضرت بي بي عائشه(رض) به پيامبر صلي الله عليه وسلم گفت: «أري ربک يسارع في هواک: يا رسول الله! من مي‌بينم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب مي‌کند» يعني: اين همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زني از آنان را که از او کناره گرفته‌اي، باز بجويي، هيچ گناهي بر تو نيست» يعني: چنانچه خواسته باشي تا زني از کساني را که از تقسيم نوبت شب کنار گذاشته‌اي، مجدداً به خود نزديک سازي، هيچ مانعي فرا روي تو نيست و بي هيچ حرجي مي تواني چنين کني «اين نزديکتر است به آنکه چشمان‌شان روشن شود» يعني: اين اختياري که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنانت داده‌ايم، به خشنودي و رضايشان نزديکتر است زيرا وقتي بدانند که اين اختيار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غيرت زنانه از آنان رخت بربسته و دلها و ديدگان‌شان آرام مي‌گيرد.

ابن کثير در معني آن ميگويد: «اگر بدانند که با وجود تفويض اختيار به تو در اين امر، باز هم در تقسيم و نوبت به آنان سهمي ميدهي، به اين‌کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت يقين ميکنند». «و» در اين صورت «اندوهگين نشوند» از اين که چرا بعضي ازآنان را بر بعضي ديگر ترجيح مي دهي «و» درآن صورت «همگي‌شان به آنچه به آنان داده‌اي» چه در نزديک ساختن وجاي دادنشان به سوي خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتن شان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌هاي شماست خدا ميداند» يعني: هرچه را که در نهاد خويش پنهان مي داريد و از جمله، آنچه را که در مورد زنان وگرايش قلبي به‌سوي بعضي از آنان پنهان مي داريد، حق تعالي ميداند پس بايد در نيت و عمل

(c) ketabton.com: The Digital Library

خويش، رضاي او را مد نظر داشته باشيد «و خدا داناي بردبار است» لذا سزاوار به آن است كه از وي پروا شود و فرمان‌هايش عملي گردد.
در حديث شريف به روايت عائشه(رض) آمده است كه فرمود: با آن كه رسول الله صلي الله عليه وسلم درميان زنان خود تقسيم و عدالت مي‌كردند ولي با اين حال، چنين مناجات ميكردند: «اللهم هذا فعلي فيما املک، فلا تلمني فيما تملک ولا املک» «زاد ابو داوود يعني: القلب: بارخدايا! اين كار من است در آنچه كه مالک آن هستم پس مرا در آنچه كه تو مالک آن هستي و من مالک آن نيستم، سرزنش نكن». ابو داوود مي افزايد: مراد رسول الله صلي الله عليه وسلم از آنچه كه ايشان مالک آن نيستند، گرايش و محبت قلبي بيشتري بود كه به بعضي از همسرانشان داشتند.
همچنين در حديث شريف به روايت عمرو بن عاص(رض) آمده است: از رسول الله صلي الله عليه وسلم پرسيدم كه چه كسي از مردم نزد شما محبوبتر است؟ فرمودند: عائشه. بازپرسيدم: ازمردان؟ فرمودند: پدروي. باز گفتم: بعداز وي چه كسي؟ فرمودند: عمر بن خطاب... وچند مرد ديگر را نيز برشمردند».

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴿٥٢﴾

بعد از اين ديگر گرفتن زنان براي تو حلال نيست و برايت حلال نيست كه زنان ديگر را جايگزين آنها كني هرچند زيبايي آنان تو را خوش آيد، به استثناي كنيزاني كه در ملک تو هستند. و الله بر همه چيز مراقب است.(٥٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ»: و نمي تواني زنان ديگري انتخاب كني، جايز نيست زني از همسرانت را طلاق بدهي و يكي ديگر را به جايش بگيري. «رَقِيبًا»: ناظر، مراقب، آگاه و باخبر، نگهبان.

تفسير:

مفسران درمورد اين آيۀ مباركه ميفرمايند كه: الله تعالي به منظور گشايش و آسان كردن نشر و تبليغ دين چهار صنف زن را براى پيامبر صلي الله عليه وسلم مباح كرده است: «زنان با مهرشيربها. زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانى كه خود را بخشيده‌اند»، و بعد از نزول آيه‌ى «تخيير»: «قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ...» پيامبر صلّى الله عليه و سلّم آنها را مخيركرد، وآنها خدا و پيامبر وآخرت را اختيار كردند وخدا به احترام آنها، بر پيامبر حرام كرد كه با زنى ديگر ازدواج كند و همسرى پيامبر را بر آنان منحصر كرد.(تفسير صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني).

شأن نزول آيۀ 52:

878- ابن سعد از عكرمه روايت كرده است: پيامبر زنان خود را مخير ساخت و آن بزرگواران خدا و رسول او را اختيار كردند. پس خداوند متعال آيۀ «لَا يَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» را نازل كرد. (ابن سعد 161/8 و 62 اين مرسل و از قسم ضعيف است، در اين اسناد واقدي متروک است. ترجمه آيت: «وبعد از اين [موارد پيش گفته] زنان براى تو حلال نيستند.
ونه [حلال است] آنكه زنانى ديگر جايگزين آنها كنى. وهرچند زيبايى آنان تو را به شگفت آرد مگر آنچه ملک يمينت شود. و خداوند بر همه چيز نگهبان است».

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامي !

در آيات متبركه (53 الي 55) آداب رفتن مؤمنان به بيت نبوي و آيه ي حجاب، بحث بعمل مي آيد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴿٥٣﴾

اي مؤمنان! وارد خانه‌هاي پيغمبر نشويد مگر آنكه براي (صرف) طعام به شما اجازه داده شود، بي آن كه منتظر (پخته شدن) آماده شدنش باشيد، ولي هنگامي كه دعوت شديد وارد شويد و زماني كه غذا را خورديد پراگنده شويد و به گفتگو ننشينيد، اين كار پيغمبر را رنج مي دهد اما او شرم مي‌كند ولي الله از بيان حق شرم نميكند. و چون از زنان پيغمبر متاعي خواستيد از پس پرده از ايشان بخواهيد، اين براي دلهايتان و دل‌هاي آنان پاكيزه تر است، و براي شما سزاوار نيست كه پيغمبر الله را برنجانيد و حق نداريد كه پس از مرگ او همسرانش را به همسري خويش در آوريد، البته اين كار نزد الله گناهي بزرگ است. (۵۳)

امام قرطبی میفرماید که: این ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در کتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمی‌کند. (تفسیر قرطبی ۲۲۴/۱۴.).

شأن نزول آيۀ 53:

879- بخاري و مسلم از أنس(رض) (روايت كرده اند: هنگامي كه رسول الله صلي الله عليه وسلم (با زينب دختر جحش(رض) ازدواج كرد، مسلمانان را به مهماني عروسي دعوت نمود و آنها بعد ازغذا تا دير وقت آنجا نشستند و به صحبت مشغول شدند، پيامبر چنان وانمود كرد كه گويا آماده برخاستن است بازهم آنها برنخاستند. چون آن حالت را مشاهده كرد خودش برخاست و عده‌اي از مسلمانان نيز با او برخاستند و تنها سه نفر نشستند و سپس آنها نيز بيرون رفتند. پس من آمدم و از رفتن مهمان‌ها پيامبر را آگاه ساختم. پيامبر آمد تا كه داخل خانه شد، من هم آمدم ميخواستم داخل خانه شوم كه بين من و خودش پرده را افكند. آنگاه خدا آيۀ «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتَ النَّبِي إِلَّا أَن يؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يؤْذِي النَّبِي فَيسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً﴿53﴾» را نازل كرد (صحيح است، بخاري 4721 و 6239 و 6271، مسلم 1428، ترمذي 3217 و 3219، نسائي در «الكبري» 11416 و 11420)

880- ترمذي به قسم حسن از انس (روايت كرده است: با رسول خدا يكجا بودم به در خانۀ زني كه تازه با او عروسي كرده بود، آمد در آنجا گروهي نشسته بودند. رفت و [ضرورت خود را انجام داد] وقتي برگشت كه مهمانان رفته بودند. به خانه داخل شد و بين من و خودش پرده را انداخت. جريان را براي ابو طلحه نقل كردم. گفت: اگر جريان از

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين قرار باشد كه گفتي يقيناً در اين باره كلام آسماني نازل خواهد شد. بنابراين آية حجاب نازل گرديد (ترمذي 3217 و طبري 28613 از انس(رض) روايت كرده اند.).

881- طبراني به سند صحيح از عايشه(رض) روايت كرده است: من با رسول خدا در يک كاسه غذا ميخوردم كه عمر فاروق آمد. پيامبر اكرم (او را به غذا دعوت كرد، در اثناي تناول غذا انگشتان او به انگشتان من رسيد. پيامبر خدا گفت: آه، اگر در بارۀ شما زنان حكم و فرمان مي‌داشتم هرگز كسي شما را به چشم نمي‌ديد. بنابراين، آيۀ حجاب نازل شد(بخاري در «ادب مفرد» 1053، نسائي در «الكبري» 1053 و ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسير ابن كثير» 3 / 621 آمده از طريق مجاهد از عايشه روايت كرده اند. اين اسناد منقطع و ضعيف است، چون مجاهد از عايشه نشنيده. واحدي 709 از مجاهد به قسم مرسل روايت كرده. دار قطني اين را درست مي شمارد چنانچه حافظ در «تخريج الكشاف» 3 / 555 نقل كرده.)

882- ک: ابن مردويه از ابن عباس(رض) روايت كرده است: مردي نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم شرفياب گرديد و دير وقت نشست. پيامبر سه بار از خانه خارج شد تا او بيرون برود، اما او برنخاست. عمر فاروق آمد و اثر ناخوشي را در چهرۀ رسول الله صلي الله عليه وسلم مشاهده كرد و به آن شخص گفت: شايد تو باعث آزار و اذيت رسول الله (شده باشي، رسول الله گفت: سه بار از خانه خارج شدم، تا دنبال من بيايد، اما او اين كار را نكرد.

عمر فاروق گفت: اي رسول الله، چه خوب بود زنان خويش را امر به حجاب ميكردي، زيرا اين‌ها با ديگر زنان قابل مقايسه نيستند و اين پرده نشيني براي قلب هاي آنان پاكيزه‌تر و بهتر است. آنگاه آية حجاب نازل شد.

حافظ ابن حجر گفته است: امكان جمع بين اين روايات وجود دارد به اين ترتيب كه اين واقعه اندكي قبل از قصة ام المؤمنين زينب صورت گرفته باشد، پس ازجهت نزديكي اين دوباهم سبب نزول آية حجاب رابه اين واقعه مربوط دانسته‌اند. وهيچ مانعي وجود ندارد كه اين آيه چندين سبب نزول داشته باشد.

883- ابن سعد از محمد بن كعب (روايت كرده است: چون رسول الله به سوي خانۀ خود مي رفت عده‌اي از مسلمانان با شتاب به آنجا مي‌رفتند و مينشستند [اين كار موجب آزار پيامبر ميشد] و اين حالت از سيماي مبارک هم مشخص نبود. پيامبر از آنها شرم ميداشت و به غذا دست دراز نمي‌كرد.

مسلمانان به سبب ارتكاب اين عمل مورد سرزنش قرار گرفتند. و آيۀ «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيوتَ النَّبِي إِلَّا أَن يؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يؤْذِي النَّبِي فَيسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً﴿53﴾...» نازل شد.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴿٥٤﴾

اگر چيزي را آشكار كنيد يا آن را پنهان نماييد [خدا مي داند]؛ يقيناً خدا به هر چيزي داناست.(٥٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

مفسر بيضاوی در تفسير خويش مي نويسد: مراد از اين تعميم، ضمن اينكه اقامه‌ی دليل بر مقصود است، هراساندن و وعيد نيز در آن مقرر است. (تفسير بيضاوی ۱۲۰/۲.).

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴿۵۵﴾

بر آنها (همسران پيامبر) گناهي نيست كه با پدران، و فرزندان، و برادران، و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خويش (بدون حجاب و پرده تماس بگيرند) و تقواي الهي را پيشه كنيد كه خداوند بر هر چيزي آگاه است.(۵۵)

تفسير:

امام قرطبی گفته است: وقتی آيه‌ی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پيامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت كنيم؟ آنگاه همين آيه نازل شد. (تفسير قرطبی ۲۳۱/۱۴.)

منظور از نِسَائِهِنَّ زنان مؤمنان است.

ابن عباس(رض) گفته است: چون زنان يهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعريف ميكنند، بنابراين برای زن مسلمان حلال نيست چيزی از عورت خود را نشان دهد و كشف كند، تا او برای شوهر كافر خود تعريف نكند. (صاوی ۲۸۷/۳.)

«وَاتَّقِينَ اللهَ»: ای جماعت زنان! در نهان و در آشكار از خدا بترسيد و پرهيزگار باشيد.

«إِنَّ اَللهَ كَانَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ شَهِيداً»:هيچ چيزی ازامور شمابراو مخفی نيست. همانطور كه از حركات اعضا با خبر است از خطورات قلب نيز آگاه است.

امام فخر رازی گفته است: در اينجا اين بيان بی اندازه نيكو به نظر می آيد؛ زيرا مطالب قبلی بيانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است كه در موقع خلوت كردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراين برای خدا نهان و عيان يكسان است پس بايد پرهيز كنند. (تفسير كبير ۲۲۷/۲۵.)

دروس حاصله:

مهمترين دروس حاصله از آيات 53 الي 55 را ميتوان بشرح ذيل خلاصه و جمع بندي نمود: در اين آيات، آداب و رسوم ديني و اجتماعي را به مردم تعليم ميدهند كه در قبل از آن اطلاع نداشتند، چگونه وارد به خانه ها بخصوص به بيت پيامبر صلي الله عليه وسلم شوند. بطور مثال برخي از صحابه بدون دعوت به منزل رسول الله صلي الله عليه وسلم مي آمدند و تا وقت آماده شدن طعام، منتظر مي ماندند تا غذا بخورند. سپس به داستان سرايي ها سرگرم ميشدند و به موقعيت پيامبر توجه نمي كردند، تا اينكه آيه ي حجاب فرود آمد ودستورات كافي را بيان فرمود. دستوراتي كه اين آيه‌ها بر ما عرضه ميكنند؛ بدين ترتيب است:

1 - نبايد كسي بدون دعوت، داخل منزل پيامبر صلي الله عليه وسلم شود.

2 - پس از غذا خوردن به خانه ي خود باز گردد و سرگرم داستان نشود تا پيامبر و خانواده اش را به تنگ نياورد و نيازارد؛ چون او شرم دارد، مهمان را از ماندن بي مورد و داستان سرايي منع كند؛ اما خداوند شرم ندارد و چنان كساني را از اين رفتار آزاردهنده باز مي دارد. آري! اين آداب و رسوم عام و فراگير است و در هر خانواده اي بايد رعايت شود. (سوره نور آيات: 27 الي 31) و آيه 59 سوره أحزاب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

3 - نبايد كسي براي گرفتن چيزي عاريه مانند: وسايل خانه كه در عرف جامعه مرسوم است خودسرانه و بدون اجازه وارد منزل پيامبر صلي الله عليه وسلم گردد؛ بلكه بايد در پشت پرده، امانت را بگيرد. رعايت اين دستور، موجب پاكي روح و سلامت قلب انساني و موجب حرمت بيت نبوت و دستوري واجب و قطعي است. (سوره نور آيات 30 الي 31)، (سوره غافر آيه 19). همچنان حضرت عيسي عليه السلام در اين مورد چنين فرموده است: «از نگريستن به نامحرم حذر كنيد؛ چون در دل انسان، شهوت مي كارد كه آن هم آشوب و گمراهي و غوغا برپا مي كند».

4 - سزاوار نيست كساني از روي جهل و گمراهي، پيامبر را با سخنان بيهوده و بي اساس بيازارند و بگويند: پس از مرگش با زنان او ازدواج خواهيم كرد.

زنان حضرت محمد(ص)، مادران مؤمنان هستند و اين سخن گناه بس بزرگي است و برازنده‌ي شأن مؤمن نيست. زنان پيامبر در حضور محارم كه در آيه ي 55 ياد شده اند، ملزم به رعايت حجاب نيستند ودرآن موقع ترک حجاب گناه ندارد. هم چنين اين حكم عام است و همه كس را شامل خواهد شد و ديگر اينكه: پدران، پسران، برادران و..، چه نسبي، چه رضاعي و سبي، محارم اند.

هرچند آيه از كاكا وماما نام نبرده است؛ اما آنها به منزله ي پدر و محرم اند. و گاهي كاكا را پدر خطاب مي كنند. پسران يعقوب عليه السلام در جواب پدرشان گفتند: ما خداي تو خداي پدرانت، ابراهيم، اسماعيل و اسحاق را كه خداي يكتائي است، مي پرستيم. (سوره بقره آيه 133)، حال آن كه اسماعيل كاكاي يعقوب است.

خوانندگان گرامي !

درآيات متبركه (56 الي 58) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پيامبر و سزاي آزار دهندگان او، و مكافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴿٥٦﴾

همانا خدا و فرشتگانش بر پيامبر درود و رحمت ميفرستند.(پس) اي مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستيد و چنانكه بايد درود بگوييد.(٥٦)

تفسير:

امام قرطبی گفته است: «صلاة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است. و صاوی گفته است: این آیه نشان میدهد که پیامبر صلّی الله علیه و آله وسلّم محل نزول رحمت و به طور کلی بزرگترین اولین و آخرین است؛ زیرا «صلاة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت می‌باشد، همانگونه که میفرماید: هُوَ ٱلَّذِي يصَلِّي عَلَيكُمْ وَ مَلَٰٓئِكَتُهُ، پس تفاوت بین دو «صلاة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بدین‌ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلّی یافته است. (تفسیر قرطبی ۲۳۲/۱۴.)

از کعب بن عجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونگی سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم...».(تفسیر صاوی ۲۸۷/۳.)

صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلّى الله عليه و آله و سلّم عبارت است از مشرّف شدن آنها به آن منزلت، كه در اين مورد به خداى عز و جل اقتدا كرده و بخشى از حقوق او را بر خلق خدا ايفا كرده‌اند؛ زيرا پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم بزرگترين واسطه‌ى هر نعمتى است كه به بندگان مى‌رسد، و حق چنان است كه پاداش فردى را بايد داد كه سبب نعمت است. و از آنجايى كه خلق از ايفاى حقش ناتوانند، از پادشاه توانا مسألت دارند كه او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل على محمد» همين است.(صاوى ۲۸۷/۳.).

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴿۵۷﴾

قطعاً آنان كه خدا و پيامبرش را مي آزارند، خدا در دنيا و آخرت لعنتشان مي كند، و براي آنان عذابيخوار كننده اي آماده كرده است.(۵۷)

تفسير:

«إِنَّ اَلَّذِينَ يؤْذُونَ اَللهَ وَ رَسُولَهُ» «يؤْذُونَ اللهَ»: مراد از آزار رساندن به الله، يعنى انجام كارى بر خلاف خواست و رضاى او كه به جاى جلب رحمت الهى، غضب و لعنت خداوند را به دنبال دارد.

«يؤْذُونَ اللهَ»:آنان كه با كفر ورزيدن و نسبت دادن همسر و فرزند به الله او را آزار ميدهند و مانند يهود او را به اوصافى ناشايست از قبيل «دست‌هاى خدا بسته است» متصف مى‌نمايند، و يا مانند نصارى كه ميگويند: «مسيح پسر خدا مى باشد» و با تكذيب رسالت، پيامبر را اذيت مى كنند و به شريعتش طعنه مى‌زنند و دعوتش را مسخره مى كنند.

«لَعَنَهُمُ اَللهُ فِي اَلدُّنْيَا وَ اَلْآخِرَةِ»: الله تعالي چنين كسانى را از رحمت خود بى‌نصيب كرده و دردنيا با مسلط كردن خوف وترس وخفت وخوارى برآنان ودرآخرت باعذاب جاويدان آتش،قهروكين خودرا برآنان مستولى ميگرداند.

«وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً»: و عذابى سخت براى آنان تدارک ديده است.چون هدف ايذا كننده اهانت است، سزاي او نيز اهانت در آخرت ميباشد. برخي ازعذابها، توهين ها و تحقير و آزار و اذيّتِ اهل ايمان، حتي در همين دنيا ظاهر مى شود.

شأن نزول آية 57:

889- ابن ابو حاتم از طريق عوفي از ابن عباس(رض) (روايت كرده است: چون رسول الله صلي الله عليه وسلم با صفيه دختر حيي بن اخطب ازدواج كرد. عده‌اي در بارة اين پيوند، بدگويي و ياوه سرايي كردند. اين آيه «إِنَّ الَّذِينَ يؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» در بارۀ آنها نازل شد (جداً ضعيف است، طبري 28641 از عطية عوفي از ابن عباس(رض)، عوفي واهي است و از او راوي‌هاي مجهول روايت كرده اند. «زاد المسير» 1173).

890- جويبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روايت كرده است: عبدالله بن ابي و همراهانش به عايشه(رض) بهتان زدند، رسول الله صلي الله عليه وسلم (ضمن ايراد خطبه گفت: كدام يک از شما مرا كمک و ياري ميكند در برابر كسي كه آزار و اذيتم مينمايد و كساني را كه در صدد اذيت من هستند در خانۀ خود جمع ميكند. اين آيه نازل شد(اسناد اين جداً ضعيف است از جهت جويبر، زيرا او متروک متهم است و ضحاک با ابن عباس(رض) ملاقي نشده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴿٥٨﴾

و آنها كه مردان و زنان با ايمان را بدون اينكه مرتكب عمل ناروا شده باشند، آزار ميرسانند به راستي كه (بار) بهتان و گناه آشكار بر گردن گرفتهاند.(٥٨)

تفسير:

امام قرطبی ميفرمايد: اذيت وآزار رساندن به خداوند متعال وپيامبرش صلي الله عليه وسلم، به صورت مطلق آمده است. و اذيت مؤمنان (مرد و زن) را مقيد آورده است؛ چون اذيت خدا جز به ناحق صورت پذير نيست، اما اذيت مؤمنان ممكن است به حق و ناحق باشد. (تفسير قرطبی ٢٣٨/١٤.)

مفسران مي افزايند كه: در آزار رساندن به خداوند متعال و پيامبرش صلي الله عليه وسلم، حكم مطلق ذكر شد زيرا اين كار ابدا و به هيچ صورتي حق نيست اما آزار رساندن به مؤمنان به قيد: «بِغَيرِ مَا ٱكتَسَبُواْ» (سوره الأحزاب: 58). «بي آنكه مرتكب عملي ناروا شده باشند» مقيد ساخته شد زيرا آزار دادن مؤمن گاهي به حق است و گاهي به ناروا؛ آنچه كه به حق است، در حد و تعذير ميباشد: مثلاً اگر مؤمن كسي را دشنام دهد، يا او را بزند، يا به قتل‌رساند، در اين صورت جايز است كه با او اين عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالي را تلف كند، بر او غرامت مانند آن است و چه‌بسا كه مرتكب معصيتي شود و در قبال آن تعزير گردد.

خوانندگان گرامي!

درآيه مباركه(59)درباره پوشش‌كامل براي‌زنان مؤمن، بحث بعمل‌آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿٥٩﴾

اي پيامبر! به همسرانت و دخترانت وهمسران كساني كه مؤمن هستند بگو: چادرهايشان را برخود بيندازند، اين (انداختن چادر) نزديكتر است به آنكه (به پاكدامني) شناخته شوندوآزارنبينند. وخداوند همواره غفور ورحيم است.(٥٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يُدْنِينَ»: نزديک كنند. مراد جمع و جور كردن لباس و بر خود افكندن است.

«جَلَابِيب»: جمع جِلْباب، رداء، مِقنعه و روسري بزرگي، روپوش. لباس كه: سر و گردن را بپوشاند، و يا هم هدف از آن لباس است كه: حجاب اسلامي با آن رعايت گردد. حجاب اسلامي هم با لباسي مراعات ميگردد كه:

1 - عورت را بپوشاند
2 - به گونه‌اي چسب بدن نباشد كه برجستگي‌هاي بدن را نشان دهد
3 - زنان لباس مردان، و مردان لباس زنان را نپوشند.

تفسير:

مدلول اين آيۀ مباركه وجوب حجاب چهرۀ زن مسلمان را ترجيح ميدهد.

ابن عباس(رض) در تفسير اين آيه مباركه ميفرمايد: «خداوند متعال زنان مؤمن را هدايت فرموده است، تا چون از خانه‌هاي خود براي حاجتي بيرون ميروند، صورت خودرا از بالاي سر با چادر بپوشانند و فقط يک چشم خويش را آشكار سازند». «اين» فرو پوشيدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

چادرها «نزديكتر است به آنكه شناخته شوند» يعني: نزديكتر به آن است كه بيننده آنان را بشناسد و بداند كه ايشان از زنان آزاد و پاك و وارسته هستند لذا ايشان را از كنيزان تمييز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوي مردم ناپاك.
ابن كثير از محمد بن سيرين روايت كرده است كه ميگويد: در مورد آيهى يدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از عبيدهى سلمانى سؤال كردم، در جواب صورت و سرش را پوشاند و چشم چپش را آشكار كرد. (تفسير ابن كثير ۱۱۴/۳.)
همچنان ابن كثير از سدي نقل ميكند: «در مدينه گروهي از فاسقان و اوباشان بودند كه چون در شب هوا تاريك ميشد، به كوچهها بيرون آمده و به زنان تعرض ميكردند ولي اگر ميديدند كه زني چادر دارد، ميگفتند: اين زن آزاد است نه كنيز لذا از او دست برميداشتند و چون زني را بدون چادر ميديدند، ميگفتند: اين زن كنيز است پس به او تعرض ميكردند».
امسلمه ميگويد: «چون اين آيه نازل شد، زنان انصار كه از خانههاي خود بيرون ميآمدند، چنان با وقار و آرامي راه ميرفتند كه گويي بر سر آنان زاغي نشسته است درحاليكه جامههاي سياهي پوشيده بودند».

شأن نزول آية 59:

891- بخاري از عايشه(رض) روايت كرده است: بعد از نزول آية حجاب أم المؤمنين سَودَه (رض) با لباس حجاب براي رفع نيازمنديهاي خود از خانه بيرون رفت، چون قد بلند و تومند بود كسي كه با او آشنايي داشت درچادر و روپوش هم او را ميشناخت. عمر (او را ديد و گفت: اي سوده! ازما پوشيده و پنهان نمي ماني نيك بينديش چگونه ازخانه پا بيرون مي گذاري، سوده ديگرگون و رنگ پريده برگشت. و رسول الله (در خانة من شام ميخورد يک قطعه گوشت به دست داشت. سوده داخل شد و گفت: من براي اجراي حوايج خويش بيرون مي رفتم عمر برايم چنين و چنان گفت. عايشه(رض) ميفرمايد: حالت نزول وحي بر رسول الله پديدار شد. هنوز گوشت را تمام نكرده بود كه آن حالت مرتفع گرديد. گفت: پروردگار جهان براي شما زنها اجازه داد كه براي رفع نيازمندي ها و ضروريات خويش از خانه بيرون برويد (صحيح است، بخاري5237 ومسلم1709/4ح 2170 «تفسير شوكاني» 2174).
892- ابن سعد در«طبقات» ازابومالک روايت كرده است: زنان پيامبر براي رفع حوايج خود شب بيرون مي رفتند وعدهاي از منافقان با آنها رويارويي ميگرديدند، آنها آزرده ميشدند و از اين بابت شكايت كردند، اين موضوع به منافقان گفته شد در جواب گفتند: ما با كنيزها اين عمل را انجام مي دهيم.
پس آية «يا أَيهَا النَّبِي قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَن يعْرَفْنَ فَلَا يؤْذَينَ» نازل شد (ابن سعد 8 / 141 روايت كرده مرسل است با اين وصف در اين اسناد واقدي متروک است. كلمات «همسران پيامبر» منكر است. «تفسير شوكاني» 2175).
893- و از حسن و محمد بن كعب قرظي (به همين معني روايت كرده است(ابن سعد 8 / 141 روايت كرده در اين سند واقدي متروک است.

تعريف حجاب:

«حجاب» در يک تعريف بي نهايت ساده و آسان وبه اصطلاح عام فهم: عبارت است از

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوشاندن زن، بدنش را از مرداني كه محرم وي نيستند.
ولی معنی لغوی«حجاب» دراصطلاحات امروزي زياتر برای پوشاندن زن مورد استفاده قرار گرفته است.
همچنان برخي از علماء «حجاب» را به معنی پرده و حاجب هم مورد استعمال قرار ميدهد. پرده از آن جهت كه مفهوم پوشش را ميدهد، وقابل تذكر است كه پرده وسيلۀ پوشش هم است.
ولی نقطۀ قابل تذكر آن است كه برای هر پوشش نميتوان «حجاب» گفت، بلكه، آن پوشش مفهوم «حجاب» را ميرساند كه: از طريق پشت پرده واقع شدن صورت گيرد. همچنان پرده يی را كه صندوق سينه را از بطن جدا ميكند و حاجز ميان قلب وشكم را «حجاب حاجز» می نامند.
قابل تذكر است كه حجاب، به معناي اصطلاحي و شرعي پوشش اسلامي زنان، داراي دو بُعد ايجابي و سلبي است. بُعد ايجابي آن، وجوب پوشش بدن و بُعد سلبي آن، حرام بودن خودنمايي به نامحرم است، و اين دو بُعد بايد در كنار يكديگر قرار داشته باشد تا حجاب كامل اسلامي تحقق يابد.
برخي از اوقات طوري واقع ميگردد كه بُعد اول وجود ميداشته باشد، ولي از بُعد دوم خبري نمي باشد، در اين صورت گفته ميتوانيم كه حجاب اسلامي وشرعي تحقق نيافته است.

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چيست؟

مفسران در توضيح مفهوم متذكره فرموده اند: نگاه كننده بزرگترين خائن روانی است كه روان انسان را می ازارد چون وقتي ببيند محبت طرف مقابل در دل او جاي ميگيرد وهميشه در فكر و خيال او به سر می برد، لذت طاعت وعبادت را نمی بيند، در صدد و فكر رسيدن به مطلوب خود خواهد بود، كه در اين مورد تمام مرزها را رعايت نه نموده، وآنرا بر هم ميزند.
قرآن عظيم الشأن با زيباي خاصي چنين ميفرمايد: «بگو به مردن مسلمان كه چشم های خود را فرو پوشند و عورت (شرمگاه) های خود را نگاه دارند و اين براي شان بهتر است. پروردگار خبر دار تر است با آنچه می كنند.»
و بگو زنان مسلمان را پوشيده نگاه دارند چشم های خود را ونگاه دارند شر مگاه خود را واشكار نه كنند آرايش وزينت خود را مگر، جز آن مقداريكه ظاهر است. وفرو گذارند چادر های خود رابر سينه های خود افكنند وزينت های خود را آشكار نسازند.
«مگربرای شوهران خود؛ برای پدران خود، برای خسر خويش، پسران خود، پسران همسر شان، برادران شان؛ پسر برادران شان پسر خواهرانشان، زنان هم كيش شان، كنيزان شان ومردان سفيهی كه تمايل به زنان ندارند وكودكانی كه از امور جنسی بی خبر اند وپاهای خود را بر زمين نكوبند تا زينت های پنهان شان آشكار شود وهمگی به سوی خداوند توبه كنيد و مؤمنان باشيد كه مؤفق وراستگار گرديد.».
در سنن ابوداود(جلد ۲ صفحه ۳۸۳) پوشيدن لباس نازك نزد نامحرم، آرايش واستعمال عطر درخارج خانه اختلاط فساد آميز زن ومرد، دست دادن ومصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف وغيره منع گرديده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظريات و آرا مفسران دروجوب پوشاندن صورت زن:

1 - ابن كثير گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است كه وقتى براى نيازى از منزل خارج مى‌شوند صورت خود را با جلباب از بالاى سر بپوشانند.

2 - ابن جوزى در مورد فرموده‌ى«يدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» گفته است: يعنى سر وصورت خود را ميپوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاد اند نه كنيز.

3 - ابو سعود گفته است: معنى آيه اين است: وقتى براى رفع نيازى بيرون رفتند به وسيله‌ى آن (جلابيب) صورت و بدن خود را بپوشانند.

4 - طبرى گفته است: وقتى براى برآوردن حاجتى بيرون رفتند، خود را به مانند كنيزان درنياورند و موى و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند.

5 - در البحر آمده است: منظور از (عليهن) صورت آنها مى‌باشد؛ زيرا در زمان جاهليت صورت زن ظاهر و نمايان بود.

6 - جصاص گفته است: آيه نشان مى‌دهد كه زن بايد صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نيافتند. اين بود بعضى از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.

اضرار و آفات بى‌حجابى :

علماء بعد از تدقيق و مطالعه؛ اضرار و آفات بي حجابي را بشرح ذيل معرفي داشته اند:

1 - رونق گرفتن چشم چرانى و هوسبازى،

2 - توسعه‌ى فساد و فحشا،

3 - سوء قصد و تجاوز به عفت،

4 - حمل هاي نامشرع وسقط جنين،

5 - پيدايش امراض روانى و مقاربتى،

6 - خودكشى و فرار از خانه در اثر آبروريزى،

7 - بى مهرى مردان چشم چران نسبت به همسران خود،

8 - بالا رفتن آمار طلاق و تضعيف روابط خانوادگى،

9 - رقابت در تجمّلات،

10 - ايجاد اضطراب، بيقراري، وتشويش دلهره براى خانواده‌هاى پاكدامن.

خوانندگان گرامي!

در ايات متبركه (60 الي 62) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل مي آيد.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴿٦٠﴾

اگرمنافقان وكساني كه درقلب هاي شان مريضي است وشايعه سازان در مدينه (كه باعث اضطراب ميگردند) از كار خود دست نكشند به يقين تو را بر آنان مسلط ميگردانيم بازجز اندک مدتي درآن شهر باتو مجاور نخواهند بود. (٦٠)

تفسير:

«مَرَضٌ»: هدف از آن هوس بازي و شهوت راني و فسق و فجور (ملاحظه شود سورۀ: احزاب/32) يا نفاق (ملاحظه شود سورۀ: بقره / 10) و يا اينكه ضعف ايمان آمده است (ملاحظه شود تفسيرمراغي تأليف احمد مصطفي مرغي رئيس اسبق جامع الازهر يكي از شاگردان محمد عبده تفسير قاسمي: تفسير محاسن التأويل، تأليف محمد جمال الدين

(c) ketabton.com: The Digital Library

قاسي (متوفي 1332ق/ 1914م)، معروف به علامه شام)
«الْمُرْجِفُونَ»: كساني كه خبرهاي ناگوار و نادرست اراجيف و اكاذيب در ميان جامعه بنشرمي رساند، تا جامعه را دچاراضطراب، تزلزل افكار و در نهايت ايجاد رعب ووحشت گردانند. هدف از پخش كنندگان همچوخبرهاي ناروا و وحشت انگيز. همان يهوديان مدينه است.
«لَنُغْرِيَنَّكَ»: تو را بر مي شورانيم و تشويق و تحريک مينمائيم. مراد وعده سلطه و غلبه بر آنان است.
امام رازی ميفرمايد كه: پروردگار با عظمت به پيامبر صلّى الله عليه وسلّم وعده داده است كه به دست او دشمنانش از مدينه بيرون رانده شده و تبعيد ميشوند. و بدين وسيله شوكت او را نشان ميدهد. (تفسير كبير ٢٣١/٢٥) (تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن»

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾

اينان ملعونند و هر جا كه يافته شوند، بايد بي‌محابا به اسارت گرفته شده و به سختي كشته شوند.(٦١)

تفسير:

«مَلْعُونِينَ»: نفرين شدگان. رانده شدگان يعني از رحمت الهي دور و بي‌نصيبند.**«ثُقِفُوا»:** هر جا پيدا شوند و گير افتند (سورۀ: آل‌عمران / 112). بر آنان دست يافته شود (سورۀ هاي: انفال / 57، ممتحنه / 2).
«قُتِّلُوا تَقْتِيلاً»: بدون هيچ‌گونه رحم و شفقتي زار زار كشته شوند. پياپي كشته شوند. ذكر قتل در باب تفعيل، براي مبالغه يا تكرار است.
آنان كه امنيّت مردم را برهم می‌زنند، حكم شرعي همين است كه؛ آنان نبايد امنيّت جانی داشته باشند.
مقام و منزلت والاي انسانيّت و ارزش امنيّت انسانها در همه‌ی اديان الهی به قدری ذي اهميت است كه سخت‌ترين مجازات‌ها در مورد كسانی كه از اين راه به جامعه ضربه می زنند اعمال می‌شود.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴿٦٢﴾

اين سنت الهی است كه در مورد كسانيكه پيش ازاين جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغيير و تبديلی نخواهی يافت.(٦٢)

تفسير:

اجرای حكم الهي در مورد فتنه انگيزانِ حقّ ستيز، به زمان و مكان و مرز محدود معيني ومحدود نمي باشد.
امام قرطبی ميفرمايد: الله تعالي در مورد آن‌كه درباره‌ی پيامبران به پخش اكاذيب می‌پردازد و نفاق خود را ابراز می دارد، چنين مقرر داشته است كه دستگير و كشته شود. (تفسير قرطبی ٢٤٧/١٤.)
«وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اَللهِ تَبْدِيلاً»: سنت الهي قابل تبديل وتعديل به مكان وزمان وشرايط خاص نبوده وقابل، تبديل و تغيير نمي باشد. زيرا بر اساسی استوار مقرر است.
صاوی گفته است: آيه متضمن تسلی خاطر پيامبراست.يعنی از وجود منافقين غصه مخور؛ چون اين سنت ديرين خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است.(صاوی ٢٨٨/٣.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ديده ميشود كه: شعار قرآني «مرگ بر منافق»، در همه اديان ابراهيمي جاي خاصي خود را داشت.

خوانندگان گرامي!

در آيات قبلی از مشركانی كه الله ، پيامبر و مؤمنان را با كردار و رفتارشان آزار می دادند و نيز از منافقانی كه نهادشان مملو از باطل بود، بحث بعمل آمد اينک در آين آيات متبركه: (63 الي 68) در باره مجازات وسزاي كافران، درروز قيامت بحث بعمل می آورد.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴿٦٣﴾

مردم درباره [وقت] قيامت از تو مي پرسند، بگو: دانش و آگاهي آن فقط نزد خداست. و تو چه مي داني؟ شايد قيامت نزديک باشد.(٦٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«السَّاعَةِ»: رستاخيز، قيامت. ما يدريك (دري): تو چه مي داني؟ چه كسي تو را آگاه مي كند؟

تفسير:

ابو سعود گفته است: اين بيان متضمن تهديد آنهايی است كه در فرارسيدن روز قيامت خواهان تعجيل می باشند، و متضمن سرزنش فتنه‌گران است.

آوردن اسم ظاهر به جای ضمير برای نشان دادن هول و اثبات آن است. («تفسير إرشاد العقل السليم إلي مزايا الكتاب الكريم» مشهور به ابو سعود ٢٢٠/٤.) تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفي عمادي (متوفي 982)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا﴿٦٤﴾

همانا الله كافران را لعنت كرده، و آتشي سوزان براي آنان آماده كرده است.(٦٤)

تفسير:

سعير: آتش بسيار فروزان و سهمگين است. الله تعالي كافران را از رحمت و بهشتش مطرود ساخته وخشم وعذابش به آنان ميرسد. براي شان آتش برافروخته‌اي را مهيا كرده كه بدن هاي شان را ميسوزاند و چهره هاي شان را بريان مينمايد.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴿٦٥﴾

آنان جاودانه در آن خواهند ماند، و ولي و ياوري نخواهند يافت.(٦٥)

تفسير:

كافران در آتش دوزخ هميشه ماندگاراند، نه در آنجا مي ميرند و نه از آن بيرون ميشوند.كافران نه مولايی دارند كه آنان را از ورود به دوزخ حفظ كند و نه ياوری كه‌آنان را از اتش سوزان نجات وبيرون آورند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا﴿٦٦﴾

روزی كه چهره هايشان در آتش [دوزخ] گردانده شود، گويند كاش از خداوند اطاعت می‌كرديم و از پيامبر اطاعت می‌كرديم.(٦٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تُقَلَّبُ»: زير و رو مي‌شود. يعني گاه اين سمت صورت و گاه آن سمت بر آتش نهاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي‌شود و همچون سيخ كباب غلط داده مي شود. دگرگون و حال به حال مي‌گردد. يعني رنگهاي مختلفي به خود مي‌گيرد. گاه زرد و گاه سرخ وگاه كبود و گاه سياه ميگردد.
(تفسير نور: «ترجمه معاني قرآن» تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

تفسير:

يعني: كافران آرزو ميكنند كه اي كاش در دنيا الله تعالي و رسول الله صلي الله عليه وسلم را اطاعت ميكرديم، و به آنچه پيامبر صلي الله عليه وسلم آورده بود، ايمان مي‌آورديم تا از اين عذابي كه در آن درافتاده‌ايم، نجات مي‌يافتيم طوريكه مؤمنان نجات يافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴿٦٧﴾

و گويند پروردگارا ما از پيشوايان و بزرگترانمان اطاعت كرديم، آنگاه ما را به گمراهی كشاندند. (٦٧)

تفسير:

كافران در روز قيامت در لحظه كه به پيشگاه پروردگار با عظمت عرضه شدند مي گويند: پروردگارا! ما از رهبران بدكار، از پيشوايان سركش و از بزرگان كافر خويش پيروي كرديم. در نتيجه ما را از راه هدايت و از ديني كه بر پيامبر فرود آمده منحرف ساختند.
«سَادَة»: جمع سيد، سران. رؤسا. مراد ملوک و امراء است. **«كُبَرَآءَ»:** جمع كبير، بزرگان. مراد راهنمايان مكتبي و مذهبي است.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴿٦٨﴾

پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده و آنان را لعنت كن لعنتي بزرگ.(٦٨)

تفسير:

هركس خلاف شريعت اطاعت نمايد، خشم و لعنت خداوند و عذاب و قهرش را بر خويشتن واجب مي‌آورد.
«ضِعْفَيْنِ»: دو چندان. چرا كه گمراه بوده‌اند و گمراه كرده‌اند.

خوانندگان گرامي!

در ايات متبركه (69 الي 73) در باره راهنمايي ها و اندرزهاي مشفقانه، بار امانت و مسؤوليت انساني بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴿٦٩﴾

اي كساني كه ايمان آورده ايد، مانند كساني نباشيد كه موسي را آزار دادند پس الله او را از آنچه ميگفتند پاک ومبرا ساخت، و موسي نزد الله آبرومند بود.(٦٩)

تفسير:

مؤلف تفسير صفوة التفاسير: محمد علي صابوني در تفسير اين آيه كريمه مينويسد: اي مؤمنان! پيامبر خويش را با گفتار يا كردار اذيت نكنيد، و مانند بنی اسرائيل نباشيد كه پيامبر خود، موسی را اذيت كردند. موسی از بس كه با حيا و آزرم بود كمتر خود را نشان می‌داد و بدنش هميشه پوشيده بود، يهود می‌گفتند: موسی مرض «پيسی» يا «فتق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تكذيب كرد. بخاری از ابو هريره روايت كرده است كه پيامبر صلّی الله عليه و آله و سلّم فرمود: «موسی مردی باحيا و آزرم بود، از فرط شرم و حيا چيزی از پوست بدنش ديده نمی‌شد، افراد بنی اسرائيل او را اذيت

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده و میگفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچکس اینگونه خود را نمی پوشاند. پس یا مرض برص (پیسی) در بدن دارد یا بیضه‌هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش میدود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ بر می داشت: ای سنگ! لباسم را بگذار، ای سنگ لباسم را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفته‌ی آنها تبرئه کرد»(بخاری ۳۱۲/۶ و به ابن کثیر نگاه کن ۱۱۶/۳.)

«وَ كٰانَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَجِيهاً»: موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده ومقام و منزلتی رفیع بود. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خدایش داشت که هر چه را طلب میکرد خدابه اوعطا میکرد. (مختصرابن کثیر ۱۱۶/۳.).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴿٧٠﴾

اي کسانیکه ایمان آورده اید، از الله بترسید و سخن حق و راست بگویید.(۷۰)

تفسیر:

«قَوْلًا سَدِيدًا- قول سدید» عبارت از کلام است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق وجود نداشته باشد، سخنی که همچون سدّی محکم، در مقابل شكّ و شبهه و فساد قرار بگیرد. سخن سدید تنها به الفاظ آن نیست، بلکه به محتوای آن است، در واقع این فکر و اندیشه است که باید محکم و استوار باشد، انسان مؤمن شایستگی تقوا و قول سدید را باید داشته باشد.

لازمهٔ ایمان، داشتن تقواست، طوریکه در ایه مبارکه بیان شد «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» و لازمهٔ تقوا گفتن کلام حق وراست است.

امام طبری گفته است: یعنی گفتهٔ حق بگویید نه ناروا، در گفتار میانه‌رو باشید نه تجاوزگر و ستمکار.(طبری ۳۸/۲۲.).

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴿٧١﴾

تا خدا اعمال شما را (به لطف خود) اصلاح فرماید و از گناهان شما در گذرد.

و هر که خدا و رسول را اطاعت کند البته به سعادت وکامیابي بزرگ نائل گردیده است.(۷۱)

تفسیر:

واقعیت امر این است که اگر انسان دراعمال و کردار خویش تقوا را مراعات کند، باقی مسائل را خداوند متعال به عظمت خود حل می‌کند. طوریکه در (آیه 31 سورهٔ نساء) میفرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ»، اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید دوری کنید، گناهان کوچك شما را می‌پوشانیم).

کلید کامیابي ورستگاری، پیروی از پروردگار با عظمت ورسول الله صلي الله عليه وسلم است. وکسي که از پروردگار با عظمت با عمل به شریعتش و از پیامبر صلي الله عليه وسلم با متابعت ازسنت اش اطاعت نماید، به یقین که به عزّت واقعي نایل میگردد، وبه رستگاری بزرگ وواقعي دست مییابد، بصورت کل رضاي الهي را به دست آورده و نعمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوتعالي را دريافته ميدارد.
اين آيۀ مباركه، بزرگي اثرمندي گفتار بركردار و وجوب نگهداري زبان را ميرساند.
در حديث شريف به روايت ابو موسي اشعري(رض) آمده است كه فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم با ما نماز ظهر را ادا كردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خويش به سوي ما اشاره كردند كه بنشينيد. پس نشستيم.
آنگاه فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به اينكه: از او پروا داريد و سخني استوار و درست بگوييد». سپس بهسوي زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است كه شما را امر كنم به اينكه: از او پروا داريد و سخني درست و استوار بگوييد».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴿٧٢﴾

البته ما امانت را بر آسمان‌ها و زمين و كوه‌ها عرضه داشتيم ولي از برداشتن آن ابا ورزيدند و از آن ترسيدند و انسان آن را برداشت، يقيناً أو ظالم نادان است.(٧٢)

تفسير:

در آيۀ مباركه: «إِنَّا عَرَضْنَا اَلْأَمَانَةَ» منظور به تصوير كشيدن عظمت امانت و سنگينی آن است. اين امانت همه اوامر، نواهي، حلال‌ها و حرام‌هايي بود كه الله پاک بر بندگانش واجب آورده وهمه احكام شريعتي است كه پيامبرصلي الله عليه وسلم به تبليغ آن فرستاده شدند، اما انسان با وجود ناتواني‌اش اين امانت را پذيرفت. به راستي كه انسان موجود ستمگري دور از عدالت و ناداني دور از دانش بود.
ابو سعود گفته است: يعنی آن امانت به حدی عظيم است كه اگر آن اجسام بزرگ كه نمونه‌ی نيرو وعظمت اند، دارای شعور بودند وآنرا درک ميكردند و بدان مكلف ميشدند، از پذيرفتن آن امتناع نموده و از تحمّل آن شانه خالی ميكردند.(ابو سعود ٢٢١/٤.)
ابن جوزی فرموده است: امانت عبارت است از تكاليف شرعی از قبيل انجام طاعات وترک گناهان ونافرمانی. وعده‌ای نيز ميگويند: عبارت است از امانت اموال، اما صحيح آن است كه به معنی عموم تكاليف است. و عرضه كردن آن احتمالاً به يكی از دو صورت بوده است: اول، اينكه خدا در وجود آنها ادراک خلق كرده آنگاه حقيقت امانت را بر آنها عرضه كرده و آنها از پذيرفتن آن برحذر شده و از تحمل آن امتناع ورزيده‌اند. دوم، اينكه منظور نشان دادن عظمت و اهميت امانت است كه به حدی سنگين است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمين و كوه‌ها عرضه ميكرد، از پذيرفتن آن امتناع ميكردند، كه نوعی مجاز است، مانند اينكه گفته می‌شود: بار سنگين را به الاغ عرضه كردم ولی قبول نكرد؛ يعنی قدرت حمل آن را نداشت.(التسهيل ١٤٥/٣.)
ابن جوزی گفته است: منظور از (أبين) در آيه مباركه مخالفت نيست، بلكه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زيرا پيشنهاد اختياری بود نه اجباری. (زاد المسير ٤٢٨/٦.)
برخي از علما ميفرمايند كه: امانت، مصاديق گسترده‌اي دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شكم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهي و اختيار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است.
در حديث شريف به روايت عبدالله بن عمرو (رض) آمده استكه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛ حفظ أمانة وصدق حديث

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحسن خليقة وعفة طعمة». «چهار چيزند كه اگر در تو باشند، باكي بر تو نيست در آنچه كه از دنيا از دست داده باشي: حفظ و نگهداري امانت، راستي در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» يعني: پاكي و بي‌آلايشي رزق وروزي. آري! ما امانت را بر آسمان‌ها وزمين و كوه‌ها عرضه داشتيم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» يعني: آسمان‌ها وزمين وكوه ها به رغم بزرگي اجرام خود، بر حالي قراردارند كه اگر گذاردن تكليف بر دوش آنها جايز بود، يقيناً بر دوش گرفتن تكاليف الهي‌اي كه به انسان موكول شده‌است، برآنها سنگيني ميكرد زيرا بر اين تكاليف، ثواب و عقاب مترتب مي‌شود اما همان تكليفي كه بزرگترين كهكشان‌ها و اجرام از پذيرفتن آن ترسيدند و خود را از برابر آن كنار كشيدند، هنگامي كه بر انسان عرضه شد، او آن را پذيرفت: «و انسان آن را برداشت، بي‌گمان او ستمگري نادان بود» يعني: انسان به برداشتن آن امانت وپرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در اين گردن نهادن، برخود ستمكار و از سنجش، محاسبه و ارزيابي آنچه كه به آن درافتاده است، نادان بود.

به‌قولي: معناي(حملها) اين است: انسان به‌طور فطري آماده پذيرش امانت شد.

يا هنگامي‌كه خداوند متعال در عالم «ذر» امانت را بروي عرضه كرد، اوآنرا برداشت.

عبدالله ابن عباس(رض) ميگويد: «الله متعال پيش از آن‌كه طاعت و فرايض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمين و كوهها عرضه كرد پس تاب برداشتن آنها را نياوردند آنگاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمان‌ها و زمين و كوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نياوردند، آيا تو پذيرنده آنچه در آن است هستي؟ آدم گفت: پروردگارا! مگر در آن امانت چه چيزي است؟ فرمود: اين كه اگر كار نيكو كردي، پاداش داده مي‌شوي و اگر كار بد كردي، مجازات مي شوي. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

مفاهيم اين آيه مي رساند كه بنده باعلم وعدل مي تواند كمال ولايت رابه دست آورد.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿٧٣﴾

تا سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك را عذاب كند،و بر مردان و زنان مؤمن به رحمت باز گردد و الله آمرزنده مهربان است.(٧٣)

تفسير:

ابن كثير گفته است: از اين جهت بنى آدم امانت، يعنى تكاليف را تقبل كرد، تاالله تعالي منافقين راكه به ظاهر ايمان دارند اما كفر را در باطن پنهان كرده‌اند عذاب دهد، و مشركين راكه هم درظاهر وهم درباطن كافرند، عذاب دهد.

حق‌تعالي براي توبه گاران بسيار آمرزنده و به كسي كه به او رجوع نمايد مهربان است، به سوي توبه فرا مي‌خواند و در عقوبت و عذاب بندگان شتاب نمي نمايد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3 - تفسیر معالم التنزیل - بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هـجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی -12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5 - البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.

6 - تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8 - تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است.

9 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

10 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11 - تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12 - تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13 - تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

16 - تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القران:
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:
نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

19 - روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن: حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری ـ 311 هجری 855 -923 ـ میلادی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

22 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ)

23 - تفسیر قَتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۶۸۰- ۷۳۶م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم – و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

31 - مفردات الفاظ القرآن:
از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7.).

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره – جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library